بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة علی سید المرسلین وآله وصحابه اجمعین اما بعد فهذا فهرست جلد اول از مکتوبات امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی

خواهد پیوست و غیر ازین تمنائی از رومندی در تصور نمی آید حق سبحانه و تعالی بالحاح جوہ او فوق طرق انید و عظمی

میسر گرداند بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علی آله من الصلوات اتمها و اکملها والعبودیة فقط

قد طبع اسرار الحقایق بعون الله الواحد الخالق اعنی المجلد الاول من

المکتوبات المبارکة فی المطبع المرتضوی مؤرخه بتاریخ

اواخر رجب المرجب فی الف و مائتین و

تسعین من الهجرة

النبویة

[illegible] احوال [illegible] بیشتر از حضرت وندت آنحضرت صدور اعمال و تعلیم احوال باطنیه حال سرمایه بدست ندارد [illegible]
[illegible] بغیر از حضرت و ندت آنحضرت صدور اعمال [illegible] مگر آنکه توجه خادمان آنحضرت در درگاه [illegible]
آنست که [illegible] از رضای او تعالی قدس نگذرد و آن بیشتر مگر آنکه توجه خادمان آنحضرت در درگاه [illegible]
[illegible] الحمد لله والمنة که تا حال بهمین توجه شریف اجل البقیه امر مود و نسبت [illegible] دارد
تمایند [illegible] کار و شعار نیست [illegible] الحمد لله والمنة که تا حال بهمین توجه [illegible] بهاء الدین چون از
[illegible] رشد و ترقی تمام یافت بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و [illegible] و قبض و بسط و توجه [illegible]
و دوران کم [illegible] یافت [illegible] وقات [illegible] بسط و قبض و بسط و توجه [illegible]
[illegible] فرصت [illegible] قرآن نیز میخوانند و این فقیر در بعضی اوقات [illegible] و اگر متوجه هند توجه [illegible]
آرام [illegible] تعلق بدن دارد و از آن تجاوز نمی یابد و لطائف ستة نه متوجه هند و نه غافل [illegible] تجاوز نمی یابد [illegible] لطف
مثل عالم [illegible] بلکه عین آن [illegible] توجه و ذوق و شوق آن همه را داخل ظلال میدانند و از ظل متجاوز نمی یابد [illegible]
[illegible] بدن [illegible] و در نظر البصیرة غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانچه بحضور [illegible] عرض کرده بود
الحال [illegible] متاز در [illegible] مقام [illegible] مقام بقا میدانند و بعد از بقا بالکلیه [illegible] از فنا و بقا [illegible] چنان معلوم [illegible]
این فنا که [illegible] بقا [illegible] کار نسبت [illegible] الحال [illegible] که متبوعی [illegible] است تا چه ظاهر شود فنا تا حال [illegible]
[illegible] احوال ضروری بود [illegible] قبله گاها فقیر [illegible] حضرت [illegible] الا ان شاء الله [illegible]
[illegible] عرض [illegible] کمترین بندگان محمد صادق [illegible] عرض میرساند
[illegible] داخل [illegible] غایت خداوندی [illegible] سلسله [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] حقیر [illegible] که [illegible] مفهوم [illegible] توجه [illegible] عنایت [illegible] الحال [illegible]
[illegible] گشت که چنانچه [illegible] توجه مثلاً از جانب [illegible] الحال [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] کالمرآة التی تطلع علیها الشمس فاحترق [illegible] الطلوع کل ظلمة [illegible]
[illegible] از قابلیت قبول [illegible] یافت [illegible] القلب [illegible] البدن [illegible] کالنور [illegible] من
والقلب [illegible] فانشرح الصدر [illegible] القلب [illegible]
من البدن [illegible] کلها [illegible] ینبغی [illegible] علی القلب فلما نظرت الی القلب ظهر ان القلب [illegible]
الروح والسر [illegible] من بین اللطائف [illegible] فلم یظهر قلب [illegible] قلب
[illegible] علیه فلما نظرت الی قلب القلب ظهر ان فی ذلک قلبا آخر وهکذا الی غیر النهایة [illegible] بالنسبة الیها [illegible]
[illegible] الی القلب البسیط [illegible] وعلم ان الحالات السابقة من هذه الحالة [illegible] آثار توجه [illegible]
فیه [illegible] فلما کتبتها السواد الادب قبله گاها [illegible] کمترین [illegible] خادمان [illegible]
[illegible] وکان یخطر [illegible] المقام [illegible] سلامت آرزومندی [illegible] ملازمت خادمان [illegible]
[illegible] من زبان [illegible] یک شکر تو از هزار [illegible] حضر سلامت [illegible] مطلب اعلی و مقصد [illegible]
[illegible] تصور [illegible] که کدام وقت نیک و ساعت خوش خواهد بود که [illegible]

بید شود آن شبهه را اعتبار نکند هرگاه مالک الامور جل سلطانه در ایشان مباح منع فرموده باشد که اعتراض نمود دیگری را چه رسد

که از نزد او بود و اعتراض کنند بسیار است که بعضی جاها ترک اولی و اولی باشد از ایشان اولی و برتر باشد بنوعی که علیه و علی آله الصلوة

والسلام ان الله کما یحب ان یؤتی بالعزیمة یحب ان یؤتی بالرخصة منت هیر چون فیضها مفوط دارند در ایام قبض اگر

باحوال مریدان بپردازند تسلی خود ببعضی از امور مباحه نمایند چه جای اعتراض است در موقت عبد الله صطخری از برای تسلی خود

همراه سگبانان بصحبت شکار میرفت و بعضی از مشائخ در موقت تسلی خود بسماع نغمه میشنوند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم

متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها خاتمه عریضهاست

عریضه اول که بحضرت [illegible] کلان قدس سره نوشته بودند عریضه کمترین بندگان محمد صادق بعرض اشرف میرساند که احوال و اوضاع

بحمد و بیمن توجهات علیه جمعیت صوری و معنوی گذشته است تمنیت که از طرف خادمان حضرت خاطر نگران

می بوده روز تحریر عریضه میان بدرالدین رسیده خیر و عافیت کامل رسانید فرحت بجد و مسرت بی اندازه روی

الحمد لله سبحانه علی ذلک حمدا کثیرا کثیرا قبله گاها حافظ بهاء الدین شب سیزدهم ختم قرآن مجید کرد از شب چهاردهم

حافظ موسی شروع کرده است پنج پنج سیپاره میخواند شب آینده که شب بیست و هفتم است ختم میکند و در عشره اخیر حافظ بهاء الدین

قرار داده است که ختم خواهد کرد حضرت سلامت شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی [illegible] بس نورانی

ظاهر شد گویا که مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمیتواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت محمدی

علی صاحبها الصلوة والسلام اجمال آن مقام است گویا که دریای عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی

است و اکثر از انبیا و اولیاء کمل بقدر خود از بعض آن مقام بهره دارند و از مقام بغیر از پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام نصیبی

مفهوم نشد و این حقیر نیز بهره یافت حق سبحانه و تعالی بتوجه عالی نصیبی کامل روزی گرداناد و تا منتهای مقام خوب وضح

نشده است باقی احوال بجمعیت گذشته است و درین ایام معظم خیلی برکت مفهوم میشود خوبی محمد سعید اوضاع هموار دارد

و اوقات بجمعیت و بذکر میگذرانند یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر میشوند و فقیر تا الحال چهار سیپاره چیزی بالا حفظ کرده است

تا روز عید ظاهرا پنج سیپاره یاد کند والعهدة **عریضه هشت دویم** عریضه کمترین بندگان محمد صادق بذروه

عرض میرساند که احوال و اوضاع بحمد الله مستوجب شکر است خیریت آن ذات کعبه مرادات مستدعای مخلصان مطلوب

و مسئول است سرفراز نامه صحیفه گرامی که مصحوب حاجی اسماعیل مرسل بود بمطالعه آن مشرف و مبتهج گردید حق سبحانه و تعالی سایه

عاطفت آن قبله عالمیان بر کافه اهل اسلام باقی و پاینده دارد بحرمة النبی الامی و آله الامجاد علیه و علیهم من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها

اوّل

۲۸

[illegible] تشتیت [illegible]

[illegible] حیات [illegible]

[illegible] الحسنیت [illegible]

[illegible] عمل [illegible] شنیده [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] اهل دین اهل علم [illegible]

میشد [illegible] سوال ششم آنکه چون [illegible] ابتدا توجه [illegible]

[illegible] باشد [illegible] توجه [illegible] وقت [illegible] توجه [illegible] جواب آنکه توجه بغیر [illegible]

[illegible] باید که [illegible] اثبات این توجه [illegible] توجه [illegible]

[illegible] حصول [illegible] آن [illegible]

[illegible] توجه [illegible] سوال [illegible] آنکه باید [illegible]

[illegible] توجه [illegible] اگر تمام [illegible] میگوید پس صرف کردن [illegible]

[illegible] قلب [illegible] تمام [illegible] بجانب [illegible] صرف کنند

[illegible] قلب [illegible] تمام [illegible] نقصان [illegible] وزبان [illegible] تا موهات

[illegible] باعث نفی [illegible] اثبات از دل [illegible] مشغول [illegible] اگرچه [illegible] میشد [illegible]

[illegible] درین دو سوال [illegible] از قبیل تشکیکات [illegible] است [illegible] گفتاری العبارت دارند [illegible]

آنکه بعضی [illegible] نوشته اند که [illegible] درین ایام [illegible] احوال طالبان کم می پردازند [illegible] مشغول گشت

[illegible] مانند این [illegible] نوشته بودند که شائبه اغراض از اینجا مفهوم [illegible]

[illegible] افعال و اقوال این بزرگواران [illegible] که [illegible]

[illegible] انکار [illegible] اعتراض [illegible] پیر [illegible] گردد و سبب ایذاء پیر شود [illegible]

رساند [illegible] که این [illegible] اعتراض [illegible] جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید مستحسن [illegible]

ایشان محروم [illegible] است [illegible] خرابی و رسوائی است [illegible] وجود و کمال محبت

[illegible] کمالات پیر بهره نیابد و اگر [illegible] استدراج بود که عاقبت آن خرابی [illegible] نصیب بود

[illegible] اگر [illegible] گنجایش اعتراض بر پیر باید [illegible] خرابی خود [illegible] کمالات پیر [illegible]

[illegible] باید که از شائبه اعتراض پاک بود [illegible]

و اگر [illegible] مرید را [illegible] افعال پیر شبهه پیدا شود و دفع نشود باید که [illegible] و باید که [illegible]

[illegible] انکار [illegible] چون [illegible] اگرچه [illegible] خلاف شریعت ظاهر شود باید که در دفع آن ابتلا

[illegible] نکند و [illegible] طلبد و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که [illegible]

[illegible] اگر مرید را در حق پیر [illegible]

بحضرت حق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع شود و گریه و زاری [illegible] پیر خواهد [illegible]

والسلام [illegible] تربیت یافته اگر از حضرت صدیق نیز تربیت یافته پس نسبت حضرت امیر عین نسبت حضرت
صدیق باشد و فرق چه بود گوییم با وجود اتحاد نسبت خصوصیات لتعدد محال مجال خصوصیت یک اب بواسطه تعدد
محال خصوصیات همشیره پیدا میکند پس روشن است که نظر بخصوصیت هر یکی طریقی باو منسوب شود حاصل سوال چهارم آنکه در
مکتوب ملا محمد صدیق نوشته اند که شخصی که استعداد ولایت موسوی دارد معلوم نیست که صاحب تصرف او را به استعداد
ولایت محمدی تواند آورد و در مکتوب درویش زاده کلان قدس سره نوشته اند که شما را از ولایت موسوی بولایت
محمدی آورده توفیق چه باشد جواب آنکه در مکتوب ملا محمد صدیق واقع شده است که از ولایت موسوی بولایت
محمدی بردن معلوم الوقوع نیست از وقت علم بوقوع این امر بوده بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرت تغییر و
تبدیل دادند نوشتند که شما را از این ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا تناقض متصور شود حاصل سوال
پنجم آنکه پیراهن را صوفیان اینجا پیش چاک می پوشند و میگویند سنت نیست و بندگان حضرت میر طریق
حلقه بیان‌اند تحقیق این چیست بدانکه ما هم درین باب تردد داریم اهل عرب پیراهن پیش چاک میپوشند و آنرا سنت
میدانند از بعضی کتب معتبره حنفیه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک مردان را نباید پوشید که لباس زنان است امام احمد و
ابوداود از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام لعن رجل یلبس لبس المرأة والمرأة
تلبس لبس الرجل فی مطالب المؤمنین فلا تشبه المرأة بالرجل ولا تشبه الرجل بالنساء فان کلا الفریقین ملعون بلکه مفهوم میشود
که پیراهن پیش چاک لباس اهل دین و اهل علم نیست لهذا اهل فی مثل این لباس تجویز نموده اند در جامع الرموز
از محیط نقل میکنند فلیلبس اللباس الذی یختص باهل الدین والعلم کالرداء والعمامة بل قمیصا مختنا من الکرباس
جبه علیحده کالنساء و ایضا بقول بعض علماء پیش چاک قمیص نیست بلکه درع است قمیص زنان است
که میگویند چاک داشته باشد فی جامع الرموز فی بیان کفن المرأة وفی الهدایة بدل القمیص الدرع و فرق بینهما ان شقه
فی الصدر و شق القمیص الی المنکب وقالوا بالترادف نزد فقیر صواب آن مینماید که چون مردان از تشبه بلباس زنان ممنوع گشته
اند به نیم جائیکه زنان پیراهن پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبه زنان نموده پیراهن حلقه گریبان بپوشند و در جایی
که زنان پیراهن حلقه گریبان بپوشند مردان پیراهن پیش چاک اختیار کنند و در عرب زنان حلقه گریبان می پوشند
مردان بصورت پیراهن پیش چاک بپوشند و در ما وراء النهر و هند لباس زنان پیراهن پیش چاک است ناچار مردان
نیز حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی گفت که در حضرت بلکه دوم دیدم که یکی از مریدان شیخ نظام نارنولی

شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام و تحیة بلکه بمحض فضل خداوندی جل سلطانه ز نسبتی که مظهر آن بوده و حیثیت
ذاتی او زائل نگردد و خلاص و بهبود ازوی متصور نیست افلاطون از کمال جهل صفای خود را که باره و التعلق داشت
در رنگ صفای قلب مصوری انگاشت ناچار خود را نیز مهذب مطهر در رنگ او خیال کرده و از دولت متابعت او
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام محروم ماند و بداغ خسارت ابدی متسم گشت اعاذنا الله سبحانه عن هذا البلاء و چون
ابتدا مستمره درها جوع مضرت بوده اکابر این طریقه قدس الله تعالی اسرارهم ریاضت جوع را ترک نموده در مطلوبات
بر الیت اعتدال و مجاهده بتوسط حال دلالت نموده اند و منافع جوع را با احتمال این ضرر عظیم الخطر ترک کرده اند و دیگران
منافع جوع را ملاحظه نموده چشم از مضار آن پوشیده اند و بجوع ترغیب نموده اند مقرر عقلاست که با احتمال ضرر منافع
کثیره را میتوان گذاشت نزدیک باین مقاله است آنچه علما فرموده اند شکر الله تعالی سعیهم که اگر امری دایر باشد
میان سنت و بدعت ترک بدعت بهتر است از اتیان سنت یعنی در بدعت احتمال ضرر است و در سنت توقع منافع
پس احتمال ضرر را بر توقع ترجیح داده ترک بدعت باید نمود پس عجب نباشد که در اتیان سنت ضرری از راه دیگر پیدا شود
حقیقت این سخن آنست که آن سنت گویا موقت بآن قرن است چون توقیت آنرا بواسطه وفور خفا جمعی در نیافته
اند مبادرت در تعلیل آن نموده اند و جمع دیگر آنرا موقت دانسته تقلید آن نورزیده اند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال
سوال سیوم آنکه در کتب اکابر این طریقه علیه ثبت است که نسبت ما بحضرت صدیق منسوبست بخلاف سائر طرق اگر کسی
گوید که اکثر طرق بامام جعفر صادق میرسد و حضرت امام بحضرت صدیق منسوبست پس سلاسل دیگر هم بحضرت
صدیق منسوب باشند جواب آنکه حضرت امام نسبتی هم از حضرت صدیق دارد و هم از حضرت امیر رضی الله تعالی
عنهما و با وجود اجتماع این دو نسبت علیه در حضرت امام کمالات هر نسبت در ایشان جدا است و از یکدیگر متمیز است
جمعی بواسطه مناسبت صدیقی نسبت صدیقیه از حضرت امام اخذ نموده اند و بحضرت صدیق منسوب گشته و جمعی دیگر
هم بواسطه مناسبت امیری نسبت امیریه را اخذ نموده بحضرت امیر منسوب گشته اند این فقیر تقریبی در گنگ بنارس
رفته بود که آنجا آب گنگ و آب جمن بهم آمده اند و با وجود آن اجتماع محسوس میگردد که آب گنگ علاحده است و آب جمن علاحده
بحیثیتی که گویا در میان برزخی مانده اند که آب یکی بدیگری خلط نشود جمعی که بجانب آب گنگ قرار گرفته اند از همان
آب محض آب گنگ میخورند و جمع دیگر که بجانب آب جمن اند از آب جمن میخورند اگر گویند که حضرت خواجه محمد پارسا
قدس سره در رساله قدسیه تحقیق نموده است که حضرت امیر جناب را از حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة

چون بار رسالت حضرت ۵ نه چندان بخور کز دهانت برآید ؛ نه چندان که از ضعف جانت برآید حضرت حق سبحانه و
تعالی حضرت پیغمبر ما را علیه و علی آله الصلوة والسلام قوت چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحمل بار گرسنگیهای
شاقه مینمودند و صحابه کرام نیز ببرکت صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والتحیة تحمل این بار میفرمودند و هیچ
فتوری و خللی در اعمال و افعال ایشان واقع نمیشد با وجود گرسنگی قدرت بر محاربه اعدا بهیجا داشتند که قدرت
سیر شکمان بعشر آن نرسد از ینجا بوده که یک کس از صابران بر دو کس از کفار غالب می آمدند و
صد کس بر هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشان غیر از صحابه نزدیک است که در اتیان آداب و سنن عاجز آیند بلکه
بسا است که از عهده ادای فرائض بتکلف برآیند پس قدرت درین امر تقلید اصحاب کرام نمودن و تا آن سنن و فرائض
خود را عاجز ساختن است منقول است که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه تقلید آن سرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام نموده صوم وصال اختیار کرد بحدی از ضعف و ناتوانی بی اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریق لوم
اعتراض فرمودند علیه و علی آله الصلوة والسلام کیست از شما مثل من نزد پروردگار خود بیتوته میکنم و طعام
و شراب از آنجا میخورم پس بی قدرت تقلید نمودن مستحسن نداشتند و ایضاً اصحاب کرام ببرکت صحبت خیر الانام علیه و
علیهم الصلوة والسلام از مضرتهای خفیه کثرت جوع محفوظ و مامون بودند و دیگران از این حفظ و امن نصیب
بیانش آنست که کثرت جوع البته صفا بخش است جمعی را صفای قلب می بخشد و جمعی دیگر را صفای نفس صفای قلب
هدایت افزا و نور بخش است و صفای نفس ضلالت نما است و ظلمت افزا فلاسفه یونان و براهمه و جوکیه هند
همه را ریاضت گرسنگی صفای نفس بخشیده به ضلالت و خسارت دلالت نمود افلاطون بمجرد اعتماد بر صفای
نفس خود نموده صور کشفیه خیالیه خود مقتدای خود ساخته عجب در زیده بحضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة
که در آن وقت مبعوث شده بود نگروید و گفت نحن قوم مهدیون لا حاجة بنا الی من یهدینا اگر این صفای
ظلمت افزای نمیداشت صور کشفیه خیالیه سد راه او نمی گشتند و از وصول بمطلب باز نمی آمدند و بمظنه این صفا خود را
نورانی ندانست که این صفا از پوست رقیقه اماره او نگذشته است و اماره او بر حال خبث و نجاست خود است
بیش ازین نیست که نجاست مغلظه اش بشکل غلاف رقیق نماید قلبیکه فی حد ذاته پاکیزه است و نورانی است و
رنگی بر روی او از مجاورت نفس ظلمانی نشسته است باندک تصفیه بحال اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد بخلاف
نفس که فی ذاتها خبیث است و ظلمت صفت ذاتی او است تا زمانیکه سیاست قلب بلکه بمتابعت سنت و اتباع

در ملازمت حضرت خواجه جد بزرگوارم قدس سره که این دولت را بظهور آورده بود باین عبارات بجذبت نسبت ایشان عرض
کرده بودم که بمن امری ظاهر شده است که سیر نفسی نسبت بآن امر هیچ سیر آفاقی است نسبت به سیر انفسی زیاده برین عبارت
در خود قدرت تعبیر از آن نمی یافتم الحمد لله از رسالها چون این معامله عجیبه منقح و محرر گشت بعبارات مجمله در تحریر آورد و الحمد لله
الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق پس عبارت فنا و بقا بجذبه و سلوک متحد باشد
و از متأخران مشائخ بود مولوی جامی علیه الرحمة در نفحات می گوید اول کسیکه دم از فنا و بقا زده است ابوسعید خراز است قدس سره
حاصل سوال دویم آنکه در طریقه نقشبندیه التزام متابعت سنت است و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ریاضات
عجیبه و گرسنگیهای شدیده کشیده اند و درین طریق از ریاضات منع می نمایند بلکه ریاضات را بواسطه ظهور کشوف صوریه
مضر میدانند عجب می نماید که در متابعت سنت چگونه احتمال ضرر متصور شود و محبت باطوار اگر گفته است که ریاضات
در طریقه ممنوع اند و از آنجا شنیده که ریاضات را مضر میدانند در طریق دوام محافظت نسبت و التزام متابعت
سنت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و سعی در ستر احوال و اختیار توسط حال و مراعات حد اعتدال در مطاعم
و ملابس از ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده است غایت ما فی الباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات
نمی شمرند و از مجاهدات نمیدانند ریاضت و مجاهدات نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرت جوع در نظر ایشان
عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهائم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس ناچار ترک آن
ریاضت شاقه بود و مجاهده شدیده باشد بخلاف دوام محافظت نسبت و التزام متابعت سنت علی صاحبها
الصلوة والتحیة و امثال آنها را در نظر عوام قدری نیست و عند ادنی تا ترک اینها را از منکرات دانسته تحصیل این
امور را از ریاضات نمی شمرند پس لازم است بر اکابر این طریقت که در ستر احوال بکوشند ترک مقتضی که در نظر عوام عظیم القدر است
باعث قبول خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفتهاست و شهرت نمایند قال علیه و علی آله الصلوة
والسلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله نزد فقیر گرسنگیهای دوران ریاضت
از مراعات حد اعتدال در ماکولات بسیار بهانست که کثیر تمام دارد می باید که ریاضت مراعات توسط حال انسب
کثرت جوع زیاده است حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا
نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن حد وسط نگاه داشتن در وصول بمطلب کافی است باین
مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست و حق که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیع امور توسط حال و میانه روی

مکتوبات نمایند و چه سیصد و سیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات و التسلیمات و نیز عدد اهل
بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین و فرموده اند که در خاتمه این مکتوب عرضه داشتی که حضرت مخدوم زاده کلان
علیه الرحمة و الغفران نوشته اند نویسند تا خوانند با دعا و فاتحه ایشان را یاد کنند بعد الحمد لله و الصلوات و تبلیغ الدعوات
بجناب اخوی خواجه محمد هاشم میرسانند مسئله که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند جواب
آنها آنچه معلوم داشت نوشته فرستاده حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جل سلطانه بحسب فنای فی الله
و البقاء بالله منوط بطی تمام مقامات جذبه و سلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه و علیهم الصلوة
والسلام از اولیای امت افضل گشتند آیا این همه سیر و سلوک و فنا و بقا ایشان را در همان یک صحبت متحصل
بود از تمامی سیر سلوک دیگر فنا و بقا اصحاب کرام را بتوجه و تصرف آنحضرت بوده علیه و علیهم الصلوة والتحیة
بالمجد والسلام و نیز ایشان را علم السلوک و جذبه حالا و مقاما بوده یا نه و اگر بوده بچه نام میخواندند و اگر طریق سلوک
و نصرت بوده پس این همه را بدعت حسنه توان گفت بنده که حل این مشکل منوط بصحبت است و موقوف
بخدمت سخنی که در میان نیست کسی نگفته است به یک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اند از
جواب گفتن چاره ندارد و بضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قربیکه منوط بفنا و بقا و سلوک و جذبه
است قرب ولایتیست که اولیای امت بآن مشرف گشته اند و قربیکه اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام علیه و
علیهم الصلوة والسلام میسر شد قرب نبوت است که بتبعیت و وراثت ایشان را حاصل میگشت و درین قرب نه فنا
نه بقا نه جذبه است نه سلوک و این قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی و افضل است چه این قرب قرب اصالة
است و آن قرب قرب ظلیت شتان ما بینهما اما فهم هر کس متعلق این معرفت نرسد نزدیکست که خواص
در فهم این معرفت بعوام مشارکت باشند ۵ گر بو علی نوای قلندر نواختی * صوفی بدی هر آنکه بعالم قلندر است
آری اگر بذریعه کمالات قرب نبوت براه قرب ولایت عروج واقع شود از فنا و بقا و جذبه سلوک چاره نباشد
که اینها مبادی و مقدمات آن قرب اند و اگر این راه رفته نشود و بشاهراه قرب نبوت بی توسط فنا و بقا و جذبه
و سلوک هیچ در کار نباشد اصحاب کرام بشاهراه قرب نبوت رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار نداشتند
بیان این معرفت از مکتوبیکه بنام مولانا امان الله نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات
و رسایل خود نوشته است که معامله من بیرون از سلوک و جذبه است و ورای تجلیات و ظهورات است مراد ازان همین قرب است

تواند بود لهذا جمیع روایات را در اوراق مختلفه کرده باشند گوییم که در بسیاری از روایات لفظ کلما داخل شده است
که نزد بعضی منطقیان از ادوات کلیه است فلا یمکن التوفیق و آنچه از امام اعظم منقولست که اگر حدیثی مخالف
قول من بیابید قول مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نمایید مراد از آن حدیثی است که بحضرت امام رسیده است
و بنا بر عدم علم آن حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از آن قبیل نیست احادیث معروفه اند
احتمال عدم علم ندارند اگر گویند که علمای حنفیه بجواز اشارت نیز فتوی داده اند بمقتضای فتاوی متعارضه بهر طرف
که عمل نموده مجوز باشد گوییم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز راست
و جانب حرمت را و ایضا شیخ ابن همام در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع متعارض اند بالقیاس
احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که مبنای صلوة بسکون و خشوع است که باجماع مطلوب و مرغوب است و العجب
من الشیخ ابن الهمام انه قال و عن کثیر من المشایخ عدم الاشارة و هو خلاف الروایة و الدرایة کیف
نسبة التجهیل الی العلماء المجتهدین المتمسکین بالقیاس الذی هو الاصل الرابع من الشرع و هو ظاهر المذهب فظاهر
الروایة عند ابی حنیفة و هذا الشیخ قد ضعف حدیث القلتین بالاضطراب الحاصل من کثرة اختلاف الرواة فرزند
ارشد محمد سعید بنا بر رساله بنویسید چون به بیاض برسد فرستاده خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا رسیده بود
که طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعی هستند و هیچ جا ولیسی نگردد بجز نگفته که سر حلقه نباشد بهر جا اشارت
و هر کرا مناسب دانند فرمایند که سر حلقه جمعی باشند این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخاره و توجه امر فرمایند
السلام علیکم و علی من لدیکم مکتوب سی و دوم بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل سؤالی که نوشته بود سؤال
اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط به فنا و بقا و سلوک و جذبه بود یا نه سؤال دویم آنکه در طریقه علیه
نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و مضر میدانند و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام ریاضات
شاقه کشیده اند سؤال سیوم آنکه این طریق چرا منسوب بحضرت صدیق گشت سؤال چهارم آنکه در یک مکتوب
نوشته اند که طالب را از ولایت موسوی بولایت محمدی تصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را
از ولایت موسوی بولایت محمدی آورد وجه توفیق چیست سؤال پنجم آنکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا بر
حلقه گریبان سؤال ششم آنکه توجه بنفی و اثبات بدل گفته شود لا را چرا بر فوق برند و الا را بجانب یمین و
آخر این مکتوب بیان مراتب اصحاب سیر فرموده اند و فقره نموده اند که ختم دفتر این مکتوب را همین مکتوب

یا کرده است و تحمیم نموده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و استحباب اشارت گویند هذا ما ذکره و الصحیح انه لا اشارت حرام معلوم میشود که دلالت سنیت و استحباب نزد این بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسیده غایت ما فی الباب ما را آن دلیل نیست و این معنی مستلزم قدح اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد در اثبات حل و حرمت معتبر نیست در بیان ظن مجتهد معتبر است اوله مجتهدین را اوهن از بیت عنکبوت گفتن بسیار جرات نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن ظاهر اصول اصحاب حنیفه را باطل ساختن و روایات معتبره مفتی بها را بهم زدن و مشوش گفتن احادیث را این اکابر بواسطه قرب عهد و وفور علم و حصول ورع و تقوی از ما دور افتادگان بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدم نسخ آنها را بیشتر از ما میشناختند البته وجهی موجه داشته باشند در ترک عمل بمقتضای این احادیث علی صاحبها الصلوة والسلام و ما قاصر فهمان اینقدر می فهمیم که روات احادیث در کیفیت اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرت اختلاف ایشان اضطراب در نفس اشارت پیدا کرده است از بعضی روایات مفهوم میشود که اشارت بی عقد فرموده اند و آنکه بعقد گفته اند بعضی روایت کرده اند که عقد پنجاه و سه بود و بعضی دیگر روایت کرده اند که عقد بیست و سه و بعضی بر قبض خنصر و بنصر و حلقه ابهام با وسطی اشارت سبابه روایت کرده اند و در روایتی بمجرد وضع ابهام بر وسطی اشارت میفرموده اند و در روایتی آمده که دست راست را بر فخذ چپ وضع کرده دست چپ را بر پای راست نهاده اشارت میکردند و در روایت دیگر است دست راست بر پشت دست چپ و رسغ بر رسغ و ساعد بر ساعد نهاده اشارت میفرمودند و در بعضی روایت آمده است که قبض جمیع اصابع فرموده اشارت میکردند از بعضی روایات معلوم میشود که اشارت بی تحریک سبابه بوده است و بعضی دیگر اثبات تحریک نیز مینمایند و ایضا در بعضی روایات واقع شده است که اشارت در وقت قراءة التشهد میفرمودند من غیر تعیین و در بعضی دیگر آمده است که اشارت در وقت تلفظ بکلمه شهادت بوده است و در بعضی روایات مقید بوقت دعا و ختم است که میفرمود یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک و چون علمای حنفیه در اتیان اشارت اضطراب دیدند فعل زائد در نماز بخلاف قیاس اثبات نه نمودند که بنای صلوة بر سکون و وقار است و ایضا توجیه اصابع بجانب قبله تا ممکن باشد سنت است کما قال علیه الصلوة والسلام فلیوجه من اعضائه القبلة ما استطاع اگر گونه کثرت اختلاف وقتی مضطرب سازد که توفیق در میان روایات ممکن نباشد و در ما نحن فیه ممکن است زیرا که

غیر روایات اصول است بغیر ظاهر مذهب ماست و نیز امام محمد شیبانی گفته کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یشیر و نصنع کما صنع النبی علیه و علی آله الصلوٰة و السلام ثم قال هذا قولی و قول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما از روایات
نوادر است و نه روایات اصول و فی الفتاوی الغرائب فی المحیط بل یشیر باصبعه السبابة من یده الیمنی لم یذکر محمد هذه المسئلة
فی الاصل و قد اختلف المشائخ فیه منهم من قال لا یشیر و منهم من قال یشیر و ذکر محمد فی غیر روایات الاصول حدیثا
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یشیر ثم قال هذا قولی و قول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما و قیل انه سنة و
قیل مستحب ثم قال هذا مهمل بما ذکرنا و الصحیح ان الاشارة حرام و فی السراجیة و یکره ان یشیر بالسبابة فی الصلوٰة
عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار من الکبری و علیه الفتوی لان مبنی الصلوٰة علی السکون و الوقار
فی الغیاثیة من الفتاوی لا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار و علیه الفتوی و فی جامع الرموز لا یشیر و لا یعقد و فی
ظاهر اصول اصحابنا کما فی الزاهدی و علیه الفتوی کما فی المضمرات و الولوالجی و الخلاصة و غیرها و عن اصحابنا انه سنة
خزانة الروایات من التاتارخانیة ثم اذا انتهی فی التشهد الی قوله لا اله الا الله هل یشیر باصبعه السبابة ابتداءً
لم یذکر محمد رحمه الله فی الاصل فقد اختلف المشائخ فیه منهم من قال لا یشیر و فی الکبری و علیه الفتوی و منهم
من قال یشیر و من الغیاثیة و لا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار هرگاه در روایات معتبره حرمت اشاره و کراهت
شده باشد و بر کراهت اشارت فتوی داده باشند و از اشارت و عقد نهی کنند و آنرا ظاهر اصول اصحاب گویند
تا مقلدان را نمیرسد که بمقتضای احادیث عمل نموده جرات در اشارت نمائیم و به فتاوی چندین علمای مجتهدین
مرتکب امر محرم و مکروه و منهی کردیم مرتکب این امر از حنفیه از دو حال خالی نیست یا آنکه علمای مجتهدین علم احادیث
معروفه جواز اشارت ثابت نمی نماید یا آنکه عالم این احادیث میدانند اما عمل بمقتضای این احادیث و حرمت این
بزرگواران تجویز نمیکنند و می انکارند که اینها بمقتضای آرای خود بر خلاف احادیث حکم بر حرمت و کراهت کرده
اند و این هر دو شق فاسد است تجویز نکنند آنرا مگر سفیهی یا معاندی و نیز در ترغیب الصلوٰة گفته است که انگشت شهادت
برداشتن در تشهد سنت علمای متقدم است اما علمای متاخر نهی کرده اند از آنکه چون رافضیان درین غلو کردند
سنیان ترک کردند از برای نفی تهمت یعنی برای نفی مخالف روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب
عدم اشارت و عدم عقد است پس علم اشارت سنت علمای متقدم شد و جبر نفی تهمت انگشت حسن ظن با
این اکابر درین است که تا زمانیکه دلیل حرمت یا کراهت درین باب بر اینان ظاهر نشده است حکم بحرمت

و تفصیل که بعجائب بیشتر مناسبت دارد ناچار بازگشت به اللهم نزدیکتر است و خلتی دارد پس حضرت ابراهیم علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام هم در مبدا کثیر البرکات اند و هم در معاد و مرجع ازینجاست که سید البشر علیه و علی آله الصلوة
والسلام صلوة و برکات که مماثل صلوة و برکات حضرت خلیل است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مسالت نموده اند
و در سهام اللهم بنابرینها فوق رتبه صفات رب حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اسم مبارک الله است
تعالی شانه و رب این حقیر اسم مبارک الرحمن است جل و علا چون این حقیر را در مبدا زیادت مناسبت بحضرت
کلیم است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام ناچار برکات بسیار از آنحضرت باین حقیر رسیده است هر چند ولایت
این حقیر ولایت موسوی نیست اما از برکات آن ولایت مملو است و ترقیات بسیار از آن راه نموده استفاده
که این حقیر از ولایت نموده است از راه اجمال آن ولایتست و استفاده فرزندی اعظمی علیه الرحمة از راه تفصیل
آن ولایت و ولایت این فقیر که از ولایت موسوی مستفاد است شبیه ولایت رجل مومن است که از آل فرعون بود
و ولایت فرزندی علیه الرحمة شبیه بولایت سحره فرعون است که ایمان آوردند مکتوب سیصد و دوازدهم
بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب آنکه پرسیده بود در تحقیق اشارت سبابه است و آنچه مختار علما
حنفیه است در آن باب الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و علی اخوانه من الانبیاء
والمرسلین و الملائکة المقربین و عباد الله الصالحین اجمعین صحیفه شریفه که بمصحوب ملا محمود ارسال داشته
بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علما میگویند که زمین روضه متبرکه مدینه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة از مکه معظمه بزرگتر است با وجود مسجود بودن صورت و حقیقت کعبه معظمه بر صورت و حقیقت
محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیة زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر ثابت شده است
آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است بعد از آن روضه مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة والتحیة بعد از آن زمین حرم
حضرت مکه حرسها الله تعالی عن الآفات اگر علما روضه متبرکه را از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای
زمین کعبه معظمه مراد داشته باشند و ایضا پرسیده بودند در باده تجویز اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا اعلم الهد
رساله نوشته فرستاده شده است درین باب هر چه اشارت شود مخدوما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة
والسلام در جواز اشارت سبابه بسیار وارد شده اند و بعضی از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه
مولانا در رساله ایراد نموده است و چون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت

اوّل

جلد

... تمیز و تغایر همین موطن خیال کرده اند و چون آنرا در رنگ تباین و تغایر از موطن ذات
و تباین آن موطن را در رنگ تباین و تغایر این نشاء ندیدند لاجرم بحکم نفی تغایر و تمایز نمودند و به عینیت یکدیگر قائل
وصفات ما باشد نیافتند و تمایز آنرا با تمایز این مشابه ندیدند ... و رنگارنگی تغایرات و صفات ورای تعالی بیچون و بیچگونه است فوق آن تمایز را
گشتند ندانستند که تمایز و تباین آن موطن در رنگ تمایز [illegible] متحقق باشند و ما در درک آن عاجز باشیم نه آنکه مرتفع
با این تمایز مشابهتی نیست الا در اسم پس تباین و تمایز در آن موطن ثابت است والله سبحانه الملهم للصواب

مکتوب سیصد و یازدهم

در درک تمایز کم کنیم و نفی آن بکنیم و مخالف اهل حق باشیم ... بفرزندی مجدد محمد سعید سلمه بیافت در بیان اسرار غامضه و حقایق
مجد و فرزندی مظهر فیض الهی و مظهر اسرار نامتناهی خواجه محمد سعید ... که از متشابهات قرآنی است که علمای راسخین را
نادره بطریق رمز و اشارات این اسرار تعلق بحروف مقطعات دارد ... باشند ... الف ر ب حبیب خدا ... الام مر خلیل الرحمن
از تاویل آن اطلاع داده اند الهم ها بی دو چشمی است مرکب از نه بمحو الف ... حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت آن است
است که هیم تنبیه بر کلیم است و مبدا کار و بار حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حقیقت الف لیکن بازگشت حضرت کلیم علی نبینا و علیه الصلوة
و مبدا ... این حقیر ... و وراثت همان حقیقت الف ... و بازگشت این حقیر بحقیقت ها که دو چشمیست بحال مرجع و ملاذ من همین حقیقت است از این
والسلام بحقیقت میم است و بازگشت این حقیر بحقیقت ها که دو چشمیست ... گنجینه رحمت است یک رحمت که در دنیا ... کرد
حقیقت ها آنست که تعبیر از آن عین ... بت ... و این حقیقت گنجینه رحمت است گویا یک چشم آن ...
اند ولو ذخیره رحمت که برای آخرت ذخیره مانده اند مستقر و مستودع همه اینها همین حقیقت است ... و شیم ... ظهور جمال
رحمت دنیا و چشم دیگر گنجینه رحمت آخرت صفت ارحم الراحمین از این حقیقت ابداع نماید ... تربیت جمال
حضرت است که شائبه جلال نیافته است و دوستان را در دنیا هرچه از قسم محنت و اندوه ... ظهور جلالست که بصورت
است که بصورت جلال ظاهر شده است و دشمنان را در دنیا هرچه از جنس نعمت و سرور ... ظهور ... حضرت خاتم الرسل علیه
جمال ... نموده اند ... الملک الالهی ... یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و مبدا کار و بار حضرت خلیل علی نبینا و علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات حقیقتی است که فوق حقیقت الف است همچنین مبدا حضرت خاتم الرسل اجمال آن حقیقت
الصلوة والسلام همان حقیقت فوقانی است که غایت ما فی الباب حقیقت مبدا حضرت خاتم الرسل ...
است و حقیقت مبدا حضرت خلیل تفصیل آن حقیقت علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها و بازگشت حضرت
خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام حقیقت الف است و بازگشت حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
حقیقت الام است بلی اجمال را بوحدت ... مناسبت است لاجرم بالف مراجعت ... گشت که قرب با وحدت است

مستفاد از مرتبه وجوب است تعالت وتقدست اگر علم است مستفاد از علم آن مرتبه است واگر قدرت است نیز ناخود از قدرت
آن مرتبه علی هذا القیاس با کمال هر مرتبه باندازه آن مرتبه است علم انسان در جنب علم واجب تعالی وتقدس حکم مرده
دارد که الا محض است نسبت بزنده که بحیات ابدی زندگی یافته باشد وهمچنین قدرت انسان در جنب قدرت
واجب تعالی وتقدس حکم عنکبوت دارد که نساجی بیت خود نماید نسبت بشخصی که بیک دمیدن او آسمانها و
زمینها وجبال وبحار پاره پاره کردند وهبا منثور شوند کمالات دیگر را هم برین قیاس باید کرد این تفاوت از
عبارت گفته میشود والا چه نسبت ع چه نسبت خاک را با عالم پاک پس کمالات انسان در جنب کمالات
مرتبه وجوب تعالت وتقدست گشت واین کمالات بیش از مشارکت اسمی از کمالات آن مرتبه چیزی ندارد ذلک فضل الله
است تعالی سبحانه ان الله خلق آدم علی صورته وهمچنین من عرف نفسه فقد عرف ربه ازین بیان لایح میگردد چه هر چه در
نفس است اگرچه صورت است همانست که حقیقت آن در مرتبه وجوب تعالت وتقدست حاصلست ازینجا سر خلافت
انسان را دریافت چه صورت شیء خلیفه شیء است درین مقام زنادقه ومجسمه گمان برده اند که خدا عز وجل سلطانه صورت
انسانست از یکجزی قوی وجوارح انسانی را در آنحضرت جل سلطانه اثبات نموده اند ضلوا فاضلوا نمیدانسته
اند که اطلاق صورت ومثال آن در آنحضرت از قبیل تشبیه وتمثیل است نه بر سبیل تحقیق وتثبیت چه حقیقت الصورت
ترکیب طلبد وتبعض وتجزی میخواهد که منافی وجوب است وبالغ قدم متشابهات همگی نیز از ظاهر مصروف اند وبتاویل
محمول قال الله تعالی وما یعلم تاویله الا الله یعنی تاویل آن متشابه را هیچکس نمیداند مگر خدای عز وجل پس معلوم شد که متشابه
نزد خدای جل وعلا نیز محمول بر تاویل است واز ظاهر مصروف وعلمای راسخین را نیز از علم این تاویل نصیبی عطا
میفرماید چنانچه بر علم غیب که مخصوص او است سبحانه خلص رسل را اطلاع میبخشد آن تاویل را خیال نکنی که در رنگ تاویل
ید است بقدرت وتاویل وجه بذات حاشا وکلا آن تاویل از اسرار است که باخص خواص علم آن عطا میفرمایند
و باید دانست که جمهور صوفیه وتابعان او میگویند که صفات واجبی تعالی وتقدس چنانچه عین ذات واجب اند
تعالی همچنین این صفات نیز عین یکدیگر مثلا علم چنانچه عین ذات است عین قدرت نیز وعین ارادت و
عین سمع وعین بصر علی هذا القیاس سایر الصفات این سخن نزد فقیر از صواب دور است زیرا که این سخن مبنی
بر نفی وجود صفات زائده است که خلاف مذهب اهل سنت وجماعت است چه صفات ثمانیه یا سبعه فوق آرا این بزرگواران
در خارج موجود نمانا که توهم عینیت ذات وصفات واجبی تعالی وتقدس آنها ازینجا ناشی شده است که تغایر

این معرفت وراء طور عقل و فکر است من لم یذق لم یدر پس مقرر شد که علم اشیا ...... منافی علم حق جل و علا نیست پس نسیان اشیا هیچ در کار نباشد بخلاف طریق ولایت که زوال گرفتاری اشیا آنجا بی نسیان اشیا متصور نیست چه در نهایت گرفتاری بظلال است و گرفتاری ظلال را آن قدر قصور نیست که با وجود علم اشیا گرفتاری اشیا را توانند زائل گردانید پس اول از نسیان اشیا چاره نبود تا گرفتاری ها زائل گردد این معرفتی است که مخصوص باین درویش است و دیگری با آن تکلم نکرده الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

مکتوب صد و سیزدهم بمولانا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان معنی کلمه طیبه سبحان الله و بحمده و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة باید دانست که عابد در وقت ادای عبادت هرچه از جنس حسن و کمال در عبادت خود یابد آن همه راجع بتوفیق خداوندی است جل سلطانه و از حسن تربیت و احسان اوست تعالی و هرچه از جنس قصور و ناتمامی در عبادت خود یابد آن همه عاید بنفس اوست و از شرارت جبلی او ناشی شده است و بجناب قدس او تعالی هیچ چیز از قسم نقص و قصور راجع نیست آنجا همه خیر و کمال است و همچنین هرچه در عالم وقوع می آید حسن و کمال آن راجع بجناب قدس اوست تعالی و شر و نقص آن عاید بدایره ممکنات که قدم راسخ در عدم دارد که منشاء هر شر و نقص است کلمه طیبه سبحان الله و بحمده بجهت ابلاغ بیان این دو امر میفرماید کمال تنزیه و تقدیس او تعالی مینماید از آنچه شایان جناب قدس او تعالی نیست از شرور و نقایص و ادای شکر نعمات میکند بر صفات و افعال جمیله او و عبر الغایات و احسانات جزیله او سبحانه از نجاست که در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که هر که این کلمه طیبه را در روز یا در شب صد بار بگوید هیچ یکی در عمل در آن روز و در آن شب با او برابر نگردد مگر آنکه مثل او بگوید یا زیاده کند پس این کلمه طیبه را چگونه برابری جوید که هر عملی که عبادت است ادای شکری است از شکرهای خداوندی جل سلطانه و کلمه طیبه یک جزو این کلمه طیبه را یافته است و جزو دیگر او که بیان تنزیه و تقدیس او تعالی مینماید علاحده است فعلیکم بالاتیان بهذه الکلمة الطیبة کل یوم و لیلة مائة مرة والله سبحانه الموفق سوال در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات سبحان الله و بحمده عدد خلقه و رضا نفسه و زنة عرشه و مداد کلماته و آمده است سبحان الله ملاء المیزان و آمده الحمد لله اضعاف ما حمده جمیع خلقه و قایل غیر از یکبار نگفته است و عدد غیر از یکعدد و بوقوع نیامده آنرا عدد خلقه بچه اعتبار گویند و رضا نفسه بچه معنی گویند و زنة عرشه چگونه بود و مداد کلماته چون است و ملاء المیزان چگونه باشد

ها جمع عدد جامع و منجی و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که هر یکی از اولیا از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته
است و من التجا و تضرع خواسته ام از محمد فرخ چه نویسید که یازده سالگی طالب علم شده بود و کافیه خوان و شعبه
سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بوده و دعا میکرده که در سن طفولیت از دنیا رود و سینه را وداع
نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در مرض موت باری که بیمار داری او میکردند عجائب و غرائب از وی
مشاهده نمودند و کرامات و خوارق از محمد عیسی تا هشت سالگی که مردم معاینه کرده اند چه نویسند بالجمله جواهر نفیسه
بودند که بودیعت سپرده بودند سبحانه الحمد و المنة که امانت را با اهل امانت بی کره و بی اکراه حواله نمودیم اللهم
لا تحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ۵ از هر چه میرود سخن
دوست خوشتر است به بد بنند (?) که مقصود از فنا که عبارت از نسیان ما سوای حق است سبحانه آنست که محبت گرفتاری
ما دون او تعالی زائل گردد چه هر گاه ذوات و صفات و افعال اشیا از دید و دانش زائل گردند گرفتاری محبت
اینها ناچار رو بزوال خواهد آورد و در طریق ولایت از برای زوال گرفتاری ما دون حق جل و علا از نسیان ما سوی
چاره نبود و در مدارج نبوت و قرب نبوت در زوال گرفتاری اشیا نسیان اشیا هیچ در کار نیست زیرا که در قرب نبوت گرفتاری
با جمیل کل فی حد ذاتها حسن و جمیل نمیگذارد که از گرفتاری اشیا که فی نفسها قبیح و غیر مستحسن اند نامی و نشانی باند (?) اشیا
فراموش شوند یا نه زیرا که علم اشیا بواسطه گرفتاری اشیا که مستلزم اعراض است از جناب قدس او تعالی وصف
ذم پیدا کرده بودند و چون گرفتاری با اشیا زائل گشت علم اشیا مذموم نشد علم اشیا چگونه مذموم بود که اشیا همه
معلوم حق اند جل سلطانه و علم اینها از صفات کامله است اگر گویند که هر گاه علم ما دون حق جل و علا زائل شود پس
علم حق جل و علا با علم ما دون حق جل شانه در یک وقت چگونه جمع شود پس از نسیان ما دون او تعالی چاره نبود
گوئیم علمیکه با اشیا تعلق میگیرد از قبیل علم حصولی است و علمیکه بحضرت حق سبحانه و تعالی تعلق پیدا میکند
مشابه علم حضوری پس هر دو علم در یک وقت جمع شوند و هیچ محذور لازم نیاید محذور وقتی لازم آید که هر دو علم حصولی
باشند و آنکه گفتم از قبیل علم حصولی است و مشابه علم حضوری زیرا که آنجا نه حقیقت علم حصولی است و نه گنجایش
حضور علم حضرت حق سبحانه و تعالی که با اشیا تعلق میگیرد حصولی نیست زیرا که حوادث را از ذات و صفات او تعالی حصولی
و حضوری نیست (?) و علم این عارف پرتوی است از آن علم و علمیکه تعلق بحضرت حق سبحانه بود آنرا حضوری نیز نمیتوان
گفت زیرا که او تعالی بعد که از ادراک هم نزدیکتر است علم حضوری نسبت با آن علم هیچ علم حصولی است نسبت بعلم حضوری

جلت و علیه و علی آله الصلوة والسلام مسالت نیاید و عمل سهو النسیان علیه و علی آله الصلوة والسلام مثل سلام و از ان
النسیان علیه و علی آله الصلوة والسلام بر دو رکعت نماز فرض چهار رکانی بطریق سهو کما روی پس نماز منتهی با وجود
اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام بر دو رکعت نماز فرض چهار رکانی ... نماز مبتدی و عامی ع چه نسبت خاک را با عالم
نتایج و ثمرات دنیوی و اخروی آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی که منتهی در نماز در وقت قرات قرآن آیات
ترک تو بسم از خصائص نماز منتهی و همی نماید از انجا قیاس نماید گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرات قرآن
لیلیات و شجرات زبان خود را در رنگ شجره موسوی می یابد و قوی و جوارح خود را بیش از آلات و وسایط نمی یابد و گاه
می یابد که در وقت ادای نماز باطن و حقیقت بتمام از ظاهر و صورت تعلق گسسته بعالم غیب ملحق شده است و نیت
مجهول الکیفیت لعیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع نموده یا آنکه جواب اصل سوال گوییم که ایشان
امور اربعه مذکوره بتمام و کمال نصیب منتهی است مبتدی و عامی دور است که ایشان این امور بتمام و کمال موفق شوند
هر چند ممکن و جائز است فانها لکبیرة الا علی الخاشعین والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب سه صد و ششم**
بمولانا صالح صادر شده در ذکر بعضی از مناقب و کمالات حقایق آگاه معارف دستگاه مخدوم زاده کلان خواجه
محمد صادق علیه الرحمة والغفران و مخدوم زاده های خود مرحومی مغفوری محمد فرخ و محمد عیسی رحمة الله علیهم و در
این مکتوب بیان فنا ارباب ولایت و در بیان آنکه این فنا در قرب نبوت هیچ در کار نیست و بیان آنست افلاک
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ملا صالح و قعات اهل سرهند را شنیده باشد فرزندی اعظمی
رضی الله عنه نیز با دو برادر خورد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت اختیار فرمودند انا لله وانا الیه راجعون حمد الله سبحانه
را که با قیماندگان را فوت صبر عطا فرمودند تا نیه بلیه را سهل داوند خوش گفته است من از لور روی چه چشم کرم بسیار گی
کر خوش بود زعزیزان تحمل خواری فرزند مرحومی آیتی بود از آیات حق جل و علا و نعمتی بود از نعمتهای رب العالمین
در بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود
حتی که تلامذه ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را به قدرت تمام درس می گفتند و حکایات معارف و عرفانی
و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی است از آنکه در بیان آرد معلوم شما است که در سن هشت سالگی بهیچ معلول حالی
شده بود که حضرت خواجه ما قدس سره معالجه تسکین حال ایشان را اطعامها باز از گمشکل مشتبه است می نمودند
و می فرمودند که مجتبی که محمد صادق است هیچکس نیست و همچنین مجتبی او را هاست هیچکس نیست این سخن بر گیج
ایشان باید دریافت مولای موسوی منقطعی را آخر رسانیده بود و عجایب و غرایب آن فوقایت علیه بیان میفرمودند همواره

بتوفیق او تعالی میسر شده است بحمد و شکر آن نعمت باید بجا آورد و مستحق عبادت غیر او را ندانست نه آنکه چون ادای
نماز مقرون بشرائط و آداب واقع شود و بعد از آن بتمامی تقصیر شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت از غیر او
تعالی از صمیم قلب باین کلمات طیبه نموده آید تا آن نماز شایان قبول خداوند جل سلطانه گردد و صاحب آن نماز
مصلی مفلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات و التسلیمات مکتوب
شصت و پنجم بمیر محب الله صدر در یافت در بیان اسرار نماز و فرق در میان نماز مبتدی و منتهی و در میان نماز منتهی
و انبیاء ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی تمامی صلوة
و کمال آن نزد فقیر عبارت از اتیان فرائض و واجبات و سنن و مستحبات نماز است که در کتب فقهیه بتفصیل بیان
یافته است امری دیگر ورای این امور اربعه نیست که در تمامی نماز آنرا مدخلی باشد خشوع نماز نیز مندرج
در همین امور اربعه است خضوع قلب نیز منوط باینها جمعی به علم این امور کفایت ورزیده اند و در عمل مساهله
و مداهنه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام بحضور قلب بحق سبحانه
داشته به اعمال ادبیه جوارح کم پرداخته اند و اقتصار بر فرائض و سنن نموده اند و اینها همه نیز از حقیقت نماز ناآگاه گشته اند
و کمال نماز را از غیر نماز جسته حضور قلب را از جمله احکام نماز شمرده اند و تمسک بخبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب
توانند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد با این امور اربعه یا فتوری در اتیان امری از این امور واقع نشود و ورای
این حضور حضور دیگر بفهم این فقیر نمی در آید سؤال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط باتیان امور اربعه گشت و امر
دیگر مدخلی اینها در کمال آن ملحوظ نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و منتهی چیست بلکه نماز عامی که مقرون بتمامی
این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل اجر یک عمل بواسطه تفاوت عمل متفاوت است
عملیکه از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضعاف مضاعف است از آن اجری که مترتب بر عمل غیر آن
عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است ازینجا گفته اند که عمل ریای عارف بهتر
از عمل با اخلاص مرید است فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود و لهذا حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه
سهو حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوة و السلام بهتر از صواب و عمد خود دانسته طالب سهو او علیه و علی آله الصلوة و التحیة
شده باید بجا آنکه گفته یا لیتنی کنت سهو محمد آرزوی آن دارد که بجای خود سهو آنسرور باشد علیه و علی آله الصلوة
و السلام پس بر تمامی اعمال و احوال خود را کم از عمل سهو آنسرور علیه و علی آله الصلوة و التحیة میدانند که تمنای تمام تمامی حسنات خود را در جنب سهو

جلد

قرآنی و عدد حروف بهشت منوط بآن ساخته است تعالی و تقدس

در بیان ادای شکر

در بیان بعضی از لطائف و اسرار نماز

بعد الحمد و الصلوة بدان اسعدک الله تعالی که مدتها تردد داشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه و تعالی در اکثر
آیتهای قرآنی و عمده حصول بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است یا بعضی اگر جمیع است متعسر است
کم کسی باتیان جمیع موفق شده باشد و اگر بعضی است مجهول است و تعیین نیافته آخر بمحض فضل خداوند جل سلطانه
بخاطر رسید که شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمسه اسلام باشد که بنای اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول
پنجگانه اسلام بر وجه کمال ادا یابند نجات و فلاح نقد وقت است چه اینها فی حد ذاتها اعمال صالحه اند و مانع
از سیئات و منکرات اند که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر شاهد این معنی است و چون اتیان این پنجگانه اسلام میسر شد
امید است که شکر ادا یافت ۞ و چون شکر ادا یافت از عذاب نجات حاصل آمد بالفعل ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم
و آمنتم پس در اتیان این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامت نماز که عماد دین است مهما امکن ترک او
از ادای آن نهی نباید شد اگر تمام نیست اصل عظیم از اسلام بدست آورد و حبل متین از برای خلاصی حاصل کرد
و الله سبحانه الموفق بدانکه تکبیر اولی در نماز اشارت باستغنا و کبریا اوست تعالی از عبادت عابدان و از نماز
مصلیان و تکبیرات که بعد ارکان اند رموز و اشارات اند بعدم لیاقت ادای هر رکن از برای عبادت جناب قدس
او تعالی در تسبیح رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بوده است در آخر رکوع تکبیر گفتن نفرموده بخلاف سجدتین که با وجود
تسبیحات آنها در اول و آخر تکبیر گفتن فرموده تا کسی در وهم نیفتد که در سجود که نهایت انحطاط و انخفاض است و
غایت تذلیل و انکسار حق عبادت ادا نموده باید و از برای دفع این وهم هم در تسبیح سجود لفظ اعلی اختیار افتاده و
هم تکرار تکبیر مسنون گشته و چون نماز معراج مومن است در آخر نماز کلماتیکه آنسرور علیه و علی آله الصلوة و السلام
در شب معراج به آن کلمات مشرف شده بود خواندن فرمود پس مصلی را باید که نماز را معراج خود سازد و نهایت
قرب در نماز جوید قال علیه و علی آله الصلوة و السلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و مصلی چون مناجی
رب است عز شانه و مشاهد عظمت و جلال اوست تعالی در وقت ادای نماز جای آنست که در وی رعبی و هیبتی پیدا شود
از هیبت او تعالی ختم نماز بتسلیمتین فرموده و آنچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة و السلام صد بار
تسبیح و تحمید و تهلیل بعد از نماز فرض در علم فقیر سر آن آنست که در ادای نماز هر چه از قصور و تقصیر واقع شده است
بتسبیح و تکبیر تلافی آن باید نمود و اعتراف عدم لیاقت و ناتمامی عبادت خود باید فرمود و چون ادای عبادت

پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام فرمود که بهشت درخت ندارد ما آنجا درختان بنشانیم پرسیدند که چگونه بنشانیم
فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام به تسبیح و تحمید و تمجید و تحلیل یعنی سبحان الله بگویند تا در بهشت نهال درخت
بنشانند پس درخت بهشت نتیجهٔ تسبیح گشت کمالاتی نیز همه است چنانچه درین کلمه در کسوت حروف و اصوات
مندرج شده اند و در بهشت آن کمالات را در کسوت درخت تعبیه میفرماید علی هذا القیاس آنچه در بهشت نتیجهٔ عمل
صالح و هرچه از کمالات وجوبی اثابت و تقدست در ضمن کسوت صالح قولی و عملی اندراج یافته است در بهشت
آن کمالات در پرده لذات و تنعمات ظهور میفرمایند پس ناچار آن تلذذ و تنعم مرضی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای
لقا و حصول رؤیت بیچاره اگر ازین سر آگاه میگشت فکر سوختن بهشت نمی نمود و گرفتاری آنرا غیر گرفتاری حق
جل و علا نمیدانست بخلاف تلذذ و تنعم دنیوی که منشار آن خبث و شر است و نتیجه آن حرمان در آخرت
اعاذنا الله سبحانه منه این تلذذ اگر مباح شرعی است محاسبه در پیش است اگر رحمت دستگیری نفرماید وا حسرتا
و اگر مباح شرعی نیست مورد وعید است ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین پس این
تلذذ را با آن تلذذ چه نسبت بود این تلذذ سم قاتل است و آن تلذذ تریاق نافع پس در آخرت با نصیب عموم
مومنان با نصیب اخص خواص ازین در زینه میاینده و کرست در خلاف آن فهم بے انکار ندانند ایشانند من حیث لا یعلمون

مکتوب سیصد و سیوم بخواجه یوسف کشمیری بعد الحمد والصلوة باید دانست که کلمات اذان هفت است الله اکبر
ای الله اکبر ان یکون له حاجة الی عبادة عابد کررت هذه الکلمة اربع مرات لتاکید هذا المعنى المهتم اشهد ان لا اله الا الله
ای اشهد انه تعالی مع کبریائه واستغنائه عن العبادة لیس المستحق للعبادة الا هو سبحانه اشهد ان محمدا رسول الله
ای اشهد انه علیه و علی آله الصلوة والسلام رسوله سبحانه و مبلغ عنه تعالی طریق العبادة فلا یکون العبادة
اللائقة بجناب قدسه تعالی الا ما هی ماخوذة من جهة تبلیغه و رسالته علیه و علی آله الصلوة والتحیة حی علی الصلوة
حی علی الفلاح کلمتان لطلب المصلی الی اداء الصلوة المودیة الی الفلاح الله اکبر ای اکبر من ان یلیق بجناب
قدسه تعالی عبادة احد لا اله الا الله ای انه تعالی لا محالة هو المستحق للعبادة وان لم یصلح العبادة من احد لائقة
بجناب قدسه تعالی بزرگی شان نماز از بزرگی این کلمات که موضوع اند برای اعلام نماز است باید دریافت نسأل الله
که نکوست انتهای بداشتن اللهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها مکتوب سیصد و چهارم بمولانا عبدالحی صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیتها

... دولت الام ...

بلند گی فنا در دنیا با بینهم دو در آخرت را در رنگ در دنیا محمود شاید دولت الام

آخرت را در منسا گی فنا ... علی الآخرة و دیگری از این طائفه گوید کریمه منکم من

آن ارادت ابتلا اسلم علی الدنیا و ان ارادت الکرامت اکبر علی الآخرة ... تا ... حق است جل

یرید الدنیا و منکم من یرید الآخرة شکار است از فریقین است بالجمله فنا که عبارت از نسیان ما سوی حق است جل و

و علا شاغل دنیا و آخرت است و فنا و بقا ظاهر و اخبار ولایت اند پس در ولایت از نسیان آخرت چاره نبود و در آخرت است

مرتبه کمالات نبوت گرفتاری آخرت محمود است و در آخرت مرضی و مقبول بلکه در موطن در آخرت است

و گرفتاری آخرت کریمه یدعون ربهم خوفا و طمعا و کریمه و یخشون ربهم و یخافون عذابه و کریمه والذین یخشون ربهم بالغیب

و هم من الساعة مشفقون نقد وقت ارباب این مقام است گریه و ناله ایشان از تذکر احوال آخرت است و الم

داند و هستان از ترس احوال قیامت همواره از فتنه قبر در استعاذه اند و همیشه از عذاب نار پناه جوی متضرع

در حق جل و علا نزد ایشان در آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت چه اگر لقا است

موعود با آخرت است و اگر رضا است کمالش نیز موقوف بآخرت دنیا مبغوضه حق است جل و علا و آخرت مرضیه

او تعالی مبغوضه را با مرضیه سهیم امر برابر نمیتوان ساخت زیرا که مبغوضه شایان اعراض است و مرضیه شایان قبال

از مرضیه اعراض نمودن عین شکست و خلاف موعود مرضی او تعالی کریمه والله یدعو الی دار السلام شاهد

همین است حضرت حق سبحانه و تعالی بمبالغه تاکید ترغیب آخرت میفرماید پس اعراض از آخرت نمودن فی الحقیقت

معارضه است بحق جل و علا و سعی در رفع مرضی او کردن است الامان والله و دعوی طاقت آن بزرگی چون در ولایت

قدم داشت ترک آخرت را کرامت گفت مگر ندانست که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه در آخرت مبتلا بوده و از

عذاب آخرت ترسان روزی حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه شتری دید از سر حیرت گفت کاشکی این کریمه

راحلان عذاب ربک لواقع ماله من دافع از استماع آن از هوش رفتند و از شتر بر زمین افتادند انجابر داشته

بخانه بردند و تا مدتی از آن درد بیمار افتادند که مردم بعیادت ایشان می آمدند آری در توسط احوال

مقام فنا نسیان از دنیا و آخرت میسر گردد و گرفتاری آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا میدانند

اما چون بشرف بقا مشرف گشت و کار را بانجام رسانید و کمالات نبوت برتوی انداخت آنجا همه در آخرت

استعاذه از دوزخ است و تمنای بهشت بهجت ادراک و نهارا و حور و غلمان بهشت با نیات دنیوی بهشت بالکمه انها

دو طرف نقیض اند در رنگ لقا ضد غضب و رضا نهار و انهار و نجه در بهشت است نتایج و ثمرات اعمال صالحه اند

اصل نسبت متعلق است لیکن نسبت به نفسی متعلقات سوای آن صفات پس حصول کمالات نبوت با اخفی قرب دارد و نسبت

بحصول کمالات ولایت و همین نسبت بیشتر قریب است در سر امری که وصول باصل دارد و نسبت با موریکه از اصل

جدا افتاده اند نمی بینی که کیمیای اصل بسهولت عمل میسر است و با قرب طریق حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است

و در محنت است و عمری در تحصیل آن فانی میباز و مع ذلک حرمان نقد وقت اوست و آنچه بدست آورده است

بعد اللتیا والتی شباهت بآن اصل دارد و لباست آن شباهت عارضه از دهی زایل گردد و به اصل خود

عود نماید و انقلاب دو علی کند بخلاف وصال اصل آنکه با وجود سهولت عمل و نزدیکی راه از خوف حالات و فنی

ایمن است جمعی از سالکان این راه که بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده لطائفی از ظلال رسیده اند گمان برده

اند که وصول بمطلب منوط بریاضات شاقه است و مجاهدات شدیده نمیدانند که راه دیگر اقرب ازین راه است موصل

بنهایت النهایت و آن راه اجتباست که بمجرد فضل و کرم منوط است و راهی که ایشان اختیار کرده اند راه

انابت است که بمجاهدات مربوط است واصلان این راه اقل قلیل اند و واصلان راه اجتبا جم غفیر انبیا علیهم

الصلوات والتسلیمات همه براه اجتبا رفته اند و اصحاب ایشان علیهم الصلوات والتحیات نیز بتبعیت و وراثت راه اجتبا

واصل گشته اند ریاضات ارباب اجتبا از برای ادای شکر نعمت وصول است قال علیه الصلوة والسلام فی جواب

السائل عن وجه ریاضاته الشدیدة مع کون ذنوبه المتقدمة والمتاخرة مغفورة افلا اکون عبدا شکورا و

مجاهدات اهل انابت از برای حصول وصول است شتان ما بینهما راه اجتبا راه بردن است و راه انابت راه رفتن

از بردن تا رفتن فرق عظیم است زود می برند و زود میرسانند دیر میروند و در راه میمانند حضرت خواجه نقشبند

قدس سره فرموده اند ما فضلیانیم بالی تا فضل نباشد نهایت دیگران در بدایت ایشان چگونه مندرج گردد

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم بر سر اصل سخن رویم و گوییم که این فقیر در بعضی از نوشتها

که پیر بزرگوار قدس سره نوشته است که جمیع مرادات منتفع گشته اند اما النفس اماره هنوز بر جاست بعد از مدتی که

آن راه نیز در رنگ مرادات منتفع گشته و چون حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات

مشرف ساخت دانست که رفع متعلق سوای آن اراده بوده است نه رفع نفس آن اراده لازم نیست که رفع متعلق

سوی بعد از رفع آن اصل بوجه اتم و اکمل حاصل شود بلکه ممکن است که بمجرد فضل آن میسر شود و نه متعلق

او ... آن حاصل نگردد ای فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت باید شست و گرفتار

درسی مقامات ولایت و میسر است لیکن بخلاف مرتبهٔ نبوت که در آنجا مطلوب وصول باصل است و تنزلات است از تجلیات و ظهورات تا
که ظلال آن اصل اند همچنین در وقت طی مقامات و مبادی آن مرتبه نیز احتیاج بآن تجلیات نیست مگر آنکه از راه
ولایت عروج واقع شود این زمان حصول آن تجلیات بواسطهٔ ولایت است نه بواسطهٔ طی مسافت راه وصول نبوت
بالجمله تجلیات و ظهورات از ظلال خبر می دهند و آنکه از گرفتاری ظلال گذشته است از تجلیات وارسته است سر از
البحر اینجا باید طلبید فریاد و ولولهٔ عشق و طنطنهٔ محبت و نعره های شوق انگیز و صیحه ها و درد آمیز و وجد و رقص
و رقاصی همه در مقامات ظلال است و در اوان ظهورات و تجلیات ظلیه بعد از وصول باصل حصول این امور
متصور نیست محبت در اینجا بمعنی ارادهٔ طاعت است چنانچه علما فرموده اند نه معنی زائد بران که منشأ
شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند ای فرزند بشنو چون در مقام ولایت رفع اثنینیت مطلوب است
ناچار اولیا بزوال اراده سعی می نمایند شیخ بسطام گوید ارید ان لا ارید و در مرتبهٔ نبوت چونکه رفع اثنینیت در کار نیست
زوال نفس اراده مطلوب نگشت چرا مطلوب باشد که اراده صفتی است فی حد ذاتها کامل اگر نقصی بوی راه یافته است
بواسطهٔ خبث متعلق اوست پس باید که متعلق او امر خبیث و نامرضی نباشد بلکه جمیع مرادات آن مرضی حق باشند
جل و علا همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات البشریت میکوشند و در مرتبهٔ نبوت مطلوب نفی متعلقات
سوء این صفات است نه نفی اصل این صفات که فی حد ذاتها کامله اند مثلا صفت علم فی حد ذاتها از صفات کامله
است اگر نقصی بوی راه یافته است از راه تعلق سوء اوست پس نفی متعلق سوء آن ضروری آمد نه نفی اصل
این صفت علی هذا القیاس پس شخصی که بمقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در اثنای راه از نفی اصل صفات چاره نبود
و آنکه بی توسط ولایت بآن مقام رسیده است او را بنفی اصل صفات کاری نیست بنفی متعلقات سوء این صفات باید کرد
باید دانست که مراد از ولایت که مذکور شد ولایت ظلی است که ولایت صغری عبارت ازوست و ولایت اولیاست اما ولایت
انبیا که از ظل گذشته است دیگر است آنجا مطلوب نفی متعلقات سوء صفات البشریت است نه نفی
اصل این صفات و چون نفی متعلقات سوء صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
بحصول پیوست بعد از آن عروجی که واقع شود متعلق بکمالات نبوت خواهد بود ازین بیان لایح گشت که نبوت را
از اصل ولایت چاره نبود زیرا که ولایت از مبادی و مقدمات اوست اما ولایت ظلی در حصول کمالات نبوت
هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصلا با آن عبوری واقع نشود فافهم و ستانیست که نفی

والتسلیمات بیشتر متعذر است و در خواص اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات که به تبعیت و وراثت بآن دولت مشرف گشته اند بتوسط انبیاست علیهم الصلوات والبرکات بعد از انبیا و اصحاب الشان علیهم الصلوات والتسلیمات کم کسی بآن دولت مشرف گشته است هرچند جایز است و دیگری را نیز به تبعیت و وراثت بآن دولت مهتدی سازند ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ؛ الکلام کان دولت در کبار تابعین نیز پرتوی انداخته است و در اکابر تبع تابعین نیز سایه افگنده بعد ازان رو باستتار آورده تا آنکه نوبت بالف ثانی از بعثت آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رسیده درین وقت نیز آن دولت به تبعیت و وراثت بمنصه ظهور آمده و آخر را باول متناسب ساخته است ؎ اگر پادشه بر در پیرزن ؛ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ؛ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب سی صد و نهم بمخدوم زادگی که جامع علوم ظاهره و اسرار و معارف باطنه اند یعنی مجد الدین محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان فرق میان سه گانه که ولایت اولیا و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت ملاء اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و در بیان آنکه نبوت افضل است از ولایت و بعضی از خصائص معارف که به نبوت تعلق دارند و ما یناسب ذلک بدان ارشدک الله تعالی که ولایت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که بی شائبه ظلیت علیه نه بندد و بی حیلولهٔ حجب حصول نپذیرد و اگر ولایت اولیاست البته بداغ ظلیت متسم است و ولایت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از ظلیت برآمده است اما بی حیلوله حجب اسما و صفات متحقق نیست و ولایت ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند از حجب اسما و صفات بلند رفته است لیکن از حجب شیون و اعتبارات گریز چاره ندارد و نبوت و رسالت است که شائبه ظلیت با او راه نیافته است و حجب صفات و اعتبارات را در راه گذاشته پس ناچار نبوت از ولایت افضل باشد و قرب نبوت ذاتی و اعلی باشد و من لم یطلع علی حقیقتهما حکم بالعکس و جزم بالقلب پس حصول در مرتبهٔ نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیراکه حصول بملاحظه ظلیت صورت نپذیرد بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفع اثنینیت است و در کمال وصول بقاء اثنینیت پس رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت باشد و بقاء دوگانگی ملایم مرتبهٔ نبوت و چون رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت است پس ناچار سکر همه وقت لازم مقام ولایت باشد و در مرتبهٔ نبوت چون بقاء اثنینیت است پس صحو از خواص آن مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواه در کسوت صور و اشکال بوده و در پرده الوان و انوار همه در مقامات ولایت است

بلکه این نزول در سنانگ عالم هر دو در ولایت اند عروج و نزول دیگر ست فوق مقام ولایت که بنبوت تعلق دارد
و این توجه بخلق غیر آن توجه بخلق ست که بنبوت مناسب ست و این دعوت غیر آن دعوت ست که از کمالات نبوت
شمرده اند چه کنند که قدم از دائره ولایت بیرون ننهاده اند و حقیقت کمالات نبوت را در نیافته نصف ولایت را
که جانب عروج است تمام ولایت انگاشته اند و نصف دیگر آن که جانب نزول است بمقام نبوت مخصوص کرده اند
چون آن کرمی که در سنگ نهان است * زمین و آسمان او همان است * و ممکن ست که شخصی براه اول صعود و عروج
پیدا کند و جمع کمالات منصب ولایت و نبوت نماید و تمیز در میان کمالات این دو مقام کما ینبغی حصول فرماید
و نزول هر کدام را جدا سازد و حکم نماید بآنکه نبوت نبی بهتر ست از ولایت او و باید دانست که بعض از وصول براه
دویم هر چند کمالات منصب مقام ولایت بحصول پیوسته است اما زبده و خلاصه ولایت بوجه احسن میسر شده
ست لودن گفت که اهل ولایت از کمالات ولایت پوست بدست آورده اند و این فقیر مغز آنرا حاصل کرده
آری بعضی از علوم سکریه و ظهورات ظلیه که ارباب ولایت را حاصل شده است آن فقیر را ازان علوم و ظهورات
قلیل النصیب است این معنی موجب قصور نیست بلکه آن فقیر را ازین علوم و ظهورات ننگ و ناموس است جای
آن دارد که آنرا ذنب و سوء ادب داند بلکه فقیر اصل را از ظلال آن اصل گریزان و مستغفر است گرفتاری بظلال
تا زمان عدم وصول باصل ظل بی حاصل است و توجه بظل سوء ادب ای فرزند حصول کمالات نبوت
مربوط ...... بموهبت محض است و منوط بمکرمت صرف کسب و تحمل را در حصول این دولت عظمی هیچ دخلی نیست
کدام عمل و کسب است که منتج این دولت عظمی باشد و کدام ریاضت و مجاهده است که مثمر این نعمت علیا شود بخلاف
کمالات ولایت که مبادی و مقدمات آن کسبی است و حصول آن مربوط بریاضت و مجاهده است هر چند در آن
که بعضی را بی مؤنت کسب و عمل نیز این دولت میسر سازند و فنا و بقا که ولایت عبارت از آنست نیز موهبت
است و لیکن از کسب مقدمات الفضل و کرم هر که خواهند بدولت فنا و بقا مشرف سازند و ریاضات و مجاهدات که در
علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و علی الملائکة المقربین و علی اهل طاعته اجمعین الصلوات و التسلیمات تا پیش از بعثت
و بعد از بعثت نه از برای تحصیل این دولت بود بلکه منافع و فوائد دیگر منظور بود مثل قلت حساب و کفارت
زلات بشریت و ارتفاع درجات و مراعات صحبت فرشته مرسل که از اکل و شرب پاک است ... که بشرف ظهور
خوارق که مناسب مقام نبوت اند مثال آن باید دانست که حصول این موهبت در حق انبیا علیهم الصلوات

از خواص خواص نیز قلیل اند که باین دولت و معرفت مهتدی گشته اند ه اگر با دشنه بریده بیرز لعل بیاید نو بیخ
سلبت لکن این نهایت باعتبار ظهورات و تجلیات است که بعد ازان از قسم تجلی و ظهور را متصور نیست ه
و من بعد ذلک الابد قی صفاته و والکتمة حظی لدیه اجمل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی آل کل و ملائکة المقربین الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات
اتمها واکملها واولیها واعلاها وادومها وابقاها وعمها واشملها مکتوب سیصد و یکم مولانا امان الله
در بیان قرب نبوة و قرب ولایت و راهها که بقرب نبوة موصل اند بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندی مولانا
امان الله باد که نبوت عبارت از قرب الهی است جل سلطانه که شائبهٔ ظلیت ندارد و عروجش رو بحق دارد و نزولش
و نزولش رو بخلق این قرب بالاصاله نصیب انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و این منصب مخصوص باین بزرگواران
علیهم الصلوات والبرکات و خاتم این منصب سید البشر است علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت عیسی علی
نبینا و علیه الصلوة والتحیة بعد از نزول متابع شریعت خاتم الرسل خواهد بود علیهما الصلوة والسلام و متابعان
متابعان خاص و عام را از دولت وراثت صاحبان نصیب است پس از قرب انبیا علیهم الصلوات والتحیات کمل
تابعان را هم نصیب بوده و علوم و معارف و کمالات آن مقام بطریق وراثت نیز نصیب تابعان باشد ع خاص کند
بندهٔ مصلحت عام را ه پس حصول کمالات نبوة مر تابعان را بطریق تبعیت و وراثت بعد از بعثت خاتم الرسل علیه
و علی جمیع الانبیاء والرسل الصلوات والتحیات منافی خاتمیت او نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام فلا تکن من الممترین
بدان اسعدک الله تعالی که راهی که بکمالات نبوة موصل اند دو راه است یکی راهی است که مربوط بطی کمالات مفصلهٔ
مقام ولایت است و منوط است بحصول تجلیات ظلیه و معارف سکریه که مناسب قرب ولایت اند بعد از طی این
کمالات و حصول این تجلیات قدم در کمالات نبوة نهاده می آید و درین مقام وصول والتفات به ظلیت در بین نیست
و راه دیگر آنست که بی توسط حصول این کمالات ولایت وصول بکمالات نبوة میسر گردد و این راه دوم شاهراه
است و اقرب است بوصول که بکمالات نبوة رسیده است الا ماشاء الله تعالی باین راه رفته است از انبیاء کرام علیهم الصلوة
والسلام و از صحابه بتبعیت و وراثت ایشان علیهم و علی اصحابهم الصلوة والتحیة و راه اول دور و دراز است و متعسر
الحصول و متعذر الوصول جمعی از اولیا در مقام ولایت که بشرف نزول مشرف گشته اند کمالاتیکه بمقام نزول تعلق
داشت کمالات نبوة خیال کرده اند و رجوع بخلق را که مناسب مقام دعوت است از خصائص مقام نبوة انگاشته اند بیچیز است

اجر جزیل از علو مرتبت بشارت داده به انوار السلام که در مقدم مجدد منزلی تا ایام علوم علی و تعلی جلد الدین
محمد معصوم سلمه الله تعالی بعد گویا فته در بیان اسرار نامرخفیه و معارف غریبه بلسان رمز و اشارات و ایمای
از مقام قاب قوسین او ادنی بشر اندراج یافته الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی انسان کامل چون بسیر
تفصیلی مراتب اسما و صفات الٰهی کرده جامعیت تام پیدا کند و مرآت کمالات اسما و صفات الٰهی جل سلطانه
گردد و عدم ذاتی او که مرآت آن کمالات است تمام متحقق شود و غیر آن کمالات در وی هیچ چیز ظاهر نبود و این
زمان لقای خاص الٰهی منظور بآن کمالات است الحد از حصول فنای نام که مربوط با نتفای عدم او بوده مشرف گردد و هم مراتب
بر وی ظاهر آید و بعد ازان اگر عنایت الٰهی جل سلطانه شامل حال او بود و تواند بود که مرة ثانیه این کمالات که
تا فیه آن لقا یافته بود در مراتب حضرت ذات تعالی و تقدس منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند درین وقت
سر قاب قوسین بظهور آید باید دانست که ظهور شی در وی در نحو ظل کنایت از حصول نسبت مجهولست مر شی را
با مراتب [illegible] آنکه آنجا حقیقت مراتب است و حصول [illegible] است در [illegible] المثل الاعلی و چون آن کمالات که عارف لقا
آن یافته بود در مرآت آنجا قبس [illegible] بطریق حقیقت [illegible] منعکس گردد و ظهور آنجا پیدا کند و نسبت مجهول الکیفیة
او را آنجا حاصل شود لاجرم آن کمالات بعارف تعلق داشت آنجا تعلق یابد و خود را آن کمالات ظاهره بیند [illegible]
عروج انا در مقام قاب قوسین تا اینجاست ای فرزند بشنو مرآت سوزش که در وی حسن و جمال منعکس گردد اگر
فرضاً آن مرآت صورة و علم پیدا کند تا جانب ظهور آن حسن و جمال ملتفت خواهد شد و حظ وافر خواهد برد در مرتبه
حقیقة هر چند لذت و الم مفقود است که از صفات امکانست اما امر که شایان آن مرتبه علیاست و از سمات
نقص و حدوث مبرا که این ثابت است شعر یاد حال این همه آخر بهر زه نیست * هم قصه غریب و حدیث عجیب است
این کمالات ظاهره که در هر شعبه نسبت مجهول الکیفیت پیدا کرده اند حکم اینها در رنگ حکم عالم خلق است
نسبت بعالم امر و مستور [illegible] من عرف نفسه فقد عرف ربه اینجا دریاب و چون این کمالات ظاهره که تفصیل
حضرت اجمال ذات تعالی و تقدس نسبت مجهول الکیفیت بحضرت اجمال پیدا کرده و اتصال بلا کیف بدست آورده
اند و آئینه داری حضرت اجمال نموده اند ناچار در حضرت اجمال التفصیل مجرد اعتبار [illegible] تمیز پیدا شده که
سیمرغ چو [illegible] عارف گشت این کمال البته بمقام او ادنی است شعر قلم اینجا رسید و سر بشکست
نیست بیان نهایت النهایت و غایة الغایة که فهم آن و ادراک خرد از ان [illegible] مراحل دور است و از عموم [illegible] پوشیده

بدانند که رشد کرامت الله تعالیٰ مدتها که سیر در ظلال داشت حصول ظل عین حصول مے یافت حالا که حصول باصل میسر شده است حصول ظل خارج مے دارد کالمرآة الکائنة فی ید الشخص الموصلة الیه نصیب جمال الشخص لا ظله فافهم فان کلامنا اشارت بدانند عبارت مناسب بیان طریق که بطریق رمز و اشارت تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته نیز درین مکتوب مندرج گشت فهم نمایند ذکر ایشان با خود از پیر راه دان مدد و همت ایشان بانگشت تفضیل حضرت رحمان وصل عریان باقسم حسبان والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها

مکتوب دو صد و نود و نهم بشیخ فرید راهو که در بیان وبا فتنه در عزا مصیبت و دلالت بر صبر و رضا بالقضا و فضیلت مرگ طاعون و در بیان آنکه فرار از زمین طاعون گناه کبیره است و در رنگ فرار یوم زحف است

الحمد والصلوٰة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف رسید از مصیبتها نوشته بودند انا لله وانا الیه راجعون صبر و تحمل باید نمود و رضا بالقضا باید داد

ع من از تو روی نه پیچم کرم بیازاری * که خوش بود ز عزیزان تحمل خواری

قال الله تبارک وتعالیٰ ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر وقال تبارک وتعالیٰ ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس درین وبا از شومی اعمال ما اهل هوشان هلاک شدند که با اختلاط بیشتر داشتند و زنان که مدار نسل و بقای نوع انسان بر وجود ایشان است بیشتر از مردان مردند و هر که درین وبا از مردان گریخت و سلامت ماند خاک بر حیوٰة او و آنکه نگریخت و مرد طوبی له والبشری له بالشهادة وقد جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لا یسأل لانه نظیر المقتول فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا لانه نظیر المرابط کذا ذکره الشیخ الاجل السیوطی فی کتاب شرح الصدور بشرح حال الموتی والقبور وقال هو حجة جدا و همچنین کسیکه نگریخت و نمرد از جمله غازیان و مجاهدانست و اجر که صابران و بلاکشان هر کسی را اجلی است مسمی که گنجایش تقدیم و تاخیر ندارد و اکثر گریزپایان که سلامت ماندند بعلت آنکه اجل ایشان نرسیده بود نه آنکه گریختن ایشان را از مرگ خلاص ساخت و اکثر صابران که هلاک شدند هم باجل هلاک شدند فلیس الفرار ینجی ولا الاستقرار یهلک این فرار در رنگ فرار یوم زحف است و گناه کبیره است از لشکر خداوندیست جانستانی که گریزنده درستی یابند و صبر کنندگان هلاک شوند بفضل بیکران او بیمدد بسیار شنیده میشد از صبر و تحمل شما و امداد و اعانت شما مسلمانان جزاکم الله سبحانه خیرا در تربیت طفلان و تحمل افراد ایشان و اتنگ نشوند که امیدوار

جلد

الى الماضي والمضارع والامر والنهي والمصدر واسم الفاعل والمفعول والمستثنى المتصل والمنقطع والمجرد والمزيد والثلاثي والرباعي
والخماسي وحروف الجار والناصبة والحروف المختصة بالافعال والحروف المختصة بالاسماء والحروف الداخلة عليهما
الى غير ذلك من الاقسام الحاصلة من التقسيمات الغير المتناهية فهذه الاقسام كلها غير الكلمة بل هي الا اعتبارات
مندرجة تحت الكلمة ما زادت في تفصيلها وتميزها عن الكلمة وفي تمييز بعضها عن بعض شيء الا اعتبار العقل وفي
الخارج ليست الا الكلمة ولهذا صح الحمل ولكن لكل مرتبة من المراتب اسم تختص به بها واحكام لا توجد في غيرها
مثلا الدال على المعنى بالاستقلال مع الاقتران بالزمان فعل وبغير الاقتران اسم وغير الدال على المعنى بالاستقلال
حرف وكذا المقترن بالزمان الماضي فعل ماض وبالزمان الحال والاستقبال مضارع وما وجد فيه علتان من
العلل التسعة المشهورة غير منصرف والا فمنصرف وحروف عملها الجر جارة وحروف عملها النصب ناصبة فاطلاق
اسم مرتبة على مرتبة اخرى واجراء احكام احديهما على الاخرى كاطلاق فعل الماضي على المضارع والمنصرف على
غير المنصرف والجارة على الناصبة مع كون المراتب كلها ليست الا الكلمة فاجراء احديهما على الاخرى ضلالة محضة
وخروج عن الصراط السوي فنقول والله سبحانه اعلم ان لكل مرتبة من المراتب تنزل الوجود سبحانه اسما مختص بها
واحكاما لا توجد الا فيها فالوجوب الذاتي والاستغناء الذاتي مختصة بمرتبة الجمع والالوهية والامكان الذاتي
والافتقار الذاتي مختصة بمرتبة الكون والفرق والمرتبة الاولى بمرتبة الربوبية والخالقية والمرتبة الثانية مرتبة العبودية
والمخلوقية فلو اطلق اسم احديهما على الاخرى واجرى احكام مختصة بمرتبة على المرتبة الاخرى لكان زندقة صرفة
وكفرا محضا فالعجب من بعض الملاحدة والزنادقة انهم كيف يخلطون المراتب ويجرون احكام مرتبة على
مرتبة اخرى فيصفون الممكن بصفات الواجب والواجب بصفات الممكن مع علمهم بتمايز صفات الممكن الذي هو
عن البعض وفي اختلاف احكامهم وعلمهم بعدم زوال تمايزهم واختلاف احكامهم حال اتحادهم في المرتبة الكونية فانهم يعلمون
بالبداهة مثلا ان الحرارة والاشراق من صفات النار المختصة بها ليست واحدة منهما في الماء ولا يوصف
بها الماء وكذا البرودة التي اختصت بالماء ليست في النار وكذا يميزون بالضرورة بين ازواجهم وامهاتهم
ويحكمون بتفرقة احكامهم والله سبحانه الهادي الى سبيل الرشاد والسلام على من اتبع الهدى مكتوب دو صد و نود
و ششم بمير سيد محب الله مانكپورى صدور يافت در بيان وصول بنهايت كار ابطال توهمات اشارت
اخذ و عبارات لطيفه در بسر ابن معلم غير از مخدوم زاده كلان عليه الرحمة والرضوان از ياران مجلس اطلاع يافته

بلکه آنجا هم گنجایش ندارد بیش از تعبیر باقرب شئ واوفق آن نیست و همه جهات از ازل تا ابد در آن آن حاضر اند و در
همان آن حاضر زید را هم معدوم میدانند و هم موجود و هم جنین میدانند و هم صبی و هم جوان میدانند و هم پیر و هم
حی میدانند و هم میت و هم در برزخ میدانند و هم در حشرات و جنات و معلوم است که آن آن را باین موجودات
هیچ تعلقی نیست چه اگر تعلقی پیدا کند از آنیت خواهد برآمد و زمان نام خواهد یافت و ماضی و مستقبل خواهد
گشت پس این موجودات همه در آن ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود بسیط
حقیقی که او را با هیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات با آن یک انکشاف معلوم گردند چه عجب زیرا که جمع
ضدین و نقیضین از استحاله برآمده است که مخصوص باتحاد زمان است و اتحاد جهت اینجا زمان را گنجایش
نیست ذوالمجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت نیز مفقود است که فرق اجمال و تفصیل است در رنگ
آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسیم یکدیگر اند همه را در آن مرتبه در آن واحد متحد می بینم و متصرف
را عین غیر متصرف می یابم و مبنی را عین معرب میدانم و بگوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ
یکی ازین اقسام تعلقی نیست و ازین همه مستغنی است و هیچ یکی از عقلا انکار این شخص نماید و استبعاد
آن نمیکند در ما نحن فیه ولله المثل الاعلی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته است
چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و نامناسب مرتبه وجوب تعالی و تقدس نیست
خربوزه بخور ترا بالیز چه کار مثالیکه در مخلوقات میتوان گفت از برای توضیح این معنی آنست که گفته
اند که علم بعلت مستلزم علم بمعلول است و در صورت بالاصالة مدرکه متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده
است علم بمعلول بتبعیت آن علم علت آمده بی آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد اما ارباب معقول در صورت
نیز تعلق علم در مرتبه ثانی بمعلومیت معلول تجویز نخواهند کرد اگرچه آن تعلق بالاصالة نباشد لیکن مثالی قریب تر
ازین مثال معلوم نیست که پیدا شود مقصود توضیح است نه اثبات والله تعالی اعلم بحقائق الامور کلها والصلوة
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله من الصلوات والتحیات المبارکات

مکتوب دوصد و نود و هفتم بمولانا بدرالدین صدور یافته در تحقیق احاطه و سریان حق سبحانه و توضیح آن
بامثله و در رعایت حفظ مراتب وجوبی و امکانی اعلم ان احاطة الحق سبحانه بالاشیاء و سریانه فیها
کاحاطة المجمل بالمفصل و سریانه فیه کالکلمة مثلا ساریة فی جمیع اقسامها من الاسم والفعل والحرف کذا فی فنا

اول

عالی المدارج اندراج البدایة فی النهایة نیز گنجایش دارد و کلمه چهارم که قرین این کلمات سه گانه سابقه کلمه خلوت
در انجمن است هرگاه سفر در وطن میسر شد پس در انجمن نیز در خلوتخانه وطن بسفر باید و تفرقه آفاق بحجره انفس راه نیابد طلب
این نیز برای کسی است که درها حجره را بسته باشد و روزنها مسدود ساخته پس باید که در انجمن تفرقه متکلم و متحا[illegible]
نباشد و ملتفت احدی نگردد و هوا اینهمه تحملات و تکلفات در ابتدا است و در وسط و در انتها هیچ ازینها
در کار نیست در عین تفرقه جمعیت است و در نفس غفلت حاضر اینجا کسی گمان نکند که تفرقه و عدم تفرقه
در جمعیت حق منتهی مطلقا مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه و عدم تفرقه در جمعیت باطن او برابر است
مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز رفع نماید اولی و انسب خواهد بود قال الله سبحانه
لنبیه علیه و علی آله الصلوة و السلام واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا باید دانست که در بعضی اوقات از
تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق را ادا شود پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن باشد اما تفرقه باطن هیچ
وقتی از اوقات مستحسن نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم از برای حق باشد
جلشانه باطن بتمام و نصفی از ظاهر و نصفی دیگر از ظاهر از برای ادای حقوق خلق ماند و در ادای آن حقوق
چونکه امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر هم نیز راجع بحق گشت تعالی و تقدس الیه یرجع الامر کله فاعبده

مکتوب دویست و شصت و ششم در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعدد تعلق آن باشیا بحضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی و ابقاه صدور یافت الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که صفات واجبی جل سلطانه در رنگ ذات
او تعالی بیچون و بیچگونه اند و هر بساط حقیقة اند مثلا علم یک انکشاف بسیط است که معلومات ازل و ابد بهمان
یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت کامله بسیط است که مقدورات اولین و آخرین بوسیله آن بوجود می آیند
و دیگری یک کلام بسیط است که از ازل تا ابد بهمان کلام گویاست علی هذا القیاس سایر صفات
الحقیقة و التعدد که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز در آن مرتبه مفقود است اشیا معلوم و مقدور
حق اند سبحانه اما صفت علم و قدرت را با اشیا هیچ تعلقی نیست این معرفت ورای طور نظر عقل است ارباب معقول
هرگز مثل این معنی تجویز نمی نمایند و محال میدانند که اشیا معلوم و مقدور حق باشند جلشانه و علم او تعالی
با آنها تعلق [illegible] و همچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند که در آن مرتبه ازل و ابد آن حاضر است

اول نظر است بعد از آن قدم صعود نماید و چون قدم بمرتبه نظر رسید نظر از آنجا بر زینه بالا می رود بعد قدم بمتابعت
آن نیز صعود میفرماید بعد از آن باز نظر از آن مقام ترقی میکند علی هذا القیاس و اگر مراد آنست که نظر
باید که بمقامی ترقی نماید که آنجا قدم را گنجایش نباشد پس آن نیز غیر واقع است زیرا که بعد از تمامی قدم
اگر نظر تنها باشد بعیار از مراتب کمال فایت شود بیانش آنست که نهایت قدم تا نهایت مراتب
استعداد سالک است بلکه تا نهایت استعداد نبی که آن سالک بر قدم اوست لیکن قدم اول باصالت است
و قدم ثانی بتبعیت آن نبی و فوق مراتب این استعداد او را قدم نیست اما نظر هست و این نظر چون
حادث پیدا کند منتهای او نهایت مراتب نظر آن نبی است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که آن سالک بر قدم
اوست چه کمل تابعان نبی را که از جمیع کمالات او نصیب است لیکن با نهایت مراتب استعداد که باصالة سالک و
بتبعیت اوست قدم و نظر موافقت دارند بعد از آن قدم کوتاهی میکند و نظر تنها صعود مینماید تا نهایت مراتب
نظر آن نبی ترقیات میفرماید پس معلوم شد که نظر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نیز فوق اقدام ایشان صعود مینماید
و کمل تابعان این بزرگواران را از مقام انظار ایشان نیز نصیب است چنانچه از مقامات اقدام ایشان
نصیب است و فوق قدم خاتم الانبیا علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات مقام رویت است که دیگر از موعود
بآخرت است بخلاف دیگران نسبت او را القدس است کمل تابعان او را از آن مقام نصیب است اگرچه رویت نیست
فریاد ز حافظ این همه آخر به هرزه نیست هم قصه غریب و حدیث عجیب هست :: بر سر اصل سخن رویم و گوییم که اگر مراد آنست
که قدم باید که از نظر تخلف ننماید بوجهیکه در هیچ وقتی از اوقات بمقام نظر نرسد ممکن نیست زیرا که این معنی مانع
ترقی است و همچنین اگر قدم و نظر قدم و نظر ظاهر مراد داشته شود گنجایش دارد چه در وقت راه رفتن نظر
پراگندگی پیدا میکند و بمحسوسات متلونه انتشار حاصل میگردد و اگر نظر را بر قدم دوخته شود جمعیت متحقق
باشد و این مراد مناسب است یعنی کلمه دیگر که قرین اوست و آن کلمه است هوش در دم غایت ما فی الباب
کلمه اولی از برای دفع تفرقه ایست که از آفاق میخیزد و کلمه ثانی دفع تفرقه انفس میسازد و کلمه ثالثه که قرین این
دو کلمه است کلمه سفر در وطن است و آن عبارت از سیر در انفس است که منشا حصول اندراج النهایة فی البدایة
است که مخصوص باین طریقه علیه است هرچند سیر در انفس در جمیع طرق است اما بعد از حصول سیر آفاقی است
و در این طریق شروع از این سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر مندرج است و باین اعتبار اگر در این طریق

اول

سبحانه العبد بها بحرمة حبیبه محمد علیه وعلی آله الصلوة والسلام سوال مقرر است که مقصود از آفرینش تمام عالم وجود حضرت خاتم الرسل علیه
است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات دیگران در نفس وجود و حصول کمالات طفیلی اویند و در تبعیت او جاهت
علیها میرسند لهذا در روز قیامت آدم ومن دونه تحت لوای او علیه وعلیهم الصلوة خواهند بود و گفتی
ولایت و وصول بر سائر انبیا علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات بطریق اصالت است نه بطریق تبعیت و چون آن
چه باشد جواب چنانکه محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم از راه حقیقت خود طریقی است
بحضرت ذات تعالی و تقدس انبیاء دیگر را علی نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات نیز راهها است از حقائق
خود بحضرت ذات تعالی شانه درین وصول تبعیتی نیست بخلاف همان که تبعیت انبیا را از راه حقائق ایشان
که مناسب تعداد هر کدام است بمطلب میرساند اصالة در حق ایشان مفقود است غایة ما فی الباب چون وصل دیگران
اگرچه اصالة باشد وصل عریانی نیست چه حقیقت خاتم الرسل علیه الصلوات والتسلیمات بر این شعر مطلوب
گشته است پس ناچار اول فیضی که میرسد بحقیقت اتصال می یابد بعد از ان بتوسط او بدیگران میرسد
و معنی تبعیت همین حصول بتوسط است پس آن اصالة با این تبعیت جنگ ندارد نیک باید دریافت تبعیتی که در حق
امثال گفته شده است ورای این تبعیت است که منافی اصالة است کما مر غیر مرة فافترقا اگر گویند که در مرتبه
عروج از مرتبه صفة الحیوة نیز نصیب کمل هست یا نه گوئیم که هست اگر گویند که در بالا مذکور شد که نهایت این
صفت اضمحلال و تلاشی است در حضرت ذات تعالی و تقدس نصیب کمل از مقام محو و تلاشی چه بود و حال آنکه
تو در بالا گفته که تعینات حقایق را اضمحلال عینی نیست اگر هست نظری است که اضمحلال عینی باعتقاد و شهود
میرساند جواب اضمحلال عینی چه در کار اضمحلال نظری کافیست اگرچه درین اضمحلال مراتب متفاوته باشد
فافهم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب دو صد و نود و چهارم بحاجی یوسف کشمیری صدور یافته در بیان نظر بر قدم
و هوش در دم و سفر در وطن و خلوت در انجمن که اصول مقرره طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار
مشایخها باید دانست که یکی از اصول مقرره طریقه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرار مشایخها نظر بر قدم
است مراد از نظر بر قدم آن نیست که باید نظر از قدم تجاوز نکند و پیش از قدم میل الفوق ننماید زیرا که خلاف
واقع است بلکه نظر همیشه از قدم تفوق میفرماید و قدم را ردیف خود مینماید زیرا که عروج بر زینهای

تا اندازه من جمیع الوجوه بقیه مینماید لیکن ملاحظه آن بقیه اطلاق فنای مطلق مجوز نباشد بقایای آثار آن بقیه بغیر از محجات
کیست که دریابد واز هزاران محمدی المشرب اگر کسی را این دولت نظر رسید شود هم مغتنم است مشائخ طبقات
اکثر ایشان تا روح هو سخن کرده اند کم کسی باشد که از خفی سری گفته باشد خلاصه از خفی و آنکه در دریای اخفی
غوطه زده باشد و بغیر ذره از قرات آن رسیده و اطلاع یافته کبریت احمر است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم سوال منعقد تو آنست که هرچه نبی را علیه وعلی آله الصلوة والسلام از کمالات حاصل آید
کمل تابعان او را نیز به تبعیت ازان کمالات نصیب است پس لازم آید که از وصل عریان نیز نصیب باشد و حال
آنکه ایشان را در میان حایل است جواب حیلوله نبی در وصل عریان ضرر ندارد چه آن وصل به تبعیت است نه بالاصالة
پس حیلوله موکد تبعیت باشد نه منافی چه معنی تبعیت حصول متوسط است نه رغم متوسط که آن مناسب
مقام اصالت است پس هم حیلوله باشد وهم وصل عریان به تبعیت میسر شود فافهم سوال فرق چیست که در ماده
کمل تابعان النبی علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات وصل عریان وتجلی ذات اطلاق میکنند ودر انبیاء دیگر صلوات
الله تعالی وتسلیماته علی نبینا وعلیهم این اطلاق تجویز نمیکنند با آنکه حیلوله نبی ما علیه الصلوة والسلام در هر دو
ماده حاصل جواب تجویز این اطلاق در ماده کمل تابعان باعتبار تبعیت است که توسط نبی منافی آن
اطلاق نیست چنانکه گذشت ودر انبیاء دیگر علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات اگر این اطلاق تجویز نمایند
باعتبار اصالت خواهد بود چه این بزرگواران بالاصالة قطع منازل فرموده بحضرت ذات تعالی رسیده اند وثابت است
که حصول توسط در اصالت منافی آن اطلاق خواهد بود پس فرق واضح گشت باید دانست که فرق اصالت
وتبعیت در میان انبیاء را تقدم کمل تابعان این امت علی نبینا وعلیهم وعلی اهم الصلوة والسلام والتحیة موجب
افضلیت انبیاء است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات چه اصل مقصود است وتابع طفیلی هرچند بر تابعان
اطلاق وصل عریان وتجلی ذات صحیح است ودر متبوعان این اطلاق نیست اما طفیلی را چه یارا که بمقصود
مساوات جوید چگونه مساوات میسر شود که آن دولت در اصل بر وجه اتم واکمل است ودر تابع بوجه اسم ورسم اما
این قدر مناسبت تصحیح نسبت میکند تابع را هیچ متبوع نمیسازد لهذا خاتم الرسل علیه وعلیهم الصلوات علماء امت
خود را هیچو انبیاء بنی اسرائیل فرمود پس ازین بیان لازم آید که حصول تجلی ذات مر اولیاء این امت را
موهم فضل نباشد بر انبیاء که تجلی ذات ندارند فافهم فانه من مزلة الاقدام ولم یضیقا فان هذه العلوم اسرار ال

واکثر سائر انبیا را نصیبها بالاصالة از ذات تعالی نصیبست و امثال کمّل ایشان از تبعیت این بزرگواران علیهم و
علی اهلهم الصلوات والتحیات نیز نصیبست سوال هرگاه صفت الحیوة فوق صفت العلم باشد پس در راه حقیقت
حقایق نیز التعین صفت الحیوة حائل آمد پس وصل عریان چون بود و تجلی ذات چرا نامند جواب آن تعین
کالعین است محو و متلاشی میگردد و هیچ اعتباری او را در مرتبه حضرت ذات تعالی نمیماند هر چند صفات
دیگر را نیز در مرتبه حضرت ذات اعتباری نیست اما آنها را مرتبه ذات نمیرسند بنوعی که متلاشی گردند بخلاف
صفت الحیوة که آنجا میرسد و متلاشی میگردد و لهذا تعین حقیقت محمدی و سائر تعینات خلائق دیگر و می
در مرتبه انعدام بمحال گشت بلی رسیدن الشیء دیگر است و مضمحل گشتن و رسیدن شیء دیگر
اند و زوال آنها در مرتبه انعدام بمحال گشت عبارات بعضی از مشایخ قدس الله ارواحهم که لفظ محو و اضمحلال واقع میشود مراد از آن محو نظری است نه محو
عینی یعنی تعین سالک از نظر او مرتفع میگردد نه آنکه در نفس الامر محو میشود که آن الحاد و زندقه است جمعی از ناقصان
این راه از آن الفاظ موهمه محو و اضمحلال عینی دانسته اند و بزندقه رسیده اند که از عذاب و ثواب اخروی انکار
نموده اند و خیال کرده اند که همچنانکه از وحدت بکثرت آمده اند مرتبه دیگر بهمین طور از کثرت بوحدت خواهند
رفت و این کثرت در آن وحدت مضمحل خواهد شد و جمعی از این زنادقه آن محو شدن را قیامت کبری خیال
کرده اند و از حشر و نشر و حساب و صراط و میزان انکار نموده اند ضلوا فاضلوا کثیرا من الناس بحیثیتی شخص را از آن
جماعت دیده که در مطلب خود شعر مولانا عبد الرحمن الجامی را قدس الله سره استشهاد می آورد
بیت
جامی معاد و مبدا ما وحدت است و بس ما در میانه کثرت موهوم والسلام
نمیداند که مراد مولانا از این بیت
عود و رجوع بوحدت باعتبار نظر و شهود است غیر از یکذات مشهود ایشان نمیماند و کثرتها بتمام از نظر ایشان زائل شده است
محقق میگردد نه رجوع عینی و وجودی مگر گویند نمی بینند که از هیچ کاملی عجز و نقص و احتیاج زائل نشده است
پس معنی رجوع وجودی بوحدت چه باشد و اگر رجوع بوحدت بعد از موت خیال کرده اند کافر زندیق اند که از عذاب
اخروی انکار دارند و ابطال دعوت انبیا مینمایند علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها سوال حضرت در بعضی
از رسائل خود نوشته که فنای اخفی مخصوص بولایت محمدیه است معنی این سخن چیست جواب از تحقیق ما تقدم معلوم
شد که وصل عریان مخصوص بولایت محمدیه است و دیگران را هر چند حجب مرتفع شود اما از حیلوله یک حجب بیرون
نتوانند آمد که از راه توسط حقیقت محمدی حاصل میگردد چاره نبود کما مر لیس این اخفا که نهایت مراتب انبیاست علیهم

زیرا که رب محمد رب الارباب است و اصل جمیع آن کلیات پس همت آن جزئیات اصل الاصل یابند و این
ترقی گویا باصل الاصل است نه باصل که همه این اصل آنهاست اینقدر فرق درمیان جزئیات و کلیات آنها
خواهد ماند که جزئی را دو حائل است یکی اصل خود که کلی اوست و حائل دیگر اصل الاصل و کلی او را حجابی
اصل الاصل است پس اینجا معلوم گشت که شهود محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم بی پرده
تعینات است و شهود دیگران در پرده تعینات لااقل در پرده تعین محمدی ازینجاست که گفته اند تجلی
ذات خاصه محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم است و تجلی دیگران در پرده صفات لااقل در پرده رب الارباب
که رب محبت محمدیست که فوق جمیع اسما و صفات است سوای صفة الحیوة اگر گویند که ازین بیان لازم می آید شهود
سائر انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات در پرده مبدء التعین محمدیست که رب اوست و اولیاء امت او که اصحاب
زیر قدم اویند علیه الصلوة والسلام شهود ایشان نیز در رنگ شهود سائر انبیا در پرده رب الارباب خواهد بود
پس فرق درمیان سائر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوات والتحیات و درمیان اولیاء امت او علیه الصلوة والسلام
چه باشد در جواب گویم که انبیا را سوای این شهود که در پرده حقیقت محمدی است شهود دیگر هم هست که از راه
مبادی تعینات ایشان پیدا میشود و بالاصالة عینکهای مخصوصه خود را بدیدهای بصیرت گذاشته
بمشاهده غیب الغیب میفرمایند باید دانست که این دو شهود نه بهمین است که هر دو معاً متحقق میشود بلکه
است که اگر ترقی که باصل الاصل رسد شهود او در پرده حقیقت محمدیست در رنگ عیسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام که بعد از نزول تابع دولت متبوعه خواهد شد و این ترقی بسیار متعسر است نزدیک باستحاله است
فضل عظیم خداوندی جل سلطانه در کار است و در عالم اسباب شفقت پیر محمدی مشرب است و اگر ترقی
از اصل خود نموده و از حقیقت خود بحقیقة الحقایق رسید شهود او در پرده حقیقت مخصوصه خود است
بدان و آگاه باش همچنانکه بحضرت ذات تعالی و تقدس راهی است از حقیقة الحقایق که بعد طی منازل
کثیره وصول میسر میشود همچنین هست از سائر حقایق کلیات نیز راهی است بحضرت تعالی و تقدس که بعد از طی
مشکل شده وصول حصول می پیوندد نهایت ما فی الباب در راه حقیقت الحقایق وصل عریانست و در سائر طرق هرچند
وصل ذات میشود اما این سیر از منتهای اصول عالیه حقیقت الحقایق که حقیقت محمدی است درمیان
حجابهاست اگرچه حصین بنا شده و با نه متین نبود همین قدر حاجبیست که با اطلاق تجلی ذات گشته

بصفات ثمانیه واجب الوجود تعالی و تقدس تعلق دارد و در تحقیق مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و مبادی تعینات سائر خلایق و لحوق جزئیات باکل خود و عدم جواز انتقال جزئیات بیک کلی دیگر و در فرق
میان تجلی و شهود انبیا و اولیا علیهم الصلوات والتسلیمات و در بیان حصول وصل عریان مر کمل تابعان را بواسطه
توسط انبیا علیهم الصلوة والسلام و در تحقیق الفاظ محو و اضمحلال که در عبارت مشائخ قدس الله اسرارهم واقع شده اند
و ما ینا سب ذلک صفات ثمانیه حقیقیه واجب الوجود تعالی و تقدس که اول شان صفة الحیوة است و آخر شان
صفت تکوین سبعه و اند قسمی ست که تعلق آن بعالم بیشتر است و اضافت آن بخلایق بیشتر کالتکوین ازینجاست
که جمعی از اهل سنت و جماعت انکار وجود او نموده اند و گفته اند که تکوین از صفات اضافیه است والحق
انه من الصفات الحقیقیة الغالبة علیها الاضافة و قسمی دیگر آنست که اضافه دارد اما کمتر از قسم سابق کالعلم
والقدرة والارادة والسمع والبصر والکلام و قسم ثالث اعلی اقسام ثلثه که آنرا هیچ وجه بعالم تعلق نیست و بجهات
اضافت ندارد کالحیوة و این صفت ام جمیع صفات است و اصل همه آنها و اسبق کل و اقرب باین صفت صفة العلم است
که مبدا التعین خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و صفات دیگر مبادی تعینات خلایق دیگر است
و چون هر صفت باعتبار تعلقات متعدده جزئیات دارد مثل تکوین که آنرا باعتبار تعلقات شتی تخلیق و ترزیق
و احیا و اماتت جزئیات پیدا شده است و این جزئیات نیز در رنگ کلیات خود مبادی تعینات خلایق آمده
و هر که مبدا التعین او کلی آمد تعینات دیگر که مبادی آنها جزئیات آن کلی است تابع آنکس خواهد بود و زیر قدم
او زندگانی خواهند نمود ازینجاست که میگویند فلانی زیر قدم محمد است و فلانی زیر قدم عیسی و فلانی زیر قدم موسی
علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات اتمها و اکملها و چون این جزئیات را بطریق سلوک ترقی واقع شود ملحق
بکلیات خود خواهند شد و شهود کلیات خواهند بود فرق باصالة و تبعیة خواهد ماند و امتیاز بتوسط و عدم
توسط خواهد شد چه تابع هرچه یابد و هرچه بیند بتوسط اصل ممکن نیست گاه باشد که تابع از قصور خود
اصل را متوسط نداند اما فی الحقیقت اصل در میان تابع و مشهود او حائل است نه حایلی که مانع شهود باشد
بلکه باعث شهود در رنگ عینک صفا و جایز نیست که جزئیات بیک کلی ترقی نموده از کلی خود خروج
کرده تحت کلی دیگر در آیند و مشهود ایشان مشهود آن کلی دیگر شود مثلا جماعه که زیر قدم موسی اند انتقال
نموده زیر قدم عیسی در خواهند شد اما تواند بود که در زیر قدم محمد آمده تا کسیکه زیر قدم ... علیه و علیهم ... والسلام

و بهر طریق که بسلوک آورند و اشیا را از تکلف نمایند مطیع و منقاد او گردند بلکه محجوبان نوع اول را از خوارق همین قسم را از کرامات
می شمرند خوارق نزد ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزعم این محجوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات است
و اخبار از مغیبات ایشان است بی بخردان علمیکه باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد کدام شرافت و کرامت
دروی حاصل است بلکه این علم شایان است که بجهل مبدل گردد تا نسیان از مخلوقات و احوال ایشان
حاصل آید معرفت وجهی است حق تعالی و تقدس که بشرافت و کرامت سزاوار است و باعزاز و احترام شایان

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز * بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبیست * و قریب
مما ذکرنا قال شیخ الاسلام الهروی والامام الانصاری فی منازل السائرین و شارحه والذی ثبت عندی
بالتجربة ان فراسة اهل المعرفة انما هی فی تمییزهم من یصلح للحضرة الله جل و علا ممن لا یصلح و یعرفون اهل الاستعداد
الذین اشتغلوا بالله سبحانه و وصلوا الی حضرة الجمع فهذه فراسة اهل المعرفة واما فراسة اهل الریاضة بالجوع
والخلوة و تصفیة الباطن من غیر وصلة الی جناب الحق تعالی فلهم فراسة کشف الصور والاخبار بالمغیبات
المختصة بالخلق فانهم لا یخبرون الا عن الخلق لانهم محجوبون عن الحق سبحانه واما اهل المعرفة فلاشتغالهم
بما یرد علیهم من معارف الحق تعالی لا یکون اخبارهم الا عن الله تعالی ولما کان العالم اکثرهم اهل انقطاع عن الله سبحانه و اشتغال
بالدنیا مالت قلوبهم الی اهل کشف الصور والاخبار عما غاب من احوال المخلوقات فعظموهم و اعتقدوا انهم اهل الله و خاصته
و اعرضوا عن کشف اهل الحقیقة و اتهموهم فیما یخبرون عن الله سبحانه و قالوا لو کان هؤلاء اهل الحق کما یزعمون لاخبرونا
عن احوالنا و احوال المخلوقات و اذا کانوا لا یقدرون علی کشف احوال المخلوقات فکیف یقدرون علی کشف امور
علیا من هذه و کذبوهم بهذا القیاس الفاسد و عمیت علیهم الانباء الصحیحة ولم یعلموا ان الله تعالی قد حمی هؤلاء عن
ملاحظة الخلق و خصهم و شغلهم عما سواه حمایة لهم و غیرة علیهم و لو کانوا ممن یتعرض الی احوال الخلق ما صلحوا للحق
سبحانه و قد رأینا اهل الحق اذا التفتوا ادنی التفات الی کشف الصور ادرکوها ما لا یقدر غیرهم علی درکه فالفراسة
التی تشبه اهل المعرفة و هی القسم فیما یتعلق بالحق سبحانه و القرب منه واما فراسة اهل الصفاء الخارجین
المتعلقین بالخلق فلا یتعلق بجناب الحق سبحانه ولا القرب منه و یشترک المسلمون والنصاری والیهود و سائر
الطوائف فیها لانها لیست بشریفة عند الله سبحانه فیختص بها اهله انتهى و چون صحیفه بفرزند اعظم مخدوم زاده
که جامع علوم ظاهره و معارف و اسرار باطنه اند مجد الدین خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی صدور یافت در بیان معارف که

خضا جهار الصلوة والسلام والتحیة ازراه سیر قطع آخر رسانیده است و سر حلقه آن دایره گشته از اینجا کسی توهم نکند که
چون شیخ سر حلقه دایره ولایت محمدیه بود باید که از همه اولیا افضل باشد چه ولایت محمدی فوق جمیع ولایات انبیا
است علی نبینا وعلیهم الصلوات والتحیات زیرا که گوئیم سر حلقه ولایت محمدیست که ازراه سیر حاصل گشته است چنانکه گذشت
نه سر حلقه مطلق آن ولایت تا افضلیت لازم آید یا آنکه گوئیم سر حلقه مطلق ولایت محمدیه بودن مستلزم فضیلت
نیست زیرا که تواند بود که دیگری در کمالات نبوة محمدیه بطریق تبعیت و وراثت پیش قدم بود و فضیلت
ازراه آن کمالات او را ثابت باشد جمعی از مریدان حضرت شیخ عبد القادر در حق شیخ غلو بسیار مینمایند و در محبت
جانب افراط میگیرند در رنگ محبان مفرط حضرت امیر کرم الله وجهه از فحوای کلمه کلام اینجماعه مفهوم میشود که شیخ را
ایشان از جمیع اولیا ما تقدم و ما تاخر افضل میدانند و غیر از انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات معلوم نیست که دیگری را بر
حضرت شیخ فضل دهند این از فرط محبت است اگر گویند آنقدر ظهور خوارق و کرامات که از شیخ بوجود آمده است
از هیچ ولی بظهور نیامده پس فضل او را باشد گوئیم که کثرت ظهور خوارق بر فضیلت دلالت ندارد تواند بود که هیچ
خارقی از وی بظهور نیاید و افضل باشد از کسی که خوارق و کرامات از وی بظهور می آید شیخ الشیوخ در
عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشائخ فرموده است کل هذه مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم و
یعطی وقد یکون فوق هؤلاء من لا یکون له شیء من هذا لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح صرف الیقین لا حاجة له
الی شیء من هذه الکرامات دون ما ذکرناه من الذکر فی القلب ووجود ذکر الذات کثرت ظهور خوارق را دلیل
بر فضیلت ساختن در رنگ آنست که کسی کثرت فضائل و مناقب حضرت امیر را دلیل افضلیت او سازد
بر حضرت صدیق رضی الله تعالی عنهما که آنقدر فضائل و مناقب از وی بظهور نیامده است ای برادر
خوارق عادات بر دو نوع است نوع اول علوم و معارف الهی است جل سلطانه که بذات و صفات و افعال واجبی جل وعلا
تعلق دارد و دراء طور عقل است و خلاف متعارف معتاد است که بندهای خاص خود را بآن ممتاز ساخته است
و نوع ثانی کشف صور مخلوقات و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول مخصوص باهل حق وارباب معرفت است نوع
ثانی شامل محق و مبطل است زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدا جل وعلا شرافت و
اعتبار دارد که باولیا خود مخصوص ساخته است و اعدا را دران شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام خلق
معتبر است و در نظر ایشان معزز و محترم یعنی اگر حالا اهل استدراج بظهور آیند نزد ...

معراج المیمون شنیده باشند دار جهنی یا بلال شاهدیست عدل در اثبات این سلطنت و ابوذر غفاری نیز بوراثت
و شیعیت نیز باین دولت مشرف شده باشد چه کمل تابعان آن سرور را بجمیع کمالات و علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات بطریق وراثت نصیب وافر هست و حظ کامل و آنچه حضرت شیخ عبدالقادر فرموده قدمی هذه علی رقبة
کل جمیع الاولیاء ولی الله جناب صاحب عوارف که مرید و مربای شیخ ابوالنجیب سهروردی است که از محرمان مصاحبان حضرت
شیخ عبدالقادر بوده است این کلمه را از آن کلمات ساخته است که شعر عجیب اند که از مشائخ در بدایت احوال بواسطه
بقایا سکر یافته اند و در نفحات از شیخ حماد دباس که از شیوخ حضرت شیخ است نقل کرده است که او بطریق فراست فرموده
که این عجمی را قدمیست که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و بالضرور مامور شود بآنکه بگوید قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
و هر آئینه آنرا بگوید و همه اولیا گردن بنهند بتقدیر حضرت شیخ در این کلام محق اند این کلام خواه از بقایا سکر ایشان سر زده
باشد و خواه مامور شده باظهار این کلام چه قدم ایشان بر گردنها جمیع اولیاء آنوقت بوده است و جمیع اولیاء آنوقت
زیر قدم ایشان بوده اند لیکن باید دانست که این حکم مخصوص باولیاء آنوقت است اولیاء ماتقدم و ماتاخر از این حکم
خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد مفهوم میشود که قدم او در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود و نیز غوثی که در بغداد
بوده است و حضرت شیخ عبدالقادر و ابن سقا و عبدالله بزیارت او رفته بودند که آن غوث بطریق فراست
در حق شیخ گفته که می بینم ترا در بغداد که بمنبر بر آمده و میگوئی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و می بینم اولیاء وقت
ترا که همه گردنهای خود را پست کرده اند اجلالا و اکراما ایشان از کلام این بزرگ نیز مفهوم میشود که آن حکم
مخصوص باولیاء آنوقت بوده است در اینوقت نیز اگر کسی را حق سبحانه و تعالی چشم بینا عطا فرماید ببیند
چنانچه آن غوث دیده بود که گردنهای اولیاء آنوقت زیر قدم وی اند و این حکم تجاوز بغیر اولیاء آنوقت نکرده است
در اولیاء ماتقدم این حکم چگونه مجوز بود که شامل صحابه کرام است که بیقین از حضرت شیخ افضل اند و تا متاخر نیز حکم
متمشی باشد که شامل حضرت مهدی است که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بقدوم او بشارت داده است
ذات را بوجود او مبشر ساخته و او را خلیفة الله فرموده و همچنین صحاب حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
که از انبیاء اولوالعزم است از سابقانند و بواسطه متابعت این شریعت ملحق به اصحاب خاتم الرسل اند علیهم الصلوة
والسلام از زیر حکم متاخران این امت تولند بود که آن سرور فرموده باشند علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم
خیر ام آخرهم بالجمله حضرت شیخ عبدالقادر را در ولایت شان عظیم است و درجه علیا هست ولایت خاصه محمدیه را علی

نمی گیرد زیرا که سبب تعلیم بوده است مر او را انتفاع فرا او به تحقق الفنا و ... مقید و ... بکمال ... الکرام

اند چون بنا بر این ها نه بیست تفصیل اوست تفصیل المتقدمین لکن کمال اینها را تفصیل هست که تفصیل المتأخرین

الرحیم ... بیشتر نیست ... نبینه علیه و علی آله الصلوة والسلام تذییب لرفع شبهه لبعض المریدین

گفته اند شیخ ... نیست احیا و اماتت از لوازم مقام شیخی است مراد از احیا احیاء روحی است نه جسمی

وهمچنین مراد از اماتت ... نه جسمی مراد از حیوة و موت فنا و بقا است که بمقام ولایت و کمال ...

شیخ مقتدا باذن الله سبحانه متکفل این دو امر است پس شیخ را از این احیا و اماتت چاره نباشد نسبتی بحکم

نیست ... احیا و اماتت جسمی را بمنصب شیخی بکلی نیست شیخ مقتدا حکم کاه ربا دارد هر کس را که با وی

است در رنگ خس و خاشاک ... میدود و نصیب خود را از وی ... می نماید خوارق و کرامات از برای

جذب مریدان نیست مریدان بمناسبت معنویه منجذب میگردند معلوم آنکه باین بزرگواران مناسبت ندارد

از دولت کمالات ایشان محروم است اگرچه هزار معجزه و خوارق و کرامات ببیند ابوجهل و ابولهب را شاهد آنچه

اند بکفر حق تعالی سبحانه فی حق الکفار وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی اذا جاؤک یجادلونک یقول

الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین والسلام مکتوب دوصد و نود و سیوم بشیخ محمد چتری صدور یافته

در جواب آنکه پرسیده بود لی مع الله وقت در حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوة والسلام آمده است و ابوذر غفاری

نیز همین را گفته جواب آن چه باشد و پرسیده بود که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حضرت شیخ عبدالقادر فرموده

و دیگری نیز همین را گفته حقیقت این مسئله چیست و پرسیده که مراد از اولیا که قدم ایشان بر گردن آنها

نهاده بود اولیاء همان عصر یا مطلقا الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشته

بودند بورود آن مبتهج و مسرور گردید حبذا نعمتی است که دوستان حق جل و علا دور افتادها را یاد فرمایند اندراج

یافته بود که حضرت رسالت پناه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات فرموده است لی مع الله وقت و حضرت

ابوذر غفاری نیز همین گفته و حضرت میران محی الدین گفته که پای من بگردن همه اولیا و دیگری همین گفته است

گاهگاه بر این دو لفظ مشغول غایت نموده نویسند که این دو سخن چه معنی دارد و در این دو چه فرق است متوجه

شده تمامی مراتب را نوشته که قریب بفهم این غریب باشد ارسال نمایند مخدوما این فقیر در رسائل خود نوشته

است که آن سرور را وجود استمرار وقت [illegible] قت نادر هم بوده است و آن وقت در حین [illegible] نماز بوده است الصلوة ...

موجب ایمان باشد معجزات نبوی حیثیت کنند جذب صفات ۔ اگر شبه پیدا شود و در خاطر آن را بی توقف عرض نماید اگر
حل نشود بتعبیر مشغول نشود و بهیچ منقصت بجناب پیر عاید نسازد و واقعه که رو دهد از پیر پنهان ندارد و تعبیر واقعه
از و طلب کند و تعبیر که بر طالب منکشف شود نیز عرض نماید و صواب و خطا را از و جوید و بر کشوف خود زنهار اعتماد ننماید
که حق با باطل درین دار ممتزج است و صواب با خطا مختلط و بضرورت بے اذن از و جدا نشود که غیر او را بر وی
گزیدن منافی ارادت است و آواز خود را بر آواز او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید که سوء ادب است و هر فیض و فتوحی که
برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعه بیند که فیضی از مشائخ دیگر رسیده است آن را نیز از پیر داند و بداند که چون پیر
جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر مناسب استعداد خاص مرید ملائم کمال شیخی از شیوخ که صورت افاضه از وی ظاهر
شده است و به مرید رسیده است و لطیفه از لطائف پیر که مناسب آن فیض دارد بصورت آن شیخ ظاهر شده است
بواسطه استیلای مریدان لطیفه را شیخ دیگر خیال کرده است و فیض را از آن دانسته این مغلطه عظیم است حق سبحانه
از زلت قدم نگاه دارد و عقیده و محبت پیر مستقیم دارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بالجمله طریق
کله ادب است مثل مشهور است هیچ بے ادبی بخدا نرسید و اگر مرید در رعایت بعضی از آداب خود را مقصر داند و در
ادای آن تا بمنتهی نرسد اگر سعی هم نتواند از عهده برآید معفو است اما از اعتراف بتقصیر ناچار است و اگر عیاذًا بالله سبحانه رعایت آداب نکند
و خود را مقصر هم نداند از برکات این بزرگواران محروم است ؎ هر کرا روی به بهبود نداشت : دیدن روی نبی سود نداشت :
آری مرید که ببرکت توجه پیر بمرتبه فنا و بقا برسد و راه الهام طریق فراست بر وی ظاهر شود و پیر آن را مسلم دارد و
بکمال او گواهی دهد آن مرید را میرسد که در بعضی امور الهامیه با پیر خلاف کند و بمقتضای الهام خود عمل کند اگرچه نزد پیر
خلاف آن متحقق بود چه آن مرید درین وقت از ربقه تقلید برآمده است و تقلید در حق وی خطاست نمی‌بینی که اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در امور اجتهادیه و در احکام غیر منزله با آن سرور خلاف کرده اند و در بعضی اوقات
صواب بجانب اصحاب ظاهر شده است کما لا یخفی علی ارباب العلم پس معلوم شد که خلاف با پیر مرید را بعد از رسیدن بمرتبه کمال
مجوز است و از سوء ادب مبراست بلکه اینجا همین ادب است و اگر نه اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات که بکمال
ادب موصوف بوده اند غیر از تقلید امر دیگر نمیکرده اند ابو یوسف را بعد از رسیدن بمرتبه اجتهاد تقلید ابی حنیفه رضی الله تعالی
عنه خطاست صواب متابعت رای خود است در رای ابی حنیفه قول مشهور است از امام ابو یوسف که ناظرت ابا حنیفة
فی مسألة خلق القرآن ستة اشهر شنیده باشی که تکمیل صناعت بتلاحق افکار است اگر به یک فکر ماندی ترقی پیدا نکردی

شقاوت خود را در ذات افراد مرضیات وتشاسد بالجمله هوی خود را تابع رضای او سازد و خیر خود نیست علیه و علی

الصلوات والتسلیمات انتهاوالکملها لن یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به بداند که رعایات آداب صحبت

ومراعات شرائط ضروریات این راه است تا را افاده واستفاده مفتوح گردد وبدونها لا نتیجة للصحبة ولا ثمرة للمجالس

بعضی از آداب وشرائط ضروریه در معرض بیان آورده میشود بگوش هوش باید شنید بدانکه طالب را باید که دل

خود را از جمیع جهات گردانیده متوجه پیر خود سازد وبا وجود پیر بی اذن او بنوافل واذکار مشغول نگردد ودر حضور او بغیر او

التفات ننماید وبکلیه خود متوجه او بنشیند حتی که بذکر هم مشغول نشود مگر آنکه او امر کند وغیر از نماز فرض وسنت در حضور

او ادا نکند نقل کرده اند از سلطان آنوقت که وزیرش پیش او استاده بود واتفاقا درین اثنا آن وزیر التفاتی

بجانب جامه خود کرده بند آنرا بدست خود درست میساخت درینحال نظر سلطان بران وزیر افتاد و دید که بغیر او متوجه است

بزبان عتاب گفت که این را هضم نمیتوانم کرد که تو وزیر من باشی ودر حضور من به بند جامه التفات نمائی باید اندیشید

که هرگاه سائل دنیا دنیه را آداب دقیقه درکار است وسائل وصول الی الله را بر چه تمام واکمل رعایت این آداب لازم

خواهد بود وهما امکن در جائی نه ایستد که سایه او بر جامه یا بر سایه او افتد وبر مصلای او پا ننهد ودر متوضای او طهارت

نکند وظروف خاصه او استعمال نکند ودر حضور او آب نخورد وطعام تناول ننماید وبکسی سخن نکند بلکه متوجه احدی

نگردد ودر غیبت پیر در جائیکه او است پا دراز نکند وبزاق هم بآنجانب نیندازد وهرچه از پیر صادر شود آنرا صواب

داند اگرچه بظاهر صواب ننماید وهرچه میکند از الهام میکند وباذن کار میکند برین تقدیر اعتراض را گنجایش نباشد

واگرچه در بعضی صور در الهامش خطا راه یابد چه خطای الهامی در رنگ خطای اجتهادیست ملامت واعتراض بران تجویز

نیست وایضا چون او را این محبتی به پیر پیدا شده است در نظر محب هرچه از محبوب صادر شود محبوب نماید پس اعتراض

را مجال نباشد ودر کلی وجزئی اقتدا به پیر کند چه در خوردن وپوشیدن وچه در خفتن وطاعت کردن نماز را بطرز

او بجا آرد وفقه را از عمل او باید اخذ نمود ع آنرا که در سرای نگاریست فارغ است ٭ از باغ وبوستان

وتماشای لاله زار ٭ وهیچ اعتراض را در حرکات وسکنات او مجال ندهد اگرچه آن اعتراض بمقدار حبه خردل باشد زیرا که اعتراض

را غیر از حرمان نتیجه نیست وبی سعادت ترین جمیع خلائق عیب بین این طائفه علیه است نجانا الله سبحانه عن هذا

البلاء العظیم وطلب خوارق وکرامات از پیر خود نکند اگرچه آن طلب بطریق خواطر ووساوس باشد هیچ شنیده که مؤمنی

از معبری معجزه طلب کرده باشد معجزه طلبان کفارند واهل انکار ع معجزات از بهر قهر دشمن است ٭ بوی جنسیت پی دل

بعلوم ظاهر شریعت بیشتر مناسبت دارند درین چنین زمان فاسد که ارکان شریعت را هیچ شخص تمام
بپا نکرده اند ظهور آن بزرگوار مناسب دیده تعیین جانب طریق از برای افاده طلبه نمود و اگر حق سبحانه طریق احرار را بتوسط ایشان حقیقت
ترویج نموده است عالم را بآن انوار منور ساخته انوار این هر دو بزرگواران بطریق کمال عطا فرموده است طریق
تکمیل هر دو را کار ساز نموده ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ع پادشاهیست
که از عنایت خویش • هر دو عالم بیک گدا بخشد • ع اگر پادشه بر در پیر زن • بیاید تو ای خواجه سبلت مکن
بحکم واما بنعمة ربک فحدث بعضی از اسرار خفیه را در معرض ظهور آورده است حق سبحانه و تعالی طالبان حق را
ازان بهره مند گرداناد هر چند میدانند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود اما مقصود افاده طالبانست منکران از مبحث خارج اند
و از مطمح نظر بیرون یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا ارباب بصیرت مخفی نیست که از اختیار طریق از برای مصلحتی فضیلت این طریق
بر طریق دیگر لازم نمی آید و نقص دیگر نمیکند شعر دروازه شهر را توان بست • نتوان دهن مخالفان بست •

مکتوب دو صد و نود و دوم بشیخ حمید صدر نیز یافته در بیان آداب ضروریه مریدان و رفع شبه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
الذی ادبنا بالآداب النبویة وهدانا بالاخلاق المصطفویة علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها بدانکه
سالکان این راه از دو حال خالی نیستند مریدند یا مراد واگر مرادند طوبی لهم براه انجذاب و محبت ایشان را کشان
کشان خواهند برد و بمطلب اعلی خواهند رسید و هر ادبی که در کار شود بتوسط یا بی توسط تعلیم شان خواهند کرد واگر
زلتی ازیشان واقع شود زود متنبه خواهند فرمود و بران مؤاخذه نخواهند کرد واگر بپیر ظاهر احتیاجی داشته باشد بی سعی ایشان ایشان
را بآن دلالت خواهند فرمود بالجمله عنایت ازلی جل سلطانه متکفل حال این بزرگواران است بسبب یا بی سبب کار
ایشان خواهند کرد الله یجتبی الیه من یشاء واگر مریدند کار ایشان بتوسط پیر کامل مکمل دشوار است پیری باید که بدولت جذبه
و سلوک مشرف شده باشد و بسعادت فنا و بقا مستسعد گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالله و سیر فی الاشیاء بالله
بالتمام رسانیده اگر جذبه او بر سلوک او مقدم است و تربیت مرادان یافته کبریت احمر است کلام او دوا
و نظر او شفا است احیای دلهای مرده بتوجه شریف او منوط است و تازگی جانهای افسرده بالتفات لطیف او مربوط و اگر این چنین
صاحب دولت پیدا نشود سالک مجذوب هم مغتنم است تربیت ناقصان ازو نیز می آید و بتوسط او بدولت فنا و بقا میرسند
ع آسمان نسبت بعرش آمد فرود • ورنه بس عالیست پیش خاک تود • واگر بعنایت خداوندی جل سلطانه طالبی را بپیر
کامل مکمل دلالت فرمودند باید که وجود شریف او را مغتنم داند و خود را بتمام بوی سپارد و سعادت خود را در مرضیات او داند و

میکردند لیکن ناچار عالم را عین شهود می‌نمایند یا در مرتبهٔ عالم آنرا جلوه می‌بینند
ازان یار تحقیقات بر تمامی این قسم خیر توحید این حقیر را بطریق کشف و ذوق معلوم شده بیان دو وجه سابق را
میسر است ظلی هیچ با مفهوم شد و لهذا در رسائل و مکتوبات بیان دو وجه بلکه وجه دوم را نوشته است و توحید وجود را منحصر
دران ساخته است لیکن حسن اتفاق از حضرات افادت پناهی قبله گاهی تقریب زیارت
اتفاق عبور افتاده در هنگام زیارت مزار شریف ایشان قدس سره بود در اثنای توجه بمزار متبرک اتفاقی تمام از روح
مقدس ایشان ظاهر گشت و از کمال غریب نوازی نسبت خاص خود را که بحضرت خواجه احرار منسوب بود مرحمت
فرمودند چون آن نسبت در خود یافت بضرورت حقیقت آن علوم و معارف را بطریق ذوق دریافت و معلوم گشت
که مشرب توحید وجودی نزد ایشان از جهت تسلط و غلبهٔ محبت نیست بلکه مقصود ازین معرفت تحقیق آن غایه
است تا ازین علم با بعضی از مناسبات برداریم چنانکه در بعضی رسائل آن دو وجه سابق مذکور شده بود مردم قلیل
الدرایت ازان در توهم افتادند که ازین بیان تنقیص این دو اکابر لازم می‌آید که طریق ارباب توحید است بارین
توسل زبان فتنه انگیزی دراز کردند حتی که این توهم در بعضی طلاب دلیل الارادت باعث فتور احوال ایشان گشت
بضرورت مصلحت در اظهار تقسیم توحید بدو وجه از برای استشهاد ذکر آن واقعه نیز مناسب دانسته در تحریر آمد درویشی از
مخلصان حضرت خواجه با نقل کرد که میفرمودند مردم می‌پندارند که از مطالعهٔ کتب ارباب توحید نسبتی فرا میگیریم چنین نیست مقصود
آنست که ساعتی خود را غافل سازیم این سخن هم بیان مؤید کلام سابق است فضیلت پناهی شیخ عبدالحق که از مخلصان
حضرت خواجه است نقل کردند که حضرت خواجه در اوایل ایام رحلت میفرمودند که بالیقین لیقین معلوم شده است
که توحید کوچه تنگ است شاهراه دیگر است هر چند پیش ازین هم میدانستم اما بالیقین اکنون بظهور آمده است ازین سخن
نیز مفهوم میشود که در آخر کار مشرب ایشان توحید مناسبت نداشت در ابتدای احوال اگر این قسم توحید هم ظاهر شده
باشد یکی نیست بلکه بسیاری از مشایخ را در ابتدای آن قسم بظهور آمده است و آخر کار ازان بر آمده اند ایضاً
بعد از وصول بمقام جذبه نقشبندیه طریق حضرت خواجه نقشبند و طریق حضرت خواجه احرار از یکدیگر جدا است و علوم
و معارف نیز از همدیگر جدا اند غلبهٔ توجه حضرت خواجه احرار بعد ازان به نسبت باطنی اجداد مادری خود است که از نسبت
بزرگ آمده اند و این فنا و نیستی که در بالا مذکور شد از لوازم نسبت آن بزرگواران است این حقیر نو بواسطه مصلحت
ابنای وقت از برای تربیت طالبان طریق حضرت خواجه نقشبندیه اختیار کرده است و علوم و معارف آن نظر طریق که

به تنزیه صرف متحقق‌اند بعالم شهود در عالم کاری ندارند معارف که ارشاد پناهی حقائق و معارف دستگاهی ناصر الدین
خواجه عبید الله قدس سره مناسب علوم توحید وجودی و شهودی و وحدت و کثرت نوشته اند ازین قسم اخیر توحید است کلمات فقرات آن
که مشتمل است بر بعضی علوم توحید شهودی آن منشأ علوم آن کتاب مقصود از آن ممانعت از التباس و ابطال نسبت
تعالی و همچنین است معارف خواجه که در بعضی رسائل متعلق بکلام کتاب فقرات تحریر یافته منشأ این علوم توحید نه جذبه است
و نه غلبه محبت و شهود ایشان را با عالم النسبی نیست .... انجذاب ایشان را در عالم مینمایند بمثال
شهود حقیقی ایشان است مثلا شخصی که فریفته جمال آفتاب است و از کمال محبت خود را در آفتاب گم ساخته است و نامرد
از خود بکلی گشته همچنین گم شده را اگر خواهند باز و بنمودن المعنی در وی باسوم آفتاب پیدا آید از نسبت علیه شعاع انوار آفتاب
نفی ذات کنند و در پیش آسمان آفتاب جلوه مجازی که عالم را مینمایند و بآن علاقه اورا این عالم النسبی و التماس پیدا شد
گاه او را هیچ دانا نشد که این عالم عین آفتاب است و جز آفتاب هیچ چیز موجود نیست و گاهی در مرآت ذرات عالم جمال آفتاب
مینماید اینجا کسی سؤال کند که چون عالم نفس الامر عین آفتاب نباشد پس این را آفتاب دانا بیندن خلاف واقع باشد
گوییم افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور مشترک اند و در بعضی دیگر امتیاز حق سبحانه و تعالی بکمال قدرت خویش
اموری که باعث امتیاز اند بواسطه بعضی حکم و مصالح از نظر ایشان مخفی میسازد و اجزای مشترک فقط مشهود میمانند
پس ناچار حکم باتحاد یکدیگر میکند پس آفتاب را نیز باین علاقه عین عالم می یابد همچنین حق را سبحانه با عالم
هر چند فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست اما مشابهت اسمی مصحح این اتحاد میگردد مثلا حق سبحانه و تعالی موجود است
و عالم هم موجود هر چند فی الحقیقت در میان این دو وجود هیچ مناسبت نیست و همچنین او تعالی سمیع و بصیر
و حی و قادر و مرید است بعضی افراد عالم نیز باین صفات متصف اند هر چند صفات یکدیگر از هم جدا است اما چون
خصوصیت وجود امکانی و نقائص صفات محدثات را از نظر ایشان مستور ساخته اند اگر حکم باتحاد کنند گنجایش دارد
این قسم اخیر توحید اعلای اقسام توحید است بلکه فی الحقیقت ارباب معرفت مغلوب این وارد نیند و سکر ایشان باعث
این معرفت نشده است بلکه این وارد بر ایشان ابرای مصلحتی آورده اند و خواستند که توسل این معرفت ایشان را
از سکر بصحو آرند و تسلی دهند چنانچه جمیع انبیاء و خصوص طائفه را اشتغال بعضی امور مباحه تسلیه داده اند باید دانست
که همگنان ایشان ازین طائفه ها بعضی اموری که مغائر مشهود ایشان است اشتغال مینمایند و تسلی می یابند بخلاف
این بزرگان با هر که مغائر مشهود ایشان است التفات نمی نمایند و آن را منکر دند لیکن چون عالم را عین مشهود ایشان مینمایند در عالم

میدانند که فوق همه معرفت دیگر است و وراء اجمال حاصل است و در تحقیق محبوبان این مقام از کمالات بسیار ممنوع‌اند و از
مقامات بیشمار محروم این حقیر قلیل البضاعت را آنچه میسر است یعنی توحید نماید در ضمن مراقبات و اذکار بلکه
بی آنکه جد و جهد نماید بمحض فضل ایزدی در اندک مدت هدایت و افاضت پناه حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین
الرضی شیخنا و مولانا محمد الباقی قدس الله تعالی سره الاقدس بعد از تعلیم ذکر و توجه و التفات ایشان در مقام قلب آمده
در آن معرفت گشاده بودند و علوم و معارف این مقام را فراوان عطا فرموده و دقایق آن معارف را منکشف ساخته و تا مدتی
در این مقام داشتند آخر الامر بکمال عنایت نوازش از این مقام قلب بجای آوردند و در این ضمن آن معرفت بزوال آورده رفته رفته
تمام معدوم گشت مقصود از اظهار احوال خود آنست تا معلوم شود که این مرقوم را از روی کشف و ذوق بتحریر آورده
است نه از روی ظن و تقلید معارف توحیدی که از بعضی اولیاء الله ظاهر شده اند در ابتداء حال و در مقام قلب سر بر زده
باشند پس هیچ نقص بایشان از این راه لاحق نشود و این حقیر نیز در آن وقت رساله در معارف توحیدی نوشته است و چون
آن رساله اشتهار یافته بعضی یاران منتشر ساخته جمع آن را متعسر دانسته آن رساله را بحال خود گذاشته نقص و قبحی لازم می آید
که از این مقام نگذرانند طایفه دیگر از ارباب توحید آنانند که استهلاک و اضمحلال در مشهود خود بر وجه اتم پیدا کرده‌اند و همت
ایشان آنست که در شهود همواره مضمحل و معدوم باشند و اثری از لوازم وجود ایشان ظاهر نشود و رجوع آثار بر خود
کفر میدانند و نهایت کار نزد ایشان فنا و نیستی است مشاهده را بی گرفتاری میدانند بعضی از ایشان میفرماید
اشتهی عدما لا اعود ابدا عدم میخواهم که هرگز او را وجود نبود ایشان اند مقتول محبت حدیث قدسی من قتلته فانا دیته
در شان ایشان متحقق است همیشه در زیر وجود مند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش در غفلت است بتقدیر دوام استهلاک
غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام هروی میفرماید کسیکه مرا یکساعت از حق سبحانه غافل سازد میداند که نان
او را بخشند و وجود بشریت را غفلت در کار است حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خویش هر یکی را از ایشان باندازه
استعداد بامورکه مستلزم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن مشغول ساخته است تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف
یابد جمعی را بسماع و رقص الفت داده و طایفه را بتصنیف کتب و تحریر علوم و معارف شعار ساخته و گروهی را به بعضی امور
مباح مشغول داشته عبد الله اصطخری همراه سگان تازی بصحرا رفتی شخصی از عزیزی سر آن را پرسید فرمود تا نفسی از بار
وجود خلاص شود و بعضی را بعلوم توحیدی وجود و شهود وحدت در کثرت آرام داده تا از آن بار عظیم بیاسایند
از این قبیل است توحیدی که از بعضی اکابر مشایخ نقشبندیه قدس الله اسرارهم ظاهر شده است نسبت این بزرگواران

از جناب طریقت مآب این بزرگواران و اشاعت آداب این عزیزان علی الخصوص در ممالک هندوستان کاملان اهل آن
از کمالات ایشان بی بهره بودند لهذا ظهور ارشاد پناهی معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا مولانا محمد الباقی
سلمه الله تعالی متحقق گشت خوبست که شمه از کمالات ایشان هم درین مکتوب درج باید چون از جناب ایشان
در باب معلوم نگشت از جرأت آن در باب القاب عمود مکتوب دو صد و نود و یکم بمولانا عبد الصمد افغان
در بیان مراتب توحید وجودی و شهودی و معارف متعلقه بهما بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین بدان ارشدک الله تعالی که منشاء توحید
وجودی جمعی را کثرت ممارست مراقبات توحید است و تعقل معنی کلمه طیبه لا اله الا الله بلا موجود الا الله ظهور این قسم
توحید ایشان را از تخیل و تامل و تخیل بواسطه استیلاء سلطان خیال است که از کثرت مزاولت معنی توحید این معرفت
در متخیله ایشان نقش بسته است و چون تخیل جاعل مجعول است هر آئینه معلوم است که این توحید از ارباب احوال
نیست چه ارباب احوال ارباب قلوب اند و از مقام قلب در هیچ وقت خبر ندارد و علمی بمثل نیست بلکه علم را درجات بعضها
فوق بعض و جمعی دیگر را منشاء توحید وجودی انجذاب و محبت قلبی است که ابتدا از یادکار و مراقبات که خالی از تخیل
بمعنی توحید است اشتغال نموده اند و بجد و جهد بجذب و نسبت غیبت بمقام قلب رسیده اند و جذبه پیدا کرده اند در همین مقام اگر ایشان را
جمال توحید وجودی ظاهر شود سبب آن غلبه محبت محبوب خواهد بود که ماسوای محبوب را از نظر ایشان مختفی ساخته است و مستور
گردانیده و چون ماسوای محبوب را نمی بینند و نمی یابند لاجرم جز محبوب را موجود نمی بینند پس این قسم توحید از احوال است
و از علت تخیل و شائبه توهم پاک و مبرا و اگر بعضی از ارباب قلوب را از همین مقام بعالم باز گردانند محبوب خود را در هر ذره
از ذرات عالم مشاهده نمایند و موجودات را مرایا و مجالی حسن و جمال محبوب میدانند اگر بمحض فضل خداوندی
جل سلطانه از مقام قلب برآمده متوجه جناب قدس مقلب القلب گردند همین معرفت توحید که در مقام قلب پیدا شده بود
رو بزوال می آرد هر چند در معارج عروج صعود نمایند خود را باین معرفت بی مناسبت تر یابند جمعی از ایشان تا بحد
انکار و طعن بر صاحب این معرفت مثل رکن الدین ابو المکارم شیخ علاء الدوله سمنانی و بعضی دیگر بعد از
از زوال این معرفت بنفی و انتفاء آن کار می نمایند کاتب این سطور از انکار ارباب این معرفت تحاشی می نماید و از طعن
ایشان خود را دور میدارد و انکار و طعن را وقتی مجال باشد که ارباب این حال را در ظهور این حال قصدی و اختیاری باشد اراده
این معنی در ایشان ظاهر شده است ایشان مغلوب الحال اند پس معذور باشند و لا ارادة للطعن علی المضطر المعذور لیکن استغفار

درفهم اخلاق نام حضرت سید الطائفه جنید البغدادی با نسبت قطبیت متعین شده بود و باین سبب مشرف گشته بنسبت
قطبیت ایشان از شیخ سری سقطی حاصل شده بود و نسبت فردیت از شیخ محمد قصاب سخنان ایشان
ایشانست مردم میپندارند که من مرید سری ام من مرید محمد قصابم نسبت فردیت را غالب ساخته نسبت قطبیت
فراموش کرده و چه بسا آن مردم دانسته است یکی از خلفای حضرت خواجه نقشبند چراغ این خاندان بزرگ حضرت
خواجه احرار بودند جذبه را بجهار اتمام نموده بسیر آفاقی گشتند و تمام سیر را رسانیدند بی آنکه در سیر دائره استهلاک
و فنا در آن پیدا کنند باز بجانب جذبه در آمدند و استهلاک و اضمحلال خاص در همین جهت پیدا کردند و بقا نیز در همین
جهت یافتند بالجمله شأن عظیم در جهت جذبه داشتند و علوم و معارف که از فنا و بقا دست میدهد ایشان را در همین مقام
میسر شد اگرچه در علوم این طایفه چندین تفاوت پیدا است یکی از تفاوتها اثبات توحید وجود است و عدم آن
و همچنین است اثبات اموری که مناسب توحیدند کو اندرش الاحاطة والسریان والمعیة الذاتیات وشهود الوحدة فی الکثرة
و شهود الکثرة بالکلیة بحیث لا یرجع کلمة ما منها الی الکثرة اصلا و امثال ذلک بخلاف العلوم التی تترتب علی
البقاء الذی بعد الفناء المطلق فانها لیست کذلک بل علومهم مطابقة لعلوم الشریعة بحیث غیر محتاجة الی
التمحلات والتکلفات والاسئلة والاجوبة بالجمله بقائیکه در جهت جذبه است هر نوع جذبه که باشد از سکر نمی برآرد و در
صحو نمی آرد لهذا با وجود بقا انا بر باقی رجوع نمیکنند و اشارت با ... فقد چه در جذبه غلبه محبت است و غلبه محبت را
سکر لازم است پس بهیچ وجه سکر از وی منفک نشود پس ناچار علوم آن نیز سکر آمیز باشند کالقول بوحدة الوجود فانه
مبنی علی السکر و غلبة المحبة بحیث لا یبقی فی نظره الا المحبوب فیحکم بنفی ما سواه واگر صحو می آمد شهود محبوب مانع
شهود ماسوا او نمیشد و حکم بوحدت وجود نمیکرد و بقائیکه بعد از فنا مطلق و نهایت سلوک است
منشأ صحو و سبب معرفت است سکر را در نمو وطن مدخلی نیست آنچه از سالک در حالت فنا کم شده بود همه رجوع کرده
انما منصبغ برنگ اصل ... بالبقاء بالله پس ناچار در علوم شان سکر را مجال نباشد پس علوم ایشان مطابق
علوم انبیا باشد علیهم الصلوات والتسلیمات والبرکات الی یوم الدین و ایضا از عزیزی شنیده ام که حضرت
خواجه نقشبندی را بآنکه نادری بود که صاحب احوال غریبه بودند و جذبهای قوییه داشتند نیز حاصل کرده بودند و از مقام
قطب اقطاب عشره که تائید دین با ایشان مربوط است و محبت شان عظیم دارند حضرت خواجه را نصیب وافر بود
تائید شریعت و نصرت دین با ایشان را از آنجا بود شمه از احوال عالی ایشان بالا مذکور شده است بعد از آن

از انوار آن بزرگوار نصیب وافر است مثلاً نوعی از سکر که درین نسبت مندرج است از آثار انوار سلطان العارفین
است آن سکر بشدت بایزیدی از حس غائب نمیسازد و از هوش نمیبرد بعد ازان بتدریج رو باستتار می آرد و باعتبار
آنکه صحو این نسبت در مراتب صحو مندرج میگردد در ظاهر صحو است و در باطن سکر این جمعیت در بیان حال
این نسبت است ٭ از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ٭ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان ٭ علی ید القائم
از هر بزرگی نوری فرا گرفته تا باهل خود رسید و آن عارف بالحضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی است که سر حلقهٔ سلسلهٔ
خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم در آنوقت باز این نسبت علیه از سر طراوت گرفته در عرصهٔ ظهور آمد بعد از
ایشان درین سلسله جانب سلوک آفاقی باز مخفی شد بعد حصول جذبه براهها دیگر سلوک مینمودند و عروج پیدا
کردند تا زمانیکه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس بعالم ظهور آمدند آن نسبت با تجذبه بسلوک
آفاقی باز ظاهر گشت و بآن هر دو جهت جامع کمال معرفت محبت گشتند با وجود آن یکقسم جذبه دیگر
که از راه معیت میخیزد نیز ایشانرا اعطا فرمودند چنانچه بالا گذشت و از کملاء ایشان نصیب وافر یافت
ایشان یعنی حضرت خواجه علاء الحق والدین را حاصل گشت و بدولت هر دو جذبه و سلوک آفاقی مشرف گشتند
و بمقام قطب ارشاد رسیدند و همچنین حضرت خواجه محمد پارسا از کمالات ایشان بهره تمام یافتند و حضرت خواجه در آخر
حیات در حق ایشان فرمودند که هر که میل دیدن من کند محمد را ببیند و نیز از ایشان منقول است که مقصود
از وجود بهاء الدین ظهور محمد است و حضرت خواجه پارسا با وجود این کمالات نسبت فردیت مولانا عارف را
است در آخر حیات خود عطا فرمودند و غلبهٔ همین نسبت ایشانرا مانع شیخی و تکمیل طلبه گشت والا در کمال
و تکمیل درجهٔ علیا داشتند حضرت خواجه نقشبند در شان ایشان فرمودند اگر شیخی کند عالم ازوی منور شود
و مولانا عارف این نسبت فردیت را از مولانا بهاء الدین که پیران ایشان بوده یافته بودند باید دانست که نسبت فردیت
را تمام حق است سبحانه مانع تشیخ و تکمیل و دعوت کاری ندارد و اگر این نسبت با نسبت قطب ارشاد که مقام دعوت
و تکمیل خلق است جمع شود باید دید که اگر نسبت فردیت غالب است بلا ارشاد و تکمیل در دعوت را النسبة
والا صاحب آن دو نسبت در حد اعتدال است ظاهرش تمام با خلق است و باطنش بالکلیه با حق تعالی و تقدس
درجهٔ علیا در مقام دعوت خلق صاحب این دو نسبت است هر چند نسبت قطب ارشاد نیز تنها در دعوت
کفایت میکند اما این بزرگواران را در تمام مقام مرتبه دیگر است نظر ایشان شفا امراض قلبیه است و صحبت ایشان

در عبارات ایشان واقع میشود که اقرب طرق طریقهٔ علیهٔ علائیه است هرچند اصل این جذبه از حضرت خواجه نقشبند است
اما وصول طریق از برای تحصیل مخصوص آن بخواجه علاؤالدین قدس الله تعالی اسرارهما والحق که این طریق کبریت
است اندکا این طریق افتتم از سایر طرق دیگر است تا اینوقت خلفای مشائخ خانوادهٔ علائیه و احراریه باین
دولت عظمی بهره‌مند و بطالبان این راه تربیت میفرمایند حضرت خواجه احرار باین دولت عظمی از حضرت
مولانا یعقوب چرخی علیهما الرضوان که از خلفای حضرت خواجه علاؤالدین رسیده است نوع اول از جذبه که
بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه منسوب است طریق علیحده از برای حصول آن موضوع است و آن طریق وقوف
عددی است و سلوکیکه بعد از حصول این جذبه متحقق میشود هم دو نوع است بلکه انواع است نوعی است که حضرت
صدیق رضی الله تعالی عنه از ان طریق بمقصود پیوسته اند و حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة نیز از همین خانه جذبه بهمین طریق رسیده اند و حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه بجهت کمال
اخلاق که با آنسرور داشتند و فانی در ایشان بودند از میان سایر اصحاب رضوان الله تعالی عنهم اجمعین باین خصوصیت
طریق مخصوص گشته اند و همین نسبت جذبه و سلوک تا بحضرت امام جعفر صادق بهمین خصوصیت رسید و چون
والده امام از اولاد کرام حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنهم امام باعتبار این هر دو فرموده ولدنی
ابوبکر مرتین و چون حضرت امام از آبای کرام خود هم نسبتی جدا گرفته اند جامع این هر دو طریق گشته اند و آن جذبه
را با سلوک ایشان جمع فرموده اند و باین سلوک بمقصود پیوستند و فرق در میان این هر دو سلوک آنست که سلوک
حضرت امیر سیر آفاقی قطع میشود و سلوک حضرت صدیق بآفاقی چندانی تعلق ندارد بآن میانکه نفی از جانب جذبه
کننده باشند و بمطلوب رساننده در سلوک اول تحصیل معارف است و در ثانی غلبه محبت لاجرم حضرت امیر باب مدینه
علم آمد و حضرت صدیق قابلیت خلت آنسرور علیه الصلوة والسلام پیدا کرد قال علیه الصلوة والسلام
لو کنت متخذا احدا خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا و حضرت امام باعتبار جامعیت جذبه مبنای آن محبت است و
جهت سلوک آفاقی که منشاء علوم و معارف است نصیبی وافر از محبت و معرفت حاصل کردند بعد از ان
آنام این نسبت مرکبه را بطریق ودیعت بسلطان العارفین قدس الله تعالی سره سپرده اند گویا این امانت را بر شیت
ایشان نانده اند تا بتدریج باهل آن برسد و دیگر چه شان بخادیگر است بیش از تحمل آن امانت بار نسبت
مناسبت ندارند و در تحمیل نیز حکمتها است هرچند حاملان این نسبت قلیل النصیب اند اما این نسبت را

انیطریقه که این نسبت را بخود مخصوص میدانند باعتبار وضع طریق است از برای حصول این دولت کما مر والا بعضی اکابر سلاسل دیگر را هم اگرچه میسر شود جائز است بلکه واقع قدوة اکابر اهل الله شیخ ابوسعید ابو الخیر قدس الله تعالی سره ازین کار گاهی گاهی خبری مینماید و از استاد خود تحقیق آن میفرماید آنجا که میپرسد که این چه شد دری بلند استاد در جواب میفرماید نباشد شیخ باز تکرار آن مسئله مینماید و همان جواب می یابد و مرتبهٔ سویم باز تکرار آن سوال میکند استادش در جواب میفرماید که اگر باشد نادرست شیخ برقص در آمده و گفته که این از آن نادرهاست و آنکه گفته بودم که نهایت مطلق ورای الورا است بیان آنست که بعد از تحقق این آگاهی اگر عروجی واقع شود در گرداب حیرت بیچاره می افتد و این آگاهی را در رنگ سائر مراتب عروج واپس میگذارد همین حیرت است که مسمی بحیرت کبری است که مخصوص باکابر ابرار است کما هو مقرر فی کتب القوم بزرگی درین مقام میفرماید بیت حسن تو مرا کرد حیران زیر و زبر ؛ که خال و خط و زلف توام نیست خبر ؛ دیگری میفرماید بیت عشق بالای کفر و دین دیدم ؛ برتر از شک و از یقین دیدم ؛ کفر و دین و یقین و شک هر چاره ؛ همه با عقل همنشین دیدم ؛ چون گذشتم ز عقل صد عالم ؛ چون بگویم که کفر و دین یا دیدم ؛ هر چه هستند سد راه تو اند ؛ سدها اسکندری همین دیدم ؛ عزیزی دیگر میفرماید بیت لاهوتیان سراکرده بهی ؛ باز گشتند جیب و کیسه تهی ؛ بعد از حصول این حیرت مقام معرفت است تا کرا بایند و مشرف سازند و بحصول ایمان حقیقی بعد از کفر حقیقی که مقام حیرت است بنوازند نهایت مطلوب محققان درین ایمان است و مقام دعوت و کمال متابعت حضرت خاتم الرسالت علیه الصلوة والسلام که ادعو الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی درین مقام است که آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة والسلام این ایمان را طلبیده و میفرماید اللهم اعطنی ایمانا صادقا و یقینا لیس بعده کفر و از کفر حقیقی که مقام حیرت است استعاذه میفرماید که اعوذ بک من الفقر والکفر این مرتبه مراتب نهایت حق الیقین است اینجا علم و عین حجاب یکدیگر نیستند شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها ؛ وللعاشق المسکین ما یتجرع ؛ هذا بدان ارشدک الله تعالی که جذبهٔ این عزیزان دو نوع است نوع اول که از حضرت صدیق اکبر رسیده و همین اعتبار طریق ایشان منسوب بآنحضرت است رضی الله تعالی عنه و حصول آن بتوجه خاص است که قیوم جمله موجودات است و استهلاک و اضمحلال در آن نوع دویم که مبدأ ظهور آن درین طریق حضرت خواجه نقشبند و آن از راه معیت ذاتیه میخیزد و آن خواجه از حضرت خواجه بخلیفهٔ نخستین ایشان خواجه علاء الدین رسیده و چون ایشان قطب ارشاد وقت خود بودند از برای حصول این قسم جذبه نیز طریقی وضع کردند و آن طریق در خلفای خانوادهٔ ایشان بطریق علائیه مشهور است

ازان بیم برعروج میفرمایند ترقیات بے نهایات الی تا ابد نماید مشعر است و من بعضهم الایدق مقامات و اهتمه الی
الدین زمل ابد بند و هلاان سائرا ارباب سلوک در جهت تا الی بالیشان مشارکند و انبا فی الله و البقاء بتحقیق لیکن
سیر ما نحن کار ارباب سلوک از امتیازات مجاهدات و ریاضات میکنند و از منته الولیه متمتها آن بیرسند آنکه ایشان را آزاده تر سیر
بالله دولت شهود و تحقیق اوقات متنعم و آن مسافت را بزبان قلیل و قلم میفرمایند و بحکم مطلوب بیشتر و ابواب رسیدن
ترقیات به نهایت میشاید که منتهیان ارباب سلوک آنان تقی قرب تکمیل الرحمه است چه انقدام جذبه بر سلوک شکه
از کش محبوبیت میطلبند تا میرسند باشند شب نمیکنند هر آئینه نزدیکتر افتند و قرب بیشتر پیدا کنند از خواسته شده و
تا خواهند تحرق بسیار است ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مثنوی عشق معشوقان نهانست و
ستیر عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر لیک عشق عاشقان تن زه کند عشق معشوق خوش و فربه کند
اگر گویند که مراد از اصل دیگریم و از ترقی قرب بیشتر نکند چه جذبه بر سلوکشان متقدم است پس مرتبه طریق طریق
دیگر چه باشد قرب بسبق بسببه چه گفته شود حاصل آنست که طرق دیگر موضوع از برای حصول اینمعنی نیستند بلکه بعض
ایشان نیز بسبیل اتفاق این دولت دست میدهد و این طریق موضوع از برای حصول این دولت است و یاد داشت که
در عبارات اکابرین سلسله علیه آمده میشود بعد از تحقیق هر دو جهت جذبه و سلوک معتبر است بعد و نهایت گفتن
او را باعتبار نهایت مراتب شهود و آگاهی است و الا نهایت مطلق و را او درست تفصیلش آنست که شهود یا در مرات
صورت است یا در مرات معنی یا و را صورت و معنی این شهود بی پرده را سبق گفته اند یعنی حصول آن شهود
کالبرق باز در پرده میشود همین شهود اگر بمحض فضل ایزدی جلسلطانه دوام پذیرد و بتمام از تحقیق پرده برآید
لعبیر آن بیاد داشت میفرمایند که حضور بے غیبت است چه هرگاه شهود در پرده آمد غیبت متحقق گشت تا دائم و دوام
بے پرده پیدا نکند نام یاد داشت بمان اطلاق نمیشود اینجا دقیقه است باید دانست که هر مراحل را رجوع حتمی
باشد و آگاهی بیش دایمی است اما سریان آن نسبت در کلیه او کالبرقست بخلاف مجذوبان را که جذبه بر سلوکشان
مقدم است این سریان دائمی است و کلیه ایشان حکم گرفته است و کار میکنند کما مر الاشاره الیه لانت احبا دهم
کما لانت ارواحهم حتی صارت ظواهرهم بواطنهم و بواطنهم ظواهرهم پس لا جرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجایی نباشد
پس آن نسبت فوق همه نسبتها باشد و همین معنی در کتب و رسائل این حضرات آن جمله تنزل لیے است
چه نسبت عبارت از آگاهی است و نهایت مراتب آگاهی آنست که بے پرده میشود و دوام پذیرد منتهی

و این معرفت مناسب آن مقام است تجلی صوری چیزی دیگر است
کما لا یخفی علی ارباب شهود وحدت در مرآت کثرت بر هیچ که
مرآت تجلی مختفی نشود و مشهود غیر وجه باقی هیچ نماند این مقام را بیاد داشت مناسب است نسبت تم اطلاق با معرفت ابن عربی نسبت
کرده اند و این را تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز میگویند و این مقام را جهان معرفت نامیده و آن کم شدن را وصل معبر
ساخته ع تو در کم شو وصال اینست و بس * و این اصطلاح مخصوص است بحضرت ناصر الدین خواجه عبید الله
از مشایخ متقدمین این سلسله هیچ کسی باین اصطلاح تکلم نفرموده است ع هرچه خوبان کنند خوب آید * از کلمات
قدسیه ایشانست که زبان مرآت دست و دل مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی
مرآت حق سبحانه و تعالی حقایق غیبیه از غیب ذات قطع مسافات بعیده کرده بزبان می آید و آنجا صورت لفظی
بر گرفته بمسامع مستعدان حقایق میرسد و نیز فرموده اند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت کردند یکی
آنکه هرچه نویسم جدید بود نه قدیم دوم آنکه هرچه گویم مقبول بود نه مردود و ازین کلمات قدسیه بزرگی ایشان علو
منزلت معارف شان مفهوم میگردد و واضح میگردد که ایشان دران سخنان در میان نیستند و آلتی بیش
نیند والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال و ما عنده من علو درجته منزلة الکمال این مثنویات را مناسب حال خود میخوانند مثنوی
هر کسی از ظن خود شد یار من * از درون من نجست اسرار من * سر من از ناله من دور نیست * لیک گوش و چشم را
این نور نیست * این حقیر شمه از حقیقت علوم و معارف ایشان در آخر این مکتوبات باندازه فهم قاصر خود
خواهد نوشت ان شاء الله سبحانه والحق سبحانه بکمال عنایت خویش بعضی ایشان العبد بحصول جذبه و تمامی جهته بدولت
سلوک مشرف گرداند بدو جذبه مسافت بعیده که تقدیر به پنجاه هزار ساله راه کرده اند در کریمه تعرج الملائکة والروح
الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزیست باین تقدیر باندک مدت تواند قطع نمود و بحقیقت فنا فی الله
والبقاء به تواند رسید منتهای سلوک تا نهایت سیر الی الله است که بفنای مطلق معبر است بعد ازان باز مقام
جذبه است که آنرا بفنا فی الله والبقاء بالله تعبیر کرده اند سیر الی الله عبارت از سیر اسمی است که سالک مظهر آنست
که سیر فی الله سیر دران اسم است چه آن اسم جامع اسماء بی نهایت است پس سیر دران نیز بی نهایت باشد و این در ولایت
را در مقام معرفت خاص است و این نزدیکی ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و این اسم در مراتب عروج فوق
عین ثابته است زیرا که عین ثابته سالک ظل همان اسم است و صورت علمیه آن و جامه که بتفصیل تعیین حاجت مخصوص اند

و ثانی بود اول منتهی است و قابل رجوع نیست بزرگی فرموده اند ما رجع من رجع الا من الطریق و من وصل الیه لا یرجع باید دانست
که صاحب وجود و عدم هر چند در راه است اما از نهایت کار بحکم اندراج النهایة فی البدایة آگاه است آنچه
منتهی را در آخر میسر است مجملا آن این را درین جهت اجمالا حاصل است و این نسبت چون در منتهی
شمولی پیدا کرده است و عموم السرایة آن در روحانیت و جسمانیت او حاصل گشته و در وجود و عدم
مقصور بر خلاصه قلب است ولو فی الجملة والکائن علی سبیل الاجمال لا جرم منتهی صاحب تفصیل است و رجوع او
بعضها جسمانیة ممتنع چه سریان آن نسبت در مراتب جسمانیه او را از صفات آن برآورده است و فانی ساخته
و این فنا بهویت محض است و رجوع از هویت محض لایلیق بجناب قدسه تعالی و تقدس بخلاف صاحب وجود عدم که این
سرایت در حق او مفقود است چون مایر مراتب تابع قلب اند آن نسبت بطریق تبعیت در اینها نیز فی الجملة سرایت کرده است
و از شعور باز داشته مغلوب ساخته لیکن تا فنا و زوال نرسیده فیمکن الرجوع منه اذ المغلوب قد یغلب بعروض بعض العوارض
و تحقق بعض الموانع والزائل لا یعود کما مر الا انکه بعضی از مشائخ این سلسله علیه قدس الله تعالی ارواحهم بر استهلاک
و اضمحلال مذکور و بقائی که بران مترتب است اطلاق فنا و بقا کرده اند و تجلی ذاتی و شهود ذاتی نیز در این مرتبه اثبات
نموده و این را مرتبه وصل گفته اند و یاد داشت که عبارت از دوام آگاهی است بجناب قدس حق سبحانه نیز در اینجا
متحقق میدانند و کل ذلک باعتبار اندراج النهایة فی البدایة والا فالفناء والبقاء لایکونان الا للمنتهی
هو الوصل و التجلی الذاتی مخصوص به و دوام الحضور مع الله سبحانه لا یکون الا للمنتهی الواصل اذ لا رجوع له و شهود
ذاتی و وصل و یاد داشت که در کتاب فقرات حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره الاقدس واقع است
عزیز بعضی بوده اند که مبنای آن کتاب و مکتوبات و رسائل است بعضی از مخلصان ایشان درایة و معرفت
من ارسلت الیه است کلموا الناس علی قدر عقولهم در انجا مرعی است و نیز ازین قبیل است رساله سلسلة الاحرار
که طریق کلام حضرت خواجه احرار واقع شده است و رباعیات مشرعه که حضرت خواجه ما مؤید الدین الرضی
شیخنا مولانا محمد الباقی سلمه الله تعالی گفته اند و این بقا را بلکه بر لقا که در جهت جذبه پیدا شود آنرا رو در
توحید وجود است لهذا بعضی از مشائخ حق الیقین را بر نهجی بیان کرده اند که مآلش به توحید
وجود است و بعضی را همین بیان و اشتباه انداخته که حق الیقین ایشان عبارت از تجلی صورت
و کار که بطعن تشنیع انجا میدو حقا گفت که این حق الیقین ایشان در جهت جذبه پیدا شده است

وها دانیجا نوشته اند که آن مشایخ را از مقام ترقی و عروج نشده است و محبوس المقام مانده اند سخن در نفس حصول
معارف توحیدی نیست که آن البته واقع است بلکه سخن در ترقی از آن مقام است اگر صاحب ترقی را منکر
توحید گویند در این اصطلاح بندند چه مناقشه است بر سر اهل سخن برویم و گوییم که چون قلیل را بر کثیر
دلالت است قطره را به بحر غدیر اشاره و اقتصار بر قلیل نمودم و اکتفا بالقطره ای برادر چون حضرات
خواجه ما کامل مکمل دانسته اجازت تعلیم طریقه فرمودند جمعی از طالبان از احوال من نمودند مرا در آن وقت
در کمال و تکمیل خود ترددی بود فرمودند جای تردد نیست که مشایخ عظام این مقامات را مقام کمال و تکمیل
فرموده اند اگر ترددی در این مقام پیدا شود ترددی در کمالیت آن مشایخ لازم آید حسب الامر شروع در تعلیم
طریقت نمودم توجهات در کار طالبان مرعی ساختم در مسترشدان اثرهای عظام محسوس شد حتی که کار بعضی را
بساعات دریافت بچندی بایام سرگرمی داشتم آخر الامر باز علم به نقص خود پیدا شد و ظاهر ساختند که تجلی
ذاتی برقی که اکابر مشایخ آن را نهایت گفته اند هیچ در این راه پیدا نشد و سیر الی الله و سیر فی الله نیز معلوم نشد
که چیست پس از تحصیل امثال این کمالات چاره نبود این زمان علم به نقص خود مبرهن گشت طالبانی که
در گرد من بوده اند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع همه را ساختم اما طالبان همینی را بر تواضع محمول داشته
از آنچه داشتند برنگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانه و تعالی احوال منتظره را محصل گردانید بصدقه حبیبه علیه و آله
الصلوات والتسلیمات بدانکه حاصل طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اعتقاد اهل سنت و جماعت
است و اتباع سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب است از بدعت و هوای نفسانیه
و عمل بعزیمت است مهما امکن و احتراز از عمل برخصت و استهلاک و اضمحلال است اولا در جهت جذبه و این استهلاک را
بعدم تعبیر کرده اند و بقائیکه در این جهت پیدا شود بعد از تحقق این استهلاک معبر بوجود عدم است یعنی وجودی
و بقائی که مترتب است بر عدم که استهلاک است و این استهلاک و اضمحلال عبارت از غیبت از حس است بلکه با
این استهلاک بعضی را غیبت از حس اتفاق افتد و بعضی دیگر را نه و صاحب این بقا ممکن است که بصفات
البشریت رجوع کند و با خلاق نفسانیه عود نماید بخلاف بقائی که بر فنا مترتب است که عود از آن جایز نیست تواند
بود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس همین معنی فرموده باشند که وجود عدم بوجود بشریت عود
میکند اما وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند چه باقی به بقای اول هنوز در راه است و رجوع از راه ممکن است

محض یافتم و در خارج جز ملکوت موجود ندیدم چون این حالت را بعرض اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبهٔ فرق
بعد الجمع همین است جماعتی سعی تا اینجا است بیش ازین آنچه در نهاد و استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و مرتبهٔ
امتیاز طریقت بمقام تکمیل گفته اند باید دانست که این درویش را در مرتبهٔ اولی چون از سکر بصحو آوردند
فنا و بقا مشرف ساختند چون هر ذره از ذرات وجود خود نظر کرد جز حق را نیافت و هر ذره را مرآت شهود او
یافت ازین مقام باز بحیرت بردند چون بخود آوردند حضرت حق سبحانه و تعالی را با هر ذره از ذرات وجود خود یافت نه
در وی و مقام سابق نسبت بمقام ثانی فروتر در نظر درآمد باز بحیرت بردند و چون بافاقت آوردند
درین مرتبه حق را سبحانه نه متصل عالم یافت و نه منفصل نه داخل عالم نه خارج نسبت معیت و اتحاد و سریان که
اول می یافت بالکلیه منتفی گشت مع ذلک همان کیفیت مشهود شد بلکه نه محسوس و عالم نیز درین وقت
مشهود بود اما با حق سبحانه ازین نسبت مذکوره هیچ نداشت باز بحیرت بردند چون بصحو آوردند معلوم گشت
که حق سبحانه و تعالی را بعالم نسبتی است ورای این نسبت مذکوره و آن نسبت مجهول الکیفیه است او تعالی
مشهود شد به نسبت مجهول الکیفیه باز بحیرت بردند و نحوی از قبض درین مرتبه رو داد چون باز بخود آوردند و تعالی
مشهود گشت بغیر آن نسبت مجهول الکیفیه بطوری که هیچ نسبت بعالم ندارد نه معلوم الکیفیه نه مجهول الکیفیه و
درین وقت عالم مشهود بود بهمان خصوصیت و در آن وقت علم خاص عنایت شد که بسبب آن علم هیچ مناسبتی در میان خلق
و حق تعالی نماند با وجود حصول هر دو شهود درین وقت معلوم گردانیدند که این شهود با این صفت با این تنزیهات حق است
سبحانه و تعالی نه محض بلکه صورت مثالی تعلق تکوین اوست سبحانه که ورای او تعلقات کونی است معلوم الکیفیه
باشد آن تعلق یا مجهول الکیفیه هیهات هیهات شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها ۞ قلل الجبال و دونهن
حیوف ۞ ای عزیز اگر قلم را در تفصیل احوال و تبیین معارف خود سر دهم به تطویل انجامد و به اطناب کشد علی الخصوص
معارف توحید وجودی و عالم ظلیت اشیا اگر در بیان آید جماعه که عمرها در توحید وجودی گذرانیده اند معلوم نمایند
که قطره از این دریای بی نهایت حاصل نکرده اند عجب است که همان جماعت این درویش را از ارباب توحید وجودی
انکار نمایند و از علمای منکرین توحید میشمارند و از کوته نظری پنداشته اند که اصرار بر معارف توحید از کمال است و
ترقی ازین مقام از نقص ۞ بی خبری چند ز خود بی خبر ۞ عیب پسندند بزعم هنر ۞ تشهد بجماعه در این
الم اقوال مشایخ ثابت القدم است که در توحید وجودی متوقف شده اند حضرت حق سبحانه و تعالی کسی را از نا انصافی

آن نور بیاه منبسط و بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه بنقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم نفی باید کرد و
بحیرت آمد بیچان نکردم آن نقطهٔ موهوم هم از میان زائل شد و بحیرت انجامید که در نمود ظهور عشق و عدم و حق سبحانه خود
بخود است چون بعرض رسانیدم فرمودند که همین حضور نقشبندیه است و نسبت نقشبندیه عبارت از همین حضور است
و این حضور را حضور بی غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت در بدایت درین معطل صورت می بندد و حصول این نسبت
مر طالب را درین طریق در رنگ اخذکردن طالب است در سلاسل دیگر از کار و اوراد از پیر تا بران عمل نماید
و بی بمقصود برد ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ؂ و این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز
از ابتدا از زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از متحقق شدن این نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی
میگویند حاصل گشت و دل را آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب آن وسعت
مقدار خردل قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد عالم را بلکه هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره
عالم را افراد فرادی عین همه اینها تا آنکه تمام عالم را در یک ذره گم یافتم بعد از آن خود را بلکه هر ذره را آنقدر
منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم
منبسط که هر ذره ساریست و صور و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم
تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمیع عبارات و نعوت
است بعد از آن صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق می یافتم این زمان موهوم و هر ذره که حق می یافتم بی تفاوت
و بی تمیز همان ذره را موهوم یافتم بغایت حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص که از پدر بزرگوار علیه الرحمة
شنیده بودم بیاد آمد که فرموده است ان شئت قلت انه ای العالم حق و ان شئت قلت انه خلق و ان شئت
قلت انه حق من وجه ان شئت قلت بالحیرة لعدم التمیز بینهما این عبارت فی الجمله مسکن آن اضطراب
گشت بعد از آن در ملازمت ایشان رفته عرض حال خود نمودم فرمودند که هنوز حضور تو صاف نشده است
بکار خود مشغول باش تا تمیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که مشعر بعدم تمیز بود خواندم فرمودند که
شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز هم نسبت به بعضی ثابت است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت
حق سبحانه و تعالی بمحض توجه شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز در موجود و موهوم ظاهر گردانید تا موجود
حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال و آثار که از موهوم مینماید از حق سبحانه دیدم و این صفات و افعال را نیز موهوم

علی سید المرسلین وآله وصحابته الطیبین الطاهرین بدانکه طریقی که اقرب سبل واسبق وادق وانسب ... صدر
اول فرقه ... طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی ارواح اهالیها واسرار موالیها ... بزرگ
این طریق وعلو شان این بزرگواران بواسطه التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام
واجتناب از بدعت نامرضیه ایشان اند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان من الملک المنان نهایت کار
در بدایت ایشان مندرج گشته است وحضور وآگاهی ایشان دوام پیدا کرده بعد از وصول بمرتبه کمال
فوق آگاهی های دیگران شده ای برادر ارشدک الله تعالی الی سواء الصراط این درویش را چون هوس این
راه پیدا شد بعنایت خداوندی جل وعلا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق
اندراج النهایت فی البدایت والی سبیل الوصل الی درجات الولایت موید الدین الرضی شیخنا ومولانا محمد الباقی
قدس الله تعالی سره که یکی از خلفای کبار خانواده حضرت اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانید
وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم فرمودند بطریق معهود توجه نمودند تا لذت تمام
در من پیدا شد وا کمال شوق گریه دست داد وبعد از یک روز کیفیت بیخودی که نزد این اکابر معتبر است ومسمی است
بغیبت رو نمود ودران بیخودی یک دریای محیط دیدم وصور واشکال عالم را در رنگ سایه دران دریا یافتم واین بیخودی
رفته رفته استیلا پیدا کرد وبه امتداد کشید گاهی تا یک پهر روز میکشید وگاهی تا دو پهر ودر بعضی اوقات تمام شب
میشود وچون این قصه را بحضرت ایشان رسانیدم فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است واز ذکر گفتن منع فرمودند
وبنگاهداشت آن آگاهی امر نمودند بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم فرمودند کار خود مشغول
باش بعد از ان فنا از فنا حاصل شد چون بعرض رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی ومتصل واحد میبینی
عرض کردم که بلی فرمودند که معتبر در فنا فنا آنست که با وجود دید آن اتصال بیخودی حاصل شود همان شب فنای
فنا بآن صفت حاصل شد بعرض رسانیدم وحالتیکه بعد از فنا حاصل شد نیز بعرض رسانیدم وگفتم که من علم خود را
نسبت بحق سبحانه حضوری یابم واوصافیکه بمن منسوب بود بحق سبحانه منسوب می یابم بعد ازان نوری محیط
بهمه اشیا ظاهر گشت ومن آنرا حق دانستم جل وعلا وان نور رنگ سیاه داشت بعرض رسانیدم فرمودند
حق مشهود است جل سلطانه اما در پرده نور ونیز فرمودند که این انبساط که در آن نور می نماید در علم است بواسطه
تعلق ذات جل شانه باشیای متعدده که در بالا و پست واقع شده انبساط می نماید نفی باید کرد بعد ازان

ما لا يستطيع له العبد فلم يكلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر على رفعها العبد بل كلف بما هو يسير على العبد من الصلوات
المشتملة على القيام والركوع والسجود والقراءة اليسيرة وكل ذلك يسيرة غاية اليسر وكذا الصوم مثلا في نهاية السهولة
والزكوة ايضا كذلك فانه قدر بربع العشر ولم يقدر بالكل والنصف مثلا ثقل على العباد من كمال الرافة جعل الماء
خلفا ان تعسر الاصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم وكذا حكم بان من لم يقدر على القيام يصلي قاعدا ومن لم يقدر
على القعود يصلي مضطجعا وكذا من لم يقدر على الركوع والسجود يصلي مؤميا الى غير ذلك كما لا يخفى على الناظر في الاحكام
الشرعية بنظر الاعتبار والانصاف فيجد تمام التكليفات الشرعية في غاية اليسر ونهاية السهولة وليطالع كمال الرافة
منه سبحانه على العباد في صفات صعوبة التكليفات ومصداق تحقيق التكليفات تمني العوام في زيادة التكليف من
المامورات فان بعضهم يتمنى الزيادة في الصوم المفروض وبعضهم في الصلوات المفروضات وعلى هذا القياس وما
هذا التمني الا لكمال التخفيف وعدم وجدان اليسر في اداء الاحكام للبعض مبني على وجود ظلمات نفسانية وكدورات
طبيعية ناشية عن مرض النفس الامارة المنتصبة بمعادات الله سبحانه قال الله سبحانه كبر على المشركين ما تدعوهم اليه وقال
تعالى وانها لكبيرة الا على الخاشعين فكما ان مرض الظاهر موجب العسر لاداء الاحكام كذلك مرض الباطن ايضا موجب
لذلك العسر وقد ورد الشرع الشريف لابطال رسوم النفس الامارة ورفع هواجسها فهوى النفس ومتابعة الشريعة على
طرفي نقيض فلا جرم يكون وجود ذلك العسر دليل وجود هوى النفس فبقدر وجود الهوى يقدر العسر فاذا انتفى الهوى كلية
انتفى العسر رأسا واما كلام بعض الصوفية المذكور سابقا في نفي الاختيار وضعفه فاعلم ان كلامهم ان لم يكن مطابقا
باحكام الشريعة فلا اعتبار له اصلا فكيف يصلح للحجة والتقليد وانما الصالح للحجة والتقليد اقوال العلماء من اهل السنة
فما وافق اقوالهم من كلام الصوفية تقبل وما خالفهم لا يقبل على انا نقول ان الصوفية المستقيمة الاحوال لم يتجاوزوا عن الشريعة
اصلا لا في الاحوال ولا في الاعمال ولا في الاقوال ولا في العلوم والمعارف ويعلمون ان بقية الخلاف مع الشريعة ناشية عن سقم
في الحال وخلل فيه ولو صدق الحال ما خالف الشريعة الحقة وبالجملة خلاف الشريعة دليل الزندقة
وعلامة الالحاد غاية ما في الباب ان الصوفي لو تكلم بكلام مخالف للشريعة ناش عن الكشف في غلبة الحال مع سكر
الوقت فهو معذور كشفه غير صحيح وغير صالح للتقليد بل ينبغي ان يحمل كلامه ويصرف عن ظاهره فان كلام السكارى
يحمل ويصرف عن هذا ما تيسر لي في هذا المقام بعون الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى والحمد لله وسلام على عباده الذين
اصطفى مكتوب صد و نودم بملا محمد هاشم صدوريافته بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

في هذه المسألة حتى قال ان الجبر متوسط الا انه حيث لم يثبت الاشعرية واحدا والمعتزلة اثبتوا شركا للاشياء فنعت
الجبرية انه جعل الانسان كالجماد وان حركاته بمنزلة حركات الجمادات لا قدرة لهم اصلا ولا قصد ولا اختيار وزعموا ان العباد
يثاب بالخير ويعاقب بالشر فاذا الاشاعرة منهم يقولون ان الافعال كلها من الله [illegible]
[illegible] الكفر والمعصية الذين يقولون ان المعصية لا يضر العاصي ولا يعاقب [illegible]
[illegible] فان المعصية على لسان جبين [illegible] بل الجبرية المرتبة الظاهرة من حركة
[illegible] الفاعل [illegible] الاول الاختيارية وان الثاني [illegible] المذهب الجبري
[illegible] غير ذلك اعلم ان كثير الناس [illegible]
[illegible] الى مذهب الاشعري بل الى مذهب الجبري فتارة يقول
بان الاختيار [illegible] مجازا وتارة يقول بضعف الاختيار المستلزم للاجبار مع ذلك يسمون
كلامهم [illegible] الفاعل [illegible] تاثير لقدرة احد في الافعال ولا ان حركاته
بمنزلة حركات الجمادات بل الوجود لاحد ذاتا وصفة [illegible] ان [illegible] حتى اذا جاءه لم يجده
شيئا ووجد [illegible] الكلام [illegible] على [illegible] والساهلات في الاقوال والافعال فنقول في
تحقيق هذا المقام [illegible] علم بحقيقة الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
لما نسب الله تعالى الظلم الى العباد اذ لا اختيار لهم ولا تاثير لقدرتهم وانما هي مدار المحض عندهم وقد نسب سبحانه الظلم
اليهم في غير موضع من كتابه المجيد [illegible] بدون التاثير ولو في الجملة لا يوجب الظلم منهم لعدم الالتزام والتعذيب
للعباد منه تعالى [illegible] لان الاختيار ثابت لهم ليس بظلم اصلا اذ هو سبحانه مالك على الاطلاق يتصرف في ملكه
المطلق [illegible] فنسبة الظلم اليهم يستلزم ثبوت الاختيار لهم واحتمال المجاز في هذه النسبة خلاف المتبادر فلا
يرتكب عن غير ضرورة اما القول بضعف الاختيار فلا يخلو اما ان يراد به الضعف بالنسبة الى اختياره تعالى فمسلم
ولا نزاع فيه لاحد وكذا الضعف بمعنى عدم الاستقلال في صدور الافعال ايضا مسلم واما الضعف بمعنى عدم التاثير
للاختيار في الافعال ممنوع وهو اول المسألة [illegible] قدم مفصلا ينبغي ان يعلم ان الله تعالى كلف عباده بقدر
طاقتهم واستطاعتهم وخفف في التكليف لضعف خلقهم قال الله تبارك وتعالى يريد الله ان يخفف عنكم و
خلق الانسان ضعيفا كيف وهو سبحانه حكيم رؤف رحيم لا يليق بالحكمة والرأفة والرحمة تكليف

هو الاقرب الى الصواب ومذهب الاشعري داخل في دائرة الجبر في الحقيقة اذ لا اختيار عنده حقيقة ولا تاثير للقدرة
الحادثة اصلا عنده الا ان الفعل الاختياري عند الجبرية لا ينسب الى الفاعل حقيقة بل مجازا وعند الاشعري
ينسب الى الفاعل حقيقة وان لم يكن الاختيار ثابتا له حقيقة لان الفعل ينسب الى قدرة العبد حقيقة سواء
كان القدرة مؤثرة ولو في الجملة كما هو مذهب غير الاشعري من اهل السنة او مدارا محضا كما هو مذهبه وبهذا الفرق
تميز مذهب اهل الحق عن مذهب اهل الباطل ونفي الفعل عن الفاعل حقيقة واثباته له مجازا كما هو مذهب
الجبرية كفر محض وانكار عن الضرورة قال صاحب التمهيد من الجبرية من قال بان الفعل من العبد ظاهر مجاز
اما في الحقيقة لا استطاعة له بها والعبد كالشجر اذ حركها الريح تحركت فكذلك العبد مجبور كالشجر وهذا كفر ومن اعتقد هذا
يصير كافرا وقال الصفاني مذهب الجبرية قولهم ان ليس للعباد افعال على الحقيقة لا في الخير ولا في الشر وما يفعله
العبد فالفاعل هو الله سبحانه وهذا كفر فان قلت اذا لم يكن لقدرة العبد تاثير في الافعال ولم يكن اختيار له حقيقة
فما معنى نسبة الافعال الى العبد حقيقة عند الاشعري قلت ان القدرة وان لم يكن لها تاثير
في الافعال الا انه سبحانه جعلها مدار الوجود الافعال بان يخلق الله تعالى الافعال عقيب صرف قدرتهم و
اختيارهم الى الافعال بطريق جري العادة وكان القدرة علة عادية لوجود الافعال فيكون للقدرة مدخل
في صدور الافعال عادة لانها لم توجد بدونها عادة وان لم يكن بها تاثير في الافعال فباعتبار العلة العادية
ينسب الى العباد افعالهم حقيقة هذا هو النهاية في تصحيح مذهب الاشعري والكلام بعد محل تامل اعلم ان اهل السنة
آمنوا بالقدر وقالوا بان القدر خيره وشره حلوه ومره من الله سبحانه لان معنى القدر هو الاحداث والايجاد ومعلوم
ان ليس محدث ولا موجد الا الله سبحانه لا اله الا هو خالق كل شيء فاعبده والمعتزلة والقدرية انكروا القضاء
والقدر وزعموا ان افعال العباد حاصلة بقدرة العبد وحدها قالوا لو قضى الله سبحانه الشر ثم يعذبهم على ذلك جورا منه
سبحانه وهذا جهل منهم لان القضاء لا يسلب القدرة والاختيار عن العبد لانه قضى بان العبد يفعله او يتركه باختياره
غاية ما في الباب انه يوجب الاختيار وهو محقق للاختيار لا مناف له وايضا منقوض بافعال الباري تعالى لانه سبحانه فعله
بالنظر الى القضاء اما واجب او ممتنع اذ لو تعلق القضاء بالوجود فيجب او بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب الفعل بالاختيار
منافيا لم يكن الباري تعالى مختارا وهذا كفر ولا يخفى على اهل العقول بان استقلال قدرة العبد في ايجاد افعاله مع
كمال ضعفه في غاية السخافة ومنشاء نهاية السفاهة ولهذا بالغ مشايخ ما وراء النهر شكر الله تعالى سعيهم في تضليل

زجر بالغ وجوه مرعی نداشتند تا استیصال این جماعه که منجر بفتنه است متحقق شود والله سبحانه یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دویست و هشتاد و نهم بمولانا بدر الدین صدور یافت در بیان اسرار قضا و قدر بنا بر سؤال ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی کشف سر القضاء والقدر علی الخواص من عباده وستر عن العوام لئلا یضلوا عن سواء السبیل ورحم ضعافه والصلوة والسلام علی من اکمل به الحجة البالغة وقطع بها اعذار العصاة الهالکة وعلی آله وصحابه البررة الاتقیاء الذین آمنوا بالقدر ورضوا بالقضاء وبعد فلما کانت مسئلة القضاء والقدر قد کثر فیه الحیرة والضلال وغلبت علیهم کثرة الناظرین فیها بحکم الوهم والخیال حتی قال بعضهم بمحض الجبر فیما یصدر عن العباد بالاختیار ونفی بعضهم نسبته الی الواحد القهار واخذت طائفة بطرفی الاقتصاد فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم والمنهج القویم ولقد وفق بهذا الطریق الفرقة الناجیة الذین هم اهل السنة والجماعة رضی الله تعالی عنهم وعن اسلافهم واخلافهم فترکوا الافراط والتفریط واختاروا الوسط لما روی عن ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه انه سال جعفر بن محمد الصادق رضی الله تعالی عنهما فقال یا ابن رسول الله هل فوض الله تعالی الامر الی العباد فقال الله تعالی اجل من ان یفوض الربوبیة الی العباد فقال له هل یجبرهم علی ذلک فقال الله تعالی اعدل من ان یجبرهم علی ذلک ثم یعذبهم فقال وکیف ذلک فقال بین البین لا جبر ولا تفویض ولا اکراه ولا تسلیط ولهذا قال اهل السنة ان الافعال الاختیاریة للعباد مقدورة الله تعالی من حیث الخلق والایجاد ومقدورة العباد علی وجه آخر من التعلق یعبر عنه بالاکتساب فحرکة العبد باعتبار نسبتها الی قدرته تعالی تسمی خلقا وباعتبار نسبتها الی قدرة العبد کسبا له غیر ان الاشعری منهم ذهب الی ان لا دخل لاختیار العباد فی افعالهم اصلا الا انه سبحانه اوجد الافعال عقیب اختیارهم بطریق جری العادة اذ لا تاثیر للقدرة الحادثة عنده وهذا المذهب مائل الی الجبر ولهذا یسمی بالجبر المتوسط وقال الاستاذ ابو اسحاق الاسفرائنی بتاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وحصول الفعل بمجموع القدرتین وقد جوز اجتماع المؤثرین علی اثر واحد بجهتین مختلفتین وقال القاضی ابوبکر الباقلانی بتاثیر القدرة الحادثة فی وصف الفعل بان یجعل الفعل موصوفا بمثل کونه طاعة ومعصیة والمختار عند العبد الضعیف تاثیر القدرة الحادثة فی اصل الفعل وفی وصفه معا اذ لا معنی للتاثیر فی الوصف بدون التاثیر فی الاصل والوصف اثره المتفرع علیه لکنه محتاج الی تاثیر زائد علی تاثیر اصل الفعل اذ وجود الوصف زائد علی وجود الاصل ولا محذور فی القول بالتاثیر وان کبر ذلک علی الاشعری اذ التاثیر فی القدرة ایضا بایجاده سبحانه کما ان نفس القدرة بایجاده تعالی ایضا والقول بتاثیر القدرة

و جواز مقصود تبیین یا نکته باید نمود چه علمای حنفیه اگرچه در اصول مطلق را بر اطلاق میگذارند و بر مقید حمل نمیکنند
اما در روایات حمل مطلق بر مقید جایز داشته اند بلکه لازم دانسته و اگر بر طریق فرض محال حمل نکنیم و بر اطلاق
بگذاریم هر آئینه این مطلق معارض خواهد بود مر آن مقید را اگر در قوت برابر باشند و مساوات در قوت
ممنوع است چه روایات کراهت با وجود کثرت مختار و مفتی بها اند بخلاف روایت اباحت و لو سلم مساوی هما
گوئیم که بر تقدیر تعارض ادله کراهت و ادله اباحت ترجیح جانب کراهت است که رعایت احتیاط در سنت
چنانچه مقرر اهل اصول فقه است پس جماعتی که در روز عاشورا و شب برات و لیلة الرغائب نماز بجماعت میگذارند
و دو رکعت دو صد سی صد یا کما بیش که در مسجدها جمع میشوند و آن نماز را و اجتماع و جماعت را مستحسن
می پندارند مرتکبان امر مکروه اند باتفاق فقها و مکروه را مستحسن دانستن از اعظم خطایاست چه حرام را مباح
دانستن منجر بکفر است و مکروه را حسن پنداشتن یک مرتبه از آن پایان است شناعت این فعل را نیک ملاحظه
باید نمود دوست آویز ایشان در باب دفع کراهت عدم تداعی است آری عدم تداعی بمقتضای بعضی روایات
دفع کراهت میکند اما مخصوص بمحل دو اثنین است و آنهم مشروطی است که ناحیه مسجد متحقق شود و بدونها خرط القتاد
با آنکه تداعی عبارت از اعلام یکدیگر است از برای ادای نماز نفل و همین معنی درین جماعت متحقق است چه قبیله
قبیله در روز عاشورا یکدیگر را اعلام میکنند و میخوانند که در مسجد فلان شیخ یا فلان عالم می باید رفت و نماز
بجمعیت می باید گذارد و این فعل را اعتبار نموده اند تقسیم اعلام از اذان و اقامت هم ابلغ است پس تداعی
هم ثابت شد اگر تداعی را مخصوص باذان و اقامت داریم چنانچه در بعضی روایات واقع شده است و حقیقت
اذان و اقامت خواهیم پس جواب همانست که بالا گذشت که مخصوص بجا عدو اثنین است با شرط دیگر که بالا
مذکور شد باید دانست که بنای ادای نوافل بر اخفا و ستر است که مظنه ریا و سمعه است و جماعت منافی
آنست و در ادای فرایض اظهار و اعلان مطلوب است چه از شائبه ریا و سمعه مبرا است پس با جماعت مناسب
باشد یا آنکه گوئیم کثرت اجتماع محل حدوث فتنه است لهذا از برای ادای نماز جمعه حضور سلطان یا نائب او شرط
کرده اند تا از حدوث فتنه ایمن متحقق شود و درین جماعات مکروهات هم احتمال ایقاظ فتنه قوی است پس این
اجتماع مشروع نباشد و منکر به شد در حدیث نبویست علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
الفتنة نائمة لعن الله من ایقظها پس ولات سلام و قضات و اهل احتساب را لازم است که منع این اجتماع نمایند و در

وصلی الله علیه وآله الابرار وصحبه الاخیار باید دانست که اکثر مردم از خواص وعوام درین زمان در ادای نوافل اهتمام تمام دارند
ودر کثرت آن باتمام نمایش مینمایند ومراعات سنن ومستحبات ادای آنها کمتر میکنند نوافل را عزیز میدارند وفرائض را
ذلیل وخوار کم است که فرائض را در اوقات مستحبه ادا نمایند ودر تکبیر جماعه مستوته بلکه در نفس جماعه تقیدی ندارند بسا
وتساهل ادای نفس فرائض را غنیمت میشمارند ودر روز عاشورا وشب برات وشب بیست وهفتم ماه رجب واول شب جمعه
ماه مذکور که آنرا لیلة الرغائب نام نهاده اند بکمال اهتمام را مرعی داشته بجمعیت تمام نوافل را بجماعت میگذارند
وآنرا نیک ومستحسن می پندارند نمیدانند که این از تسویلات شیطان است که سیئات را بصورت حسنات می نماید
شیخ الاسلام مولانا عصام الدین هروی در حاشیه شرح وقایه میفرماید که تطوع بجماعت وترک فرض بجماعت
از حبائل شیطان است باید دانست که نوافل را بجمعیت تمام گذاردن از بدعتهای مذمومه ومکروهه است
ازان بدعتهاست که حضرت رسالت خاتمیت علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
در شان آن فرموده است من احدث فی دیننا هذا فهو رد بدانکه ادای نوافل بجماعت در بعضی روایات فقهیه مطلقا
مکروه است ودر بعضی دیگر کراهت مشروط بتداعی وتجمع است پس اگر بی تداعی یک دو کس در ناحیه مسجد نفل
بجماعت گذارند روا باشد بی کراهت ودر سه کس اختلاف مشائخ است ودر چهار کس باتفاق مکروه است در
بعضی روایات ودر بعضی دیگر صحیح آنست که مکروه است فی الفتاوی السراجیة کره التطوع بالجماعة بخلاف
التراویح وصلوة الکسوف وفی الفتاوی الغیاثیة قال الشیخ الامام السرخسی رحمه الله سبحانه التطوع بجماعة خارج
رمضان انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی اما اذا اقتدی واحد او اثنان لا یکره وفی الثلث اختلاف وفی الاربع
یکره بلا خلاف وفی الخلاصة التطوع بالجماعة اذا کان علی سبیل التداعی یکره اما اذا صلوا بجماعة بغیر اذان
واقامة فی ناحیة المسجد لا یکره وقال شمس الائمة الحلوانی اذا کان سوی الامام ثلثة لا یکره بالاتفاق
وفی الاربع اختلاف والاصح انه مکروه وفی الفتاوی الشافیة ولا یصلی التطوع بالجماعة الا فی شهر رمضان وذلک
انما یکره اذا کان علی سبیل التداعی یعنی باذان واقامت اما لو اقتدی واحد او اثنان لا علی سبیل التداعی فلا یکره
واذا اقتدی ثلثة اختلف المشائخ رحمهم الله تعالی وان اقتدی اربعة کره اتفاقا وامثال این روایات
بسیار است وکتب فقهیه ازان مملو اند اگر روایتی پیدا شود که از ذکر عدد ساکت باشد ومطلقا مجوز باشد
ادای نفل بجماعت آنرا محمول باید کرد بر مقید که در روایات دیگر واقع شده است واز مطلق مقید مراد باید داشت

متحقق است بعضی معانی زائده غیر واقعه در تخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی نحو ثنا و از ان نمایند
منزه و مبرا است و این حروف و اصوات در خارج موجود نه اند نه آنکه آن عالم و معانی موجودند و آن حروف و اصوات او
خیالات اند پس عالم که عبارت از ما سوی است در خارج موجود است با وجود ظلی والکون ... تبعی نه آنکه عالم
اوهام و خیالات است این مذهب سوفسطائیه و مذهب سوفسطائی است که عالم را اوهام و خیالات میدانند ایشان حقیقت
در عالم نمودن عالم را از اوهام و خیالات می برآید و حقیقت موجود شد نه عالم زیرا که عالم ورای الحقیقت
مفروض است تنبیه مراد از مظهریت و مرآتیت عالم و امر اسما و صفات اوست مر اسما و صفات
را اسما و صفات با عیانها چه اسم در رنگ مسمی محیط است هیچ مرآت نمیشود و صفت همچون موصوف ... مقید هیچ مظهر نگردد
در تنگنای صورت معنی چگونه گنجد ۞ در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد ۞ معرفت کمل تابعان آن سرور
علیه الصلوة والسلام اگرچه بواسطه اتباع آنحضرت علیه الصلوة والسلام نتیجه از تجلی ذات که بالاصالة خاصه
آنحضرت است علیه الصلوة والسلام نصیب است و سائر انبیا را علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات نسبت
بتجلیات صفات و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات
در تجلیات صفات مرتبه‌ای حاصل است که کمل تابعان را این مرتبه نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت
مثلا شخصی بمحبت جمال آفتاب مدارج عروج طی کرده با آفتاب برسد در میان آفتاب و او غیر از حجابی رقیقی نماند
و شخصی دیگر با وجود محبت ذات آفتاب در عروج بآن مرتبه عاجز است هر چند میان او و آفتاب حایلی در میان
نیست که شک نیست که شخص اول نسبت بدیگری بآفتاب عالم تر است بکمالات و خصائص او پس در هر که قرب
بیشتر است و معرفت زیاده تر حاصل است پس هیچ ولی از اولیا این امت که خیر الامم است با وجود تفضیل
پیغمبر خویش بمرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگرچه او بواسطه متابعت پیغمبر خویش از مقامات ایشان الافضلیت نصیبی
حاصل شود فضل کلی انبیا راست و اولیا طفیلی اند ولیکن هذا آخر الکلام والحمد لله سبحانه علی ذلک و علی جمیع
نعمائه والصلوة والسلام علی افضل انبیائه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین والملائکة المقربین و علی الصدیقین والشهداء
والصالحین مکتوب دو صد و شصت و دوم بشیخ بیبای مانکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل بجماعت
در نماز عاشورا و شب برات و غیرها و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرفنا بمتابعة سید المرسلین
وجنبنا عن ارتکاب المبتدعات فی الدین والصلوة والسلام علی من قمع بنیان الضلالات ورفع اعلام الهدایات

عرش و ما فیها اگر در وی نهند محو و مضمحل گردند و ازینها باقی نمانند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان المحدث اذا
قورن بالقدیم لم یبق له اثر این لباسیست بجناب که خاص بآن قد روح دوخته اند ملائکه نیز ازین خصوصیت ندارند و داخل
دائره امکانند مستعد صفت بیچون نشوند لاجرم انسان خلیفه رحمن آمد جل سلطانه بلی صورت شی خلیفه شی است تا صورت
شی مخلوق نباشد خلافت شی را نشاید و تا خلافت شایان را نباشد تحمل بار امانت حمل خود نتواند کرد لا یحمل
عطایا الملک الا مطایاه قال تبارک و تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین
ان یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث لا یبقی من وجوده و لا
توابع وجوده اثرا و لا احکما کثیر الجهل حتی لا یکون له ادراک یتعلق بالمقصود و لا علم له بالنسبة الی المطلوب بل العجز
عن الادراک فی ذلک الموطن ادراک و الاعتراف بالجهل معرفة اکثرهم معرفة بالله اشدهم تحیرا فیه
تنبیه اگر در بعضی عبارات لفظی که موهم ظرفیت یا مظروفیت است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود حمل
بر تنگی میدان عبارت می باید کرد و مراد کلام را مطابق آرای اهل سنت می باید داشت **معرفت** عالم
چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسماء و صفات الهیه است تعالت و تقدست و مرایای شیونات و کمالات ذاتیه او سبحانه کنجی بود مکنون
و سری بود مخزون خواست که خلا را بملا آرد و از اجمال بتفصیل آید عالم را آفرید تا دلالت کند بر اصلی خویش و علامت باشد
بر حقیقت خود پس عالم را با صانع خود هیچ نسبتی نیست الا آنکه عالم مخلوق اوست و دلیلیست بر کمالات مخزونه او تعالی
و تقدس ما ورای این هر حکمی که هست از جنس اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر وقت و غلبه حالست اکابر مستقیم الاحوال
از قدح صحو ایشان نیز شربه ارزانی داشته اند ازین علوم متبری و مستغفر اند اگرچه بعضی ایشان نیز در اثنای راه این
علوم حاصل میشود اما بالاخرة ازینها میگذرانند و مطابق ...... علوم شریعت علوم الهی بر ایشان ایراد
میفرمایند مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم عالمی نحریری ذو فنونی که کمالات مخزونه خود را در عرصه ظهور
آرد و فنون مکنونه خود را برملا جلوه دهد ایجاد حروف و صوات نماید تا در پرده آن حروف و صوات آن کمالات را مجلی
سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف و صوات دوال را با معانی مخزونه بلکه با آن عالم موجد هیچ
نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجد اینهاست و اینها دوال اند بر کمالات مکنونه او و حروف و صوات را عین آن
عالم موجد یا عین آن معانی گفتن هیچ معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین جا نیز غیر واقع است معانی
بهمان صرافت مخزونه اند آری چون میان معانی و حیثیات معانی و درمیان حروف و صوات مناسبت دالیه و مدلولیت

ثانیه مافی الباب ارباب صفات از تفاصیل مطلع اند بخلاف مجذوبان و ایضا ارباب صفات بواسطه سلوک و عروج
بفوق قرب بیشتر دارند از مجذوبان عروج ناکرده لیکن محبت اصل دامنگیر ایشانست اگرچه حجب درمیان است
چه عجب اگر بحکم المرء مع من احب مجذوبان نیز قرب و معیت اصل اعتبار کرده شود ولیکن مجذوبان
در محبت مناسبت بمجذوبان دارند چه حب ذاتی و لوم الحجب در مجذوبان نیز متحقق است **معرفت**
در عبارات بعضی ازین طائفه واقع است که اقطاب را تجلی صفاتست و افراد را تجلی ذات درین سخن مجال
تامل است چه قطب محمدی المشرب محمد یا را تجلی ذاتست آری درین تجلی نیز تفاوتها است چه بسیار افراد
است که اقطاب را نیست اما هر دو را از تجلی ذات نصیب است مگر آنکه گوئیم که از قطب قطب ابدال مراد داشته باشند
که بر قدم حضرت اسرافیل است نه بر قدم محمد **معرفت** ان الله خلق آدم علی صورته الله تعالی بیچون و بیچگونه
است روح آدم که خلاصه اوست بر صورت بیچونی و بیچگونگی آفریده پس همچنانکه حق سبحانه لامکانیست روح
نیز لامکانی آمده و نسبت روح با بدن همچو نسبت اوست تعالی و تقدس با عالم نه داخل است و نه خارج نه متصل
نه منفصل پیش از قیومیت نسبتی مفهوم نمیشود هر ذره از ذرات بدن را مقوم روح است همچنانکه الله تعالی
قیوم عالم است قیومیت او تعالی مر ذرات عالم را بواسطه قیومیت روح است هر فیضیکه وارد میشود محل ورود آن
فیض ابتدا روح است و بواسطه روح آن فیض ببدن میرسد و چون روح بصورت بیچونی و بیچگونگی آفریده شد
لاجرم بیچون و بیچگون حقیقی را در وی گنجایش آمد لا یسعنی ارضی و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن چه
ارض و سما با وجود وسعت و فراخی چون داخل دائره امکانند و بداغ چونی و چگونگی متسم گنجایش لامکانی که متقدس
از چندی و چونی است ندارند لامکانی در مکان گنجایش ندارد و بیچون در چون آرام نمیگیرد پس ناچار گنجایش در
قلب عبد مومن که لامکانی است و مبری از چندی و چونی است متحقق گشت تخصیص بقلب عبد مومن بنابر آنست
که قلب غیر مومن از اوج لامکانی فرود آمده است و گرفتاری چندی و چونی شده است و حکم آن گرفته پس بواسطه
این نزول و گرفتاری چونکه داخل دائره امکان شده است و چونی پیدا کرده است آن قابلیت را ضایع ساخته
است اولئک کالانعام بل هم اضل و از مشائخ هر که از وسعت قلب خود خبر داده است مرادش لامکانیت نیست
بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است تنگ است عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیست هر آئینه در جنب لامکانی
کالعدم است حکم دانه خردل دارد بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقا بقدیم یافته

بلکه گوییم که تجلی ذاتی در پرده است تجلی ذاتی نیست و آن تجلی صفات است تجلی ذات آنکه حصول آن مخصوص است به آن سرور علیه الصلوة
والسلام والتحیة تجلی بی پرده است علامت پرده بی شعوری است و بی شعوری از دوری است و دلیل بی پردگی شعور
است و شعور کمال حضور است بر خلاف صاحب این تجلی که بالاصالة والاستقلال است چنین خبر داد
علیه الغفران آنجا که گفته است خوبی زهمه خوش ترست بیک بار تو صفات ؛ تعیین ذات مینگری فی سبحاته
همین تجلی ذاتی که بی پرده است محبوبان را دایمی است و محجوبان را برقی زیرا که ابدان محبوبان رنگ ارواح ایشان
گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محجوبان این سرایت بر سبیل ندرت و آنچه در حدیث
نبوی علیه من الصلوة اتمها ومن التسلیمات اکملها واقع شده است که لی مع الله وقت مراد از وقت نه این تجلی برقی است زیرا که
این تجلی در حق آن سرور که پادشاه مرسلانست علیه الصلوة والسلام دایمی است بلکه نوعی از خصوصیات این تجلی
دایمی است که آن بر سبیل قلت وقوع یافته است کما لا یخفی علی ارباب معرفت مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم در بیان
حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل مختلف اند جمعی از وقت وقت مستمر اراده نموده اند و
جمعی دیگر به ندرت وقت قایل گشته اند و حق آنست که با وجود استمرار وقت وقت نادر نیز متحقق است کما مرت
الاشارة الیه آنفا و در این حقیر تحقق آن وقت نادر در وقت ادای نماز است و همانا که آن سرور علیه الصلوة والسلام
در حدیث قرة عینی فی الصلوة بآن اشارت فرموده است و ایضا آن سرور فرموده علیه الصلوة والسلام
والتحیة اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة وقال تبارک وتعالی واسجد واقترب پس در هر وقتی که قرب الهی
جل شانه بیشتر است گنجایش غیر در آن وقت منتفی تر است و آنچه بعضی از مشایخ قدس الله تعالی فرموده اند
وقت حال وقوف و استمرار آن چنین خبر داده است حیث قال حالی فی الصلوة کحالی قبل الصلوة
فی الحادیث المذکورة بل الغرض المذکور نفی المساوات والاستمرار باید دانست که استمرار وقت متحقق است لکن در نسبت
که با وجود استمرار استتار نادره هم فهم است بانه جمعی اند که بر ندرت وقت اطلاع نداده اند بنابر آن قایل گشته اند
جمعی دیگر که از آن مقام بهره داده اند بآن اعتراف نموده اند و هیچ کسی را که بطفیل آنحضرت علیه الصلوة
والتحیة در نماز جمعیت داده اند و از دولت قرآن بهره از آنی داشته اند قلیل اند رزقنا الله سبحانه
بکمال کرمه نصیبا من هذا المقام بحرمة محمد علیه وعلی آله الصلوة والتحیة والسلام معرفت منتهیان ارباب
صفات در علوم و معارف مجذوبان مجذوب و در شهود هر دو ایشان نیز یکسانند چه هر دو از ارباب قلوب اند

بان اسم باعتبار آنست که آن مرتبهٔ اولی است از مراتب بارزه فیه اسیار

تقدم جذبه نسبت ببعضی و دیگر را جذبه بر سلوک ایشان مقدم است جماعه را در اثنا قطع منازل سلوک جذبه حاصل میشود و جمعی را بعد طی منازل سلوک میسّر میشود اما تا بجذبه نمیرسند تقدم جذبه محبوبان راست و تأخر آن محبان را و نام [illegible] بچنین لتعلق قرب و سلوک محبان عبارت از طی مقامات عشره مشهوره است بترتیب و تفصیل و در سلوک محبوبان خلاصه مقامات عشره حاصل میشود و بترتیب و تفصیل کاری ندارند علم الیقین بوجود حق را یابند آن ازاحاطه و سریان و معیت قیومیه بجذبه متقدم یا متوسط نسبت است سلوک خالص و جذبه منتهیان را یا مثال این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین منتهیان را نیز بعلوم مناسبه توحید وجود مناسبتی نیست بلکه بیان حق الیقین بمقام مجذوبان مناسب مقام ارباب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان مبتدی یا متوسط است بمعرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب الجذبه برسد بعد از آن بهر بیان جذبه و بعضی احتیاج بتوسط سیر دیگر ندارد همان جذبه کافی است اگر ازین جذبه جذبه سیر فی الله اراده نموده اند بلی کافی است اما القطرة بهر منافی این اراده است چه بعد از سیر فی الله مسافتی نیست که در قطع آن محتاج سیر باشد و همچنین جذبه متقدم هم مراد نیست چنانکه تبادر از عبارت است پس ناچار جذبه متوسط اراده نموده باشند در کفایت او در وصول بمطلوب معلوم نمیشود چه بسیاری از متوسطان در وقت حصول این جذبه از عروج بفوق تعلقی که بمحبوبان تعلق دارد اگر کافی باشد گنجایش دارد و محبوبان را بطلاب عنایت خواهند کشید و در اثنا طریق نخواهند گذاشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوع است جذبه که انجام کار اهل سلوک است کافی است و اگر سلوک نباید مجذوب ابتر است از محبوبان نیست

خاتمه طائفه از مشایخ قدس الله اسرارهم گفته اند که تجلی ذاتی بزوال شعور است و معطل حس بعضی از ایشان از حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بی حس و حرکت افتاده بودند و مردم مرده می انگاشتند و بعضی دیگر منع کلام و خبر آن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی ذات در پرده اسماء است از بهر القای پرده بواسطه بقایا اثر وجود صاحب تجلی است و آن بی شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی گشته و بقا بالله مشرف میشد آن تجلی هرگز [illegible] و لی شعور [illegible] بحرف [illegible] هو من [illegible] کیف [illegible]

باقی‌اند بعضی از ایشان فانی در صفت علم و باقی بآن صفت پس نهایت فنای محمدیان اتم آمد و بقای ایشان اکمل و اعلی
عروج محمدی چون بجانب شئون است و شئون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظلّ صفات است نه ظلّ شئون لاجرم
فنای سالک محمدی شأن مستلزم فنای مطلق او باشد بحیثی که هیچ بقا وجود سالک را از او نماند و همچنین بر تقدیر ابقا
تمامی وجود ایشان باقی گردد بخلاف فنای در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زائل نمی‌گردد چه وجود سالک
اثر همان صفت است و ظلّ آن پس تا اصل باقی است وجود ظلّ بالکل نباشد و لهذا باندازه فناست پس محمدی را
رجوع بصفات البشریة ایمن باشد و از خوف او محفوظ او بکلی از خود برآمده است و باو سبحانه باقی گشته در محل
عود ممنوع باشد بخلاف در صورت فنای صفاتی که عود در اینجا بواسطه ابقای اثر وجود سالک ممکن است از اینجا
توان بود اختلافیکه در میان مشایخ در جواز رجوع و اصل و عدم جواز آن واقع است حق آنست که اگر محمدیست
محفوظ است از عود و الا در خطر است و همچنین است اختلافیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فنای او واقع است
بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند و بعضی دیگر زوال اثر را جائز نداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است
اگر محمدیست عین و اثر هر دو را کم میسازد و غیر او را اثر زائل نمیشود چه اصل صفت که اصل اوست باقی است
پس زوال ظلّ آن را ممکن نباشد اینجا دقیقه ایست باید دانست که مراد از زوال عین و اثر شهود و زوال شهودیست
نه وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال
اثر ممکن گریخته اند و آنرا الحاد و زندقه دانسته اند و الحق با حقیقت با علامه سبحانه عجیبست که با وجود قول بزوال
وجود دیگر بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است
بالجمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در هر دو ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص بمحمدی مشربانست
پس محمدیان تمام از قلب می برآیند و بمقلّب می پیوندند از تقلّب احوال آزاد اند و از رقیت ماسوی بالکلیه محرر و دیگران
چون وجود آثار در ایشان گیر است و تقلّب احوال لا بد وقت مخلصی از مقام قلب ندارند چه وجود آثار و تقلّب
احوال از نسبت حقیقت جامعه قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود
سالک ثابت است پرده مطلوب بهمان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است **معرفت** اگر سالک
اثنای سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق اسمی که رب اوست برسد و بی آنکه بآن اسم برسد دران مرتبه
فانی و مستهلک گردد فنای فی الله در آنصورت گفتن غیر درست است و همچنین است بقا بآن مرتبه پس تخصیص فنای فی الله

و گشت کمال تابعان چون از راه و فیض میگیرند ایشان نیز از همقام شربی بدست آمده و دیگر نیز اگر چون وسائط
صفاتے درمیان ہست و صفات بوجود زائد موجود اند حاجز حصین درمیان افتاد و تجلی صفاتی نامرد ایشان
گشت باید دانست که قابلیت اتصاف هر چند اعتبار است وجود زائد ندارد چه صفات باو ... ند
قابلیات اینها اما چون قابلیات در رنگ برازخ میان ذات و صفات بلکه میان شیون و صفات و برزخ
رنگ طرفین خود میگیرد و قابلیات نیز رنگ صفات گرفته حائلیت پیدا کرده اند ه فراق دوست اگر
اندک است اندک نیست ؛ در دیده اگر نیم موست بسیار ست ؛ از بیان بالا پیدا گشت که ظهورات تعالی
وتقدس بے پرده منافی تجلی شهودی نیست لیکن تجلی وجودی را منافی است لهذا آنسرور علیه الصلوة
والسلام والتحیة در جانب وصول فیض وجود کمالات ولایت حائلی درمیان نیامد و در جانب فیض وجودی حائلے
درمیان آمد که قابلیت اتصاف ست چنانکه گذشت گفته نشود که چون شیون و قابلیات اینها از اعتبارات
عقل باشند وجود ذهنی ثابت شد و از ان حجاب علمی لازم آمد غایت ما فی الباب حجب صفات خارجی است و حجب
شیون علمی نیز اگر گوئیم که موجود ذهنی درمیان دو موجود خارجی پرده نمیشود و موجود خارجی را پرده نمیشود مگر موجود
خارجی و لو سلم فالحجاب العلمی یمکن ارتفاعه من البین بحصول الحضور العلمی بخلاف الخارجی فانه لا یمکن زواله چون این
مقدمات معلوم گشت پس بدانکه اگر محمدی ست منتهای سیر او که مسمی است بسیر الی الله باطل شانست که اسم او
و بعد از فنا در ان اسم بفنا فی الله مشرف میگردد و اگر باین اسم باقی گشت بقا بالله او نیز میسر گشت و این فنا
و بقا در مرتبه اولی از ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة داخل میشود و اگر محمدی مشرب نیست
بقابلیت صفت یا نفس صفت که رب اوست سیر رسد و اگر درین اسم فانی گشت فانی فی الله بروی اطلاق
نباید کرد همچنین بر تقدیر بقا بآن اسم باقی بالله نیست چه اسم الله عبارت از مرتبه ایست که جامع جمیع شیون
و صفات است و چون در حضرت شیون زیاده اعتبار نیست عین ذات اند و عین یکدیگر پس فنا در یک اعتبار فنا در
جمیع اعتبارات است بلکه فنا در ذات است تعالی و تقدس و همچنین بقا بیک اعتبار بقا بجمیع اعتبارات است پس
فانی فی الله و باقی بالله در صورت گفتن درست میشود بخلاف در جانب صفات که موجود اند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدست
اینها با ذوات متمیز اند و با یکدیگر متحقق است پس فنا در یک صفت مستلزم فنا در جمیع نیست و کذلک الحال
فی البقا پس ناچار این فانی را فانی فی الله نباید گفت و باقی را باقی بالله بلکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت

و برکاته علی نبینا و علیهم و علی جمیع اتباعهم و حصول این فیض بلکه فیض اوّل هم ایشان را بتوسط صفات است لیکن گویم
اسمی که آن سرور راست علیه الصلوة والسلام واسطه حصول فیض دوم است ظل شأن العلم است و این شأن جامع جمیع
شیونات اجمالی است و آن ظل حسب قابلیت ذات است تعالی و تقدس هر شأن علم را بلکه جمیع شیونات الٰهی را بنا و تفصیلی
الیکن باعتبار شمول شأن علم مر آنها را باید دانست که این قابلیت اگرچه برزخ است میان ذات عز شأنه
و میان شأن العلم اما چون یک جهت او بیرنگ است و آن جهت ذات است تعالی شأنه در برزخ نیز رنگ آن
پیدا نمیشود پس آن برزخ بیرنگ جهت دیگر که شأن العلم است منصبغ است پس ناچار از ظل آن شأن گفته شد و
ظل شئ عبارت از ظهور شئ است اگرچه تشبیه و مثال باشد در مرتبه دوم و چون حصول برزخ بعد حصول اطراف این
است لاجرم این برزخ در وقت منکشف شد و تحت آن شأن منکشف میشود پس باعتبار این ظهور با آخر اطلاق ظلیت
مناسب افتاد و طائفه از اولیا الله که بر قدم محمد اند صلی الله تعالی علیه و علیهم و سلم و بارک اسامی که ارباب
ایشان اند در حصول فیض تا ظلال آن قابلیت جامع اند و کالتفاصیل اند مر آن ظل مجمل را و
ارباب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیهم و واسطه حصول فیض اول و ثانی ایشان قابلیات
اتصاف ذات است عز سلطانه بصفات موجوده زائده و طائفه که بر اقدام ایشان اند ارباب ایشان صفات است
در حق حصول فیض اول و ثانی و واسطه حصول فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة والسلام قابلیت اتصاف
ذات است تعالی و تقدس مر جمیع صفات را گویا قابلیاتی که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکاته
علی نبینا و علیهم ظلال این قابلیت جامعه اند و کالتفاصیل اند مر آن جامع مجمل را و طائفه که بر قدم آن سرور اند
علیه الصلوة والتحیة وسائط حصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات اند پس محمدیان را وسائل حصول فیض
اول جدا آمد از وسائط حصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یکی است بعضی از مشائخ قدس الله تعالی
اسرارهم که رب آنحضرت را علیه الصلوة والتحیة در قابلیت اتصاف منحصر ساخته اند منشاء آن عدم فرق
است میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون والله یحق الحق و هو یهدی السبیل پس محقق شد
که آنحضرت علیه الصلوة والسلام و التحیة رب الارباب است هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه حصول
هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که حصول فیض مراتب کمالات ولایت آنحضرت علیه الصلوة والسلام از ذات
بتوسط امر زائد چه شیون عین ذات اند باعتبار زیادتی ایشان از منتزعات عقل است لهذا تجلی ذاتی مخصوص

طالب التجا بجناب قدس سبحانه و اعتصام بحبل متین او و خوف المکر سبحانه فی ضمن هذه الاشتهار لازم است و این التجائیه
درین امر بلکه در جمیع امور و در جمیع اوقات حق سبحانه و تعالی او را عطا فرموده است در هیچ وقتی از اوقات
در هیچ فعال از وی منفک نمیشود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مقصد ثانی در بیان
آنچه تعلق بسلوک دارد بدانکه طالبی چون بطریق سلوک متوجه بفوق گردد اگر باسمیکه رب اوست برسد
و در آن فانی و مستهلک گردد اطلاق فنا بروی درست می آید و بعد از آن بقا بدان اسم اطلاق بقا بروی
مسلم است و باین فنا و بقا بمرتبه اولی از ولایت مشرف گردد لیکن اینجا تفصیلی است که لابد [illegible] در آن
ضروریست تمهید فیضی که از ذات تعالی و تقدس میرسد دو نوع است نوعی است که بایجاد و ابقا و تخلیق
و ترزیق و احیا و اماتت و امثال آنها تعلق دارد و نوع دیگر بایمان و معرفت و سائر کمالات مرتبت ولایت
و نبوت متعلق است نوع اول از فیض بتوسط صفات است و بس و نوع ثانی بعضی را بتوسط صفات است و بعضی
دیگر را بتوسط شیونات است و فرق در میان صفات و شیونات بسیار دقیق است لا یظهر الا علی احاد من الاولیاء
المحمدی المشرب و لم یعلم انه تکلم احد بالجمله صفات در خارج موجودند بوجود زائد بر ذات تعالی و تقدس و شیونات
مجرد اعتبارات اند در ذات غیر سلطان این مبحث بمثالی روشن گردد آب مثلا بالطبع از بالا به پایان فرود می آید
این فعل طبیعی در وی اعتبار حیات و علم و قدرت و ارادت پیدا میکند چه ارباب علم بواسطه ثقل خود بمقتضای
علم از بالا به پایان می آید و توجه بفوق نمیکند و علم تابع حیوة است و اراده تابع علم است و قدرت نیز تابع
شد حیا ارادت تخصیص احد المقدورین است این اعتبارات در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله شیونات است
اگر باوجود این اعتبارات صفات زائده در ذات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات موجوده است بوجود
زائد آب را باعتبارات اولی حی و عالم و قادر و مرید نمیتوان گفت از برای این اسامی ثبوت صفات
زائده در کار است پس آنچه در عبارت بعضی مشایخ در اثبات اسامی مذکوره از برای آب واقع شده است
مبنای آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنفی وجود صفات نیز محمول است بر عدم
فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون موجهی شأن است و مقام صفات
تخیین است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیائی که بر قدم وی اند رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
وصول فیض ثانی ایشان بتوسط شیونات است و سائر انبیا علیهم السلام و اولیائی که بر قدم ایشان باشند صلوات الله تعالی

همت و توجه نیست و مجذوب صاحب همت و توجه است بهمت و توجه کار طالب را پیش میبرد و هرچند بحد کمال نرساند
والیضا نهایت توجهی که طالبان را از مجذوبان حاصل میشود همان توجه سابق روح است که فراموش کرده بود
و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج در توجه قلبی حاصل گشته بخلاف توجهی که در صحبت مشایخ حاصل
میشود و توجه حادث است که بیشتر اصلا موجود نبود و موقوف بود بر فنای روح بلکه بر لقای او و بوجود حقانی پس
لابد توجه اول اسهل الحصول باشد و توجه ثانی متعسر الوجود و هرچه اسهل است بیشتر است و هرچه متعسر است
کمتر است ازینجاست که گفته اند که در تحصیل جهت جذب شیخ مقتدا واسطه نیست چه آن نسبت او را اول حاصل شده
بود که بواسطه نسیان بتنبیه و تعلیم محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند نه شیخ تربیت و در جهت سلوک
که از برای قطع منازل سلوک شیخ مقتدا درکار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که منتهیان
را بافاده عام رخصت بدهد و در مقام تکمیل شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد
تکمیل که آن استعداد ضایع شود و آن قابلیت برطرف گردد مثلا زمینی که قابلیت تام از برای زراعت گندم
داشته باشد اگر تخم جید گندم دران زمین اندازند بار باندازه استعداد و نیکو می آرد و اگر دران زمین تخم ردی
گندم یا تخم نخود اندازند چه جای بار که مسلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا مصلحت در رخصت او بیند
و معنی افاده در وی یابد باید که افاده او را مقید سازد ببعضی قیود مثل ظهور مناسبت طالب بطریق افاده
او و عدم اضاعت استعداد این در صحبت او و عدم طغیان نفس او و رغبت در ریاست و اقتدار چه هوای نفسانی
از وی زائل نشده است بواسطه عدم تزکیه نفس و چون معلوم کند که طالب از وی بنهایت افاده او رسیده
است و استعداد طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوی اینمعنی را ظاهر سازد و او را رخصت بدهد تا کار
خود را از شیخ دیگر باتمام رساند و خود را منتهی نداند و باین حیله راهزنی مردم نکند و امثال این شرائط
که مناسب وقت و حال او داند مذکور سازد و بآن وصیت تمام نموده رخصت بدهد اما منتهی مرجوع در
افاده و تکمیل محتاج باین قیود نیست چه او را بواسطه جامعیت بجمیع طرق و استعدادات مناسبت است هر کس
از وی بقدر استعداد مناسبت بهره تواند یافت هرچند تفاوت در سرعت و بطؤ بواسطه قوت مناسبت و ضعف
آن در صحبت شیوخ و مقتدایان نیز متصور است اما در اصل افاده ستاده اند الا قدم اند شیخ مقتدا را در وقت افاده

قلوب چون این مقام قلب تمکن و رسوخ پیدا کنند و معرفتی صحوی که مناسب این مقام است ایشان را میسر شود میتوانند
که طالبان را افاده نمایند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جماعهٔ طلاب را حاصل شود هر چند ایشان
بکمال نرسند چه ایشان خود هنوز بکمال نرسیده اند دیگری را واسطهٔ حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است که ناقص کامل
نباید افادهٔ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادهٔ ارباب سلوک است هر چند بنهایت سلوک رسند و جذبهٔ
منتهیان پیدا کنند اما بمقام قلب ایشان را بطریق سیر عن الله بالله فرود نیاورده باشند چه منتهی غیر مرجوع
بعالم مرتبهٔ تکمیل و افاده ندارد چه او را بعالم مناسبتی و توجهی نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ مقتدا را اگر برزخ
میگویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو جهت روح
و نفس حظی وافر گرفته است از جهت روح از فوق استفاده میکند و از جهت نفس بمادون خود افاده
مینماید زیرا که او را توجه حق سبحانه با توجه خلق جمع شده است که هیچکدام حجاب دیگری نیست پس افاده و استفاده
معا او را حاصل است بعضی از مشایخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و الحق میخواهند و شیخ برزخ را
جامع بین التشبیه و التنزیه میگویند پوشیده نماند که این قسم برزخیت که بناء آن بر سکر است لایق مقام شیخی
که مبنای آن بر صحو است نیست زیرا که نفس ایشان درین مقام در غلبات انوار روح مندرج است و همان اندراج
منشاء سکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس و روح از یکدیگر جدا است پس ناچار سکر را درین گنجایش
نباشد بلکه آنجا همه صحو است که مناسب مقام دعوت است هذا و شیخ کامل را چون در مقام قلب فرود می آرند
بواسطهٔ برزخیت مناسبت بعالم پیدا میکند و بواسطهٔ حصول کمالات مستعدان کمالات میشود و مجذوب متمکن نیز چون
در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان دریغ نمیدارد و انجذاب و محبت اگرچه قلبی باشد تیز نصیبی
بدست آورده است لاجرم راه افاده بروی گشاده است بلکه گوییم که کمیت افادهٔ مجذوب متمکن بیش از کمیت افادهٔ
منتهی مرجوع است و کیفیت افادهٔ منتهی زیاده از کیفیت افادهٔ مجذوب است زیرا که منتهی مرجوع را هر چند بعالم
مناسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت جدا است منصبغ برنگ اصل است و باقیست باو
این مجذوب را بعالم مناسبت فی الحقیقت است و از جملهٔ افراد عالم است و باقی است ببقای که عالم بآن بقا باقی
است پس ناچار طالبان بواسطهٔ مناسبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائده گیرند و از منتهی مرجوع کمتر لیکن افاده
مراتب کمالات ولایت مخصوص بمنتهی است پس لاجرم در کیفیت افادهٔ منتهی راجح باشد و ایضا منتهی را فی الحقیقت

شان تمام صورت ایشان دیگر از ایشان است و از ایشان است ولهذا حضرت ایشان فرمودند مقامی که حضرت قطب مشار الیه
سلوک نمایند فنا یعنی بقای شبیه فنای و بقای ارباب سلوک حاصل میشود و بشر از مقام تکمیل که شد بمقام
سیر عن الله بالله هست نیز بدست می آید که آن نسبت مستعدان نمایند تحقیق این مبحث عنقریب تحریر خواهد
یافت مانند الی الله تعالی اینجا دقیقه است باید دانست که روح پیش از تعلق به بدن بنحوی از توجه متصف بوده
بود چون به بدن متعلق گشت آن توجه زایل شد اکابر این سلسله علیه طریقی از برای ظهور آن توجه سالک
متضمن نموده اند لیکن چون روح متعلق به بدن است توجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس و روح است و شایب
نیست که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است الا توجه روحی که منتهیان راست بعد از فنای روح است و
بقای او بوجود حقانی که معبر به بقای بالله است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه روح که پیش
از تعلق به بدن بود نیز توجهی است که با وجود هستی موهوم است که فنا با وراء نیافته است و فرق در میان
توجه روح با وجود هستی روح و توجه روح با فنای روح هویداست پس نهایت گفتن آن توجه روحی مندرج را
باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت هم توجه میمانند و بس پس مراد از اندراج نهایت در بدایت اندراج
صورت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج او در بدایت محال است نتواند بود که عدم اتیان لفظ
صورت برای ترغیب طالبان طریق بوده باشد و تحقیقه حقیقت چون الله تعالی و سالکان که تجذبات ایشان
بی عمل کسب است بلکه توجه حق تعالی آمده اند آن تجذب نیز قلبی است و اثری است از توجه سالک روح که با تکلف
بواسطه تعلق به بدن زایل شده است کسب و تعمل از برای ظهور توجه سالک جامه ایست که بواسطه این تعلق
توجه سالک را فراموش کرده اند کسب گویا از برای تنبیه بر توجه سالک است و تذکیر است مر آن کسب دو
گم شده را لیکن نسیان توجه سالک از سالکان مذکورین بلطیفة الاستعداد اند وجه نسیان توجه سالک
بالکلیه از توجه کلی متوجه الیه بالفعل و گم شدن در آن خبر میدهد و عدم نسیان توجه بجنس است غایت ما
فی الباب در سالکان آن توجه شمول و سریان در کلیه ایشان پیدا میکند و بدن ایشان نیز حکم روح شان
میگیرد کما هو شان المحبوبین المرادین اما فرق در میان شمول محبوبین و شمول سالکان در رنگ فرق
میان حقیقت شئی و صورت شئی است کما هو الظاهر علی ارباب آن محبان اصل و مریدان کامل را این شمول
نیز متحقق است لیکن کالبرق است و دائمی نیست شمول دائمی خاصه محبوبان است معرفت مجذوبان از باب

که نهایت سیر الی الله تعالی عبارت ازوست ۵ هیچکس را تا نگردد او فنا * نیست ره در بارگاه کبریا * اطلاق شهود و نهایت مقام
از تنگی میدان عبارت است والا کارخانه این بزرگواران ماوراء وراء شهود و معارف است چنانکه مقصود ایشان
بیچون و بیچگونه است اتصال ایشان با وسبحانه نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راهی نیست لا یحمل عطایا
الملک الا مطایاه ۵ اتصال بیکیف بمقیاس شعور الناس را با جان ناسوتی احاطه و سریان و قرب و
معیت حق سبحانه نزد محققین ارباب سلوک که بنهایت کار رسیده اند علمی است موافق علمای اهل حق
شکر الله تعالی سعیهم حکم کردن بقرب ذاتی و امثال آن نزد ایشان از بیحاصلی دور است نزدیکان
حکم بقرب نمیکنند برعکس میفرماید هرکه گوید نزدیکم دور است و هرکه دور است نزدیک است این ابیات تصوف [illegible]
متعلق بتوحید وجود است منشاء آن محبت و انجذاب قلبی است ارباب قلوب که جذبه پیدا نکرده اند و براه
سلوک قطع منازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوب باقی که بسلوک انقلاب
بکلیت متوجه بمقلب قلب اند ازین علوم تبری مینمایند و مستغفر میباشند بعضی از مجذوبان که هرچند براه
سلوک در آیند و طی منازل نمایند اما نظر شان از مقام قلب فوق قطع نشود و رو بفوق پیدا نکنند امثال این
علوم دامن ایشان را نمیگذارد و ازین ورطه نمیتوانند برآمد لهذا در عروج بمدارج قرب و صعود بمعارج قدس
کند و لنگ اند ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا من لدنک نصیرا
علامت وصول بنهایت مطلب تبری ازین علوم است هرچند تنزیه بیشتر مناسبت پیدا شود
عالم را با صانع بی مناسبت تر میباید این زمان عالم را عین صانع داشتن و با صانع را محیط عالم بذات شناختن
بالذات معنی ندارد ما للتراب ورب الارباب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس
فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم معنی این عبارت ما گفته که انجذاب و محبتی که منتهیان را در
نهایت میسر میشود در طریق انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود مندرج است زیرا که انجذاب منتهی روحی
است و مبتدی جذبه قلبی و چون قلب برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذبه قلبی جذبه روحی نیز حاصل
است و تخصیص کردن این اندراج را باین طریق هرچند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنابر آنست که اکابر این
خانواده طریقی از برای حصول این معنی وضع نموده اند و مسلکی از برای وصول این مطلب تعیین کرده اند و دیگرانرا
این معنی بر سبیل اتفاق میسر میشود و ضابطه بدست ندارد و ایضا این بزرگواران را در مقام جذبه

بر بسیاری نیست لا وجہی با ہم ایشان را مشتبہ در مقام جذب حاصل میشود از جانب حق سبحانہ بیرون قطع منازل سلوک و طے
مسالک سیر الی اللہ می انگارند و آن تقلبات خود را مجذوب سالک میدانند بخلاف متاخران که فرق چند
نوشتہ شود در بیان حقیقت جذبہ و سلوک و فرق درمیان این ہر دو مقام با ذکر بعضی از خواص ممیزہ ہر یک
از دیگرے و فرق درمیان جذب مبتدی و جذب منتہی و حقیقت مقام تکمیل و ارشاد و علوم دیگر کہ مناسب المقام
باشد لیحق الحق ویبطل الباطل ولو کرہ المجرمون فشرعت فیہ بحسن توفیقہ سبحانہ و ہو سبحانہ یہدی السبیل و لنعم المولی
و نعم الوکیل این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمہ مقصد اول در بیان معارفی کہ بمقام جذبہ متعلق اند
و مقصد ثانی در آنچہ تعلق بسلوک دارد و خاتمہ در بیان بعضی علوم و معارف متفرقہ است کہ طالبان را
دانستن آنہا کثیر المنفعت است مقصد اول آنکہ مجذوبان سلوک تمام ناکردہ ہر چند جذب قوی داشتہ باشند
از زمرہ ہا کہ منجذب شوند داخل جرگہ ارباب قلوب اند بی سلوک و تزکیہ نفس از مقام قلب نمی توانند گذشت
کہ بمطلب قلب پیوست انجذاب ایشان قلبی است محبت شان عرضی است نہ ذاتی عرضی است نہ اصلی
چہ نفس با روح درین مقام ممتزج است و ظلمت با نور درین مقام مختلط بالکلیہ از مضیق مقام قلب برآمدن و
بمطلب قلب پیوستن و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن بی تخلص روح از نفس از برای توجہ بمطلوب جدا شدن
نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی متصور نیست مادام کہ این ہر دو فی الحقیقت مجتمع اند ما حقیقت
جذب تام محکم و دوام انجذاب خالص روحی متصور نیست و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مسالک
سیر الی اللہ و تحقق سیر فی اللہ بلکہ بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع کہ بسیر عن اللہ باللہ تعلق دارد صورت بندد

ہر گدائی مرد میدان کے شود ؎ پشہ آخر سلیمان کے شود

فظہر الفرق بین انجذاب المنتہی و جذب المبتدی
شہود این مجذوبان ارباب قلوب در پردہ کثرت است ہمین را معلوم کند یا نہ و مشہود شان درین کثرت نیست
الا عالم ارواح کہ بابطانت و احاطہ و سریان ہم موجد خود بصورت شبیہ است ان اللہ خلق آدم علی صورتہ و باین مناسبت
شہود روح را شہود حق می دانند تعالی و تقدس و احاطہ سریان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر
سالکان عبور نمیکند مگر تا بمقام فوق و بمقام فوق فوق و فوق مقام الشان مقام روح است پس نظر شان
از مقام روح بالا نرود و مشہود جز روح امر دیگر نباشد نظر الفوق روح موقوف است بر رسیدن بمقام روح و محبت و
انجذاب ہم در رنگ شہود است شہود حق سبحانہ بلکہ محبت و انجذاب بجناب قدس او وابستہ بحصول فنا است

فرموده اند جماعت است قاصران بنابر قوت متخیله خود آن احوال کامله را از احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان
قصه است هم بخواب اندر مگر موشی شتر شد ؛ از بحر عمیق بقطره بلکه بصورت قطره و از دریای عمان بشجره بلکه
بصورت شجره قناعت کرده اند چون را بیچون تصور کرده از بیچون بچون آرام گرفته اند و مانند را بیمانند تخیل
نموده اند و بیمانند را مانند گزیده اند احوال جماعه که بتقلید یاران بیچون آورده و بیمانند را گزیده از احوال این
طالبان سلوک تمام ناکرده و تشنگان آرام بسراب گرفته بمراتب بهتر است از محق تا مبطل فرق از مصیب
تا مخطی فرق بسیار است وای بر طالبان مطلب نارسیده که محدث را قدیم میدانند و چون را بیچون بی انکار
اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذور بدارند و باین خطا و غلط مؤاخذه ننمایند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا
مثلا شخصی طالب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاقا در اثنای راه خانه شبیه بخانه کعبه او را
بپیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شخص خیال کرد که کعبه است و همانجا معتکف گشت و شخصی
دیگر خواص کعبه را از واصلان کعبه معلوم ساخته تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب براه کعبه
نزده است اما غیر کعبه را کعبه نینگاشته است و در تصدیق خود محق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است
آری حال طالبی که هر چند بمطلب نرسیده است اما غیر مطلب را مطلب نینگاشته است از حال مقلد محق
که قدمی در راه مطلب نزده است بهتر است چه او با وجود حقیقت تصدیق بمطلوب قطع مسافت راه
مطلوب فی الجمله کرده است پس مزیت او را متحقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال
وهمی خود در مسند شیخی و اقتدا خلق کشیده اند و بعلت منقصت خویش استعداد بسیاری از مستعدان کمالات
را ضایع ساخته اند و بشومی برودت صحبت خود حرارت طلب طالبان را زائل گردانیده اند ضلوا فاضلوا ضاعوا
فاضاعوا این تخیل کمالات و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان مجذوب نارسیده
بیشتر است زیرا که مبتدی و منتهی در صورت جذب اشتراک کنند و بظاهر در عشق و محبت متساوی اگر چه فی الحقیقت
بایکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر جدا است ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ در ابتدا هر چه هست
معلول است و بغرض محمول و در انتها چون بحق است برای حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی این مشابهت صوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تخیل میشود و چون در طریقه علیه
نقشبندیه جذبه بر سلوک متقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند متهم تخیل و این نوع توهم

فراغت از دست نمی‌خواهند که خود را بچیزی مقید گردانند و این فراغت و عدم تقید نیز داخل محرم است یا فضول
پس در امتثال اوامر مخالفت با نفس اماره اجتناب از این محرم یا فضول آمد نه از راه ادای اوامر فقط که حالانکه
نیز دارند فافهم قیاس صحیح پس هر طریقی که مخالفت نفس در آن بیشتر است اقرب طرق است و شک نیست که
رعایت مخالفت نفس از سایر طرق در طریقه علیه نقشبندیه بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت
اختیار کرده اند و از رخصت اجتناب نموده و معلوم است که در عزیمت هر دو جزء اجتناب محرم و فضول هر دو
است بخلاف رخصت که اجتناب از محرم است و بس اگر گفته شود که تواند بود که سایر طرق نیز عزیمت اختیار
کرده باشند گوییم که در اکثر طرق سماع و رقص است بعد از تحمل بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را در آن
چه مجال و همچنین ذکر جهر که بیش از رخصت در آن متصور نیست و ایضا مشایخ سلاسل دیگر در طرق خود
بواسطه بعضی نیات حسنه امور محدثه پیدا کرده اند که بنهایت تصحیح در آن حکم برخصت است بخلاف اکابر این
سلسله علیه که سر موی مخالفت سنت تجویز نکرده اند و ابتداع و احداث روا نداشته پس مخالفت نفس درین طریق
اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب را اختیار این طریق اولی و انسب باشد چه راه بغایت قرب است و
مطلب در کمال رفعت و جماعه متأخرین خلفای ایشان ترک اوضاع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین
طریق احداث نموده اند و سماع و رقص و جهر اختیار کرده منشاء آن عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این
خانواده برین خیال کرده اند که باین محدثات و مبتدعات تکمیل و تتمیم این طریقه مینمایند ندانسته اند که در تخریب
و اضاعت آن میکوشند والله یحق الحق وهو یهدی السبیل

مکتوب دو صد و هشتاد و هفتم بحقایق آگاه
برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جذبه و سلوک و معارفی که مناسب این
دو مقام اند

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق وختمهم بافضلهم واکملهم محمد ن الذی جاء بالصدق صلوات الله سبحانه وبرکاته علیه وعلیهم
وعلی من تابعهم اجمعین الی یوم الدین آمین چون دیده شد که طالبان بواسطه دناءت همت و پستی فطرت و عدم
دریافت صحبت شیخ کامل مکمل مسالک طویل را و مطلب رفیع را براه قصیر و مقصد وضیع فرود آورده اند
و بهر چه ایشان را در راه میسر شده از حقیر و نقیر اکتفا نموده اند و همان را مقصد پنداشته و خود را بحصول آن کامل
و منتهی انگاشته اند حالانکه منتهیان راه و واصلان درگاه از انجام کار و نهایت روزگار خود بیان

شیخ مقتدا اگر مناسب استعداد او ذکر خواهد یافت بآن امر خواهد نمود و اگر توجه و مراقبه مناسب یابد بآن اشارت خواهد
کرد و اگر در مجرد صحبت کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود بالجمله با وجود دریافت صحبت شیخ مقتدا احتیاج بذکر هم
شرطی از شرائط راه نیست هرچه مناسب حال طالب خواهد دید امر خواهد نمود و اگر در بعضی از شرائط راه تقصیری واقع
خواهد شد صحبت شیخ آنرا تلافی خواهد کرد و توجه او جبر نقصان آن خواهد نمود و اگر بشرف صحبت ایشان نیز
شیخ مقتدا مشرف نشد اگر از مرادانست جذبش خواهد کرد و بمحض عنایت بنهایت کار او را کفایت
خواهد نمود و هر شرطی و ادبیکه در کار شود اعلام خواهند فرمود و در قطع منازل سلوک روحانیات بعضی
اکابر او را وسائل راه خواهند شد چه سنت الطریق جری عادت الله سبحانه در قطع راه سلوک بتوسط روحانیات
مشائخ در کارست و اگر از مریدانست کار او بی توسط شیخ مقتدا در خطر است تا زمان وصول شیخ میباید که
همیشه بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که او را بشیخ مقتدا رساند و نیز میباید که رعایت شرائط راه لازم داند شرائط
در کتب مشائخ بتفصیل بیان یافته است از آنجا ملاحظه نموده مرعی دارند که عبارت از معظم شرائط راه مخالفت
بالنفس است و آن موقوف بر تحقق مقام ورع و تقوی است که عبارت از انتها از محارم است و انتها از محارم صورت
نه بندد تا از فضول مباحات اجتناب نکند چه ارخای عنان در ارتکاب مباحات با شتبهات میرساند و مشتبه
بمحرم نزدیک است و احتمال وقوع در آن قوی تر و من حام حول الحمی اوشک ان یقع فیه پس اجتناب از محرمات
موقوف شد بر اجتناب از فضول مباحات پس ورع و اجتناب از فضول مباحات نیز مرعی شد و ترقی و عروج مربوط
بورع است بیانش آنست که اعمال را دو جز است امتثال اوامر و انتها از مناهی و در امتثال اوامر قدسیان
نیز شریک اند اگر در امتثال ترقی واقع میشد قدسیان را نیز واقع میشد و انتها از مناهی در قدسیان نیست چه ایشان
بالذات معصوم اند مجال مخالفت ندارند تا از آن نهی کرده شود پس لازم آمد که ترقی وابسته بهمین جزو است
و این اجتناب سراسر مخالفت نفس است چه شریعت برای رفع هوای نفسانی و دفع رسوم ظلمانی وارد شده است
زیرا که مقتضای طبیعت نفس یا ارتکاب محرم است یا فضولی که بانجام بمحرم رساند پس اجتناب از محرم و فضول
عین مخالفت نفس است اگر سوال کنند که در امتثال اوامر نیز مخالفت نفس است زیرا که نفس نمیخواهد که بعبادات
اشتغال نماید پس امتثال نیز مستلزم ترقی باشد و چون در ملائکه در امتثال مخالفت مفقود است سبب ترقی
نشد قلنا القیاس مع الفارق چه پیش آنست که عدم رضای نفس بعبادات از عبادات بواسطه آنست که او خواهان

رویۂ حق است سبحانہ آری یعنی کہ بتجلی صوری تجویز نمودہ اند فی الحقیقت رویۂ حق نیست سبحانہ فرق بعیدست از شبہ و مثال
ویراہ المومنون بغیر کیفیۃ و ادراک و ضرب من مثال و کقولہم بتقدم ارواح الکمل و الیہا و ہذا القول ایضا مخالف
لاہل الاسلام فان عندہم العالم بجمیع اجزائہ محدث والارواح من جملۃ العالم لان العالم اسم لجمیع ما سوی اللہ تعالی فافہم
پس سالک را باید کہ پیش از وصول بحقیقت کار با وجود مخالفت کشف و الہام خود تقلید علماء اہل حق را لازم
داند و علماء را محق و خود را مخطی انگارد چہ مستند علماء تقلید انبیاء است علیہم الصلوات و التسلیمات کہ بوحی قطعی
مؤید اند و از خطا و غلط معصوم و مستند کشف و الہام او بر تقدیر مخالفت باحکام ثابتہ بوحی خطا و غلط است پس کشف
خود را بر قول علماء مقدم داشتن فی الحقیقت مقدم داشتن است بر احکام قطعیہ منزلہ و ہو عین الضلالات و محض الخسارات
و ایضا ... ہمچنانکہ اعتقاد بموجب کتاب و سنت ضروریست عمل بمقتضای آنہا بر نہجیکہ مجتہدین از کتاب و سنت
استنباط فرمودہ اند و تخریج احکام از آنہا نمودہ از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مستحب و مکروہ و مشتبہ و علم
باین احکام نیز ضروری است مقلد را نمی رسد کہ خلاف رای مجتہد از کتاب و سنت احکام اخذ کند بران عامل باشد
و در عمل قول مختار را از مذہب مجتہدی کہ خود را تابع او ساختہ اختیار کند و از رخصت اجتناب نمودہ بعزیمت
عمل نماید و مہما امکن در جمع کردن اقوال مجتہدین سعی نماید تا بر قول متفق علیہ عمل واقع شود مثلا امام شافعی در
وضو نیت را فرض میگوید بی نیت وضو نکند و ہمچنین ترتیب در غسل اعضا و ولا را نیز لازم میداند رعایت ترتیب و ولا باید
کرد امام مالک رحمہ اللہ دلک را در غسل اعضا فرض میگوید البتہ دلک بکند ہمچنین لمس نسا و مس ذکر را ناقض وضو گفتہ اند
بر تقدیر وقوع لمس نسا و مس ذکر تجدید وضو بکند علی ہذا القیاس بعد از حصول این دو جناح اعتقادی
و عملی متوجہ عروج مدارج قرب ایزدی گردد جل شانہ کہ طالب قطع منازل ظلمانی و مسالک نورانی باشد لیکن بباید
کہ این قطع منازل و عروج مدارج وابستہ بتوجہ و تصرف شیخ کامل مکمل راہ دان راہ بین راہ نما است کہ
نظر او شافی امراض قلبیہ است و توجہ او دافع اخلاق ردیہ نامرضیہ پس اول طلب شیخ نماید اگر بمحض فضل
خداوندی جل شانہ شیخ را یابد و دانا نند معرفت شیخ را نعمت عظمی تصور کردہ خود را ملازم او سازد و تمام منقاد تصرفات
او گردد شیخ الاسلام ہروی میفرماید الہی چیست اینکہ دوستان خود را کردی کہ ہر کہ ایشان را شناخت ترا یافت
و تا ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خود را بالکلیہ در اختیار شیخ گم کند و خود را از جمیع مرادات تہی ساختہ
کمر ہمت را در خدمت او بندد و ہر چہ شیخ او را امر فرماید سرمایہ سعادت خود دانستہ در امتثال آن بجا سعی نماید

مخالفه آن معتقدات ظاهر شوند لیکن اگر او را از آن مقامات گذرانیده بنهایت کار رسانند آن مخالفات ابنا مستور
میگردند والا بهمان مخالفت می‌مانند آیا ابیست که او را بآن مخالفت اخذ میکنند حکم او حکم مجتهد مخطی است
مجتهد در استنباط خطا نموده و در کشف از جمله مخالفات بعضی ازین طائفه حکم بوحدت وجود است و احاطه
و قرب و معیت ذاتی چنانکه بالا گذشت و همچنین است انکار ایشان از وجود صفات سبعه یا ثمانیه در خارج بوجود
زائد بر ذات عز سلطانه زیرا که علماء اهل سنت صفات را موجود میدانند و در خارج بوجود زائد بر وجود ذات
و علم انکار ایشان ازین راه پیدا شده است که در غلبه وقت مشهود ایشان ذات است تعالی و تقدس در مرات این صفات
و معلوم است که مرات از نظر رائی مختفی میباشد پس بواسطه آن اختفا حکم بعدم وجود آنها در خارج کرده اند و
گمان برده اند که اگر موجود می بودند مشهود میگشتند حیث لا شهود لا وجود و بر علما بواسطه حکم ایشان
بوجود صفات طعنها کرده اند بلکه بکفر و ثنویت حکم نموده اعاذنا الله سبحانه عن الجرات فی الطعن و اگر ایشانرا
ازین مقام ترقی واقع میشد و شهود ایشان ازین پرده می آمد و حکم مرتبه اهل میگشت صفات را جدا میدیدند
و حکم بانکار نمیکردند و کار ایشان بطعن اکابر علما نمیکشید و از جمله مخالفات ایشان بعضی حکم ببعضی امور است که مستلزم
ایجاب واجب است تعالی و تقدس اگرچه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمیکنند و اثبات ارادت مینمایند اما فی الحقیقت
نافی اراده اند و درین حکم جمیع اهل ملل را مخالف اند یکی از آن جمله امور حکم ایشانست بآنکه حق سبحانه قادر است
بقدرت بمعنی ان شاء فعل و ان لم یشأ لم یفعل اما شرطیه اولی را واجب الصدق میدانند و ثانیه را ممتنع الصدق
و این قول بایجاب است بلکه انکار قدرت است نیز بمعنی که مقرر اهل ملل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی
صحت فعل و ترک است و لازم از قول ایشان وجوب فعل و امتناع ترک است فاین هذا من ذلک مذهب ایشان درین
مسئله بعینه مذهب حکماست و اثبات اراده نمودن با وجود وجوب صدق اولی و امتناع صدق ثانیه و خود را
باین اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه ارادت تخصیص احد المتساویین است بحیث لا التساوی
لا اراده و هیهنا التساوی معدوم للوجوب و الامتناع فافهم و از جمله آن امور بیان ایشان است در تخصیص
مسئله قضا و قدر بنحوی که ظاهرش ایجاب است و از جمله عبارات ایشان این مبحث نیست که الحاکم محکوم و المحکوم
حاکم قطع نظر از ایجاب حق سبحانه را محکوم احد ساختن و حاکم را دیگر گماشتن بسیار مستقبح است انهم لیقولون منکرا من
القول و زورا و امثال اینها از مخالفات بسیار است کقولهم بعدم امکان رؤیة الحق سبحانه الا بتجلی صوری این قول مستلزم انکار

بسم الله الرحمن الرحیم ارشدک الله تعالی والهمک سواء الصراط که از جمله ضروریات طریق سالک اعتقاد صحیح است
که علمای اهل سنت آن را از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول داشتن
بر معانی که جمهور علمای اهل حق یعنی علمای اهل سنت و جماعت آن معانی را از کتاب و سنت فهمیده اند
نیز ضروریست و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف والهام امری ظاهر شود آن را اعتبار نباید کرد
و از آن استعاذه باید نمود مثلا آیات و احادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه و
سریان و قرب و معیت ذاتیه معلوم میگردد چون علمای اهل حق از آن آیات و احادیث این معانی نفهمیده
اند اگر در اثنای راه بر سالک این معانی منکشف شود و موجود جز یکی نیابد یا او را بالذات محیط داند و قریب
ذاتا یابد هر چند او در آن وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه بحق سبحانه و تعالی ملتجی
و متضرع باشد که او را ازین ورطه برآورده اموریکه مطابق آرای صائبه علمای اهل حق است بر وی منکشف گرداند و سر مویی
از خلاف معتقدات حقه ایشان ظاهر نسازد و بالجمله معانی مفهومه علمای اهل حق را مصداق کشف خود باید ساخت و محک الهام
خود را جز آن نباید داشت چه معانی که خلاف معانی مفهومه ایشان است از حیز اعتبار ساقط است زیرا که هر مبتدع و ضال
معتقدات خود را از کتاب و سنت میداند و باندازه افهام رکیکه خود از آن معانی غیر مطابقه میفهمد یضل به کثیرا و یهدی به
کثیرا و آنچه گفتم که معانی مفهومه علمای اهل حق معتبر است و خلاف آن معتبر نیست بنابر آنست که آن معانی را از
تتبع آثار صحابه و سلف صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اخذ کرده اند و از انوار نجوم هدایت ایشان اقتباس
فرموده اند لهذا نجات ابدی مخصوص بایشان گشت و فلاح سرمدی نصیب ایشان آمد اولئک حزب الله الا ان حزب الله
هم المفلحون اگر بعضی از علما با وجود حقیت اعتقاد در فرعیات مداهنه نمایند و مرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار
از مطلق علما نمودن و همه را مطعون ساختن بی انصافی محض است و مکابره صرف بلکه انکار است از اکثر ضروریات
دین چه ناقلان آن ضروریات ایشانند و ناقدان جید آن از ردی آن ایشان لولا نور بصیرتهم لما اهتدینا
ولولا تمییزهم الصواب عن الخطاء لغوینا هم الذین بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الدین القویم وسلکوا طریق کثیرة من
الناس علی الصراط المستقیم فمن تابعهم نجی وافلح ومن خالفهم ضل واضل باید دانست که معتقدات صوفیه بالآخره یعنی بعد
از انتهای منازل سلوک و وصول بانتهای درجات الولایت همین معتقدات علمای اهل حق است علما را بنقل یا
باستدلال است و صوفیه را بکشف والهام اگرچه بعضی صوفیه را در اثنای راه بواسطه سکر وقت و غلبه حال امور

بما حاصل خود چه حظ نصیب ندارند فهو سبحانه وراء الوراء وراء این عالم خلق عالم امر ست و ماوراء عالم امر مرتبهٔ اسما و
شیونات ظلاً و اصالةً و اجمالاً و تفصیلاً و ماوراء این مراتب ظلیه و اصلیه کونی و الٰهی اجمالی و تفصیلی مطلوب
حقیقی ما می باید جست تا کرا این جست و جو بخشند و کدام صاحب دولت را باین سعادت مشرف سازند
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم همت بلند باید داشت و بهر چه در راه بدست آید قناعت
نباید کرد و ماوراء و ماوراء می باید جست کیف الوصول الی سعاد ودونها قلل الجبال ودونهن حتوف تنبیه آخر
دوام وصل و استمرار وقت کسی را مسلم است که العبد بعد از تحقق بفناء مطلق بالله مشرف شده باشد و علم حصولی او بعلم
حضوری تبدل یافته این مبحث را به بیان واضح روشن گردانیم بدانکه هر علمی که عالم را از ماوراء ذات خود حاصل
میگردد طریق حصول آن حصول صورت معلوم است در ذهن عالم و هر علمی که محتاج بحصول صورت نباشد
وآن علم ذات خود است علم حضوری است چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل
است در ذهن متوجه معلوم است و چون صورت از ذهن زائل گشت آن توجه هم نیز زائل گشت پس دوام
توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا غیر متصور است چه بعد از تحقق
آن علم حضور ذات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز بذات دائمی باشد پس زوال توجه از ذات
خود ممکن نباشد و در بقاء بالله علمی است حضوری که زوال آن متصور نیست گمان نکنی که بقاء بالله عبارت
از آنکه خود را عین حق یابد چنانکه بعضی ازین طائفه حق الیقین را باین عبارت تعبیر نموده اند چنین است
بقاء بالله که بعد از فناء مطلق میسر شود باین قسم علوم مناسبت ندارد این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسب
لقاء است که در جذبه دست میدهد بقائی که مقصود ماست دیگر است ع ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی پس
استمرار توجه و دوام حضور در صورت بقاء بالله ثابت شد پیش از تحقق به بقاء بالله دوام ممکن نیست اگرچه
بسیاری پیش از رسیدن باین مقام اینچنین متوهم میشود علی الخصوص در طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم و الحق تا حقیقت الصواب نیافته است والله تعالی اعلم بالصواب و الیه تعالی المرجع والمآب والحمد لله رب العلمین
اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی رسوله دائماً و سرمداً مکتوب دو صد و شصت و ششم بمولانا امان الله فقیه
صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح مأخوذ از کتاب و سنت است بر وفق آراء علماء اهل سنت و جماعت
دروجه تمسک از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت فهمیده اند یا کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند

اگر خواهند که او را از آن اسم گذرانند تواند بود که بیک قدم آن اسم را طی نماید و بنهایة النهایة برسند و اگر بهمانجا
مستهلک گشت زهی شرافت و اگر برای تربیت خلق بازش آورند زهی فضیلت گمان نبخشی که وصول بآن
اسم امر آسان است جای که سالها باید کرد تا بآن دولت مشرف سازند و تا کرا ازین میان باین نعمت مخصوص
سرفراز گردانند و آنچه تو از تنزیه و تقدیس خیال میکنی بیاست که عین تشبیه و تنقیص است بلکه بسیاری از
مراتب که تو از تنزیه خیال میکنی از مقام روح نیز پایان تر است تنزیهی که فوق العرش ترا متخیل میشود
نیز در داخل دائره تشبیه است و آن مکشوف منزه از عالم ارواح است چه عرش محدد جهات و منتهای ابعاد است
عالم ارواح ماورای عالم جهات و ابعاد است چه روح لامکانی است در مکان نمیگنجد و روح را در ماورای عرش
اثبات نمودن ترا در وهم نیندازد که روح از تو بعید است و مسافت دور و دراز در میان تو و روح است نه چنین است
روح را نسبت با جمیع امکنه باوجود لامکانیت برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد تا بانجا نرسی
نتوانی دریافت طائفه از صوفیه که بتنزیه روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا دریافته تنزیه الهی جل شانه تصور
نموده اند و علوم و معارف آن مقام را از غوامض علوم گفته و سر استوا را در آن مقام حل کرده و حق آنست که آن نور
نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه
ازان ورطه گذرانیده دانست که آن نور نور روح بود نه نور الهی جل سلطانه الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیچگونگی مخلوق است لاجرم محل اشتباه میگردد
والله یحق الحق و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرود می آیند و
بآن لقاء پیدا میکنند خود را جامع بین التشبیه والتنزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدا می یابند مقام فرق بعد
الجمع تصور میکنند امثال این مغالطات صوفیه را بسیار است و هو سبحانه العاصم عن مظان الاغلاط و محال الاحتیاط
باید دانست که روح هرچند نسبت بعالم بیچون است حقیقی داخل دائره چونست گویا برزخ است در میان عالم
چون و میان جناب قدس حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد هر دو اعتبار دروی صحیح است بخلاف بیچون
حقیقی که چون را اصلا بوی راه نیست پس تا از جمیع مقامات روح عروج ننماید بآن اسم نرسد پس اول از جمیع
طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از لوازم مکان می باید برآمد بعد از آن جمیع مراتب
لامکانیت عالم ارواح را نیز طی باید نمود آنزمان تا بآن اسم رسد خواجه پندارد که مرد واصل است

ان شاء الله تعالی وجد او معلول است حال او وبال حرکت او طبعی است تحرک او مشوب بهواهای نفسانی و عیبی
بالمبتدی من لا یکون من ارباب القلوب و ارباب القلوب متوسطون بین المبتدین و المنتهین و المنتهی هو الفانی
فی الله و الباقی بالله و هو الواصل الکامل و الانتهاء درجات بعضها فوق بعض و الوصول مراتب لا یمکن قطعها
ابد الآبدین بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتهیان را نیز چنانکه بالا گذشت لیکن باید دانست
که ارباب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جماعه است که بدولت جذب مشرف شده اند بریاضات
و مجاهدات شاقه میخواهند که قطع مسافت نمایند سماع و وجد در حضورت اینجماعه ممد و معاون است و اگر ارباب
قلوب از مجذوبان باشند قطع مسالک سیر ایشان بمدد جذبه است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع
ارباب قلوب غیر مجذوب را مطلقا نافع نیست بلکه انتفاع از آن مشروط بشرائط است و بدونها خرط القتاد
از جمله شرائط عدم اعتقاد است بکمال خویش و اگر بتمامی خود معتقد است محجوب است آری سماع او را نیز نحوی
از عروج می بخشد اما بعد از تسکین از مقام فرود می آید و شرائط در کتب اکابر مستقیم الاحوال کعوارف المعارف
و نحوها مبین شده که اکثر آنها در ابنای این وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و رقص که درین وقت شایع
شده است و این نوع اجتماع که درین آوان متعارف گشته شک نیست که مضر محض است و منافی صرف و عروج
در اینجا معنی ندارد و صعود در این صورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل مفقود است مضرت و منافات
موجود بنا بر این سماع و رقص هر چند نسبت ببعضی منتهیان نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج
در پیش دارند از اوساط اند و تا مراتب عروج مکمل الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها از اینها مفقود است نهایت
گفتن باعتبار نهایت سیر الی الله است و نهایت این سیر تا اسمی است که سالک مظهر آنست بعد از آن
سیر در آن اسم و ما یتعلق به است و چون از اسم و ما یتعلق به بما ینکشف علیه ارباب گذشته بمسمای حقیقی برسد و در آنجا
فنا و بقا پیدا کند منتهی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت الی الله درین صورت است نهایت اول که نهایت
تا اسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار فنا و بقائی که درین مرتبه حاصل می شود
اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله را نهایت نیست این سیر در وقت بقاست بعد
از طی منازل عروج معنی بی نهایتی آن سیر آنست که اگر سیر در آن اسم واقع شود بتفصیل الشیونات مندرج
در آن متخلو گردد هرگز بنهایت آن نرسد چه هر اسم مشتمل بر شیونات مندرج و بی نهایت است اما در وقت عروج

حقوق بندگی و طاعات میل عروج در نهایت ایشان کم است و شوق صعود در وطن شان قلیل بهمه زحمات
ملت جبین وقت ایشان لازم است و بجمل اتباع سنت دیده بصیرت شان مکتحل لاجرم حدید البصر نظر
چیزی می بینند که نزدیکان در ابصار آن عاجزند هرچند عروج کمتر دارند اما نورانی اند که بنور اصل منور و در تمام مقام
ایشان عظیم دارند قلیل القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند
و نورانیت اصل از عروج کفایت می نماید جماعه مقلدان از اهل سماع و وجد که بر عظم شان این بزرگواران وقف نیستند
خود را از عشاق میگیرند و ایشان را از زهاد گویا عشق و محبت را منحصر در رقص و وجد میدانند و طائفه دیگر از منتهیان
آنانند که بعد از قطع مسالک سیر الی الله و تحقق به بقا بالله ایشان را جذبه قوی عنایت میفرمایند و بقلاب انجذاب
کشان کشان می برند بدرجه هائی که بیرون از سیر مفهوم است و تسلیه ایشان را غیر جائز در عروج محتاج با مور غریبه نیستند
سماع و رقص را در تنگنای خلوت ایشان بار نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه با این عروج انجذابی بنهایة
نهایت مرتبه ممکن الحصول میرسند و بوسیله متابعت آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات از مقامیکه
مخصوص بآن سرور است علیه الصلوة و التحیة نصیبی میابند بدین نوع وصول مخصوص طائفه افراد است قطاب نیز از ین مقام
نصیب بدارند اگر بمحض فضل ایزدی جل سلطانه بدین نوع واصل بنهایت النهایات العالم باز گردانند و تربیت منتهیان
با و حواله نمایند نفس او در مقام بندگی فرود می آید و روح بمرغ نفس متوجه جناب مقدس است او ست که جامع کمالات
فردیه است و حاوی تکمیلات قطبیه و اعنی بالقطب ههنا قطب الارشاد لا قطب الاوتاد علوم مقامات ظلی و معارف
مدارج اصلی وارد است بلکه آنجا که او ست نه ظل است و نه اصل از ظل و اصل او را گذاینده اند این کامل مکمل
بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده بظهور آید مغتنم است عالمی از وی منور گردد و نظر
او شفای امراض قلبیه است و توجه او دفع اخلاق ردیه مرضیه او ست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرود آمده
است و آرام و انس بعبادات گرفته بمقام عبدیت که فوق آن مقامی نیست در مقامات ولایت و لا از ین طائفه بعضی
را انتخاب نموده منزلت میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است جامع کمالات مرتبه ولایت
است و حاوی تمام مقامات درجه و نبوت از ولایت خاصه نبوت بهره مند است بالجمله در شان این
مصلح صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری هذا مبتدی را سماع و وجد مضر است
منافی عروج هرچند بستر الطاف قهر شود و شمه از شرائط سماع در آخر این رساله تحریر خواهد یافت

در این کیفیت نادره خود هم این زمان نیز اشکال مرتفع میشود اگر سوال کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل
آن کیفیت نادره مدخلیتی داشته باشد پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت جوابش گوییم
که تحقیق آن کیفیت غالبا در عین ادای نماز است و اگر در بیرون نماز احیانا دست دهد از نتایج و ثمرات
آن نسبت عظمی اند بود که در حدیث قرة عینی فی الصلوة اشاره باین کیفیت نادره باشد و ایضا در خبر است اقرب ما یکون
العبد من الرب فی الصلوة وقال تبارک و تعالی واسجد واقترب و شک نیست که در هر وقتیکه قرب الهی جل شانه بیشتر است
گنجایش غیر در آن وقت منتفی تر پس ازین خبر و از کریمه نیز مفهوم میشود که آن وقت در نماز است [illegible]
دوام وصل باتفاق مشایخ است قال ذوالنون المصری ما رجع من رجع الا من الطریق ومن وصل الیه ما رجع و یاد داشت
که عبارت از دوام حضور بجناب قدس خداوندی جل سلطانه در طریقه حضرات خواجگان قدس الله
اسرارهم امر مقرر است بالجمله انکار از دوام وقت علامت نارسائی است و شرذمه قلیله از مشایخ کابن العطا و امثاله بجواز
رجوع واصل بصفات بشریت قایل گشته اند و ازینجا عدم دوام وقت مفهوم میشود خلاف در جواز رجوع دارند نه در وقوع
چه رجوع طبقه وقوع نیست کما لا یخفی علی ارباب پس اجماع مشایخ بر عدم رجوع واصل ثابت شد و خلاف بعض در
بجواز رجوع گشت هذا طایفه از منتهیانند که بعد از وصول بمرتبه از درجات کمال و حصول مشاهده جمال لایزالی
ایشانرا برودت قویه دست میدهد و نسبت تامه حاصل میشود که از عروج بمنازل وصول باز میدارد و درجه منازل
وصول هنوز در پیش دارند و مدارج قرب تا غایت منقطع نگشته اند با وجود این برودت میل عروج دارند
و از روی کمال قرب در حضور سماع ایشانرا سودمند است و حرارت بخش هر زمان بمدد سماع ایشانرا عروج بمنازل قرب
میسر میشود و بعد از تسکین ایشان منازل فرود می آیند اما نه ازان مقامات عروج همراه می آرند و بان
رنگ منصبغ می گردند این جماعه بعد از فقد نسبت اند چه فقد در حق ایشان مفقود است بلکه با وجود دوام وصل از بهر ترقی
بمنازل وصول است ازین قبیل است سماع و وجد منتهیان واصلان که از بعد فنا و بقا ایشانرا هر چند جذبه عطا فرمایند لیکن
چون برودت قوت دارد جذبه تنها در تحصیل ترقیات منازل عروج کفایه نمیکنند محتاج بسماع میگردند طایفه دیگر از منتهیان
اند قدس الله تعالی اسرارهم که بعد وصول بمرتبه ولایه نفوس شان در مقام بندگی فرود می آیند و ارواح ایشان بی مزاحمت نفوس
در مقام اصلی خود بتوجه جناب قدس اند هر زمان از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متمکن و راسخ گشته است مدد میجوید
همیشه بمدد او بواسطه آن امداد مناسبت بمطلوب پیدا میگردد و الم این بزرگواران بعبادات است و تسکین در ادای

فرق نمی نمایند مگر در علم و عدم علم باید دانست جماعه که علم ندارند دو قسم اند طایفه اند که علم بنفس حصول احوال ندارند و
از تلوینات آنها جهلا و قطعا نیستند و جمعی دیگر تلوینات احوال را خبر دارند اما تشخیص احوال نمی توانند کرد این
جماعه هر چند تشخیص احوال نمی توانند کرد اما در حال ارباب علم اند و شایان مشیخت و تشخیص احوال کار شیخ نیست
بلکه این دولت بعد از قرون متطاوله بظهور می آید تا یکی را بآن دولت بنوازند و دیگران را بالعلم او حواله فرموده
بطفیلی او سازند انبیاء اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم بعد از مدتهای مدیده مبعوث میشدند
باحکام تازه هر کدام از ایشان مخصوص می گشت و انبیاء دیگر علیهم الصلوات والتحیات مامور بمتابعت اینها
میشدند و در دعوت بهمان احکام اکتفا می فرمودند نعم خاص کنند بنده مصلحت عام را والسلام مکتوب
دویست و شصت و پنجم بمیر سید محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان احکام سماع و وجد و رقص و بعضی
از معارف که بروح تعلق دارند بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک
الله تعالی طریق السداد و هداک صراط الرشاد که سماع و وجد جماعه را نافع است که بتقلیب احوال متصف اند
و تبدل اوقات متسم وقتی حاضر اند و وقتی غایب گاهی واجد گاهی فاقد ایشانند ارباب قلوب که در مقام
تجلیات صفاتیه از صفتی بصفتی و از اسمی باسمی منتقل و متحول اند تلوین آنحال نقد وقت ایشان است و ثبات
آنحال حاصل مقام ایشان و دوام حال در حق ایشان محال است و استمرار وقت در شان شان ممتنع
زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فهم ابناء الوقت و مغلوبه فمرة یعرجون و اخری یهبطون ارباب تجلیات
ذاتیه که بتمام از قلب برآمده بمقلب قلب پیوسته اند و بکلیت از رقیت ایشان رهایی است و حال شان بسر رسیده
لا اهل لا وقت و لا حال فهم آباء الوقت و ارباب التمکین و هم الواصلون الذین لا رجوع لهم اصلا و لا فقد لهم
قطعا فمن لا فقد له لا وجد له آری قسمی از منتهیان اند که سماع و وجد و استمرار وقت ایشان را نیز نافع است بیان آن
بتفصیل در آخر این مبحث تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی اگر سوال کنند که حضرت رسالت خاتمیت علیه
و علی آله الصلوات و التحیة فرموده است لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل ازین
حدیث مفهوم میشود که وقت دایمی نمیباشد جواب گوییم که بر تقدیر صحت این حدیث بعضی از مشایخ
ازین وقت وقت مستمر خواسته اند ای لی مع الله وقت مستمر فلا اشکال جواب دیگر گوییم که
در وقت مستمر کیفیت خاصه احیانا گاه گاه دست میدهد لازم نبود که از وقت وقت نادره مراد دارند

صحیح

جلد

حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات در شب معراج نموده اند قال حجة الاسلام والامام
انه علیه الصلوة والسلام ما رای ربه لیلة المعراج و نور در رسائل خود بوقوع رویة آن سرور علیه الصلوة والسلام
در شب معراج در دنیا اعتراف نموده وجه آن چه باشد در جواب گوییم که رویة آنسرور علیه الصلوة والسلام در
شب معراج در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرت واقع شده زیرا که آنسرور علیه الصلوة والسلام دران شب چون
از دائره مکان و زمان بیرون جست و از تنگی امکان برآمد ازل و ابد را آن واحد یافت و بدایت و نهایت را در یک نقطه
متحد دید و اهل بهشت را که بعد از چندین هزار سال به بهشت خواهند رفت دید عبدالرحمن بن عوف که بعد از پانصد سال از
فقرای اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین به بهشت خواهد رفت دید که به بهشت بعد از مضی آن مدت در آمده
توقف را از وی پرسیدند پس رویتی که در شب معراج حاصل شود داخل رویة آخرت خواهد بود و منافات با اجماع بر عدم وقوع آن
نخواهد داشت و آن رویة دنیوی گفتن محمول بر تجوز است و مبنی بر ظاهر والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها

مکتوب دویست و هشتاد و چهارم بملا عبدالقادر انبالی صدور یافت در بیان آنکه احوال و مواجید نصیب عالم امر
است و علم باحوال نصیب عالم خلق این معرفت از معارف سابقه است حقیقت معامله آنست که در مکتوبات حضرت
مخدوم زاده کلان علیه الرحمة در بیان طریقت تحریر یافته است بدانکه انسان مرکب است از عالم خلق که ظاهر اوست و از
عالم امر که باطن اوست احوال و مواجید و مشاهدات و تجلیات که در ابتدا و توسط ظهور مینمایند نصیب عالم امر است که باطن انسان
است و همچنان حیرت و جهالت و عجز و یأس که در انتها حاصل میشود نیز نصیب عالم امر است که باطن انسان است هر چند ثبات و
ظاهر را حکم وللارض من کاس الکرام نصیب در وقت قوت دارد و ازین ماجرا نیز نصیب است آن احوال است زیرا که
مستقیمانیست اما بخوبی از انصباغ پیدا می گردد و باصالة کاری که بظاهر تعلق دارد علم بآن احوال است
باطن را حصول احوال است نه علم بآن احوال اگر ظاهر نمی بود از راه نقش و تمیز نمیکشود و ظهور صور مثالیه و
معارج مقامات از برای ادراک ظاهر است پس حال باطن است علم بآن حال ظاهر را ازین بیان معلوم شد
که اولیائی که صاحب علم اند و آنانیکه از علم بی نصیب اند در نفس حصول احوال فرقی ندارند اگر فرقی هست در
راه علم بآن احوال است و عدم علم بآنها مثلا شخصیکه حالة جوع بروی طاری شده است وی قرار و
بی آرام گشته مع ذلک میداند که این حالت را جوع می نامند همچنین شخصی دیگر است که طریان آنحالت در
حق وی گشته شده است اما نمی فهمد که آن حالت معبر بجوع است پس هر دو شخص در نفس حصول آن حالت برابر اند

د بعد از اخلاص و تکثیر همی بجا آورد بهیچکس هیچ فتوری بوقوع سالک راه نیابد اگر متوجه بجهت خود شوند گنجایش ندارد و بعد ازین
این شرائط معامله انجار را برهم زنند و در جمعیت طالبان فتور اندازند زیاده چه مبالغه نماید والسلام

مکتوب دویست و هشتاد و دوم بمیان بدیع الدین صدور یافته در بیان ملاقات حضرت الیاس و
حضرت خضر علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام و بتمه از احوال ایشان

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
روزی بود که یاران از احوال حضرت خضر علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام استفسار مینمودند فقیر را از احوال اطلاع
بر احوال ایشان کما ینبغی نداده بودند در جواب توقف میکرد اتفاقا امروز در حلقه بامدادی بودیم که حضرت الیاس
و حضرت خضر علی نبینا وعلیهما الصلوات والتسلیمات بصورت روحانیان حاضر شدند و به تلقی روحانی حضرت
خضر فرمودند که ما از عالم ارواحیم حضرت حق سبحانه وتعالی ارواح ما را قدرت کامله عطا فرموده است
که بصورت اجسام متمثل شده کارهای که از اجسام بوقوع می آید از ارواح ما صادر میگردد از حرکات
و سکنات جسمانی و طاعات و عبادات جسدی درین اثنا پرسید که شما نماز بمذهب امام شافعی ادا مینمائید
فرمودند ما مکلف بالشرائع نیستیم چون مهمات قطبیت را بامر مربوط ساخته اند و قطب مدار بر مذهب شافعی
است ما هم در پس او نماز بمذهب شافعی ادا مینمائیم در آن وقت معلوم شد که بر طاعات ایشان جزا مترتب نیست
در ادای طاعات موافقت با اهل طاعت مینمایند و مراعات صورت عبادت میکنند و نیز معلوم شد که کمالات
ولایت را موافقت بفقه شافعی است و کمالات نبوة را مناسبت بفقه حنفی اگر فرضا درین امت پیغمبری
مبعوث میشد موافق فقه حنفی عمل میکرد و درین وقت حقیقت سخن حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره معلوم
شد که در فصول سته نقل کرده اند که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام
ابو حنیفه رضی الله عنه عمل خواهد کرد در آن وقت بخاطر رسید که این دو بزرگوار دریوزه نماید فرمودند
که کسی را که عنایت خداوندی جل شانه شامل حال او بود ما را درینجا چه دخل باشد گویا خود را از میان کشیدند
و حضرت الیاس علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام درین گفتگو هیچ تکلم نفرمودند والسلام

مکتوب دویست و
هشتاد و سوم بصوفی قربان صدور یافته در بیان رؤیة حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
در شب معراج که آن در دنیا واقع نشده است بلکه در آخرة وقع شده است پرسیده بودند که باجماع اهل سنت و جماعت است که
رؤیت در دنیا واقع نیست که اکثر علمای اهل سنت منع رؤیة حضرت رسالت خاتمیت

وهر کرا باین نعمت مشرف سازند و استقامت دهند همه چیز خواهند داد بعد الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند
که مکتوب شریف که مصحوب جناب مولانا مهدی علی ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت لله سبحانه الحمد
که محبت فقرا که سرمایه سعادت دنیویه و اخرویه است رسوخ تمام دارد و تمادی ایام مفارقت تاثیری دران نکرده
دو چیز را محافظت لازم است متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام و محبت و اخلاص با شیخ مقتدا
با این دو چیز هر چه دهند نعمتی است و اگر هیچ ندهند و این دو چیز بهم باشد غم نیست آخر خواهند داد و اگر
عیاذا بالله سبحانه در یکی ازین دو چیز خلل رفت مع ذلک احوال و اذواق بحال خود است از استدراج باید
دانست و خرابی خود باید انگاشت طریق استقامت اینست والله سبحانه الموفق والسلام مکتوب دویست و بیست
و یکم بسیادت مآب میر محمد نعمان صدور یافته در شکر نعمت انتساب سلسله علیه نقشبندیه و آنکه درین طریق راه بکمالات
نبوة بطریق تبعیه و وراثت می کشایند و هر که درین طریق بنا اعتماد بر وقایع و منامات خود سازد و اختراع امور محدثه
نماید و مراعات آداب آن نکند خاسر و خایب است و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی شکر این نعمت
عظمی بکدام زبان بجا آید که حضرت حق سبحانه و تعالی ما فقرا را بعد از تصحیح عقاید بموجب آراء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم
بسلوک طریقه علیه نقشبندیه مشرف ساخت و از مریدان منتسبان این خاندان بزرگ گردانید و فقیر بکدام
در تعریف این طریق زدن بهتر از صفت کمال طرق دیگرست یکی که کمالات نبوة بطریق تبعیه و وراثت کشاده میشود
مخصوص باین طریق عالی است منتهای طریق دیگران نهایت کمالات ولایت است ازینجا راهی بکمالات نبوة نکشاده اند
ازینجاست که این فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است علیهم الرضوان
چنانچه صحابه کرام وراثت از کمالات حظ وافر گرفته اند منتهیان این طریق نیز ازان کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل
می یابند مبتدیان و متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدوارند
المرء مع من احب بشارتی است دولت افتاده کا نا خایب و خاسر درین طریق کسی است که داخل این طریق شود و مراعات آداب
این طریق نکند و امور محدثه درین طریق اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام کند و مغبونست
گناه طریق چیست او برای منامات و وقایع خود متمنی است که روی به ترکستان دارد و باختیار از راه کعبه منحرف گشته است
بیت: ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ۞ این ره که تو میروی بترکستانست ۞ خوش نعمتی آید که باوجود جمعیت یاران و سرگرمی طالبان
میر محمد نعمان ازینجا بسیار پیشتر ازین اگر شتاب نمیکردید و فرقت نموده بودند نوشته و نسبت الطاف الحال ... استحباب ... قلب ... میکردد

مشائخ گذشته همت شیخ متعلق بحق سبحانه و اجابت استدعا منه بران کرامت فرمایند که مشار الیه جهت آن امام بود و آمده است
او را التعلیم عنایت نمایند کلامیه که در کتب قدسی مذکور اند نمایند و همچنین التعلیم احکام فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض
و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند و بمقتضای آن زندگانی نمایند و تعلم و تعلیم
گلستان و بوستان داخل بکار نیست والسّلام مکتوب و دویست و هفتاد و نهم بملا حسن کشمیری صدور یافته است
در ادای شکر نعمت دلالت او بطریقه علیه نقشبندیه و تخصیص صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره
الاقدس و در ضمن آن التماس. نعم خداوندی جل سلطانه که بتوسط آن مشرب گشته و ذکر یافته الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم و التفات نامزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا
محمد صالح رسانیدند موجب فرحت فراوان گشت سالها باشند استدعا ارفته بود از این عبارت شیخ محی الدین
بن العربی قدس سره که بسبب خلافهم مدت عمارهم که در کدام کتاب از مصنفات ایشان واقعه شده است
مخدوما نقیر این عبارت را دیده است که در فتوحات مکیه دیده بود و لیکن هر چند تفحص کرد تعیین الموضع
میسر نشد اگر مرة ثانیه بنظر در آید اعلام خواهد نمود ان شاء الله تعالی دیگر فقیر را در ادای شکر نعمت و الا شما عاجز
القصور داند و در مکافات آن احسان شما معترف بالعجز این همه کار و بار مبتنی بران نعمت است و این همه دیده
و دمیده باحسان و حسن توسط شما ان داده اند که کم کسی دیده است و همین توسل شما ان بخشیده اند که کم کسی
چشیده است از خواص عطایا اگر قدری عطا فرموده اند که اکثری را از علوم و عطایای آن مقدار میسر شده است
احوال و مقامات و اذواق و مواجید علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه زینه ها است و هم حساب نه بلا حج
قربی نامیل وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصول از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب و لا شهود و
لا وصول لا عبارة و لا اشارة و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا احاطه
و لا سریان و لا علم و لا معرفت و لا جهل و لا حیرت ~ چه گویم با تو از مرغی نشانه ٭ که با عنقا بود هم
آشیانه ٭ ز عنقا هست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام هم گم ٭ چون اظهار این احسانها خداوندی
جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آنها مترتب بران نعمت شما بوده است متضمن شکر نعمت شما نیز بوده است در ضمن چند
فقره مندرجه سابقه کتابت در آورده بود که کنه آن از شکران نعمت شما ادا یابد و السّلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة
المصطفی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مکتوب دویست و هشتاد و نهم بمحمد نظام صدور یافته است محبت این طایفه سرمایه سعادت است

حق جل و علا که نسیان ما سوی است و مدار طریقه علیه نقشبندیه و در تحصیل آن بامداد و اعانت متوقع و نیابت
ذلک الحمد لله و السلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی سید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیان آن
کرده میشود آنست که بعد از تصحیح عقائد بر وفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم بعد از آن بیان
کلام فقهیه از فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه امتثالاً و انتهاءً اگر سلامت داشتن
قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه و تعالی و سلامت قلب وقتی میسر شود که در قلب ما سوی حق جل و علا
مخطور نشود فرضاً اگر هزار سال حیات وفا کند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند تا این معنی که اشیاء در خاطر گذرند
و آنها را غیر حق نداند جل سلطانه زیرا که این معنی در ابتدا مراقبان توحید را نیز میسر است بلکه این معنی
که اشیاء اصلاً در دل خطور نکند و این عدم خطور مبنی بر نسیان قلب است ما دون حق را سبحانه بوجهی
که اگر بتکلیف اشیاء را یاد دهند یاد نکنند این دولت معبر بفنای قلب است و قدم اول است درین
راه و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند هیچکس را تا اگر داد و فنا نیست در بارگاه
کبریا و اقرب طرق از برای وصول این دولت عظمی طریقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار
اربابها چه این بزرگواران ابتدا سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بمقلب القلوب جسته اند تا بجای
ریاضات و مجاهدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره
فرموده اند طریق ما اقرب طرق است اما التزام سنت کار مشکل فطوبی لمن توسل بهم و اقتدی بهداهم
للهلوی اجتباهم ع نقشبندیه عجب قافله سالار اند ❊ که برند از ره پنهان بحرم قافله را ❊ از دل سالک ره
جاذبه صحبت شان ❊ می برد وسوسه خلوت و فکر چله را ❊ قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور
حاش لله که برآرم بزبان این گله را ❊ همه شیران جهان بسته این سلسله اند ❊ روبه از حیله چسان بگسلد
این سلسله را ❊ ثانیاً مرفوع آنکه صحیفه محبت اطوار قاضی محمد شریف سید چون مبنی از فرط محبت و فقرا
بوده موجب مسرت گشت دعا فقیر را بایشان رسانند تا ثانیاً الخ یاد که مکتوب مرغوب شیخ حبیب الله سید
از فوت والد مرحوم خود نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون او را بیان فقیر دعا رسانیده عزای مصیبت نماند
و گویند که بدعا و فاتحه و صدقه و استغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر
دعوة تلحقه من والد او اخ او صدیق رابعاً مکتوب آنکه شیخ احمد طریقه این بزرگواران نموده

قدس الله تعالی سره علم الیقین حجاب عین الیقین و عین الیقین حجاب علم الیقین وقال ایضا و علامة من عرف
حق المعرفة ان لا یطلع علی سره فلا یجد علامة فذلک الکامل فی المعرفة التی لا معرفة ورائها وقال بعضهم ایضا
قدس الله تعالی اسرارهم العلیة انهم بالله شهدتهم تحیرا فیه حق الیقین عبارت از شهود اوست سبحانه
بعد از ارتفاع تعین و اضمحلال متعین انا این شهود او حق سبحانه تجلی است جل و علا بل هو الجمیل عطایا
الملک الکبری مطایاه و این در بقا بالله که مقام بی یبصر و بی یسمع است صورت بندد و گر سالکان بعد از تحقق بفنای
مطلق که فنای ذات و صفات است حق سبحانه و تعالی بمحض عنایت خویش از نزد خود وجودی می بخشند
و از سکر حال بصحو می آرد و این وجود را وجود موهوب حقانی گویند دران موطن
علم و عین حجاب یکدیگر نمیشوند در عین شهود عالم و در حین علم شاهد و عین اوست که عارف در موطن
آن از عین حق می یابد نه شانه تعین کونی چه از ایشان در دیده شهود او نمانده است
و از تجلیات صوریه که تعینات و صور خود را حق می یابد تعالی شانه آن تعینات کونیه
است که فنای باوراء یافته است فاین احدهما عن الآخر ما للتراب و رب الارباب اگرچه ظاهر
عبارت نزد عوام موهم عدم فرق است میان تجلی صوری که خود را حق یافتن است و میان حق الیقین
که در اینجا سر خود را حق یافتن است اما در تجلی صوری آنرا بصورت میفتد و در حق الیقین حقیقت و سر
در تجلی صوری حق را بخود می بیند و درین موطن حق را بحق می بیند تعالی شانه حق را بخود نمیتوان دید
پس اطلاق شهود در تجلی صوری بر سبیل تجوز است چه حق را جز بحق نمیتوان دید آن در مرتبه حق الیقین
است که حقیقت شهود دران مقام متحقق است و بعض شیوخ الزمان لما لم یطلع علی هذا الفرق و لم یعلم التعین
الا التعین الکونی قال لسان الطعن علی الاکابر قدس الله تعالی اسرارهم فی تفسیرهم حق الیقین علی النهج الذی
قرروه و زعم ان هذا التعین قد یحصل فی التجلی الصوری الذی هو اول القدم فی السلوک و هم فسروا به حق الیقین الذی
هو نهایة الاقدام فکیف یستقیم بل حکم ان حق الیقین الذی حصل لهم فی النهایة یحصل لنا فی التجلی الصوری
الذی هو اول اقدامنا و الله سبحانه یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و السلام مکتوب دویست و نود و
هشتم بملا عبد الکریم سنامی صدور یافت در بیان آنکه لازم بر هر کسی بعد از تصحیح
عقاید و اعمال بمقتضای شریعت غراء سلامت داشتن قلب لازم است از یاد دون

در رنگ شهود آفاقی که با حاصل دانسته در باب نفس آفاقی شهود اثبات نموده اند بلکه نفس شهود را دروازه حصول آن
از ماورای آن علوم و معارف نوشته اند چنانکه ایشان در کتب و رسایل ایشان لائح است بدان ایدک
الله تعالی که علم الیقین در ذات حق سبحانه و تعالی عبارت از شهود آیاتیست که دال اند بر ذات او تعالی
و تقدس و شهود این آیات را سیر آفاقی گویند اما شهود و حضور ذاتی بجز در سیر انفسی متصور نیست و آن خاص
نفس سالک نمیباشد ـ بیت ـ ذره گر بس نیک و بس بد بود ؛ گر چه عمری تک زند در خود بود و التحقیق
در بیرون خود مشاهده میکند همه از قبیل مشاهده آثار و دلایل است بر ذات او تعالی که نه مشاهده ذات حضرت سلطان
قطب المحققین سید العارفین ناصر الدین خواجه عبید الله قدس سره الاقدس فرموده اند که تعبیر برود و نزد است
سیر مستطیل و سیر مستدیر مستطیل بعید در بعد است و سیر مستدیر قریب در قرب سیر مستطیل مقصود را از خارج دایره خود
طلبیدن است و سیر مستدیر گرد دل خود گشتن است و مقصود را از خود جستن پس تجلیاتی که در حضور حسی و مشاهده نفسی
در پرده انوار میباشند داخل علم الیقین اند هر صورتیکه باشد و هر نوریکه ظاهر شود ممکن باشد آن نور با
بیرنگ متناهی باشد یا غیر متناهی محیط کائنات بود یا نه حضرت مخدومی مولوی عبد الرحمن الجامی قدس
الله سره السامی در شرح لمعات میفرمایند در بیان این بیت ـ بیت ـ ای دوست ترا بهر مکان جستم ؛ هر دم خبرت
زاین و آن بجستم ؛ الا این اشارت بمشاهده آفاقیست که مفید علم الیقین است و این شهود چون از مقصود
خبر میدهد و حضور آن نمی بخشد الا بالامارات والاستدلال لاجرم در رنگ شهود دود و حرارت باشد که دلالت
میکند بر ذات آتش پس این شهود از دایره علم بر نیامده و مفید عین الیقین نشود و مفنی وجود سالک نباشد
عین الیقین عبارت از شهود حق است سبحانه بعد از آنکه معلوم بود بالعلم الیقینی و این شهود مستلزم فنای
سالک است و غلبه این شهود و یقین او بالکلیه گم میگردد و در دیده شهود او اثری از آن باقی نمیماند
و در شهود فانی و مستهلک میگردد و این شهود نزد طائفه علیه قدس الله تعالی اسرارهم معبر است با
بسیط و معرفت نیز گویند و در این ادراک عوام و خواص شریک اند لیکن فرق است که خواص را شهود
خلق مزاحم شهود حق جل و علا نیست بلکه در دیده شهود شان جز حق جل و علا مشهود نه و عوام را از هم
ست لهذا از ان شهود ذهول تمام دارند و از ادراک حق بهره ندارند این عین الیقین حجاب علم الیقین است الکمال آن
علم الیقین حجاب در ثبوت تحقیق این شهود همه حیرت و نادانی است علم را در حیطه او اصلا گنجایش نیست قال الشیخ ابو بکر

گروهی که اهل سنت اند بنابر ثبوت هزاران شهود و مشاهدات را بیک مسئله بیچونی و بیچگونگی حق جل و علا که از مسائل
کلامیه است برابر نمی اندازند و احوال و مواجید و تجلیات و ظهورات را که بخلاف حکمی از احکام شرعیه ظاهر گردند
به نیم جو نمی خرند و آن ظهور را از مغلطات استدراج می شمرند اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده ایشان
علمای راسخان اند که بر حقیقت معامله ایشان را اطلاع بخشیده اند و ببرکت مراعات آداب شریعت ایشان را
بحقیقت شریعت رسانیده بخلاف فرقه ثانیه که هرچند متوجه حقیقت اند و گرفتاری بحقیقت دارند و در اتیان
احکام شرعیه ما امکن سرموی تجاوز نمی نمایند اما چون آن حقیقت را ورای شریعت دانسته اند و شریعت
را قشر آن حقیقت تصور نموده ناچار بظلی از ظلال آن حقیقت فرو مانده اند و به حقیقت معامله آن
حقیقت راه وصول نیافته لاجرم ولایت ایشان ظلی اند و قرب ایشان صفاتی بخلاف ولایت علمای راسخین
که اصل است و راه وصول باصل یافته و از حجب ظلال تمام گذشته لاجرم ولایت ایشان ولایت انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات و ولایت آن اولیا ظل ولایت انبیا علیهم الصلوات والتحیات و علمای راسخان را
غیر از ایمان بمتشابهات نصیبی نیافت و تاویلاتی که علمای صوفیه بیان کرده اند آنها را لایق باو
نشان آن متشابهات نمی دانست و از اسراری که قابل استتار باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد چنانچه عین
القضاة در تاویل بعضی از متشابهات گفته مثلا از الف لام میم الم خواسته که بمعنی درد دستی لازم عشق
و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانه تعالی بمحض فضل خود شمه ای از تاویلات متشابهات
را برین فقیر ظاهر ساخت و جدولی از آن دریای محیط بزمین استعداد این مسکین کشاده گردانید دانست که علمای راسخان را
از تاویلات متشابهات نصیبی وافر است الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت
رسل ربنا بالحق تعبیرات وقایع مسطوره را که طلب نموده بودند حواله بر حضور داشته از آن مقوله هیچ ننوشت چه کند
قلم بمعارف دیگر جاری گشت و معامله دیگر پیش آمد معذور خواهند داشت والسلام علیکم و علی سائر من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله و علی اخوانه الصلوات والتسلیمات العلی مکتوب دویست و

هفتاد و هفتم بملا عبدالحی صدور یافت در بیان علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین این علوم از علوم
سابقه است که در توسط حال تحریر یافته بود درین معرفت نهایت شهود شهود انفسی است و معارفی که
اخیر نوشته اند شهود انفسی را در رنگ شهود آفاقی بی حاصل النسبة و ورای النفس شهود اثبات نموده اند

کما قال سهل التستری مستشهد می آرند یعنی انتهاء عبادت تا حصول معرفت است حق تعالی ظاهر لیکه
بیان کرده است یقین را با سبحانه مرادش انتها کلفت عبادت بوده باشد تا زمان حصول معرفت حق جل
وعلا نه نفس عبادت که آن مفضی الحاد و زندقه است و می انکارند عبادت عارفان را باست برای آن میکنند که
مبتدیان و پس روان ایشان بآن اقتدا کنند نه آنکه عارفان محتاج بعبادات اند و در تائید این قول از مشایخ
نقل میکنند که گفته اند تا پیر منافق و مرائی نباشد مرید از وی منتفع نگردد خذلهم الله سبحانه ما اجهلهم القدر
احتیاج که عارفان را بعبادات است عشر آن مر مبتدیان را از آن احتیاج حاصل نیست چه عروجات
ایشان مربوط بعبادات است و ترقیات ایشان منوط باتیان احکام و شرایع ثمرات عبادات که عوام را
فردا متوقع است عارفان را ثمرات آن امروز میسر است پس ایشان احق بعبادات باشند و احوج باتیان شریعت
بوند باید دانست که شریعت عبارت از مجموع صورت و حقیقت است صورت ظاهر شریعت است و حقیقت
باطن شریعت پس قشر و لب هر دو اجزاء شریعت اند و محکم و متشابه هر دو فرد آن علماء ظاهر بقشر آن
کفایت نموده اند و علماء راسخین قشر آن را با لب جمع ساخته اند و از مجموع صورت و حقیقت حظ وافر
فرا گرفته پس شریعت را در رنگ شخصی که مرکب از صورت و حقیقت است تصور باید کرد جمعی بصورت آن
گرفتاری پیدا کردند و از حقیقت آن انکار نمودند و پیر مقتدای خود را غیر از هدایت و بزرگی ندانستند اینجماعه
علماء قشر اند جماعه دیگر گرفتاران حقیقت گشتند اما آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت
مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتند و لب وراء آن تصور نمودند مع ذلک سر موی از اتیان احکام
شریعت باز نماندند که صورت را از دست ندادند و تارک حکمی از احکام شریعت را بطال
و ضال شمردند اینها اولیاء خدا اند جل سلطانه و محبت او تعالی از ماسوی او سبحانه ببریده اند و جمعی
دیگر آنانند که شریعت را مرکب از صورت و حقیقت دانسته و مجموع قشر و لب یقین نموده حصول صورت
شریعت بی تحصیل حقیقت آن نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط است و حصول حقیقت آن بی ثبات صورت
ناتمام و ناقص بلکه حصول صورت را که مبنی ثبوت حقیقت بود آن نیز از اسلام میدانند و نجات بخش تصور میکنند کما هو حال ظواهر
العلماء و عوام المؤمنین و حصول حقیقت بی ثبوت صورت از جمله محالات تصور مینمایند و قائل آن را زندیق و ضال می نامند بالجمله
کمالات صوری و معنوی نزد این بزرگواران منحصر در کمالات شرعیه است و علوم و معارف الهیه مقصور بر عقاید کلامیه

وقسم ثانی مخزن علم حقایق و اسرار بود وجه وقدم وساق وصابع واناملی که در قرآن وحدیث آمده است همه از متشابهات
است وهمچنین حروف مقطعات که در اوایل قرآنی وارد شده اند نیز از متشابهات اند که بر تاویل آنها اطلاع
نداده اند مگر علماء راسخین را خیال نکنند که تاویل عبارت از قدرت است که به ید تعبیر نموده اند و بذات
الا است که به وجه آن را تعبیر ساخته بلکه تاویل آنها از اسرار مخصوصه است که با خص خواص آن را نموده اند از حروف مقطعات
قرآنی چه نویسد که هر حرفی ازان حروف تجلیست معلم از اسرار خفیه عاشق و معشوق در مرتبت تمامض از رموز
دقیقه محبت ومحبوبیت محکمات عبارت چند مهات احقاقات اند اما نتایج وثمرات آن که متشابهات اند مقاصد کیشان اند مبادی از
وسایل پیش نیستند از برای حصول نتایج پس کتاب متشابهات اند و محکمات کتاب قشر ان لب متشابهات
اند که بر فر و اشارت بیان اصل آنها یند و از حقیقت معامله آن مرشدان میدهند بخلاف محکمات متشابهات
حقایق اند و محکمات بنسبت متشابهات صور آن حقایق عالم آخر کسی بود که لب را به قشر تواند جمع ساخت
وحقیقت را با صورت تواند فرود آورد و علماء قشر به قشر خرسند اند و به محکمات اکتفا نموده و علماء راسخین علم محکمات را
حاصل نموده از تاویل متشابهات حظ وفر فرا میگیرند و جمع صورت و حقیقت را که محکم متشابه است مینمایند اما کیکه
بعلم محکمات وبعمل بمقتضای آن محکمات تاویل متشابهات جوید وصورت را گذاشته بحقیقت پوید بخش جاهل است
که از جهل خود بیخبر است وضالت خود بی شعور نمیداند که این نشاء مرکب از صورت وحقیقت است تا این نشاء
است هیچ حقیقت از صورت منفک نیست قال الله تعالی واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت کما قال المفسرین
عبادت را تا زمان موت منتهی ساخته است که منتهای این نشاء است لان من مات فقد قامت قیامته و نشاء
اخروی که ظهور حقایق است انفکاک صور از حقایق آنجا حاصل است پس حکم هر نشاء علاحده است
خلط نکند مگر ابلهی یا جاهل یا زندیق که مقصودش ابطال شرایع است چه هر حکمی که شریعت را
بنسبت بیان حکم بر منتهی است همه معنان و اخص خواص از عارفان درین معنی متساوی الاقدام اند متصوفان
خام ملحدان بی سرانجام در صدد آنند که گردنهای خود را از ربقه شریعت بر آرند و احکام شرعیه
را مخصوص بعوام دارند خیال میکنند که خواص مکلف بمعرفت اند و بس چنانچه امرا و سلاطین جهل بلا عدل
و انصاف مکلف میدانند و میگویند که مقصود از تکلیفات شرعیه حصول معرفت است و چون معرفت
حاصل شد تکلیفات شرعیه ساقط گشت این کریمه واعبد ربک حتی یاتیک الیقین ای الموت

ملاک الامر و مناط الارتقاء و مدار النجاة کمر همت را مضبوط بسته خود را در جرگهٔ علما دارند و به امر معروف و نهی منکر
خلق را براه حق جل سلطانه دلالت فرمایند قال الله سبحانه و تعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا
ذکر قلبی که بآن مجازند نیز موید ایشان در احکام شرعیه است و در هم شکستن نفس اماره آن طریق را نیز جاهی دارند و از عدم
اطلاع به احوال یاران خود دلگیر نباشند و آن را دلیل بیحاصلی خود نه نهند احوال یاران را آئینه داری کمالات
شما کافی است احوال شما است که بطریق انعکاس در یاران ظاهر گشته است شیخ حسن یکی از ارکان دولت
شما است و ممد و معاون معاملهٔ شما اگر فرضا شما را میل ماوراء النهر و یا سیر هندوستان پیش آید نایب مناب شما اینجا شیخ حسن
است التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه ضروریه زودتر فارغ شود
این سیر هندوستان هم در حق او مغتنم بود و هم در حق شما ثبتنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی ملة الاسلام
علی صاحبها الصلوة والسلام و التحیة نوشته بودند که آن یار را ششماه است که ترقی واقفه است الحال
در غیبت و بی شعوری دست میدهد از ارواح طیبات حالات و قسمت می بیند مخدوما این عزیز را هیچ دلالت بر ترقی
نیست در شعور بیند یا در بی شعوری قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه هیچ نه بیند و از ماسوای
او سبحانه در دید او شیئی هیچ نماند نه باین معنی که اشیا را عین او تعالی نه بیند و بعنوان ماسوی نداند این خود کثرت
بینی است بلکه غیر او سبحانه اصلا نه بیند و نداند این حالت معبر بفنا است و منزل اول است از منازل این
راه و بدونه خرط القتاد ؎ هیچکس را تا نگردد او فنا ٭ نیست ره در بارگاه کبریا ٭ مکتوبی که درین ایام
نوشته شده است بیار عزیز الوجود است و فواید غریبه در آنجا اندراج یافته نقل آن را شیخ حسن آورده اند
بنیک ملاحظه خواهند فرمود التماس دعا مغفرت والده مرحومه خود نموده بودند .... اجابت نموده باقی
احوال جمعیت در این شیخ حسن بتفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فقیر و فقیر زاده ها التماس دعاء سلامتی خاتمه دارند والسلام مکتوب
دویست و شصت و ششم بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان محکمات و متشابهات قرآنی و بیان علمای
راسخین و بیان کمالات ایشان و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
علیهم و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و ایاکم من الراسخین فی العلم ای برادر حضرت
حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خود را دو قسم ساخته است محکمات و متشابهات قسم اول منشاء علم شرایع و احکام است

فرمایند بسیاری از کوکنان یاران دیده ام که کوکنان را آنچه نوشته اند فهمیده آن شغل مرحلم گشته اتفاقاً بعد از دیدن تذکره
احوال کوکنان خوردسال و یادداشتها آن ثبت نمودن یاران ایشان را بحالت قدیم ایشان برده است مخدوما شهود
که مرایای کثرت تعلق دارد لابد تنگی بخش است و شهود تنزیهی که بجهل دارد از ان اذ بعید است بی مدد شیخ مقتدا
که این راه قطع متعذر است احوال آخری مولانا احمد برکی که عوام او را از علمای ظاهر میدانند و او نیز علم را جهل
خود و احوال یاران خود نداده سرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی است که موطن جهل است و ایمان او
در رنگ علما ایمان بغیب است اما او از بلند فطرتی التفاتی بشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر بسیاری صوفیه
مفتون بخود گشته وجود شریف او دران نواحی مغتنم است این نسبت جا که شما از حصول آن خبر داده اید مولانا
دیرست که باین کمالات متحقق است علم او الم العلم نزد فقیر پیدا ان بقعه بر وجود مولانا است عجب است که بر اهل کشوف
آن نواحی این معنی چگونه مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر و باهر است زیاده چه تصدیع دهد
التماس دعا و فاتحه دارد والسلام

مکتوب دویست و پنجاه و پنجم بملا احمد برکی صدور یافته در جواب استفساری
که از قبول خود نموده و بیان احوال یاری از یاران خود نوشته بود و تحریص نمودن بتعلیم علوم شرعیه و نشر
احکام فقهیه و ما یناسب ذالک

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که دو صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ حسن
ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید در یک صحیفه بیان احوال خواجه اویس نموده اند و در
صحیفه دیگر استفسار از قبول خود فرموده درین اثنا توجهی بحال ایشان نموده آمد دیده شد که مردم آن نواحی بجانب
شما می دوند و التجا بشما می آرند معلوم شد که شما را مدار آن زمین ساخته اند و مردم آنجا در التجا مربوط بشما گشته
سبحان الله والحمد لله والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جمله وجوهات انگارند که از مظان ریب و اشتباه است بلکه از
محسوسات و مشاهدات شمرند عمده در تحصیل این دولت شما را از تعلیم علوم شرعیه است و نشر احکام فقهیه در
آنجا جهل متمکن گشته است و بدعت رسوخ پیدا کرده و بان محبت و اخلاصی که شما را است دوستان خود بمحض عطا فرموده است
فعلیکم بتعلیم العلوم الدینیة ونشر الاحکام الفقهیة ما استطعتم فانهما ملاک الامر ومناط الارتقاء ومدار النجاة
همت را مصروف طلبه خود را در جرگه علماء دارند و بامر معروف و نهی منکر خلق را براه حق جل سلطانه
دلالت فرمایند قال الله سبحانه وتعالی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا
ذکر قلبی که آن مجاز نیز مؤید اتیان احکام شرعیه است و دفع سرکشی نفس اماره

این طریق اجتناب نمایند و مطالب طرق دیگر منظور نظر او نباشد حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند
نه این کار میکنیم و نه انکار میکنیم یعنی این کار منافی طریق خاص است پس نکنیم و چون مشایخ دیگر کرده اند بنا بر آن
انکار هم نمائیم لکل وجهة هو مولیها فیر فرا آباد که ملجا و ملاذ ما فقرا ست و قدوه ما پیروان هرگاه در وی امری
حادث شود که مخالف این طریقه علیه بود جای اضطراب ما فقرا ست مخدوم زاده ها حق اند بمحافظت طریق
والد بزرگوار خود فرزندان حضرت خواجه احرار قدس سره بعد از تغیر والد بزرگوار ایشان طریق عمل ایشان
محافظت ننموده اند و با تغیر کنندگان مجادله فرموده اند چنانچه بسمع شریف شما نیز رسیده باشد از مشرب قوی الجذب حضرت
خواجه ما نوشته بودند که در اوایل حال در بعض امور رعایت مذهب ملامتیه نموده مسامحه میفرمودند و بالآخر تنبیه داده ترک
عزیمت در بعض اشیا ارتکاب نمیفرمودند اما در اواخر این امور هم اجتناب داشتند و یاد ملامتیه نمی کردند به نظر انصاف
ببینید و اگر فرضا حضرت ما ایشان درین اوان در دنیا زنده بودند و این مجلس و اجتماع منعقد میشد آیا این امر
راضی میشدند این اجتماع را می پسندیدند یا نه یقین فقیر آنست که هرگز این معنی تجویز نمیفرمودند بلکه انکار مینمودند مقصود
فقیر اعلام بود قبول کنید یا نه کنید هیچ مضایقه نیست و گنجایش مشاجره نه اگر مخدوم زادها و یاران آنجا بر همان
وضع مستقیم باشند ما فقیران را از صحبت ایشان غیر از حرمان چاره نیست زیاده چه تصدیع دهد والسلام اولا و آخرا

مکتوب صد و شصت و چهارم به شیخ یوسف برکی صدور یافته در بیان بلند همتی و عدم التفات به شهودات سفلی
که تعلق به مرایای کثرت دارد و ما یناسب ذلک بعد الحمد لله والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند رسایل شما که
ارسال داشته بودید رسید و از وقایع احوال و کرامات که اندراج یافته بود بوضوح انجامید حالیکه در آخر حال شهود وحدت
در کثرت نوشته اند و باین عبارت ادا نموده اند که دیگر انتها انست که بحال اول شعور و کم شدن کم کند یعنی تمام
خلقم و امت محمد مصطفی ام صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم آن حال اصیل است و فوق احوال نکوه است اما انتها
دیگر است و نهایات از ان حال بمراحل بعید است ع هنوز ایوان استغنا بلند است ٭ مرا فکر رسیدن ناپسند است
مقصود از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله که فقیر در مکتوب سابق بشما نوشته بود نفی این شهود بوده که بحضرت
تعلق و اثبات حق سبحانه الحمد والمنة که ببرکت این کلمه طیبه این شهود از شما زایل گشت همت بلند دارند
و بجوز و مویز این را اکتفا نمایند ان الله سبحانه یحب معالی الهمم از کوچه تنگ توحید برآمده به شاه راه افتاده اند
آنچه نعمت است اگر ذکر احوال سابق نکنند و یاد آنها که شهود کثرت ما آمیز نمایند و به استقامت عمری درین بلاء تک ... بو

سید البشر و علی آله الصلوة والسلام بر ایشان سوره والنجم میخواندند چون ذکر آلهه باطله ایشان بکلام آنسرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام منضم گشت شیطان بهیئتیکه حاضران آنرا از کلام آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام انگاشتند
و هیچ احدی تمیز آن نیافتند کافران که حاضر بودند غلغله بر آوردند و گفتند که محمد با ما صلح کرد و ستایش بتان ما نمود و جماعه
اهل اسلام نیز از آن کلام متحیر ماندند و از آن کلام آن لعین اطلاع نداشتند و بعضی اصحاب کرام عرض کردند
که این [illegible] ثنا کلام شما نباشد آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام متفکر و محزون گشتند درین اثنا جبرئیل امین
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آیه وحی آورد که آن کلام القاء شیطانی بوده هیچ نبی و رسولی نگذشته است که شیطان
در کلام او القاء نکرده است لیکن حق سبحانه و تعالی آنرا دور کرده است و کلام خود را محکم ساخته است پس هر گاه
در زمان حیاة آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در حالت یقظه در محضر صحابه شیطان لعین در کلام آنسرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام کلام باطل خود را القا نماید و هیچکس تمیز نکند بعد از وفات آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در حالت منام
که محل تعلیل [illegible] احکام است چگونه التباس و اشتباه باشد با وجود [illegible] از کجا معلوم شود که آن احکام از تصرف شیطان محفوظ است
و از ابلیس [illegible] یا آنکه گوئیم چون از زبان [illegible] شنوندگان متمکن شده بود که آنسرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام ازین عمل راضی خوشنود بود چنانچه مهمومان از [illegible] در متخیله ایشان منتقش گشته تواند بود که در صور
متخیله خود را دیده باشند بی آنکه آن صورت را حقیقتی باشد یا تمثل شیطانی بود و ایضا واقعات در باب صادقه گاهی محمول بر ظاهر اند
و حقیقت آنها همانست که رائی دیده است مثلا صورت زید را در خواب دیده است و مراد همان حقیقت زید است و گاهی مصروف از ظاهر و محمول
بتعبیر مثلا صورت زید را در خواب دیده است و مراد ازان عمرو داشته اند مثلا بواسطه علاقه مناسبت که در میان عمرو و زید بوده است پس این وقایع
باران از کجا معلوم شود که محمول بر ظاهر اند و از ظاهر مصروف نیستند چرا نتواند بود که مراد ازان وقایع تعبیرات بود و آن وقایع کنایات
باشند از سهو دیگر آنکه تمثل شیطانی را گنجایش بود یا بجمله اعتبار بر وقایع نشاید
و یقظه بیند که شایان اعتماد است و گنجایش تعبیر آنچه در خیال دیده شود خواب و خیال است [illegible] اشیا در خارج موجود [illegible] باید نمود که اشیا را
خود زندگانی نموده اند تا هم [illegible] ایشان است اما میر محمد نعمان را عجز از القا چه چاره است عیاذا بالله سبحانه
الحمد بعد از منع توقف نماید اگر رضا توقف کند که امر زحمت آورد مبالغه فقیر در منع بود بواسطه مخالفت طریقت خود است
مخالفت طریق خواه بسماع و رقص بود خواه [illegible] بود و شعر خوانی هر طریق را خصوصیت بمطلب خاص و وصول بمطلب
[illegible] این طریق مشروط است بترک این امور هر که اطلاب مطلب این طریق بود باید که از مخالفت این طریق

المُلهَما صحیفهٔ التفات که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بوصول آن ابتهاج و سرور گردید جزاکم الله سبحانه خیراً
اندراج یافته بود که اگر چه آنچه مبالغه در منع سماع متضمن منع مولود که عبارت از قصاید نعت و اشعار نعتیه خواندن
است نیز بود خوبی و اعزّی میر محمد نعمان بعض یاران اینجا می که در واقعه آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دیده اند
که ازین معرکهٔ مولود بسیار رضی اند بر اینها ترک شنودن مولود بسی مشکل است مخدوما اگر وقایع را اعتبار بود و
بر منامات اعتبار باشد مرید را بسوی پیران هیچ احتیاج نباشد و التزام طریقی از طرق عبث می افتد چه هر مرید
موافق وقایع خود عمل خواهد کرد و مطابق منامات خود زندگانی خواهد نمود آن وقایع و منامات موافق
طریق پیر باشند یا نباشند و مرضی او بوند یا نبوند برین تقدیر سلسلهٔ پیری و مریدی برهم میخورد و هر بوالهوسی بوضع
خود مستقل میگردد و مرید صادق هزار وقایع را با وجود پیر به هیچ جو نمی خرد و طالب رشید بدون حضور پیر
منامات را از اضغاث احلام میشمرد و هیچ التفات به آنها نمی نماید شیطان لعین دشمنی است قوی منتهیان از
کید او ایمن نیستند و از مکر او ترسان و لرزان اند از مبتدیان و متوسطان چه گویند غایة ما فی الباب منتهیان
محفوظ اند و از تسلط شیطان مصون بخلاف مبتدیان و متوسطان پس وقایع ایشان شایان
اعتماد نباشد و از مکر دشمن محفوظ نبوند سوال واقعه که در آن واقعه حضرت پیغمبر را ببیند صادق است و از کید
و مکر شیطان محفوظ فان الشیطان لا یتمثل بصورتی کما ورد پس وقایع ما نحن فیه صادق باشد و از مکر شیطان محفوظ بوند جواب
صاحب فتوحات مکیه عدم تمثل شیطان را مخصوص بصورت خاصهٔ آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام که مدفون در
مدینه است میسازد و حکم بعدم آن تمثل بهر صورتیکه ببیند تجویز نمی نماید و شک نیست که تشخیص آن صورت
علی صاحبها الصلوة والسلام خصوصاً در منامات بسیار متعسر است پس چگونه شایان اعتماد بود و اگر عدم
تمثل شیطان را مخصوص بصورت خاصهٔ آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام نسازیم و بهر صورتیکه ببیند عدم آن
تمثل را بصورت تجویز نمائیم چنانچه بسیاری از علماء بدان رفته اند و نیز مناسب رفعت شان آنسرور است علیه و علی
آله الصلوة والسلام گوئیم که اخذ احکام از آن صورتها و دریافتن مرضی و نامرضی آن از مشکلات است چه توانند بود که
دشمن لعین در میان متوسط شده باشد و خلاف واقع را واقع نموده بود و بیننده را در اشتباه و التباس انداخته عبارت
و اشارت خود را عبارت و اشارت آن صورت علی صاحبها الصلوة ادا نموده باشد چنانچه مرویست که روزی سید العالمین
علیه و علی آله الصلوة والسلام مجلسی نشسته بودند و صنادید قریش و رؤسای اهل کفر آنجا حاضر بودند و بسیاری از اصحاب کرام نیز در آن مجلس بودند

و افضلها و من التسلیمات اکملها بر سر اصل سخن رویم و گوییم که ایمان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و ایمان اصحاب ایشان و ایمان اولیای کرام که ملحق باصحاب اند بعد از شهود بواسطه رجوع بدعوت به غیبت قرار یافته است در رنگ آنکه شخصی آفتاب را در روز بیند و ایمان شهودی بوجود آفتاب پیدا کند و چون شب شود ایمان شهودی او مبدل به ایمان غیبت گردد و ایمان علما هر چند به غیبت است اما غیب ایشان بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التحیات حکم حدسی پیدا کرده است و از نظریه برآمده است مراد از علما اینجا علمای آخرت است نه علمای دنیا زیرا که علمای دنیا داخل عامه مؤمنان اند و ایمان بعضی از عامه مؤمنان از خصوصیت بهترین اقسام او ایمانی است که بتقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات مربوط شده است و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم منوط بسوال علما فرموده اند ایمان استدلالی بهتر است از ایمان تقلیدی حسی که بسیاری از علما استدلال را شرط ایمان نموده اند و ایمان تقلیدی را معتبر نداشته و لو ایمان تقلیدی را بهتر گفته جواب آنست که بتقلید انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات حاصل شود ایمان استدلالی است زیرا که صاحب تقلید بدلیل میداند که انبیا علیهم الصلوات و التحیات در تبلیغ رسالت صادق اند چه شخصیکه حضرت حق سبحانه و تعالی بمعجزات تصدیق او نموده است البته صادق است پس انبیا که همه موید به معجزات اند همه صادق باشند علیهم الصلوات و التسلیمات تقلید غیر معتبر آن است که در ایمان تقلید آبا و جود نماید و صدق انبیا علیهم الصلوات و التحیات و حقیقت تبلیغ ایشان هیچ منظور او نبود این ایمان نزد بسیاری از علما معتبر نیست با تمام استدلالی که مقدمات ارباب نظر حاصل کند و بترتیب صغری و کبری ایمان نتیجه پیدا سازند آن استدلال امری است که امکان نزدیک است باز وقوع دور و در مقام استدلالی در اثبات واجب تعالی مثل مولانا جلال الدین دوانی از ارباب نظر معلوم نیست که کسی گذشته باشد زیرا که او هم متحقق است و هم متاخر و در اثبات این مطلب عالی سعی بسیار نموده مع ذلک هیچ مقدمه از مقدمات استدلالات او نباشد که محشیان رسائل او در آن تشنیع بانقض پیش نیامده باشند و دخلها موجه نکرده باشند وای بر حصر استدلال که ایمان را بمجرد استدلال حاصل نماید و تقلید انبیا علیهم الصلوات دستگیری نمی نماید ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین

مکتوب دویست و شصت و سوم بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه سالک را باید که ملتزم طریق شیخ خود باشد و بطریق مشایخ دیگر التفات نکند و اگر فایده برخلاف آن رو دهد اعتبار نکند که شیطان دشمنی است قوی از مکر و کید او غافل نباید شد و باید

ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات

و حجب لعباد حق ایشان مفقود است پس ما لنفر رویت وجود ممکنات نباشید یا آنکه گوییم که ظهور انوار عالم شهود
وجود ممکنات است نه عالم بوجود ممکنات چه علم ایشان بآن است که بسماع و تقلید نیز حاصل شود و نظر استدلال هم
صورت بندد چنانچه علم بوجود ستارها در روز ضعیف البصر را نیز حاصل است با وجود ظهور نور آفتاب عالم را علم بوجود
ممکنات است نه شهود وجود آنها چه شهود از صفات بصیر است و بصیرهٔ ایشان کور است مشهود ملک یا ملکوت
جبروت باشد یا لاهوت که غیر عوام چنانچه درین صحبت مشارک احض خواص اند در جاهای دیگر نیز در میان ایشان
شرکتی حاصل است ازینجاست که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی نموده اند
و در معاشرت با خلق با اهل و عیال خیر البشر با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند اخبار حسن معاشرت خود
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مشهور و منقول است که روزی سید البشر علیه و علی آله الصلوات و السلام تقبیل امام حسین
میفرمودند و انبساط تام با ایشان معاشرت می نمودند شخصی از حاضران گفت یا رسول الله من یازده
پسر دارم و هرگز هیچ یکی را بوسه نکرده ام حضرت پیغمبر فرمودند علیه و علی آله الصلوات و السلام که این جمعیت
که بر بندها رحیم خود عطا میفرماید و چون احض خواص در بعضی اوصاف بعوام مشارکند اگرچه شرکت باعتبار صورت
باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود خیال میکنند و انکار
در اوصاف و شمائل ایشان جدا بوده را میکنند و بزرگ میدانند ازینجاست که اوصاف و اخلاق اولیا را
که از اوصاف اخلاق ایشان جدا است بهتر میدانند از اوصاف و اخلاق که مناسب اخلاق ایشان است
اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بوند علیهم الصلوات و التسلیمات بشنو نقل کرده اند از مخدوم شیخ فرید گنجشکر
که چون یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت او بایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان راه نمی یافت و
میگفتند که سگ بچه مرده است بیرون اندازید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام علیه الصلوة و السلام فوت
کرد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و السلام بسیار گریه کردند و محزون گشتند و فرمودند انا بفراقک یا ابراهیم
لمحزونون بتاکید مبالغه بیان حزن خود فرمودند بیشک بهتر است یا سید البشر نزد عوام کالانعام معامله
اول بهتر است و آنرا بی تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و گرفتاری می انگارند عاذنا الله سبحانه عن
معتقداتهم السوء و چون این وارد از آزمایش و ابتلاست عوام را مشتبه ساختن و در شبه انداختن عین حکمت و
مصلحت است اللهم ارنا الحق حقا و ارزقنا اتباعه و ارنا الباطل باطلا و ارزقنا اجتنابه بحرمت سید البشر علیه و علی آله و صحبه من الصلوات

منکران کافر بودند فهم فالان بدالتحقیق مقتضاه فی کثیر من المواضع والله سبحانه الموفق باید دانست وجود یکه در ممکنات ثابت می کنیم وجود لیست ضعیف در رنگ سایر صفات ممکن را در جنب علم واجب تعالی چه مقدار است و قدره حادثه را در جنب قدرت قدیمه چه اعتبار همچنین وجود ممکن در جنب وجود واجب تعالی لا شی محض است چه جای آن دارد که ناظر بواسطه تفاوت مراتب این دو وجود در اشکال افتد که آیا اطلاق وجود برین دو فرد بطریق حقیقت است یا اطلاق او بر یک فرد بطریق حقیقت است و بر فرد دیگر بطریق مجاز مجاز بیوی از همین است صوفیه بشرع ای از همین نموده اند اطلاق وجود بر وجود ممکن بر سبیل تجوز دانسته اند و وجود ممکنات را اثبات نکنند مگر عوام یا اخص خواص مراد از اخص انبیاء اند علیهم الصلوات والتسلیمات و از متابعان ایشان کسے که بولایت تعلیه ایشان مشرف شده است و دایره ظلال را تمام طی کرده علوم ظاهرین اند که وجود واجب تعالی و وجود ممکن را از تمام مطلق وجود مسید هند و هر دو را موجود تصور نمایند و اخص خواص حدید البصر اند هر دو وجود را از افراد مطلق وجود می یابند و تفاوت مراتب افراد وجود را راجع بصفات و اعتبارات وجود می نمایند نه راجع بحقیقت و ذات وجود تا یکی حقیقت شود و دیگر مجاز و جماعه متوسطان که از رتبه عوام قدم فوق مانده است و از کمالات اخص خواص کوتاه دست اند مشکل است که قائل بوجود ممکنات گردند و اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت نمایند از ینجاست که گفته اند که ممکن را موجود این علما میگویند که او را نسبتی است بوجود مثل نسبت نور بالشمس آنکه وجود کوی قائم است بطریق حقیقت موجود شود و بعضی از ینجا ازین وجود ممکن ساکت اند بنفی و اثبات آن تصریح نمینمایند و دیگر بنفی وجود از ممکن مینمایند موجود جز واجب تعالی را نمیدانند و طائفه از ایشان وجود ممکن را موجود نمینمایند چنانچه عین می دانند و گروهی از ایشان تصریح کرده اند باینکه وجودی که واجب تعالی راست آن وجود موجودات ممکن نیز همان وجود موجود است این عبارت نیز نفی وجود از ممکن مینماید بالجمله در اثبات وجود ممکن حدت نظر باید تا در عین متشعشعان نور وجود واجب تعالی نور اندک آنرا دید تیز بینان در روز با وجود تشعشعان انوار آفتاب ستارها را می بینند هر آنکه تیز بین نیست نمی تواند دید پس وجود ممکنات در رنگ وجود ستارها است در روز هر که حدید البصر است تواند دید و هر که ضعیف البصر است از ین دید بے نصیب است اگر پرسند که عوام با وجود ضعف بصر در کوری بعض چگونه وجود ممکنات را میتوانند دید و حال آنکه متشعشعان انوار وجود واجب تعالی اند رویت او نگویم از ارباب علم اند شان از رویت و دید سخن ما در ارباب دید است نه در ارباب علم چه ارباب علم از مبحث خارج اند بس که بیاطهور انوار وجوب

جل سلطانه چه آن نور را ذات او تعالی تصور میکنند نه آنکه اثر از ظهورے از ظهورات او تعالی انگارند و ظلی از ظلال او و دلیل
و شک نیست که آن نور را ذات حق گفتن جل سلطانه اقرار محض است بالحاد صرف و زندقه خالص
نهایت تحمل خداوندیست جل شانه که امثال این مفتریان را العیاذ بالله گوناگون استعجال نمیفرمایند و استیصال
ایشان نمی نماید سبحانک ما احلمک علی حلمک بعد علمک سبحانک علی عفوک بعد قدرتک قوم حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و
السلام بمجرد طلب رویت هلاک گشتند و حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بعد از طلب رویت رحمن
خود بیهوش افتاد و از آن طلب تایب گشت و محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که محبوب رب العالمین
است و بهترین موجودات اولین و آخرین با وجود آنکه بدولت معراج بدنی مشرف شد و از عرش و کرسی
در گذشت و از مکان و زمان بالا رفت علما را در رویت او علیه و علی آله الصلوة و السلام با وجود اشارتهای
قرآنی اختلاف است اکثر علما بعدم رویت او علیه و علی آله الصلوة و السلام قائل گشته اند قال الامام الغزالی و الاصح
انه علیه و علی آله الصلوة و السلام ما رای ربه سبحانه لیلة المعراج این بی سر انجامان بزعم باطل خود هر روز خدا را
مے بینند جل شانه و حال آنکه علما در یک دیدن محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم قیل و قال دارند فضحهم الله
سبحانه ما اجهلهم ایضا از سخنان این جماعه معلوم میگردد که آن کلام را که می شنوند نسبت آن را بحضرت حق
سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم می دانند و این عین الحاد است حاشا و کلا که از حضرت حق سبحانه کلامی صادر شود و بطریق
تکلم که در وی ترتیب باشد و تقدیم و تاخیر بود که آن علامات حدوث است سخنان مشائخ کبار قدس الله اسرارهم را در غلط انداخته است
چه مشائخ نیز اثبات کلام و مکالمه با حضرت جل سلطانه نموده لیکن باید دانست که مشائخ نسبت آن کلام را بحضرت
حق سبحانه همچو نسبت کلام بمتکلم نمی نمایند بلکه همچو نسبت مخلوق بخالق یقین میکنند در اینجا همچو نسبت حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که از شجره مبارکه کلام حق شنید جل شانه نسبت این کلام بحق جل سلطانه
همچو نسبت مخلوق بود بخالق نه همچو نسبت کلام بمتکلم و همچنین کلامیکه از حضرت جبرئیل
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام شنید نسبت آن کلام بحضرت حق سبحانه و تعالی همچو
نسبت مخلوق بود بخالق غایة ما فی الباب آن کلام نیز کلام حق است جل سلطانه و منکر آن
کافر و زندیق گویا کلام حق مشترک است درمیان کلام نفسی و کلام لفظی که بتوسط امری حضرت
حق سبحانه و تعالی ایجاد آن فرماید پس کلام لفظی نیز بحقیقت کلام حق باشد جل و علا شانه

مے بینند و حجب نیست تعالی و تقدس آنچه در حادث می یابند قدیم نه و هر چه در تشبیه ظاهر شود تنزیه نه از نهانها شعر اینها صوفیه مفتون نکردی و غیر حق را بسلطانه چون بانی انجا نما علیه بحال اگر معذور دارند و در رنگ مجتهد مخطی از موآخذه مرفوع اما با معتقدان ایشان تا چه معامله کنند کاش در رنگ مقلدان مجتهد مخطی باشند و اگر چنین بکنند هم کار مشکل است قیاس و اجتهاد اصلی است از اصول شرعیه که ما به تقلید آن ماموریم بخلاف کشف و الهام که ما را به تقلید آن امر نفرموده اند الهام بر غیر حجت نیست و اجتهاد بر مقلد حجت است پس تقلید علما مجتهدین باید کرد و اصول دین بموافق آرای ایشان باید جست و صوفیه آنچه بگویند و بکنند مخالف آرای علما مجتهدین آن را تقلید نباید کرد و بحسن ظن از طعن ایشان لب باید بست و از شطحیات ایشان باید شمرد و از ظاهر مصروف باید داشت عجب است که بسیاری از صوفیان عوام با ایمان امور کشفیه و الهامیه خود هیچو وحدت وجود مثلا دلالت میکنند و ترغیب تقلید آنها مینمایند و بر عدم آن ایمان تهدیدات میکنند کاش دلالت بر عدم انکار این امور مینمودند و بر منکران تهدیدات میفرمودند چه ایمان دیگر است و عدم انکار دیگر ایمان باین امور لازم نیست اما از انکار اینها محافظت باید نمود تا مبادا انکار این امور به انکار ارباب این امور کشد و به اولیای حق جل و علا بعضی و عداوت پیدا کند بر وفق آرای علمای اهل حق کار باید کرد و از کشفیه صوفیه بحسن ظن سکوت باید ورزید و به لا و نعم جرأت نباید کرد هذا هو الحق المتوسط بین الافراط والتفریط والله سبحانه الملهم للصواب عجائب کار و بار است جمعی از مدعیان این راه باین شهود و مشاهده قناعت ندارند بلکه این شهود را تنزل انگاشته درین اثنا برؤیت بصری قائلند می گویند که ذات بیچون و بیچگون را در اجل سلطانی می بینیم و میگویند که آنکه دلالت که حضرت پیغمبر ما علیه الصلوات والسلام یکبار در شب معراج دیده بود ما هر روز میسر است و نوریکه مربی ایشان میشود آن را باسفار صبح تشبیه مینمایند و لنور را مرتبه بیکیفی می انگارند و نهایت مراتب عروج را ظهور آن نور تصور مینمایند تعالی الله سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا و ایضا اثبات کلام و مکالمه با آنحضرت جل شانه می نمایند و میگویند که خدای تعالی چنین فرموده است و چنان گاهی در حق دشمنان خود از آن حضرت غضب و وعیدها نقل میکنند و گاهی در دوستان خود بشارتها میدهند بعضی از ایشان گویند که بقیه ثلث شب با الله شب تا نماز صبح با حق سبحانه و تعالی مکالمه داشتم و از هر باب سخنان پرسیدم جواب یافتم لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا از سخنان این جماعه مفهوم می شود که آن نور مربی را عین حق مے دانند

جل سلطانه تنزیه او و نزد خواجه تشبیه است و بیچون و چون کمال و نقص ناچار انتها را و که از تشبیه نگذشته است
ابتدا خواجه باشد چه بدایت از تشبیه است و نهایت تنزیه بلکه بایزید را در آخر حال بر این نقص اطلاع بخشیدند که
نزدیک باختصار میگفت ما ذکرتک الا عن غفلة . وما خدمتک الا عن فترة حضور سابق را غفلت دانست که حضور
او بمولی تعالی بلکه حضور ظلی بود از ظلال و ظهوری بود از ظهورات پس ناچار از وی غافل باشد جل سلطانه و تعالی
وراء الوراء است ظلال و ظهورات همه از مبادی مقدمات اند و از معارج و مصعدات و آنچه حضرت خواجه فرموده اند
تا نهایت را در بدایت درج میکنیم مطابق واقع است زیرا که از ابتدای توجه ایشان بر احدیت صرف است و از اسم و صفت
و جزئیات نمی خواهند تعالی مبتدیان رشید این طایفه علیه را این دولت بطریق انعکاس از شیخ مقتدا که باین
کمال مشرف شده است حاصل میشود فهذه پس ناچار نهایت کمل در بدایت این بزرگواران مندرج باشد
غایة ما فی الباب این توجهات احدیت ایشان اگر غلبه پیدا کند و ظاهر را نیز برنگ باطن منصبغ سازد سالک از مشاهدات
سفلی که در مرایای ممکنات ظاهر شود آزاد است و از معارف تشبیهی خلاص و اگر این توجه غلبه پیدا نگردد
بر باطن مقصور گشت پیداست که ظاهر بشهود وحدت در کثرت ملتذ بود و بتوحید و اتحاد محظوظ باشد اما این شهود
در حق ایشان مقصور بظاهر است بباطن سرایت نکرده باطن ایشان متوجه احدیت صرف است و ظاهر ایشان شاهد وحدت
از کثرت ثابت شد که توجه باطن بواسطه غلبه نسبت ظاهر معلوم نشود و غیر از شهود ظاهر امر دیگر مفهوم نشود چنانچه در اوایل
حال کاتب این سطور بوده است بواسطه غلبه نسبت ظاهر از توجه بباطن که باحدیت صرف بود آگاهی نداشت و بکلیت
خود را متوجه شهود وحدت در کثرت مییافت بعد از مدتی حضرت حق سبحانه بر توجه باطن اطلاع بخشید و باطن را از ظاهر بنصرت
داد و معامله را تا باینجا رسانید الحمد لله سبحانه علی ذلک از این قبیل است معارف توحیدی و مشاهدات سفلی که از
بعض خلفای این خاندان بزرگ سر زده است نه آنکه ایشان بظاهر و باطن متوجه این شهود اند و گرفتار این معرفت
بخلاف دیگران که بظاهر و باطن گرفتار این شهود اند و این شهود را جامع تنزیه و تشبیه دانسته از کمال میدانند بخلاف
هر چند باطن ایشان نیز ایمانی بتنزیه صرف دارد اما گرفتاری دیگر است و ایمان دیگر و حال دیگر است و علم
دیگر جماعه که ایمان بتنزیه صرف ندارند و جز مشاهده سفلی امر دیگر را معتقد نیستند از ملاحده اند که از شریعت
خارج اند نه در غیر شهود حق جل و علا در مرایای ممکنات که جماعه از صوفیه آنرا کمال می شمرند و جمع بین التشبیه
و التنزیه میگویند انکار ندارم آن شهود شهود حق نیست جل و علا و مشهود در آن جز متخیل و منحوت ایشان نه آنچه در ممکن

از تحقیق سابق معلوم شد که اگرچه موجودات متعدد باشند ما سوی حق جل و علا موجود بود و ابوست هم که فنا و بقا
شهودی بود چه لابد است در فنا که جهل آید چه انسان ما سوی فنا است اعدام ما سوی دید ما سوی باید که مفقود
شود تا آنکه ما سوی معدوم و نابود بود این کس با وجود ظهور اکثر خواص بی نشان مانده است از قسم چه گوید توحید شهودی
را همین توحید وجودی خیال کرده حضرت وحدت وجود را از شر الطار دانسته اند و در وجود گوینده را اعمال و مفصل
ان نتیجه که بسیاری از ایشان معرفت حق جل سلطانه منحصر در معارف توحید وجودی خیال کرده اند
و شهود وحدت را در مرتبه کثرت از انجام کار تصور نموده تا آنکه بعضی از ایشان تصریح کرده که حضرت پیغمبر علیه و علی
جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بعد از حصول کمالات نبوة در مقام شهود وحدت در کثرت
بوده است کریمه انا اعطیناک الکوثر اشاره بهمین مقام مینمایند و ترجمه کریمه را باین عبارت میکنند بیشکی دادیم ترا شهود وحدت
در کثرت تا اکثر الکوثر ساخته او کوثر در میان حروف کثرت این اشارت را فهمیده اند حاشا و کلا این قسم معارف شایان مقام نبوت
باشد چه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بجای میگویند چون جا سلاطین دعوت مینمایند و هر چه در مرایا چون گنجایش ندارد از
جناب الهیت و مرا غیر حق نفی وحیدی تسم حضرت حق سبحانه و تعالی الیا از اقصا دیا و کمل انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات
به ترک دیگر آگاه میسازند و کمالات ایشان را ما تمام کمالات خود میشناسد کبرت کلمة تخرج من افواههم جو این کرمی کرد
شکی نهانست باز همین نهان است کمینه هست و از این قسم معرفت که اول حاصل شده بود هست و
استغفار است آن شهود و از در رنگ حلول النصاری ازین باب قدس نفی مینماید حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرمایند
هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد پس شهود وحدت و کثرت نیز شایان
نفی گشت و هرچه شایان نفی است از جناب قدس منتفی است این کلام حضرت خواجه مراد از شهود برآورده
است و از گرفتاری ما شاهد و معاینه نجات بخشیده و رخت از علم بجهل کشیده و از معرفت بحیرت برده خطره
السبحانی خیر الجزا من باین یک سخن مرید حضرت خواجه ام و حلقه بگوش ایشان و بحق از
اولیا الکم کسی بمثل این عبارت تکلم نموده است و جمیع مشاهدات و معاینات را برین نهج نفی ساخته درین
مقام حقیقت این سخن ایشان که فرموده اند معرفت خدای بر بهاء الدین حرام اگر ابتدا او نهایت
بایزید نباشد باید جست چه بایزید با آن بزرگی از شهود و مشاهده نگذشته است و از تنگنای
سبحانی بقدم بیرون نزده بخلاف حضرت خواجه که بیک کلمه لا نفی جمیع مشاهدات فرموده اند همه را غیر حق ساخته

دو وجود را که مشترک گویند به اعتبار آن است که او در بین است و در بین مشترک طریقت مهمات جواب بعض دو بینی که سر
طریقت است توحید شهودی حاصل میشود و توحید وجودی درین موطن هیچ در کار نیست باید که مشهود سالک بجز ذات
عیان را تجلیات مقدسه امری دیگر نبود تا فنا متحقق شود و سر کلی طریقت منقطع گردد در روز که آفتاب را تنها می بینند ستارها را
نمی بینند فهم دو بینی حاصل است چه ستارها از انظارها در روز موجود بودند مقصود نیست که یک آفتاب مشهود بود ستارها
معدوم باشند یا موجود بلکه گوییم که کمال فنا در صورتیست که اشیا موجود باشند و سالک از کمال گرفتاری که بمطلوب حقیقی
دارد بهیچ چیز التفات ننماید بلکه هیچ چیز را مشاهده نکند و هیچ چیز در دیده بصیرت او در نیاید و اگر
اشیا موجود نباشند فنا از که متحقق شود و فانی که بود و که را فراموش سازد اول کسیکه تصریح بتوحید وجودی کرده
است شیخ محی الدین بن العربی است عبارت مشائخ متقدم هر چند که از توحید و اتحاد خبر میدهد اما قابل حمل اند
بر توحید شهودی چه هر گاه غیر حق را جل شانه نبیند بعضی گویند لیس فی جبتی سوی الله و بعضی ندای سبحانی زنند و بعضی لیس فی
الدار غیره دیار اند اورده همند اینهمه کلمهاست که از شاهیک بینی میتراوند هیچ کلام را دلالت بر وحدت وجود نیست
و آنکه مسئله وحدت وجود را بوجه مفصل ساخته است و در رنگ صرف و نحو تدوین نموده شیخ محی الدین است و بعضی از معارف غامضه
این مبحث را مخصوص بخود گردانیده حتی که گفته خاتم النبوة بعضی از علوم و معارف را از خاتم الولایت اخذ میکند و خاتم الولایة محمدی
خود را داند و شراح در توجیه این گفته اند که پادشاه اگر از خزینه خود چیزی بگیرد چه نقصان دارد بالجمله در تحصیل فنا و بقا
و حصول کمالات ولایت کبری توحید وجودی هیچ در کار نیست توحید شهودی باید تا فنا متحقق شود و نسیان ما سوی حاصل
گردد تواند بود که سالکی ز بدایت تا نهایت سیر کند و از علوم و معارف توحید وجودی هیچ بروی ظاهر نشود بلکه
نزدیکیست که انکار این علوم نماید نزد فقیر راهیکه بی ظهور این معارف بسلوک میسر شود اقرب است از آن راهی که متضمن
این ظهور بود و ایضا سالکان این راه اکثرشان بمطلوب میرسند و روندهای آن راه اکثرشان در راه می مانند
و از دریا بقطره بسر میبرند و بتوهم اتحاد ظل گرفتار میمانند و از وصل محروم میشوند و این معنی را بتجربها معلوم
ساخته است والله سبحانه الملهم للصواب و سیر فقیر هر چند براه ثانی میسر شده است و از ظهورات علوم و معارف توحیدی
حظ وافر یافته اما چون عنایت خداوندی جل سلطانه شامل حال او بود و سیر محبوبی داشته بوادی مقام وزراه را باندک
فضل و عنایت طی نموده است و از آن الکرم او را از ظلال گذرانیده به اصل رسانیده و چون معامله مسترشدان ما قادر به
که راه دیگر اقرب بحصول است و ما را سهل حصول الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق

نباشند چرا پوشیده داشته اظهار خلاف نفس نماید علی الخصوص احکامی که بذات و صفات و افعال واجب الوجود
تعالی و تقدس تعلق داشته باشد اظهار و اعلان آن احق اند کوته نظران اگرچه در فهم آن قاصر بوده اند نمی بینی که متشابهات
قرآنی و آنچه در احادیث آمده است از متشابهات چه جای عوام که خواص نیز در فهم آن عاجزند مع ذلک در اظهار
آن ممنوع نشدند علما بعموم البلاغ اظهار آنها نگشتند اینجماعه کسیکه به دو وجود قائل است و از عبادت ما سوی
الله تعالی تنزه می نماید او را مشرک می نامند و آنکه بیک وجود قائل است او را موحد میگویند اگرچه عبادت صنم
نماید بتخیل آنکه اینها ظهورات حق اند سبحانه و عبادت ایشان عبادت حق است تعالی شانه از انصاف باید نمود
که ازین صنف مشرک کدام است و موحد کدام انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بتوحید وجود دعوت نکرده اند
و دو وجود گوینده را مشرک نگفته دعوت ایشان بتوحید معبود است جل شانه و عبادت ما سوی را شرک گفته اند اگر
صوفیه وجود ما سوا را بعنوان غیریت ندانند دفع شرک نمی کنند ما سوی را حق است دانند یا ندانند بعضی از
متاخران این عالم را عین حق جل سلطانه نمیگویند و از عینیت تحاشی مینمایند و طعن و تشنیع بقایلان
عینیت میکنند و شیخ محی الدین و تابعان او را ازین راه به انکار پیش می آیند و بد یاد میکنند مع ذلک
اینجماعه عالم را غیر حق جل سلطانه نمی گویند بلکه نه عین حق و نه غیر حق جل و علا میدانند این سخن از صواب
دور است الاثنان متغایران قضیه مقرر است منکر و نفی ثالث مصادم بدیهه عقل است غایة ما فی الباب
متکلمین در صفات واجبی جل سلطانه لا هو و لا غیره گفته اند و از غیر مصطلح مراد داشته جواز انفکاک و متغایرین مراعات
نموده اند چه صفات ثمانیه جل سلطانه از حضرت ذات تعالی و تقدس منفک نمیشوند و جواز انفکاک در میان
ذات و صفات قدیمه او تعالی و تقدس متصور نیست پس لا هو و لا غیره در قدیمه صادق است بخلاف عالم که
این نسبت در وی مفقود است کان الله و لم یکن معه شیء پس نفی غیریت از عالم نمودن هم بلغت و هم
باصطلاح از صدق دور است اینجماعه از نارسائی خود عالم را در رنگ صفات قدیمه انگاشته اند و حکم مخصوص
آنرا اینجا اطلاق نموده و جماعه چون بنفی عینیت عالم قائل گشته اند لازم است بر ایشان که بغیریت عالم
قائل شوند و از زمره ارباب التوحید وجودی برآیند و بوجودات متعدده حاکم گردند در توحید وجود از عین گفتن چاره نیست
چنانچه شیخ محی الدین و تابعان او گفته اند و عین گفتن نه باین معنی است که عالم با صانع متحد است حاشا و کلا بلکه باین معنی است
که عالم معدوم است و موجود حضرت واجب است تعالی و تقدس چنانچه این فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق این معنی نموده است [illegible] گوینده

او سبحانه می نمایند قال الله تبارک و تعالی قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و
لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون و نیز جمیع
اسباب به نهایت اثبات می نمایند و همه را ظهورات رب الارباب تخییل میکنند و کتاب و سنت را که در مطالب خود
مستشهد می آرند الکتاب هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ان الذین
یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و سنة اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الآخر
فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطن فلیس دونک شیء هیچ استشهاد نمی سزد زیرا که
این عبارت حصر برای نفی کمال وجود از ماسواه است ابلغ وجه نه نفی اصل وجود چنانکه فرموده لا صلوة
الا بفاتحة الکتاب و فرموده لا ایمان لمن لا امانة له و امثال آن در کتاب و سنت بسیار است این توجیه نه
تاویل النصوص است چنانچه گمان برده اند بلکه حمل النصوص است بر کمال بلاغت و در عرف چون اهتمام به امر رسالت
شخصی می نمایند میفرمایند که دست او دست منست مقصود اینجا حقیقت نیست مجاز است که ابلغ از حقیقت است
و چون فعل از بندگی و قدرت فاعل که عبد و مملوک حسب قدرت کامله است زیاده بوقوع آید و التفات و توجه آن ما
قادر در ان فعل مرعی باشد مالک را سزد که گوید این فعل را من کردم نه تو سخن را هیچ دلالت نیست بر اتحاد فعل و نه
بر... اتحاد ذات حاشا و کلا که فعل عبد مملوک عین فعل مالک مقتدر بود و یا ذات او عین ذات او اینجا اندک
انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات نفهمیده اند که مدار دعوت ایشان اثبات اثنینیت است و وجود غیر و غیریت عبارات
ایشان را بر توحید و اتحاد فرود آوردن از تکلفات بارده است اگر فی الحقیقة موجود یکی بود و ماسوای او ظهورات
او بودند و عبادت ماسوی عبادت او باشد چنانچه اینجاعه گمان برده اند چرا انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات
مبالغه و تاکید منع آن نمایند و عقوبات ابدی بر عبادت ماسوی مترتب سازند و عابدان آنها را دشمنان خدا
گویند چون بر منشاء غلط ایشان اطلاع نبخشند و وهم غیریت را که از جهل در ایشان ناشی شده است
زایل نگردانند و عبادت ایشان را عین عبادت حق جل و علا بدانند بعضی ازین جماعه گویند که پیغمبران
علیهم الصلوات و التسلیمات بواسطه قصور فهم عوام اسرار توحید وجود را پوشیده بنا دعوت را بر غیر و غیریت
کرده اند و وحدت را پوشیده به کثرت دلالت نموده اند این سخن در رنگ تقیه شیعه نامسموع است پیغمبران
علیهم الصلوات و التسلیمات احق اند به تبلیغ انچه نفس الامر است هرگاه نفس الامر موجود یکی بود و غیر او را

شمرده ام آن انشانند من جلیسم یا رب ؛ انبیا علیهم الصلوة والسلام چون از مقام دعوة فارغ میگردند
و متوجه عالم بقا میشوند و مصلحت رجوع تمام میشود بشوق تمام نداء الرفیق الاعلی بر آورده بکلیت متوجه حق جل سلطانه
میگردند و در مرتبه قرب نیز بی نهایت اند ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها ؛ وللعاشق المسکین ما یتجرع ؛ نزد فقیر کمال
آنست که در وقت عروج کثرت بکلیت از نظر مرتفع شود حتی که اسما و صفات نیز ملحوظ نباشند و جز احدیت
مجرده هیچ مشهود نبود ثم عود بصحة عود مع در وقت رجوع نظر تمام بکثرت افتد و غیر از خلق در رنگ
عامه مومنان امر بجز آمنت هو او نبود و غیر از ادای اطاعت خلق بحق جل و علا و را کار نباشد چون امر
دعوت تمام کند و عالم فانی را وداع نماید بکلیت بجناب قدس متوجه شود و رخت از غیب بشهادت
کشد و معامله را از آغوش به آغوش برد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ؛ ناقصی رجوع
کلیت را نقص خیال نکنند و توجه باطن را که بحق است جل سلطانه بهتر از توجه بخلق که برای دعوت و
تکمیل ایشانست ندانند زیرا که صاحب رجوع باختیار خود در مقام رجوع نیامده است بلکه بمراد حق جل سلطانه
از اعلی باسفل نزول کرده است و از وصل به هجر خود قرار داده پس صاحب رجوع قائم بمراد حق است جل شانه
وفاقی از مراد خود صاحب توجه بوصل و شهود محظوظ است و به قرب و معیت شادان ع هجری که بود مراد
محبوب ؛ از وصل هزار بار خوشتر ؛ لانی فی الوصال عبید نفسی ؛ وفی الهجران مولی للموالی ؛ وشغلی
بالحبیب بکل حال ؛ احب الی من شغلی بحالی ؛ و فضائل و کمالات رجوع بسیار است صاحب توجه نسبت بصاحب
رجوع قطره ایست نسبت بدریای محیط این رجوع از فضائل نبوت است و ان تحجار ازان اتباع ایشان با نهایت اماهم کبرا
این کمال نسبت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بعضی از جامعان تنزیه و تشبیه گویند که ایمان تنزیه
همه مومنان از احوال است عارف آنست که ایمان به تشبیه با آن جمع کند و خلق را مظهر خالق بیند و کثرات را آئینه وحدت داند و
در نعم مطالعه کند بالجمله توجه تنزیه صرف نزد ایشان نقص است و شهود وحدت بی ملاحظه کثرات غیر تجامع متوجهان تنزیه صرف را نا قص
و ملاحظه وحدت را بی ملاحظه کثرت تجرید مینامند و تقیید میدانند سبحان الله و بحمده دعوت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بتنزیه صرف
سماوی و ناطق بایمان تنزیهی است انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بنفی آلهه باطله آفاقی و انفسی مینمایند و به ابطال الهه نمودن میفرمایند و
واجب الوجود بیچون و بیچگون دلالت میکنند هیچ پیغمبری نشنیده که پیغمبری دعوت بایمان تشبیه نموده است و خلق را مظهر خالق گفته و جمیع
پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات متفق الکلمه اند در توحید واجب الوجود تعالی و تقدس متفقند از باب ادولن ؛

اگر بر عزلت تجرید قیاس از حال ویس قرنی نمایند که چون عزلت اختیار کرده بصحبت خیر البشر علیه وعلی
آله الصلوة والتسلیمات نرسید از کمالات صحبت بهره نیافت و از تابعین گشت و از خیریت پایه اولی
بدرجه دوم رسید بعنایة الله سبحانه صحبت هر روز بطرز دیگر است من استوی یوماه فهو مغبون والسلام
علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات

مکتوب دویست و هفتاد و پنجم بشیخ حسن برکی صدور یافته در حل استفسار رقعه که دیده بود محمد نعمه
سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف اخوی اعزی شیخ حسن حسن الله سبحانه حاله واوصله الی کماله
در رقعه روشن که رد داده بود و نوشته بود ند بوضوح انجامید میدوار باشند ۸ با نچه مامورند در ایشان آن
سجان مع شد و سر موی از ایشان احکام شرعیه تجاوز تجویز نکنند و به معتقدات حقه اهل سنت و جماعت متحلی
باشند کار تمامیت وغیر این همه هیچ اگر والدین تجویز بکنند و خود رضی باشند سیر هندوستان را مغتنم
شمرند والسلام **مکتوب دویست و هفتاد و دوم** بمیر محب الله مانکپوری صدور یافته در بیان ایمان بغیب و
ایمان شهودی و توحید شهودی و توحید وجودی و آنچه در حصول فنا در کار است توحید شهودی است توحید وجودی هیچ در کار
نیست و در بیان اصناف هر کدام فضل و اکمل اند ایمان غیب را یا ایمان شهادت و در بیان آنکه اول کسی که
اظهار توحید وجودی نموده است و تصریح بآن کرده صاحب فتوحات مکیه است عبارات مشایخ متقدم هر چند از توحید و اتحاد خبر
میدهند محمول بر توحید شهودی اند و مناسب ذلک الحمد والصلوة سیادة پناه اخوی اعزی میر محب الله معلوم فرمایند که
ایمان بالغیب بوجود واجب تعالی و بسایر صفات او سبحانه نصیب انبیاست و نصیب اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و نصیب اولیا که بکلیت مرجوعند و نسبت ایشان بنسبت اصحاب است اگرچه اینها قلیل اند بل اقل و نصیب علما
و نصیب عامه مومنان ایمان شهودی نصیب عامه صوفیه است از ارباب عزلت بوند یا از ارباب عشرت
چه ارباب عشرت هر چند مرجوعند اما بکلیت رجوع نموده اند باطن ایشان همچنان نگران فوق است ظاهر
بخلق اند و باطن بحق جل سلطانه پس بهمه وقت ایمان شهودی نصیب شان است و انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات چون بکلیت مرجوعند و بظاهر و باطن متوجه دعوت خلق بحق جل و علا لاجرم ایمان غیب نصیب شان است
و این فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که با وجود رجوع نگرانی فوق بعلامت نقص است و عدم صعود است بانجام کار و
رجوع بکلیت علامت وصول است به نهایة النهایة صوفیه کمال را در جمع بین التوجهین دانسته اند و جامع التشبیه و التنزیه را اکمل

از سایر ولایات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افضل میشد و گروهی ازین طایفه چون ولایت را افضل از
نبوة دانسته ولایت اولیا را اعلی و اکمل از ولایات انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات دیدند ناچار ملائکه علیین را از انبیا
افضل گفتند علیهم الصلوات والتسلیمات و از جمهور اهل سنت جدا افتادند کل ذلک لعدم الاطلاع علی حقیقة
النبوة و چون در نظر مردم بواسطه بعد عهد نبوة در جنب کمالات ولایت حقیر می در آید لاجرم سخن
را درین باب مبسوط ساخته و شمه از حقیقت معامله وانمود ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا
وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین اخوی ارشدی شیخ داود چون متردد آن حدود بود
باعث این نصیحت گشتند مکتوب دویست و شصت و نهم بمرتضی خان صدور یافت در ترغیب
براهانت رسانیدن باعدای دین و تخریب و توهین آلهه باطله این بیدولتان و اظهار تمنا خود بان
عظیم القدر و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی هرکسی را در دل تمنای مرسیست از امور و
تمنای این فقیر شد تا نمود لعنت بدشمنان خدا جل وعلا و دشمنان پیغمبر او علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات و اهانت رسانیدن است باین بیدولتان و خوار داشتن ایشان را و آلهه باطله ایشان را یقین
میداند که هیچ عملی نزد حق جل وعلا ازین عمل مرضی تر نیست بنابران مکرر ایشان را باین عمل مرضی ترغیب
بنماید و ایشان باین عمل از اهم مهام اسلام میدانند چون بدولت اینجا تشریف برده اند و برای تحقیر و
اهانت رسانیدن آن لعینه که مشغول آن اند متعین شده اند اول شکر این نعمت بجا باید آورد که چه کسی را
تعظیم و توقیر انتقام و اهل آن میسر شده سبحانه وتعالی الحمد والمنة که با این بلا مبتلا ساخت
این نعمت عظمی در تحقیر و توهین این بیدولتان و آلهه باطله ایشان سعی بلیغ باید فرمود و هر قدر که میسر شود
بخفیه یا جهر در تخریب این جماعه باید کوشید و انواع اهانت باین بدتر شده تا تمام شده باید رسانید امید است
که بعضی از مداهنتها که واقع شده است باین عمل تلافی آنها نمایند و کفاره سازند ضعف بدن و شدت
سرما مانع است و الا بخدمت ایشان رسیده ترغیب این امر نموده و باین تقریب بجا تفی بر آن سنگ می انداخت
و آنرا سرمایه سعادت میساختم زیاده چه مبالغه نماید والسلام مکتوب دویست و هفتادم بشیخ نور محمد صدور یافت
دربیان ترجیح بعضی صحبتها بر عزلت الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی اخوی شیخ نور محمد دور افتاده گان را
یکبارگی فراموش ساختند که بسلام و پیامی هم یاد نمیکنند متمنای شما عزلت و انزوا بوده که میسر شد یا بعضی از صحبتها

با این همه هنوز در صحو است که شمه از سکر با آن ممتزج نگشته است بلکه این معارف مناسب مقام ولایة اند که قدم راسخ
در سکر دارد پس این علوم از اسرار ولایة بوند نه از اسرار نبوة انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات هرچند ولایة
نیز ثابت است اما احکام آن مغلوب اند و در جنب احکام نبوة مضمحل ع بلی هرجا شود مهر آشکارا نه سها را
خبر پنهان بودن چه یارا ؛ فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوة حکم دریایی
محیط دارد و کمالات ولایة در جنب آن قطره است مختصر اما چه توان کرد جمعی از نارسائی بکمالات نبوة
گفته اند که الولایة افضل من النبوة و جمعی دیگر در توجیه آن گفته اند که ولایة نبی افضل است از نبوة او این
هر دو فریق حقیقت نبوة را نا دانسته حکم بر غائب کرده اند نزدیک باین حکم است حکم به ترجیح سکر بر صحو اگر حقیقت
صحو میدانستند هرگز سکر را بصحو نسبت نمی دادند ع چه نسبت خاک را با عالم پاک ؛ اما که صحو خواص را نیز
مماثل صحو عوام دانسته سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خواص را مماثل سکر عوام دانسته جرات
باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که صحو بهتر از سکر است اگر صحو و سکر مجازی است این حکم ثابت است
و اگر حقیقی است نیز این حکم ولایة را از نبوة افضل گفتن و سکر را بر صحو ترجیح دادن در رنگ آنست که کسی کفر را
باسلام ترجیح دهد و جهل را از علم بهتر داند زیرا که کفر و جهل مناسب مقام ولایت است و اسلام و معرفت مناسب
مرتبه نبوة منصور گوید ع کفرت بدین الله والکفر واجب لدی و عند المسلمین قبیح و محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم از کفر استعاذه مینماید قل کل یعمل علی شاکلته چنانچه در عالم مجاز اسلام بهتر از
کفر است در حقیقت نیز اسلام را بهتر از کفر باید دانست فان المجاز قنطرة الحقیقة اگر گویند که در مقام ولایة چنانچه
در مرتبه جمع کفر و سکر و جهل ثابت است در مرتبه فرق بعد الجمع اسلام و صحو و معرفت نیز متحقق است پس کفر
و سکر و جهل را بمقام ولایت مناسب گفتن بچه معنی بود گوئیم که صحو و مانند آن در فرق مرتبه اثبات نمودن
نسبت بمرتبه جمع است که سراسر سکر و استتار است والا صحو آن مرتبه نیز ممتزج بسکر است و اسلام آن مختلطه
بکفر و معرفت مشوب بجهل اگر در کتابت گنجایش میداشت احوال و معارف مرتبه فرق را بتفصیل ذکر کرده
امتزاج سکر و مانند آن در آن مرتبه بیان مینمود ارباب فطانت شاید بهمین رمز نیز دریابند العجب کل
العجب این قدر باید فهمید که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این همه بزرگی و کلانی که یافتند از راه نبوة یافته اند نه
از راه ولایت و ولایت ایشان خادم نبوت است آن زیرا که نبوة و اگر ولایت را بر نبوة مزیت میبود ملائکه ملاء اعلی که ولایت ایشان اکمل است

سد و دولتست پس محافظت طریقت از اهم مهام آمد و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس
هر جا که از مخالفت طریقت خود بینند زجر و مبالغه منع آن فرمایند و در ترویج و تقویت این طریقت کنند
والسلام والاکرام

مکتوب دویست و شصت و هشتم بخانخانان صدور یافت در بیان آنکه علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چیست و مراد از علما که در حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل وقع شده اند کدام اند و در بیان آنکه علم اسرار که از وراثت انبیا باقی مانده است علیهم الصلوات والتسلیمات غیر از اسرار است که اولیاء امت بآن تکلم کرده اند از علم توحید وجودی و بیان احاطه و سریان و قرب و معیت ذاتیه

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی احوال او و ملائمه فقراء این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم چون مبحث علم وراثت در میان بود چند کلمه از آن مقوله بمقتضای وقت نوشته آمد در احادیث آمده العلماء ورثة الانبیاء علمیکه از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است دو نوع است علم احکام و علم اسرار عالم وارث کسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده نه آنکه او را از یک نوع نصیب بود نه از نوع دیگر که آن منافی وراثت است چه وراثت را از جمیع انواع ترکه مورث نصیب است نه از بعض دون بعض و آنکه او را از بعض معین نصیب است داخل غرما است که نصیب او بجنس حق او تعلق گرفته است و همچنین فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل مراد از علما علماء ورثه اند نه غرما که نصیبی از بعض ترکه فرا گرفته اند چه وارث را بواسطه قرب و جنسیت همچو مورث می توان گفت بخلاف غریم که از این علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالم نباشد مگر آنکه علم را مقید بیک نوع سازیم و گوئیم که عالم علم احکام است مثلا و عالم مطلق آنکه بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم گمان دارند که علم اسرار عبارت از علوم توحید وجودیست و شهود وحدت در کثرت و مشاهده کثرت در وحدت و کنایه است از معارف احاطه و سریان و وجود قرب و معیت او تعالی بهیچیکه مکشوف و مشهود ارباب احوال است حاشا و کلا ثم حاشا و کلا که این علوم معارف از علم و اسرار بوده شایان مرتبه نبوة باشند زیرا که مبنای این معارف سکر وقت و غلبه حال که منافی صحو است و علم انبیا علیهم الصلوة والتحیات چه علم احکام و چه علم اسرار همه محض صحو است و علم انبیا علیهم الصلوة والتحیات چه علم احکام و چه علم

نمینماید این فقیر چون در آمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در رسالت
مرزا حیو بگذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام مکتوب دویست و شصت و ششم بمرزا حسام
الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه اسرار و دقایق که حضرت ایشان بآن متمیز گشته اند شمه ازان
بظهور نمی توان آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن اسرار مقتبس از
مشکوة نبوة است و ملائکه علیین نیز درین دولت شریک اند و ما یناسب ذلک بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات
میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد این حقیر ساخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت جزاکم الله
سبحانه خیرا از انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه شکر آن نماید علوم و معارفی که افاضه میشود و توفیق
خداوندی جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید و بسمع اهل فنا اهل میرسد اما اسرار و دقایقی که بآن
متمیز است شمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه برمز و اشارت نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد فرزند
اعزی که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک و جذبه رمزی ازین اسرار دقیقه با او در میان
نمی آرد و به تمام در ستر آن می کوشد با آنکه میداند که فرزندی از محرمان اسرار است و از خطا
و غلط محفوظ اما چه کند که دقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد و بضیق صدری و لا ینطلق
لسانی گفته وقت است آن اسرار از آن قبیل اند که در میان نیاید بلکه در بیان نیز نیایند ع فریاد حافظ
اینهمه آخر بهرزه نیست ، هم قصه غریب و حدیث عجیب است ، این دولت که ما در ستار آن میکوشیم مقتبس
از مشکوة نبوة انبیا است علیهم الصلوات و التسلیمات و ملائکه ملاء اعلی علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات
شریک این دولت اند و از متابعان انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات هر کرا باین دولت مشرف سازند ابوهریره
گوید رضی الله عنه که من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آله و صحابه دو نوع علم اخذ نموده ام یکی ازان
دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر
علم اسرار است که فهم هر کس بآن نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ثانیا مرفوع آنکه
کتابتی که بحضرت خواجه زاده ها نوشته است بنظر شریف خواهد گذشت مقصود و مدعا احداثی که در طریقت
پیدا کنند نزد فقیر کم از بدعتی نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت تا زمانی فایض است
که احداثی در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث در طریقت پیدا شد راه فیوض و برکات از طریقت

انه الغناء وقال مجاهد في قوله تعالى والذين لا يشهدون الزور اى لا يحضرون الغناء وحكي عن امام الهدى
الى منصور الماتريدي من قال لمقرى زماننا احسنت عند قرائته يكفر وبانت منه امرأته واحبط الله تعالى
كل حسناته وحكي عن ابي نصير الدبوسي عن القاضي ظهير الدين الخوارزمي من سمع الغناء من المغني وغيره
او يرى فعلا من الحرام فتحسن ذلك باعتقاد او بغير اعتقاد يصير مرتدا في الحال بناء على انه ابطل حكم الشريعة
ومن ابطل حكم الشريعة فلا يكون مؤمنا عند كل مجتهد ولا يقبل الله تعالى طاعته واحبط الله كل حسناته
اعاذنا الله سبحانه من ذلك وآيات واحاديث و روايات فقهيه در حرمت غنا بسيار است بحديكه احصاى
آن متعذر است مع ذلك اگر شخصى حديث منسوخ يا روايت شاذ را در اباحت سرود بيارد اعتبار نبايد كرد
كه فقيهى در هيچ وقت و زمانى فتوى باباحت سرود نداده است و رقص و پاكوبى را مجوز نداشته چنانچه در
ملتقط رساله امام همام ضياء الدين شامى مذكور است و عمل صوفيه در حل و حرمت سند نيست همين
نيست كه ما ايشان را معذور داريم و ملامت نكنيم و امر ايشان بالحق سبحانه تعالى مفوض داريم اينجا قول
امام ابى حنيفه و امام ابى يوسف و امام محمد معتبر است نه عمل ابوبكر شبلى و ابى حسن نورى صوفيان خام
بيوقت عمل پيران خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دين ملت خود گرفته اند و طاعت و عبادت
ساخته اولئك الذين اتخذوا دينهم لهوا ولعبا و از روايت سابق معلوم شده است كسيكه فعل حرام را مستحسن
دانند از زمره اهل اسلام مى برآيد و مرتد ميگردد پس خيال بايد كرد كه تعظيم مجلس سماع و رقص نمودن بلكه آنرا
طاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد سبحانه الحمد والمنة كه پيران ما باين امر مبتلا نشده اند و ما تابعان را از
تقليد اين امر وا رهانيده اند شنيده ميشود كه مخدوم زادها ميل بسرود دارند و مجلس سرود و قصه خوانى
در بيشها جمعه منعقد ميسازند و اكثر ياران درين امر موافقت مينمايند عجب هزار عجب كه مريدان سلاسل ديگر عمل
پيران خود را بهانه ساخته ارتكاب اين امر مينمايند و حرمت شرعى را بعمل پيران خود دفع ميكنند اگرچه فى الحقيقت
درين امر محق نباشند ياران درين ارتكاب چه معذرت خواهند فرمود حرمت شرعى بجاى خود و مخالفت
طريقت پيران خود بجاى خود اهل شريعت ازين فعل راضى اند و نه اهل طريقت اگر حرمت شرعى نبودى
مجرد احداث امر در طريقت شنيع بودى فكيف كه حرمت شرعى با آن جمع شود يقين است كه جناب حضرت
پيران ما باين امر راضى نخواهند بود امامرا عاشا ادا سئله نمود تصريح منع هم نميكنند و ياران را ازين اجتماع نهى

چه این بست بنا واستدلال بقوله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب و نسبت باعمال لیسری و همه طریقی حاصل نشد و کسل و سرکشی که از اماره ناشی میشود زائل کردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه نه آنست که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنای صور و انوار غیبی نماید چه این صور و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات دالّه بر وجود او تعالی و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه علیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دارند آن احوال را نمی پسندند از نجاست که سماع و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده اند بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن فرموده اند و ثمراتیکه بران مترتب شود التفات بان ننموده روزی بمجلس طعام از ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه با بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علماء آنجا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این طریقت هرگاه در منع ذکر جهر اینهمه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجد چه گویند احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه معاینه در مرایاء صور عالم بظهور می آید حکماء یونان و جوگیه و براهمه هند در بعضی شریک اند علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبهه بدانند که سماع و رقص فی الحقیقت داخل لهو و لعب است آیه کریمه و من الناس من یشتری لهو الحدیث در شان منع سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کبار تابعین گوید که مراد از لهو الحدیث سرود است فی المدارک لهو الحدیث السمر و الغناء و کان ابن عباس و ابن مسعود رضی الله تعالی عنهم یحلفان

در کار است نیز باید که فرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه میان دو سجده سنت است
بعد از نشستن سنت در رسته اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار سنت و اکثر آن
تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازه حال مقتدیان است شرم می آید که کسی
در حال انفراد در وقت استطاعت اقتصار بر اقل التسبیحات نماید اگر نتواند پنج بار یا هفت بار بگوید و در وقت
سجده رفتن آنچه بزمین نزدیکتر است اول بزمین نهد پس اول دو زانو بزمین نهد بعد از ان هر دو دست
بعد از ان بینی را بعد از ان جبین را در وقت وضع زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقت
رفع راس آنچه به آسمان نزدیکتر است اول باید برداشت پس ابتدا در رفع از جبین باید نمود و در وقت
قیام نظر بر موضع سجود و در رکوع بر پایهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست
خود ملاحظه باید نمود چون نظر را از پراگندگی دوخته شود بر مواضع مذکوره گماشته گردد
نماز بجمعیت میسر شود و صلوة بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله
الصلوة و السلام و همچنین تفریج اصابع دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن آن اصابع در وقت
سجود سنت است آنرا مراعات فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بیجه نیست فوائد در ضمن آن
ملاحظه نموده صاحب شرع بعمل در آورده است ما را هیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه
و علی آله الصلوة و السلام این همه احکام در کتب فقهیه مذکورند بتفصیل و ایضاح مقصود از ایراد اینجا
ترغیب باعمال است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم الشرعیة
بعد از ان وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آل کل من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها اگر شوق بفضائل صلوة و لنتن کمالات مخصوصه آن در خود یابند پس مکتوب
که متصل و قریب یکدیگرند آنرا مطالعه فرمایند اول مکتوبیست بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است
و مکتوب دوم بنام محمد نعمان و مکتوب سوم باسم مشیخت آ میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی
و عملی اگر توفیق ایزدی جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقه علیه صوفیه است نه از برای آن غرض
که چیزی زائد از ان اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر مجدد بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات
یقینی و اطمینانی حاصل کنند که هرگز بتشکیک مشکک زائل نگردد و بایراد شبهه باطل نشود چه با استدلال

انبیاست و از طعن و تشنیع مرفوع مراعات حقوق صحبت خیر البشر را علیه و علی آله الصلوات و التحیات
نموده جمیع اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ایشان را دوست
باید داشت قال علیه و علی آله الصلوة و السلام من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبتی
که با اصحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن تعلق شده است و همچنین بغضی که با ایشان متعلق
گیرد همان بغض است که بمن تعلق گرفته است ما را با محاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جای
آنست که از ایشان در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبرند که با محبت ایشان مأموریم و از بغض و ایذای
ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و از بغض و ایذای
ایشان گریزان که آن بغض و ایذا منجر بآن سرور میشود لیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر
بر حق بودند و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فضولیست تحقیق این مبحث در مکتوبیکه بخواجه محمد
اشرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است اگر خفای مانده باشد بآن مکتوب رجوع فرمایند بعد از تصحیح
عقائد از تعلم احکام فقهیه چاره نبود و از دانستن فرض و واجب و حلال و حرام و سنت و مندوب و مشتبه و مکروه
گذر نه و همچنین عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست مطالعه کتب فقهیه از ضروریات شمرند و سعی بلیغ در اتیان
اعمال صالحه مرعی دارند شمه از فضائل ارکان صلوة که عماد دین است ایراد مینماید استماع
فرمایند اول در اسباغ وضو چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام کمال باید شست تا بر وجه سنت ادا یابد و در
مسح سر استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل بخنصر دست چپ از جانب
زیر آن اصابع آمده است آن را مراعات فرمایند ایشان مستحب را اندک ندانند مستحب دوست داشته شده
حق است جل و علا و مرضی او تعالی اگر بتمام دنیا یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عمل
بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است حکم آن دارد که کسی بخزف ریزه های چند جواهر نفیس را بخرد و بجای لاطایل
روح را بدست آرد بعد از ظهور کمال اسباغ وضو قصد نماز که معراج مومن است باید فرمود و اهتمام باید نمود
که نماز فرض بجماعت ادا نماید بلکه تکبیر اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا باید و در قرائة مراعات
قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود اطمینان چاره نبود که فرض است یا واجب علی القول المختار و در قومه
است باید ایستاد بنحوی که استخوانها بمقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت

فقد آذى الله ومن آذى الله فيوشك ان يأخذه قال عز وجل ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله
في الدنيا والآخرة وآنچه مولانا سعد الدين در شرح عقائد نسفی در بیان افضلیت الصحابة الخمسة است از
انصاف دور است و تردیدی که نموده است بی اصل است چه مقرر علماست که فضیلت باعتبار
کثرت ثواب نزد خدای عز وجل است نه افضلیت بمعنی کثرت ظهور فضائل و مناقب بود که نزد عقلا
اعتبار ندارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آنقدر فضائل و مناقب که از حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ
صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک
همه ایشان حکم کرده اند بافضلیت خلفاء ثلثه پس معلوم شد که وجه افضلیت دیگر است و رای این فضائل
و مناقب و ظاهر است که آن افضلیت مشاهدان دولت وحی را میسر است که بصریح یا بالقرائن معلوم نموده باشند
از حضرت پیغمبر علیه الصلوات والتسلیمات پس آنچه شارح عقائد نسفی گفته است اگر مراد از فضیلت کثرت
ثواب است پس توقف را جهت است ساقط است زیرا که توقف وقتی گنجایش باشد که آن فضیلت را قبل
از صاحب شریعت صریحا او دلالة معلوم نکرده باشند چون معلوم کرده باشند چرا توقف نمایند و اگر معلوم
نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند و آنکه بعضی برابر دانند و فضل یکی بر دیگری فضول لکار دلوم فضول
است عجب است از فضولی که اجماع اهل حق را فضولی دانند مگر از تفضیل او را این فضولی برده است و آنچه
معاصر تفتازانی گفته است که سبب ترتیب خلافتهم بعد آثارهم دلالت بر مساوات در فضیلت ندارد چه
امر خلافت دیگر است و مبحث افضلیت دیگر و لوسلم این و امثال این از شطحیات او است که شایان
تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت
نکند آنرا مگر کسی که در دلش مرض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات
گذشته بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی
کرم الله تعالی وجهه و ما وقع من المخالفات والمحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافته بل عن خطاء فی الاجتهاد
وفی حاشیة الخیالی علیه فان معاویة واحزابه بغوا عن طاعته مع اعترافهم بانه افضل اهل زمانه وانه الاحق
بالامامة لشبهة هی ترک القصاص عن قتلة عثمان رضی الله عنه و نقل فی شرح المواقف عن علی کرم الله
تعالی وجهه انه قال اخواننا بغوا علینا ولیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم من التأویل و شک نیست که خطاء اجتهادی

ثم عمر علی بقیة الامة قال الذہبی وقد تواتر عن علی فی خلافتہ وکرسی مملکتہ وبین الجم الغفیر من شیعتہ ان ابابکر ثم عمر
افضل الامة ثم قال ورواہ عن علی کرم اللہ تعالیٰ وجہہ نیف وثمانون نفسا وعدد منہم جماعة ثم قال
فقبح اللہ الرافضة ما اجہلہم وروی البخاری عنہ انہ قال خیر الناس بعد النبی علیہ وعلی آلہ الصلوٰة والسلام
ابوبکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنہ محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین وصحح الذہبی وغیرہ عن
علی انہ قال الا انہ بلغنی ان رجالا یفضلونی علیہما ومن وجدتہ فضلنی علیہما فہو مفتر علیہ ما علی المفتری
واخرج الدارقطنی عنہ لا اجد احدا فضلنی علی ابی بکر وعمر الا جلدتہ حد المفتری وامثال ذلک منہ
ومن غیرہ من الصحابة متواترة بحیث لا مجال فیہا لانکار احد حتی قال عبد الرزاق من اکابر الشیعة افضل
الشیخین بتفضیل علی ایاہما علی نفسہ والا لما فضلتہما کفی بی وزرا ان احبہ ثم اخالفہ کل ذلک مستفاد
من الصواعق واما تفضیل عثمان بر علی رضی اللہ عنہما پس اکثر علماء اہل سنت برانند کہ افضل بعد از شیخین
عثمان است پس علی ومذہب ائمہ اربعہ مجتہدین نیز ہمین است وتوقفی کہ در فضیلت حضرت عثمان از امام
مالک نقل کردہ اند قاضی عیاض گفتہ کہ او رجوع کردہ است از توقف بسوی تفضیل عثمان وقرطبی گفتہ است
ہو الاصح ان شاء اللہ تعالیٰ و در ختنین توقفی کہ ازین عبارت امام اعظم رحمة اللہ فہمیدہ اند کہ من علامات السنة
والجماعة تفضیل الشیخین ومحبة الختنین نزد این فقیر اختیار این عبارت را محمل دیگر است کہ چون ظہور فتن
واختلال در امور مردم در زمان خلافت حضرات ختنین بسیار شدہ بود وبدلہای مردم ازین راہ کدورتی راہ
یافتہ امام ختنین را ملاحظہ فرمودہ در حق ایشان لفظ محبت اختیار نمودہ است ودوستی ایشان را از علامات
سنت وجماعت ساختہ نہ آنکہ شائبہ توقف ملحوظ بود وکیف وکتب الحنفیة مشحونة بان افضلہم علی ترتیب خلافتہم
بالجملہ افضلیت شیخین یقینی است وفضیلت حضرت عثمان دون اوست اما احوط آنست کہ منکر افضلیت
حضرت عثمان را بلکہ افضلیت شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم و مبتدع وضال دانیم چہ علما را در تکفیر او اختلاف
است و در قطعیت این اجماع قیل وقال کہ این منکر قرین یزید پلید ولت است کہ بواسطہ احتیاط در لعن او
توقف کردہ اند آری اینکہ بحضرت پیغمبر از راہ ایذاء خلفاء راشدین ایذاء میرسد در رنگ ایذای است
کہ از راہ ایذای کبارین باو رسیدہ علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات قال علیہ الصلوات والسلام اللہ اللہ فی اصحابی
لا تتخذوہم غرضا من بعدی فمن احبہم فبحبی احبہم ومن ابغضہم فببغضی ابغضہم فقد اذانی ومن اذانی

و نقصان پذیرد تفاوت زیادت و نقصان ناشی است که از صفات آن ذاتیه است پس نظر شخص تابع صفات است
و بحیثیت نیست تا قدر در نفس شخص اول متصور است و از صفت بدرجات رفته و یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین
اوتوا العلم درجات از این تحقیق که این فقیر باظهار آن موفق شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی
و نقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان عامه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات نشد زیرا که ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام متجلی و نورانی است ثمرات
و نتائج باضعاف زیاده دارد از ایمان عامه مومنان که ظلمات و کدورات دارد علی تفاوت درجاتهم
و همچنین ایمان ابی بکر رضی الله عنه که در وزن زیاده از ایمان این امت است باعتبار انجلا و نورانیت
باید داشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
با عامه در نفس انسانیت برابر اند و در حقیقت و ذات همه متحد تفاضل باعتبار صفات کامله آمده است و آنکه
صفات کامله ندارد گویا از ان انواع خارج است و از خواص و فضائل آن نوع محروم با وجود این
تفاوت در نفس انسانیت زیادتی و نقصان راه نمی یابد و نمی توان گفت که آن انسانیت قابل
زیادتی و نقصان است والله سبحانه الملهم للصواب و ایضا گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعض
تصدیق منطقی است که شامل ظن و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را در نفس ایمان گنجایش گشت
لیکن صحیح آنست که مراد اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل ظن هم بود امام اعظم
گوید انا مومن حقا و امام شافعی گوید انا مومن ان شاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان لفظی است
اول باعتبار ایمان حال است و مذهب ثانی باعتبار مآل و عاقبت کار اما تحاشی از صورت استثنا اولی و
احوط است کما لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیاء الله ... حق است و از کثرت وقوع خوارق
عادت از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمره گشته است و منکر آن منکر علم عادی و ضروریست
معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ولی ازین معنی خالی است بلکه متحقق است باعتراف متابعت آن نبی فلا
اشتباه بین المعجزة والکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب در میان خلفاء راشدین بر ترتیب خلافت است
اما افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا جماعه از اکابر ائمه
که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ امام ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر

در عذاب ایشان جمعی را بعذاب قبر کفایت کنند و جمعی را بر تمام با وجود محنتهای قبر باهوال قیامت و شداید

روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نار گردند کریمه الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم

اولئک لهم الامن وهم مهتدون مؤید این معنی است چه مراد از ظلم شرک است والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها اگر گویند که در

جزای بعضے از سیئات غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها

و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعمد قضا کند یک حقبه او را در دوزخ عذاب کنند ......

پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نشد گوییم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است و مستحل قتل

کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شائبه صفات کفر خالی

نخواهد بود مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالات باتیان آن و خوار داشتن اوامر و نواهی شرعیه را

و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و در جای دیگر فرموده امتی امة مرحومة لا عذاب لها فی الآخرة الخ آیه کریمه

الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن وهم مهتدون مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال مشرکان

و شاهقان جبل و مشرکان زمان فترة رسل در مکتوبیکه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل

ثبت یافته است از آنجا معلوم فرمایند و در زیادتی و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی

رضی الله تعالی عنه میفرماید الایمان لا یزید ولا ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یزید و ینقص

و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در آنجا گنجایش

نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل دائره ظن است نه یقین غایة ما فی الباب اتیان اعمال صالحه

انجلای آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار اعمال در انجلای

آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمعی یقین را که متجلی و روشن یافتند زیاده گفتند از آن یقینی

که آن انجلاء و روشنی ندارد گویا بعضی غیر متجلی الیقین را یقین ندانستند همان بعض متجلی الیقین را یقین دانسته

ناقص گفتند و جمعی دیگر که حدة نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع بصفات یقین است

نه بنفس یقین لاجرم یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلاء و نورانیت

تفاوت دارند شخصے بیند آئینه را که انجلاء زیاده دارد و نمایندگی در وی بیشتر است گوید که این آئینه

زیاده است از آن آئینه دیگر که آن انجلاء و نمایندگی ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابر اند زیاده

استدراج و کید است در حق ایشان کریمه ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون
و کریمه سنستدرجهم من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین شاهد این معنی است فلیفهم فائده جلیله عذاب ابدی
دوزخ جزای کفر است پس اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجا می آرد و تعظیم مراسم اهل کفر مینماید
و علما بکفر او حکم میکنند و او را از اهل ارتداد میشمرند چنانکه اکثر مسلمانان هند باین بلا مبتلا اند پس بفتوی
علما باید که این شخص در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحاح آمده است که کسیکه در دل او
مقدار ذره از ایمان باشد او را از دوزخ او را بیرون خواهند آورد و در عذاب مخلد نخواهند گذاشت تحقیق این
مسئله نزد بنده چیست گوییم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه
منه اگر با وجود اتیان مراسم کفر ذره از ایمان نیز دارد بعذاب دوزخ مبتلا خواهد شد اما ببرکت آن
ذره ایمان امید است که از خلود عذاب خلاص شود و از گرفتاری دایمی نجات یابد فقیر بعیادت
شخصی رفته بود که معامله او قریب باحتضار رسیده بود چون متوجه حال او شد دید که قلب او ظلمات
بسیار دارد هر چند متوجه دفع آن ظلمات شد که آن ظلمات [illegible] نکرد بعد از توجه بسیار معلوم شد
که آن ظلمات ناشی از صفات کفر است که در وی مکنون است و منشاء آن کدورات موالات او با کفر
و اهل کفر توجهات دفع آن ظلمات نمی نماید یقیناً و از آن ظلمات مربوط العذاب نار است که جزاء کفر است
و نیز معلوم شد که ذره از ایمان دارد که ببرکت آن آخر او را از دوزخ خواهند برآورد و چون این حال را
در وی مشاهده نمود بخاطر گذشت که آیا بر جنازه او نماز باید کرد یا نه بعد از توجه ظاهر شد که نماز باید کرد پس
مسلمانانی که با وجود ایمان رسوم اهل کفر مینمایند و تعظیم ایام ایشان میکنند بر جنازه ایشان نماز باید
و بکفار ملحق نباید ساخت کما هو المعمول الی الیوم و امیدوار باید بود که آخر ببرکت ایمان از عذاب ابدی
نجات یابند پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست ان الله لا یغفر ان یشرک به اگر کافر
صرف است عذاب ابدی جزاء کفر اوست و اگر ذره ایمان نیز دارد جزاء او عذاب موقت است از نار و در سائر
کبائر ان شاء الله تعالی غفران است و اگر عذاب نمود فقیر عذاب دوزخ موقت باشد یا مخلد مخصوص بکفر است
و بصفات کفر کما ینبغی تحقیقه و اهل کبائر که گناهان ایشان بمغفرت نه آمده اند بتوبه یا بشفاعت یا بمحض
عفو و احسان و نیز آن کبائر را با آلام و محن دنیوی یا شداید و سکرات موت مکفر ساخته است کم

ع تولّی بی تبرّی نیست ممکن پس اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در موالات اهل بیت جاری ساخته اند
و تبری خلفای ثلثه و غیر ایشان را شرط آن موالات داشته نامناسب است زیرا که تبری از دشمنان شرط
موالات دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیر ایشان و هیچ عاقل منصف تجویز نکند که اصحاب پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبت او علیه و علی آله الصلوة
والسلام اموال و انفس خود صرف کرده اند و جاه و ریاست را بر باد داده چگونه دشمنی اهل بیت را بایشان منسوب
توان ساخت و حال آنکه بنص قطعی محبت اهل قرابت آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ثابت شده است
و اجرت دعوت را محبت ایشان ساخته کما قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من
یقترف حسنة نزد له فیها حسنا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اینهمه بزرگی
که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بوده قال الله تعالی قد کانت لکم اسوة حسنة
فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برآؤا منکم و مما تعبدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة
والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا بالله وحده و هیچ عملی در نظر فقیر از برای حصول رضای حق جل و علا برابر این تبری
نیست می باید که حضرت حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتیست و آلهه آفاقی مثل لات و
عزی و عبده ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانه و خلود نار جزای این عمل شنیع است و آلهه انفسی که هوای
نفسانی است و سائر اعمال سیئه این نسبت ندارند زیرا که عداوت و غضب نسبت بایشان ذاتی نیست اگر غضب است
بصفات منسوب است و اگر عقاب و عتاب است بافعال راجع لهذا خلود نار جزای این سیئات نگشته بلکه مغفرت ایشان را
منوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و
رأفت که از صفات جمالست در آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چه آنچه
بذات تعلق دارد قوی تر و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات
نتواند کرد و آنچه در حدیث قدسی آمده است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی
باید داشت که مخصوص بعصاة مؤمنانست نه غضب ذاتی که بمشرکان مخصوص است سؤال اگر گویند
که در دنیا کافرانرا از رحمت نصیبست چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت
ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که حصول رحمت در دنیا کافرانرا باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت

عراقی و امام حرمین عبارت از ان فضلیت کلیه با فضیلت خواص ملک از خواص بشر قائل اند و آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوة والتسلیمات اما نبوة و رساله درجه ایست مر نبی را که ملک را ازان نصیبی نیست و آن درجه از راه عنصر خاک آمده است که مخصوص ببشر است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ اعتدادی نیست کاش حکم قطره داشتی نسبت بدریای محیط پس فضیلتی که از راه نبوة آمد باضعاف زیاده خواهد بود ازان فضیلتی که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را بود علیهم الصلوات والتسلیمات و فضل جزئی مر ملائکه کرام راست علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات فالصواب ما قال الجمهور من العلماء شکر الله تعالی سعیهم ازین تحقیق بوضوح انجامید که هیچ ولی بدرجه نبی از انبیا نرسد علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در هر مسئله از مسائل که از علما و صوفیه دران اختلاف واقع است چون نیک ملاحظه نماید حق بجانب علما می یابد سر آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکمالات نبوة و علوم آن نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علمیکه از مشکاة نبوة اخذ نموده شود صوابتر و احق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضی ازین معارف در مکتوبیکه بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج یافته است اگر خفائی ماند بآنجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق ضرورة و تواتر بما رسیده است و اقرار لسانی نیز رکن ایمان گفته اند که احتمال سقوط دارد علامت این تصدیق تبریست از کفر و بیزاری از کافری و آنچه در کافریست از خصائص و لوازم آن همچنان بستن زنار و امثال آن اگر عیاذا بالله سبحانه با دعوی این تصدیق تبرا از کفر ننماید مصدق و مومن نیست بلکه مبتلای ارتداد و متسم است و فی الحقیقت حکم او حکم منافق است لا الی هولاء و لا الی هولاء پس در تحقیق ایمان از تبری کفر چاره نبود ادنای آن تبری قلبی است و اعلای آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنان حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفی از ضرر ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب هر دو در وقت عدم آن خوف کریمه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم موید این معنی است محبت خدا عز و جل و محبت رسول او علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بی دشمنی دشمنان صورت نه بندد

رسیدن متصور نبود و بهشت و دوزخ موجود اند بعد از محاسبه روز قیامت گروهی را به بهشت خواهند فرستاد و گروهی
را بدوزخ و ثواب و عقاب ایشان ابدی است که انقطاع ندارد کما دلت علیه النصوص القطعیة المؤکدة صاحب
فصوص گوید که مآل همه به رحمت است ان رحمتی وسعت کل شیء کفار را عذاب دوزخ تا سه حقبه ثابت
کند بعد از ان گوید که نار در حق ایشان برد و سلام گردد چنانچه بر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام شده بود و خلف در وعید حق جائز دارد و گوید که هیچکس از اهل دل بخلود عذاب کفار نرفته است
درین مسئله نیز از صواب دور افتاده است ندانسته است که وسعت رحمت در حق مومنان و کافران
مخصوص بدنیا است و در آخرت بوی از رحمت بکافر نرسد کما قال الله تعالی انه لا ییأس من روح الله
الا القوم الکافرون و قال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی وسعت کل شیء فسأکتبها للذین یتقون و یؤتون الزکوة
والذین هم بآیاتنا یؤمنون شیخ اول آیت را خوانده و آخر را که تفسیر او بوده و کریمه فلا تحسبن الله مخلف وعده
رسله دلالت ندارد بر خصوصیت خلف وعده تواند بود که اقتصار بر عدم خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود
که مراد از وعده اینجا نصرت رسل است و غلبه ایشان بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است وعده است
مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گوئیا درین کریمه هم خلف وعده منتفی شد و هم خلف وعید فالآیه
مستشهد علیه لا له و ایضا خلف در وعید در رنگ خلف در وعده مستلزم کذب است و ناشایان
آنحضرت جل سلطانه است زیرا که ازل الآزال دانسته بود که کفار را عذاب مخلد نخواهم کرد مع ذلک برای مصلحتی
مخالف علم خود گفته که عذاب مخلد خواهم کرد بیعنی را تجویز نمودن شناعت تمام دارد سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین اجماع اهل دل بر عدم خلود عذاب کفار کشفی شیخ است و مجال خطا
در کشف بسیار است فلا اعتداد به کونه مخالفا لاجماع المسلمین ملائکه بنده های خداوند جل سلطانه
که از معاصی معصوم اند و از خطا و نسیان محفوظ لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن
و آشامیدن پاک اند و از زن و شوی منزه و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار
شرف صنف ذکور است از صنف نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمائر فی حق نفسه و حضرت حق سبحانه و تعالی
بعضی از ایشان را برسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته
الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس جمهور علماء اهل حق برانند و خواص بشر افضل اند از خواص ملک اما

قبر نیز برند و جهت آن از معاصی تمنندکسی است که از زلات و معاصی وی بکمال کرم در گذرند و جهلا مؤاخذه قبر نیابند
واگر در مقام مؤاخذه آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را آلام و محن دنیوی سازند و اگر بقیه مانده باشد
ضغطه قبر و محنتهایی که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بحشر مبعوث گردد و کمتر
چنین نیک کسی ند مؤاخذه او را بآخرت اندازند این عدل است اما و ابر گناهگاران و بشر ساران لیکن اگر
از اهل اسلام است مآل برحمت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا اتمم لنا نورنا و
اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات روز قیامت حق
است و در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معادن همه معدوم و ناچیز
خواهند گشت آسمانها منشق گردند و ستارها انتثار پیدا کنند و پریزند و زمین و کوهها هباء منثور شوند
این اعدام و افنا بنفخه اولی تعلق دارد و بنفخه ثانیه از قبرها برانگیزند و بمحشر روند فلاسفه اعدام سموات و کواکب را
تجویز نکنند و فنا و دثور اینها جائز ندارند اینها را ازلی و ابدی گویند مع ذلک متاخران ایشان از بیخردی
خود را در زمرهٔ اهل اسلام میگیرند و دستان بعضی از احکام اسلام مینمایند عجب آنکه بعضی از اهل اسلام
بعضی را از ایشان باور میدارند و بی تحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب‌تر آنکه بعضی از مسلمانان
اسلام بعضی از اینها را مانند کامل میدانند و طعن و تشنیع اینها را منکر می انگارند و حال آنکه اینها منکر نصوص
قطعیه اند و انکار اجماع انبیا مینمایند علیهم الصلوات و التسلیمات قال الله تعالی اذا الشمس کورت و اذا النجوم
انکدرت و قال الله تعالی اذا السماء انشقت و اذنت لربها وحقت و قال الله تعالی و فتحت السماء فکانت
ابوابا ای شققت و امثال ذلک فی القرآن کثیرة نمیدانند که مجرد تفوه بکلمه شهادت در اسلام کافی نیست
تصدیق جمیع ما علم مجیئه من الدین بالضرورة باید و تبری از کفر و کافری نیز در کار است تا اسلام
صورت نبندد و بدون خرط القتاد و حساب و میزان و صراط حق است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات
والسلام از آن خبر داده استبعاد بعضی از جاهلان طور نبوة از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است
چه طور نبوة ورای طور عقل است اخبار را به صدق انبیا بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوة
است آنجا معامله بر تقلید است نداشند که طور نبوة مخالف طور عقل است بلکه طور عقل بی تایید تقلید انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات ازین مطالب عالیه نتوانند مهتدی شد مخالفت دیگر است و نارسیدن دیگر چه مخالفت بعد از

وفساد و گمان برده اند و تکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول دانسته اند و گویند کدام مهربانی است که عباد را با مور شاقه تکلیف کنند و گویند که اگر بمقتضای آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت و اگر خلاف آنرا مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند و گذارند که بخورند و بخسپند و بطور خود باشند این بیدولتان و بیخردان نگر نمیدانند که شکر منعم واجبست عقلاً و این تکلیفات شرعیه بیان ایشان آن شکر بیست پس تکلیف بعقل واجب باشد و ایضاً نظام عالم منوط باین تکلیفست اگر هر یکی را بطور خود میگذاشتند غبار شرارت و فساد بظهور می آمد هر بوالهوسی در نفس و مال دیگر دست درازی میکرد و بخبث و فساد پیش می آید و هم خود ضایع میشد و هم او را ضایع میساخت عیاذاً بالله سبحانه اگر زواجر و موانع شرعی نمی بودند ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب کند نکی معت در کعبه قفی : اگر چه جالم نباشد توئی : یا آنکه گوئیم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد مملوک او یند سبحانه پس هر حکمی و تصرفی که در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبه ظلم و فساد منزه و مبرا است لا یسأل عما یفعل کرا زهره آنکه از بیم او دم کشاید زبان جز بتسلیم او : واگر همه را بدوزخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جای اعتراض نیست و در ملک غیر تصرف بی شائبه ستم پیدا کند بخلاف املاک ما که فی الحقیقت املاک او یند سبحانه جمیع تصرفات ما در آنها عین ستم است زیرا که صاحب شرع بواسطه بعضی مصالح آن املاک را بمان نسبت داده است و فی الحقیقت املاک او یند سبحانه پس تصرف ما در آنها بقدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرموده است و مباح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات باعلام حق جل و علا اختیار نموده اند و بیان احکام فرموده همه صادق اند و مطابق و هر چه در احکام اجتهادیه این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات هر چند خطا تجویز نموده اند اما تقرر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشته اند و گفته اند که زود ایشان را بان خطا متنبه میسازند و تدارک آن بصواب میفرمایند فلا اعتداد بذلک الخطاء و عذاب قبر مر کافر انرا و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مخبر صادق علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات از ان خبر داده و سوال منکر و نکیر مومنانرا و کافرانرا در قبر نیز حق است قبر برزخی است درمیان دنیا و آخرت عذاب او نیز بیک وجه مناسبت بعذاب دنیوی دارد و انقطاع بدیرست و بوجهی دیگر مناسبت بعذاب اخروی که فی الحقیقت از عذابهای آخرتست کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیا نزلت فی عذاب القبر و همچنین حسرت

این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت رحمت است و آنکه منقاد هوای نفس اماره گشته بحکم شیطان لعین
انکار بعثت نماید و بمقتضای بعثت عمل نکند گناه بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل فی حد ذاته
هر چند در احکام الهیه جل شانه ناقص و ناتمام است اما چرا نگویند که بعد از حصول التصفیه و التزکیه عقل را
مناسبتی و اتصالی غیر متکیف بمرتبه وجوب تعالی و تقدس پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال
احکام از آنجا اخذ نماید حاجت نیست که توسط ملک است شود جواب عقل هر چند آن مناسبت و اتصال
پیدا کند اما تعلقیکه باین بدن دارد بالکل زائل نگردد و تجرد تام پیدا نکند پس واهمه همیشه دامنگیر او بود
و متخیله از خیال او دست باز ندارد و قوت غضبیه شهویه همواره مصاحب او بود و رذائل حرص و شره همه وقت
ندیم او باشند و سهو و نسیان که از لوازم نوع انسان است از وی منفک نبود و خطا و غلط که از خواص این نشأه
است از او جدا نباشد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ماخوذه او از سلطان وهم و تصرف خیال مصون
نبود و از شائبه نسیان و مظنه خطا محفوظ نباشد بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل
مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ماخوذه او از شائبه وهم و خیال و مظنه نسیان و خطا مصون
باشند و گاهی بعضی اوقات محسوس میگردد در علومیکه بتلقی روحانی اخذ نموده است در اثنای تبلیغ
آن علوم بی اختیار بعضی از مقدمات مسلمه غیر صادقه که از راه وهم و خیال یا غیر آن حاصل شده اند بی اختیار
بآن علوم منضم میشوند بحیثیتی که در آن وقت هیچ تمیز نتواند کرد و در ثانی الحال گاه بود که علم آن تمیز داده
شود و گاه نه پس الجرم آن علوم بواسطه خلط آن مقدمات هیئت کذب پیدا میکند و از اعتماد می برآید یا آنکه
گوئیم که حصول التصفیه و التزکیه مشروط است باتیان اعمال صالحه که مرضیات مولی باشند سبحانه و آن معنی
موقوف بر بعثت است چنانچه گذشت پس بغیر بعثت حصول حقیقت التصفیه و التزکیه میسر نشود و صفائیکه
کفار و اهل فسق را حاصل میشود آن صفای نفس است نه صفای قلب و صفای نفس غیر از ضلالت نمی افزاید
و بجز از خسارت دلالت نمینماید و کشف بعضی از امور غیبی که در وقت صفای نفس کفار و اهل فسق را دست
میدهد استدراج است که مقصود از آن خرابی و خسارت آن جماعه است نجانا الله سبحانه عن هذه البلیة
بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و علی آل کل اجمعین ازین تحقیق واضح گشت که تکلیف شرعی
که از راه بعثت ثابت شده است نیز رحمت است نه آنچنانکه منکران تکلیف شرعی از ملاحده

تجویز نمی نماید مروی است از حضرت ایشان یا از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رؤیت را بمرتبهٔ تنزیه مقید نمیکردند و تشبیه
نیز قائل میگشتند و رؤیت را باین تجلی نیز می‌پسندیدند هرگز از رؤیت انکار نمیکردند و مخالف نمی‌شدند یعنی انکار
ایشان از جهت بی جهتی و بی کیفی است که مخصوص بمرتبهٔ تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت و کیف دران
ملحوظ است پوشیده نماند که رؤیت آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است
مر رؤیت را چه آن تجلی صوری اگرچه از تجلیات صوریه دنیا جدا بود رؤیت حق نیست تعالی ؏
یراه المؤمنون بغیر کیف ؛ و ادراک و ضرب من مثال ؛ بعثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات رحمت
عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی‌بود ما گمراهان را بمعرفت ذات و صفات واجب الوجود
تعالی و تقدس که دلالت میفرمود و مرضیات مولای ما را جل شانه از عدم مرضیات او سبحانه که تمیز مینمود
عقول ناقصه بی تائید نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است و افهام ناتمام بی تقلید این بزرگواران
درین معامله مخذول آری عقل هرچند حجت است اما در حجت ناتمام است و بمرتبهٔ بلوغ نرسیده حجت بالغه بعثت
انبیاست علیهم الصلوات و التسلیمات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط به آنست سوال چون عذاب
اخروی دائمی منوط به بعثت شد پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بچه معنی بود جواب بعثت عین رحمت
است که سبب معرفت ذات و صفات واجب الوجود است تعالی و تقدس که متضمن سعادات
دنیویه و اخرویه است و بدولت بعثت معلوم و ممیز گشته است آنچه مناسب جناب قدس او تعالی است
از آنچه نامناسب جناب قدس اوست سبحانه زیرا که عقل لنگ و کور ما که بداغ امکان و حدوث متسم است چه داند
که مناسب حضرت وجوب که قدم از لوازم اوست از اسما و صفات و افعال او کدام است و نامناسب کدام
تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسا است که از نقص خود کمال را نقصان
داند و نقص را کمال انگارد این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بیدولت است آنکه امور نامناسب را
بجناب قدس او تعالی نسبت دهد و اشیاء ناشایسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد بعثت است
که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده بعثت است که براه حق
جل و علا بتوسط آن دعوت میفرمایند و بندها را بسعادت قرب و وصل مولی جل سلطانه میسازند و بوسیلهٔ
بعثت اطلاع بر مرضیات مولی جل شانه می‌یابند و جواز تصرف در ملک او تعالی از عدم جواز آن متمیز میگردد و

منسوب است و کفر کافران بعادت الله سبحانه برین جاری گشته است و ابتدا از قصد عبد مر فعل خود را خلق میفرماید سبحانه
و تعالی این فعل متعلق میشود و چون فعل عبد بقصد و اختیار او صدور می یابد ناچار متعلق مدح و ذم و ثواب
و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند
مسلم است و اگر ضعف بمعنی گفته اند که در ادای فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه

لا یکلف الا بالیسر فی وسعه بل یرید الیسر و لا یرید العسر نهایت مافی الباب جزاء مخلد مر فعل موقت را معوض بتقدیر حق
سبحانه العزیز الحکیم است و تشویق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر هرچند بدین نسبت بحضرت حق سبحانه و تعالی
اگر سوی ظاهر و باطنه است بموجب سموات وارض است و هر بزرگی و کمالی که هست مر جناب قدس او را
ثابت است جزاء آن کفر باید که از شدائد عقوبات بود و آن خلود است در عذاب همچنین ایمان آوردن
بغیب همچنین منتهی بر بزرگی او است و گذاشتن اعدای او جود مرحمت نفس و شیطان باید که جزاء او بهترین جزاها
بود و آن خلود است در جنات و تلذذات بعضی از مشائخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط
بفعل حق است سبحانه و منوط ساختن آنرا بایمان بنابر آنست که جزاء اعمال بود الا باشد و نزد فقیر دخول
بهشت فی الحقیقت مربوط بایمان است لیکن ایمان بفضل اوست سبحانه و عطیه او تعالی و دخول نار
مربوط بکفر است و کفر ناشی است از هوای نفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله و ما

اصابک من سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را بایمان
فی الحقیقت تعظیم ایمان است بلکه تعظیم مومن به است که همچنین اجر عظیم القدر بران مترتب
شده است و همچنین منوط ساختن دخول نار را بکفر تحقیر کفر است و تقبیح آنکه نسبت با او
این کفر بوقوع آمده است که این طور عقوبتی بر دوام مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی
از مشائخ گفته اند که ازین دقیقه خالی است القا در دخول نار که عدل اوست مثل این وجه
متمشی نیست چه دخول نار فی الحقیقت مربوط بکفر است والله سبحانه الملهم هذا و حضرت
حق سبحانه و تعالی را مومنان در آخرت در بهشت خواهند دید بجهت بی کیف و بی شبهه و بی مثال
این مسئله ایست که جمیع فرق اهل سنت و غیر اهل سنت غیر اهل سنت همه منکر آنند و رویت بجهت و بی
کیف را تجویز نمینمایند حتی که شیخ محی الدین العربی نیز رویت آخرت را بتجلی صوری فرود می آرد و بجز این تجلی

ملحوظ است تا زینها خلعت بطالت نپوشند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب می نمایند و تفویض امر با این
مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی می فرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بملاحظه
چشم زخم فرموده پسران خود را وصیت فرموده یا بنی لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة با وجود
این مراعات تفویض امر بحق فرموده چنانکه گفت وما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله علیه توکلت
وعلیه فلیتوکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت او را تحسین فرموده است و بجود نسبت
داده که بعد از آن فرموده وانه لذو علم لما علمناه ولکن اکثر الناس لا یعلمون و حضرت حق سبحانه و تعالی
در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز بتوسط اسباب اشارت می فرماید یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
باقیماند تاثیر اسباب و آن است که حضرت حق سبحانه در بعض اوقات در اسباب تاثیر تاثیر نیز خلق فرماید
تا مؤثر افتد و در بعضی اوقات تاثیر در آنها خلق نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده
مینمایم همین معنی را در اسباب که وجود مسببات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثری از آن بظهور
نمی آید انکار از مطلق تاثیر اسباب مکابره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب
بایجاد حضرت حق سبحانه و تعالی باید دانست رای فقیر درین مسئله اینست والله سبحانه اعلم ازین
بیان لایح گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسط
اسباب کمال توکل است حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام مراعات سبب را با تفویض
امر بحق جل و علا توکل فرموده علیه توکلت وعلیه فلیتوکل المتوکلون و او تعالی مرید خیر و شر است و خالق
این هر دو امّا از خیر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت
حق سبحانه و تعالی اهل سنت را بآن فرق مهتدی ساخته است سائر فرق بواسطه عدم اهتدا باین فرق
در ضلالت مانده اند معتزله اینجا عبد را خالق افعال خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را باو منسوب ساخته
از کلام شیخ محیی الدین و متابعان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرضی اسم الهادی
است کفر و معاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میلی بایجاب وارد
که ایشان را رضا گفته است چنانکه گویند که اشراق و اضاءه مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه
و تعالی عباد را قدرت و اراده داده است که باختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال بحضرت حق سبحانه

اختیار کرده اند واز توسط حال درمانده شیخ را که از اولیای مقبولان ست بواسطه خطای کشفی چگونه رد کرده شود و علمای ظواهر را که از صواب دور مانده اند و مخالف آرای اهل حق اند چگونه بتقلید قبول توان کرد فالحق ما
الذی وفقنی الله سبحانه بمنه وکرمه آنکه در مسئله وحدت وجود جمعی از متقدمین طایفه با شیخ شریک اند هر چند که شیخ درین
مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن شرکت دارند این مسئله نیز هر چند بظاهر مخالف بمعتقدات اهل حق
دارد اما قابل توجیه است و شایان جمع این فقیر لعنایت الله سبحانه در شرح رباعیات حضرت
ایشان این مسئله را بمعتقدات اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را بلفظ عاید داشته
و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته بنحیکه محل ریب و شبهه نمانده کما لا یخفی علی الناظر
فیه باید دانست که ممکنات باسرها چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک
و چه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار اند که از کتم عدم ایشان را بوجود آورده است و چنانچه ایشان در وجود
باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه محتاج اند و حق تعالی وجود اشیا را وسایط را روپوش فعل خود ساخته
است و حکمت را آفتاب قدرت گردانیده لا بلکه اسباب را دلایل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود
قدرت فرموده زیرا که ارباب ظلمات که بصیرت ایشان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
مکتحل نشده است میدانند که اسباب و وسائل که در وجود و بقا باو سبحانه محتاج اند و ثبوت و قیام ازو دارند و
بکو دارند تعالی و تقدس فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگری که مثل آنهاست تاثیر کنند و احداث
و اختراع آن نمایند قادری است ورای آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات لایقه او را اعطا مینماید
چنانکه عقلا از جماد محض هیچ فعلی نمی‌بینند از انجا پی برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فرا خور
حال او نیست فاعلی است ماورای او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل
حقیقی نشد بلکه آن فعل نظر بجمادیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی فلذا هذا الرای در فهم بلهی فعل جماد
روپوش فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوة جماد محض را بواسطه الفعل صاحب قدرت دانسته است و
از فاعل حقیقی کا گشته لیضل به کثیرا و یهدی به کثیرا این معرفت مقتبس از مشکاة نبوت است علیهم
هر کس اینجا نرسد جمعی که ال را در رفع اسباب می دانند و ابتدا اشیا را بی توسط اسباب بحضرت حق
سبحانه و تعالی منسوب میسازند تمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندین مصالح

و فطانت انکار دارند از علوم متسقه منتظمه ایشان علم هندسه است و ما لا یعنیه محض است و بلا طائل حرف مساوات
زوایای ثلثه مثلث هر دو قائمه را بچه کار می آید و شکل عروسی و مامونی که جانکاه ایشانست نسبت بکدام غرض
مربوط است علم طب و علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیاء ما تقدم علی
نبینا و علیهم الصلوة والسلام سرقه کرده ترویج اباطیل خود نموده اند کما صرح به الامام الغزالی فی المنقذ عن
الضلال اهل ملت و متابعان انبیا علیهم الصلوة والسلام اگر در دلائل و براهین غلط کنند باکی نیست
که مدار کار ایشان بر تقلید انبیاست علیهم الصلوة والسلام دلائل و براهین برای اثبات مطالب عالیه خود
بر سبیل تبرع می آرند همان تقلید انبیا ایشان را کافیست بخلاف این بیدولتان که از تقلید خود را برآورده
اند و در صدد اثبات بدلائل گشته ضلوا فاضلوا دعوت نبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام چون بافلاطون که کلان ترین بیدولتان بوده رسید گفت نحن قوم مهتدون لا حاجة بنا
الی من یهدینا زهی سفیه بالیقین شخصیکه احیای اموات مینماید و ابراء اکمه و ابرص میکند که خارج از طور حکمت
ایشان است او را ندیده بی تفطن احوال او حکم کرده نادیده جواب اینچنین از کمال عناد و سفاهت است
فلسفه چون اکثرش باشد سفه پس کل آن هم سفه باشد که حکم کل حکم اکثر است نجانا الله سبحانه عن
ظلمات معتقداتهم السوء درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرده در اثنای سبق او
قباحتهای این بیخردان بوضوح آمد و فوائد بایاران مرتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است و دو
معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از قادر تجویز نمی نماید و جانب فعل را لازم میداند عجب
کاری است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر می آید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل حق اند خطا
و ناصواب ظاهر میشوند گویا که بجهت خطای کشفی معذور داشته اند و در رنگ خطای اجتهادی از ملامت مرفوع
ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در بارهٔ شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند و علوم مخالف
او را خطا و مضر می بیند جمعی هستند از این طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم علوم او را
خطا مینمایند و جمعی دیگر از این طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند و بدلائل و شواهد
حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط و تفریط

جہل ایشان نیز قائل بعینیت صفات شده اند از اثبات زائد انکار نموده و گفته اند که مفهوم علم مباین مفهوم
ذات است اما ماصدق علم همین ذات است باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تغایر وجود خارجی ذاتاً
منتفی اند اثبات صفات خارجیه نشوند والتغایر الا اعتباری یجیء ایضا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است وغیر
او را قدم و ازلیت ثابت نیست و جمیع ملیین برین حکم اتفاق فرموده اند و بر کسیکه بقدم و ازلیت غیر حق جل و علا قائل
گشته است بکفر حکم نموده اند امام غزالی این را تکفیر ابن سینا و فارابی و غیر ایشان نموده است که قائل
اند بقدم عقول و نفوس اند بقدم هیولی و صورت گمان برده اند و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته
اند و سخن خواجه قدس سره مشهور شده اند که شیخ محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است این
سخن از ظاهر شریعت باید داشت و محمول بر تاویل باید ساخت تا باجماع اهل ملل مخالفت نشود و
او تعالی قادر مختار است و ساحت ایجاب منزه و مبرا است فلسفه بیخرد کمال را در ایجاب دانسته
نفی اختیار از واجب تعالی نموده باثبات ایجاب نموده اند این بیخردان واجب تعالی و تقدس معطل و بیکار
داشته اند غیر یک شی که آنهم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر نگشته وجود حوادث را نسبت
بعقل فعال داده که وجود آن جز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را با حق سبحانه
و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطرار التجا بعقل فعال آورند و بحضرت سبحانه
هیچ رجوع نکنند که او تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گویند که عقل فعال است که بایجاد حوادث
تعلق دارد بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان نیز اختیاری نیست این بد بختان
در حماقت و غوایت بیش قدم فرق ضالة اند کافران التجا بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه
از او تعالی میطلبند بخلاف این سفیهان و چیز دیگر این بدبختان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است
یکی عزو انکار است باحکام منزله و عناد و عداوت است باخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده است
دلائل و شواهد باطله در اثبات مقاصد و مطالب بیهوده آنقدر خبط در اثبات مقاصد خود که ایشان خورده
اند هیچ غبیی نخورده سموات و کواکب که همه وقت بیقرار و سرگردان اند مدار کار را بر حرکات و اوضاع
ایشان گذاشته اند و از خالق سموات و موجد کواکب که محرک اینها و مدبر ایشان است چشم پوشیده اند و
اسعاد و اشقیا را بایشان دانسته زهی بیخردان زهی بد بختان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند و حساب

وما قائل بتاویل آن نیستیم والله تعالی هیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با او سبحانه نیز متحد نمیگردد و آنچه از بعضی
عبارات صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان ازین کلام که موهم اتحاد
است اذا تم الفقر فهو الله آنست که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی نمیماند مگر الله تعالی
نه آنکه آن فقیر با خدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالی سبحانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و حضرت خواجه ما قدس سره میفرموده اند که معنی عبارت انا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم
و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدیل را بذات و صفات و افعال او تعالی راه نیست فسبحان من لا یتغیر
بذاته و صفاته و لا فی افعاله بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلات خمس اثبات نموده اند نه
از قبیل تغیر و تبدیل است در مرتبه وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتب ظهورات کمالات
او تعالی اعتبار کرده اند بی آنکه تغیری و تبدیلی در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی
غنی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری از هیچ چیز محتاج نبود چنانچه در وجود
محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور کمالات
اسمائی و صفاتی با ما محتاج است این سخن بر این فقیر بسیار گران است میدانند که مقصود از آفرینش ایشان
حصول کمالات است مر ایشان را کمالی که عاید بجناب قدس او باشد تعالی و تقدس کریمه و ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون ای لیعرفون موید این معنی است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود
که کمال ایشان است نه امریکه عاید بجناب حق بود سبحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است فخلقت
الخلق لاعرف مراد از اینجا نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسط معرفت ایشان
کمالی حاصل نمایم تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و او تعالی از جمیع صفات نقص و سمات حدوث منزه
و مبرا است جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از آنجمله هشت صفت کمال
در وی موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیاة و علم و قدرت و اراده و
بصیر و سمیع و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود ند نه آنکه در علم موجود بوجود زائد از وجود ذات و در
خارج بنفس ذات تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند ع از روی
تعقل همه غیر اند صفات با ذات تو از روی تحقق همه عین اند که آن فی الحقیقة نفی صفات است آنچه لقا صفات

یک فعل است و مصنوعات اولین و آخرین همان یک فعل بوجود می آیند کما قال تعالی وما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر و معیت
ازین اگر حیاتست و اگر اماتت مربوط باین فعل است و اگر ایلام و اگر انعام منوط هم بآن فعل و همچنین اگر ایجاد
است و اگر اعدام ناشی از ان فعل است پس در فعل حق سبحانه نیز تعدد تعلقات ثابت نبود بلکه بیک تعلق
مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی شانه بیچون و
بیچگونه است زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه فاشعری چون از حقیقت
فعل حق جل سلطانه اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت و فعال او سبحانه را حادث دانسته اند نمی دانست که
اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه فعال او تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال اثبات نموده
اند و در موطن و در مرات افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانه ندیده اند آن تجلی فی الحقیقت تجلی آثار
فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او تعالی بیچون و بیچگونه و قدیم است و قائم بذات
اوست تعالی که از آن تکوین گویند در مرایای محدثات گنجایش نیست و در مظاهر ممکنات ظهوری نه ع در تنگنای
صورت معنی چگونه گنجد ؛ در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد ؛ تجلی افعال و صفات نزد فقیر بی تجلی ذات
متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی و تقدس انفکاکی نیست تا تجلی آنها بی تجلی ذات متصور
بود و آنچه منفک است انفکاک است تعالی و تقدس ظلال افعال و ظلال صفات اوست سبحانه پس تجلی آنها تجلی
ظلال افعال و صفات بود نه تجلی افعال و صفات اما فهم هر کس باین کمال نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله
ذو الفضل العظیم بر سر اصل سخن رویم او تعالی در هیچ چیز حلول نکند و در هیچ چیز در وی حلول ننمود اما او تعالی محیط اشیا
بود و قرب و معیت با ایشان دارد نه آن احاطه و قرب و معیت که در خور فهم قاصر ما باشد که آن شایان
جناب قدس او نیست تعالی آنچه بکشف و شهود معلوم کند از ان نیز منزه است چه ممکن بلا از حقیقت ذات
و صفات و افعال او تعالی جز جهل و حیرت نصیب نیست ایمان بالغیب باید آورد و هر چه مکشوف و مشهود گردد
تحت لا النفی باید ساخت بیت عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؛ کاینجا همیشه باد بدست است دام را ؛
بیتی از مثنوی حضرت ایشان مناسب این مقام است بیت هنوز ایوان استغنا بلند است ؛ مرا فکر رسیدن
نا پسند است ؛ پس ایمان آریم که او تعالی محیط اشیا است و قریب است بایشان و با ایشان است اما معنی
احاطه و قرب و معیت او تعالی ندانیم که چیست احاطه و قرب علمی گفتن از تاویلات متشابه است ع

واحد وبسیط من الازل الی الابد لا تعدد فیه اصلا اذ لا یجری علیه الزمان ولا تقادم ولا تاخر پس در علم او تعالی اگر
تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواهد بود که بجمیع معلومات متعلق گشته است وآن تعلق نیز مجهول الکیفیه
است ودر رنگ صفة العلم بیچون وبیچگونه است استبعاد این تصور را بمثالی زائل گردانیم وبگوئیم که رواست
که شخصی در یک وقت کلمه را باقسام ثمانیه واحوال متغایره واعتبارات متضاده او بداند پس در همان وقت
کلمه را هم اسم داند وهم فعل وهم حرف وهم ثلاثی وهم رباعی وهم معرب داند وهم مبنی وهم متمکن داند وهم غیر متمکن
وهم منصرف وهم غیر منصرف وهم معرف داند وهم نکره وهم ماضی داند وهم مستقبل وهم امر داند وهم نهی
بلکه جائز است که آن شخص بگوید که اینهمه اقسام واعتبارات کلمه را در مرآت کلمه در یکوقت بتفصیل می بینم
هرگاه در علم ممکن بلکه در دید ممکن جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی ولله المثل الاعلی چرا مستبعد باشد
باید دانست که اینجا هر چند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند
زید را در آن واحد موجود ومعدوم دانسته است اما در همان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از
هزار سال سنه بیست ووقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است ووقت عدم لاحق او بعد
از هزار ویکصد سال است فلا تضاد بینهما فی الحقیقت لتغایر الزمان وعلی هذا القیاس سائر الاحوال فافهم ازین
تحقیق واضح گشت که علم او تعالی هر چند بجزئیات متغیره تعلق گیرد شائبه تغیر در وی راه نمی یابد ومظنه
حدوث در آن صفت پیدا نمیشود کما زعمت الفلاسفه زیرا که تغیر بر تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از
دیگری دانسته باشد وچون همه را در آن واحد بداند گنجایش تغیر وحدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات
تعلقات متعدده مر او را تا تغیر وحدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین
لدفع شبهة الفلاسفه آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد همچنین یک کلام
بسیط است که از ازل تا ابد بهمان یک کلام گویاست اگر امر است ازهمانجا ناشی است واگر نهی است هم ازانجا اگر اعلام است
هم ازانجا ماخوذ است واگر استعلام است هم ازانجا اگر تمنی است هم ازانجا مستفاد است واگر ترجی است هم
ازانجا جمیع کتب منزله وصحف مرسله شعبه ایست ازان کلام بسیط اگر توریت است ازانجا انتساخ یافته
واگر انجیل است هم ازانجا صورت لفظی گرفته است اگر زبور است هم ازانجا مسطور گشته واگر فرقان است
هم ازانجا تنزل فرموده ۵ والعلم [illegible] کلام الحق حق بحث [illegible] نزول مختلف آثار آمده وهمچنین

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه از اخبار خیر دنیا که موقته یا منفصل‌اند بر خود التزام نموده بکرم همه را در حمایت
خود عتبهٔ علیه ببقا باندو و باد و در افتادگان را فارغ ساخته ه گر بر تن من زبان شود هر موی : یک شکر وی از
هزار نتوانم کرد : سه مرتبه فقیر بدولت عتبه‌بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبهٔ اخیر فقیر را فرمودند که
ضعف بر من غالب آمده است بسبب تخیلات کم مانده از احوال طالبان خبردار خواهی بود در حضور خود شما را طلبیدند
و شما در مهجور مرضعات بودید و بفقیر امر کردند که بایشان توجه بکن بامر ایشان در حضور ایشان شما توجه کرده
بجربکه ظاهر اثر آن توجه نیز ظاهر شده بعد از آن فرمودند که حضرت والدات ایشان را نیز غائبانه توجه بکن
حسب الامر غائبانه توجه نموده آمد امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتائج باشد تصور نکنند که از
امر واجب الامتثال و وصیت لازمهٔ ایشان ذهولی واقع شده است یا تغافلی زده باشد کلا بل انتظار اشارة دار
و منتظر اذن است الحال چند فقره بطریق نصیحت نوشته می‌آید بگوش هوش استماع خواهند فرمود اسعدکم الله
سبحانه فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقائد است بموجب آرای صائبهٔ اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که فرقه
ناجیه‌اند بعضی از مسائل اعتقادیه در اینجا نوع خفا بوده بیان آن نموده باید دانست که الله تعالی بذات مقدس
خود موجود است و اشیا بایجاد او تعالی موجود اند او تعالی یگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در
افعال و هیچکس را در هیچ امری با و تعالی فی الحقیقت شرکتی نیست چه در وجود و چه غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت
لفظیه بحیث خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه بیچون و بیچگونه اند و بصفات و
افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارد مثلاً صفت العلم مراو را سبحانه صفتی است قدیم و بسیطی است حقیقی که هرگز
تعدد و تکثر با آن راه نیافته است اگر باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا که اینجا یک انکشافی است بسیط که
معلومات ازلی و ابدی بهمان انکشاف منکشف میگردد جمیع اشیا را با احوال مناسبه و متضاده ایشان کلیت
و جزئیت با اوقات مخصوصه هرکدام در آن یک حد بسیط دانسته است در همان آن زید را هم موجود دانسته
است و هم معدوم و جنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته
است و قاعد و مستند دانسته است و مضطجع و خندان دانسته است و گریان و متلذذ دانسته است و متألم و
عزیز دانسته است و ذلیل هم در برزخ دانسته است هم در حشرات هم جنت دانسته است هم در متلذذات
پس تعدد و تعلق نیز در این موطن مفقود باشد چه تعدد تعلقات تعدد آنات میطلبد و تکثر ازمنه میخواهد و لیس ثمة الا آن

بیش از یک تحمیل که بحقیقت نیت میسر شود و سنت استخاره ادا نموده به نیت درست عزلت گزینند امید است که
ثمرات عظیمه بر آن مترتب شود باقی احوال را موقوف بر ملاقات داشته والسلام مکتوب دویست و پنجاه و
ششم بحضرت پیرزادهای یعنی خواجه عبید الله و خواجه عبد الله صدور یافت در بیان بعضی از عقائد کلامیه وفق آراء
اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که حضرت ایشان را از روی الهام و فراست حاصل گشته بود نه از روی
تقلید و تخمین و در اوائل احوال حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بخواب دیده بودند که میفرمایند
تو از مجتهدان علم کلامی و این واقعه را بحضرت خواجه خود گذرانیده بودند از آن روز حضرت ایشان را
در هر مسئله از مسائل کلامیه رأی علاحده است و حکم جداگانه لیکن در اکثر مسائل موافقت بمشایخ ماتریدیه دارند
با بیان رد فلاسفه و ذم نکوهش ایشان و رد علماء حدود زنادقه که مراد صوفیه را نافهمیده بضلالت رفته اند و در
بیان بعضی از احکام فقهیه که بصلوة متعلق اند و در بیان کمالات طریقه نقشبندیه و التزام ایشان بر متابعت
سنت و در بیان منع استماع غنا و منع از حضور مجلس رقاصان و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة و تبلیغ
الدعوات بجناب مخدوم زادهای کرام مینماید که این فقیر از سر تا قدم غرق احسانهای والد بزرگوار شماست در
طریق سبق الف و با از ایشان گرفته است و تهجی حروف این راه از ایشان آموخته و دولت اندراج النهایة
فی البدایة ببرکت صحبت ایشان حاصل کرده و سعادت سفر در وطن را بصدقه خدمت ایشان یافته توجه
شریف ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را نسبت نقشبندیه رسانیده و حضور خاص این اکابر را عطا فرموده
و در مدت قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان و بی رنگیها و بی کیفیها که بطفیل ایشان رو
داده چه شرح دهد و چه بیان تفصیل آن نماید بهمین توجه شریف ایشان کم دقیقه مانده باشد در معارف توحید
و اتحاد و قرب و احاطه و سریان که برین فقیر نکشادند و از حقیقت آن اطلاع ندادند شهود وحدت در کثرت
و مشاهده کثرت در وحدت از مقامات و مبادی این معارف است بالجمله که نسبت نقشبندیه است و خصوصی
خاص این اکابر نام این معارف بزبان آوردن و نشان این شهود و مشاهده را بیان نمودن از کوته نظری
است کارخانه این اکابر بلند است بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارد هرگاه این طور دولتی رفیع القدر از حضرت
ایشان باین فقیر رسیده باشد اگر در مدة عمر سر خود را پایمال اقدام خدمه عتبه علیا شما کرده باشد هیچ نکرده
باشد از تقصیرات خود چه عرض نماید و از شرمندگیهای خود چه اظهار نماید اما معارف آگاه خواجه

مکتوب دوصد وشصت ونهم بشیخ عبدالهادی بدادنی صدور یافته در بیان آنکه در اختیار عزلت باید که حقوق
مسلمانان ضایع نشود با بیان حقوق و ما یناسب ذلک بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب مرغوب
اخوی ارشدی رسید فرحت فراوان رسانید لله سبحانه الحمد والمنة که تمادی ایام مفارقت تاثیری در محبت واخلاص
وخصوصیت اختصاص نکرده مع ذلک اگر رسیدند مناسب تر بوده الخیر فیما صنع الله سبحانه اندروی عزلت نموده بودند
بلے العزلة منیة الصدیقین مبارک باشد عزلت اختیار کنند وانزوا گزینند لیکن مراعات حقوق مسلمانان
از دست ندهند قال علیه وعلی آله الصلوات والسلام حق المسلم علی المسلم خمس رد السلام وعیادة المریض واتباع
الجنائز واجابة الدعوة وتشمیت العاطس اما در اجابت دعوت شرایط است فی الاحیاء ویمتنع من الاجابة
ان کان الطعام طعام شبهة او تماثیل علی سقف او حائط او سماع شیء من المزامیر والملاهی او التشاغل بنوع
من اللهو واللعب کل ذلک مما یمنع الاجابة ویوجب تحریمها او کراهتها وکذلک ان کان الداعی ظالما او مبتدعا او
فاسقا او شریرا او متکلفا طالبا للمباهاة والفخر وفی شرعة الاسلام ولا یجیب الی طعام صنع ریاء وسمعة وفی المحیط
لا ینبغی ان یقعد علی المائدة اذا کان علیها العب وغناء او قوم یغتابون او یشربون الخمر کذا فی مطالب المؤمنین
اگر این موانع همه مفقود شوند از اجابت دعوت چاره نبود هرچند درین زمانه فقدان این موانع دشوار است
ونیز بدانند که عزلت از اغیار باید نه از یاران که صحبت با یاران سنت مؤکد این طریقه علیه است
حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس سره که طریق ما صحبت است که در خلوت شهرت است و در شهرت
آفت مراد از صحبت صحبت موافقان طریق است نه مخالفان طریق زیرا که نفی در یکدیگر شرط
صحبت داشته اند که بی موافقت میسر نمیشود وعیادت مریض سنت است اگر آن مریض شخصی متعهد بود
وبیمار داری او باید والا عیادت آن مریض واجب است چنانچه در حاشیه مشکاة گفته است و به نماز جنازه حاضر
شده لا اقل چند قدم در متابعت جنازه باید رفت تا حق میت ادا کرده باشند وحضور جمعه وجماعة پنجگانه
ونماز عیدین از ضروریات اسلام است که از آن چاره نبود باقی اوقات را به تبتل وانقطاع بگذرانند
اما اول تصحیح نیت کنند وعزلت را به هیچ غرضی از اغراض عاجله ملوث نسازند وهیچ مقصدی غیر از
جمعیت باطن بذکر الهی جل سلطانه و اعراض از اشتغال لاطائل وملاهی هیچ نبود در تصحیح نیت نیک احتیاط
نمایند مبادا غرضی نفسانی در ضمن آن مختفی باشد ودرین تصحیح التجا وتضرع بسیار نمایند وعجز وانکسار

و بذکر اسم ذات و تقدیس بیچون ملاحظه بها و صفات اشتغال نمایند تا معامله بجهالت نکشد و کار بحیرت انجامد چه ملاحظه
اسماء و صفات ابنیاست که باعث ظهور احوال گردد و واسطه وجود و مواجید آید شنیده باشند که احتمال خطا در احوال
و مواجید بسیار است و اشتباه باطل بحق در ان موطن بیشتر لیشنوند که درین ایام یکی از مشایخ نواحی باین
فقیر پیغام فرستاد و اظهار احوال خود نمود که فنا و محویت بجای رسیده است که بهرچه نظر میکنم هیچ نمی یابم
آسمان و زمین را که نگاه میکنم نمی یابم و عرش و کرسی را نیز نمی یابم و خود را که ملاحظه میکنم هیچ نمی یابم
و پیش کسی میروم او را نیز نمی یابم و خدای عز و جل و علا بی نهایت است نهایت او را کسی نیافته است
مشایخ همین را کمال دانسته اند اگر تو نیز همین را کمال میدانی پس بطلب حق جل و علا برای چه پیش تو بیایم
و اگر امر دیگر را کمال میدانی بنویس فقیر در جواب او نوشت که این احوال از تلوینات قلب است و قلب هنوز اول است
ازین راه و صاحب این احوال ربعی از مقام قلب طی کرده است سه حصه دیگر از قلب هم طی باید کرد بعد از ان
بمرتبه دویم که عبارت از روح است عروج باید نمود الی ما شاء الله تعالی بعد از مدتی ازین ماجرا یکی از یاران
فقیر که طریقه اخذ نموده بوطن خود رفته بود برگشته آمد چون بیان احوال خود معلوم شد که حال او موافق
حال آن شیخ متفسر است بلکه این در مقام از قدمی بیشتر دارد و چون نیک بحال او ملاحظه نموده آمد
ظاهر شد که آن فنا و محویت او در عنصر هواست که محیط هر ذره از ذرات است و مشهود او غیر از هوا امر دیگر نیست
و هوا را خدای بی نهایت دانسته تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا مرتبه دیگر او را طلبیده تفتیش احوال
او نمود یقین شد که گرفتاری او بغیر عنصر هوا امر دیگر نبوده است و او را نیز برین معنی مطلع ساخت و چون او
بوجدان خود رجوع نمود نیز معلوم کرد که حاصل او غیر از هوا امر دیگر نیست و از ان احوال مستغفر گشته
قدم بیشتر گذاشت بدانند که قلب برزخ است در میان عالم خلق که عالم عناصر اربع است و در میان عالم
ارواح در رنگی از هر دو عالم دارد پس گویا که نصف قلب از عالم خلق است و نصف دیگر او از عالم ارواح
و نصف عالم خلق آن را که متصف سازیم معامله بعنصر هوا خواهد افتاد پس ربع قلب عبارت از مقام هوا باشد
که قلب متضمن آنست پس آنچه آخر ظاهر شد موافق جواب اولست و بیان کشف حقیقی اوست الحمد لله الذی
هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق زیاده برین گنجایش وقت نبود
و السلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات فضلها و من التسلیمات اکملها

این دولت در نماز نصیب مصلی است بجهت آنکه موطن ظهورات حقائق الهی است تعالت و تقدست لیس کمثله
المحجوبیة السیئة در دنیا بصورت از دنیاست و فی الحقیقت از آخرت است نماز بتوسط آن نیز این نسبت
پیدا کرده است و از اهل آخرت بحقیقت جامع دنیا و آخرت گشته و بتحقیق پیوسته است که حالتی که در اداء
نماز میسر میشود فوق جمیع حالات است که در بیرون نماز حاصل میشوند چه آن حالات از دائرهٔ ظل بر آمده اند
هر چند علو پیدا کنند و این حالت نصیبی از اصل دارد و هر قدر فرق که در میان ظل و اصل است همان قدر فرق در میان
آن حالات و این حالت باید دانست و مشاهده میگردد که حالتی که بعنایت الله سبحانه در وقت موت رو خواهد داد
فوق نسبت نماز خواهد بود چه موت از مقدمات احوال آخرت است و هر چه بآخرت نزدیکست اتم و اکمل است
چه اینجا ظهور صورت است و آنجا ظهور حقیقت شتان ما بینهما همچنین حالتی که بکرم الهی جل سلطانه در برزخ
صغری میسر خواهد بود فوق آن حالت خواهد بود که در وقت مرگ میسر شده بود و همین نسبت برزخ کبری را
که روز قیامت است با برزخ صغری که مشهود آنجا اتم و اکمل است و مشهود جنات النعیم نسبت به مشهود برزخ
کبری تمامیت و اکملیت دارد و فوق جمیع اینها آن موطن است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات از آن خبر داده فرموده ان لله جنة لیس فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا پس باید دانست
جمیع ظهورات دنیا و ما فیها اند و بالاتر جمیع آنها آن جنت بلکه دنیا اصلا از موطن ظهور نیست ظهورات ظلال
و نمود از مثال که مخصوص بدنیاست نزد فقیر معدود از امور دنیویه اند و فی الحقیقت داخل دائرهٔ امکان
آن ظهورات را خواه تجلیات صفات گویند .... و خواه تجلیات ذات تعالی الله
عما یقولون علوا کبیرا فقیر دنیا را تمام ملاحظه مینماید خالی محض می یابد و هیچ از مطلوب اینجا بمشام او
نمیرسد غایة ما فی الباب مزرعه است مر آخرت را مطلوب اینجا جستن خود را پریشان کردن است
یا غیر مطلوب را مطلوب دانستن چنانچه اکثری بآن گرفتار اند و بخواب و خیال آرام گرفته اند نماز هست در موطن
که چیزی از اصل دارد و بخواب مطلوب می آرد و دونه خرط القتاد **مکتوب دو صد و شصت و چهارم** بمیر سید باقر
سهارنپوری صدور یافت در بیان آنکه معامله خود را بحیرت و جهالت باید برد و اعتماد بر احوال و کشوف نباید کرد
و در ضمن واقعه که بعضی از مشائخ نواحی اظهار نموده بودند ذکر یافته و تعبیر آن فرموده الحمد لله و سلام علی عباده الذین
اصطفی صحیفهٔ شریفه که از فرط محبت و کمال اشتیاق صادر فرموده بودند فرحت فراوان بخشید موجب کمال خوشی باشند

مسالک سبیل الرشاد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دوصد وشصت ودوم بمولانا محب علی صدر یافت در بیان آنکه ارتباط با حبیب است ونسبت
تا انعکاسی در قرب وبعد تفاوت ندارد وما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه
که از روی التفات هر قوم فرموده بودند بوصول آن تبهج گردید چون مبنی از فرط محبت وکمال اخلاص
بود ازدیاد فرحت بخشید سخن از وفاء عهد سابق اندراج یافته بود مخدوما مهر وعنفی که باشد از اوضاع
تمرعیه محل مضایقه نیست بشرط آنکه رشته این محبت گسسته نشود بلکه روز بروز قوت پیدا کند و
نائره این اشتیاق سرد نگردد بلکه ساعة فساعة در التهاب بیفزاید چه ارتباط با حبیب است ونسبت ما
انعکاسی وانصباغی در قرب وبعد تفاوت ندارند مگر در سرعت وبطوء علم وبعضی از خصوصیات طریق
وعدم علم به آن بتحقیق بعضی را از خانه مکتوبی که بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است طلب
فرمایند نقل آن مکتوب را یاران سیادت پناه خوبی میر محمد نعمان آورده اند از انجا طلبند زیاده چه اطناب نماید
والسلام

مکتوب دوصد وشصت وسوم بجناب معارف آگاه میان تاج الدین صدر یافت در بیان
معارف که تعلق بکعبه ربانی دارد ودر بیان فضائل صلوتیه وما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
خبر قدوم مسرت لزوم محبان مشتاق را فرحت فراوان بخشاید لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک الضاف
بده ای فلک مینا فام تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام خورشید جهانتاب از جانب مشرق یا ماه جهان گرد من
از جانب شام چون قدم رنجه فرموده اند زودتر تشریف آرند که مشتاقان زیر بار انتظار اند از روی استماع اخبار
بیت الله دارند نزد فقیر چنانچه صورت کعبه ربانی مسجود الیهاست مر صور خلایق را چه بشر وچه ملک حقیقت
آن نیز مسجود الیهاست مر حقایق آن صور را لاجرم آن حقیقت فوق جمیع حقایق آمده است وکمالات
متعلقه آن فوق کمالات متعلقه سائر حقایق گشته گویا این حقیقت برزخ است در میان حقایق کونیه
وحقایق الهی سرادقات عظمت وکبریائی داشته که هیچ کمی وکیفی بدامان قدس آن نرسیده
وهیچ طلبیتی بآن راه نیافته نهایت عروجات دنیوی وظهورات آن تا منتهای حقایق کونی است
نصیبی از حقایق الهی جل شانه مخصوص بآخرت است الا در نماز ومعراج مومن است ودران معراج گویا
از دنیا بآخرت تنقل است حظی از آنچه در آخرت میسر خواهد شد میسر میگردد از انکار م که عمده در حصول

امم خیر امم و اعظم جهت مناسبت آخر با اول بیشتر دیده که محل تردد گشته در حدیث دیگر فرموده علیه و علی آله
الصلوة والسلام که بهترین این امت اول است یا آخر و درمیان کدر است آری در متاخرین این امت
اگرچه نسبت علوست اما قلیل است بل اقل و در متوسطان هرچند نسبت بآن علو نیست لیکن کثیر
است بل اکثر و بحکم جهت کمیت کیفیت اما قلت آن نسبت متاخران را بدرجات علیا رسانیده و
بسابقان مناسبت داده و بشارت قال علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات الاسلام بدا غریبا وسیعود کما
بدا فطوبی للغرباء بر و شرح اخریت این امت از بعد هزار ثانی است از ارتحال آن سرور علیه و علی آله الصلوة
والسلام نیز اکه مضی الف را خاصیتی است عظیم در تغیر امور و تاثیر است قوی در تبدیل اشیا و چون درین امت
نسخ و تبدیل نبوده ناچار نسبت سابقان بهمان طراوت و نضارت در متاخران جلوه گر گشته است و تائید
شریعت و تجدید ملت در الف ثانی فرموده گواهان عدل یعنی حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
و حضرت مهدی ست علیه الرضوان ع فیض روح القدس از باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد
ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق گران است و از فهم ایشان دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقت آن ملاحظه نمایند و تعظیم و
توقیر شریعت نبوت را ببینند که در کدام یکی بیشتر است شاید از استبعاد برآیند دیده باشند که فقیر در کتب
و رسائل خود نوشته که طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت
آن نبی باشد و نوشته که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوت هیچ مقدار نیست کاشکی حکم قطره داشتی
نسبت بدریای محیط آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این
طریقت نه تفضیل خود بر دیگران معرفت حق جل و علا برآنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند
فکیف از اکابر دین ابیات دلی چون شه مرا بفشنت از خاک * سر دگر بگذرانم سر ز افلاک * مرا آن
خاکم که ابر تو بهاری * کند از لطف بر من قطره باری * اگر بر روید از تن صد زبانم * چو سوسن شکر لطفش کی
توانم * بعد از مطالعه این مکتوب اگر شوقی متعلق نماز و حصول بعضی از کمالات
مخصوصه آن در شما پیدا شود و بی آرام سازد بعد از استخاره ما متوجه
این حدود گردند شرطی که از عمر متعلق نماز صرف نماید والله سبحانه الهادی

که حضرت وجه بیان نسبت اخری بمآل بظلال مرسیت ازین باجرا و قرة عینی فی الصلوة اشارة لیست باین منتها از ذوق
و مواجید و علوم و معارف و احوال و مقامات و انوار و الوان تلوینات و تمکینات و تجلیات متکیفه و غیر متکیفه
و ظهورات متلونه و غیر متلونه هر چه ازینها در بیرون نماز میسر شود و بی آگاهی از حقیقت نماز زود بد نشان آن
ظلال و مثال است بلکه ناشی از وهم و خیال مصلی که از حقیقت نماز آگاه است در وقت ادای صلوة گویا از
نشاء دنیوی می برآید و در نشاء اخروی می درآید لاجرم در آن وقت دولتی که مخصوص آخرت است تطفیلی ازان
فرا میگیرد و حظی از اصل بی شائبه ظلیت بدست می آرد چه نشاء دنیوی مقصور بر کمالات ظلی است که معامله بیرون
ظلال است مخصوص آخرت است پس از معراج چاره نبود و آن نماز است در حق مومنان که بدولت مخصوص
باین امت است که بتبعیت پیغمبر خود علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که در شب معراج از دنیا بآخرت
رفت و به بهشت درآمده بدولت رویت او مشرف شده باین کمال مشرف گشتند و باین سعادت مستسعد شدند
اللهم اجزه عنا ما هو اهله و اجزه عنا افضل ما جزیت نبیا عن امته و اخیر الانبیاء کلهم جزاء فانهم دعاة الخلق الی
الله سبحانه و هداتهم الی لقاء الله تعالی جمعی را ازین طائفه که بحقیقت نماز آگاه نساختند و بکمالات مخصوصه آن
اطلاع نبخشیدند معالجات امراض خود را از امور دیگر جستند و حصول مرادات خود را باشیاء دیگر مربوط ساختند بلکه گروهی
ازینها نماز را دور از کار دانسته بنای آنرا بر غیریت و غیبت داشتند و صوم را از صلوة افضل انگاشتند چنانچه خواجه
علیه میگوید که در صوم که ترک اکل و شرب است بصفت صمدیت متحقق شدن است و در نماز تعبیر و غیریت آمدن و عابد
و معبود دانستن و این حکم اکثر مبنی علی مسئله التوحید الوجودی الذی هو من احوال السکری از عدم آگاهی حقیقت نماز
است که جمع غفیر ازین طائفه تسکین اضطراب خود را از سماع و نغمه و وجد و تواجد جستند و مطلوب خود را در پردهای
نغمه مطالعه نمودند لاجرم رقص و رقاصی را دیدن خود گرفتند با آنکه شنیده باشند ما جعل الله فی الحرام شفاء
الغریق یتعلق بکل حشیش و حب الشیء یعمی و یصم اگر شمه از حقیقت کمالات صلوتیه برایشان منکشف شدی
هرگز دم از سماع و نغمه نزدندی و یاد وجد و تواجد نکردندی بیت چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند ای برادر
هر قدر فرق که در میان نماز و نغمه است همان قدر فرق در میان کمالات که منشاء آن نماز است و کمالاتیکه
منشاء آن نغمه است بدان العاقل تکفیه الاشارة این کمالیست که بعد از هزار سال بوجود آمده است و آخر بعثتی
هست که برنگ اولین برآمده مگر از اینجا فرموده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اولهم خیر ام آخرهم نفرموده

می آید و عالم ظلمانی از ظهور او نورانی میگردد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا
مرکز فرش هر کسیرا که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید و ازو مستفاد میگردد
بی توسط او هیچکس را این دولت نمیرسد مثلا نور او در رنگ دریا محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا منجمد است
اصلا حرکتی ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و یا با او اخلاص دارد یا آنکه آن بزرگ متوجه حال طالبی شده در
وقت توجه گویا روزنی در دل طالب گشاده میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص دریا سیراب میگردد
و همچنین شخصی که متوجه ذکر الهی است جل شانه و بآن عزیز اصلا متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم
افاده انجا هم حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از صورت ثانیه است اما شخصیکه منکر آن بزرگ است و یا آن
بزرگ ازو در آزار است هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان
انکار و آزار سد راه فیض او میگردد بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت
هدایت از وی مفقود است صورت رشد هست صورت بی معنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص و محبت آن عزیز
دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی جل شانه خالی باشند نیز ایشانرا بواسطه مجرد محبت نور رشد و
هدایت میرسد ولیکن هذه المعرفة آخر المکتوب ۵ بس کنم این زیرکان را این بس است ٭ بانگ دو کردم اگر
در ده کس است ٭ الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم اولا و آخرا الصلوات والسلام علی رسوله محمد و آله دائما
و سرمدا ٭ مکتوب دو صد و شصت و یکم بسیادت مآب میر نعمان صدور یافت در بیان فضائل نماز و کمالات
مخصوصه آن و ضمن معارف مناسبه و حقایق آن حمد بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی ارشده
الله سبحانه باد که نماز رکن دویم است از ارکان پنجگانه اسلام و جامع عبادات است جزوی آنست که از جامعیت
حکم کل پیدا کرده است و فوق جمیع مقربات اعمال آمده دولت رویت که سرور عالمیان را علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات در شب معراج در بهشت میسر شده بود از نزول در دنیا مناسب این نشاه
آن دولت ایشانرا در نماز میسر شد لهذا فرمود علیه الصلوة والسلام الصلوة معراج المومن و نیز فرمود علیه و علی
آله الصلوة والسلام اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوة و کمل تابعان او را علیه و علیهم الصلوات و التحیات از آن دولت
نصیبا در نماز حظ وافر است و نصیب کامل اگرچه رویت نیست که این نشاه آنرا برنتابد اگر نماز امر نمی فرمود
نقاب از چهره مقصود که میکشود طالب را بمطلوب که دلالت می نمود کرا لذت بخش غمگساران نیست نماز است

معرفت متحقق به نسبت ایشان را چاره در طریق عالی در حق حصول احیاء و اموات و صبیان و شیوخ و جوانان و کهول
مساوی باشد که برابطهٔ محبت یا بتوجه صاحب دولت بمنتهای مقاصد برسند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم اما باید دانست که منتهی هرچند صاحب علم بود اما از ظهور خوارق چاره نباشد گاه باشد که او را در آن
ظهور اختیار نبوده بلکه بسیار است علم ظهور آن نیز نباشد مردم از وی خوارق ببینند و او را از آن اطلاع نبود
آنچه گفته شد که منتهی صاحب علم بود مراد از علم علم تفصیل احوال است نه عدم علم مطلقا بحیثیتی که احوال
خود هیچ نفهمد کما مرت الاشارة الیه و این نور هدایت او در مریدان او بی واسطه و بواسطه و بوسائط
تا زمانی ساری است که طریقهٔ مخصوصهٔ او را بلوث تغیرات و تبدیلات ملوث نساخته و بالحاق مخترعات
و مبتدعات خراب نگردانیده و ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عجب آنکه جماعه این تبدیلات را تکمیلات
آن طریقه گمان می برند و آن الحاقات را تتمیمات آن نسبت تصور می نمایند نمیدانند که تتمیم و تکمیل آن
کار بهر سر انجامی نیست و الحاق و اختراع فراخور هر بیسر و پائی نه ع هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر بتراشد قلندری داند؛ نور سنت سنیه را علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة ظلمات بدعتها
مستور ساخته اند و رونق ملت مصطفویه را علی مصدرها الصلوات والسلام والتحیة کدورات امور محدثه
ضایع گردانیده عجب تر آنکه جمعی آن محدثات را امور مستحسنه میدانند و آن بدعتها را حسنات می انگارند
و تکمیل دین و تتمیم ملت از آن حسنات میجویند و در اتیان آن امور ترغیبات می نمایند هداهم الله سبحانه سواء
الصراط مگر نمیدانند که دین پیش از این محدثات کامل شده بود و نعمت تمام گشته و رضاء حضرت حق سبحانه
و تعالی بحصول پیوسته کما قال الله تعالی الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا
پس کمال دین از این محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن است مقتضای این کریمه بیت اندکی پیش تو گفتم
غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است؛ علمای مجتهدین اظهار احکام دین فرموده اند
احداث ما لیس منه ننموده پس احکام اجتهادیه از امور محدثه نباشند بلکه از اصول دین بوند لان الاصل الرابع هو القیاس
ای فرزند معرفتی در رسالهٔ مبدأ و معاد در باب افاده و استفاده که بقطب ارشاد تعلق دارد نوشته است
چون منشأ سبقت یا بمقام شیخت و مسعود بود این معرفت را درین مکتوب نیز نوشته از آنجا اعتبار نمایند
قطب ارشاد که جامع کمالات فردیه نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار و ازمنهٔ بیشمار آن قسم گوهر بظهور

وضرورت نه استدلالی و نظری و ذکر بعضی مقدمات از برای تنبیه است و تقریب بافهام عوام بلکه تعیین و تشخیص هم است
برای ادراک خواص تمام نیست بیان طریقیکه حضرت حق سبحانه و تعالی این حقیر را بآن طریق ممتاز ساخته
است از بدایت تا نهایت و بنیادش نقشبندیه است که متضمن اندراج نهایت در بدایت است برین بنیاد
عمارتها ساخته و کوششها نموده اگر این بنیاد نمی بود معامله تا باینجا نمی انجامید تخم از آنجا را و ثمر قند آورده
در زمین هند کاشته اند و از خاک شریف بطحا سرشته اند و بآب فضل سالها آنرا سیراب داشته اند و بتربیت
احسان پرورش ساختند چون آن کشت بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق باید دانست که سلوک این طریق عالیه مربوط
است برابطهٔ محبت شیخ مقتدا که بسیر مرادی باین راه یافته باشد و بقوت انجذاب باین کمالات منصبغ گشته نظر
شریفش امراض قلبیه را شفا است و توجه او رافع علل معنویه صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار
و بدلالت ظلال مقامات او ختم شده اند و افراد و نجبا از بحار کمالات او قطره قانع نور هدایت و ارشاد او در رنگ
نور آفتاب بنجوم است او بر همه کس فائض است فکیف که بخواهد هر چند که خواهش او در اختیار او نباشد چه بسیار است
که طلب خواهش امری نماید و آن خواهش در وی پیدا نشود لازم نیست جماعه که بنور او مهتدی شوند و توسل او رشد
پیدا کنند همه بعضی رابطه شند بلکه بسیار است که اصل هدایت و رشد خود را نیز کما ینبغی ندانند مع ذلک بکمالات
شیخ مقتدا متحقق شوند که عالمی را هدایت نمایند چه علم همه را نمی باشد و معرفت تفصیل سیر مقامات همه را نمی بخشند
آری شیخی که مدار بنا بر خصوصیت طریقی از طرق وصول منوط بوجود شریف او است البته صاحب علم است و از
تفصیل سیر آگاه و یکتاز العلم والکفایت نموده و بتوسط او بمرتبه کمال و تکمیل میرسانند و بفنا و بقا مشرف
میسازند ع خاص کند بنده مصلحت عام را؛ افاده و استفاده انعکاسی و انصباغی است مرید برابطه محبت
که بشیخ مقتدا دارد ساعة فساعة برنگ او منصبغ میگردد و بطریق انعکاس بانوار میشود درین صورت علم چه
درکار بود و هم در افاده و هم در استفاده و حریره که بتابش خورشید ساعة فساعة پخته می گردد به
مرور ایام می پزد چه درکار است که او را علم بپختگی خود بود و به آفتاب را هم که آنرا پخته میسازد آری علم از برای
سلوک و تسلیک اختیاری درکار است که بسلاسل دیگر مربوط در طریق ما که طریقه اصحاب کرام است علیهم الرضوان
علم بسلوک و تسلیک هیچ درکار نیست هر چند شیخ مقتدا که هم چه پائی آن طریقه است بکمال علم و تمیز

وطبقه صحابه بیشتر است و در تابعین و تبع تابعین نیز این دولت بر سبیل قلت سرایت کرده است بعد از آن رو باستتار
آورده است و غلبه کمالات ولایت ظلی جلوه گر گشته است اما امید است که بعد از مضی الف این دولت از سر
تازه گردد و غلبه و شیوع پیدا کند و کمالات اصلی رو بظهور آرند و ظلی استتار پیدا کنند و حضرت مهدی
علیه الرضوان بظاهر و باطن مروج این نسبت علیه باشند ای فرزند تابع کامل نبی علیه و علی آله الصلوة
والسلام چون بتبعیت کمالات مقام نبوة را تمام کنند اگر از اهل مناصب است بمنصب امامتش سرفراز میسازند
و چون کمالات ولایت کبری را تمام کنند و از اهل منصب باشد بمنصب خلافتش مشرف میسازند و از مقامات
کمالات ظلی مناسب امامت نصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو مقام
که در تحت انظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار است و غوثیه
منصب علاحده نیست و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث قطب مدار است قطب از وی در بعضی امور
مدد خواهد و در نصب مناصب ابدال او را نیز دخل است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

تذییل علوم و معارفیکه مناسب مقام نبوت است و لایت آن نبوت شرائع انبیا است علیهم الصلوات
والتسلیمات و چون در اقدام نبوت تفاوت است در شرائع انبیا نیز باندازه آن تفاوت اختلاف پیدا آمده است
و معارفی که مناسب مقام ولایت اولیا است شطحیات مشائخ است و علومیکه از توحید و اتحاد خبر دهد و از
احاطه و سریان اینها نماید و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرئیت و ظلیت اشعار فرماید و شهود و مشاهده
اثبات کنند بالجمله معارف انبیا کتاب و سنت است و معارف اولیا فصوص و فتوحات مکیه ع قیاس کن
ز گلستان من بهار مرا ۔ ولایت اولیا پی باقرب حق برد و ولایت انبیا نشان اقربیت او تعالی نماید
و ولایت اولیا در اثبات بشهود نماید و ولایت انبیا نسبت مجهول الکیفیة اثبات فرماید ولایت اولیا قربیت را
نشناسد که حیثیت و جهالت را نداند که کدام است و ولایت انبیا با وجود اقربیت قرب را عین البعد داند
و شهود را نفس غیبت شمرد دیگر بگوییم شرح این بعید شود ای فرزند سخن را در بیان کمالات نبوت و مزیت آن
بر ولایت و فرق در میان ولایت سه گانه که ولایت صغری و ولایت کبری و ولایت علیا است
و معارف و مناسب هر کدام و مجال متعلقه هر یک طی بالذیل ساخته و فقره ها مکرره و مشکره در بیان آن منعطف
اندراج نموده تا بود که از کمال غربت از استبعاد افهام برآید و از مظان انکار وارهد این علوم کشفی است

اوّل

بر تخت صدر را آنجا بنشانند و آنجا تمکین و سلطنت پیدا میکند و سینه را بر ممالک قرب سامی فرماید این تخت حقیقت جامعه
فوق جمیع مقامات تشویه است و مرتبه ولایت کبری است برآینده این تخت را از ظاهر باطن طلبد لهذا نفوذ میکند و حقیقت الغیب
سلطنت نماید هیچ کس نیکه بار رفته اکمنه صعود فرماید بعد از آن تا بعد العباد نفوذ حضرت نمود و بعد از تمکین این مطمئنه عقل
نیز از مقام خود برآمده تا وجوع خواهد شد و عقل معاد نام خواهد یافت و هر دو باتفاق بلکه باتحاد متوجه کار خود
خواهند بود ای فرزند این مطمئنه را گنجایش مخالفت نمانده است و مجال سرکشی نه بکلیت خود متوجه
مطلوب است و به تمامی گرفتار مقصود هیچ خبر برضا پروردگار نیست جل سلطانه و مطلبش جز طاعت و عبادات
اولیانه سبحان الله اماره که اول بدترین خلایق بوده بعد از اطمینان و حصول رضا حضرت سلطان
رئیس الطایفت عالم امر گشته است و راس اقران خود شده بلی مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوات
والسلام خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا بعد ازین اگر صورت خلاف و سرکشی است
منشاء آن طبایع مختلفه عناصر اربعه است که اجزای قالب اند اگر قوت غضبیه است از آنجا ناشی است
اگر شهویه است هم از آنجا و اگر حرص و شره است هم از آنجا خاسته است اگر خست و دنائت است هم
از آنجا ناشی یعنی سایر حیوانات که نفس اماره ندارند این اوصاف رذیله در آنها بوجه اتم و اکمل حاصل
است پس تواند بود که مراد از جهاد اکبر که حضرت پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر جهاد با قالب بود نه جهاد با نفس کما قیل که نفس با طمینان انجامیده است و رضی
و مرضی گشته پس صورت خباثت و سرکشی از وی متصور نباشد و صورت خلاف و سرکشی از اجزای قالب
عبارت از ارادت ترک اولیست و ارتکاب امور مرخصه و ترک عزیمت نه اراده ارتکاب اشیاء محرمه و ترک
فرائض و واجبات که آن در حق او نصیب اعدا گشته است ای فرزند هرچند کمالات عناصر اربعه فوق کمالات
مطمئنه است چنانچه گذشت اما مطمئنه بواسطه آنکه مناسبت مقام ولایت دارد و ملحق بعالم امر گشته
است جذبه سکر است و در مقام استغراق لاجرم مجال مخالفت در وی نمانده و عناصر را چونکه مناسبت بمقام
نبوت بیشتر است صحو در ایشان انسب است تا جای صورت مخالفت را در ایشان باقی مانده اند از برای تحصیل بعضی
منافع و فوائد که بآن مربوط است و افهم باید دانست که منصب نبوت ختم بر خاتم الرسل شده است علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات اما از کمالات آن منصب بطریق تبعیت متابعان او را نصیب کامل است این کمالات

مراد از جهاد اکبر جهاد با قالب است

جهاد با نفس

دران مسجد اینجا که پیغمبر ما میفرمود ارحنی یا بلال و نماز است که ستون دین است و نماز است که فارق میان اسلام و کفر گشته بر سر
اصل سخن رویم و از مزیت عالم خلق بر عالم امر گوئیم که عالم امر اینجا حظ خود را گرفته است و مشاهده و معاینه
حاصل کرده فردا در بهشت معامله بعالم خلق افتد و رؤیت بلاکیف او را میسر آید و ایضا متعلق مشاهده ظلی است
از ظلال و حجب و صوری در آخرت حجب الوجود نیز هر قدر که فرق در میان مشاهده و رؤیت هست در میان
ظلیت و اصلیت دارد و بهذا القدر فرق عالم امر و عالم خلق بدان و نیز بدان که مشاهده ثمره ولایت است و رؤیت ثمره نبوت
که بتبعیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات عامه متابعان را نیز میسر خواهد شد از اینجا تفاوت در میان ولایت
و نبوت نیز دریافت باید کرد هر عارفی را که بعالم امر مناسبت بیشتر باشد قدم او در کمالات ولایت زیاده تر
خواهد بود و هر که را بعالم خلق بیشتر مناسبت است قدم او در کمالات نبوت افزون تر از اینجاست که حضرت
عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در ولایت قدم بیشتر دارند و حضرت موسی را قدم در نبوت زیاده تر
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چه جانب امر در حضرت عیسی غالب است لهذا ملحق بروحانیان گشت
و جانب خلق در حضرت موسی غالب علی نبینا و علیهما الصلوات و السلام لهذا بمشاهده اکتفا ننموده طلب رؤیت
بصر فرموده است و بیان سبب تفاوت اقدام انبیا در کمالات نبوة که در تقدم و تأخر بیان آن نموده بودم
منوط بعلو بعضی لطائف و سفل آن که در تفاوت کمالات ولایت معتبر است والله سبحانه اعلم الهی فرزند
چون علوم نبوت که شرائع و احکام است تعلق بقالب بیشتر داشت و انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نیز مناسبت
بعالم خلق بیشتر بوده از اینجا گمان برده اند که نبوت عبارت از نزول بدعوت خلق است بعد از عروج بمقامات
قرب که بولایت تعلق دارند ندانسته اند که نهایت عروج و غایت قرب در همو طن است قربیکه سابق حاصل شده
بود ظلی از ظلال این قرب بوده که بصورت بعد متصور میگردد و عروجیکه اول میسر شده بود عکسی از عکوس
این عروج بوده که بظاهر نزول مینماید مثلی همین که مرکز دائره ابعد نقطه است بنسبت بمحیط دائره و حال آنکه
فی الحقیقت هیچ نقطه اقرب بمحیط نیست از نقطه مرکز زیرا که محیط تفصیل آن نقطه اجمال است و این نسبت
نقطه دیگر را میسر نشده است عوام صورت بین این قرب را نتوانند دریافت حکم به ابعدیت آن نقطه مینمایند
و حکم اقربیت آن نقطه را جاهل مرکب تصور میکنند و حال این حکم را تجهیل و تحمیق مینمایند و الله سبحانه تعالی الملهم بالصواب
[illegible] هم کمالات ولایت کبری است از مقام خود عروج فرموده

که از عالم خلق ست و آنچه نصیب عالم امر ست از اعمال نافله ست پس قربیکه ثمره ادای این اعمال ست باندازهٔ عمال
خواهد بود پس ناچار قربیکه ثمرهٔ ادای فرائض است نصیب عالم خلق باشد و قربیکه ثمرهٔ ادای نوافل ست نصیب عالم
امر و شک نیست که نفل باندازهٔ فرض هیچ اعتدادی نیست کاشکے حکم قطره داشتے نسبت بدریای محیط بلکه
نفلی را باندازهٔ سنت نیز همین نسبت است اگرچه درمیان سُنّت و فرض نیز نسبت قطره و دریا
است پس تفاوت درمیان دو قرب نیز همینجا قیاس باید کرد و مزیت عالم خلق را بر عالم امر ازین تفاوت
باید دانست اکثر خلائق چون ازین معنی نصیب ندارند فرائض را خراب ساخته در ترویج نوافل میکوشند صوفیه
خام ذکر و فکر را از اهم مهام دانسته در ادای فرائض و سنن مساهلات مینمایند و اربعینات و ریاضات اختیار
نموده ترک جمعه و جماعات میکنند نمی دانند که ادای یک فرض بجماعت از هزاران اربعین ایشان بهتر است
آرے ذکر و فکر با مراعات آداب شرعیه بهتر و مهم است و علمای بی سرانجام نیز در ترویج نوافل سعے دارند
و فرائض را خراب و ابتر میسازند مثلاً نماز عاشورا که از حضرت پیغمبر علیه و علے آله الصلوات و التسلیمات بصحت
نه پیوسته است بجمعیت تمام میگذارند و حال دیگر میدانند که روایات فقهیه بکراهت جماعت نافله ناطق است
و در ادای فرائض کسل مے ورزند کم است که فرض را در وقت مستحب ادا نمایند بلکه از اصل وقت هم تجاوز میکنند
و بجماعت نیز چندانی تقید ندارند بیک کس یا بدو کس در جماعت قناعت دارند بلکه بسا است که بتنهائی
کفایت کنند هرگاه مقتدایان اسلام این معامله نمایند از عوام چه گوید از شومی این عمل ضعف در اسلام
پیدا است و از ظلمت این کردارها هوا و بدعت هویدا است ؎ اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده
شوی ورنه سخن بسیار است * و ایضاً ادای نوافل قرب ظلے از ظلال مے بخشد و ادای فرائض قرب اصلی
که شائبهٔ ظلیت ندارد مگر نوافل که برای تکمیل فرائض ادا کرده شود آن نیز ممد و معاون قرب اصل است و از
ملحقات فرض پس ناچار ادای فرائض مناسب عالم خلق بود که باصل متوجه است و ادای نوافل مناسب عالم امر
که روی بظل است فرائض همه هرچند قرب اصلی مے بخشند اما افضل و اکمل آنها صلوٰة است الصلوٰة معراج
المؤمن شنیده باشی و اقرب ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰة وقت خاص که حضرت پیغمبر را بوده علیه و علے
آله الصلوٰة و السلام که بتعبیر از آن بر لی مع الله وقت فرموده نزد فقیر در نماز بوده نماز است که تکمیل سیاست
و نماز است که نهی از فحشاء و منکر میفرماید و نماز است که پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام راحت خود را

کمالات ثانیه انبیا است ظلیت که مناسب ظهورات این نشاء دنیویه اند بر آمده اند و از مقامات نبوت نصیب کامل یافته
پس طریقت و حقیقت که بولایت مربوط اند خادمان باشند مر شریعت را که ناشی از مرتبه نبوت است و ولایت
زینه باشد مر عروج نبوت را ازین بیان معلوم شد که سیر اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم اختیار کرده
اند و ابتدا از عالم امر نموده اولی و انسب است چه ترقی از ادنی که عالم امر است باعلی که عالم خلق است سهل ابتدا نموده اند
از اعلی بادنی چه توان کرد این معما را بهمه نکشوده اند دیگران بصورت نظر انداخته عالم خلق را پست
دیده شروع از پستی به بلندی صوری التفا نموده اند ندانسته اند که حقیقت کار دیگرگون است و پستی
فی الحقیقت بلندی است و بلندی پستی بلکه نقطه آخر که عالم خلق است نزدیک افتاده است بنقطه اولی
که اصل الاصل است این قرب نقطه دیگر را میسر نیست ع که مستحق کرامت گناهگاران اند این دولت مقتبس
از مشکوة نبوت است ارباب ولایت ازین معرفت قلیل النصیب اند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات شروع
سیر از عالم امر نموده اند و از حقیقت بشریعت آمده اند غایة ما فی الباب اولیاء کمل را که سیر ایشان موافق
سیر انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات افتاده است در ابتدا صورت شریعت است و در وسط طریقت
و حقیقت که بولایت تعلق دارند و مناسب عالم امر اند و در آخر حقیقت شریعت است که ثمره نبوت است
پس متقرر شد که حصول طریقت مقدمه است مر حصول حقیقت شریعت را پس بدایت اولیاء کمل و بدایت
انبیاء مرسل حقیقت شد و نهایت هر دو شان شریعت فلا معنی لقول من قال بدایة الاولیاء
نهایة الانبیاء و از بدایة اولیاء نهایت انبیاء شریعت خواسته آری آن بیچاره چون از حقیقت کار
آگاهی نداشت لاجرم باین شطح تکلم نمود این معارف هر چند کسی نگفته است بل اکثری برعکس آن گفته اند
و مستبعد از ادراک است اما منصفی که جانب بزرگی انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات ملاحظه نماید و عظمت
شریعت بر وجه مستوفی بود و تحمل کند قبول این اسرار غامضه فرماید و این قبول را وسیله یافتن کمالات خود نماید فرزندا بشنو که
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات دعوت را مقصور بر عالم خلق ساخته اند بنی الاسلام علی خمس و چون قلب را
مناسبت بعالم خلق بیشتر بود بتصدیق او نیز دعوت فرموده اند و از ماوراء قلب سخن نفرموده اند و آنرا کالمطروح
فی الطریق ساخته اند مقاصد شمرده اند بلی نعمات بهشت و آلام دوزخ و دولت دیدار و بدبختی حرمان همه وابسته
بعالم خلق است عالم امر را با آن تعلق نیست و بکیفیتهائیکه فرض و واجب و سنت است اتیان آن بقالب تعلق دارند

جسیم ذو شان عظیم بین نبیے علی نبینا وعلیهما الصلوات والتسلیمات تلک الحیاسة وان فی فعلمنا ان
التفاوت فی ذلک الموطن بامر آخر وراء ذلک العلو والسفل بانه ابینه من بعد مفصلاً ان شاء الله تعالی
بحسن توفیقه وکمال منه وکرمه تعالی وکذلک وجدنا التفاوت بین خلیل الرحمن وسائر الانبیاء غیر خاتم
الرسل علیهم الصلوات والتسلیمات فی الکمالات التی تتعلق بحقیقة الکعبة الربانیة التی هی فوق جمیع الحقائق
البشریة والملکیة فان للخلیل ثم شاناً عظیماً ومرتبة رفیعة لم تتیسر لاحد ذلک الشان والرتبة درینمقام شگرف
که مناسب مقام ظهور سرادقات عظمت وکبریائی است کمالات مر آنمقام که مقام جمال است نصیب
خاتم الرسل است وباقی بهمه مفصل بحضرت خلیل مسلم هر که دیگر هست در انجا طفیلی ایشان است از انبیاء وکمل
اولیاء علیهم الصلوات والتسلیمات تا آنکه حضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله الصلوات والسلام تفصیل این اجمال طلب
فرموده اند آنجا که تشبیه داده اند صلوات وبرکات مسئول خود را بصلوات وبرکات حضرت ابرهیم علی
نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات وبرین فقیر ظاهر ساخته اند که بعد از مضی هزار سال این تفصیل الثانی از بر لیمند
ومسئول مجاب گشت الحمد لله سبحانه علی ذلک وعلی جمیع نعمائه وکمالات آنمقام عالی فوق کمالات ولایت وکمالات
نبوت ورسالت است چرا فوق نباشد که آن حقیقت مسجود الیهاست مر انبیاء کرام وملائکه عظام را علیهم الصلوات
والتحیات وآنچه این فقیر در رساله مبدأ ومعاد نوشته است که حقیقت محمدی از مقام خود عروج نموده بمقام
حقیقت کعبه فوق اوست رسیده متحد گردد وحقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد آن حقیقت کعبه ظلی
از ظلال این حقیقت بوده در وقت عدم ظهور این حقیقت همه آنرا حقیقت انگاشته این اشتباه بسیار واقع
میشود که ظل را در وقت عدم ظهور اصل اصل می انگارد وبحقیقت می نامد از اینجاست که یکمقام چند مرتبه ظاهر
میشود سرش اینست که ظهورات آنمقام باعتبار ظلال آنمقام است فی الحقیقت حقیقت آنمقام همان است
که در مرتبه اخیر ظاهر شده است اگر گویند از کجا معلوم شود که این مرتبه مرتبه اخیر ظهورات اوست تا بحقیقت دانسته
شود گوئیم که حصول علم ظلیت ظهورات سابق شاهد عدل است بر اخیریت آن ظهور چه این علم در وقت
ظهورات سابق حاصل نیست بلکه هر ظهور را حقیقت میدانند هیچ یکی را ظلال نمی انگارد اگر چه بدانند که اختلاف
این حقایق از کجا آمده است فافهم ای فرزند از معارف سابق معلوم شد که کمالاتیکه بعالم امر تعلق دارند ثابت
اند ومعارج مر کمالاتی را که بعالم خلق متعلق اند فکمالات اولی از ظلیت خالی نیستند ومخصوص اند بمقامات ولایت و

باید دانست که تفاضل اقدام ولایت نه باعتبار تقدم و تأخر درجات است تا صاحب اخفی افضل باشد از دیگران
و علی هذا القیاس بلکه باعتبار قرب باصل و بعد است از اصل و طی منازل درجات ظلال کثرة و قلة لیس ربما بود که
صاحب قلب باعتبار قرب باصل افضل باشد از صاحب اخفی که آن قرب پیدا نکرده است کیف و ولایت النبی
التی فی الدرجة الادنی من الولایات افضل قطعا من ولایة الولی والذی فی الدرجة الاخری او پوشیده
نماند که سلوک لطائف بترتیب مذکور که از قلب بروح روند و از روح بسر و از سر بخفی و از خفی به اخفی نیز
مخصوص بجمعی کثیر المشرب است که بتربیت را مرعی داشته کار را بانجام میرسانند و این راه بتربیت مذکور شاه
راه است مر وصول را و صراط مستقیم است مر متوجهان احدیت را بخلاف ولایات دیگر که در اینجا گویا از هر
درجه نقبی کنده اند و تا بمطلوب رسانیده اند از مقام قلب نقبی کنده اند و بصفات افعال که اصل اصل
اوست رسانیده و همچنین از مقام روح گویا نقبی کنده اند و بصفات ذاتیه رسانیده و علی هذا القیاس
و شک نیست که افعال و صفات او تعالی از ذات او منفک نیست اگر انفکاک هست در ظلال است پس در موطن
واصلان افعال و صفات را نیز نصیبی از تجلیات ذات بیچون تعالی و تقدس حاصل خواهد شد چنانچه صاحب
اخفی را بعد از تمامی کار این دولت میسر خواهد شد اگرچه تفاوت باعتبار علو و سفل باقی خواهد ماند و صاحب
قلب را صاحب اخفی برابری نخواهد جست اما اینجا غلط نکنی که این تفاوت در میان اولیا با یکدیگر متصور است
که صاحب ولایت قلب دون است از صاحب ولایت اخفی بعد از وصول هر دو بمرتبه کمال اما اولیا را نسبت بانبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات این تفاوت مفقود است زیرا که ولایت نبی که از مقام قلب ناشی شده است
افضل است از ولایت ولی که از مقام اخفی ناشی گشته است اگرچه آن ولی کمالات اخفی را بانجام رسانیده
باشد و سر این آنست که صاحب ولایت همیشه زیر قدم نبی آن ولایت است قال الله سبحانه و تعالی و لقد سبقت
کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون آری این تفاوت در میان انبیا
با یکدیگر متصور است و صاحب علو افضل است از صاحب سفل لیکن این تفاوت در انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات نیز بآخر دائره کمالات عالم امر است بعد از آن تفاضل مربوط باین علو و سفل
نیست تواند که صاحب این سفل در آن موطن افضل باشد از صاحب این علو کما شاهدنا التفاوت
فی ذلک الموطن بین موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات فان موسی ثمه

اند کمالات خفی کم نهایت مرتبهٔ سر است نیز نصیب وافی داشته باشند اما معامله خفی را بانجام نرسانند و نقطه آخر او منتهی
نشود بلکه در ابتدا او در وسط او مانده چون در خفی کوتهی کند در حصول آن نیز باندازه آن کوتهی خواهد کرد و
کار را بانجام نخواهد رسانید و همین نسبت در باقی چهارگانه عالم امر که تمامی استعداد هر مرتبه وابسته بوصول است
بنقطه آخر آن مرتبه ابتدا و وسط از نقص خود میدید اگرچه برابر مو از نهایات کوتهی کند سه فراق دست آگر ندکه
سر ماند که نیست: درون دیده اگر نیم مو است بسیار است و این کوتهی در حصول و حصول حصول نیز سرایت خواهد کرد
و از وصول مطلب باز خواهد داشت و آنکه گفتیم که این بیان مخصوص محمدی المشرب است زیرا که غیر محمدی المشرب کسی
باشند که کمال او مقصود بر درجهٔ اولی باشد از درجات ولایات و مراد از درجه اولی مرتبه قلب و دیگری بود
که از کمال او مقصود درجه ثانی باشد از درجات ولایت که مقام روح است و شخص ثالث باشد که نهایت عروج
کمال او تا درجه ثالث بود که مقام سر است و شخصی رابع بود که نهایت عروج کمال او تا درجه رابع باشد که مقام لطیفهٔ
خفی است درجه اولی را مناسبت بتجلیات صفات افعال است و درجه ثانیه را بتجلی صفات ثبوتیه ذاتیه و درجه ثالث را
الشیون و الاعتبارات ذاتیه مناسبت و درجه رابع بصفات سلبیه که مقام تقدیس و تنزیه است مناسبت دارد و
هر درجه از درجات ولایت زیر قدم نبی است از انبیاء اولی العزم درجه اولی از ولایت زیر قدم حضرت آدم
است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب او صفت التکوین است که منشأ صدور افعال است و درجه ثانیه
زیر قدم حضرت ابراهیم است و حضرت نوح نیز درین مقام مشارکت دارند علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات
و رب ایشان صفت العلم است که اجمع صفات ذاتیه است و درجه ثالث زیر قدم حضرت موسی علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام و رب او از مقام شیونات شأن الکلام است و درجه رابعه زیر قدم حضرت عیسی است
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و رب او از صفات سلبیه است نه ثبوتیه که موطن تقدیس و تنزیه است و اکثر ملائکه
کرام علی نبینا و علیهم الصلوات والسلام درین موطن مشارکت بحضرت عیسی دارند و شان عظیم الشان را درین مقام حاصل است
و درجه خامس زیر قدم خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و رب او علیه الصلوة والسلام رب الارباب
است که جامع صفات و شیونات و تقدیسات و تنزیهات است و مرکز ... دائره این کمالات است و در مرتبه
صفات و شیونات تعبیر از ان رب جامع بشأن العلم مناسبت که این شأن عظیم الشان جامع جمیع کمالات
است و بهمین مناسبت ملت او علیه الصلوة والسلام ملت حضرت ابراهیم گشت و قبله او قبله او علیهما الصلوات والتسلیمات

آن عنصر از همه پایان‌تر فرود می‌آید چرا پایان‌تر فرود نیاید که مکان طبعی آن از همه پایان‌تر است و چون کنه همه پایان‌تر
فرود آید ناچار دعوت حبیب آن اتم بود و افاده آن اکمل باشد بدان ای فرزند چون در طریقه نقشبندیه
ابتدا سیر از قلب بوده که از عالم امر است ابتدا سخن از عالم امر نموده آمد بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع در
تزکیه نفس می‌نمایند و تطهیر قالب می‌فرمایند بعد از آن بعالم امر می‌درآیند و الی ما شاء الله تعالی آنجا عروج
می‌نمایند از اینجاست نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است و این طریق اقرب طرق گشته
است چه حصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان بوجه احسن میسر شده است که مسافت کوتاه گشته
لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصداً ضائع دانسته‌اند و بیکاری شمرده‌اند لا بلکه مضر و نالائق و مخل
بمطلب الیقین نموده‌اند زیرا که سالکان طریق القدم تزکیه بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه‌های
صورت عالم خلق نموده چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی افتند بسیار است که باین
انجذاب قناعت کنند و باین التذاذ کفایت ورزند و مظنه لامکانیه این عالم دامنگیر شان شود و شائبه بیچونی
آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد دیگر در همین مقام سالکی گفته است سی سال روح را بخدای پرستیدم و دیگری
گفته که سر استوا ظهور تنزیه فوق العرش از معارف غامضه است و از بیان سابق معلوم شده است که آن
تنزیه نیز داخل دائره امکان است تنزیه است فی الحقیقت تشبیه است بخلاف بزرگواران این طریقه علیا که شروع
از مقام جذبه می‌نمایند و بعد التذاذ ترقیات میسر مایند این انجذاب و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات
است در حق دیگران پس آنچه دیگران را مانع وصول است این بزرگواران را ممد و معاون لامکانیت عالم امر را عین
لامکانیت تصور نموده بلامکانی حقیقی توجه میسر یابند و بیچونی آن عالم را عین بیچون دانسته به
بیچون حقیقی اکتفا نمی‌نمایند لاجرم بعروج و وجد و حال در رنگ دیگران مفتون نمی‌گردند و بجوز و مویز این راه
بر مثال اطفال گول نمی‌شوند و به ترهات صوفیه مناجات نمی‌کنند و به شطحیات مشائخ افتخار نمی‌نمایند متوجه حضرت
صرف‌اند و از اسم و صفت حضرات مقدسه نمی‌خواهند باید دانست که این عروج در بالاقدم ذکر یافته است مخصوص
بمحمدی المشرب است که تام الاستعداد است که از کمالات جواهر خمسه عالم امر نصیب کامل دارد چه از عالم صغیر
و چه از عالم کبیر همچنین از اصول آن بیچگانه که ظلال اسماء وجوبی است حظ وافر دارد و همچنین از اصول آن
ظلال که مقام اسماء و صفات است و آنکه گفتم که تام الاستعداد بود زیرا که بسا است که بظاهر محمدی المشرب بود

فائده: نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته است

الس [illegible] شود دوام ابد [illegible] کالبینا با بیت است دام را فهو سبحانه لعبد را النور الاتم ورا الوراء ثم [illegible] الوانی
اشنا نامده است نیمراشکری رسیدن نالینده است و آن بهیت باعتبار جود بجیبیت تمام مرتفع گشته است بلکه
ابتنا بنوت عظمت وکبریائی است که انها دراک است ومنافی وجدان فهو سبحانه اقرب مثی الوجود والبدن
بدن آری معنی از کمل مرادان باشند که دران سرادقات عظمت وکبریای بالطفیل انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
ایشان ایبا دهند ومحرم بارگاه سازند مونول لا عول منهم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئة وجدانی انسانی
است که از مجموعه عالم الخلق وعالم الامر ناشی گشته است و ذلک درین موطن نیز رئیس همه عنصر خاک است وآنکه گفته
امین را والعدم المحض زیرا که بعد از تمامی مراتب وجود خارجی ووجود علمی حصول عدم است که نقیض او ست
و ذات الله سبحانه وراء این وجود وعدم است چنانکه عدم را انجا راه نیست وجود را نیز گنجایش نه زیرا که
وجود یکی عدم را مناقضت او روا باشد چه شایان آنحضرت است جل سلطانه واگر اطلاق وجود درانمرتبه کنم از تنگی
عبارت وجودی خواهد بود که عدم را با وی مجال مناقضت نباشد وآنچه این فقیر در بعضی مکاتیب خود نوشته است
الحقیقة حضرت حق سبحانه وتعالی وجود محض است از رسائل خود نوشته است بحقیقت این معامله واین
قبیل است بعضی از معارف که در توحید وجودی وغیر آن نوشته سرش عدم اطلاع بوده است وچون از حقیقت کار
آگاه ونشته از آنچه در ابتدا ووسط نوشته است گفته نادم ومستغفر گشته استغفر الله واتوب الیه من جمیع
ما کره الله سبحانه وتعالی این بیان لایح گشت که کمالات نبوت در مراتب صعود است وایضا در عروجات
نبوة رو بحق است سبحانه نه آنچنان که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق است سبحانه وتعالی
ونبوة رو بخلق وولایت در مراتب عروج است ونبوة در مدارج نزول از ینجا توهم کرده اند که ولایت افضل از نبوة
بوده آری هرکدام ولایت ونبوة را عروجی است وهبوطی در عروج هر دو را رو بحق است سبحانه وتعالی ودر هبوط
رو بخلق غایة ما فی الباب در مرتبه هبوط نبوت بکلیه رو بخلق نیست بلکه باطنش بحق است وظاهرش بخلق
سرش آنست که صاحب ولایت مقامات عروج را تمام ناکرده نزول نموده است لاجرم نگرانی فوق همه وقت
دامنگیر اوست وبالتمام توجه او ست بکلیت بخلق بخلاف صاحب نبوة که مقامات عروج را تمام کرده هبوط فرموده
است لهذا بالکلیت خود متوجه دعوت خلق است بحق جل وعلا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة وامثالها
مما لا یتکلم بها احد باید دانست که در مراتب عروج چنانکه عنصر خاک از همه بالاتر رود در منازل هبوط

در تخصیص حضرت جل سلطانه باعتبار تمثیل و تنظیر است زیرا که صفاتی که وجود آنها زائد است بر وجود ذات تعالی و تقدس
علم آنها مناسب علم حصولی است و اعتبارات ذاتیه که اصلا زیادتی آنها بر ذات تعالی و تقدس متصور نیست علم
آنها مناسب علم حضوری والا فلیس ثمه التعلق العلم بالمعلوم من غیر ان یحصل من المعلوم فیه شیئ فافهم و این
تعین اول که مرکز آن شیون است کنایت از دست جامع جمیع ولایات انبیای کرام و ملائکه عظام است علیهم الصلوات والتحیات
و منتهای ولایت علیاست که مخصوص بملاء اعلی است بالاصالة درین مقام ملاحظه نموده اید که آیا این تعین اول
حقیقت محمدی است یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته است و آنرا تعین اول گفتن باعتبار
آنست که آن مرکز ظل این تعین اول است باعتبار جامعیت همه صفات و شیون و اعتبارات و سیری
که فوق آن سیر واقع شود شروع در کمالات نبوة خواهد بود حصول این کمالات مخصوص بانبیاست علیهم الصلوات
والتحیات و ناشی از مقام نبوت است کمل تابعان انبیا را نیز بتبعیت از ان کمالات نصیب است و در میان
لطائف انسانی حظ وافر ازین کمالات بالاصالة عنصر خاک راست و سائر اجزای انسانی چه از عالم امر و چه از
عالم خلق همه درین مقام تابع آن عنصر پاک اند و بطفیل او باین دولت مشرف اند و چون این عنصر مخصوص بشر
است ناچار خواص بشر از خواص ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسر شده است هیچکس را میسر نشده و لعل
و لو حقیقت تنزلی ازین موطن بظهور می آید و سر قاب قوسین او ادنی اینجا انکشاف می یابد و درین سیر
معلوم میگردد که کمالات جمیع ولایات چه ولایة صغری و چه ولایة کبری و چه ولایت علیا همه ظلال کمالات
مقام نبوة اند و آن کمالات شبه و مثال آن حقیقت این کمالات را و لایح میگردد که نقطه که در ضمن این
سیر قطع می یابد زیاده از جمیع کمالات مقام ولایت است پس قیاس باید کرد که جمیع این کمالات را چه نسبت
بود بجمیع کمالات ما تقدم دریای محیط را نیز نسبتی است با قطره دریجا آن نسبت هم مفقود است مگر آنکه گویم
نسبت مقام نبوة بمقام ولایت همچون نسبت غیر متناهی است به متناهی سبحان الله جاهلی ازین سیر میگوید
الولایة افضل من النبوة و دیگری از عدم آگاهی این معامله در توجیه او میگوید ولایة النبی افضل من النبوة
کبرت کلمة تخرج من افواههم و چون بعنایت الله سبحانه و بصدقه حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات این سیر را
نیز بانجام رسانید مشهود گشت که اگر بالفرض قدم دیگر در سیر افزاید در عدم محض خواهد افتاد زیرا که ماوراء
الا العدم المحض ای فرزند ازین ماجرا در وهم نیفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ در دام افتاد عنقا شکار

اوّل

جذب عنایت جل سلطانه نزدیکیست که تمام کار این مدت مدیده را در طرفة العین میسر آرد ع بالایمان کارها دشوار نیست
همچنین گفته است که دایره اسما و صفات و شیون و اعتبارات را طی کرده سیر در اصول اینها نماید طی کردن
جمیع اسما و صفات و شیون و اعتبارات در گفتن آسانست و در طی کردن مشکل از صعوبت این طی مشایخ
فرموده اند منازل الوصول لا ینقطع ابد الآبدین و منع نموده اند تمامی سیر این مراتب را ع نه حسنش غایتی دارد
نه سعدی را سخن پایان بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی گمان نکنی که عدم انقطاع مراتب وصول باعتبار
ذاتیه گفته باشند یا باعتبار تجلیات صفاتیه مراد از حسن حسن ذاتی داشته باشند نه حسن صفاتی
زیرا که گوییم که آن تجلیات ذاتیه بملاحظه شیون و اعتبارات نیست و آن حسن ذاتی بی روپوش صفات
جمالیه حقیقت و کورا باین روپوش در موطن مجال نیست من عرف الله کل لسانه و تجلی نحوی از ظلیت
مے طلبد پس از ملاحظه شیون در مقام چاره نبود پس آن منازل وصول و مراتب حسن و جمال همان دایره اسما و
شیونات گفت که انقطاع آن نزد ایشان متعسر و امریکه برین درویش ظاهر ساخته اند ما درا تجلیات
و ظهورست چه تجلی ذاتی و چه تجلی صفاتی و در احسن و جمالست چه حسن ذاتی و چه حسن صفاتی با تجلی
یابند و مقاصد چند را در سلک عبارات محرره بطریق اجمال انتظام نموده است و دریای بی نهایت را در کوزه
چند در آورده فلا تکن من القاصرین بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بعد از حصول دو جناح اسم الظاهر و اسم الباطن
چون طیران میسر شد و عروجات فوق فوق گشت معلوم شد که این ترقیات بالاصالة نصیب عنصر ناری است و عنصر
هوایی و عنصر آبی که ملائکه کرام را علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات نیز ازین عناصر سه گانه نصیب است چنانکه وارد شده
است که بعضی از ملائکه از نار و ثلج مخلوق شده اند و تسبیح ایشان سبحان من جمع بین النار و الثلج است و در اثنای این سیر در واقعه
نمودند که گویا براهی میروم و از بسیاری رفتن سخت درمانده شده ام آرزوی چوب و عصا دارم که بمدد آن شاید
توانم راه رفت میسر نمیشود و بهر خس و خاشاک دست می اندازم که بتقویت آن راه رفتن نماید چاره ندارم غیر از راه رفتن
و چون مدتی باین حال سیر نمودم فضای شهری ظاهر شد بعد از طی مسافت آن فضا داخل آن شهر واقع شده معلوم
کردند که این شهر عبارت از تعین اول است که جامع جمیع مراتب اسما و اصول صفات و شیون و اعتبارات است
و نیز جامع است مر اصول این مراتب را و اصول اصول اینها را و منتهای عبارات ذاتیه است که تمایز آنها بعلم حصولی
مناسبت بعد از آن اگر سیر واقع شود مناسب علم حضوری خواهد بود ای فرزند اطلاق علم حصولی و علم حضوری

مجرد اعتبارات اند در حضرت تعالی و تقدس که مبادی صفات و شیونات گفته حصول کمالات این مراتب سه گانه
مخصوص بنفس مطمئنه است و حصول اطمینان مر او را در همین موطن میسر میگردد و درهمین مقام شرح صدر حاصل میشود
و سالک باسلام حقیقی مشرف میگردد و همین موطن است که مطمئنه بر تخت صدر جلوس میفرماید و بمقام
رضا ارتفا مینماید همین موطن منتهای ولایت کبری است که ولایت انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات
چون سیر را تا باینجا رسانند سوم شد که یک کار را تمام کرده باشند در داوند که اینهمه تفصیل اسم الظاهر
بوده که یک بازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در پیش است که بازوی دوم است از برای طیران عالم
قدس چون آنرا تفصیل بانجام رسانی دو جناح از برای طیران طیار کرده باشی و چون بعنایت الله سبحانه
سیر اسم الباطن نیز بانجام رسید دو جناح طیران میسر شد الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان
هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق ای فرزند از سیر اسم الباطن چه گوید که مناسب حال آن سیر
استتار و بطون است اینقدر از ان مقام دانی نماید که سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بی آنکه در
ضمن آنها ذات ملحوظ گردد تعالی و تقدس و سیر در اسم الباطن نیز هر چند که سیر در اسما است اما در ضمن آنها ذات
تعالی ملحوظ است و آن اسما در رنگ سترها اند که روپوش حضرت ذات تعالی و تقدس گشته مثلا در صفت العلم
ذات تعالی اصلا ملحوظ نیست و در اسم العلیم ملحوظ است تعالی در پس پردهٔ صفت زیرا که علیم ذاتی است
که مر او را علم است فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس علی هذا سائر الصفات
والاسماء و این اسما باسم الباطن تعلق دارند مبادی تعینات ملائکه ملاء اعلی است علی نبینا و علیهم الصلوات
والتحیات و شروع سیر درین اسما نمودن قدم نهادن در ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی است و فرقی
که درمیان علم و علیم در بیان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده آمد که آن فرق را اندک خیال نکنی و نگوئی که
از علم تا علیم اندک راه است لا بل فرقی که درمیان مرکز خاک و محدد عرش است نسبت بآن فرق حکم قطره
دارد نسبت بدریای محیط در گفتن نزدیک است و در حصول دور و ازین قبیل است ذکر مقاماتیکه بر سبیل اجمال
در بیان می آید مثلا گفته شده است که پنجگانه عالم امر طی کرده سیر در حصول اینها نماید تا دائرهٔ امکان تمام
شود و درین عبارت سیر الی الله بتمام ذکر یافته است و حصول این سیر بتقدیر حدیث پنجاه هزار ساله راه نموده اند
کریمهٔ تعرج الملائکة والروح فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة رمزی ازین معنی مینماید غایت ما فی الباب

دارد هر جزئی ازان صفت حقیقت شخص است از اشخاص عظام انبیاء کرام و ملائکه عظام علیهم الصلوات والسلام
و مبادی تعینات انبیاء و ملائکه اصول این ظلال است یعنی کلیات این جزئیات مفصله مثلاً صفة العلم و صفة
القدرة و صفة الارادة و غیرها و بسیاری از اشخاص در یک صفت که مبدأ تعین است شرکت دارند باعتبارات
مختلفه مثلاً مبدأ تعین خاتم الرسل شأن العلم است و همان صفة العلم باعتباری مبدأ تعین حضرت ابراهیم است
علی نبینا و علیه الصلوات و نیز آن صفت باعتباری مبدأ تعین حضرت نوح است علی نبینا و علیهم الصلوات
والتسلیمات و تحقیق این اعتبارات در مکتوب خواجه محمد اشرف ذکر یافته است و آنکه بعضی از مشائخ گفته اند که حقیقت محمدی
تعین اول است که حضرت اجمال است و مسمی است بوحدت مراد ایشان آنچه برین فقیر ظاهر ساخته اند والله سبحانه اعلم
مرکز همین دائره ظل است این دائره ظل را تعین اول انگاشته اند و مرکز او را اجمال دانسته بوحدت نامیده اند
و تفصیل آن مرکز را که محیط این دائره است واحدیت گمان برده اند و مقام فوق دائره ظل را که دائره
اسما و صفات است ذات بیچون که منزه است از تعین تصور نموده اند نه چنین است بلکه گوییم که مرکز این دائره ظل
ظل مرکز دائره فوق است که اصل اوست و مسمی است بدائره اسما و صفات و شیون و اعتبارات فی الحقیقت
حقیقت محمدی مرکز این دائره اصل است که اجمال اسما و شیونات است و تفصیل اسما و صفات درین دائره مرتبه
واحدیت است و اطلاق وحدت و واحدیت در مرتبه ظلال اسما نمودن مبنی بر اشتباه ظل است باصل و ازین
قبیل است اطلاق سیر فی الله درین موطن چه فی الحقیقت آن سیر داخل سیر الی الله است بعد ازان
اگر عروجی در دائره اسما و صفات که در اصل این دائره ظل است بطریق سیر فی الله میسر شود شروع در
کمالات ولایت کبری خواهد بود و این کمالات کبری مخصوص انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات بالاصالة و به
تبعیت ایشان باصحاب کرام ایشان نیز این دولت رسیده نصف سافل این دائره متضمن اسما و صفات زائده است
و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه نهایت عروج پنجگانه عالم امر تا نهایت این دائره اسما و
شیونات است بعد ازان اگر بمحض فضل ایزدی جل شانه از مقام صفات و شیونات ترقی میسر شود سیر در دائره
اصول انها خواهد بود و از گذشت این دائره اصول دائره اصول آن اصول است بعد از طی آن دائره قدسی
دائره فوق ظاهر خواهد شد آنرا نیز قطع باید نمود و چون ازان دائره فوق هر چه ظاهر شد نهایت قوس
اقتصار نموده آمد درینجا سری خواهد بود که بران سر اطلاع بخشیده اند و این اصول سه گانه اسما و صفات اند و [illegible]

که باشد و بیان لطائف عشرهٔ انسانی که پنج از آن از عالم امر است و پنج دیگر از عالم خلق که نفس و عناصر اربعه باشند
با کمالاتیکه مخصوص بهر کدام ازین لطائف است و بیان فضیلت عالم خلق بر عالم امر با بیان کمالاتیکه مخصوص
به عنصر خاکی است و بیان علوم و معارف غریبه که مناسب مقام است و امثال آن بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله و اصحابه الطیبین الطاهرین
بدان ای فرزند سعادتمند که الله تعالی و سبحانه که پنجگانه عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که اجزای عالم صغیر انسانی است
اصول اینها در عالم کبیر است در رنگ عناصر اربعه که اجزاء انسانست اصول خود در عالم کبیر دارد و ظهور اصول آن پنجگانه
فوق العرش است که بلامکانیت موصوف است ازینجاست که عالم امر را لامکانی گویند دائرهٔ امکان چه
خلق و چه امر و صغیر و چه کبیر نهایت این اصول تمام شود و امتزاج عدم بوجود که منشاء امکانست در ضمن
منتهی گردد و چون سالک رشید محمدی المشرب پنجگانهٔ عالم امر را به ترتیب طی کرده سیر در اصول اینها که در عالم
کبیر است فرماید و به بلند فطرتی تا لکه بمحض فضل ایزدی جل شانه همه را به ترتیب و تفصیل طی کرده به نقطهٔ آخر
آن برسد هر آئینه دائرهٔ امکان را بالسیر الی الله تمام کرده باشد و اطلاق اسم فنا بر خود حاصل کرده شروع
در ولایت صغری که ولایت اولیاست نموده بود و بعد از آن اگر سیر در ظلال اسماء وجوبی تعالت و تقدست که
فی الحقیقت آن ظلال اصول این پنجگانه عالم کبیر است و شاید عدم انجاره یافته واقع شود و آنهم بالفضل خداوند
جل سلطانه بطریق سیر فی الله طی کرده نهایت آن برسد دائرهٔ ظلال اسماء وجوبی را نیز تمام کرده باشد و وصول
بمرتبه اسماء و صفات واجبی جل سلطانه حاصل نموده بود نهایت عروج ولایت صغری تا اینجاست در ضمن
شروعی در حقیقت فنا متحقق میگردد و قدمی در بدایت ولایت کبری که ولایت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
نهاده می آید باید دانست که این دائره ظل متضمن مبادی تعینات خلائق است سوای انبیاء کرام و ملائکه
عظام علیهم الصلوٰة والسلام و ظل هر اسم مبدأ التعین شخصی است از اشخاص چنانکه مبدأ التعین حضرت صدیق
که افضل البشر است بعد از انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات نقطهٔ فوق این دائره است و آنکه گفته اند که چون
سالک باسمی که مبدأ التعین اوست بعد سیر الی الله را تمام کرده باشد مراد از آن اسم ظل علم الهی جل شانه باید داشت
و جزئی از جزئیات آن اسم و این دائرهٔ ظل فی الحقیقت تفصیل مرتبهٔ اسماء و صفات است مثلا علم صفتی
است حقیقیه که جزئیات دارد و تفصیل آن جزئیات ظلال آن صفت است که با جمال مناسبت

لو تفرد وادعى بتواتره فان بحث و تفتیش نمیرسیم الا که گوییم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه دعوت بعضی
مخصوص بیک قوم بوده و بعضی دعوت مخصوص بیک قریه و یا بیک بلده بود و تواند بود که حضرت حق سبحانه
وتعالی در قومی یا در قریه شخصی را بپایه دولت مشرف ساخته باشد و آن شخص آن قوم یا اهل آن قریه را
دعوت بمعرفت صانع جل شانه کرده باشد که منع از عبادت غیر او تعالی نموده و آن قوم یا اهل قریه انکار او
کرده باشند و تضلیل و تجهیل او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان بنهایت رسیده باشد حضرت حق جل و علا
آمده ایشان را هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبری دیگر به قومی یا بقریه مبعوث شده باشد
فعامل بهم کما عامل الاول القوم فنزل بالیهم و هکذا الی ما شاء الله تعالی و آثار هلاکت قری و بلاد در زمین
هند بسیار است و اقوام هر چند هلاک شدند اما کلمه دعوت در میان اقران آنها باقی مانده و جعلها کلمة
باقیة فی عقبهم لعلهم یرجعون که خبر نبوت انبیاء مبعوثه و تنبیه بما رسد که جمع کثیر بر ایشان گرویده باشند و قومی
پیدا کرده یک کس آمد و چند روز دعوت کرد و گذشت و هیچکس او را قبول نکرد و دیگری آمد و همین کار را کرد
یک کس او را گرویده و دیگری را دو کس یا سه کس گرویدند خبر از کجا منتشر شود کفار همه در مقام انکار بوده‌اند
و مخالف دین آبا و خود را رو میکردند ناقل که بود و به نقل کشد دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات
عرب و فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر ما علیه و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات و این
الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء مبعوثه هند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را یاد کنند
و ایضا در جواب آن سوال بطریق معارضه گوییم که اگر انبیا در هند مبعوث نشده باشند و هم زبان
ایشان با ایشان دعوت نکرده باشند هر آئینه حکم اینها حکم شاهق جبل بود با وجود تمرد و دعوی
الوهیت بدوزخ نه درآیند و عذاب مخلد ایشان را نشود و هذا مما لا یرتضیه العقل السلیم و لا یساعده الکشف
الصحیح فانا نشاهد بعض مردهم فی وسط الجحیم والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال مکتوب دو صد و شصتم
بحقایق آگاه معارف دستگاه مظهر فیض الهی منبع رحمت نامتناهی مخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق
سلمه الله تعالی صدور یافته در بیان طریقی که حضرت ایشان را آن طریق ممتاز ساخته‌اند و متضمن بیان
آن بیان مراتب ولایت ثلاثه که آنرا که ولایت صغری است و آن ولایت اولیاست و ولایت کبری که ولایت
انبیاست و ولایت علیا که ولایت ملاء اعلی و مشتمل است بر بیان افضلیت نبوت بر ولایت هر ولایت

امر اطفال اہل دعوت است و ایمان در حق ایشان مطلق مفقود است پس دخول بهشت ایشان را متصور نباشد و دخول دوزخ
و خلود در آن مربوط است بعد ثبوت تکلیف و آن نیز در حق ایشان مفقود است فحکمهم حکم البهائم من الاعدام
بعد البعث و نشور الحساب و استیفاء الحقوق و همین حکم است در مشرکان میان فترت مثل که دعوت پیغمبری بایشان
نرسیده است ای فرزند این فقیر هر چند ملاحظه نماید و نظر را سیر میدهد هیچ جائی نیابد که دعوت پیغمبر ما علیه و علی
آله الصلوة والسلام بآنجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت او علیه و علی
آله الصلوة والسلام رسیده است حتی که در یاجوج ماجوج نیز که سد حائل دارند و هم سابق که ملاحظه میکنند
کم بقعه می یابد که در آنجا بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور ازین معامله مینماید نیز می یابد
که از اهل هند پیغمبران مبعوث شده اند و دعوت بصانع جل شانه فرموده اند و در بعضی از بلاد هند محسوس
میگردد که انوار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر خواهد تعیین
آن بلاد هند نماید و می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبر
دیگر که یک کس بوی ایمان آورده است و دیگری است که دو کس بوی گرویده اند و بعضی را سه کس ایمان
آورده اند زیاده از سه کس در نظر نیاید که در هند بپیغمبری ایمان آورده باشد تا چهار کس امت یک پیغمبر بوند
و آنچه رؤسای کفر هند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالی گفته
اند همه مقتبس از انوار مشکوة نبوت است چه در هر یک عصر از امم سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود
واجب تعالی ثبوتیه او سبحانه تعالی و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه تعالی خبر کرده و اگر نه وجود شریف
این بزرگواران نبودی عقل تنک و کور این بیدولتان که ملوث بظلمات کفر و معاصی است کی باین دولت
مهتدی شدی عقول ناقص این بیدولتان بخود در اثبات الوهیت خود حاکم اند و غیر از خود الهی اثبات نمیکنند
چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری و نیز گفته لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و
چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات معلوم کردند که عالم را صانع است واجب الوجود تعالی بعضی ازین
بیدولتان بر قبح ادعا خود اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال و ساری دانسته
اند و باین حیله مردم را به پرستش خود خوانده تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا اینجا کوته اندیشی سؤال
نکند که اگر در زمین هند مبعوث میشد هر آینه خبر بعثت ایشان نیز بما میرسید بلکه آن خبر از جهت

از اہل ہند پیغمبران مبعوث شده اند

جائز است نزد اشعری ما زاد اصحابنا الماتریدیة من استقلال العقل فی بعض الامور کاثبات وجود الصانع تعالی و وحدته سبحانه
و کاثبات حتی قالوا بتکلیف العابد للصنم بها وان لم تبلغه دعوة الرسول وحکموا بترک النظر فیها بکفره وخلوده فی النار ونحن
لا نحکم بالکفر والخلود فی النار الا بعد البلاغ المبین والحجة البالغة المنوطة بارسال الرسل نعم العقل حجة من حجج الله
تعالی لکنه لیس بحجة بالغة فی الحجة لیترتب علیه اشد العذاب سوال اگر شاهق جبل که عابد صنم است در دوزخ
مخلد نباشد در بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخول بهشت بمشرکان حرام است و ماوای
ایشان دوزخ است کما قال الله تعالی حاکیا عن عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام انه من یشرک بالله
فقد حرم الله علیه الجنة وماواه النار و واسطه میان جنت و نار ثابت گشته است اصحاب اعراف بعد از چند روز
به بهشت خواهند رفت پس خلود در جنت است یا در نار این سوال بسیار مشکل است آن فرزندی ارشدی
مبدا ذکر کرد تا بارین فقیر مکرر این سوال میکرد و جواب شافی نمی یافت و آنچه صاحب فتوحات مکیه در حل
این سوال گفته و بعثت پیغمبری در روز قیامت از برای دعوت این قوم ثابت کرده و باندازه انکار و قبول
ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه آخرت دار جزا است
نه دار تکلیف تا بعثت پیغمبری نموده آید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جل سلطانه رهنمونی فرموده حل این
معما نمود و منکشف ساخت که جماعه در بهشت مخلد خواهند بود نه در دوزخ بلکه بعد از بعث و حیات اخروی
ایشان را در مقام حساب داشته باندازه جریمه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق ولاشی محض خواهند فرمود پس خلود کرا بود و مخلد
کدام باشد این معرفت غریبه را چون در محضر انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات عرضه نموده شد همه تصدیق آن
فرمودند و مقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با آنکه حضرت
حق سبحانه وتعالی با کمال رأفت و رحمت خود بنده را بمجرد عقل که مجال خطا و غلط در وی بسیار است بی آنکه بلاغ
مبین بتوسط انبیاء علیهم الصلوات والتحیات فرماید در آتش مخلد دارد و به عذاب ابدی گرفتار سازد چنانچه
کراهت حکم کردن او را با وجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم القول بالواسطة بین الجنة
والنار فالحق ما الهمت به من عدم تعذیبهم بعد استیفاء محاسبتهم یوم الحشر کما مر و همین حکم است نزد فقیر در اطفال مشرکان
دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالت یا به تبعیت اگرچه تبعیت دار اسلام باشد چنانچه

والسلام مکتوب دوصد و پنجاه و هشتم بشریف خان صدور یافت در بیان اقربیت حق تعالی الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از روی کرم نامزد فقرا ارسال داشته بودند بورود آن مبتهج گشت و
مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء مخدوما هر چند اقربیت او تعالی بما از ما بنص قطعی ثابت شده است
اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و فهام ما و از علوم و ادراکات ما وراء الوراء است باآنکه دانیم که این حق در عین اقربیت
در جای قربیت است نه در جای بعید که او سبحانه از هر نزدیکی نزدیکتر است حتی که ذات احدیت او سبحانه نزدیکتر
می یابیم از صفاتیکه با افعال و آثار آن صفاتیم این معرفت ماوراء طور نظر عقلی است زیرا که عقل نمی خود نزدیکتر
تواند تصور نمود مثالیکه توضیح این مبحث نماید هر چند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستند این معرفت نص قطعی
است و کشف صحیح مشایخ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیت بیان فرموده اند اما
از اقربیت او تعالی سکوت ورزیده اند و بیان شافی دران باب نفرموده عجائب کاروباریست اقربیت
او سبحانه سبب البعدیة ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب اجله فافهم فان کلامنا اشارات و بشارات
والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها
مکتوب دوصد و پنجاه و نهم بمخدومزادگی خواجه محمد سعید که جامع علوم عقلیه و نقلیه اند و صاحب نسبت علیه در
بیان فوائد ارسال رسل و عدم استقلال عقل در معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص که در باده شاهق
جبل و مشرکان زمان فترة رسل و اطفال مشرکان دارد حسب بیان فرموده اند و در بیان تحقیق بعثت انبیا در دیار
هند از اهل هند در امم سابق و ابنا سبب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق ما شکر نعمت ارسال رسل علیهم الصلوات و التسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام
دل اعتقاد منعم آن نموده آید و جوارح کو که با عمال حسنه مکافات این نعمت عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران
نمی بود ما قاصر فهمان بوجود صانع تعالی و وحدت او جل سلطانه که دلالت مینمود قدماء فلاسفه یونان با وجود
زیرکیها سلبی بوجود صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجود کائنات را به دهر منتسب ساختند و چون روز
بروز انوار دعوت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات سالها گذشت متاخران فلاسفه ببرکت آن انوار رد
مذهب قدما نموده بوجود صانع جل شانه قائل گشتند و اثبات او تعالی نمودند پس عقول بی تائید
انوار نبوة ازین کار معزول است و فهام بی توسط وجود انبیا علیهم الصلوات و التحیات این معامله دور فها

گذشت قلب سیر در مراتب روح است که فوق اوست و از گذشت روح این معامله با سر است که فوق اوست
و هکذا الحال فی الخفی والاخفی بعد قطع منازل این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق بهر کدام از انها
علاحده علاحده دارد و بعد از تحقق احوال و مواجید که بهر یکی ازین پنجگانه جدا جدا مخصوص است سیر در اصول این
پنجگانه است که در عالم کبیر است چه هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر انسانست
و از عالم کبیر مجموعه کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل قلب انسانست
و فوق آنست اصل روح انسانی است و فوق فوق آن اصل سر انسانی است و فوق اصل سر اصل خفی
است و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر را بتفصیل طے کند و بنقطه آخر آن برسد
دائره امکان را تمام کرده باشد و قدم در اول منزل از منازل فنا نهاده بود و بعد از ان اگر ترقی واقع شود
سیر در ظلال اسما و صفات واجبی جل سلطانه خواهد بود و این ظلال کالبرزخ اند بین الوجوب والامکان و وصول این
اصول آن پنجگانه عالم کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته است و اگر بفضل
ایزد جل شانه منازل ثلثه این ظلال را نیز طے کرده بنقطه آخر آن برسد شروع سیر در اسما و صفات واجبی
جل سلطانه خواهد بود و تجلیات اسما و صفات رو خواهند نمود و ظهورات شیونات و اعتبارات جلوه خواهد فرمود و این
زمان معامله پنجگانه عالم امر را تمام کرده باشد و حق آنها را ادا کرده بود و بعد از ان اگر بفضل خداوندی جل شانه
ازین مقام نیز ترقی واقع شود معامله به اطمینان نفس خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات سلوک است
میسر خواهد شد و درین موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف میشود کمالاتیکه درین موطن
حاصل میشود در جنب این کمالات کمالاتیکه بعالم امر متعلق بوده است حکم قطره دارد در جنب دریای محیط
این همه کمالات که ذکر یافته است تعلق باسم الظاهر دارد کمالاتیکه تعلق باسم الباطن دارد دیگر است که بآنها
و تعلق بآنهاست و چون کمالات این دو اسم مبارک تماما حاصل شود دو بازو طیران از برای سالک میسر
گردد که بقوت آن دو بازو طیران عالم قدس فرماید و ترقیات بی اندازه نماید تفصیل این معامله در بعضی
مسودات تحریر یافته است فرزندی ارشدی [illegible] ان سجیده است دیگر اگر میسر شود خود را یکمرتبه اینجا رسانند
اما بالفعل آنکه آن مقام را حال نگذارند بدان شستشو را بهم نزنند خود تنها بیایند و از یاران هر کرا [illegible]
قدم رنجه فرمایند [illegible] جماعه ساخته متوجه اینجا شود کرده اند الله سبحانه اعلم تا وقت دیگر فرصت دهد یا نه

قدم کدام پیغمبر بود العزیز فرا آرد که جهود تو در چه کار است شیخ ازین عبارت فهمیده که زیر قدم حضرت موسی علی
صلوات الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه ازین عبارت شیخ چه طور مفهوم گشت باید دانند که جهود یهود را گویند
که امت حضرت موسی بوده اند علی نبینا و علیه الصلوة و السلام پرسیده بودند که در نفحات می نویسد که ولایات جمیع اولیا
بعد از مردان سلف سلب میشود مگر چهار کس را باید دانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات و شهرت باشد نه اصل
ولایت که عبارت از قرب الهی است جل سلطانه و نیز مراد از سلب با کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب
اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشند و چه فهمیده
طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا نموده بودند منتظر باشند سیجعل الله بعد عسر یسرا پرسیده بودند که
در نیشاپوری می نویسد ان شانئک هو الابتر یا ولیا التحقیق چیست بهره است یا بی بهره است و آنچه بلکه
نوشته قرائتی خواهد بود غیر مشهور نوشته بودند که بعضی عورات طلب مشغولی مینمایند اگر محارم اند چه باک است
و الا در پرده نشینند و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در سر راهی ارباب حدیث ایام نهی قرار داده اند
و حدیثی در نیاب نقل میفرمایند چه باید کرد والد فقیر قدس سره میفرمودند که شیخ عبدالله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین
بودند و در حرمین الشریفین ملقب بالشیخین بودند تقریبی به هندوستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را
کرمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح در نیاب الایام ایام الله والعباد عباد الله است
نیز میفرمایند که نحوست ایام بولادت رحمت عالمیان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات زائل گشته است
ایام نحسات نسبت به امم ماتقدم بوده و عمل فقیر نیز برهمین است و هیچ روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه
ترجیح آنها از شارع معلوم نکند کالجمعة و رمضان و نحوهما ... نوشته بودند که معارفی که بحمل با شوق
تعلق دارد در مکتوب خواجه محمد اشرف یافتیم کجا یابند آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشما میرسد
مکتوب دعوت دیگر است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را فرستند و السلام مکتوب دو صد و پنجاه و هفتم
بمیر نعمان صادر شد و در بیان طریق الطریق اجمال بعد الحمد و الصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که مکتوب شریف که مصحوب
شیخ احمد فرملی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان ساختند طلب نموده اند بیان طریق نموده بودند مسوده افتاده
است اگر توفیق یافته به حاصل رسانیده خواهد فرستاد بالحال چند فقره در بیان طریق الطریق اجمالی می نویسد
بگوش هوش استماع نمایند بدانند که سعادت پناها طریقه ای که اختیار کرده ایم ابتدای سیر آن از قلب است که از عالم امر است

حکمی اند ازینجاست که حضرت شیخ در فتوحات مکیه می‌نویسد ما من قریة مؤمنة کانت او کافرة الا و فیها قطب به اند
که عبارت از منصب قطب الارشاد متعلق بعالم است و آنکه کمال آن منصب دارد و منصب ندارد لازم نیست که از ارباب علم بود و از خدمات
خوارق بهره دهند بشارتیکه از عالم غیب بسیلی رسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن مقام که منوط
بعلم است و ایضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث لو وزن ایمان ابی بکر مع ایمان امتی لرجح واقع شده
است چیست و سبب رجحان آن کدام است باید دانند که رجحان ایمان بواسطه رجحان مؤمن به است و چون
متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت است هر آئینه راجح باشد مخدوما در عروجات
معامله بجائی میرسد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیکه بسبب عروجات آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالات
ما تقدم افزونتر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ما تحت اوست افزونتر است همچنین است حال آن نقطه
که فوق آن نقطه ما تقدم است چه نقطه ما تقدم نسبت به آنچه در تحت اوست در جنب نقطه فوق حقیر و نفیر است علی هذا القیاس
پس هر که متعلق ایمان او کمال فوق بود هر آئینه راجح خواهد بود از جمیع آنچه ما تحت آن بود ازینجا گفته اند که معامله
عارف بجائی میرسد که در طرفة العین کسب جمیع کمالات ما تقدم مینماید و باندازه تحقیق فقیر در یک لمحه تحصیل زیاده
از جمیع کمالات ما تقدم میفرماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و ایضا پرسیده بودند که شیخ
ابن العربی و تابعان ایشان نوشته اند که آن قدر اطفال که بسبب حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
کشته شدند استعدادات جمیع آن مقتولان بحضرت موسی منتقل گشت علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
حقیقت این سخن را بتفصیل نویسند باید دانند که این سخن اصلی است زیرا که تحقیق نوشته است که چنانچه
یک شخص را سبب حصول کمالات جماعه میگردانند همچنان جماعه را نیز سبب حصول کمالات یک شخص میسازند
پیر هر چند سبب کمالات مرید است لیکن مریدان نیز اسباب کمالات پیرند همچنین را فقیر در ماکولات و مشروبات
که اجزاء بدن خود میشد نیز احساس میکرد بسبب جامعیت استعداد او میگشت و قابلیت دیگر پیدا
میگرد و در بعضی اوقات که قصد ترک ماکولات لذیذه مینمود ممنوع میشد بواسطه تحصیل این معنی
و ترک آن طعام لذیذ ماذون نمیگشت بسبب حصول آن قابلیت و لیاقت که استعداد یکی بدیگری
انتقال کرده است کلا او بعضا محسوس شده است که آن یکی خالی مانده است و دیگری جمعیت هم رسانیده
پرسیده بودند که شیخ نجم الدین کبری مرید خود را پیش عزیزی فرستاده بودند تا توسل او معلوم کنند که ایشان زیر

دافعند او آنها مرضیات شیطان امروز این سخن بواسطهٔ شیوع بدعت بر اکثری گران است اما فردا معلوم خواهند کرد
که ما بر هدایتیم یا ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیای سنت فرماید
عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود و آنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته از تعجب گوید که این مرد رفع
دین ما نموده و امات ملت ما فرموده حضرت مهدی امر بکشتن آن عالم فرماید و حسنهٔ او را سیئه انگارد
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام علیکم وعلی سائر من لدیکم نسیان بر فقیر غالب
آمده است معلوم نشد که مکتوب شما را بکه سپرده بود تا جواب بر استفسار ها نوشته میشد و خواهند نوشت میان شیخ
احمد فرملی از همجان مسئله چون در جواب شما فرصت اتفاق نیفتاد در ماده مثال الیه مرقومه خواهند نوشت مکتوب
دویست و پنجاه و ششم بمیان بدیع الدین صدور یافت در جواب آنکه نموده بود و پرسیده بود که معنی
قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و ما یتعلق بذلک و پرسیده بود از تحقیق حدیث لو وزن ایمان
ابو بکر الخ و غیر ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مصحوب درویشی ارسال داشته
بودند رسید فرحت فراوان ساینده پرسیده بودند که معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفه چیست و هر کدام
بچه خدمت نامزد اند و از خدمت خود اطلاع دارند یا نه و بشارت قطب الاقطابی که از عالم غیب میرسد اصلی
دارد یا اختراع وهم و خیال است باید دانست که کمل تابعان نبی علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات چون بتبعیت
کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را بمنصب امامت سرفراز میسازند و بعضی را بمجرد حصول آن
کمال اکتفا مینمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابر اند تفاوت در منصب و عدم منصب است و در امور یکه
تعلق بآن منصب دارند و چون تابعان کمل کمالات ولایت را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف میسازند
و بعضی را بمجرد حصول آن کمالات اکتفا مینمایند چنانچه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه
دارند و در کمالات ظلیه مناسب منصب امامت منصب قطب ارشاد است و مناسب منصب خلافت منصب قطب مدار
گویا این دو مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند و غوث نزد شیخ محیی الدین العربی همان
قطب مدار است نزد او غوثیت منصب علاحده نیست الا منصب قطبیت و آنچه معتقد فقیر است آنست که غوث
غیر قطب مدار است بلکه ممد و معاون روزگار اوست قطب مدار در بعضی امور مدد از وی میخواهد و در نصب مناصب مقام ابدال
نیز او را دخل است و قطب مدار را باعتبار عون انصار او قطب الاقطاب نیز گویند چه اعوان او انصار قطب الاقطاب

جلد ۵

نوشته آمده والامر عند الله سبحانه والسلام علیکم وعلی من لدیکم

مکتوب دو صد و پنجاه و چهارم

یافت در جواب بعضی سوال که پرسیده بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند
که آدمی هر چه کند اقبال صاحب شان کند تا نتیجه بدهد اگر چه کارها مشروع باشد
فرموده اند که آدمی هر چه کند ... مشروعات مخدوما سخن اکابر صحیح است و تمام از آن حاصل
صحیح است امیدوار فرمان است در کل مشروعات ... نوشته بودند که در رساله تحریر یافته است
کرده ما فزون ... نه بلکه مراد از نتیجه نتیجه معتد بها است نه مطلقا ... یعنی از احدیت ذات
که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن حقیقت از مرتبه عین جمع است ... حقیقت قرآنی است
که حقیقت کعبه ربانی فوق حقیقت قرآنی است در رساله مبدا و معاد تحریر یافته که ملحوظ نباشد
تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته ... نیست که هیچ صفتی و شانی در آنجا ملحوظ نباشد
چه باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت مجرده نیست و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه
حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثمانیه است و در بعضی از الفاظ
است که از تلوینات صفات و شیونات برتر است پس تفوق آن را گنجایش شد نوشته بودند که در جای دیگر نوشته
نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه و در
اند که در اول اسلام در سجده ... کعبه سجده میگفتند ... اول نفس ذات است تعالی و تقدس پس معنی آنچه در
رساله مبدا و معاد تحریر یافته که صورت کعبه چنانکه مسجود صور اشیا است حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق اشیا
است چه باشد مخدوما این از مسامحات عبارات است چنانکه میگویند آدم مسجود ملائکه است سجده مر
خالق راست جل سلطانه مخلوق و مصنوع او را نه مخلوق قبله باشد والسلام علیکم وعلی اصحابکم واحبابکم علی

مکتوب دو صد و پنجاه و پنجم بملا طاهر لاهوری صدور یافت در تحریض

بالخصوص ملا یار محمد و شیخ حسن مکتوب شریف که بصحوب
رفع بدعت نامرضیه الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
براحیای سنت سنیه و رفع بدعت ... فرحت فراوان بخشید چه نعمتی است که محبان و مخلصان بهمگی
حافظها والدین ارسال داشته بودند رسید ... والسلام والتحیة باشند و بکلیه خود خواهان
همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام ... دیگر پس چنانکه یکی مستلزم رفع
رفع بدعتی از بدع منکره ... سنت و بدعت ضد یکدیگر وجود یکی مستلزم نفی دیگر است پس احیای یکی مستلزم
اماتت دیگری بود احیای سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس پس بدعت را حسنه گویند یا سیئه
سنت است مگر حسن نسبی اعتبار کرده باشند که حسن مطلق آنجا گنجایش ندارد چه ... سنت ...

بمنه وجوده است ثبتنا الله سبحانه و ایاکم و فیما علیکم و ثباتکم و استقامتکم علی الطریقة المرضیة المصطفویة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة. بیان احوال و مواجید که بلسان مولانا عبد المومن حواله نموده بودند و استفسار
جواب آن فرموده مولانا بتفصیل همه را وانمود گفت که فرموده اند که اگر بجانب زمین نظر میکنم زمین را نمی یابم
و اگر بجانب آسمان نظر می اندازم آنرا نیز نمی یابم و پیش کسیکه میروم او را نیز موجود نمی یابم و همچنین عرش
و کرسی و بهشت و دوزخ را نیز موجود نمی یابم و خود را نیز موجود نمی یابم و وجود حق جل شانه بی پایان است
و نهایت او را هیچکس نیافته است بزرگان نیز تا همین جا گفته اند و ما بعد ازین سیر نشان نداده اند و زیاده
برین هیچ نفی اختیار نموده اند اگر شما نیز همین را کمال میدانید و درین مقام میدانید من پیش شما برای چه بیایم
و تصدیع بکشم و تصدیع بدهم و اگر امری دیگر و رای این کمال است پس اعلام بخشند تا دیگر که در و طلب
پیدا دارد و انجا برسیم چندین سال توقف درآمدن بواسطه حصول این تردد بوده مخدوما این احوال و
امثال این احوال از تلوینات قلبست مشهود میگردد که صاحب این احوال از مقامات قلب یک پایه از یکصد طی
نکرده است سه حصه دیگر از مقامات قلب طی باید کرد تا معامله قلب را بتمام طی کرده باشد از گذشت قلب
روح است و از گذشت روح سر است و از گذشت سر خفی است بعد از ان اخفی هر کدام ازین چهار باقی مانده احوال
و مواجید علاحده دارد و همه را جدا جدا طی باید کرد و به کمالات هر کدام متحلی باید شد که از گذشت این پنجگانه
عالم امر و طی منازل اصول آنها مرتبه بعد مرتبه و قطع مدارج ظلال اسما و صفات که اصول این اصول است
درجه بعد درجه تجلیات اسما و صفات است و ظهورات شیون و اعتبارات و از گذشت این تجلیات تجلیات
ذات است تعالی و تقدس این زمان است که اطمینان نفس میسر افتد و حصول رضای پروردگار جل سلطانه میسر آید کمالات
درین موطن حاصل میگردد در جنب این کمالات کمالات سابق حکم قطره دارد در جنب دریای محیط بیکران اینجا
شرح صدر میسر گردد و اسلام حقیقی متحقق شود هیهات کار نیست غیر اینهمه هیچ ؛ تجلیات اسما و صفات که پیش
از قطع منازل این پنجگانه عالم امر با اصول و اصول اصول شان میسر شوند ظهورات بعضی از خواص عالم امر است
و نصیبی از تجلی و بهره از ان مکاتیب دارد نه تجلیات اسما و صفات سالکی در مقام گفته است که سیر
سالان روح را بجنابی رسد که نیست بس و حصول بجا است و سیر کراست کیف الوصول الی سعاد و دونها قلل
الجبال و دونهن حتوف ؛ چون التفات نموده طلب کشف حقیقت این راه فرموده بودند شمه از آن بطریق اجمال

[illegible] از دست ... تحریر از نسبت نکرده اند بلا آنکه بقبض سهام لدغه کرده ... کارها را ... الجمیع
طریقه آنحضرات ایشان نسبت دستان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة برهنه
دین زبان ... اکثر مردم بصحبت ایشان از پیش داشته بهم از خلافت اصحاب کرام علیهم الرضوان
... انسدادی تکمیلی ارباب مردم اهل بدعت اکثر اصحاب کرام را نیک یاد کنند و امور مناسبه
بنا بر این متسبی سازند ... ورت شمه ازانچه معلوم داشت در قید کتابت آورده بدون
سیلهت قال النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اذا ظهرت الفتن او قال البدع وسبت اصحابی فلیظهر العالم
علمه ومن لم یفعل فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل الله له صرفا ولا عدلا الحمد لله
سبحانه والمنة که سلطان وقت خود را حنفی مذهب میگیرد و از اهل سنت میاندو الا کار بر مسلمانان بسیار تنگ میشد
شکر این نعمت عظمی بجا آورده دلیل باید که اعتقاد بر آنچه معتقد اهل سنت است دارند و بسخنان نمیرد ... را در گوش
نیارند و از کار ... نادانی ساختن خود را جدا کردانست تقلید فرقه ناجیه ضروریست تا امید نجات پیدا شود
و بدون هذا خرط القتاد والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مکتوب دو صد و پنجاه و دوم بجناب شیخ بدیع الدین صدور یافته در جواب استفسارهای که رفته بوده

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی ارشدی رسید مسرت فراوان رسانید
استفسار نموده بودند معلوم شریف بوده باشد که مبدأ تعین حضرت نوح و حضرت ابراهیم صلوات الله تعالی
وتسلیماته سبحانه علی نبینا وعلیهما صفة العلم است چنانکه مبدأ تعین محمدی علیه الصلوة والسلام نیز همان
صفت است تفاوت بجهات و اعتبارات است آنچه مبدأ صفت از وجه العالم است و وجه دیگر معلوم ... حقیقت
ملایم است و وجه ثانیه ... حضرت ... صفت را نیز اجمالیست و تفصیل هر یک را باعتبار مبدأ تعین نبی گشته است
و دیگر معارف ... که تعلق بحل از نبوت و ولایت داشته در مکتوبیکه بخواجه محمد اشرف نوشته بتفصیل اندراج یافته است
تکرار نوشتن از انجا طلبند دیگر خواسته در جواب استفسار فرق میان قطب و غوث و خلیفه نوشته بود دل بگشت
بر وقت دیگر موقوف داشته والسلام

مکتوب دو صد و پنجاه و سوم بمشیخت مآب شیخ ادریس سامانی صدور
یافته در بیان جواب سوال او و در بیان بی نهایتی این راه و تفصیل بعضی از مقامات و منازل طریق

بسلسله ... بعد الحمد والصلوات و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرا را اینجا ... وود

بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد که شتم او را از کبائر دانسته حکم بقتل شاتم او کرد و انضمام شتم او را در رنگ شتم ابی بکر
و عمر و عثمان ساخته است چنانکه بالا گذشت پس معاویه مستحق ذم و نکوهش نباشد ای برادر معاویه تنها درین معامله
نیست بلکه نصفی از اصحاب کرام کم و بیش درین معامله با وی شریک اند پس محاربان امیر اگر کفره یا فسقه باشند
اعتماد از شطر دین میخیزد که از راه تبلیغ ایشان بما رسیده است و تجویز نکند اینمعنی را مگر زندیقی که مقصودش ابطال
دین است ای برادر منشاء آثاره این فتنه قتل حضرت عثمان است رضی الله تعالی عنه و طلب قصاص نمودن
از قتله و طلحه و زبیر که اول از مدینه برآمدند بواسطه تاخیر قصاص برآمدند و حضرت صدیقه نیز با ایشان درین
امر موافقت نمود و جنگ جمل که در انجا سیزده هزار آدم بقتل رسیدند و طلحه و زبیر که از عشره مبشره اند نیز
بقتل رسیدند بواسطه تاخیر قصاص حضرت عثمان بوده بعد ازان معاویه از شام بیرون آمده با ایشان
شریک شده جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کرده که آن منازعت بر امر خلافت نبوده بلکه در
استیفاء قصاص در صدر خلافت حضرت امیر بوده و شیخ ابن حجر نیز اینمعنی را از معتقدات اهل سنت گفته است
و شیخ ابوشکور سلمی که از اکابر علماء حنفیه است گفته است که منازعت معاویه با امیر در امر خلافت بوده که
پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات معاویه را فرموده بودند اذا ملکت الناس فارفق بهم از انجا معاویه را طمع
در خلافت پیدا شده بود اما او مخطی بود درین اجتهاد و امیر محق زیرا که وقت خلافت حضرت امیر بوده
و توفیق درمیان این دو قول آنست که منشاء منازعت تواند بود که تاخیر قصاص باشد بعد ازان طمع خلافت
نیز پیدا کرده باشد بهر تقدیر اجتهاد در محل خود واقع شده است اگر مخطی است یک درجه است و محق را دو درجه
بلکه ده درجه ای برادر طریق اسلم درین موطن سکوت است از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات و اعراض از تذکر منازعات ایشان پیغمبر فرمود علیه الصلوة والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی
و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام الله الله فی
اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی بترسید از خدای عزوجل در حق اصحاب من بترسید از خدا جل و علا
در حق ایشان ایشانرا نشانه تیر خود نسازید قال الشافعی و هو منقول عن عمر ابن عبد العزیز ایضا تلک دماء طهر الله
عنها ایدینا فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که خطاء ایشانرا هم بزبان نباید آورد و غیر از ذکر خیر
ایشان نباید کرد و یزید بی دولت از زمره فسقه است توقف در لعنه او بنا بر اصل مقرر اهل سنت است

درشته باشد اهل سنت هم بر خلاف آن حاکم اند چنانکه از کتب القوم مشحون است بالخطاء الاجتهادی کما صرح
الامام الغزالی والقاضی ابو بکر وغیرهما پس تفسیق و تضلیل در حق محاربان حضرت امیر جائز نباشد
قال القاضی فی الشفاء قال مالک رضی الله تعالی عنه من شتم احدا من اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم ابا بکر او عمر او عثمان او معاویة او عمرو بن العاص رضی الله عنهم فان قال کانوا علی ضلال وکفر قتل وان شتمهم بغیر هذا من
مشاتمة الناس نکل نکالا شدیدا فلا یکون محاربو علی کفرة کما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة کما زعم
البعض ونسبه شارح المواقف الی کثیر من اصحابنا کیف وقد کانت الصدیقة وطلحة والزبیر وکثیر من الاصحاب
الکرام منهم وقد قتل طلحة والزبیر فی قتال الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفا من القتلی فتضلیلهم وتفسیقهم
مما لا یتجرأ علیه المسلم الا ان یکون فی قلبه مرض وفی باطنه خبث وآنچه در عبارات حقیقت خطا واز زبان خلافت
حضرت امیر خواهد بود نه جور که مآلش فسق و ضلالت است با اقوال اهل سنت موافق باشد مع ذلک ارباب
استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب می نمایند و زیاده بر خطا تجویز نمی کنند کیف یکون
جائزا وقد صح انه کان اماما عادلا فی حقوق الله سبحانه وفی حقوق المسلمین کما فی الصواعق وآنچه
مولانا عبد الرحمن الجامی که خطا منکر گفته است نیز زیاده کرده است بر خطا هر چه زیادت کند خطا است
وآنچه بعد از آن گفته است اگر مستحق لعنت است الخ نیز نامناسب گفته است چه جای تردید است وچه محل
اشتباه اگر این سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در باره حضرت معاویه گفتن شناعت دارد ودر احادیث
نبوی باسناد ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند اللهم علمه الکتاب
والحساب وقه العذاب وجای دیگر در دعا فرموده اللهم اجعله هادیا ومهدیا ودعای آنحضرت مقبول است ظاهرا این سخن
از مولانا بر سبیل سهو ونسیان سر برزده باشد وایضا مولانا در همان ابیات تصریح بنام
ناکرده گفته است آن صحابی دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا
او اخطأنا وآنچه از امام شعبی در ذم معاویه نقل کرده اند وبکوشش او را از فسق بالا گذرانیده اند
به ثبوت نه پیوسته است امام اعظم که از تلامیذ او ست بر تقدیر صدق آن او احق بود بآن
نقل وامام مالک که از تابعین است ومعاصر او واعلم علمای مدینه است شاتم معاویه وعمرو بن
العاص را بقتل حکم کرده است چنانچه بالا گذشت اگر او مستحق شتم بود چرا حکم

چه دریابند نمیگویم که جمیع مشائخ نقشبندیه درین معامله متساوی اند کیف بل لو وجد واحد من الادوار علی هذا الصفة
لا غتنم و اشکار میکنم که حضرت مهدی موعود که بتکمیل ولایت مشهود است نیز همین نسبت خود خواهد بود و تتمیم
و تکمیل این سلسله علیه خواهد فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیه است زیراکه سائر ولایات
از کمالات مرتبه نبوت قلیل النصیب اند این ولایت بواسطه نسبت حضرت صدیق از ان کمالات
حظ وافر دارد کما هو الظاهر ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ای برادر حضرت امیر چونکه حامل بار
ولایت محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد که از اولیاء عزلت
و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد آنحضرت است قطب الاقطاب که قطب
مدار است زیر قدم اوست قطب مدار بحمایت و رعایت او مهم خود را سر انجام مینماید و از عهده مداریت بر می آید
حضرت فاطمه و امامین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند باید دانست که اصحاب پیغمبر
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات همه بزرگ اند همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت کند که رسول
صلی الله تعالی علیه و علی آله فرموده ان الله اختارنی و اختار لی اصحابا و اختار لی منهم اصهارا و انصارا فمن حفظنی
فیهم حفظه الله و من اذانی فیهم اذاه الله و طبرانی از ابن عباس روایت کند رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة
والسلام من سب اصحابی فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و ابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی
عنها که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام ان شرار امتی اجرأهم علی اصحابی و منازعات و
محاربات که درمیان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیراکه آن
مخالفات مبنی بر اجتهاد و تاویل بوده نه بر هوا و هوس چنانچه جمهور اهل سنت برآنند اما باید دانست که
محاربان حضرت امیر کرم الله وجهه بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطاء خطاء اجتهادی
از ملامت دور است و از مواخذه مرفوع چنانچه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که وقعات جمل و صفین
از روی اجتهاد بوده شیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت برآنند که معاویه با جمعی
از اصحاب که همراه او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که
منازعت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول از معتقدات اهل سنت فرموده و آنچه شارح
مواقف گفته که بسیاری از اصحاب ما برانند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد از اصحاب کدام گروه ا

وبه فضائل انبیا معروف وقال النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لوکان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام
غزای حضرت فاروق علیه الرضوان به محضر صحابه گفت امات تسعة اعشار العلم چون در بعضی در فهم ایشان معنی توقف نمود
گفت مراد من علم بالله است نه علم حیض ونفاس از حضرت صدیق چه گویند جمیع حسنات حضرت عمر یک حسنه اوست
چنانچه مخبر صادق آن را خبر داده ومحسوس میگردد بالخاطر که حضرت فاروق را از حضرت صدیق نسبت
زیاده از آن بالخلطت که حضرت صدیق را با حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بود پس قیاس کن
که بالخاطر دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد بود وشیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشده اند حشر
نیز درمیان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده پس فضیلت بوسطه قربیت ایشان بود این حقیر قلیل البضاعة
از کمالات ایشان چه گوید تا از فضائل ایشان چه بیان نماید ذره را چه یارا که سخن از آفتاب گوید وقطره را
چه مجال که حدیث بحر عمان بر زبان آرد اولیا که برای دعوت خلق مرجوع اند واز هر دو طرف ولایت
ودعوت بهره وارند وعلمای مجتهدین از تابعین وتبع تابعین بنور کشف صحیح وفراست صادقه واخبار
متتابعه فی الجمله کمالات شیخین را دریافته اند وشمه از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم بافضلیت شان نموده اند
وبرهمین اجماع نموده اند وکشفی که بر خلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده اند کیف وقد صح
فی الصدر الاول افضلیتهما کما روی البخاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم لا نفاضل
بینهم وفی روایة لابی داود وقال کنا نقول ورسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حی افضل امة النبی صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم بعده ابوبکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم وآنچه گفته الولایة افضل من النبوة
از ارباب سکر است واز اولیای غیر مرجوع که از نصیب وافر از کمالات مقام نبوت ندارد بنظر شما در آمده باشد که
فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت افضل از ولایت است اگرچه ولایت آن نبی باشد وحق
همین است وآنچه برخلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت است چنانچه بالا گذشت ومعلوم است
که سلسله علیه نقشبندیه درمیان سایر سلاسل اولیا منتسب بحضرت صدیق است این نسبت صحو در ایشان لیک تمام
باشد ودعوت ایشان اتم بود وکمالات حضرت صدیق بر ایشان بیشتر ظاهر شود ناچار نسبت ایشان
فوق جمیع نسبتهای سایر سلاسل باشد لیکن دیگران بکمالات ایشان چه پی برند واز حقیقت معامله ایشان

نشسته بر سر حضرت امیر است و قدم دیگر بر سر مهدی نهند که ولایت موسوی جانب یمین ولایت محمدی قرار گرفته بود
و ولایت عیسوی جانب یسار آن ولایت و چون حضرت امیر حامل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل اولیا
با ایشان منتسب گشت و کمالات حضرت امیر بیش از کمالات حضرت شیخین بر اکثر اولیاء عظام که هم بکمالات
ولایت مخصوص اند ظاهر شد اگرچه اجماع اهل سنت بر فضیلت شیخین است بعد کشف اکثر اولیاء عظام هم بافضیلت
حضرت امیر حکم کردی زیرا که کمالات حضرت شیخین شبیه کمالات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات
دست ارباب ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است و کشف ارباب کشوف بواسطه علو درجات آنها در راه کمالات
ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات ولایت زینه ها اند برای عروج بر کمالات
نبوت پس مقدمات را از مقاصد چه خبر بود و مبادی را از مطالب چه شعور امروز این سخن بواسطه بعد عهد
نبوت بر اکثری گران است و از قبول دور لیکن چه توان کرد ○ در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند
هر چه استاد ازل گفت همان میگویم ○ اما الحمد لله سبحانه والمنة که درین گفتگو بعلماء اهل سنت شکر الله تعالی
سعیهم متفقیم و به اجماع ایشان متفق استدلالی ایشانرا بر من کشفی ساخته اند و اجمالی را بتفصیل این فقیر تازه
که بکمالات مقام نبوت بمتابعت پیغمبر خود رسانیده اند و از آن کمالات بهره تام داده اند بر فضائل شیخین بطریق
کشف اطلاع بخشیده اند و غیر از تقلید راهی نموده اند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد
جاءت رسل ربنا بالحق روزی شخصی نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند
بخاطر رسید که حضرات شیخین را از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجه تام ظاهر شد که دخول امت در بهشت
باستصواب و تجویز این دو اکابر خواهد بود گویا حضرت صدیق در بهشت ایستاده اند و تجویز دخول مردم میفرمودند
و حضرت فاروق دست گرفته در درون می برند و مشهود میگردد که گویا تمام بهشت بنور حضرت صدیق مملو است
در نظر این حقیر حضرات شیخین را در میان جمیع صحابه شان علیحده است و درجه منفرده گویا هیچ احدی را
مشارکت ندارند حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات گویا همخانه است اگر تفاوت
است بعلو و سفل است و حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائر صحابه کرام با سرور
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نسبت هم سرای دارند یا هم شهری با اولیای امت خود چه رسد کجا این کس رسند
زده بانگ جرسیم ○ پیش اینها از کمالات شیخین چه در یابند این هر دو بزرگوار از بزرگی کلانی در انبیاء معدود اند

فائده جلیله بدانکه ذکر مناقب بیان محامد صحابه رضی الله عنهم و مشاجرات ایشان و اتفاق بر ملک
اسرار مناسبات و ترتیب از دعوات علوم لدنی ... حضرت خواجه شریف بلا بعضی از علوم غریبه و اسرار عجیبه
و مناسبات غریبه و بعبارات شریفه که اکثر آنها تعلق بتفاصیل کمالات حضرت شیخین و ذی النورین و حیدر کرار
رضی الله تعالی عنهم اجمعین دارد بجنس بعینها تا حاضر نوشته شود بگوش هوش استماع فرمایند که حضرت صدیق
و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنهما با وجود حصول کمالات محمدی و علو درجات ولایت مصطفوی
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات درمیان انبیاء با تقدم در طرف ولایت مناسبت بحضرت ابراهیم صلوات
الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه دارند و در طرف دعوت که مناسب مقام نبوت است مناسبت بحضرت موسی دارند صلوات
الله تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت ذی النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرت نوح دارند صلوات الله
تعالی و تسلیماته علی نبینا و علیه و حضرت امیر در هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسی دارند صلوات الله تعالی و تسلیماته
علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسی روح الله است و کلمه او لاجرم طرف ولایت ایشان غالب است از جانب
نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطه آن مناسبت طرف ولایت غالب است و مبادی تعینات خلفای اربع صفة العلم
علی اختلاف الجهات اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبار اجمال رب محمد است و باعتبار تفصیل رب حضرت خلیل و
باعتبار برزخیت اجمال و تفصیل رب حضرت نوح است چنانکه رب حضرت موسی صفة الکلام است و رب
حضرت عیسی صفة القدرت و رب حضرت آدم صفة التکوین بر طریق اجمال سخن رویم حضرت صدیق و حضرت
فاروق حامل بار نبوت محمدی اند علی اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطه مناسبت حضرت عیسی و غلبه جانب
ولایت حامل بار ولایت محمدی اند و حضرت ذوالنورین باعتبار برزخیت حمل بار هر دو طرف فرموده اند
و لهذا بود که باین اعتبار نیز ایشان را ذوالنورین گویند و چون حضرت شیخین حمل بار نبوت فرموده اند مناسبت
بحضرت موسی بیشتر دارند چه مقام دعوت که ناشی از مرتبه نبوت است درمیان سائر انبیاء بعد پیغمبر ما از ایشان
اتم و اکمل است و کتاب ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتب منزله است و امت ایشان در امم با تقدم بیشتر
در بهشت خواهد رفت هر چند شریعت حضرت ابراهیم و ملت او در جمیع شرایع و ملل افضل و اکمل است از اینجاست
که پیغمبر افضل الرسل را امر متابعت ملت او فرموده که ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا تا بهم معنی است و حضرت
همچنین معلوم شود که رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت امیر مناسبت بحضرت عیسی دارند گویا یک قدم حضرت

میفرمایند و پیغمبران اولو العزم از روی متابعت او میخواهند ولو کان موسی حیا فی زمنه ما وسعه الا اتباعه و در قصه نزول روح الله
و متابعت حبیب الله علیه الصلوة والسلام مشهور است امت او بواسطه متابعت او خیر الامم گشته است و اکثر اهل جنت شده و فقرا
بدولت متابعت ایشان پیش از جمیع امم بهشت خواهند در آمد و تبعات خواهند کم بود کذا و کذا ثم کذا و کذا فعلیکم بمتابعته
والتزام سنته و اتیان شریعته علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا بنا بر سفارش
شیخ اسمعیل مینماید از آشنایان معارف آگاهی حاجی عبدالحق است والسلام مکتوب صد و پنجاهم
بملا احمد برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها که نموده بود بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة
و تبلیغ الدعوات میرساند که احوال و اوضاع فقرا اینجا مستوجب حمد است مسئول من الله سبحانه
عافیتکم صحیفه شریفه وصول یافت نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول داشت حالا خود نمی یابد و این تنزل
خود میدانند معلوم نخواهد بود که حالت اولی در رنگ حالت اهل وجد و سماع بوده است که جسد را در انجا دخل تمام
بوده و حالتیکه الحال میسیره است جسد را انجا قلیل النصیبست بقلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیان این
معامله تفصیلی میطلبند بالجمله حالت ثانیه فوق حالت اولی است بمراتب عدم وجدان ذوق و فقدان فرحت فوق
وجدان ذوق و فرح است چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیرت انجامد و از جسد دورتر رود اصیل است
و بحصول مطلوب نزدیکتر زیرا که در ان موطن جز عجز و جهل را گنجایش نیست جهل را تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را
ادراک میخوانند نوشته بودند که آن نسبت را تاثیری که در اول بوده است حالا نمانده بلی تاثیر جسدی نمانده
اما تاثیر روحی بیشتر گردیده هر چند هر کس آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما با این فقیر بسیار کم
گذشته است و علوم و معارف خاصه کم مذکور شد مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت
میسر شود و چند روزی بهم باشیم ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود داد و ستد درین زمانه تمکن فرض است
یا نه مخدوما روایات فقهیه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابو اللیث که گفته
است اگر غالب ظن امن و عدم هلاک است در راه پس فرضیتش ثابت است و الا لا لیکن این شرط شرط
وجوب اداست نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج در صورت وجوب باشد چون وقت مساعدت نکرد جواب
استفسارهای دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام مکتوب صد و پنجاه و یکم بمولانا محمد اشرف
صدور یافت در بیان فضائل خلفای راشدین و فضل حضرات شیخین و بعضی از خصائص حضرت امیر و در بیان تعظیم

انبیاء را بر خوان این نعمت عظمی می‌نشانند طفیلی جلیس ایشان اند علیه و علیهم الصلوات والتحیات و اولیاء خادم ایشان نیز را داز
جلیس طفیلی تا خادم ایشان خود فرق بسیار است این مقام از منزلات اقدام است در تحقیق آن شبهات این فقیر در
مکتوبات و رسائل خود جا بجا شمه ذکر کرده و الحق ما حققنا فی هذه المسودة بفضل الله سبحانه و کرمه تعالی معلوم
نیز یافته بوده باشند که هر چند جمیع انبیاء را علیهم الصلوات والتسلیمات بطفیل آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
ازان تجلی نصیب وافر است اما معلوم میشود که این ولایت خاصه باولیاء امتان ایشان سرایت نکرده است
و از این تجلی نصیبی وافر نگرفته اند چه هر گاه در حصول آنها انبیاء دولت طفیلی الوالعزمی باشند بفرع بطریق التبعیت
چه رسد مصداق این معنی کشف صریح است نه استدلال عقلی آنچه سابقاً مذکور شده که کمل تابعان تمام کمالات
متبوعان خود می‌یابند مراد ازان کمالات اصلیه متبوعان است نه مطلقاً تا تناقض پیدا نشود بلکه ایشان
از ولایت مخصوصه هر کدام انبیاء خود به تبعیت بهره ور گشته اند در میان امتان همین امت به تبعیت باین تجلی مخصوص اند
و باین دولت عظمی مشرف لهذا خیر الامم گشته و علماء اینها در رنگ انبیاء بنی اسرائیل شده ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم خواست که از فضائل و خصائص این ولایت خاصه شمه بنویسد تنگی وقت مساعدت
نکرد و کاغذ کوتهی آورد بعنایت الله سبحانه علوم و معارف در رنگ باران نیسان می‌ریزند و بر عجائب
و غرائب اسرار اطلاع می‌بخشند محرمان این راز فرزندان گرامی اند علی قدر الاستعداد یاران
دیگر چند روز در حضور اند و چند روز دیگر در غیبت ازینجا گفته اند هر چند ولی ولی باشند اما بمرتبه صحابی
نرسد شوق دریافت ملازمت فوق الحد است صحیفه گرامی که نامزد این حقیر فرموده بودند بورود آن مشرف
گشت و به حضور اعمال از جلائل نعم است اما توسط احوال در جمیع امور محمود است افراط در رنگ تفریط از جاده اعتدال
بیرون است والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب دوصد و چهل و نهم در بیان فضائل متابعت سید الاولین والآخرین و کمالات مرتبه بران مراتب مخصوصه
آن بمرزا داراب صدور یافت الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نجات اخروی و فلاح سرمدی منوط بمتابعت
سید الاولین والآخرین است علیه و علی آله الصلوات والسلام اتمها و اکملها هذا بمتابعة او بمقام محبوبیة
حق جل سلطانه میرسند و بمتابعت او بتجلی ذات تعالی و تقدس مشرف میگردند و بمتابعة او بمرتبه عبدیت که فوق
جمیع مراتب کمالست بعد از حصول مقام محبوبیت است سرفراز میسازد متابعان کمل او را مثل انبیای بنی اسرائیل

ریبی بریبی وبوجدت الاشیاء به تعالی فالبرهان ههنا لمی وزعم الاکثر انه انی والتفاوت بتفاوت النظر والاختلاف
باختلاف المنظر لا مجال للاستدلال بالبرهان ثمه اذ لا اخفاء فی وجوده سبحانه ولا ریب فی ظهوره تعالی فهو اجلی
البدیهیات واخفی من ذلک علی احد الا من فی قلبه مرض فعشاوة علی بصره والاشیاء محسوسة بالحواس الظاهرة ومعلومة بالضرورة
ان وجودها منه تعالی وتقدس وفقدان العلم اللمی بواسطة عروض المرض لا یضر فی المطلوب والسلام علیکم وعلی
سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام اتمها واکملها. مکتوب دویست و
چهل و ششم نیز بعالیجناب میرزا حسام الدین احمد صدور یافت در بیان آنکه کمل تابعان انبیا
را علیهم الصلوات والتسلیمات از جمیع کمالات ایشان نصیبست بطریق تبعیت و بیان آنکه هیچ
ولی بمرتبهٔ نبی نرسد و تحقیق آنکه تجلی ذاتی که مخصوص بآن سرور علیه الصلوة والسلام گفته اند بچه معنی است
وما یناسب ذلک الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق
صلوات الله تعالی وتسلیماته سبحانه علیهم وعلی اتباعهم واعوانهم وخزنة اسرارهم کمل تابعان انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بجهت کمال متابعت و فرط محبت بلکه بمحض عنایت و موهبت جمیع کمالات انبیا متبوعه خود را جذب مینمایند
وبکلیت برنگ ایشان منصبغ میگردند حتی که فرق نمیماند درمیان متبوعان و تابعان الا بالاصالة والتبعیة
والاولیة والآخریة مع ذلک هیچ تابعی اگرچه از تابعان افضل الرسل باشد بمرتبهٔ هیچ نبی اگرچه دون انبیا باشد نمیرسد
لهذا حضرت صدیق که افضل بشرست بعد از انبیا سر او همیشه زیر قدم پیغمبری باشد که ایمان بر جمیع پیغمبران
است از آنجاست که مبادی تعینات جمیع انبیا و ارباب ایشان از مقام اصل است امتان از اعالی واسافل و
ارباب ایشان از مقامات ظلال آن اصل علی تفاوت الدرجات فکیف یتصور المساوات بین الاصل
والظل قال الله تبارک وتعالی ولقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون
و آنچه گفته اند که تجلی ذات تعالی و تقدس در میان انبیا مخصوص بخاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوات والتحیات
و سایر تجلی الصفات نه آنست که تجلی ذاتی از نصیب انبیا نیست و تبعیت از نصیب کمل امتان است
مرتبه الاولی علی الانبیاء بلکه مخصوص بودن آن تجلی بآن سرور باین معنی است که
علی آله الصلوات والتسلیمات انبیا را علیهم الصلوات والتحیات
الصلوة والسلام و کمل افراد این امت را بتبعیت

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين وآله وصحبه الطاهرين اجمعين صحائف شريفه كه بتواتر وتوالى رسيد فرحهاى
فراوان بخشيد قاصد مكتوب چه آن حدود نبوده تا جواب هر يك عليحده مى‌نوشت معذور خواهند داشت بعد
از وصول مكتوب كه بمصحوب ميرزا دادا ارسال داشته بودند روزى بعد از نماز بامداد در حلقه ياران نشسته بود
نسبت باخوند شراق توجهى بجانب شما پيدا شد و در حدود رفع ابتلاى آثاريكه بنظر مى در آمد گشت و تا هم در دفع
ظلمات وكدورات كه محسوس ميشد مشغول بود تا آنكه هلال كمال شما بدر كامل گشت و آنچه در آفتاب هدايت وديعت
نهاده بودند همه دران منعكس شد حتى كه در جناب كمال هيچ مترقى و منتظرى نماند الا ان يتبع الطرف لبعد ذالك
ويأخذ بقدر وسعته شيأ فشيأ و بازبان طول صورت مثاليه ايشان را در نظر داشت تا اليقين كه مصداق
صدق نسبت حاصل آيد الحمد لله سبحانه على ذالك حصول اين دولت تاويل آن واقعه ايست كه شما ديده بوديد
در حضور آن المبالغة وتأكيد مساله نموده بودند لله الحمد سبحانه والمنة كه وام شما بتمام ادا يافت و موعود منجز شد متعهد
موفى گشت اميدوارم است كه تكميل باندازه اين كمال حاصل آيد و دوستان و صلحاى آن حدود بوجود شريف
شما منور گردد از بى توفيقى خود نوشته بودند ظاهرا سبب آن قبض مفرط است و چون قبضهاى شما مفرط
و طويل الذيل است سببى آن نيز باندازه سبب طويل خواهد بود مع ذالك خود را بتكلف باتيان اعمال و اداء عبادات
دارند و متحمل اين معنى باشند ديگر درين سال علوم بلند و معارف ارجمند بظهور آمده است ازانجمله دو مسوده را اخوند
مولانا محمد امين همراه آورده اند يكى در حل شرح بعضى از رباعيات حضرت خواجه ما ست قدس سره
كه در وقت قرائت ياران فيروزآبادى نوشته شده است دران رساله علوم توحيد آميز بتقريب آن
رباعيات اندراج يافته است و تطبيقى داده در ميان علماى صوفيه كه بوحدت وجود قائلند و بنهجى تحرير يافته
است كه نزاع فريقين بلفظى راجع گشته دويم ازان دو مسوده مكتوبى است كه بفرزندى ارشدى باطناب و بسط تحرير
يافته است علو درجه آن علوم وقت مطالعه خواهند دريافت اگر مرى ازان بايد استفسار نمايند مكتوب و صد و چهل
و هفتم به عرفان پناهى مير حسام الدين احمد صدور يافت در بيان آنكه دليل بر وجود حق تعالى و تقدس
همان وجود حق است جل سلطانه ما سوى او تعالى و نا مناسب ذالك عرفت ربى بفسخ العزائم لا بل عرفت
فسخ العزائم بربى جل و علا فانه سبحانه الدليل على ما سواه لا العكس فان الدليل اظهر من المدلول و اى شئ
اظهر منه سبحانه لان الاشياء انما ظهرت به و منه سبحانه وتعالى فهو الدليل على نفسه و على ما سواه فلا جرم عرفت

شما و جمیع یاران دعا میرسانند مکتوب دو صد و چهل و پنجم بملا صالح صدور یافته در جواب استفسارها که نموده بود

بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات بنمایند که مکتوب شریف که مصحوب قاصد ارسال داشته بودند رسید موجب فرحت گشت نوشته بودند که ذکر نفی و اثبات تا بیست و یک عدد رسانیده است اما مدت ممتد میشود و غیبت هم گاه گاه روی میدهد محبت آثار در ذکر گفتن طاق را شرطی از شرایط مفقود است که نتیجه بیت همان عدد وتر نگفته بالمشافه ان شاء الله تعالی استفسار خواهند نمود دیگر استفسار نموده بودند معنی این فقره را و نوشته بودند که حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه کار خود را تمام کرده فرمودند که ذکر اللسان لقلقة و ذکر القلب وسوسة و ذکر الروح شرک و ذکر السر کفر بدانند که چون ذکر نهی از ذاکر و مذکور است هر ذکری که باشد مقصود فنا ذاکر و ذکر است در تلو الآنه هم ذکر لقلقه و وسوسه و شرک و کفر فرمودند ع هرچه از دوست وا مانی چه کفر آن حرف چه ایمان ؛ هرچه از راه وا افکنی چه زشت آن حرف و چه زیبا ؛ اما ذکر را عوض این اسامی پیش از حصول فنا و بقا باید دانست زیرا که بعد از حصول بقا وجود ذاکر و ثبوت ذکر از وی ناموهوم نیست اگر درین معنی خفای مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود که حوصله کتابت تنگ است پس این قول را نسبت بحضرت صدیق نمودن خصوصاً بعد از تمامی کار مستحسن نیست استفسار دوم آن بود که نوشته بودند که شیخ ابو سعید ابو الخیر طلب دلیل بمقصود از ابو علی سینا نموده بود او در جواب نوشته که ما الّا در کفر حقیقی در آمده ایم و برآمده از اسلام مجازی و شیخ ابو سعید بعین القضاة نوشته که اگر لکهه سال عبادت میکردم آنچه ازین کلمه ابو علی سینا حاصل شد از و نمیشد عین القضاة نوشته که اگر میفهمیدند مثل آن بیچاره مطعون و ملام گرامی نمیشدند باید دانست که کفر حقیقی عبارت از رفع اثنینیة است بالکل و استتار کثرت است تمام که مقام فناست و فوق آن کفر حقیقی مقام اسلام حقیقی است که موطن بقاست کفر حقیقی نسبت باسلام حقیقی منقصت تمام دارد از کوته نظری ابن سینا است که باسلام حقیقی دلالت نموده فی الحقیقت او را از کفر حقیقی هم نصیبی نبوده از روی علم و تقلید گفته و نوشته بلکه او از اسلام مجازی هم حظ وافر نگرفته و در خرخشهای فلسفه مانده امام غزالی تکفیر او مینماید و الحق که اصول فلسفه او منافی اصول اسلام است دیگر شیخ ابو سعید از عین القضاة بسیار مقدم است با وجه تولید اگر شایبه اشتباه باقی مانده باشد در حضور استفسار خواهند نمود و السلام مکتوب دو صد و چهل و ششم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان خصوص مقام که منتهی قدم و منتهی صدیق است در مرتبه کمال و تکمیل و بیان وجه توقف که در بعضی اوقات حاصل میگردد بسم الله الرحمن الرحیم

مستغرق و محو نمیگردند و از اخص خواص بی نمیگرایند از خطرات بشریه بجمعیت کلیه التفات نمی نمایند از اینجاست
که حال ایشان بر دوام است و وقت ایشان بر استمرار نقوش ما سوی از باطن ایشان بنهجی متلاشی میگردد که اگر
هزار سال تکلّف در حصول ما سوا نمایند میسّر نشود و آن تجلّی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را
دائمی است و حضوری که غیبت در عقب آن باشد نزد این عزیزان از حیّز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله بیان حال ایشانست و لذلک طریق ایشان اقرب طرق است و البته موصل است
و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج است و نسبت ایشان که بحضرت صدیق منسوبست
رضی الله تعالی عنه فوق همه نسبتهای مشائخ است اما فهم هرکس بمذاق این اکابر رسد نزدیک است که قاصران
این طائفه علیه نیز از جهل کمالات ایشان انکار نمایند ع قاصری گر کند این طائفه را طعن قصور حاش
لله که برآرم بزبان این گله را ع شاعر عرب گفته است ع اولئک آبائی فجئنی بمثلهم ع اذا جمعتنا یا جریر المجامع ع
حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی
نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است ع حیف باشد شرح او اندر جهان ع همچو راز عشق باید در نهان ع لیک
گفتم حیف تا افسرده بیش ازان کز خوف آن حسرت خورد ع اگر فائز در بیان خصائص و کمالات این
برگزیدگان ثبت نموده آید حکم قطره باشد از دریای بی نهایت ع وادیم ترا ز گنج مقصود نشان ع والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب دوصد
و چهل و چهارم بملا محمد صالح کولابی صدور یافته در جواب کتابتی که نوشته بودند در بیان خرابی خود مکتوب
شریف اخوی ارشدی خواجه محمد صالح وصول یافت از خرابی احوال خود نوشته بودند امید است که ازان هم خرابتر
گردد و نهایت این خرابی در مکتوبی که باسم فرزندی ارشدی درین ایام نوشته اندراج یافته است از انجا
معلوم خواهند فرمود اگر میدانند که بودن شما آنجا چند روز سبب جمعیت یاران است اگر صلاح دانند چند روز
دیگر هم مکث نمایند این فقیر نیز درین نزدیکی اراده سفر حضرت دارد که استخارها و توجهات بواعث
آن سفر اند و نیز تمام الطاف فرزندی ارشدی عنایت فرموده اند و داخل ولایت ایشان ساخته اند
فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته است یاران که داخل طریقه علیه شده اند علی الخصوص
میر سید مرتضی و مولانا شکر الله و میر سید نظام دعوات فراوان مخصوص اند فرزندی خواجه محمد صادق و سائر برادران

و چون ظاهر را از غفلت چاره نیست چه در ابتدا و چه در انتها پس ظاهر همه وقت محتاج بذکر گشت غایة ما فی الباب
در بعضی اوقات ذکر اسم ذات عز و جل انفع است و در بعضی دیگر از اوقات ذکر نفی و اثبات انسب باقی ماند
معامله باطن در اینجا نیز تا زمان ارتفاع غفلت بالکلیه از ذکر گفتن چاره نبود اینقدر هست که در ابتدا این دو
ذکر متعین است و در توسط و انتها این دو ذکر متعین نیست اگر تلاوت قرآن و ادای صلوة نیز طرد غفلت نموده آید
گنجایش دارد لیکن تلاوت قرآن بحال متوسط مناسب است و ادای نماز نوافل مناسب حال منتهی است باید دانست
که حضور حضرت ذات تعالی و تقدس که بملاحظه اسما و صفات باشد اگرچه دائمی بود نزد منتهیان احدیه مجرده داخل
غفلت است این غفلت را نیز طرد باید نمود و بورا الورا باید رفت ؎ فراق دوست اگر اندک است اندک
نیست ❊ درون دیده اگر نیم موست بسیار است ❊ از وقایعی که رسیده نوشته بودند بیش ازین بیشتر در جواب
نوشته بود که اینها مبشرات اند هنوز وقت ظهور اینها نرسیده است منتظر باشند و کار کنند ؎ کیف الوصول الی
سعاد و دونها ❊ قلل الجبال و دونهن حتوف ❊ والسلام

مکتوب دویصد و شصت و دوم بجانب ملا ایوب محتسب
صدور یافت در ترغیب طریقه علیه نقشبندیه بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که چند دفعه
در کتابهای متعدده طلب نصائح نموده بودند اما این حقیر نظر بر خرابیهای خود انداخته اقدامی در اجابت آن
مسئول نمی نمود چون طلب مکرر گشت بضرورت چند فقره نامربوط نوشته آمد استماع نمایند و بدانند که انچه بر مکلف
است ❊ و لا بد است و بآن مکلف امتثال اوامر است و انتهاء از نواهی کریمه ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا شاهد این معنی است و چون مامور باخلاص است الا لله الدین الخالص و آن بی فنا صورت نمی بندد و بی محبت
ذاتیه متصور نمیشود لاجرم سلوک طریق صوفیه که محصل فنا و محبت ذاتیه است نیز ضروری آمد تا حقیقت اخلاص
صورت بندد و طرق صوفیه در مراتب کمال و تکمیل چونکه متفاوت اصالة است پس هر طریقی که ملتزم متابعت
سنت سنیه باشد و اوفق باتیان احکام شرعیه از برای اختیار اولی و انسب بود و آن طریق طریق اکابر
نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم العلیة چه این بزرگواران درین طریق التزام سنت نموده اند و اجتناب
از بدعت فرموده مهما امکن عمل برخصت تجویز نمیکنند اگرچه بظاهر در باطن نافع یابند و عمل بعزیمت
از دست نمیدهند اگرچه بصورت در سیرت متضرر دانند احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق
و معارف را خادم علوم دینیه دانسته جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و بترهات صوفیه

ملطفه رساله که متضمن احوال خیر مآل شما بود رسید مطالعهٔ آن باعث مسرت گشت بعد تحقیق چنین احوالها
باشند لیکن باید که از احوال گذشته بمجهول الاحوال باید رسید که آنجا همه جهالت و نادانیست بعد ازان اگر بمعرفت
مشرف سازند زهی دولت بالجمله هرچه در دید و دانش در آید قابل نفی است اگرچه شهود وحدت در کثرت باشد
یا آن وحدت را در کثرت اصلا گنجایش نیست آنچه مینماید شبه و مثال آن وحدتست نه او وقتیکه سبحانه حال شما
درین وقت ذکر کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله است و تکرار این کلمه تا بحدیکه در دید و دانش هیچ نگذارد و در حیرت و
جهالت اندازد و معامله را بفنا اندازد تا بحیرت و جهل رود و از فنا نصیبی نیست آنچه شما فنا دانسته اید معبر بعدم است
نه فنا چون بعد از وصول بجهل فنا دست دهد اول قدم درین راه زده باشند وصل کجا و اتصال کجا ع کیف
الوصول الی سعاد و دونها ۞ قلل الجبال و دونهن حتوف ۞ احوال شما درست است اما گذشتن ازان لازم
است والسلام علی من اتبع الهدی نصیحت دیگر استقامت بر شریعت است و تطبیق احوال است با اصول
شرعیه اگر عیاذا بالله سبحانه در قول و فعل خلافی با شریعت پیدا آید خرابی خود دران باید دانست طریق
ارباب استقامت اینست والسلام مکتوب صد و شصت و یکم بجانب مولانا صالح محمد صدور یافت در بیان ترقی
بعضی یاران بعد الحمد والصلوة معلوم اخوی ارشدی باد که احوال اینجا مستوجب حمد است یاران اینجا
خرم و خوشوقت اند علی الخصوص مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف گشتند
و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند هم ذلک نظر الفوق و از علما انجا نصیبی وافر حاصل کرده شما نیز میل برجوع
نمایند والله یختص برحمته من یشاء گاه گاه از احوال خود و یارانیکه داخل طریقه شده اند مشعوف نوشته باشند
و چند روز درینجا استقامت ورزند والسلام مکتوب صد و شصت و دوم بجانب ملا بدیع الدین صدور یافته
در جواب بعضی سوالها نموده بودند بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات معلوم اخوی اعزی باد که درویش
کمال صحیفهٔ شریفه رسانید موجب فرحت گشت از دید قصور و متهم داشتن نیات و اعمال خود نوشته بودند
بوضوح انجامید از حضرت حق سبحانه و تعالی مزید این دید مسئول است و تمام این اهتمام مطلوب درین راه
اینی هر دو دولت از ملاک امور است نوشته بودند و استفسار نموده بودند که شغل اسم ذات تعالی و تقدس تا کجاست
و چه مقدار حجب از مداومت این اسم مبارک طرف میکردند و نهایت نفی و اثبات تا بچه حد است و
ازین کلمه مبارکه چه گنجایشها پیش می آیند و چه مقدار حجب مرتفع میشوند بنده که ذکر عبارات از ظهور غفلت است

اجمعین صحیفه گرامی که از روی شفقت و مهربانی مرسل داشته بودند بمطالعه مضامین آن ابتهاج و سرور گردید
نوشته بودند که عرض احوال بتقدیر احوال است الخ مخدوما مقصود از حصول احوال گرفتاری محول احوال است و چون
این گرفتاری حاصل است حصول احوال گو نباشد نوشته بودند که در حضور مذکور شده بود که در حق شما تخم ریزی
بسیار کرده ایم الخ مخدوما الیوم کذلک لکن حصول الثمرات منوط بمرور الدهور و الازمان جان الحیوة و بعد الممات الشیء
سوال الحیل از مقوله مولانا محمد صالح نوشته بودند چون مولانا مذکور حاضر نبود که مراد او فهمیده شود اما آن مقوله مشعر
آنشده اما خیریت بجای نرسانند از سوء ادب رفته بود نوشته بودند از مخلصان ملا یعقوب است بخاطر
هیچ نرسانند از احوال خود تفتیش نموده بودند سبحانه الحمد و المنة که شما را از مقبولان ساخته اند قبلی من
قبل بلا علة نوشته بودند که دو سخن راده آمده بودند که تلقین ذکر بگیرند الخ مخدوما استخاره در هر امر مسنون است
و مبارک لیکن در کار نیست که بعد از استخاره امری ظاهر شود در خواب در واقعه یا در بیداری که دلالت بر فعل
یا ترک نماید بلکه بعد استخاره رجوع بقلب باید نمود اگر در اقبال بآن امر زیاده از پیش است دلالت بر فعل دارد
و اگر اقبال بهمان قدر است که سابق داشت و نقصان پیدا نکرده هم منع نیست و در صورت استخاره ها را مکرر سازد
تا زیادتی اقبال مفهوم شود نهایت تکرار استخارها تا هفت مرتبه است و اگر بعد از ادای استخاره نقصانی
در اقبال سابق مفهوم شود دلالت بر منع است و در صورت نیز اگر استخارها مکرر سازد گنجایش دارد بلکه بر تقدیر
استخاره مکرر ساختن اولی و انسب است و احتیاط است در اقدام و عدم اقدام در آن امر معنی عبارت رساله
مبدا و معاد که در بیان جسد مکتسب روح تحریر یافته است پرسیده بودند مخدوما مباشرت روح مر افعالی را که مناسب
افعال اجسام است بواسطه همان جسد مکتسب است و ازین قبیل است مددهایی که از روحانیت اکابر قدس الله تعالی
اسرارهم که مناسب افعال اجسام است کاهلاک الاعدا و نصرت الاحبا بوجوه مختلفه و انحاء شتی طلب امان
از فتنه ظلمت رفته بود حضرت حق سبحانه و تعالی شما را بلکه بقیه شما را از شر آن ظلمة محفوظ ساخته است [illegible]
خاطر متوجه جناب قدس او باشند تعالی و تقدس و امید است که این حفظ را موقت نسازند ان ربک واسع المغفرة
اما اهل آن بقعه را نصیحت فرمایند که بتغییر وضع صلاح و خطر اندیشی مسلمانان بکنند قال الله سبحانه
و تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم والسلام مکتوب دوصد و چهلم بشیخ یوسف برکی صدور یافت
در بیان بی نهایتی این راه و بعضی از فواید کلمه طیبه لا اله الا الله الحمد لله و سلام علی عباده الذین

تا جمعیت حاصل شود و معامله بترقی انجامد مطالعهٔ مکتوبات ملا از دست مگیرند که سودمند است ع بدادیم ترا از گنج مقصود
نشان؛ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها مکتوب
دوصد و شصت و هشتم بمیر نعمان صدور یافت در بیان آنکه در تکثیر اخوان امیدواریهاست و در تنبیه بآنکه
مبادا احوال و معارف مریدان باعث توقف پیران شود و منجر بعجب گردد و در بیان آنکه احوال مریدان باید
که موجب حیا باشد که ترغیب بترقیات نماید الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین و علی آله الطیبین الطاهرین
اجمعین مکتوب شریف که بمصحوب کس خود بجهة حاجی (?) ارسال داشته بودند وصول یافت موجب فرحت فراوان گشت چون
احوال مسترشدان ایشان بتفصیل اندراج یافته بود فرحت افزود زیرا که در تکثیر اخوان بموجب اکثروا
اخوانکم فی الدین امیدواریهاست و کریمهٔ سنشد عضدک باخیک نیز مؤید این معنی است لیکن باید که منظور
نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات پیران
گردد و حرارت مسترشدان در خانهٔ مرشدان برودت اندازد از همین معنی ترسان و لرزان باید بود و خوارق (?)
مقامات مریدان را در رنگ شیر و ببر باید دانست چه جای آنکه با آنها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا از این
راه دروازهٔ عجب گشاده گردد بلکه باید که بحکم الحیاء شعبة من الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت
باشد و حرارت طلب طالبان موجب عزت و غیرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات لازم وقت
بود لسان حال و قال بکلمهٔ هل من مزید مرطوب باشد هر چند متفرس از اوضاع پسندیدهٔ شما همین قسم معامله است اما
ملاحظهٔ اعدای دین که امارهٔ لعین بود نموده بطریق تاکید مبالغه کرده آمد از این راه مبادا برودتی بسرگرمی
توجه طالبان افتد که مقصود جمع کردن این دولت است اقتصار بر یکی از قصور است خواجه [illegible] احمد
باید که در خدمت شما حاضر باشند توجه شما بحال ایشان بوجه اتم مرعی باشد میر عبد اللطیف هم اگر توفیق
توبه یافته باشند مدد نمایند که استقامت پیدا کنند نوشته بودند که بعضی از طالبان طریقهٔ قادریه التماس می نمایند باید که بتعلیم از
طریقهٔ نقشبندیه هیچکس را بی طریقه تعلیم نکنند که خلط دو طریقه نشود و اما اگر کلاه و شجره طلبند و استخاره راه دهد مریدی
بگیرند و بصحبت فرمایند والسلام علیکم و علی سائر اصحابکم و احبابکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه و علی آله الصلوة والسلام اتمها واکملها مکتوب دوصد و شصت و نهم بملا احمد برکی صدور یافت در جواب کتابتی که او
نوشته بود و استفسارها نموده الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله و اصحابه الطاهرین

علی التواتر والتوالی فائض است ۵ من آن خاکم که ابر نوبهاری ؛ کند از لطف بر من قطره باری ؛ اگر بروید از تن صد زبانم ؛ چو سوسن شکر لطفش کی توانم ؛ دیگر فرزندی اعزی محمد سعید که در مکتوب خود اظهار احوال خود نموده بود بسیار جمیل است با آن خصوصیت از یاران کم کسی را رو داده است امیدوار است که حضرت حق سبحانه وتعالی او را نیز بولایت خاصه مشرف گرداند و فرزندی محمد معصوم خود بفضل خداوندی جل سلطانه بالذات قابل آن دولت است حضرت حق سبحانه وتعالی از قوه بفعل آرد بصدقه حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والسلام

مکتوب دو صد و سی و هفتم بملا محمد طالب سیالکوتی صدور یافته در ترغیب متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در مدح طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة الحقة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة وعلی آله الکرام وصحابه العظام اخوی ارشدی اکابر طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم التزام متابعت سنت سنیه نموده اند واختیار عمل بعزیمت فرموده اگر باین التزام واختیار ایشان را باحوال ومواجید مشرف سازند نعمت عظیم میدانند واگر احوال ومواجید بایشان بدهند ودرین التزام فتوری یابند آن احوال را نمی پسندند وآن مواجید را نمیخواهند ودران فتور خرابی خود میبینند زیرا که برهمنان وجوگیان هند وفلاسفه یونان از قسم تجلیات صوری ومکاشفات مثالی علوم توحیدی بسیار دارند اما بغیر از خرابی در سوای نتیجه آن ندارند وجز بعد وحرمان نقد وقت شان نیست آن برادر چون بفضل الهی جل سلطانه خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته ناچار است که متابعت ایشان را التزام نماید و سر موی مخالفت را گنجایش ندهد تا از کمالات ایشان سود مند وبرخوردار گردد اولا تصحیح عقاید بر وفق معتقدات اهل سنت وجماعت کثرهم الله سبحانه فرماید وثانیا علم فرض وسنت وواجب ومندوب وحلال وحرام ومکروه ومشتبه که در علم فقه مذکور است وعمل بمقتضای این علم عامل نماید تا ثالثا نوبت بعلوم صوفیه برسد تا آن دو جناح درست نکند طیران عالم قدس محال است واگر احوال ومواجید بی حصول این دو بال میسر شود خرابی خود را دران باید دانست واز ان احوال ومواجید استعاذه باید نمود ع کار اینست غیر این همه هیچ ؛ ما علی الرسول الا البلاغ اخوی میان شیخ داود اینجا آمده اند صحبت ایشان را مغتنم شمرند آنچه نصیحت ودلالت نمایند القا نمایند که در صحبت مریدان این اکابر بسیار بوده اند وراه روش ایشان معلوم نموده یاران که اینجا اند بتوسط خدمت میر نعمان داخل این طریقه علیه گشته اند باید که صحبت متبرکه ایشان را غنیمت شمرند ودر حلقه یکجا نشینند ودر یکدیگر فانی باشند

وکمالات همه منسوب باد بتعالی الحمد لله سبحانه رب العالمین اولاً و آخراً والصلوة والسلام علی رسوله دائماً و سرمداً وعلی
آله الکرام وصحابته العظام والسلام علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
اتمها واکملها ۔ **مکتوب سیصد و پنجم** بملا عبد الغفور سمرقندی و حاجی بیگ فرکینی و خواجه اشرف کابلی صادر یافته
در بیان آنکه محبت این طائفه سرمایه سعادات دنیویه و آخرویه است و توفیق اتیان باحکام شرعیه و تحصیل جمعیت
معنویه از ثمرات آن محبت است وما یناسب ذلک ۔ بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات معلوم شریف دوستان حقیقی
ومشتاقان تحقیقی باد که مکاتبات شریفه که مبنی از فرط محبت و اشتیاق بوده بوصول آن مبتهج و مسرور گردید
ثبتکم الله سبحانه علی هذه المحبة این محبت را سرمایه سعادات دنیویه واخرویه دانسته از حضرت حق سبحانه وتعالی
ثبات واستقامت این دولت مسألت باید نمود توفیق اتیان باحکام شرعیه نتیجه این محبت است و تحصیل جمعیت
باطن این مودت اگر عالم عالم ظلمات و کدورات را در باطن بریزند واین محبت را برپا دارند غم نباید
خورد بلکه امیدوار باید بود اگر کوه کوه انوار و احوال را در باطن اضافه کنند و سر موی از این محبت
بردارند جز خرابی هیچ نباید دانست و استدراج باید شمرد واین رشته را نیک محکم داشته متوجه کار خود باشند
وباموز لاطائل عمر گرانمایه را تلف نسازند ؎ همه اندر زمن تو نیست : که تو طفلی و خانه رنگین است
والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
مکتوب سیصد و ششم بمخدوم زادگی میان شیخ محمد صادق سلمه الله تعالی در بیان بعضی از اسرار
صدور یافت بعد الحمد والصلوة معلوم فرزندی ارشدی باد که از مکتوب شما که در شرح احوال نوشته بودند
چنان مفهوم گشته بود که شما را مناسبتی بولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة پیدا شده است
از همین شکر خداوندی جل سلطانه بجا آورده که از مدتها آرزوی این دولت داشته که در حق شما بحصول پیوندد
واین زمان امیدوار گشته متوجه آن باشد که شما را باین دولت جذب نماید اتفاقاً درین جستجو شما را داخل ولایت
موسویه یافت علی نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات واز انجا کشیده داخل دائره ولایت خاصه ساخت
الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک وچون شما بقصور درین ولایت در آورده اند زیاده از بیست روز است که در کنار خود
نگاهداشته پرورش نماید معلوم نیست که از ضعف این نسبت معلوم شما شده باشد و حالا چون اقوی
آورده است امید است که معلوم شما نیز گردد واز التفات حضرت حق سبحانه چه نویسد که در باب این عاصی.

لازم نیست چه در وقت نزول صحو تحقق است که مقام علم معرفت است درین مقام صحو و این تجلی ذاتی که مبرا است
از شائبه ظلیت و منزه است از ملاحظه شیون و اعتبارات ذاتیه مشرف بسازند و می دانند که پیش ازین
هر تجلی که حاصل شده بود در پرده ظلی از ظلال اسماء و صفات و شیون و اعتبارات بود هر چند عارفان تجلی را
بی ملاحظه اسما و شیون دانند هم تجلی حضرت وجود صرف شمرد سبحان الله این عدم که ماورای هر شر و نقص است
بواسطه ظهور تمام حضرت وجود تعالی معنی حسن پیدا گرد و آن یافت که هیچکس نیافت قبیح لذاته بواسطه حسن
عارضی مستحسن گشت نفس اماره انسانی که بالذات بشرارت مائل است از جهت مناسبت تمام بان عدم و از اینجا در
تجلی خاص از همه فائق آمد و بجهت ترقی گزید ع که مستحق کرمند گناهگارانند ؛ باید دانست که عارف تام المعرفة
بعد از طی مقامات عروج و مراتب نزول فرماید و آئینه داری حضرت وجود نماید هر آئینه جمیع کمالات
اسمائی و صفاتی در وی ظهور خواهد یافت و تفصیلا همه را خواهد نمود بلطافتیکه مقام اجمال متضمن گشت که
این دولت غیر او را میسر نیست و این آئینه داری لباست فاخر که بر قد او دوخته اند در خزینه حضرت
علم هر چند این تفصیل صورت یافته است اما آن آئینه داری در مرتبه علم است و آئینه آن عارف در مرتبه
خارج که در خارج کمالات را وا نموده است سوال معنی مراتب عدم چیست و عدم که لاشی محض است بکدام
اعتبار مرات وجود گفته اند جواب عدم باعتبار خارج لاشی محض است اما در علم امتیازی پیدا کرده است
بلکه وجود علمی نیز حاصل نموده نزد مثبتان وجود ذهنی و او را مرات وجود بان اعتبار گفته اند که در مرتبه
عدم هر چه از نقص و شرارت که ثابت شود از وجود که نقیض اوست لاجرم مسلوب خواهد بود و هر کمالیکه در
مرتبه علم مسلوب گردد در حضرت وجود مثبت خواهد بود پس ناچار عدم سبب ظهور کمالات وجودی گشت و لا معنی
للمرآتیة الا هذا فافهم فانه ینفعک فی الله سبحانه الملهم ای فرزند این معارف که مسوده یافته است امید است که
از الهامات رحمانی باشند که اصلا شائبه وسواس شیطانی را در اینجا مجال نبود دلیل بر صحیح آن دارد که چون
در صدد تحریر این علوم شد ملتجی بجناب قدس خداوندی جل سلطانه گشت دید که گویا ملائکه کرام علی نبینا و
علیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام دفع شیاطین میکردند و نمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد و الله سبحانه
اعلم بحقیقة الحال و چون اظهار نعم جلیلة او اعاظم محامدست با اظهار این نعمت عظمی جرات نموده آمد امید است که از مظنه عجب
مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه نقص و شرارت ذاتی خود دمبدم نصیب عین است

بناء علیها ان ربی علی صراط مستقیم شاهد این معنی بیاز داری هر که حکم بوحدة وجود نماید امثال این سخنان چرا نخواهد
فرماید آنچه برین حقیر ظاهر ساخته اند آنست که ماهیات ممکنات عدمات اند با کمالات وجودیه که در آنها منعکس
گشته است و ممتزج شده کما مر مفصلا والله سبحانه یحق الحق وهو یهدی السبیل ای فرزند این علوم و معارف هیچ یکی از
اهل الله بآن تکلم نفرموده است نه بتصریح و نه باشارت از اشرف معارف اند و اکمل علوم که بعد از هزار سال در منصه
ظهور آمده و حقیقت واجب تعالی و تقدس و ممکنات را کما ینبغی و یلیق بیان فرموده اند نه مخالفت بکتاب و سنت
دارند و نه مباینت باقوال اهل حق دارند که مراد از دعای نبوی علیه وعلی آله الصلوات والسلام که گویا از برای تعلیم
امت فرموده اند اللهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی این حقائق اند که در ضمن این علوم مبین گشته اند و مناسب
مقام عبودیت اند و بنقص و ذل و انکسار که ملایم حال بنده است دلالت دارند بنده عاجز که خود را عین مولای قادر
خود داند چه لطافت دارد کمال بی ادبی خیر سید هدای فرزند این آن وقتیست که در امم سابقه در مثل وقتیکه
پر از ظلمت است پیغمبر اولو العزم مبعوث میگشت و احیاء شریعت جدیده میکرد و درین امت که خیر الامم است
و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات علما را مرتبه انبیای بنی اسرائیل داده اند و بوجود علما
از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بر سر هر مائة از علمای این امت مجددی تعیین نمایند که احیای شریعت فرماید
علی الخصوص بعد از مضی الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم است و به پیغمبری در آنوقت
اکتفا نموده اند در مثل چنین وقت عالمی عارفی تام المعرفت در کار است که قائم مقام اولی العزم امم سابقه باشد
شعر فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد * ای فرزند وجود صرف مقابل
عدم صرف است و بالا گذشت که وجود صرف حقیقت واجب الوجود است تعالی و تقدس عین هر خیر و کمال هر چند لحاظ
این عینیت هم اگر چه بر سبیل اجمال باشد در آن موطن گنجایش ندارد که شائبه ظلیت دارد و عدم صرف که مقابل
آن وجود است آن عدم است که هیچ نسبتی و اضافتی با وراه نیافته است و عین هر شر و نقص است هر چند این
عینیت نیز در انجا نمیگنجد که بوی از اضافه دارد و معلوم است که ظهور شی بروجه اتم که در مقابل حقیقی آن شی
صورت نبندد و بضدها تتبین الاشیاء پس ناچار ظهور وجود صرف بروجه اتم در مرآت عدم صرف حاصل
گردد و مقرر است که نزول باندازه عروج است پس یکه عروج او بغایت الله سبحانه بحضرت وجود صرف
متحقق شود نزول او ناچار بعدم صرف که مقابل اوست خواهد بود لیکن در وقت عروج آنجا استهلاک عارف است که جهل آنرا

واین گرفتاری بیات و تحسین می انگارند بلکه راه وصول تصور مینمایند نزد این حقیر خلاف آن ثابت شده است
چنانچه شمه ازان بالا مذکور شده است عجب کاریست بعضی ازینها دران مطلب خود این قول را سند می آرند که
گفته ایاکم والمردان فان فیهم لونا کلون الله کلمه کلون الله را از اشتباه می اندازند و نمیدانند که این قول منافی
مطلب ایشان است و موید معرفت این درویش زیراکه کلمه تحذیر آورده است منع توجه بایشان نموده است
و منشأ غلط ایشان فرموده که حسن ایشان مشابه بحسن و جمال حق است سبحانه حسن او تا در غلط نیفتند قال علیه السلام
والصلوة ما الدنیا والآخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری درین حدیث نیز تصریح است
بآنکه در میان حسن و جمال اخروی تناقض و مباینه است و مقرر است که حسن دنیوی نامرضی باشد و حسن اخروی مرضی پس شر
لازم حسن دنیوی باشد و خیر لازم حسن اخروی پس ناچار منشأ اول عدم بود و منشأ ثانی وجود آری بعضی از اشیا
هستند که بیک وجه بدنیا دارند و وجه دیگر با آخرت این اشیا از وجه اول قبیح اند و از وجه ثانیه حسن و امتیاز در میان
این وجه و در میان حسن و قبح هر کدام اینها مفوض بعلم شریعت است قال الله سبحانه ما آتیکم الرسول فخذوه و
ما نهکم عنه فانتهوا در خبر آمده است که ازان وقت که دنیا آفریده شده است حضرت حق سبحانه و تعالی
بروی نظر نکرده است و مغضوبه حق است سبحانه اینهمه بواسطه قبح و شرارت و فساد است که از مقتضیات عدم
است که ماوای هر شر و فساد است حسن و جمال دنیوی و حلاوت و طراوت آن کالمطروح فی الطریق اند و منظور
نظر نیستند جمال آخرت است که شایان نظر است و مرضی حق است سبحانه قال الله سبحانه حکایة عن حالهم تریدون
عرض الدنیا والله یرید الآخرة اللهم صغر الدنیا باعیننا وکبر الآخرة فی قلوبنا بحرمة من افتخر بالفقر وتجنب عن الغنا
علیه وعلی آله الصلوات اتمها واکملها و چون شیخ اجل شیخ محی الدین العربی نظر بحقیقت شرارت و نقص و فساد
اینها نینداخته است حقائق ممکنات را صور علمیه حق جل وعلا داشته است که صور در مرات حضرت ذات تعالی
و تقدس که در خارج جز او موجود نیند انعکاس پیدا کرده نمود خارجی حاصل کرده است و آن صور علمیه را غیر از
صور شئون و صفات وجوبی ندانسته است جل سلطانه لاجرم حکم بوحدت وجود کرده است و وجود ممکنات
را عین وجود واجب گفته تعالی و تقدس و شر و نقص النسبی گفته نفی شرارت مطلق و نقص محض کرده است ازینجا
است که هیچ چیز را قبیح بالذات نمیداند حتی که کفر و ضلالت نسبت بایمان و هدایت بد میدانند نسبت بذات خود که
آنجا عین خیر و صلاح می انگارد و نسبت با ارباب خود هما را استقامت حکم مینماید و کریمه وما من دابة الا هو آخذ

معنی تاویلی کریمه الله نور السموات والارض زیرا که مبین شد که ممکنات با همه عدمات اند که منشأ ظلمات و شرارت
است و خیر و کمال و حسن و جمال همه اینها از حضرت وجود است که نفس ذات است تعالی و تقدس و عین هر خیر و کمال
پس ناچار نور آسمانها و زمینها حضرت وجود باشد که حقیقت واجب است تعالی و تقدس و چون این نور در آسمانها
و زمین بتوسط ظلال بعیده است از ادراک فهم و وهم بیان که بتوسط فهمند تمثیلی از برای آن نور آورده حیث قال
تعالی مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الی آخر الآیة الکریمة تا ثبوت وسایط فرماید و تفصیل تاویل
این کریمه ان شاء الله تعالی در جای دیگر ثبت خواهد یافت که مجال سخن درینجا بسیار است و این مکتوب گنجایش تفصیل
آن نداد و آنکه گفتیم که معنی تاویلی کریمه است زیرا که معنی تفسیری مشروط بنقل و سماع است من فسر القرآن
برأیه فقد کفر شنیده باشد و در تاویل مجرد احتمال کافی است بشرط آنکه مخالف کتاب و سنت نباشد پس مقرر
شد که ذوات و اصول ممکنات عدمات اند و صفات و رذایل ایشان مقتضیات آن عدمات که بایجاد قادر
مختار جل سلطانه بوجود آمده اند و صفات کامله در ایشان مستعار از ظل کمالات حضرت وجود است تعالی
و تقدس که بطریق انعکاس ظهور یافته بایجاد قادر مختار جل سلطانه نیز موجود شده اند و مصداق حسن
و قبح ایشان آنست که هرچه رو بآخرت دارد و برای آخرت معد است حسن است اگرچه بظاهر مستحسن ننماید و هرچه رو
بدنیا دارد و برای دنیا معد است قبیح است اگرچه بظاهر حسن نماید بحلاوت و طراوت ظاهر شود کالمزخرفات
الدنیویة ازینجاست که در شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة منع فرموده اند از نظر
کردن بمیل و خواهش بحسن امارد و نساء اجنبیه و مزخرفات دنیه که این حسن و طراوت از مقتضیات
عدم است که ماوای هر شر و فساد است اگر منشأ این حسن و جمال کمالات وجودیه می بود منع نمی نمودند
مگر ازین راه که توجه نمودن بظل با وجود اصل مستهجن است و این منع منع استحسانی است نه وجوبی بخلاف منع سابق
پس حسنی که در مظاهر جمیله دنیوی ظاهر و هویدا است نه از ظلال حسن او است تعالی بلکه از لوازم عدم است که بواسطه
مجاورت حسن حسنی در مظاهر پیدا کرده است و فی الحقیقت قبیح و ناقص است در رنگ آنکه زهر را بشکر غلاف سازند
نجاست را زر پالوده نمایند و آنکه تجویز تمتعات نساء جمیله بنکاح فرموده است بواسطه تحصیل اولاد و
بقاء نسل است که مطلوب است در ابقاء نظام عالم پس بعضی از صوفیه که بمظاهر جمیله و نغمات مستحسنه گرفتار اند
و پندارند این جمال و حسن مستعار از کمالات حضرت واجب الوجود است تعالی و تقدس که درین مظاهر ظهور فرموده است

که تواز انمحال ذاتی زیرا که نقیض وجود صرف عدم صرفست و این مراتب ظلیه چنانکه در جانب وجود از
ذروه اصل بحضیض تنزلات نزول فرموده اند در جانب عدم نیز آن مراتب ظلیه از حضیض صرافت عدم ارتقا
نموده اند اجتماع اینها در رنگ اجتماع عناصر متضاده است که صور نوعیه هر کدام را منکسر ساخته جمع فرموده اند

فسبحان من جمع بین الظلمة والنور اگر گفته شود که تو در بالا عدم صرف را نیز حکم بانصباغ کرده بوجود صرف
که نقیض اوست پس اجتماع نقیضین پیدا شد گوئیم که اجتماع نقیضین در یک محل محالست اما قیام یک نقیض به
نقیض دیگر و اتصاف یکی بدیگری محال نیست چنانکه ارباب معقول گفته اند که وجود معدوم است و اتصاف وجود
بعدم محال نیست الی پس عدم موجود شود و منصبغ بوجود گردد چرا محال باشد اگر گویند که عدم از معقولات ثانیه
است که منافی وجود خارجی است پس بوجود خارجی چگونه متصف گردد در جواب گوئیم که مفهوم عدم را از
معقولات ثانویه گفته اند اما اگر فردی از افراد عدم متصف گردد بوجود چه فساد است چنانچه ارباب معقول در
در وجود گفته اند بطریق احتمال که وجود باید که عین ذات واجب الوجود تعالی و تقدس نباشد زیرا که وجود از معقولات
ثانویه است که وجود خارجی ندارد و ذات واجب الوجود تعالی و تقدس در خارج موجود است پس عین نباشد
و در جواب این گفته اند که مفهوم وجود از معقولات ثانویه است نه جزئیات او پس جزئی از جزئیات
او منافی وجود خارجی نباشد و تواند بود که در خارج موجود بود سوال از تحقیق سابق معلوم شد که وجود
صفات حقیقیه در مراتب ظلال است و در مرتبه اصل ایشان را وجودی حاصل نیست این سخن مخالف رای
اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم چه صفات را هیچ وقتی از ذات تعالی و تقدس جدا نمیدانند و ممتنع الانفکاک
تصور مینمایند جواب آنکه ازین بیان جواز انفکاک لازم نمی آید زیرا که این ظل لازم آن اصل است فلا انفکاک
غایة ما فی الباب عارف که قبله توجه او نیست ذات است تعالی و تقدس از اسماء و صفات هیچ ملحوظ او نیست
هر آئینه ذات را می یابد تعالی و از صفات هیچ ملحوظ او نمیشود نه آنکه صفات در آن وقت حاصل نیستند پس انفکاک
صفات از حضرت ذات تعالی و تقدس باعتبار ملاحظه عارف ثابت است نه باعتبار نفس امر تا با اهل سنت
مخالف باشد فافهم ازین بیان لائح گشت معنی قول من عرف نفسه فقد عرف ربه زیرا که کسی که شناخت
حقیقت خود را که شرارت و نقص و دنائت است که هر خیر و کمال که در وی تعبیه کرده اند مستعار از حضرت واجب الوجود است
تعالی و تقدس پس ناچار حق را سبحانه بخیر و کمال و حسن و جمال خواهد شناخت ازین تحقیق واضح گشت

چون نسبتی بخیر دارد مقابل این ظلال نیست اگر مقابله دارد بحضرت وجود صرف دارد تعالی و تقدس پس عارف تام
المعرفة بحضرت وجود ترقی نموده در مقام عدم صرف نزول نماید تا وصول او این عدم نیز از آن حضرت انصباغی
پیدا کرده شرین میگردد و مستحسن میشود این زمان جمیع مراتب اعدام آن عارف که فی الحقیقة جمیع مراتب ذاتیه
اوست اجمالی و تفصیلی حسن و خیریت پیدا کرده است و کمال و جمال حاصل نموده است و این خیریت که در جمیع مراتب
ذاتیه سرایت نماید مخصوص بآنچنین عارف است و غیر او را اگر خیریت سرایت نموده است یا مقصور است بر
بعضی مراتب تفصیلیه اعدام ذاتیه او و یا در جمیع مراتب تفصیلی دو دیده است علی تفاوت الدرجات و این قسم
از خیر نادر الوجود است اما در مرتبه اجمال عدم که عین هر شر و نقص است هیچ یکی را از غیر آن عارف بوی
از خیریت نیافته است و رنگی از حسن پیدا نکرده پس ناچار شیطان آن عارف که بخیریت تام متحقق گشته
نیز حسن اسلام پیدا کند و نفس اماره او مطمئنه گشته از مولای خود راضی گردد ازینجاست که سید المرسلین علیه و
علیهم الصلوات و التسلیمات فرموده اسلم شیطانی پس هیچ غازی در غزا از وی سبقت نکند و مثل شیطان ـه را
دلالت بخیر نماید سبحان الله معارفی که ازین حقیر بخیر است بظهور می آید اگر کتابی جمع شده و تصویر آن
کوشند معلوم نیست که میسر شود انا که حظ وافر ازین معارف نصیب حضرت مهدی موعود علیه الرضوان خواهد بود
اگر بادشه بر در پیرزن * بیاید تو ای خواجه سبلت مکن * فتبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین
پس ذوات ممکنات عدمات باشند که ظلال کمالات وجودی در آنها منعکس گشته مزین ساخته است پس
ناچار ممکنات بالذات ماورای هر شر و فساد باشند و ملاذ هر سوء و نقص هر خیر و کمال که در آنها تعبیه فرموده اند
عاریتی است که از حضرت وجود که خیر محض است فائض شده است کریمه ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک
من سیئة فمن نفسک شاهد این معنی است و چون از فضل خداوندی جل سلطانه این دید عاریت استیلا
یابد و کمالات خود را درست ازان طرف بیند خود را شر محض یابد و نقص خالص داند و هیچ کمالی در خود مشاهده
نکند اگرچه بطریق انعکاس باشد در رنگ آن شخص که برهنه بود و جامه عاریت در بر کرده باشد این دید عاریت
بر کمال استیلا یابد بنحوی که درست جامها را در تخیل بصاحبش بدهد هر آئینه خود را بذوق برهنه یابد اگرچه
عاریت واسطه باشد حجاب این دید مشرف بمقام عبدیت میگردد که فوق جمیع کمالات ولایت است این
اجتماع خیر و شر و نقص و کمال که فی الحقیقت اجتماع وجود و عدم است از قبیل جمع نقیضین نیست

محمول بر ذات تعالی بطریق اشتقاق نیست عدم نیز که در مقابل آن وجود است محمول بر ماهیت عدمیه بطریق اشتقاق
نیست در آن مرتبه آن ماهیت را معدوم نتوان گفت بل هو عدم محض و در مراتب تفصیل علمی که بآن ماهیت عدمیت
تعلق یافته است جزئیات آن ماهیت متصف بعدم میگردند و حمل اشتقاق در آنجا درست می آید و مفهوم
عدم که گویا منشأ انتزاع آن ماهیت اجمالیه عدمیه است و کالظل است مر آن ماهیت را بر جمیع افراد مفصله آن
بطریق اشتقاق حمل می یابد کما لا یخفی و چون آن عدم در مرتبه اجمال عین هر شر و فساد بوده و در علم اینجا
هر شری از شری دیگر جدا گشته و هر فسادی از فساد دیگر امتیاز داشته چنانکه در جانب وجود در مرتبه اجمالی
حضرت وجود عین هر خیر و کمال بوده و در مرتبه تفصیل علمی هر کمالی از کمال دیگر امتیاز یافته و هر خیری
از خیر دیگر جدا گشته پس هر کمالی ازین کمالات وجودیه در هر نقصی ازین نقایص عدمیه مقابل اوست
در خانه علم منعکس گشته است و صور علمیه یکدیگر با همدیگر امتزاجی پیدا کرده است و آن عدمات که عبارت از شرور و
نقایص اند با آن کمالات منعکسه که در مرتبه حضرت علم تفصیل علمی یافته اند ماهیات ممکنات اند غایت ما فی
الباب آن عدمات در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن کمالات منعکسه بصور حاله در ان مواد اعیان ثابته
نزد این حقیر عبارت ازین عدمات و ازان کمالات است که با یکدیگر ممتزج گشته اند و قادر مختار جل سلطانه
این ماهیات عدمیه با لوازم آنها و با کمالات ظلال وجودیه که در آنها در حضرت علم منعکس گشته اند و ماهیات
ممکنات نام یافته هرگاه خواست بآن وجود ظلی منصبغ گردانیده موجودات خارجیه ساخت و مبدأ آثار
خارجیه گردانید باید دانست که منصبغ ساختن صور علمیه را که عبارت از اعیان ثابته ممکنات اند و ماهیات
ایشان نه باین معنی است که صور علمیه از خانه علم برآمده وجود خارجی پیدا میکنند آن محال است و مستلزم
جهل تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه باین معنی است که ممکنات در خارج بر طبق آن صور علمیه وجودی پیدا کرده اند
و حاکی وجود علمی وجود خارجی موافق آن وجود علمی حاصل نموده در رنگ آنکه استاد نجار در ذهن صورت
سریر تصویر نموده در خارج اختراع آن نماید در ین صورت آن صورت ذهنیه سریر که در معنی ماهیت
آن سریر است از خانه علم آن نجار نه برآمده است بلکه در خارج آن سریر وجودی بر طبق آن صورت
ذهنیه پیدا کرده است فافهم بدانکه هر عدمی بظلی از ظلال کمالات وجودیه که مقابل اوست منعکس در و منصبغ
گشته در خارج وجودی پیدا کرده است بخلاف عدم صرف که باین ظلال متمایز گشته است در رنگ گفته است

در رنگ اصالت و ظلیت سایر صفات حقیقیه است زیرا که در هر مرتبهٔ اصالت که موطن اجمال است و غیب الغیب
حمل این صفات بطریق مواطاة است نه بطریق اشتقاق توان گفت الله تعالی علیم و نمیتوان گفت که الله تعالی
عالم زیرا که در حمل اشتقاق از حصول مغایرة و چاره نبود ولو باعتبار و هو مفقود فی ذلک الموطن راسا اذ
التغایر لا یکون الا فی المراتب التفصیلیة و لا تفصیل ثمة لانه فوق التعین الاول من حمل لا ان النسبة الملحوظة بین المعنی الاجمالی
فی ذلک التعین و لا ملاحظة شیء من الاشیاء بوجه من الوجوه فی ذلک الموطن و در مرتبهٔ ظلیت که تفصیل
آن اجمال است حمل اشتقاق صادق است نه حمل مواطاة لیکن عینیة این صفات در آن مرتبه فرع عینیة
وجود است تعالی که مبدأ هر خیر و کمال است و منشأ هر حسن و جمال و این فقیر در کتب و رسائل خود هر جا که عینیت
وجود کرده است مراد از آن وجود ظلی باید داشت که مصحح حمل اشتقاق است و این وجود ظلی نیز مبدأ آثار
خارجیه است پس باید دانست که آن وجود متصف گردند در هر مرتبه از مراتب موجودات خارجیه خواهند بود فافهم
فانه ینفعک فی کثیر من المواضع پس صفات حقیقیه نیز موجودات خارجیه باشند و ممکنات نیز در خارج موجود
بوند هذا ای فرزند سخن مفصل بشنو که کمالات ذاتیه در مرتبهٔ حضرت ذات تعالی و تقدس عین حضرت
ذات اند مثلا صفت علم در آن موطن عین حضرت ذات است تعالی و همچنین قدرت و ارادت و سائر صفات و ایضا در آن موطن
حضرت ذات بتمامه علم است که همچنان بتمامه قدرت است نه آنکه بعض حضرت ذات علم است و بعض دیگر قدرت که تبعض و
تجزی آنجا محال است و این کمالات گویا منتزع از حضرت ذات تعالی در مرتبهٔ حضرت علم تفصیل یافته است و تمیز
پیدا کرده اسم اینها حضرة الذات تعالت و تقدست علی تلک الصرافة الاجمالیة الوحدانیة بعد از آن هیچ چیز در آن موطن
نمانده که در رنگ تفصیل داخل نشده و تمیز نگشته بلکه جمیع کمالات که هر کدام ایشان عین ذات بود تعالی در مرتبهٔ
علم آمده است و این کمالات مفصله در مرتبهٔ ثانی وجود ظلی پیدا کرده صفات نام یافته اند و قیام بحضرت
ذات تعالی حاصل اینها است پیدا کرده اند و اعیان ثابته نزد صاحب فصوص علیه الرحمة عبارت از همان کمالات
مفصله است که در خانهٔ علم وجود علمی حاصل کرده است و نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند که با و ای بر شرور
و نقایص اند با آن کمالات که در آنها منعکس گشته اند این سخن تفصیلی میطلبد بگوش هوش باید شنید ارشدک الله
تعالی که عدم مقابل وجود است و نقیض اوست پس بالذات منشأ هر شر و نقص باشد بلکه عین هر شر
و فساد بود چنانچه وجود در مرتبهٔ اجمال عین هر خیر و کمال است چنانچه حضرت وجود در موطن اصل الاصل

بلاء عظیم است اکرم نموده ایشان را شرمسار ساخته‌اند چندگاه است که این خیر اندیش را مشغله فرحی نوشته است
که مبادا انکار و مبالغه گران آید ع یار نازک بدن از دم هوا می رنجد * همچو گلبرگ ز آسیب صبا می رنجد * اما از
دوستی دور نمود که بملاحظه گرانی خاطر در مقام سکوت آید ع حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس *
دربند آن مباش که نشنید یا شنید * چندگاه است داعیه زیارت حرمین شریفین حرسهما الله سبحانه عن الآفات
پیدا شده است و باعث این سفر همان داعیه است و چون امر منوط باستخاره و استرضاء ایشان بوده خبر
کوچ آن داعیه در تسویف انداخت الخیر فیما صنع الله سبحانه والسلام **مکتوب دو صد و سی و چهارم** بحقایق آگاه
معارف دستگاه عالم ربانی عارف سبحانی مخدوم زاده کلان یعنی الشیخ محمد الصادق سلمه الله تعالی سبحانه و ابقاه
و اوصله الی غایة ما یتمناه صدور یافته در بیان آنکه حقیقت واجب الوجود تعالی وجود محض است که منشا
هر خیر و کمال و حقایق ممکنات عدمات اند که مبادی هر شر و نقص اند و معنی من عرف نفسه فقد عرف ربه
و بیان تجلی ذاتی که فوق جمیع نسب و اعتبارات است و معنی تاویل کریمه الله نور السموات والارض و
ما یناسب ذلک مع اسوله و اجوبة تتعلق بتوضیح هذا المقام و تنبیهات تلیق بتلخیص هذا المرام بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد حمد خدای بیچون و درود پیغمبر میمون معلوم فرزندی باد که حقیقت حق سبحانه وجود صرف است که امری دیگر
بآن انضمام نیافته است و این وجود تعالی منشاء هر خیر و کمال است و مبدا هر حسن و جمال و جزئی حقیقی است
و بسیط است که ترکیب اصلا بآن راه نیافته است لا ذهنا و لا خارجا و بحسب حقیقت ممتنع التصور است
و محمول نیست بر ذات تعالی مواطاة لا اشتقاقا هرچند نسبت حمل را نیز در آنجا فی الحقیقت گنجایش نیست
زیرا که جمیع نسب در آنجا ساقط گشته اند و وجودی که عام و مشترک است از ظلال آن وجود خاص است تعالی
و تقدس و این ظل محمول است بر ذات تعالی و تقدس و بر اشیا بسبیل تشکیک اشتقاقا لا مواطاة و مراد از ان ظل
ظهور حضرت وجود است تعالی در مراتب تنزلات و از افراد آن ظل اولی اقدم و اشرف فردیست که محمول بر ذات
است تعالی اشتقاقا پس در مرتبه ثبوت الله تعالی وجود توان گفت نه الله تعالی موجود و در مرتبه آن ظل الله تعالی
موجود صادق است نه الله تعالی وجود و جمعی حکما و طایفه از صوفیه العلیه بعینیت وجود قایل گشته اند بحقیقت تعرف
اطلاع نیافته اند و ظل را از اصل جدا نشناخته حمل اشتقاق و حمل مواطاة هر دو در یک مرتبه اثبات نموده اند
و در تصحیح حمل اشتقاق محتاج به تمحل و تکلف گشته و الحق ما حققته بالهام الله سبحانه این است و ظلیت

اعمال صالحه و فوق احکام شریعت غرا حق سبحانه و تعالی حیوة دنیا را منحصر در پنج چیز بلکه در چهار چیز گردانیده حیث
قال الله تعالی انما الحیوة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد پس ناچار وقتیکه اشتغال
باعمال صالحه نماید جزو اعظم آن که لعب و لهو است رو بنقصان آرد و اجتناب از لبس حریر و تلبس ذهب و فضه که عمده
در تحصیل زینت اند نماید جزو دیگرش که زینت است رو بزوال آرد و چون یقین نماید که فضیلت و کرامت نزد
حق جل و علا بورع و تقوی است نه بحسب و نسب هر آئینه از تفاخر باز ماند و چون داند که اموال و اولاد مانع
ذکر حق اند سبحانه و محض ابتغاء جناب قدس او تعالی ناچار از تکاثر دران تقاعد فرماید و تزاید آنرا از معایب
شمرد و بالجمله ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا کیلا یضرکم شیء **بیت** ما دیم زر از کنج مقصود نشان
گر نرسیدیم تو شاید برسی ٭ بقیة المرام میان شیخ عبد المومن بزرگ زاده اند تحصیل علوم بانجام رسانیده سلوک
طریقت صوفیه میفرمایند و در ضمن این سلوک احوال غریبه مشاهده مینمایند ضرورت بشری از قبیل اهل و عیال
بیجرد سی اختیار مضطر میسازد این فقیر از برای رفع این اضطرار دلالت بجناب شما نموده من دق باب الکریم
انفتح والسلام **مکتوب دوصد و سی و سیوم** بعالیجناب شیخ فرید در بعضی نصایح بحسن ادا صدور یافته ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی متابعة جدکم الامجد علیه و علی آله و صحبه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ایام
عرس حضرت خواجه قدس سره بحضرت دهلی رسیده بخاطر داشت که در ملازمت علیه نیز برسد درین اثنا
خبر کوچ منتشر گشت بضرورت توقف نموده بچند کلمه نامربوط تصدیع داده گشت اگر در حضور است و اگر در غیب
بهمگی همت خواهان سلامتی ایشان است از آنچه نباید و نشاید و در بعضی اوقات غلبه خیر اندیشی بران می آرد
که للکی ایشان را اختیار کرده اند آنچه شایان حضرت علیه ایشان نباشد تاکید و مبالغه نماید و در مجلس لطیف
نا اهلان از انکار وا میدارند که جمیع آرزوها بیست بضرورت بدعا ظهر الغیب و باللسان است شاید که بمعرض
قبول افتد حضرت خواجه احرار قدس سره از برگچه و کلاهی خود میفرمودند که هرچند کفر است کسی چنان کلان
شود که اگر او برهم شود همه عالم برهم شود ما چه توان کرد که بار ابی ما کلان ساخته اند امروز آن قسم برگچه و کلاهی
نزدیک است که اراده جناب شما صادق آید چه در رفاهیت خلایق است و بالعکس آنجا است که نزد مردم
و عار خیر شما در رنگ و عار نزول مطر است که بعامه خلایق نافع است بس حیف باشد که بآن کلاهی
و برگچه برای بیدانه خشخاشی جای انگشت باند و این دانه خشخاش بر دل دوستان و خیر اندیشان

که اسمای که مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات همان اسمای که مبادی تعینات اولیاست یا نه و اگر هست
فرق چیست ای عزیز مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کلیات اسماست و مبادی تعینات
اولیا جزئیات آن اسما که در تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما همان اسماست که بعضی
از قیود ما خوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المتعلقة بشئ و چون اولیا را بوسیلهٔ متابعت انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات ترقی واقع میشود قید آن قید نموده ملحق بمطلق خواهد بود و این فرق را در بعضی مکاتیب
بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و ایضا رسیده بود که منع از تکبیر جهر میکند که بدعت است
با آنکه ذوق و شوق می بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آنسرور نبود علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات منع نمیکنند
مثل لباس فرجی و شال و سراویل مخدوم اعمال آنسرور علیه و علی آله الصلوات والسلام بر دو نوع است یا بر سبیل
عبادت است یا بر طریق عرف و عادت عملیکه بر سبیل عبادت بوده خلاف آنرا از بدعتهای منکره میدانیم و در
منع آن مبالغه مینمایم که احداث در دین است و آن مردود است و عملیکه بنا بر عرف و عادت است خلاف آنرا
بدعت منکره نمیدانیم و در منع آن مبالغه نمی نمایم که بدین تعلق ندارد وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت
است نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است و همچنین در یک بلده باعتبار
تفاوت از منه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت سنت عادی نیز مثمر نتایج است و منتج سعادات ثبتنا الله
سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم و علی تابعی کل من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
والسلام مکتوب دو صد و سی و دوم بخانخانان صدور یافت در بیان حقیقت دنیای دنیه و قبح
مزخرفات روبهان و علاج ازاله محبت این دنیه و بیان سبب آن بحضرت حق سبحانه و تعالی حقیقت
دنیای دنیه نا مرضیه و قبح مزخرفات و مموهات رویه در نظر بصیرت منکشف گرداینده حسن و جمال آخرت را باطلاوت
جنات و انهار آن بازیادتی لقای پروردگار در آن جلسها تجلوه گر گرداناد بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها تا ازین قبیح سریع الزوال بی رغبتی حاصل گشته بکلیه توجه بجانب عالم لقا که
محل رضاهای مولی است جل سلطانه میسر آید و تا قبح این دنیه ظاهر نشود خلاصی از گرفتاری آن محال است
و تا خلاصی از گرفتاری آن میسر نشود فلاح و نجات اخروی متعسر حب الدنیا رأس کل خطیئة قضیه مقرر است
و چون معالجه باضداد است علاج ازالهٔ محبت این دنیه منوط باشد برغبت نمودن در امور آخرت و اتیان

کوتاه نشوند و بوصول نهایت مغرور نگردند و وقائع احوال پیش شیخان ناقص ظاهر نسازند که ایشان باندازه یافت
خود قلیل را کثیر می‌انگارند و بدایت را نهایت می‌شمرند لاجرم طالب مستعد در زعم کمال می‌افتد و فتور در طلب او راه
می‌یابد شیخ کامل باید طلبید و معالجه امراض باطنیه را از وی باید خواست تا زمانیکه بشیخ کامل نرسد باید که این احوال را
در تحت لا درآورده نفی بکنید و اثبات معبود برحق که بیچون و بیچگونه است نمایند حضرت خواجه نقشبند قدس سره
فرموده‌اند هرچه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد و بیشتر
هرچه رو دهد نفی بکنید که او تعالی وراء الوراء است در جانب اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی هیچ در دست
نباشند طریق اکابر این طریقت نیست والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دوصد و شصت و یکم بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالی که نموده
و پرسیده که فرق درمیان حصول و وصول چیست و اسمائیکه مبادی تعینات انبیاست علیهم الصلوات
و التسلیمات همان اسما که مبادی تعینات اولیاست یا نه و اگر هست فرق چیست و پرسیده بود که منع از ذکر
جهر میکنند که بدعت است و حال آنکه ذوق و شوق می‌بخشد چرا از چیزهای دیگر که در زمان آن سرور علیه
الصلوة والسلام نبود منع نمی‌نمایند مثل لباس فرجی و شال و سراویل بخیه و نعلی علی بدیة التسلیم علیه و علی آله الکرام
دو مکتوب شریف قبل ازین رسید مکتوب اول هرچند مبنی از سوزش و اضطراب بود اما مکتوب ثانی ملایم و هموار بوده است
و مشعر از شوق و سرگرمی محبت آثار را از زمانیکه میر شمس الدین راهی شدند طلب کتابت نمودند و از آن وقت
بی‌دماغ و مقبوض بود و بجدیکه بخط خود نتوانست نوشت بمولانا یار محمد جدید گفته که بنویسد در وقت بی‌دماغی
اگر کلمه ناملایم مندرج شده باشد معذور خواهند داشت با آنکه باید که باندک چیزی بیجا نکرده و نرنجند حسب الامر را
برهم نزنند حق سبحانه و تعالی نکند که آزاری درمیان باشد و یا از روی رنجش و اعراض چیزی نوشته آید
از روی نصیحت اگر چیزی نوشته شود خوشحال باید بود مکتوب ثانی شما بسیار محظوظ ساخت حرارت در هر
در کار است پژمردگی و افسردگی نصیب اعدا باد نوشته بودند که فرق درمیان حصول و وصول نمی‌توانند فهمید
اسم را حصول با وجود بعد متصور است و وصول منفک است از آن [illegible] مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت
که عنقا همدرسکه نا حاصل است اما وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شی است
در مرتبه ثانی منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را بر نمی‌تابد فافترقا و ایضاً پرسیده بودند

مداحی اینطریق علیه اکابر اینطریق ازینجا نموده است که هیچکس از خلفای این خانواده بزرگ باراده عشر عشیر آن موفق نگشته والیضا این فقیر در روزمره خود درست و بمقدار رعایت آداب لوازم اینطریق بروجه اتم بنماید و سر موی مخالفت و احداث تجویز نمیکند عجب است که این همه هنرها از نظر مستور مانده است و اگر بالفرض در ایام اظهار النیت بعضی یاران در کلمه و کلام سخن ناملائم و آشفته باشد در نظر در آمده عجب تر آنکه شما امثال این سخنان را باور میدارید و به مجرد شنیدن از جا میروید اگر حسن ظن است چرا مخصوص باین جماعت است یا مگر قابل حسن ظن نیستیم بالجمله اگر بنا بر گفت و شنود است از دست سخن چینان متصور نیست و اخلاص متوقع نه از گفت و شنود بگذرند و از امور گذشته یاد نکنند تا اخلاص متصور شود و رفع کلفت دیرینه گردد نوشته بودند که وقت تربیت حضرات پیرزادگان رسیده و میگذرد و وصیت حضرت ایشان قدس سره وداده بودند مخدوما مکرما سعادت خادمان است که بخدمت مخدوم زادهای خود فائز گردد لیکن از خدمت ظاهری بواسطه موانع معلوم خود را معاف میدارند و انتظار ظهور زمان وصیت علیه میگردد حالا اگر میدانند که مانعی نیست و راه گفت و شنود مسدود گشته است اشارت فرمایند که چند روز آمده بایشان در پیش اشتغال نمایند و اگر بنا بر ملاحظه نباید میدانند که در بیکار مجرد امتثال امر وصیت باید نمود و الا تربیت ظاهر و باطن شما ایشان را کافیست احتیاج دیگری نیست دیگر اخوی مولانا عبد اللطیف میفرمودند که میان محمد قلیج مخدوم زاده کلان را در حق تعلیم و تربیت ظاهری بخود گرفته است و ایشان نیز تجویز این معنی نموده اند استماع این خبر در تعجب آورد و اگر او از نارسای خود چیزی تخیل کند ایشان چون تجویز نمایند این میر سلسله مبادا آثار محمد قلیج جای دیگر سرایت کند

مکتوب صد و سی ام بشیخ یوسف برکی صدور یافته در علو همت و عدم اکتفا بانچه حصول شود بلکه نفی آنچه مشهود و معلوم گردد و اثبات معبود بیچون و بیچگون که وراء دید و دانش است

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی نسخه از احوال گرامی شما میان بابو بام شما اظهار نمودند و استفسار حقیقت آن فرمودند بنا علی ذلک چند کلمه نوشته آمد مخدوما انقسام احوال در اوایل اقدام مبتدیان این راه را بسیار دست میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصل که نهایت کار اهم است

الوصول الی سعاد و دونها ٭ قلل الجبال و دونهن حتوف ٭

اسلاما بیچون و بیچگونه است هر چه در دید و دانش و شهود و مکاشفه در آید غیر اوست سبحانه و تعالی ... تا زنهار بجوز و مویز این راه در نگیری اطفال

بنیت قضای تراویح عشرهٔ اخیرهٔ ماه رمضان که وقتی از او ترک شده باشد تا باین نیت مرتکب سنت
باشد و در این عشره اعتکاف نیز مرعی دارد و التجا و نیاز عذر تقصیرات جویند و بقیه نیز در آن عشره مد شما
خواهد نمود انشاء الله تعالی دیگر اجازت نامه که ایشان به مبالغه و ابرام دارند مقصود چیست اجازت تعلیم طریقت
لهذا داده ایشان اگر او کفایت بکند اجازت نامه چه کار خواهد کرد لازم نیست که هرچه در خاطر بگذرد آنرا البته
سعی باید کرد چیزها بخاطر میگذرد که ترک آن اولی و انسب است نفس بجمعیت امری که پیش گرفت میخواهد آنرا
بانصرام رساند بجمعیت و باطلاع آن ملاحظه میکند بخاطر شما چند کلمه نوشته شد حضرت حق سبحانه
نافع آرد فکر بکار خود باید کرد تا ایمان بسلامت ببرد اجازت نامه و مریدان بکار نخواهند آمد در ضمن کار خود
اگر شخصی بطلب شما درد بیاید از تعلیم طریقت بکنند نه آنکه تعلیم طریقت را اصل کار بگیرند و معامله خود را
تابع آن سازند آن خود سراسر ضرر و خسران است **مکتوب دویصد و نود و نهم** بمرزا حسام الدین احمد
صدور یافت در بیان آنکه طریق ما همان طریق حضرت ایشان است و نسبت همان نسبت لیکن تکمیل
صناعت و تتمیم نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است : الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
مراسلات شریفه که نامزد مخلص مشتاق خود ساخته بودند پی در پی رسید موجب ازدیاد فرحت و باعث
ازدیاد محبت گشت جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مجملا بعضی از شبهات و تردیدات که اندراج یافته بود
آنکه طریق ما طریق حضرت ایشان است قدس الله تعالی سره الاقدس و نسبت همان نسبت شریفه
آنحضرت کدام طریق از آن طریق عالی و کدام نسبت از آن نسبت علیه اولی و انسب است که کسی آنرا اختیار
نماید نهایت ما فی الباب تکمیل صناعت و تتمیم هر نسبت بتلاحق افکار و تعاقب انظار است مثلا نحوی که در
زمان سیبویه بوده بتلاحق افکار متاخران دو چند زیاده گشته است و محرر و منقح شده مع ذلک همان نحو سیبویه
است که افکار متاخران بیش از بیش شاخ و برگ وی و تزئین آن نموده است مقوله شیخ علاء الدوله قدس سره
السمیع البصیر همین جا باشد که فرموده هرچند وسایط بیشتر بود راه نزدیکتر و روشن تر گردد تقسیم زیادتی بر آن
نسبت علیه که بطریق شاخ و برگ و تزئین پیدا شده باشد و در گفت آمده جمعی را در تخیلات انداخته
است حقیقت معامله اینست که بی تکلف و تصنع نموده آید مکتوبات در مسائل این فقیر را ببیند که این طریق را
طریق صحابه الکرام علیهم الرضوان اثبات کرده است و این نسبت را فوق همه مدلل ساخته

ازین ظلم عظیم است و در نظر مریدان خود را تجمل دارند و در اختلاط و مؤانست با مسترشدان افراط ننمایند که باعث استخفاف است که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمایند مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنند که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده است ریاء العارفین خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال عارفان اسباب تقلید است مر طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که از برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بعمل احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان در اتیان اعمال با سایر طالبان برابر اند و از اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست غایت ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط به تقلید است نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا می نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر خلایق درین اوان هنگامه طلب اند کاری بوقوع نیاید که منافی این مقام باشد و جهال را بطعن اکابر رسانند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت طلبند دیگر از حصول نسبتها مثل نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما بالمشافهه گفته شده است ماورای آن چیزی نفهمند که دران خیریت نیست زیاده چه نویسد والسلام

مکتوب دوصد بست و ششم بمیر محمد نعمان صدور یافته در بیان بعضی از نصایح که بمقام تکمیل و تعلیم طریقت تعلق دارد و ما یناسب ذلک

مکتوب مرغوب اخوی سیادت پناهی رسید موجب فرحت گشت ای برادر مکرر بشما گفته شده است که مدار این طریق بر دو اصل است استقامت بر شریعت بحدیکه بر ترک ادنای آداب آن رضی نباید شد و رسوخ و ثبات بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بحیثیتی که اصلا بروی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید عیاذاً بالله سبحانه در امری از امور که باین دو اصل متعلق است خللی واقع شود و اگر بعنایت الله سبحانه این دو اصل مستقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت است و نصایح و وصیتهای دیگر نیز گوش زد شما شده است در مراعات آن احتیاط فرمایند و بتضرع و زاری تلافی تقصیرات نمایند و در عشره این ذی الحجه باعتکاف نشینند

گردد والسلام مکتوب دوصد و بست و ششم به برادر حقیقی خود میان شیخ محمد مودود ابلاغ نموده اند در بیان
آنکه فرصت حیوة بسیار قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران و ما یناسب ذلک مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت
موجب فرحت گشت ای برادر وفقنا الله سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار قلیل ست و عذاب ابدی
متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطائل صرف نماید ملتزم آلام محنت گردد ای برادر
مردم از اطراف و جوانب ترک اسباب دنیوی نموده در رنگ مور و ملخ می ریزند و شما قدر دولت خانگی را نشناخته
در طلب دنیا دنیه بذوق سید و بید و شوق خواهان حصول آنید الحیاء شعبة من الایمان حدیث نبوی است
علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت
لله فی الله که امروز در سرهند میسر است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشیر این دولت پیدا آرید
وشمه ازین را حاصل کنید و شما اینچنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر نفیس بخزف و مویز
در رنگ طفلان اکتفا نمودید مصرع حسرت بادا هزار حسرت بادا ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت
ندهند و اگر دهند شاید این اجتماع بر پا نگذارند آن زمان علاج چیست تدارک بچه بود و تلافی بچه چیز حاصل آید غلط
کرده اید و خطا فهمیده اید بلقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس و مزین فریب نخورید و
نتائج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال
خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل دور اندیش بسیار دور است حق سبحانه
و تعالی عقل داده و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است و اهل دنیا که در دنائت و خست
مشهور حیف باشد که عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس صرف نماید ما علی الرسول الا البلاغ والسلام مکتوب
دوصد و بست و هفتم بملا طاهر لاهوری صدور یافته در بیان بعضی از نصائح و موعظه که بمقام شیخی تعلق
دارد الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب فرحت گشت
از حلاوت و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود ای برادر حق سبحانه و تعالی که شما را این
منصب کرامت فرموده است شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود
که باعث نفرت خلائق گردد که وبال عظیم است نفرت خلق مناسب حال ملامتیه است که بشیخی و دعوت کار
ندارند بلکه مقام ملامت نقص مقام شیخی است مبادا این دو مقام را غلط نمایند و در عین شیخی آرزوی ملامت نکنند

چه بلا خندیم فهمید که قطع کردن از ماسوی بیجا نیشود و اگر از ما قطع کند بلکه خواهد پیوست و اگر عیاذا بالله سبحانه این قسم
امری بخاطر او راه یافته باشد بتوقف گویند که توبه کنند و استغفار نماید و بحضرت حق سبحانه ملتجی و متضرع باشد که
باین ابتلای عظیم مبتلا نسازد و باین بلای خطرناک گرفتار نگرداند لله سبحانه الحمد و المنة که ازین همه
ناپروای و اضطراب یاران هیچ غباری و آزاری بر خاطر اینجانب راه نداده است ازینجا امیدوار است که
عنقریب امور بخیر بگذرد و باقی احوال و اوضاع برادری ارشدی مولانا محمد صالح بتفصیل مذکور خواهند ساخت
و محل بعضی اشتباهات را از ایشان استفسار خواهند نمود والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها مکتوب بیست و پنجم بملا طاهر لاهوری
صدور یافته در بیان آنکه در بدایت این طریقه علیه احوالیکه دیگران را در نهایت میسر میگردد میسر میشود لیکن
بطریق اندراج نهایت در بدایت که لوازم این طریق عالی است و ظهور اینچنین احوال در بدایت مستلزم آن
نیست که صاحب آن احوال را کامل مکمل گویند و اجازت تعلیم طریقت نمایند و ایناسب لکی نحمده و نصلی
ونسلم علی نبیه و علی آله الکرام مراسلات شریفه پی در پی وصول یافت از گرمی هنگامه طالبان وازدیاد
و جمعیت ایشان اندراج یافته بود فرحت بر فرحت افزود غایت ما فی الباب چون در طریق اندراج نهایت
در بدایت است مبتدیان این طریق عالی را در ابتدا احوالی میدهد که شبیه باحوال منتهیان است بحیثیتی که
فرق درمیان این دو نوع احوال نتواند کرد مگر عارفی که حدت نظر داشته باشد پس برین تقدیر اعتماد بر
حصول احوال نموده آن صاحب احوال را اجازت تعلیم طریقت نباید فرمود که در بعضی صورت خسران صاحب
احوال فوق ضرر مسترشدان اوست که تخیل کمال او را از ترقیات باز دارد و تواند بود که حصول جاه
و ریاست که از لوازم مقام ارشاد است او را در بلا اندازد که اماره او هنوز بر کفر خود است تزکیه او راه
نیافته مضی ما مضی جمعی را که اجازت داده اند بملایمت بقولی نها سازند که این نوع اجازت مبنی بر کمال
نیست کار بسیار هنوز در پیش است این احوال که در ابتدا رو داده است از قبیل اندراج نهایت در بدایت است
ولصلاحی که مناسب بینند درکار دارند و بر منقصت اینها اطلاع بخشند و چون اجازت داده اند از تعلیم طریقت
معزول نکنند که شاید ببرکت نفس شما بحقیقت مقام ارشاد برسند دیگر چون شروع در امر عظیم القدر
نموده اند مبارک است سعی و اهتمام را در کار دارند و سرگرم که باعث ازدیاد گرمی هنگامه طالبان

از استماع این خبر ملال بسیار دست داد اگر چه این خبر ها بسیار رسیده بود حق سبحانه و تعالی بحرمت حبیب خود علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات از رذائل نفس و شیطان نگاهدارد . آری وقوع امثال این امور از ابتدای آفرینش بشری
از حق سبحانه و تعالی طلب نماید که از این بلیه خلاصی یابد و توبه و استغفار و تضرع و زاری لازم است
و حضرت ایشان مرا فرمودند که مهما امکن در این امر سعی نمایند تا انجام یابد از حقوق طریقت
است و ما را که جز فقر و نامرادی حاصل نیست مطالب سید نزدیک تر است علیه
و علی آله الصلوات و التسلیمات حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال کرم کفیل رزق عباد خود شده است
ایشان را از این تردد فارغ ساخته هرچند که در فکر رزق زیاده تر کنند همان است متوجه مرضیات حق
باشند تعالی و تقدس و عمر خود را در مرضیات او سبحانه صرف نمایند و الباقی عند التلاقی بعضی یاران که از آن
طرف آمدند اظهار نمودند که هنوز توهم آزار رونما است بنا بر آن علی ذلک بتاکید و مبالغه نوشته
شد که رفع این آزار نمایند و دیگر کتابتی مملو از محبت و اخلاص نوشته بود که متضمن نصایح و مواعظ باشد ظاهرا
مضمون آن کتابت مقبول طبعیت نشده که جواب کتابت نفرستاده اند در فرستادن جواب نیز خود را معاف
داشته اند که قبول طبعیت نیفتد با عدم قبولیت چه فایده اگر ایشان غلط و مواد خطا ایشان را اعلام
نکنند حق را از باطل جدا نسازند از عهده چگونه برآیند و در آخرت چه رو نمایند و بگویند من آنچه شرط
بلاغ است با تو میگویم : تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال : بدانکه مقام شیخی و دعوت خلق بحق جل و علا بس
مقام عالی است الشیخ فی قومه کالنبی فی امته شنیده باشند هر بی سر و برگ را این منزلت علیه چه مناسبت
برای مرد میدان کی شود نیست آخر سلیمان که شود ہ علم تفصیل احوال و مقامات و معرفت
حقیقت مشاہدات و تجلیات و حصول کشوف و الہامات و ظہور تعبیرات و وقعات از لوازم این مقام
عالی است و بدون اینها خرط القتاد غایت ما فی الباب اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم بعضی از مریدان
خود را بملاحظه بعضی از مصالح پیش از آنکه بمقام شیخی برسند نوعی از اجازت میدهند و نحوی از تجویز میفرمایند
که ایشان طالبان تعلیم طریقت نمایند که بر احوال و وقعات مطلع گردند در این نوع تجویز بر شیخ مقتدا لازم است
که آن مرید مجاز را امر باحتیاط در این کار فرماید و بتاکید مواد غلط را وانماید و بتکرار بر نقص آنها اطلاع بخشد
و مبالغه در اتمام آنها را ظاهر سازد و نصیحت اگر شیخ در اظهار حق مساہله نماید خائن باشد و اگر مرید را ابا آید
بیدولت بود مگر نمیدانند که رضای حق جل و علا منوط برضای شیخ است و سخط او تعالی مربوط بسخط او

نامذموست که سراسر پر از ظلمت و کدورت است و هر چند لطائف عالم امر فردی آیند با عالم خلق اختلاطی ندارند
و امتزاجی حاصل نمیکنند چنانچه در ارشاد نوشته‌اند مکتوبیکه بدست اخوی خواجه محمد طاهر ارسال داشته بودند رسید
حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است در زمان غیبت از نعمتهای عظیم شمرند و تا موانع مرتفع شود اکتفا
بقرب قلوب نمایند و با وجود این قرب خواهش قرب ابدان را از دست ندهند که تمامی نعمت مربوط باین قربست
ویس قرنی با وجود قرب قلوب چون ابدان نداشت بوفای آنجماعه که قرب ابدان داشتند نرسید لهذا انفاق
کوه ذهب احد بمد شعیر ایشان که انفاق کنند برابری نکند فلا تعدل بالصحبة شیئا کائنا ما کان والسلام. مکتوب

دویست و سیوم بخواجه جمال الدین حسین کولابی صدور یافته در تحریص بر اظهار احوال و واقعات
نمودن بشیخ بزرگوار خود. اخوی خواجه جمال الدین حسین قدیست که از کیفیات احوال خود اعلام نداده اند
شنیده اند که مشائخ کبرویه مرید را که تا سه روز از احوال و واقعات خود بعرض شیخ خود نرساند کف پا میفرمایند
مضی ما مضی دیگر چنین نکنند و هر چه رو دهد نویسان باشند قدوم مبارک اخوی اعزی را مغتنم دانسته در خدمت
و دلجوئی کوشند و صحبت گرامی ایشان را عزیز دانند ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان. مکتوب

دویست و چهارم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در بیان رعایت آداب و دفع مظنه آزار که توهم
نموده بود و امر باحتیاط و تاکید در تعلیم طریقت و تحمل نمودن جفای فقر و نامرادی و بعضی نصایح و تنبیهات
که بملا یار محمد قدیم در پشت این مکتوب نوشته شده. مکتوب شریف اخوی ارشادی سیادت پناهی میر محمد
نعمان وصول یافت مضمون متعلق باتی که ترتیب داده بودند و نحوای تشکیکاتی که نموده بوضوح انجامید
بعضی مردم شما را عقل زمان میگویند تفهیم سخنان در میان آوردن با کسیکه از وی گذر و چاره نباشد
چه مناسب است قطع نمیتوان کرد و مفارقت نمیتوان جست مع ذلک خیال نکنند که این نوع سخنان
غبار بر خاطر اینجانب راه یافته باشد که بآزار انجامد چه جای آنکه به بیزاری بکشد خوبیهای شما در نظر است و زلات
شما از اعتبار ساقط هیچ گونه خاطر خود را مشوش ندارند و بهیچ وجه آزار اینجانب تصور نمایند که بوجه من الوجوه
آزار و هم نیست چه آزار متصور شود که موجب آن منتفی است اموریکه بسهو و نسیان بمقتضای بشریت سر زند
بشایان مؤاخذه نیست توهم آزار را از خاطر برآورده بتعلیم طریقه و افاده طلبه سرگرم باشند و امر باستغفار ها از
برای تاکید این امر است نه از برای نفی این امر هرگاه دشمن لعین و نفس مقرین در کمین این مسکین باشند

قصور فهم و داشتن حسنات خود را و محجوب شدن این فقیر بقصور کمالات ولایت بلکه این دید اثر آن کمالات است
و دانستن از آن ذلک اللهم وفقنا لمرضاتک و ثبتنا علی طاعتک بحرمة سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات
و التسلیمات بزرگی فرموده است مرید صادق آنست که تا بیست سال کاتب شمال او چیزی نیابد که بروی بنویسد
و این فقیر بتقصیر ذوق و وجدان در حق خود می یابد که کاتب یمین معلوم نیست که در مدت بیست سال حسنه
بیابد که در صحیفه اعمال او درج نماید خدا داناست جل سلطانه که این سخن به تصنع و تکلف نمی گوید و ایضا ذوق
می یابد که کافر فرنگ از وی بمراتب بهتر است و اگر علم آن را پرسند از جواب عاجز نماید و ایضا بطریق ذوق خود
را محاط خبطات می داند و مشمول سیآت می انگارد و حسناتی که بوجود می آید کاتب شمال خود را بکتابت
آن احق می بیند و می یابد که کاتب شمال او همیشه در کار است و کاتب یمین او معطل و بیکار و صحف
یمین را خالی و سفید می داند و صحف شمال را مملو و سیاه امیدی جز برحمت ندارد و دست آویزی جز مغفرت
نه دعا اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی موافق حال اوست عجب
کاروباریست فیوض و واردات الهی جل سلطانه علی الدوام در مدارج کمال و تکمیل فائض و وارد تائید این دید قصور
می نماید و تقویت این عیب بینی می فرماید بیچاره عجب منقصت می افزاید و در محل تشرف راه توجه و فروتنی میکشاید
در آن واحد هم بکمالات ولایت مشرف است و هم بدید قصور متصف هر چند بالاتر سیر و در پایان تر خود را
می بیند بلکه همان بالا رفتن سبب پایان تر دیدن شده است ظرفا آن را باور دارند یا نه و اگر سر آن را معلوم
کنند شاید باور دارند سوال سر این جمع متنافیین چیست و وجود احد المتنافیین سبب وجود متنافی دیگر چرا باشد
جواب استحاله جمع متنافیین مشروط باتحاد محل است و در ما نحن فیه محل متعدد است بالا روندها لطائف
عالم امر است از انسان کامل و فرود آیندها از عالم خلق او لطائف عالم امر هر چند بالاتر روند بی مناسبتی بیشتر پیدا کنند
بعالم خلق و همان بی مناسبتی سبب پایان تر آمدن عالم خلق است و عالم خلق هر چند پایان تر می آید
سالک را بیحلاوت تر میسازد و دید عیوب و نقایص را زیاده تر میگرداند از ینجاست که منتهیان مرجوع آرزوی
آن التذاذ و حلاوت دارند که در ابتدا ایشان را میسر شده بود و در انتها از دست رفته و هیچ کسی بجای
آن نشسته و هم ازینجاست که کافر فرنگ را عارف از خود بهتر میداند زیرا که در کافر فرنگی هست بواسطه امتزاج
عالم امر با عالم خلق نور و در عارف این امتزاج زائل شده است عالم خلق تنها گرانا از عارف بروی می افتد جدا

مستعد استفاده نماید باید دانست که پیر آنست که مرید از حق سبحانه رهنما فرماید یعنی در تعلیم طریقت بیشتر ملحوظ
و واضح است پیر تعلیم هم ارشاد شریعت و هم رهنمای طریقت بخلاف پیر خرقه پس رعایت آداب
پیر تعلیم بیشتر بجا باید آورد و باسم پیری او احق باشد و در سیر طریق ریاضات و مجاهدات با نفس اماره
باتیان احکام شرعیه است والتزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
زیرا که مقصود از ارسال رسل و انزال کتب رفع هواهای نفس اماره است تا معادات مولای خود جل سلطانه منتصب
گشته است پس رفع هوای نفس مربوط باتیان احکام شرعیه گشت هر قدر که در شریعت راسخ تر باشد از هوای
نفس بعید تر بود پس هیچ چیز بر نفس اماره شاق تر از امتثال اوامر و نواهی شریعت نبود و خرابی او جز در تقلید صاحب
شریعت منصور نباشد ریاضات و مجاهدات که با ورای تقلید سنت اختیار کنند معتبر نیست که جوگیه و براهمه هنود
و فلاسفه یونان درین امر شرکت دارند و آن ریاضات در حق ایشان جز ضلالت نمی افزاید و غیر خسارت
راه نمی نماید و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است بی تصرف او کار نمیکشاید
چه اندراج نهایت در بدایت اثر از توجه شریف اوست و حصول معنی بیچونی و بیچگونگی نتیجه کمال التصرف
او کیفیت بیخودی که آنرا راه مخفی اعتبار کرده اند حصول آن در اختیار مبتدی نیست و توجهی که معرا
از شش جهت است وجود آن در خود حوصله طالب نه

نقشبندیه عجب قافله سالاراند • که برند از ره پنهان بحرم قافله را

این بزرگواران بجذبه کامله بر عطای نسبت قادرند و حضور و آگاهی را در اندک
وقت بطالبان صادق عطا میفرمایند و در سلب آن نسبت نیز قدرت تامه دارند و بیک بی التفاتی صاحب
نسبت را مفلس میسازند بلی آنها که میدهند می ستانند هم اعاذنا الله سبحانه من غضبه و غضب اولیائه
الکرام و در طریقه علیه بیشتر افاده و استفاده بسکوت فرموده اند هر که از سکوت ما متنفر شد از کلام ما
چه نفع خواهد گرفت و این سکوت را بتکلف اختیار نکرده اند بلکه از لوازم طریق ایشانست چه از ابتدا
توجه این بزرگواران باحدیت مجرده است از اسم و صفت جز ذات نمیخواهند و معلوم است که مناسب آن
توجه و ملایم آن مقام سکوت و خرس است من عرف الله کل لسانه مصداق این سخن است و ختم بذالمقالة و افتتاح
بحمد الله سبحانه والصلوة علی حبیبه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین

مکتوب دو صد و بیست و دوم بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان خرابی احوال و قید

و در انتها حلاوت و وجدان نیز همچنین در این طریق در ابتدا قرب و شهود است و در انتها بعد و حرمان بخلاف طرق سائر
مشایخ کرام تفاوت طرق از اینجا قیاس باید کرد و بزرگی این طریق عالی را باید دریافت چه قرب و شهود و حلاوت
و وجدان از دوری و مهجوری خبر میدهد و بعد و حرمان و بی حلاوتی و فقدان از نهایت قرب فهم من فهم
در شرح این سر اینقدر وا مینماید که هیچکس از نفس خود بخود نزدیکتری ندارد و نسبت قرب و شهود و
حلاوت و وجدان در حق نفس خود او را مفقود است و نسبت بغیر خود که با او مباینت دارد این نسبت ها موجود
فالعاقل تکفیه الاشارة و اکابر این طریقه علیه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و
معارف را خادم علوم دینیه و جواهر نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند
و بترهات صوفیه مغرور و مفتون نمیگردند و احوالی که بارتکاب محظورات شرعیه و خلاف سنت سنیه حاصل شود
قبول ندارند و نخواهند از اینجاست که سماع و رقص را تجویز نمی نمایند و بذکر جهر اقبال نمیفرمایند حال ایشان
بر دوام است و وقت ایشان باستمرار تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است ایشان را دائمی است حضوری که
غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط است بلکه کارخانه ایشان از حضور و
تجلی بلندتر است چنانکه اشارتی بآن رفته حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که خواجگان
این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است و
در این طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقه است نه بکلاه و شجره که در اکثر طرق مشایخ رسم شده است حتی که
متاخران ایشان پیری و مریدی را منحصر بر کلاه و شجره ساخته اند از اینجاست که تعدد پیر تجویز نمی نمایند و معلم
طریق را مرشد نامند پیر نمیدانند و رعایت آداب پیری را در حق او بجا نمی آرند این از کمال جهالت و جهل
ایشان است نمیدانند که مشایخ ایشان معلم و مصحح را نیز پیر گفته اند و تعدد پیر تجویز فرموده اند بلکه در حین
حیات پیر اول اگر طالبی رشد خود را در جای دیگر بیند بی انکار پیر اول جائز است که پیر ثانی اختیار کند
حضرت خواجه نقشبند قدس سره در باب تجویز این معنی از علمای بخارا فتوی درست فرموده بودند آری
اگر از پیری خرقه ارادت گرفته باشد از دیگری خرقه ارادت نه گیرد اگر گیرد خرقه تبرک گیرد از اینجا لازم
نمی آید که پیر دیگر اصلا نگیرد بلکه رواست که خرقه ارادت از یکی گیرد و تعلیم طریقت از دیگری و صحبت با ثالث
دارد و اگر این هر سه دولت از یکی میسر گردد چه نعمتی است و جائز است که تعلیم و صحبت از مشایخ

اما ادای آن حقوق هرگاه امتثال اوامر حق است سبحانه آن نصف دیگر نیز راجع بحق گشت سبحانه الیه
یرجع الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون و درین طریق تقدم جذبه است بر سلوک و ابتدا سیر از
عالم امر است نه از عالم خلق بخلاف اکثر طرق دیگر وقطع منازل سلوک در ضمن طی معارج جذبه مندرج است
وسیر عالم خلق در تحت سیر عالم امر میسر پس اگر باین اعتبار درین طریق اندراج البدایة فی النهایة هم بگویند
گنجایش دارد پس معلوم شد که سیر ابتدا درین طریق در سیر انتها مندرج است آنکه از انتها برای سیر ابتدا فرود آیند
و بعد از تمامی سیر نهایت در بدایت سیر کنند اینجا باطل شد زعم کسیکه میگوید که نهایت این طریق بدایت طرق
سائر مشائخ است اگر کسی گوید در عبارات بعضی از مشائخ این طریقه واقع شده است که ایشان را سیر اسما
وصفات بعد از تمامی نسبت ایشان واقع میشود پس درست آمد که نهایت ایشان بدایت دیگران شد چه سیر
در اسما وصفات بعد از سیر در تجلیات ذاتیه نیست چه سیر در اسما وصفات در ابتدا است بلکه در ضمن همین سیر آن
سیر هم واقع میشود غایت ما فی الباب چون سیر اسمائی وصفاتی بسبب عروض بعضی از عوارض ظاهر میکند سیر
تجلیات ذاتی مستور میگردد ومتخیل میشود که آن سیر را تمام کرده داخل تجلیات اسمائی وصفاتی بسبب عروض گشته
است و همچنین است آری بعد از تمامی سیر در مدارج ولایت رجوعی بعالم واقع میشود از برای دعوة خلق بحق
جل وعلا اگر آن رجوع را نهایت ایشان دانسته بدایت خود تصرف کرده باشند بعید نیست اما چه میگویند مشائخ
او نیز در نهایت همین رجوع دارند ایضا مراد از نهایت وبدایت بدایت ونهایت ولایت است واین سیر رجوع
بولایت تعلق ندارد نصیبی است از مرتبه دعوت وتبلیغ واین طریق اقرب طرق است والبته موصل حضرت
خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند طریق ما اقرب طرق است و فرموده اند از حق سبحانه وتعالی طریقی خواستم
که البته موصل باشد واین خواست ایشان باجابت مقرون گشته است چنانچه در رشحات از حضرت
خواجه احرار قدس سره نقل کرده است چرا اقرب نباشد وموصل نبود که انتها در ابتدا اندراج
یافته است خیلی بد دولتی باشد که درین طریق داخل شود واستقامت نورزد وبی نصیب برود مصرع
خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست ٭ آری اگر طالبی بدست ناقصی افتد گناه طریق چیست وتقصیر طالبان
کلام درین است که فی الحقیقت موصل است نه نفس این طریق و درین طریق در ابتدا حلاوت ووجدان است و در
انتها بی مزگی وفقدان که از لوازم یاس است بخلاف طرق دیگر که در ابتدا بی مزگی وفقدان دارند

هست رب الناس را با جیان ناس چه نسبت بعضی از مشائخ این طریقه علیه از نهایت طریق خود خبر داده است از ابتدای
طریقت خود گفته اند که نهایت را دران اندراج است هرگاه بدایت ایشان نهایت آمیز باشد نهایت هم باید که
مناسب آن بدایت باشد و آن همان است که این فقیر باظهار آن اعتنا یافته ع اگر پادشه بر در پیرزن
بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ❊ لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک ای برادر واصلان این نهایت
ازین طریق که از طرق دیگر قلیل قلیل اند اگر تعداد فراوان نیابد نزدیک است که نزدیکان دور جویند
و انا لنکا به بعیدان خود چه استبعاد نماید که قل ذلک الکمال الوصول الی نهایة النهایة بصدقة حبیبه علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها و از جمله خصائص این طریقه علیه سفر در وطن است که عبارت از سیر انفسی
است هرچند سیر انفسی در جمیع طرق مشائخ ثابت است اما آن سیر در نهایت میسر شود بعد از قطع سیر آفاقی
و درین طریق ابتدا ازین سیر است و سیر آفاقی در ضمن این سیر قطع می یابد پس منشا این سیر که در ابتدا
حاصل میگردد اندراج النهایة فی البدایة گشت و خاصه دیگر خلوت در انجمن است که متفرع است بر سفر
در وطن میسر شد پس در انجمن تفرقه نیز در خلوتخانه وطن سفر نماید و تفرقه آفاق بحجره انفس راه نیابد این خلوت
هرچند منتهیان طرق دیگر را نیز میسر است اما درین طریق چون در ابتدا دست میدهد از خواص این طریق
گشت باید دانست که خلوت در انجمن تقدیر است که درهای خلوتخانه وطن بر بسته باشد و روزنها را
مسدود ساخته یعنی در انجمن تفرقه ملتفت احدی نگردد و متکلم و مخاطب نباشد نه آنکه چشم را بپوشد و حواس را
بتکلف معطل سازد که آن منافی این طریق است ای برادر اینهمه تمحل و تکلف در ابتدا و در وسط است
و در انتها ازین تمحلات هیچ در کار نیست در عین تفرقه بجمعیت است و در نفس غفلت حاضر اینجا کسی گمان
نکند که تفرقه و عدم تفرقه در حق منتهی مطلقاً مساوی است لا بلکه مراد آنست که تفرقه در نفس جمعیت
باطن او برابر اند مع ذلک اگر ظاهر را با باطن جمع سازد و تفرقه را از ظاهر نیز دفع نماید اولی و انسب خواهد بود
قال الله سبحانه امراً للنبی علیه و علی آله الصلوة و السلام واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا باید دانست که در
بعضی اوقات از تفرقه ظاهر چاره نبود که حقوق خلق ادا باید پس تفرقه ظاهر نیز در بعضی اوقات مستحسن گشت اما تفرقه
باطن در هیچ وقتی از اوقات جائز نیست که آن خالص از برای حق است سبحانه پس سه حصه از عباد مسلم
برای حق شد تعالی باطن بتمام و نصفی از ظاهر و نصف دیگر ظاهر از برای ادای حقوق خلق باقی ماند

نزد این حقیر استعداد یاس نیکوتر از استعداد وصل هر چند اینجا وصل و یاس بلازم یکدیگر اند وجواب اعتراض دویم نیز ازین جواب لائح گشت چه وصل مطلق دیگر است و وصل عریان دیگر شتان بینهما ونعنی بالوصول العریانی رفع الحجب کلها وزوال الموانع باسرها ولما کان اعظم الحجب واقواها هی التجلیات المتنوعة والظهورات المختلفة لایدان تقتضی وتتم تلک التجلیات والظهورات بتمامها سواء کان التجلی والظهور فی مرایا الامکانیة او مجالی الوجوبیة فانها فی حصول نفس الحجب سواء وان کان التفاوت بینهما فی الشرف والمرتبة وهو خارج عن نظر الطالب اگر پرسند ازین بیان لازم می آید که تجلیات را نهایت باشد و حال آنکه مشائخ طریقت تصریح کرده اند که تجلیات را نهایت نیست جواب گوئیم که بے نهایتی تجلیات بر تقدیریست که سیر در اسما و صفات بتفصیل و قصدو برین تقدیر وصول بحضرت ذات تعالی وتقدس میسر نیست و وصل عریان حاصل و وصول بحضرت ذات تعالی وتقدس منوط بطی اسما و صفات است بر سبیل اجمال پس تجلیات را نهایت باشد اگر گفته شود که تجلیات ذاتی را نیز بے نهایت گفته اند چنانکه حضرت مولوی جامی قدس سره در شرح لمعات بآن تصریح نموده است پس تجلیات را نهایت گفتن بکدام وجه راست آید جواب گوئیم که آن تجلیات ذاتیه نیز بے ملاحظه شیون و اعتبارات نیست که تجلی بے آن ملاحظه ممکن نیست و آنچه ما در صدد بیان آنیم امری است اورای تجلیات صفاتی باشد آن تجلیات یا ذاتی چه اطلاق تجلی دران موطن جائز نیست هر تجلی عبارت از ظهور شئی است در مرتبه ثانی یا ثالث یا الی ما شاء الله تعالی و اینجا مراتب همه ساقط گشته است و مسافت بتمام طے شده اگر پرسند که آن تجلیات را ذاتی بکدام اعتبار گفته شود گوئیم که تجلیات اگر بملاحظه معانی زائده است تجلیات صفات است و اگر بملاحظه معانی غیر زائده تجلیات ذات لهذا ظهور وحدت را که تعین اول است فرمایند بر ذات نیست تعالی تجلی ذات گفته اند و مطلب ما حضرت ذات است تعالی وتقدس که بملاحظه معانی در آنموطن اصلا گنجایش نیست زائد باشد آن معانی یا غیر زائد زیرا که معانی بتمام بطریق اجمال طے شده بحضرت ذات تعالی وتقدس وصول میسر شده است باید دانست که وصل در آنموطن در رنگ مطلب بیچون و بیچگونه است اتصالی که عقل آنرا فهم کند از بحث خارج است و شایان آن جناب قدس نیست زیرا که چون را به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه اتصال بے تکیف بیقیاس ثابت

[illegible] المنتهین آمده اند [illegible] بادیه [illegible] دور افتادگان [illegible]
[illegible] و نهایت آن [illegible] الرقیة [illegible] کرام [illegible] اعتبار [illegible] دست نداده باشند که
[illegible] کمالات [illegible] علیه [illegible] علوم و
معارف [illegible] آورد [illegible] علوم و معارف [illegible] ازان [illegible]
است [illegible] معارف [illegible] مستمع را استعداد [illegible] تمام است اگرچه
بالفعل [illegible] از کار [illegible] اگرچه [illegible] المبتدئین است [illegible] غالب کسی است
از محرومی [illegible] مثل مشهور است ای برادر [illegible] این طریقهٔ سنیه حضرت
صدیق اکبر است رضی الله تعالی عنه که تحقیق [illegible] آدم است ابتدا از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
و [illegible] عبادت [illegible] شده است [illegible] نسبت ایشان که
عبارت از حضور و آگاهی [illegible] نسبت [illegible] حضرت صدیق است که فوق سائر آگاهی‌ها است
و در طریق [illegible] نهایت در بدایت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند که ما نهایت را در
بدایت درج میکنیم مصرع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا اگر پرسند که چون نهایت دیگران در
بدایت ایشان مندرج شد پس نهایت ایشان چه خواهد بود ایضاً نهایت دیگران هرگاه وصول بحق باشد
سبحانه پس سیر ایشان از حق بکجا خواهد شد لیس وراء عبادان قریة مثل مشهور است جواب گوییم که نهایت
این طریقه علیه اگر میسر شود وصل عریان است که علامت حصول آن حصول یاس است از حصول آن دولت
عظمی را برای آن مذکور است که جمعی ازین طائفه دم از وصل عریان زده اند و طائفه دیگر یاس را از
حصول مطلوب قائل گشته اما جمع این دو دولت را اگر بر ایشان عرض کرده شود نزدیک است
که جمع آن را جمع ضدین انگارند و از جمله محالات شمارند جمعی که ادعای وصل می نمایند
یاس را حرمان میدانند و جماعت که مدعی یاس اند وصل را عین فصل می انگارند [illegible]
علامت نارسائی است تا آن منزلت علیا [illegible] پرتوی از آن مقام عالی بر باطن
ایشان تافته است جمعی آن را وصل انگاشته اند و جمعی دیگر یاس این تفاوت از راه
استعداد هر کدام منجر شد مناسب استعداد طائفه وصل است و موافق استعداد طائفه دیگر یاس

[illegible]

جل‌شانه در رسید حقیقت معامله را کما ینبغی وا نمود در روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة
والسلام که رحمت عالمیان است آن درنوقت حضور سارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم گشت که
آری قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل شده است قرب ظلی است از ظلال مراتب
الوهیت که مخصوص باسمی است که رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را نیز بهجی منکشف
گردانیدند که جای ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم که محل اشتباه دارند و گنجائش
تاویل و توجیه در کتب و رسائل خود نوشته بود منتشر گشته خواسته که منشاء اغلاط آن علوم را نیز بمحض فضل
خداوند جل‌شانه لائح گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار است تا مردم از آن
علوم غلط فهم نکنند و به تقلید در ضلالت نیفتند یا بتعصب و تکلف تضلیل و تجهیل نورزند
که درین راه عجیب الغریب این گلها بسیاری شگفته جمعی را بهدایت میبرد و جمعی دیگر را بضلالت مینمود میفرمودند
از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره میفرمودند که اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت که بضلالت رفته اند
و راه راست را گم کرده منشاء آن دخل در طریق صوفیه است که کار بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت
رفته والسلام مکتوب دو صد و نود و پنجم بشیخ حسین مانکپوری صدور یافته در بیان خصائص
وکمالات طریقه علیه نقشبندیه مثل افضلیت این طریق و اندراج نهایت در بدایت آن و بیان نهایت
این طریق و مثل سفر در وطن و خلوت در انجمن و تقدیم جذبه بر سلوک و ابتدای او سیر از عالم امر و بودن این طریق
اقرب طرق که البته موصل است و بودن این طریق بنهجیکه در ابتداء آن حلاوت و وجدان هست و در انتها
بی مزگی و فقدان که از لوازم یاس است و همچنین در ابتدا این طریق قرب و شهود است و در انتها بعد و حرمان
واکابر این طریقه احوال و مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند و اذواق و معارف را خادم علوم دینیه داشته
و درین طریق پیری و مریدی بتعلیم و تعلم طریقت است نه بکلاه و شجره و درین طریق ریاضات و مجاهدات
بالنفس اماره باتیان احکام شرعیه است و التزام متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و درین طریق تسلیک طالب مربوط بتصرف شیخ مقتدا است و این بزرگواران همچنانکه قدرت
کامله بر اعطای نسبت دارند بر سلب این نسبت نیز قدرت تامه دارند و درین طریق بتعذر افاده و استفاده
بسکوت هست و آن سکوت از لوازم طریق ایشان است و ما یناسب ذلک والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

و وساوسی هم بهمین اشتباه با نموذج هستی بحقیقت شیء حسب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است نمونه
از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل است بر حقایق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیدانند که آن شمول از ظلی از ظلال مرتبهٔ
الوهیت است و آن نموذجی است از نموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبهٔ مقدسه بلکه نسبت با آن مرتبهٔ مقدسه
که عظمت و کبریا از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست ما للتراب و رب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک
در اسمی که رب اوست واقع میشود گاه است که پندارد که بعضی از اکابر که بیقین از وی افضل اند بتوسط بعضی
از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او تحقق فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان است عیاذاً بالله سبحانه
که باین کمال خود را افضل داند و بخسارت ابدی پیوندد و چه عجب و کدام فضیلت اگر پادشاه عظیم الشان
و تمام السلطان در نصرت زمین داری که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین دار بعضی از مقامات
برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایة ما فی الباب اینجا احتمال فضل جزئی است که خارج از مبحث است
چه هر حجام و حایک ببعضی از وجوه مخصوصهٔ خود بر عالم ذوفنون و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن
فضیلت از اعتبار خارج است آنچه معتبر است فضل کلی است که عالم و حکیم را ثابت است این درویش را
نیز ازین اشتباهات بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تا مدتها آن حالت در او بود
مع ذلک حفظ خداوندی جل سلطانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر موی تزلزل راه نیافت و در اعتقاد مجمع
علیه فتوری راه نیافت لله سبحانه الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز
اعتبار نمی آورد و بر محامل نیک صرف میکرد و مجملاً اینقدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف این زیادتی
را جز بفضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه عارض میشد که مدار فضل بر قرب الهی است جل سلطانه و آن
زیادتی در آن قرب است پس جزئی چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثوراً میگشت
و هیچ اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد که ازین قسم کشوف
ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر موی منکشف نگردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا
برین کشوف مواخذه نمایند و این توهمات مثاله فرمایند و غلبهٔ این خوف بیقراری و بی آرامی ساخت التجا
و تضرع را بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و آن حالت تا مدتی کشید اتفاقاً درین وقت
گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون خود کرد و درین اثنا عنایات خداوندی

ف: ... آن ... و درین معامله ممد و معاون ...

ظلیست که دون آن اسما است و نازل آنها چه تفصیلات هر شخصی باعتبار تربیت اسم اوست که مبدأ
تعین او گشته است ازین قبیل است آنچه بعضی از مشائخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج
برزخیت کبری را حائل نیابد و بی توسط او ترقی فرماید حضرت خواجه ما میفرمودند که العجب نیز ازین جنس است
اینجا در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدأ التعین برزخیه کبری است حقیقت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی
آله الصلوة والسلام مراد داشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت و منشأ آن غلط
جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسمی واقع شود که مبدأ تعین اوست و آن
اسم جامع جمیع اسما است بر سبیل اجمال چه جامعیت انسان بواسطه جامعیت همان اسم است
پس ناچار درین ضمن اسمای که مبادی تعینات مشائخ دیگر است بطریق اجمال نیز آن
سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیت خود پیدا
خواهد کرد نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشائخ و آنها را گذشته انموذجی است از
مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء
خود می انگارد لاجرم توهم اولویت خود پیدا می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لوائی ارفع من لواء محمد
از غلبه سکر نمیداند که ارفعیت لوای او نه از لوای محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام بلکه از انموذج لوای اوست که در ضمن
حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و ما فیه در زاویه
قلب عارف نهد هیچ محسوس نشود اینجا نیز اشتباه انموذج بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحانه
او را عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوریکه در عرش است عشیر اعشار آن در
قلب نیست اگرچه قلب عارف باشد رویت اخروی بظهور عرشی متحقق خواهد شد این سخن مر زهر چند
بر بعضی از صوفیه گران خواهد آمد اما آخر معقول ایشان خواهد شد این سخن را بمثالی واضح گردانیم انسان
که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر بر جامعیت خود افتد و عناصر و افلاک را اجزای خود بیند و چون این
دید غالب آید دور نباشد که بگوید که من از کره زمین کلانترم و از سموات عظیمترم درین وقت عاقلان [illegible]
نفهمند که عظمت و کلانی او نه اجزای خود است مر کره زمین و سموات فی الحقیقت اجزای او نیستند انموذجات
ازینها اجزای او ساخته اند و کلانی او از آن انموذجات است که اجزای وی اند نه از حقیقت کره ارضی

وآله الامجاد و علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در تکرار سبق باطن و استقامت بر طریقت اکابر قدس الله تعالی
اسرارهم باید که از توجهات شتی فتوری راه نشود و اگر فرضا ظلمتی و کدورتی طاری شود علاج آن بالتجاء و تضرع
و نیاز و شکستگی است بجناب قدس خداوندی جل سلطانه و توجه تام است برای خود که وسیله حصول این دولت
اوست و در حضور و غیبت رعایت آداب سائل این دولت عظمی را بنیک نمایند و رضای آن بزرگواران
را وسیله رضای حق سازند سبحانه طریق نجات و فلاح اینست والسلام مکتوب صد و نود و هفتم
بمیرزا ایرج صدور یافته در بیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر ازاله مرض ظاهر خود است و از مرض
باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ناپاس بذلک عصمکم الله سبحانه عما یصمکم و صانکم
عما شانکم بحرمة سید الاولین والآخرین علیه و علی آله اجمعین من الصلوات اتمها ومن التسلیمات
اکملها سعادت و نجات آثار آدمی را چون مرضی از امراض ظاهری طاری میگردد و عضوی از اعضای او را
آفتی میرسد اقدس سعی و مبالغه مینماید که آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی که عبارت از گرفتاری است
بادون حق جل و علا است بمحی بروی ابتلا یافته است که نزدیکست که او را بموت ابدی رساند و بعذاب
سرمدی گرفتارش گرداند هیچ فکر ازاله آن نمی نماید و سعی در دفع آن نمیفرماید اگر این گرفتاری را
مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند و باک ندارد و بلیه صرف ماناکه از برای ادراک این مرض عقل
معاد در کار است عقل معاش از کوته اندیشی خود منصور بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه آفات
معنویه را بواسطه تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل معاد نیز امراض صوریه را بواسطه مثوبات آخرویه
مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر عقل معاد نصیب انبیا و اولیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا و ارباب دنیا شتان ما بینهما و اسبابی که
محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست با جماعه که بدولت درد آخرت مشرف
شده اند ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان ✽ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی باید دانست که مرض
ظاهر چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن تعسر است قال الله تبارک
و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه وانها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح
مستلزم آن عسرت است و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عسر است والا در تکالیف شرعیه همه تخفیف

از طاعات است و محمول بر تأویل و این نیز مقام نیز از جمله اغلاط کشفیه است بالجمله حجة قطعی است و شایان اعتماد کتاب
و سنت است که بوحی قطعی ثابت شده است و بنزول ملک متقرر گشته و اجماع علماء و اجتهاد مجتهدین نیز راجع
با این دو اصل است و ماورای این چهار اصل شرعی هر چه باشد اگر موافق است با این اصول مقبول است و الا فلا اگرچه
از علوم و معارف صوفیه باشد و از الهام و کشوف ایشان بود اینجا وجد و حال را تا بمیزان شرع نسنجند
به نیم جو نمیخرند و کشوف و الهام را تا بمحک کتاب و سنت نزنند به نیم جو نمی پسندند مقصود از سلوک
طریق صوفیه حصول ازدیاد الیقین است بحقیقت معتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است و حصول یسر
در ادای احکام شرعیه نه امری دیگر ورای آن چه رؤیت موعود بآخرت است در دنیا واقع
نیست و مشاهدات و تجلیات که صوفیه بآن خرسندند آرام بظلال است و تسلی بشبه و مثال او تعالی
وراء الوراست میترسیم که اگر حقیقت این مشاهدات و تجلیات را کماهی بگوییم فتوری در طلب مبتدیان این
راه افتد و قصوری در شوق ایشان پیدا آید و از آن نیز میترسیم که اگر نگوییم با وجود علم تجویز التباس حق بباطل
کرده باشیم بضرورت این قدر اظهار مینماییم که مشاهدات و تجلیات این راه را بر محک تجلی و شهود کوه موسی کلیم الله
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام باید زد اگر درست نیاید ناچار از ظلال و شبه و مثال باید برد البته درست نخواهد آمد
چه دک و فک مقصود است و در دنیا از آن چاره نبود اگر بر باطن متجلی شود و اگر بر ظاهر دک و فک البته
باید خاتم الانبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات ازین و همه مستثنی است او را در دنیا رؤیت میسر نشد و سر موی
از جانب قبت و اکمل تابعان او را که بمقام الصدیقیت دارند گفته اند بی پرده ظلی از ظلال نخواهد بود صاحب تجلی فهمیده
باید که هرگاه کلیم الله از مشاهده این جلال بی آنکه تجلی شود صعقه درگرفت دیگران چه باشند دیگر بیان نمیکند
مقصود از اجازت بعضی از مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالات جمعی را براه حق جل و علا هدایت
نمایند و خود هم باتفاق آن طالبان مشغولی کنند و ترقیات نمایند این سررشته را نگاه داشته
سعی نمایند که بقای خود را بر باد داده کوشش کنند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه
آنکه این اجازت در تتمیم کمال و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ والسلام

مکتوب دو صد و سیزدهم بملا داود صدور یافته در بیان رجا ببیر طریقت

مکتوب شریف اخوی اعزی مولانا
داود رسید موجب بهجت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را بمرضیات خود متجلی و متزین دارد بتحمیل بعضی

حضرت قبله گاهی ام قدس سره میفرمودند که حضرت سید محیی الدین جیلانی قدس سره در بعضی از
رسائل خود نوشته اند که در قضاء مبرم هیچکس را مجال نیست که تبدیل نماید مگر مرا که اگر خواهم آنجا هم تصرف کنم
و ازین سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینه ذهن این فقیر بود تا آنکه
حضرت سبحانه تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت روزی در صدد دفع بلیه بودم که به بعضی از
دوستان نامزد شده بود و در آن وقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ
قضاء این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یاس و ناامیدی دست داده و سخن حضرت
سید محیی الدین قدس سره بیاد آمد مرة ثانیة باز ملتجی و متضرع گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته
متوجه شده بمحض فضل و کرم ظاهر ساختند که قضاء معلق بر دو گونه است قضائی است که تعلیق او در
لوح محفوظ ظاهر ساخته اند و ملائکه را بر آن اطلاع داده و قضائی که تعلیق او نزد خدا است جل شانه و بس
در لوح محفوظ صورت قضاء مبرم دارد این قسم اخیر از قضاء معلق نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول از آنجا
معلوم شد که سخن سید مصروف باین قسم اخیر است که صورت قضاء مبرم دارد نه بقضائی که بحقیقت مبرم است
که تصرف و تبدیل در آن محالست عقلاً و شرعاً کما لا یخفی و الحق کم کسی را بر حقیقت آن قضاء اطلاع
است فکیف که در آنجا تصرف نماید و بلیه متوجه آن دوست شده بود در آن قسم اخیر یافت و
معلوم شد که حضرت حق سبحانه تعالی دفع آن بلیه فرمود والحمد لله سبحانه علی ذلک حمداً کثیراً طیبا
مبارکا فیه مبارکا علیه کما یحب ربنا و یرضی والصلوة والسلام والتحیة علی سید الاولین والآخرین خاتم
الانبیاء والمرسلین الذی ارسل رحمة للعلمین و علی آله و اصحابه و علی جمیع اخوانه من النبیین والصدیقین والشهداء
والصالحین و الملائکة المقربین اجمعین اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعی آثارهم ببرکة هؤلاء الکبراء و
یرحم الله عبدا قال آمینا بر سر اصل سخن رویم و گوئیم و در بعضی اوقات خطا که در بعضی علوم الهامی
واقع میشود سببش آنست که بعضی از مقدمات مسلمه نزد صاحب الهام ثابت است و در نفس امر کاذب با علوم الهامی
غلط میشود بحیثیتی که صاحب الهام نمیتواند تمیز نمود بلکه مجموع علوم را الهامی انگارد پس ناچار در مجموع خطا
واقع میشود بسبب خطاء بعضی الاجزاء آن و ایضاً گاه هست که در کشوف و واقعات امور غیبی را می بینند و خیال میکنند
که محمول بر ظاهر است و مقصور بر صورت اندازه آن خیال حکم میکنند و خطا واقع میشود نمیدانند که آن مصروف

آن بظهور نیامد مثلاً خبر کردند که فلانی بعد از یکماه خواهد مرد یا از سفر بوطن مراجعت خواهد نمود و اتفاقاً
بعد از یکماه از وقوع چیز هیچ کدام بوقوع نیامد در جواب گوییم که حصول آن مکشوف و مخبر عنه مشروط بشرط
بوده است که صاحب کشف در آنوقت بتفصیل آن شرط اطلاع نیافته و حکم کرده بحصول آن شئ
مطلقاً یا آنکه گوییم حکمی از احکام لوح محفوظ بر عارفی ظاهر شده که آن حکم فی نفسه قابل محو و اثبات است
و عارف را از تعلیق و قابلیت محو وی خبر نه در مضبوطات اگر بمقتضای علم خود حکم کند ناچار
واز قبیل قضاء معلق باما آن احتمال تخلف خبر خواهد داشت منقولست که روزی حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام پیش
حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام آمده اخبار کرد در حق شخصی که این جوان فردا علی الصباح
خواهد مرد حضرت پیغمبر را علیه و علی آله الصلوٰة و السلام بر حال جوان رحم آمد پرسیدند که از دنیا چه
آرزو داری گفت دو چیز منکوحه بکر و حلوا فرمودند تا هر دو مهیا ساختند آن جوان شب با ملیحه خود در
خلوتخانه نشسته بود و طبق حلوا در پیش اتفاقاً سائل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان
طبق حلوا را در دست برداشته بآن فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوٰة و السلام
انتظار خبر فوت آن جوان بردند چون دیر شد فرمودند که خبر بیاید که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند
که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام آمده
گفت که بتصدق حلوا دفع بلا از آن جوان نمود زیر بستر او مار کلانی یافتند که مرده و در درون آن مار
آن قدر حلوا کوفته اند که بسیاری حلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی پسندد و تجویز خطا
بر جبرئیل امین نمی نماید که حامل وحی قطعی اوست و احتمال خطا بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح مینماید مگر آنکه گوییم
که عصمت مر او را و عدم احتمال خطای او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبل حق سبحانه درین خبر
قسم وحی نیست بلکه اخبار است از علمی استفاده از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است پس خطا را درین خبر
مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است فافترقا کالفرق بین الشهادة و الاخبار فان الاول معتبر
فی الشرع لا الثانی بدان ارشدک الله تعالی سبحانه که قضا بر دو قسم است قضاء معلق و قضاء
مبرم در قضاء معلق احتمال تغییر و تبدیل است و در قضاء مبرم تغیر و تبدیل را مجال نیست قال الله
سبحانه و تعالی ما یبدل القول لدی این در قضاء مبرم است و در قضاء معلق میفرماید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب

واز همه زیاده تر نوشتن مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و توجه آمده بر انها و عدم تنها اینجا دقیقه ایست باید دانست
که همچنانکه در حصول نفس ولایت مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجود خوارق خود
هم شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند و او را از آن خوارق اصلاً اطلاع نبود و اولیا
که صاحب علم و کشف اند جایز است که بر بعضی از خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکه صور مثالیه ایشان را در امکنه
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحب آن صور را
از انها اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بهانه برساخته اند ه حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند
که عزیزی میگفت عجایب کار و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه
دیده ام و در موسم حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد دیده بودیم
و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه برآمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام چه
تهمتی است که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها زیاده برین اطناب است اگر التعطش
ایشان را معلوم ساخت زود تر و بیشتر خواهد نوشت ان شاء الله تعالی مکتوب و صد و هفتم بملا طاهر
بدخشی صدور یافت در بیان آنکه نسبت باطن هر چند بجهالت و حیرت کشد زیبا تر است و در بیان آنکه
سبب چیست که در بعضی از کشوف اولیاء الله غلط فهم میشود و خلاف آن ظاهر میگردد و فرق در بیان
قضای معلق و قضای مبرم و حکم هر کدام اینها و در بیان آنکه آنچه قطعی است و شایان اعتماد کتاب
و سنت است و در بیان آنکه اجازت تعلیم طریقت بعضی مخلصان را علامت کمال و تکمیل نیست
و با تعلق ذاک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و علی آله الطاهرین اجمعین نسبت
الکان از احوال و اوضاع خود اطلاع نداده اند بهر حال استقامت مطلوبست سعی نمایند که سر موی خلاف
شریعت اعتقاداً و عملاً بوقوع نیاید و محافظت نسبت باطن خود از اهم مهام است و هر چند بجهالت
کشد زیبا تر بود و چندانکه بجانب حیرت انجامد بهتر باشد که کشوف الهی و الهامات اسمائی در اثنای
راه است بعد از حصول اینها همه کوتهی میکنند بغیر از جهالت و عدم یافت مطلوب دیگر نمیماند علامت
کشف کونی چه نویسد که آنجا مجال خطا بسیار است و مظنه غلط غالب و عدم آن مساوی باید دانست
اگر پرسند حکمت چیست که در بعضی از کشوف کونی که از اولیاء الله صادر میگردد غلط فهم میشود و خلاف

۲۲۱

تا مدتها بخاطر میخلید که وجه چیست که اولیاء کمل این امت بسیار گذشته اند اما باندازه خوارق که از حضرت سید
محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیاء بلندتر واقع شده است و در جانب
نزول تا مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب
عجمی است قدس سرهما منقول است که روزی خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بودند منتظر کشتی میبرد که
از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی میبرم حبیب گفت چه احتیاج
کشتی است شما الیقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب بگذشت و خواجه
در انتظار کشتی ایستاده اند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او زندگانی میکردند فضل حسن راست
که صاحب علم است و عین الیقین را با علم الیقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر
قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است الیقینی بفاعل حقیقی دارد بی آنکه
اسباب را دخلی بود این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب نفس الامر کائن است اما علم
تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول
مناسبت درمیان مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول است بایشنید که اغلب آنست که هر چند بالاتر
رود پایان تر فرود آید لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام که نتیجه از همه بالاتر
رفته و در وقت نزول از همه پایان تر فرود آمد ازینجاست که دعوت او اتم گشت و به کافه انام مرسل شد
چه بواسطه نهایت نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تام گشته و لهذا است که از متوسطان
این راه القدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که متوسطان بیشتر
مناسبت دارند به مبتدیان غیر مرجوع ازینجاست که شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته اگر خرقانی
محمد قصاب بیک بودی من شما را بوی فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمند تر بود از خرقانی
یعنی خرقانی منتهی بود و مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام
در حق او غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم منتهی تر بود از همه حال آنکه افاده او

از دنیای دنیه نعمت است و آن بی رغبتی از کمال عقل او است سیما از کمال رحمت بیک شاهد عقل کفایت نمی‌نمود
شاهد دیگر از نقل نیز با آن ضم فرموده و بزبان رسل علیهم الصلوات والتحیات که رحمت عالمیانند بحقیقت
آن متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری با آن تحذیر و منع بلیغ فرموده با وجود این دو شاهد
عدل هم اگر کسی بلطمه خشک موهوم زهر بخورد و بامید زر متخیل نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلید بالطبع بلکه
فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات والتحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سودمند شد
نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت و بار و وبال و نهی چیزی دیگر نخواهد بود امروز پنبه غفلت از گوش
باید بر داشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه نخواهد ماند خبر شرط است بیت همه اندرز
من بتو اینست ٭ که تو طفلی و خانه رنگین است ٭ والسلام مکتوب دو صد و نود و دوم بمیرزا حسام الدین
احمد صدور یافته در بیان سر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظهور آن از بعضی دیگر
و در بیان تمامیت مقام تکمیل و ارشاد و ما یناسب ذلک ٭ الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین بخاطر فاتر میرسد که چون در میان احبه بعد صوری حائل گشته است
و ملاقات ظاهری متعذر گشته اگر احیاناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب مینماید
بناءً علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی نوشته میشود امید است که بملال نکشد مخدوما چون مبحث ولایت در میان
است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور میسازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت
از فنا و بقا است که خوارق و کشوف از لوازم آنست قلت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم
بود بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است در وقت
عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است از جانب
عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول در عالم اسباب فرود می آید و وجود اشیا را مربوط باسباب می یابد و فعل مسبب الاسباب
را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا نزول کرده باسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب
است و بس زیرا که اسباب تمام از نظر او و دخل من جمله اسبابات مرتفع گشته است لاجرم حق سبحانه و تعالی
بمقتضای ظن او با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار صاحب دید را باسباب می اندازد و آنکه اسباب را
نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا میسازد و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی است

فرمایند که بسیار و ثابت است مع ذالک بعدات و عقبات بلکه تا دران قرب بهشت گشت و کافر را داخل
بیکرانه عمل خیر بحکم کریمه والله یضاعف لمن یشاء ثمرات بی نهایت حاصل کنند ازینجاست که اعمال صالحه چند
روزه را جنات مخلد جزا فرموده اند والله ذو الفضل العظیم اگر پرسند که تضاعف اجر در حسنات است
و در سیئات جزا مثل است پس کفار را بواسطه سیئات معدوده عذاب مخلد چون باشد گوییم که مماثله
جزا مر عمل را مفوض بعلم واجب است تعالی و تقدس علم ممکن از ادراک آن قاصر است مثلاً در قذف
محصنات جزای مماثل آن هشتاد تازیانه فرموده و در حد سرقه قطع یمین سارق جزای آن نموده و در حد زنا در
صورت بکر صد تازیانه با تغریب عام تقدیر نموده و در صورت شیخ و شیخه حکم برجم فرموده علم اینجا و در
تقدیرات از طوق بشر خارج است ذلک تقدیر العزیز العلیم پس در باره کفار حق سبحانه تعالی کفر موقت را
عذاب مخلد جزاء وفاق فرموده معلوم شد که جزای مماثل مر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و یکی
خواهش که جمیع احکام شرعیه را معقول خود سازد و با دله عقل برابر نماید آنکس منکر طور نبوت است علیه التحیة
با او سخن کردن از بیخردی است بیت آنکس که بقرآن و خبر زو نرهی آنست جوابش که جوابش ندهی
بقیة المرام رقعه شریفه فقیر امیان شیخ احمد ولد مغفرت پناهی شیخ سلطان تهانیسری رسانیده
الطاف و احسانهای شما که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بجنت علیه متوسل این فقیر خود را
سنت و از جمله الطاف ایشان متوقع بود که در برکت اندری کرم فرموده بودند والامر عندکم بل الکل من
عند الله والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات مکتوب دوصد و پانزدهم بمرزا داراب صدور یافته در مذمت دنیا بمکتوب شریف که از
حسن استعداد فطری به نیاز تمام فقیر ارسال داشته بودند رسید جزاکم الله سبحانه عنا خیر
الجزاء الصدقة حبیبه علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات ای فرزند ارباب پناه اصحاب غنا به بلای عظیم گرفتار
اند و با بلاء عظیم مبتلا زیرا که دنیا مبغوض حق است سبحانه و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان
مزین ساخته اند و منبت گردانیده در رنگ آنکه نجاستی را بزر اندوده سازند فریبی را شکر آلوده
مع ذلک عقل دور اندیش را بشناعت این دنیه متهم ساخت و برقباحت این ناصفیه و لا خمروا لت
لهذا علما فرموده اند که اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا باعقل زمانه بدهند باید که

بیخواهند بدست وحسان ... الالیق بکافات سوء ظنه وتذکیر است
لقابت ونجابت وشتگاها خلا صه غرض ورنده لنصائح اختلاط وانبساط با اهل تمین وارباب شرع است اگر به معرض قبول افتد چه نهتی است
تمین وشرع مربوط السلوک طریقه حقه اهل سنت وجماعت است که فرقه ناجیه اند درمیان سایر فرق اسلامیه
نجات بی متابعت این بزرگواران محال است وفلاح بی اتباع آرای ایشان ممتنع دلائل عقلی ونقلی
وکشفی برین معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد واگر معلوم شود که شخصی برابر ... خردل از صراط مستقیم
این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست ومجالست او را زهر افعی باید انگاشت
طالب علمان بیباک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت ایشان نیز از ضروریات است
فتنه وفساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطه حطام دنیوی آخرة خود را برباد
داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین ابلیس لعین را
شخصی دید که آسوده وفارغ البال نشسته است ودست را از اغوا واضلال کوتاه کرده سر ازان پرسید لعین گفت
علمای سوء این وقت کار مرا کفایت کرده اند متکفل اغوا واضلال گشته از طلبه الخ مولانا عمر بنا بر
است لشرط آنکه او را دل بهند ودر اظهار حق دلیر سازند وحافظ امام نیز چون جنون اسلام دارد که در اسلام
ازان جنون چاره نبود لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف است که این فقیر بگفتن ونوشتن
در تحریص صحبت نیک تقصیر نکرده است ودر مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحبت سوء خود را معاف
نداشته که آنرا اصل عظیم میداند والقبول عندکم بل کل من عند الله فطوبی لمن جعله مفتاح الخیر تذکرا حیانا
شما برین گفت وگوی می آرد وملاحظه الصحبة وملال را درمیان برمی اندازد والسلام مکتوب وفصل
وچهارم بملا خانان صدور یافته دربیان آنکه دنیا مزرعه آخرت است ودر جواب این سوال
مشهور که کفار را بواسطه کفر موقت عذاب مخلد چون باشد وسفارش صلحا نمودن که طوبی لمن جعله الله مفتاح الخیر
مظهر الخیر حضرت حق سبحانه دنیا را مزرعه آخرت گردانید بسی دولت باشد کسیکه تخم را درست بخورد و
بر زمین استعداد نیندازد واز یکدانه هفتصد دانه نسازد وازبرای روزی که میاد از برادر گریز وپادر ... بند
بنامیزد ذخیره نکند خسارت دنیا وآخرت نقد وقت است وحسرت وندامت دامن گیر ... او
صاحب دولتان فرصت دنیا را غنیمت میشمرند از برای آن غرض که حاصل صحبت ... وتلذذات

از استعداد او دست کوتاه بود رسانید یا نه بلی توانند رسانید اما بآن مراتب فوق که مناسب استعداد او است نه بمرتبه
که مناسب استعداد او باشد مثلاً مریدیکه استعداد ولایت موسوی دارد و نهایت قوت استعداد او وصول
بنصف راه آن ولایت است پیر صاحب تصرف او را بخود تواند باقصای درجات آن ولایت رسانید
اما آنکه او را از ولایت موسوی بولایت محمدی آرد و درین ولایت او را ترقیات بخشد معلوم الوقوع نیست
و ایضاً پرسیده بودند که آن کدام مرتبه است اخفی که الطف لطائف انسانی است دران مرتبه حکم نفس اماره
دارد معهذا دنائت و خساست شبیه او پیدا میکند معلوم نموده باد که اخفی هر چند الطف لطائف است
اما داخل دائره امکان است و بدنائت و خساست متسم چون سالک پا از دائره امکان بیرون نهد که در مراتب
وجوب سیر فرماید و از ظلال و حجب باصول آن برسد و از تقید صفت و شان وا رهد ناچار ممکن در نظر او
خوار و بی اعتبار درآید و حسن و لطف او را در دنائت و خساست برابر بیند و نفس و اخفی را درین مقام
توأمین انگارد نوشته بودند که بواسطه یاری واسطه از تو شنیده ایم که در وقت عبادت حق را سبحانه حاضر و ناظر
عبادت کردن موجب تنزل او است سبحانه بنده وار عبادت باید کرد این که او را سبحانه حاضر داشته
عبادت کند سوء ادب است محبت آثارا این قسم مقوله معلوم نیست که ازین فقیر سر بر زده باشد جای
دیگر دیده باشند و نیز نوشته بودند که حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام دران وقعه دیده
بسیار نیک است که اعانت دارد آنجا یا از علم است دست دران کردن حصول قدرت است در
علم و مبارکت حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در بینی سوکندان حصول است چه آنحضرت
تلمیذ حضرت رحمن است و علم آدم الاسماء کلها غایة ما فی الباب مراد از علم درین وقعه علم باطن است
بلکه نوعی از علم باطن که مناسبت بنسبت اهل بیت دارد علیهم الرضوان من الملک الباقی عند التلاقی والسلام

مکتوب صد و سیزدهم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان مواعظ و نصائح و در ترغیب
بر متابعت علماء اهلسنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء سوء که علم را وسیله حطام
دنیوی ساخته اند عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق بکم بحرمة سید الامم الامجد علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات
قال الله سبحانه و تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان نمیدانند که احسان شما را اکرام احسان مکافات
نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعای سلامتی و ارین رطب اللسان باشند الحمد لله سبحانه و المنة که آنجنبی

مکتوب دویست و یازدهم بملا یار محمد بدخشی صدور یافته در جواب سؤال که کرده بود از مقوله مولوی علیه الرحمة و در بیان شرائط ضروریه مقام تکمیل و ارشاد مکتوب مرغوب اخوی اعزی مولانا یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی بذروهٔ کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته اند آن نازنینی که در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز است یا نه بدانید که این قسم امور درین راه بسیار واقع میشود و بزبان می آید این نوع معامله تجلی صوریست که صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد تعالی شانه سخن همان است که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده اند تلک خیالات تربی بها اطفال الطریقة دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند درآورد بدانند که چون طالبی باراده پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تأمل بسیار باید کرد مبادا این امر استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص که در آمدن مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که درین باب راه التجا و تضرع اختیار نموده استخاره ها متعدد نمایند تا آنکه یقین نشود که طریقه را باو باید گفت و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و وقت خود را در عقب ایشان غارت نمودن بی اذن سبحانه مجوز نیست کریمهٔ لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد عزیزی فوت کرد خطاب آمد که توئی که زره پوشیده بودی درین من بر بندهای من گفت بلی فرمود هلا وکلت خلقی الی قبلت بقلبک علی و اجازتیکه بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول علم برضی او تعالی هنوز آن وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا ورود آن وقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و ببعض آن هم بهمعنی نوشته است از انجا نیز معلوم خواهند نمود بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد و از تنگی شرائط وارهند والسلام

مکتوب دویست و دوازدهم بمولانا محمد صدیق بدخشی صدور یافت در جواب بعضی سؤالها که پرسیده بود و حل واقعه که دیده بود نوشته مکتوب مرغوب اخی در پی رسید فرحت بر فرحت افزود حضرت حق سبحانه و تعالی ترقیات بی نهایت کرامت فرماید بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها پرسیده بودند که پیر صاحب تصرف مرید مستعد را بتصرف خود بمرتبهٔ که فوق

اجازت تعلیم طریقت

سائر الاعتقادیات و الفقها مقصود تحصیل نسبتی ورای احکام فقهیه و ازاله عسر کمی از ناسوتی نفس منحجد
و یقین این قدر است که طریق صوفیه فی الحقیقة خادم علوم شرعیه است نه امری مباین از شریعت و اینهمی را
در کتب و رسائل خود تحقیق نموده است و از برای حصول این غرض اختیار طریقه علیه نقشبندیه در میان سائر طرق
اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت
متابعت دارند و از احوال هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را
نمی پسندند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره فرموده اند که اگر احوال و مواجید را با ما بدهند و حقیقت ما را
باعتقاد اهل سنت و جماعت نوازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر اعتقاد اهل سنت و جماعت را
بدهند و از احوال هیچ ندهند غم نداریم و ایضا درین طریق اندراج نهایت در بدایت است
پس در اول قدم آن می یابند که دیگران در نهایت یابند اگر فرق است باجمال و تفصیل است
و شمول و عدم شمول همین نسبت بعینها نسبت اصحاب کرام است علیهم الرضوان چه در اول صحبت خیر البشر
علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات آن یافته اند که اولیای امت را معلوم نیست که در نهایت میسر شود
از ینجاست که ویس قرنی قدس سره که خیر التابعین است بمرتبه وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرضوان
که یکبار بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام رسیده نرسد زیرا که فضل صحبت فوق جمیع فضائل
و کمالات است چه ایمان ایشان شهودیست و دیگران را هرگز این دولت میسر نشده مصرع شنیده کی بود
مانند دیده لهذا انفاق مد شعیر ایشان بهتر از انفاق کوه ذهب دیگران آمد و جمیع اصحاب درین فضیلت
برابر اند پس همه را بزرگ باید داشت و به نیکی یاد باید کرد زیرا که صحابه همه عدول اند و در روایت و تبلیغ احکام همه
برابر روایت یکی را بر روایت دیگری ترجیح نیست حاملان قرآن مجید ایشان بوده اند و آیات متفرقه
را باعتماد عدالت ایشان از هر کدام دو آیه سه آیه کم و بیش اخذ نموده جمع ساخته اند اگر در یکی از اصحاب کسی
جرح نماید آن جرح منجر بقرآن مجید میگردد چه حامل بعضی آیات تواند بود که او باشد و مخالفات و منازعات
که در میان آن بزرگواران گذشته بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب خود دور باید ساخت
قال الشافعی رحمه الله سبحانه و هو علم بحال الصحابة علیهم الرضوان تلک دماء طهر الله عنها ایدینا فلنطهر
عنها السنتنا و مثل این منقول از امام اجل جعفر صادق نیز منقول است والسلام اولا و آخرا

و نبی صلی الله علیه و سلم ازان باب چیزی نویسد و بصریح یا باشارت ازان معلوم کرده زند لیکن ازان تیز میتر باشد که اگر از
قول مخبر صادق هم خود را معاف دارد مبادا کار بخبث و دنائت بکشد و بطلنه و خلل انجامد بنا بر علی ذلک میگوید کلمه حدات
بنماید مخدوما مدت بقای دنیا بسیار قلیل است و ازان قلیل هم اکثر تلف شده و اقل مانده و مدت بقای آخرت
خلود و دوام است معامله خلود را ببقای چند روزه مربوط ساخته اند بعد ازان یا تنعم دائمی است
یا عذاب سرمدی مخبر صادق ازان خبر داده است احتمال تخلف ندارد عقل دور اندیش را کار
باید فرمود مخدوما اشرف عمر در هوا و هوس گذشت و بمرضی اعدای خدا جل شانه بسر آمد و از رذل عمر مانده
اگر امروز آنرا هم بمرضیات حق جل سلطانه صرف نکنیم و تلافی اشرف با رذل هم ننمائیم و محنت اقل را سبیل
راحت مخلد نسازیم و کفارت سیئات کثیره را بحسنات قلیله هم نفرمائیم فردا بکدام روپیش او تعالی خواهیم رفت
و کدام حیله را پیش خواهیم برد خواب خرگوش تا کی خواهد بود و پنبه غفلت در گوش تا چند آخر غشاوه از ابصار
خواهند برداشت و پنبه غفلت از سامعه ازاله خواهند نمود اما سود نخواهد داشت و جز حسرت و ندامت
نقد وقت نخواهد بود پیش از ورود موت کار خود باید ساخت و اشوقا گویان باید مرد اولا از درستی
اعتقاد چاره نبود و از تصدیق با نچه از دین معلوم شده است بطریق ضرورت و تواتر گذر نه و ثانیا علم
و عمل با نچه علم فقه متکفل آنست نیز ضروریست و ثالثا سلوک طریق صوفیه هم درکار است نه از برای
آن غرض که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه فرمایند این خود داخل لهو و لعب است
صور و انوار حسی چه نقصان دارد که کسی اینها را گذاشته بریاضات و مجاهدات هوس صور و انوار غیبی نماید
این صور و انوار و آن صور و انوار هر دو مخلوق حق اند سبحانه و از آیات داله بر صانع اند او تعالی نور آفتاب
و ماهتاب که از عالم شهادت است بوجوه مزیت دارد بر ان انوار که در عالم مثال بینا ما چون این دیدن دائمی
است و خواص و عوام در ان شرکت دارند از نظر اعتبار ساقط ساخته هوس انوار غیبی مینمایند بلی آری که روز
پیش درست تیره نماید بلکه مقصود از سلوک طریق صوفیه تحصیل ازدیاد یقین است در معتقدات
شرعیه تا حقیقت استدلال بفضا کشف می آیند و از اجمال بتفصیل گرایند مثلا وجود واجب الوجود تعالی
و تقدس و وحدت او سبحانه اول بطریق استدلال یا بتقلید معلوم شده بود و باندازه او یقین بهم رسیده بسالک
طریق صوفیه میسر شد ان استدلال و تقلید بکشف و شهود مبدل میگردد و یقین اکمل حاصل میشود علی هذا القیاس

دایره علی الاعنا علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها از روی کرم مرقوم فرموده بودند که حقیقت
معاملهٔ این حکایت چیست که در نفحات مذکور است از مرید شیخ ابن السکینه قدس سره که روزی در آب دجله
بقصد غسل غوطه زده بود و سر از آب نیل برآورده بمصر درآمد و آنجا کدخدا شد و فرزندان بهم رسانید
و تا هفت سال در مصر اقامت ورزید اتفاقاً روزی بقصد غسل در آب نیل غوطه زده بود سر از آب دجله برآورد
دید که در کنار دجله همه جامه‌های او که اول در کنار دجله گذاشته بود بحال خود است جامه‌ها را پوشیده بخانه درآمد اهلیهٔ او
گفت لقمه که از برای مهمانان مقصود بود دیگ طیار است الی آخر القصه مخدوما مکرما اشکال این حکایت از آن راه
است که در یک ساعت کارهای چندین ساله چگونه میسر شود چه این قسم معامله بسیار بوقوع آمده است حضرت رسالت خاتمیت علیه و
علی آله الصلوة والسلام والتحیة در شب معراج بعد از طی معارج عروج و قطع منازل وصول که باوقات سنین بسیار میسر شود چون
باز گشت تو در رجوع فرمودند دیدند که هنوز حرارت بستر خواب زایل نشده است و حرکت آب در ابریق برای
طهارت جدا کرده بودند تسکین نیافته و جوابش همان است که در نفحات بعد از نقل این حکایت مذکور است
که از قبیل بسط زمان است بلکه اشکال آن حکایت ازین بیشتر است که در بغداد آن یک ساعت باشد و در مصر همان
آن مستلزم هفت سال پیدا کند مثلا اهل بغداد در آن زمان در سال ششصد و شصت باشند از تاریخ هجری
و اهل مصر در آن وقت در سال ششصد و شصت و هفت عقل و نقل تجویز این معنی نمی نمایند این معامله نسبت بیک
یا دو شخص مجوز است اما نسبت به بلاد مختلفه و امکنهٔ متعدده محال آنچه بخاطر کلیل این حقیر میگذرد آنست
که این حکایت نه از عالم یقظه است بلکه از قبیل رؤیا و واقعات است که مستمع رؤیا برؤیت مشتبه گشته است
و در نوم و یقظه التباس تام متحقق است اشتباه بسیار واقع میشود بلکه از مظان اشتباه است در خواب دیده است که در
خواب به پیر خود گفته و فرزندان آورده و حکایتی که بعد ازین حکایت از شیخ محیی الدین بن العربی
قدس سره نقل میکنند نیز ازین قبیل است والله سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها نوشته بودند که شرح این
عبارت باید نوشت که امر جسد روح است و امر قالب قلب مخدوما مودای این هر دو عبارت واحد است و آن
تربیت عالم امر او و چون لفظ جسد مقرون بلفظ روح در اطلاقات بسیار واقع میشود و مناسبت لفظی
در میان قالب و قلب بوده هر کدام را بمناسبت خود جمع کرده تعیین عبارت اختیار افتاده است
طلب نصایح رفته بود مخدوما عطوفت آثارا شرم می آید که با وجود اینهمه خرابی و گرفتاری و کم بضاعتی

بر آسمان تاخته و به زمین و زمان رالیس انداخته ؛ و عبارت دیگر از ان رساله که درین مقام و نم شده بود
نیز حل شد و آن عبارت اینست که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقایق
ان اشیاست چه از مقدمات سابق معلوم شده است که حقایق اشیا عبارت از اسمای الهی است جل سلطانه
که مبادی فیوض وجود و توابع وجود ایشان است و حقیقت کعبه فوق آن اسماست پس هر آئینه حقیقت
کعبه متبوع حقایق اشیا باشد آری اکمل اولیا را سیر بالاتر از حقیقت کعبه واقع شود و انوار بالا را
گرفته بمراتب حقایق خود که شبیه باجبار طبعی اشیاست در مراتب علیهم فرود آیند که از برکات
ایشان توقع خواهد نمود کما مر سابقا و ایضا در رساله مبدا و معاد چند فقره نوشته است در بیان افضلیت
انبیا اولو العزم صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم یعنی فضیلت ایشان از بعض دیگر و چون بنای آن
بر کشف و الهام است که ظنی است از ان نوشتن و تفرقه نمودن در فضل نادم و مستغفر است چه در ان باب
سخن کردن جز بدلیل قطعی جائز نیست استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا در مکتوب
خود نوشته بودند که در سرای فرج رسیده بودم که تعلیم طریقت مر طالبان را نسبت بمن مرضی است یا نه تو هم
جواب گفته بودی که نه خاطر فقیر نمانده است که نفی مطلق کرده باشد بلکه گفته بود که مشروط بشرائط است
مطلقا مرضی نیست و الحال هم همین طور میدانند باید که در رعایت شرایط نیک احتیاط نمایند مبادا
مساهله کنند تا باستدراج الیقین نشود که باید گفت بگویند و اخوی مولانا یار محمد قدیم را نیز همین معنی دلالت
نمایند و تاکید بگویند که در تعلیم طریقت سرعت ننماید مقصود دوکان پهن کردن نیست مرضی حق را سبحانه
باید ملاحظه نمود و نیز شرط است دیگر از مسترشدان خود گله نموده بودند کلا از وضع خود باید کرد که بان عبث جا بهیچ زندگانی
میکنند که البته عاقبت آن آزار است گفته اند که پیر باید که در نظر مرید خود را متحمل نماید نه انکه در اختلاط را بگشاید
و در مصاحبانه سلوک کند و بحرف و حکایت هنگامه را گرم دارد و السلام **مکتوب دو صد و دهم** بملا شکیبی اصفهانی
صدور یافته در حل عبارت نفحات که پرسیده بود و در ذکر بعضی از نصائح ضروریه که سوال نموده بود مراسله
شریفه و ملاطفه لطیفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این حقیر قلیل البضاعت فرموده بودند
بمطالعه آن مشرف گشته مبتهج و مسرور گردید سلامت باشند و بسلامت بروند و تا باشند محبت
فقرا باشند و چون بروند محبت ایشان را سرمایه ببرند و چون خیزند بمحبت ایشان خیزند بحرمة من افتخر بالفقر :

حضرت مهدی که خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوة والسلام بقدوم مبارک او بشارت فرموده بعد از هزار سال
بوجود خواهند آمد و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خود نیز بعد از هزار سال نزول خواهد فرمود بالجمله
کمالات اولیاء این طبقه شبیه بکمالات اصحاب کرام است هرچند بعد از انبیاء فضل اصحاب کرام است علیهم الصلوة
والسلام اما جای آن دارد که از کمال تشابه یکی را بر دیگری فضل نتوان داد ازینجا تواند بود که آن سرور
فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام لا یدری اولهم خیر ام آخرهم نفرمود لا ادری اولهم خیر ام آخرهم
اعلمه بحال کل من الفریقین لهذه التعلیل خیر القرون قرنی اما چون از کمال تشابه جای تردد بود فرمود
لا یدری اگر پرسند که آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از قرن اصحاب قرن تابعین را خیر ساخته است
و بعد از قرن تابعین قرن تبع تابعین را پس خیریت این دو قرن نیز برین طبقه متیقن باشد
پس تشابه این طبقه در کمالات باصحاب کرام چه بود در جواب گوییم تواند بود که خیریت آن دو قرن
برین طبقه باعتبار کثرت ظهور اولیاء الله باشد و قلت وجود اهل بدعت و ندرت ارباب فسق و معصیت
و هو لا ینافی کون بعض الافراد من اولیاء الله فی هذه الطبقة خیرا من اولیاء ذینک القرنین کحضرة
المهدی مثلا ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؛ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ؛ اما قرن اصحاب
از جمیع وجوه خیر است آنجا سخن کردن از فضولی است سابقان سابقانند در جنت النعیم مقربان ایشانند
که انفاق کوه ذهب دیگران بمد شعیر ایشان نرسد والله یختص برحمته من یشاء باید دانست که از بیان
سابق واضح گشت معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد فوق این کو مسطور گشته است که حقیقت کعبه
ربانی مسجود حقیقت محمدی گشت چه حقیقت کعبه ربانی بعینها حقیقت احمدی است که حقیقت محمدی فی الحقیقة
ظل اوست پس ناچار مسجود حقیقت محمدی باشد اگر سوال کنند که کعبه بطواف اولیاء امت آمدی آید و از
ایشان برکات می جوید و چون حقیقت او را تقدم باشد بر حقیقت محمدی این معنی چگونه جائز باشد در جواب گوییم
که حقیقت محمدی نهایت مقامات نزول محمد است از اوج تنزیه و تقدیس و حقیقت کعبه نهایت مقامات عروج
کعبه است مرتبه اول در عروج حقیقت محمدی الی برمرتبه تنزیه حقیقت کعبه است و نهایت عروجات او را
غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد و چون اولیاء اکمل امت او را از عروجات آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
نصیب تام است اگر کعبه تبرکات این بزرگواران در یوزه نماید چه عجب بیت زمین زاده

بیشتر پیدا شود لاجرم جانب بشریت در ایشان غالب است حضرت حق سبحانه و تعالی حبیب خود را صلی الله
علیه و علی آله و سلم با آنکه در جامع پیغمبر باید با اظهار بشریت خود کما قال سبحانه و تعالی قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی
اتیان لفظ مثلکم از برای تاکید بشریت است و بعد از ارتحال از نشأه عنصری جانب روحانیت او علیه الصلوة
والسلام غالب آمد و مناسبت بشریه رو بنقص آورد و نورانیت و علو تفاوت پیدا کرد بعضی از اصحاب کرام
فرموده اند که هنوز از دفن آن سرور علیه و علیهم الصلوة والسلام فارغ نشده بودیم که در دلهای خود تفاوت
یافتیم یعنی ایمان شهودی با ایمان غیبی مبدل گشت و معامله از آغوش بگوش کشید و از دیدن بشنیدن
آمد و از زمان رحلت او علیه و علی آله الصلوة والسلام چون هزار سال گذشت که مدت مدید است و ازمنه
متطاوله جانب روحانیت بر نهجی غالب آمد که جانب بشریت را بتمام متلون بلون خود ساخت و عالم خلق را منصبغ
به عالم امر گردانید پس ناچار از عالم خلق او علیه و علی آله الصلوة والسلام رجوع بحقیقت خود نموده بود
یعنی حقیقت محمدی عروج فرموده ملحق بحقیقت احمدی گشت و حقیقت محمدی با حقیقت احمدی
متحد گشت مراد از حقیقت احمدی و حقیقت محمدی درینجا تعین امکانی خلق و امر اوست علیه و علی
آله الصلوة والسلام نه تعین وجوبی که تعین امکانی ظل آنست چه عروج تعین وجوبی را معنی نیست و متحد
گشتن بآن تعین معقول نه چون حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نزول خواهد فرمود و متابعت
شریعت خاتم الرسل علیهما الصلوة والسلام خواهد نمود و از مقام خود عروج فرموده به تبعیت بمقام حقیقت محمدی
خواهد رسید و تقویت دین او علیهما الصلوات والتحیات خواهد نمود از ینجاست که نقل میکنند از شرایع ما تقدم
که بعد از هزار سال از ارتحال پیغمبران اولو العزم از انبیای کرام و رسل عظام مبعوث میشدند که تقویت شریعت
آن پیغمبران فرمایند و اعلای کلمه او نمایند و چون دوره دعوت شریعت او تمام میشد پیغمبر اولو العزم دیگر
مبعوث میگشت و تجدید شریعت خود میفرمود و چون شریعت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
از نسخ و تبدیل محفوظ است علمای امت او را حکم انبیا داده کار تقویت شریعت و تایید ملت را بایشان
تفویض فرموده مع ذلک یک پیغمبر اولو العزم را تابع او ساخته ترویج شریعت او نموده است قال الله سبحانه
و تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون باید دانست که بعد از هزار سال المعهود از ارتحال خاتم الرسل علیه و علیهم
الصلوة والسلام اولیای امت او که بظهور آیند هرچند اقل باشند اکمل بوند تا تقویه این شریعت بوجه اتم نمایند

اعتبار سمت نیز ضامی آن میکند که فوق آن معنی زائد دیگر مناسب آن شان که مبداء وجود
او گردد پس این اسم را ازان مرتبه نصیبی حاصل شده و در فوق آن معنی زائد نیز این احتمال جائز نیست
اما قوت بشری از ضبط آن عاجز است این فقیر کم بضاعت یکمرتبه دیگر را هم گذرانیده است اما فوق
آن مرتبه غیر از استهلاک و اضمحلال نصیب ندارد و فوق کل ذی علم علیم شعر هنیئا لارباب النعیم نعیمها وللعاشق
المسکین ما یتجرع ؛ تفاضل اقدام اهل الله باعتبار طی این مراتب شتی است علی تفاوت الاستعداد
والقابلیات والواصلون الی الاسم قلیلون من الاولیاء فان اکثرهم واصلون الی ظل من ظلال ذلک الاسم
بعد ان عرجوا من المراتب الامکانیة باسرها بطریق السلوک والسیر التفصیلی وقد یتوهم الوصول الی ذلک الاسم فی
طریق الجذبة الصرفة ایضا لکنه غیر معتبر ولا یعتد به والذین عرجوا من ذلک الاسم وقطعوا مراتبه المتفاوتة قلت
او کثرت فهؤلاء اقل قلیل منهم برسر اصل سخن رویم و گوئیم که حقیقت شخص چنانکه تعین وجوبی را گویند تعین امکانی
او را نیز گویند چون این مقدمات معلوم شد گوئیم که محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله الصلوات والتحیات
در رنگ کافه انام مرکب از عالم خلق و عالم امر است و اسم الهی جلشانه که رب عالم خلق اوست شان العلیم است
و آنکه تربیت عالم امر او میفرماید همین معنی است که مبداء وجود اعتباری آن شان است کما ان حقیقت محمدی عبارت
از شان العلیم است و حقیقت احمدی کنایه ازین معنی که مبداء آن شان است و حقیقت کعبه ربانی نیز همان معنی است
ربوبی که پیش از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام آنسرور را حاصل بوده ازان مرتبه
خبر داده و گفته کنت نبیا و آدم بین الماء والطین باعتبار حقیقت احمدی بوده است که بعالم امر تعلق
دارد بهمین اعتبار حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که کلمة الله بوده اند و بعالم امر نسبت مناسبت
داشته بشارت قدوم آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات باسم احمد داده و فرموده و مبشرا برسول
یاتی من بعدی اسمه احمد و نبوتی که بنشاء عنصری تعلق دارد باعتبار حقیقت محمدی است بلکه باعتبار حقیقتین است
ورای در همه مرتبه آن شان و مبداء آن شان لهذا دعوت این مرتبه اتم است از دعوت مرتبه سابق
چه در انمرتبه دعوت مخصوص بعالم امر بوده و تربیت او مقصور بر روحانیان و در این مرتبه دعوت او
شامل خلق و امر است و تربیت او مشتمل بر جهاد و ازدواج غایت ما فی الباب درین نشاء نشاء عنصری
او را علیه و علی آله الصلوة والسلام غالب ساخته بودند بر نشاء ملکی او تا مناسبت که سبب افاده و استفاده است

دست بدهد مثال اکابر را چون در ظلال مقامات ایشان می یابند خیال می کنند که شرکتی با اکابر در مقامات
پیدا کرده اند چنین نیست بلکه اینجا اشتباه ظل شی بجهت نفس شی اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی وجنبنا
عن الاشتغال بالملاهی بحرمة سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و نهم بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در حل بعضے از عبارات متعلق رساله مبدا
و معاد که پرسیده بود و بعضے از عبارات دیگر که بتقریب مسطور گشته و در جواب مکتوب او که مشتمل است
بر بعضے ضروریات این راه الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین
اجمعین سیادت پناهی اخوی اعزی میر محمد نعمان بجمعیت باشند احوال اینجا مستوجب حمد است
در وقت وداع در سرای فرخ شاه خوی خواجه محمد اشرف معنی آن عبارت که در رساله مبدا و معاد
نوشته شده پرسیده بودند چون وقت مساعدت نکرد موقوف مانده بود الحال بخاطر رسید که در حل آن
عبارت چیزی نوشته شود که موجب تشفی احباب گردد عبارت آن رساله این است که بعد از هزار
و چند سال از زمان رحلت آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام زمانی می آید که حقیقت محمدی از مقام
خود عروج فرماید و بمقام حقیقت کعبه متحد گردد و این زمان حقیقت محمدی حقیقت احمدی نام یابد
و مظهر ذات احد جل سلطانه گردد و هر دو اسم مبارک بمسمی متحقق شود و مقام سابق از حقیقت
محمدی خالی ماند تا زمانیکه حضرت عیسی علی نبینا علیه الصلوة والسلام نزول فرماید و عمل بشریعت محمدی
نماید علیهم الصلوات والتحیات در آنوقت حقیقت عیسوی از مقام خود عروج فرموده بمقام حقیقت محمدی
که خالی مانده بود استقرار کند باید دانست که حقیقت شخصی عبارت از تعین وجوبی است که تعین امکانی
آن شخص ظل آن تعین است و آن تعین وجوبی اسمی است که از اسمای الهی جل سلطانه کالعلیم والقدیر
والمرید والمتکلم وامثالها و آن اسم الهی جل سلطانه رب آن شخص است و مبدا فیوض وجودی و توابع وجود
او است و این اسم را نسبت بحضرت ذات تعالی شانه مراتب شتی است و در مرتبه شان صفت که وجود آن زائد
است بر وجود ذات این اسم اطلاق می یابد و در مرتبه شان که زیادتی آن بر ذات بمجرد اعتبار است
نیز این اسم صادق می آید فرق در میان صفت و شان در مکتوبیکه در بیان سلوک و جذبه نوشته
شده تفصیل ذکر یافته است اگر خفائی باشد بآن رساله رجوع نمایند و شک نیست که حصول فنا اگر چه مجرد

ان الله لغنی عن العالمین شاهد این معنی است و چون این بزرگواران از مراتب عروج نزول میفرمایند و انوار
بالا را با خود گرفته فرود می آیند درین اسما علی تفاوت مراتبها که مناسبت باخیار طبقه ایشان دارند
اقامت میفرمایند و توطن مینمایند لهذا اگر کسی ایشان را بعد از استقرار جوید در همان اسما یابد پس بلند استعداد
که متوجه حضرت ذات تعالی و تقدس ناچار در وقت عروج بآن اسما خواهد رسید و از انجا بالفوق
خواهد گذشت الا ماشاء الله تعالی اما آن سالک چون از بالا فرود آید و باسمیکه مبدأ
تعین وجود اوست نزول نماید آن اسم البته پایان تر ازان اسمائیست که مقامات انبیاست
علیهم الصلوات والتسلیمات خواهد بود و تفاوت مقامات انجا ظاهر خواهد شد که مناط فضیلت
هر که مقام او بلندتر است افضل است و تا سالک بازی باسم خود نگردد و اسم خود را پایان تر ازان اسما نیابد
افضلیت آن بزرگواران را بطریق ذوق و حال نتواند دریافت بتقلید ایشان را افضل میگوید و بیقین
سابق حکم باولیت آنها میکند اما وجدان او مکذب حکم اوست درینوقت التجا و تضرع و عجز و نیاز بحضرت
حق سبحانه درکار است تا آنچه حقیقت کار است ظاهر گردد و اینمقام از مزله اقدام سالکان است این جواب را
بمثالی وضح گردانیم ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزای ارضی و اجزای ناریست وقتیکه دخان صعود نماید
اجزای ارضی بمصاحبت اجزای ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کره نار متحقق میشود درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای آبی و اجزای هوائی
که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و ازانجا عروج نموده بالا خواهند رفت درینصورت نمیتوان گفت که رتبه
اجزای ارضی بلندتر است از مرتبه اجزای هوائی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات و
بعد از وصول بکره نار چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبعی خود برسند هر آئینه مقام
اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در ما نحن فیه عروج آن سالک ازین مقامات باعتبار
قاسر است که آن قاسر افراط از حرارت محبت است و قوت جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت
آن مقامات این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما در ابتدا اگر این توهم پیدا شود و خود را در
منتهای مقامات اکابر یابد وجهش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال است و مبتدی و متوسط
چون ان ظلال آن نهایات میبیند خیال میکند که بحقیقت آن مقامات رسیده فرق در میان ظلال و حقایق نمیتواند کرد و با[illegible]

ملاک الامر و مدار النجات و مناط الفوز بالسعادات الدنیویة و الاخرویة ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی ذلک بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة اتمها و اکملها **مصرع** کار اینست غیر اینهمه هیچ ؛ از ترهات صوفیه چه میکشاید و از احوال ایشان چه می افزاید انجا وجد و حال را تا میزان شرع نسنجند به نیم جو نخرند و کشوف و الهامات را تا بر محک کتاب و سنت نزنند به نیم جوی نمی پسندند مقصود از سلوک طریق صوفیه حصول ازدیاد یقین است بمعتقدات شرعیه که حقیقت ایمان است و نیز حصول یسر است در ادای احکام فقهیه نه امری دیگر ورای آن چه رویت موعود بآخرت است در دنیا البته واقع نیست و مشاهدات و تجلیاتیکه صوفیه بآن خرسندند آرام بظلال است و تسلی بشبه و مثال او تعالی ورای الوراست عجائب کاروباریست اگر حقیقت مشاهدات و تجلیات ایشان کماهی گفته شود خوف آن دارد که فتوری در طلب مبتدیان این راه پیدا شود و قصوری در شوق ایشان افتد و از ان نیز میترسد که اگر نگوید باوجود علم تجویز التباس باطل بحق کرده باشد یا دلیل المتحیرین و لکن بحرمة من جعلته رحمة للعالمین علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات گاه گاه اگر از کیفیات احوال اعلام فرمایند موجب ازدیاد محبت است و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و آله الصلوات و التحیات و التسلیمات افضلها و اکملها

مکتوب دو صد و هشتم بحضرت مخدوم زاده اعنی میان محمد صادق سلمه الله سبحانه مفارق المحبین صدور یافته در جواب سوالیکه نموده بودند که سالک این طریق گاه هست که خود را در مقامات انبیا می یابد علیهم التسلیمات و الصلوات بلکه در بعضی اوقات می بیند که از ان مقام نیز بالا رفته است سر این معنی چیست

فرزندے پرسیده بود که سالک این طریق در مقامات عروج گاه هست که خود را در مقامات انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات اتمها و اکملها مییابد بلکه در بعضی اوقات میداند که از ان مقام نیز بفوق رفته است سر این معنی چیست و جواب آنکه مقرر است و مجمع علیه که فضل انبیاست علیهم الصلوات و التحیات اولیا هرچه می یابند و بکمالات ولایت بمتابعت ایشان میرسند بو البش آنست که آن مقامات انبیا علیهم الصلوات و البرکات نهایات مقامات عروج ایشان نیست بلکه عروج این بزرگواران بمراتب از ان مقامات بالا رفته است چه آن مقامات عبارت از اسما و صفات الهی است جل سلطانه که مبادی تعینات ایشان است و وسائل فیوض از حضرت ذات تعالی و تقدس و هیچ حضرت ذات را که منزه و متعالی است بالعالم هیچ مناسبتی نیست و غیر از عنا هیچ نسبتی خاصل نه کرمه

باید که بعد از تحلیه و تزیین باطن بتیان احکام شرعیه علماً و عملاً و اعتقاداً بر وفق آرای علمای اهل سنت و جماعت شکر الله
تعالی سعیهم باطن خود را بذکر الهی جل سلطانه معمور دارند و نسبتی که در طریقه علیه اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی
اسرارهم خدا کرده است تکرار فرمایند که در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است و نسبت ایشان
فوق نسبتها است کوته اندیشان این سخن را باور ندارند یا نه مقصود ترغیب و تشویق دوستان است
مخالفان خارج از بحث اند ع هر کس افسانه بخواند افسانه است * وانکه دیدش نقد خود مردانه است
بالجمله فلاح اخروی را مربوط بذکر کثیر داشته اند کریمه واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون شاهد این معنی است
پس ذکر کثیر باید قرار داد و هر چه منافی این دولت است آنرا دشمن باید داشت علاج رستگاری است
ما علی الرسول الا البلاغ ع ذکر گو ذکر تا ترا جان است * پاکی دل ز ذکر رحمان است الا بذکر الله
تطمئن القلوب نص قاطع است المسئول من الله سبحانه التوفیق علی ذلک الثبات والاستقامة علیه فانه
ملاک الامر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وآله الصلوات والتسلیمات اتمها
واکملها جامه مرحومی که در اوقات نیک مکرر پوشیده شده است مرسل شده خواهند پوشید عواقب جمیع امور
بخیر باد بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوة والسلام **مکتوب دو صد و هفتم** بمیرزا حسام الدین احمد
صدور یافته در بیان آنکه قرب ابدان در قرب قلوب تاثیر عظیم است و در بیان آنکه وجد حال را
تا بمیزان شرع نسنجند بنیم جو نمیخرند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی منتی است که بجناب
سلامتی جناب شما و حضرات مخدوم زادها فرزندی میان جمال الدین حسین و سائر اعزه و خدمت عتبه
علیه و علی الخصوص میان شیخ الهداد و میان شیخ الهدیه رسیده ماند آن غیر از بیان دور افتادها نخواهند بود
آری قرب ابدان را در قرب قلوب تاثیر عظیم است لهذا هیچ ولی بمرتبه صحابه نرسد و ویس قرنی با آن رفعت شان
که بشرف صحبت خیر البشر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات نرسیده بمرتبه ادنی صحابی نرسد شخصی از عبد الله
بن المبارک رضی الله تعالی عنه پرسید ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز در جواب فرمود الغبار الذی
دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرة احوال
واوضاع ایشان خود و مع لواحق و توابع مقرون بعافیت است لله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک بل علی
جمیع النعماء والآلاء وعلی الخصوص علی نعمة الاسلام ومتابعة سید الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام فانه

بیچونی و بیچگونی بعد از توجه بالکلیه بقلب گرایند و بمعنی حاضر و ناظر تصور نکنند هیچ صفت ملحوظ نداشته همین
اسم مبارک را بعد از توجه بکلیه همواره در دل حاضر دارند بعضی امور ضروریه بحضور و صحبت اند اگر ملاقات میسر شد
مذکور خواهد شد تا زمان ملاقات احوال مجدوده نویسان باشند که مطالعه آنها باعث توجه غائبانه
میگردد والسلام **مکتوب صد و چهارم** بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرض جنایات
اهل خسران محنت نکشند و بکاری که در پیش دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات
ایشان جد تمام نمایند از سخنان پریشان ارباب خسران محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لایق آنکه بمکافات
و مجازات متعرض نشوند دروغی را فروغی نیست باعث کساد بازار آنها کلمات تمنا قصد آنها خواهد بود
من لم یجعل الله له نورا فما له من نور شغلیکه در پیش دارند در پنهان کوشند و از غیران چشم بپوشند قل الله ثم
ذرهم فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بوقت رسیدند عشره اعتکاف باتفاق بجا آوردند و بفتوحات
واردات مجدوده مشرف گشتند والحمد لله سبحانه که اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است
و ترقیات دری ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم **مکتوب صد و پنجم** بخواجه محمد اشرف
کابلی صدور یافته فی بیان ان متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة ملاک الامر ثبتکم الله
سبحانه بکمال المتابعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة فانه ملاک الامر و منیته الصدیقین وما سوی
ذلک فاوهام باطلة وخیالات فاسدة نجانا الله سبحانه وایاکم عنها والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دائما **مکتوب صد و ششم** بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافته
در مذمت دنیا و نکوهش گرفتاری بتنعمات آن اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت بحرمة سید المرسلین علیه
و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها وافضلها مفاوضه لطیفه و ملاحظه شریفه که نامزد این حقیر در افاده
نموده بودند بوصول ان مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء ای بهادر آدمی را در دنیا
از برای اطعمهای چرب و لذیذ و لباسهای فریبی نفیس نیاورده اند و از برای تمتع و تنعم و لهو و لعب نیافریده
مقصود از خلقت او ذل و انکسار و عجز و افتقار اوست که حقیقت بندگی است اما آن انکسار و افتقار
که شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بآن اذن فرموده چه ریاضات و مجاهدات
اهل باطن که موافق شریعت غرا نیند در جز ضلالت و خذلان نمی آید و غیر از حسرت و ندامت نمی گذارد

که جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است در حدیث نبوی است علیه من الصلوات انهاها ومن التحیات ازکاها
که خدای تعالی را فرشتگانند ورای کتبهٔ اعمال در راهها و سرگذرها میگردند و طلب اهل ذکر میکنند تا آنکه
این طائفه را که در ذکر اند و میابند یکدیگر را ندا میکنند که بشتابید بسوی حاجت خویش پس گرد گیرند ایشان را با جنحهٔ خویش
و از بسیاری تا آسمان رسند پس خداوند تعالی که داناتر است بحال بندگان از ملائکه میپرسد چون دید
بندگان مرا فرشتگان گویند الهی حمد و ثنای تو میگفتند و ترا به بزرگی یاد میکردند و ترا از جمله عیوب
و نقصان تنزیه مینمودند خداوند تعالی میفرماید ایشان مرا دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند ملائکه گویند بیشتر تحمید و تکبیر گویند خداوند تعالی فرماید ایشان از من چه میطلبیدند گویند بهشت
میطلبیدند خداوند تعالی فرماید ایشان بهشت را دیده اند گویند ندیده اند فرماید اگر ببینند
چگونه باشند گویند بیشتر طلبند و بیشتر حرص آن نمایند ملائکه گویند یارب آن طائفه از دوزخ میترسیدند
و بتو پناه می جستند حق سبحانه فرماید ایشان دوزخ را دیده اند گویند ندیده اند فرمان آید که اگر
ببینند چگونه باشند گویند اگر ببینند بیشتر تعوذ نمایند و راه فرار از ان بیشتر اختیار کنند خداوند تعالی
فرشتگان را فرماید شما را گواه گرفتم ایشان را همه بیامرزیدم ملائکه گویند یارب دران مجلس ذاکران فلان
از برای ذکر نیامده بود حاجت دنیاوی داشت برای آن آمده بود حق سبحانه فرماید ایشان جلیسانند یعنی
جلیسان منند بحکم انا جلیس من ذکرنی همنشین ایشان بدبخت نباشد پس ازین حدیث و از حدیث
سابق که المرء مع من احب لازم می آید که محبان این طائفه با ایشانند و هر که با ایشان است بدبخت نه
ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی محبتهم لا الاکرام بحرمة النبی الامی الهاشمی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات
والتحیات کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون و آنچه از احوال خویش در مکتوب میان شیخ
الهداد قلمی نموده بودند تقسیم عدمات و کم شدنها طالبان را بسیار رو میدهد همت بلند دارند و هر چه بدست
افتد قناعت نکنند ع پس بی رنگ است یار دلخواه ای دل ÷ قانع نشوی برنگ ناگاه ای دل
صحبت این طائفه از جمله ضروریات است حق سبحانه و تعالی در صحبت ایشان اندازد ع گرد مستان
گرد اگر کم می رسد کو رسند که بوی هم نشسته رویت ایشان بس است ÷ بهمان طریقه که از
حضرت قبله گاهی یعنی خواجه عبد الباقی قدس سره اخذ کرده اند باشند اسم مبارک الله را معنی

نهایات دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا بحال
چون آن متدارکه بتوسط نقلهای متعدده هیئة دیگر پیدا کرده و شایان آن گشته که از انجانب تهمات دیگر
تاستی گردد از برای دفع آن باین چند کلمه اقدام نمود از آشنائی شما هیچ نمی افزاید و از عدم آشنائی هیچ
نقصی راه نمی یابد ملحوظ و منظور خیر اندیشی شما بود انا الرضی بالضر لا التجنی النظر مثل مشهور است یقین دانند
که این فقیر ضرر شما نخواسته و نخواهد خواست ان شاء الله تعالی سخنی بود از روی غیرت که در دنیا از میان شد
بتقریبی گفته بود بخاطر باز نهند دیگر شخصی که خود را از حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه افضل داند
امر او از دو حال خالی نیست زندیق محض است یا جاهل صرف این فقیر پیش ازین بچند سال مکتوبی که
بجناب شما نوشته بود در بیان فرقه ناجیه که اهل سنت و جماعت اند عجب است که بعد از مطالعه آن این قسم
سخنان را تجویز مینمایند کسیکه حضرت امیر را افضل از حضرت صدیق گوید از جرگه اهل سنت می براید
فکیف که خود را افضل داند و مقرر این طائفه است اگر سالکی خود را از سگ گرگین بهتر داند از
کمالات این بزرگواران محروم است اجماع سلف فضیلت حضرت صدیق بر جمیع بشر بعد از انبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات منعقد گشته است احمقی باشد که توهم خرق این اجماع نماید این فقیر در کتب و رسائل
خود نوشته است که وحشی قاتل حضرت حمزه که یکمرتبه بصحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام
رسیده از ویس قرنی که خیر التابعین است بهتر است پس در حق ایشان بطور شخصی این قسم سخنان تخیل نمودن از عقل دور اندیش
دور است عبارتیکه مردم این توهم را از انجا پیدا کرده اند باید دید و بتحقیق معامله وا رسید مجرد تقلید ارباب حسد
نمودن چه مناسب با آنکه مشائخ در غلبه سکر چیزهای نامناسب گفته اند شیخ بسطام میگوید لوای ارفع من لوای
محمد از انجا افضلیت نتوان برد که عین زندقه است و در عبارت فقیر حاشا و کلا که این قسم چیزی مذکور
شده باشد والسلام مکتوب دو صد و سیوم بملا حسینی صدور یافته در تحریض بر محبت این طائفه
علیه و در بیان آنکه جلیس ایشان از شقاوت محفوظ است و ما ینا سب ذلک احسن الله تعالی احوالکم
و اصلح سبحانه اعمالکم و آمالکم مکتوب شریف چون مبنی بر محبت فقرا بود برسیدن آن فرحت فراوان
روی داد حق سبحانه و تعالی محبت این طائفه علیه را روز بروز زیاده گرداند و نیازمندی نسبت
با ایشان سرمایه روزگار سازد بحکم المرء مع من احب محبان ایشان با ایشانند و ایشانند

وحضرت خواجه علاء الدین عطار قدس سره که خلیفه نخستین ایشان است در همین معنی این بیت میخوانند

بیت: گر شکستی دل و زبان باز ٭ قفل جهان را همه بگشادمی ٭ ثبتنا الله سبحانه علی طریقة هولاء الاکابر والسلام

مکتوب دو صد و یکم بچوچک بیگ حصاری صدور یافته در استفسار او

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی جناب چوچک بیگ حصاری پرسیده اند که شخصی میگوید که علوم تمام در دو سه حرف مندرج است این سخن را باور میتوان کرد یا نه در جواب گفته شد که ظاهر از آن شخص از ذوی علم و سماع و مطالعه کتب گفته باشد که از کبار متقدمین امثال این سخنان سر بر زده اند حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده اند که جمیع علوم در بای بسمله مندرج است بلکه در نقطه آن با و اگر آن شخص درین سخن دعوی کشف میکند پس مراد او از دو حال خالی نیست اگر گوید بر من منکشف ساخته اند که تمام علوم در دو سه حرف مندرج است عام تر از آنکه آن دو سه حرف را بخصوص علوم او کرده باشند یا نه احتمال صدق دارد و اگر گوید که تمام علوم را در ضمن دو سه حرف بر من منکشف گردانیده اند و در صفحه آن دو سه حرف تمام علوم را مطالعه میکنم پس مدعی کذب است از و باور نباید کرد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها

مکتوب دو صد و دوم بمیرزا فتح الله حکیم صدور یافته در تاسف انحال جماعه که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و بموجب قطع این بزرگواران نموده

ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی الطریقة المستقیمة المرضیة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة روزی سخنی از غیرت مشائخ نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مذکور میشد در ان اثنا مذکور شد که حال جماعه چه خواهد شد که خود را در سلک ارادت این اکابر داخل ساخته اند و یا در ضمن اینها خود را در آورده اند و ایشان آنان قبول فرموده و در ثانی الحال بی جهت و بموجب قطع این بزرگواران نموده اند و بطعن و تخمین متشبث اذیال دیگران گشته در ضمن نام شما و نام قاضی سنام مذکور شده بود و آن مذاکره معلوم نیست که یک لمحه کشیده باشد و آنهم بهیچ کس بر تقریب بوده بعد از ان خدا نکند جلشانه که فقیر بی آزار مسلمانان خواسته باشد یا در دل کینه نگاهداشته خاطر شریف ازین رهگذر جمع باشد معلوم شما شده باشد که طریق ما طریق دعوت اسمائیست اکابر این طریقت استهلاک در مسمای این اسما اختیار فرموده اند ابتدای توجه ایشان باحدیت صرف است از اسم و صفت نجز ات نمیخواهند تعالی و تقدس لاجرم

کہ مطالب بعیدہ خواست کہ از مرکب سکر و مستی کہ قطع ازین راہ بی مدد آن مرکب متعسر است باز دارد کہ
بوصول مطلوب بپا باید رسید پای راست کہ عبارت از روح است چہ درین راہ نا سلوک بپاے قلب و روح
میروند نہ بپاے علم و عمل کہ آن براہ سلوک مناسبت دارد و اول ہستی کہ فرود می آید ہمان روح است
وثانیاً قلب کہ پای چپ معلمان است از رکاب بیرون آوردہ بود کہ الہام بگوش شنید کہ سلطان
در خیمہ نیست و تحقق کہ چنین است حسین قصاب چون قوت جذبہ داشت بانگ بشارت ہستی فرود آمد
وآن دو ترکمان چون جذبہ قوی داشتند و غلبہ محبت باشغال اجتہمرات کول نشدند مرد وار
بالا گذشتند حسین قصاب اگر ہزار سال انتظار بکشد سلطان را ہرگز در خیمہ نخواہد یافت کہ او تعالی
ورای الوراست قولہ برنشستہ است و بشکار شدہ یعنی بر مجالی و مظاہر جمیلہ برنشستہ است و بصید
دلہاے عشاق شدہ و این آواز دانستن بمعنی باندازہ فہم و درایت حسین قصاب بود کہ بطریق
تنزل بادی سخن کردہ اند والا آنجا کہ اوست او تعالی و تقدس برنشستن و بشکار شدن معنی ندارد
بیت لا و ہوزان سرای رونہی ٭ بازگشتند و جیب و کیسہ تہی ٭ و این عبارت را معنی دیگر نیز
بخاطر فاتر میرسد کہ مناسب مقام تفرد و کبریائی است ہر چند این معنی نیز شایان جناب قدس آنحضرت
نیست جل سلطانہ اما از معانی دیگر اولی و انسب است و آن معنی اینست کہ بر وحدت کہ تعین اول است
و فوق مرتبہ وحدیہ برنشستہ است و چون در مرتبہ وحدت اضمحلال و استہلاک تعینات علمی و عینی است
شکار کہ سبب ہلاک وحوش و طیور است مناسب آن مقام دانستہ بشکار شدہ فرمودہ شیخ محمد معشوق طوسی
و امیر علی عبو بشکارگاہ سلطان رسیدند و صید او گشتند اما معشوق طوسی قدم وافر بیشتر داشت و حسین
قصاب نیز بر گشتن سلطان در خیمہای وحدیہ ماند واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ المراد و ما فیہ من الصواب
والسداد مخدوما اکابر طریقہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالی اسرارہم ہمین راہ نا سلوک را اختیار کردہ اند و
آن راہ نا معہود در طریقہ این بزرگواران راہ معہود گشتہ است و عالم عالم را ازین راہ بتوجہ و تصرف
بمطلب میرسانند این طریق بوصول اقرب است اگر مراعات آداب پیر مقتدا نمودہ آید چہ درین
طریق پیر و جوان در وصول برابر اند و لہذا صبیان کل تساوی بلکہ موتی نیز ازین دولت امیدوار اند
حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ فرمودہ اند کہ از حق سبحانہ طریقی خواستہ ام کہ البتہ موصل باشد

از ان [illegible] حضور [illegible] است [illegible] آن حضور شعور را بماه اشارت فرموده اند مقام بیان

[illegible] که مدبر جسد روح است و مربی [illegible] قلب و قوای جسدی مکتسب

از قوت روحانی است [illegible] تعالی [illegible] پس ناچار در وقت توجه قلب و روح بجناب

[illegible] که لازم طریق [illegible] است [illegible] آن نقص است فتوری در تدبیر جسد

و تربیت قالب [illegible] ذهول از شعور میگردد و سستی قوی و جوارح میرساند و بی اختیار

[illegible] شیخ اجل شیخ محی الدین بن العربی قدس سره در فتوحات

[illegible] فرموده است [illegible] که رقص و حرکت دوری است آنرا سماع گفته و مبالغه

منع آن نموده پس [illegible] شد که این غیبت [illegible] حضور [illegible] است و این ذهول [illegible]

[illegible] که [illegible] ماه مناسبت [illegible] باید دانست که پوشیدن روی ماه

[illegible] کنایه از [illegible] است که [illegible] آن حضور و آگاهی میرساند و این

[illegible] متوسطان [illegible] هر چند [illegible] تواند بود [illegible]

[illegible] باشد که چون [illegible] دیگر باره ماه [illegible] بیرون آمد [illegible] قدم آن دو جوانمرد [illegible]

[illegible] حضور و آگاهی است راه روشن میگردد و قطع مسافت بیشتر نموده می آید چون

صبح [illegible] یعنی آن غیبت و ذهول زائل شد و آن حضور و آگاهی قوت گرفت با توجه خلق [illegible]

و کنایه [illegible] از [illegible] آفتاب [illegible] است کوه عبارت از وجود بشریه است که در [illegible] وقت [illegible]

[illegible] طریق تزکیه نفس بعد از تصفیه قلب است و چون آن دو ترکمان قوت جذب [illegible] داشتند و

[illegible] محبت لاجرم مردوار پای بر بالای کوه بشریه نهادند و بیک ساعت بر آن بالا شدند و

[illegible] از فنا مشرف گشتند و حسین قصاب چون آن قوت جذب نداشت بجهت تمام بالای

آن کوه بر آمد آنهم ببرکت متابعت آن دو ترکمان میسر شد و الا سرش برید [illegible] لشکرگاه

عبارت از مرتبه اعیان ثابته است که جامع [illegible] حقایق امکانی است و تعین علمی [illegible]

[illegible] کنایه از آن تعینات است و در آن خیمه میان عظیم اشارت بتعین علمی [illegible] است تعالی

و تقدس که آنرا خیمه سلطانی گفته و چون حسین قصاب شنیده که آن خیمه سلطانی است [illegible] کرده

که منتج نتایج گردد چون مجرد نوشتن کفایت نمیکرد و تعلق بحضور صحبت داشت بنابران تصدیع خودی
مشار الیه داده شد والسلام مکتوب هشتم در جواب ملا شکیبی اصفهانی صادر یافته در حل عبارت نفحات که
اغلاق داشت و طلب شرح او نموده بود والحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی سید المرسلین وعلیه
وآله الطاهرین اجمعین عبارت نفحات که فی الجملة اغلاقی داشت فرموده بودند که آنرا شرح باید کرد بنابران
بچند کلمه جرأت نموده مخدوما عین القضاة همدانی میگوید در بیان حال جماعه که بی راهبری راه سلوک
رفتند بعضی از ایشانرا مغلوبی در پناه خود نگاه داشت و مستی شایان حال ایشان شد و هرکه با تمیز بود
سر در بیابان ضلال نهاد مراد از راه سلوک والله سبحانه اعلم طریق سلوک است و طی مقامات عشره
مشهوره بترتیب و تفصیل و درین طریق تزکیه نفس مقدم است بر تصفیه قلب و انابت شرط
هدایت است و راه نا سلوک عبارت از طریق جذبه و محبت است و تقدیم تصفیه است بر تزکیه و راه اجتبا
است که مشروط بانابت نیست و این طریق طریق محبوبان و مرادان است بخلاف طریق اول که
طریق محبین است و راه مریدین بعضی از ایشان که قوت جذبه داشتند و استیلاء محبت که مغلوبی و مستی
عبارت ازان است از شر شیاطین آفاقی و انفسی محفوظ ماندند و از اغوا و ضلال ایشان مصئون چند راه
نداشتند تا فضل ایزدی جلسلطانه رهنمونی فرموده ایشانرا بمطلوب حقیقی رسانید و هرکه از ایشان با تمیز بود
یعنی قوت جذب نداشت و استیلاء محبت در حق وی مفقود بود چون راه بر نداشت اعداء دین
او را از راه بردند و هلاکش ساختند و بموت ابدی گرفتارش گردانیدند و از جمله مغلوبان آن
دو ترکمان بودند که حسین قصاب بدان اشارت کرد ازیشان حکایت کرد که با کاروان عظیم در راهی
میرفتیم ناگاه دو ترکمان از میان آن کاروان بیرون شدند و راه نا سلوک در پیش گرفتند الی آخر
القصه راهیکه کاروان عظیم بآن راه میرفتند راه سلوک است که بقطع مقامات عشره مشهوره بترتیب و تفصیل
صورت بندد چه اکثر مشائخ علی الخصوص متقدمین بهمین طریق بمقاصد خود رسیده اند و راه نا سلوک
که آن دو ترکمان اختیار کردند و حسین قصاب ایشانرا دران راه متابعت نمود طریق جذبه و محبت است
که نزدیکتر است بوصول ازان راه سلوک تعهد و مقدمه این طریق التذاذ و آرام است که سبب
دهشت است و تحیر یا عشق و وصول است از شعور و کنایت ازان حالت بشب تیره است و چون این غیبت و ذهول

در حقیقت ترک آن عبارت در ترک رغبت در آن است و ترک رغبت وقتی متحقق شود که وجود و
عدم آن مساوی شده باشد و حصول این معنی بی صحبت ارباب جمعیت متعسر است صحبت این بزرگان
اگر میسر شود مغتنم باید شمرد و خود را باین باید سپرد و صحبت میان شیخ مزمل هرچند شما را مغتنم است
و امثال این عزیز کم عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر اند شیوهٔ اهل کرم ایثار است یعنی تقدیم حاجت غیر بر حاجت
خود چند روز اگر میان شیخ مزمل را رخصت فرمایند بر محل است بعد از فراغ کار ان شاء الله العزیز
باز خواهند رفت اخلاص غائبانه هم شما را کار حضور میکند زیاده تصدیع است رزقنا الله سبحانه و ایاکم
الاستقامة علی متابعة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و هشتم بخانخانان صدور یافته در بیان آنچه آشنائی فقرا با غنیا درین
زمان بسیار متعسر است و ما یناسب ذلک فتوحات مکیه مفتاح فتوحات مدنیه باد بحرمة النبی و آله الامجاد
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات التفات نامه گرامی که بنام فقرا ارقام نموده بودند وصول یافت باعث ازدیاد
محبت گشت بشری لکم ثم بشری لکم مخدوما فقرا را با غنیا آشنائی کردن درین زمان بسیار متعسر است
اگر فقرا بگفتن یا نوشتن راه تواضع و حسن خلق که از لوازم فقر است پیش میگیرند کوته اندیشان
از سوء ظن خود می انگارند که طامع و محتاج اند لاجرم درین ظن خسر الدنیا والآخرة میگردند و از
کمالات این بزرگواران محروم میمانند و اگر فقرا باستغنا که نیز از لوازم فقر است حرف میزنند قاصر
نظران از بدخلقی خود قیاس میکنند که متکبر و بدخلق اند نمیدانند که استغنا نیز از لوازم فقر است که جمع ضدین
اینجا از استحاله برآمده است ابوسعید خراز میفرماید عرفت ربی بجمع الاضداد هرچند ارباب نظر این معنی را
قبول نمیکنند و محال انگارند لیکن غم نیست طور ولایت ورای طور نظر عقل است باقی احوال امیر و مولانا
تفصیل معروض خواهند داشت والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و نود و نهم بملا محمد امین کابلی
صدور یافته در بیان قبول فرمودن آنچه او طلب نموده بود از ورد و مشغولی صحیفه گرامی که مبنی بود
از فرط محبت و اخلاص و مشعر از مودت و اختصاص در ورود یافت موجب فرحت گشت عافاک الله سبحانه
اظهار طلب ورد و هم ارادت نموده بودند بنا بر علی ذلک اخوی ارشدی مولانا محمد صدیق را فرستاده شد
تا بذکر این طریقه علیه مشغول سازد و آنچه میفرمایند در امتثال آن سعی بلیغ خواهند نمود میسر است

صحیفهٔ مرحمت و شیمهٔ مکرمت وراغ ازمنه ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که خصوص از یاد عوام فارغ
نیستند و مهتران از غمخوارگی کهتران خالی نیند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء مخدوما از هر چه میرود
سخن دوست خوشتر است ؛ این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام بعالم خلق تعلق دارد و
پنج گام بعالم امر بگام اول که سالک در عالم امر میزند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات
و بگام سیوم شروع در تجلیات ذاتیه می افتد ثم و ثم علی تفاوت درجاتها کما لا یخفی علی اربابها
کل ذلک منوط بمتابعة سید الاولین والآخرین علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها آنچه گفته اند که این راه دو خطوه است مراد ازان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل
الاجمال و تیسیر اللامر علی نظر الطلاب بهر گامی ازین گامهای هفتگانه از خود دور می افتد و بحق سبحانه نزدیک
و بعد از طی این گامها فنای اتم ست که بقای اکمل بران مترتب است و باین فنا و بقا حصول ولایت
خاصهٔ محمدیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد
ما فقیران نامرادرا باشال این سخنان چه مناسبت است غیر ازانکه کام و دهان خود را از زلال این
کمال سیراب و شیرین داریم رباعی گر نداریم از شکر جز نام بهر ؛ این بسی خوشتر که اندر کام زهر ؛ آسمان
نسبت بعرش آمد فرود ؛ ورنه بس عالیست پیش خاک تود ؛ والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و نوزدهم
به پهلوان محمود صدور یافت در بیان آنکه سعادتمند کسی است که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت
محبت حق سبحانه و تعالی گرم و ما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة سعادتمند کسی است
که دلش از دنیا سرد شده باشد و بحرارت محبت حق سبحانه تعالی گرم محبت دنیا سر گناهان است و ترک آن
سر جمیع عبادات چه دنیا مغضوبهٔ حق است سبحانه و تا آنرا آفریده است بسوی آن نظر نفرموده و اهل او
بداغ طرد و لعن موسوم‌اند در خبر است که الدنیا ملعونة و ملعون ما فیها الا ذکر الله چون ذاکران بلکه هر ذره
از ذرات وجود ایشان بذکر الله سبحانه مملو است پس ذاکران حق سبحانه ازین وعید خارج باشند
و در شمار اهل دنیا نیایند زیرا که دنیا چیزی است که دل را از حق سبحانه باز دارد و بغیر او مشغول سازد
خواه اموال و اسباب باشد آنچنین و خواه جاه و ریاست و خواه ننگ و ناموس فاعرض عن من تولی عن ذکرنا
نص قاطع است هر چه از دنیا ست بلای جان ست اهل آن در دنیا همیشه در تفرقه اند و در آخرت از اهل ندامت

بجوش آمده است فی سبیل الله وزن خواهند کرد و بدین سپاهی خواهر جبر سید قتل الناس شرار العلماء و خیر الناس
خیار العلماء التماس آنکه بعضی بشارات آورده که خود در العسکر رسانند بتقریب ماه مبارک رمضان
در حضرت دهلی توقف واقع شد انشاء الله بعد از مضی این ماه مبارک بخدمت اعزه خواهد رسید مکتوب
صد و نود و پنجم به صدر جهان صدور یافته در اعزاز تحریض بر ترویج شریعت و اظهار تأسف بر ضعف اسلام و اهل آن
سلمکم الله سبحانه و ابقاکم احسان بسیار نمایند چونکه نسبت بکافه حاصل است بضرورت کلها
خلایق بحکم جبلت الخلائق علی حب من احسن الیهم بجانب محسنان مائل است پس ناچار بواسطه
این ارتباط طبعی اخلاق و اوضاع بادشاهان بعموم خلایق علی تفاوت درجات الاحسان
از خیر و شر و صلاح و فساد تا آنکه اینجا گفته اند الناس علی دین ملوکهم سرایت
است اکنون که انقلاب دول بظهور پیوسته صورت عناد اهل ملل بکلی شکسته کاروبار قرن سابق مصداق این سخن
بر ائمه اسلام از صدور و عظام و علمای کرام لازم است که تمام همت خود را مصروف رواج شریعت غرا ساخته در بدایت امر ارکان اسلام
منهدمه را بر پا سازند که در تسویف خیریت ظاهر نمیشود دلهای غریبان ازین تاخیر در اضطراب است هیهات
قرن سابق در دلها مسلمانان متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام بتطویل انجامد هرگاه
بادشاه را گرمی ترویج سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة نباشد و مقربان ایشان نیز درین باب
خود را معاف دارند و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقرای اهل اسلام بسیار تنگ و تیره
خواهد بود انا لله و انا الیه راجعون عزیزی میفرماید بیت انچه ازین گم شده گر از سلیمان گم شدی
هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی
شعر صبت علی مصائب لو انها ٭ صبت علی الایام صرن لیالیا
از جمله شعائر اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود در سرهند که اعظم
بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد و حال فقیر دعاگو قاضی یوسف آبای او تا بنا سرهند
قاضی شده آمده اند چنانکه سناد سلاطین ماضیه دارد و مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر
را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی مصدرها الصلوة والسلام
والتحیة مکتوب صد و نود و ششم بمقصود عرب صدور یافته در بیان آنکه راهی که ما در صدد قطع
آنیم همگی هفت گام است و هر گامی ازین گامها سالک از خود دورتر می افتد و بحق سبحانه نزدیک میگردد

آن کبد ایشان اعلام نخشند و در رفع آن کوشند شاید اتقیا یا ابهامی باشند بر عدم علم بادشاه بر شنیعی
آنها اگر فی الجمله گنجایش وقت یابند بعضی از علمای اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم
اهل کفر اعلام نمایند که از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات هیچ در کار نیست در قیامت
عذر نخواهند شنید که بی تصرف تبلیغ احکام شرعی نکردیم انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات که بهترین
موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات می طلبیدند منظور میبودند که معجزات از قدرت
خداست عز و جل ما را تبلیغ احکام است و تواند بود که دران اثنا تائید حق سبحانه و تعالی امری ظاهر سازد
که باعث اعتقاد حقیت این جماعة باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرور است
تا این واقع نشود عهده بر ذمه علما و مقربان حضرت بادشاه است چه سعادت که درین گفتگو
جمعی بآزار رسند انبیا علیهم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارها نکشیدند و چه محنتها
ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها فرموده ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت شعر عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد * شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را
والسلام والاکرام **مکتوب صد و نود و چهارم** بصدر جهان صدور یافته در تحریص بر ترویج ملت
و تائید دین و ما یتعلق بذلک سلمکم الله سبحانه و عافاکم استماع سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل
اعدای ملت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زدگان را فرح بخش
و روح افزاست الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک والمسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد هذا الامر العظیم
بحرمة النبی البشیر النذیر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها یقین است که مقتدایان
اسلام از سادات عظام و علمای کرام در خلا و ملا متصدی ازدیاد این دین متین و تکمیل این صراط مستقیم
خواهند بود سر و برگی درین باب چه دراز نفسی نماید شنیده شد که بادشاه اسلام از حسن استعداد اسلام
خواهان علما اند الحمد لله سبحانه علی ذلک معلوم شریف است که در قرن سابق هر فسادی که پیدا شد
از شومی علمای سوء بظهور آمد درین باب تمام مرعی بایسته از علمای دین دار انتخاب نموده
اقدام خواهند فرمود علمای سوء لصوص دین اند مطلب ایشان حب جاه و ریاست و منزلت نزد
خلق است والعیاذ بالله سبحانه من فتنتهم آری بهترین ایشان بهترین اند ایشانند که فردای قیامت بسیاری ایشان را

در حویلی خود مسجد جامع بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید توفیق ارزانی
فرمایاد بتقسیم خبر که مخلصان می شنوند غایة الغایت مسرور و مبتهج میگردند سیادت پناها مکرما امروز اسلام
بسیار غریب است جمعی که امروز در تقویة آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا اکرام شاهانه را بایند و عظمی
سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس بوقوع می آید زیبا است و رعنا خصوصاً درین وقت که
غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اهل بیت زیبا تر و رعنا تر است که این دولت خانه زاد خاندان
بزرگ شما است از شما ذاتی است و دیگران عرضی حقیقت وراثت نبوی علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التحیات و التسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغامبر صلی الله
علیه و سلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در زمانی موجود شده اید که اگر از اوامر و نواهی
دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید و بعد از شما گروهی خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر و نواهی بتقدیم
آرند خلاص شوند و بعد از شما این آن وقت است و این گروه آن گروه ه گوی توفیق و سعادت
در میان افگنده اند هیچ کس بمیدان در نمی آید سواران را چه شد؟ درین وقت کشتن کافر لعین
گوبند وال بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت به هر نیت که کشته باشد و به هر غرض
که هلاک کرده خواری کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این فقیر پیش از آنکه این کافر را بکشند در خواب
دیده بود که پادشاه وقت کله سر شرک را شکسته است والحق که آن کبر رئیس اهل شرک بود و امام اهل کفر
خذلهم الله سبحانه و آن سرور دین و دنیا علیه الصلوة و السلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را
باین عبارت نفرین فرموده اند اللهم شتت شملهم و فرق جمعهم و خرب بنیانهم و خذهم اخذ عزیز مقتدر
عزت اسلام و اهل آن در خواری کفر و اهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار است و اهانت ایشان
است هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت اسلام همانقدر است این سررشته را نیک باید نگاه داشت
و اکثر مردم این سررشته را گم کرده اند و از شومی آن دین را برباد داده قال الله سبحانه و تعالی
یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم جهاد با کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است
قبایح رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود درین وقت که پادشاه اسلام را آن توجه با اهل کفر
نمانده است در دلهای مسلمانان بسیار گران است بر مسلمانان لازم است که پادشاه اسلام را از رشتی رسوم

اهل سنت و جماعت و تحریص بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و
بیان غربت اسلام و اغراء بر ترویج و تائید آن الله تعالی ناصرکم و معینکم علی کل ما یعینکم و یشینکم اهم
ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقائد است بر وفق آراء علماء اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع آراء صواب نمای این بزرگواران است و فرقه ناجیه ایشان
و اتباع ایشان اند که بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور صلوات الله و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین اند و از علوم
کتاب و سنت مستفاد همان معتبر است که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیرا که
هر مبتدع و ضال عقائد فاسده خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند پس هر معنی از معانی
مفهومه از انها معتبر نباشد و از برای تصحیح این عقائد رساله امام اجل تورپشتی بسیار مناسبست
و قریب بفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رساله مذکوره چونکه مشتمل بر استدلالات است و طول و بسط
بسیار دارد اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا بخاطر
فقیر نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقائد اهل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
بعضی از طلبه فرمایند که از کتب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل
مجموعه خانی و عمدة الاسلام و اگر عیاذا بالله سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضروریه خلل راه یافت از
دولت نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مساهله رود محتمل که بتوبه هم درگذرانند و اگر معذب
هم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره منقول است
که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعت متحلی نسازند
بجز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت و جماعه بنوازند هیچ
باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات
و من التسلیمات اکملها. درویشی از جانب لاهور آمده بود و گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کهنه
از برای نماز جمعه حاضر شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو

حال و مرتبهٔ کسی که حلی زنان را بر آمده نتوان مرد انست اگر کسی انصاف دهد با این یسر و با این سهولت تعبیر متعذر داند
بمرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار بسیاری از کارهاست که اصحاب فعل آن ایشان هم دارند و در ضعفا منتشر است
لجسکام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلبست با احکام منزلهٔ سماوی و تصدیقی که دارند صورت تصدیق است نه
حقیقت تصدیق نیست حصول حقیقت تصدیق بثبوت یسرست در اتیان احکام شرعیه بدون
خوف افتاده و قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب
والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات اتمها و
اکملها مکتوب صد و دو و دوم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری صدور یافته در جواب
استفساری که نموده بود که از مقام رسیدن که بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است رفته بود
اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند که در عرضه داشت یازدهم که بحضرت
خواجه قدس سره نوشته واقع شده است که بمقامی نگین وصول میسر گشت که بلند تر از مقام صدیق
اکبر است رضی الله تعالی عنه معنی این کلام چه باشد بدان ارشدک الله تعالی لا نسلم که این عبارت مستلزم
تفضیل است با آنکه لفظ هم نیز واقع شده است و او مسلم گوییم این سخن و سخنان دیگر که دران عرضه داشت
واقع شده است از جملهٔ قیمات است که به پیر خود نوشته و مقرر این طائفه است که هر چه از وقائع رو مید[هد]
صحیح باشد یا سقیم بی تحاشی به پیر خود اظهار مینمایند چه در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظهار
آن چاره نبود و در باطن فیه بملاحظه اینمعنی هیچ محذور لازم نمی آید و حل دیگر آنکه تجویز نموده اند
که اگر در غیر نبی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود باکی نیست بلکه واقع است چنانکه در بارهٔ
شهداء زیادتیها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات و التسلیمات با آنکه فضل کلی
مر نبی راست علیه و علی آله الصلوات و التحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن نبی که جزئی واقع شود
و خود را در مقام بلند تر یابد هم مجوز باشد هر چند حصول آن مقام او را بواسطه متابعت نبی است و نبی را هم
نیز از آن مقام بحکم حدیث من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها نصیب تام است پس هر گاه
فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق الاولی مجوز خواهد بود فلا اشکال و السلام و الاکرام مکتوب صد و
دو و سیوم بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب تصحیح عقاید بر وفق آرای

در تکلیفات شرعیه مراعات یسر تمام نموده اند و تخفیف تمام فرموده * الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق سعادت ابدی و نجات سرمدی مربوط بمتابعت انبیا صلوات الله تعالی
وتسلیماته سبحانه علی جمیعهم عموما و علی افضلهم خصوصا اگر فرضا هزار سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقه
و مجاهدات شدیده بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران منور نگردد بجوی نمی خرند و بخواب نیم روزی
که سراسر غفلت و تعطیل است که بامر این برگزیدگان واقع شود برابر نمی اندازند و مثل سراب
بقیعة می شمرند کمال عنایت خداوندی جل سلطانه آنست که در جمیع تکلیفات شرعیه
و مامورات دینیه نهایت یسر و غایت سهولت را مراعات فرموده است مثلا در هشت پهر شبانروزی
هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقت ادای آن مجموعه بیک ساعت نمی کشد مع ذلک در قراءة آن
بهر چه میسر شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقت تعذر قعود باضطجاع اشارت
فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایماء و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمال
آب متحقق نشود تیمم را خلیفه آن ساخته و در زکوة از چهل یک حصه را بفقراء و مساکین تعین فرموده و آنرا نیز
مقید باموال نامیه و انعام سائمه داشته و در تمام عمر یک حج را فرض ساخته مع ذلک مشروط بزاد و
راحله و امن طریق گردانیده و دائره مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از سراری هر قدر که بخواهد مباح
فرموده و طلاق را وسیله تبدیل نسا گردانیده و از اطعمه و اشربه قسمت اکثر را مباح ساخته و اندکی را
محرم و آنهم بواسطه مصالح عباد اگر چه یک شراب مضره پر ضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربه
خوشخور پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرق قرنفل و عرق دارچینی با آن خوشخوری و خوشبوی چندین
منافع و فوائد دارد که چه نویسد چه نسبت تلخ و بدمزه تند بوی بدخوی هوش بر بی خطری را با آن عرق
خوشخور چه مناسبت شتان ما بینهما مع ذلک فرقی که از راه حل و حرمت میخیزد جدا است و تمیزی که
که از رهگذر رضای پروردگار جل سلطانه و عدم رضای او تعالی پیدا میشود علاحده و بعضی از
لباسهای ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامهای مزیب و قماشهای فخر در عوض
آن حلال گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقا مباح ساخته بمراتب از لباسهای ابریشم
بهتر است مع ذلک لباس ابریشم بزنان مباح فرموده که منافع آن نیز عاید بمردان است و همچنین است

نماید کرد و لله سبحانه الحمد والمنة که دوام ذکر در طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم در ابتدا
میسر میگردد و از طریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود پس خصایای این طریقهٔ علیه مر طالب را آگه و ادب
باشد بلکه واجب و لازم است که قبلهٔ توجه را از همه سو گردانیده و بالکلیة بجناب عالی اکابر این طریقهٔ علیه
اقبال نمائی و مهمی از امر شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره نبود باید که متوجه قلب صنوبری
گردی که آن مضغه همچون حجره ایست مر قلب حقیقی را و اسم مبارک الله را بران قلب بگذرانی و در تفهیم
بتهمیم اعضای را حرکت ندهی بالکلیة توجه قلب نشینی و در متخیله صورت قلب را جا ندهی و بآن
ملتفت نباشی چه مقصود توجه بقلب است نه تقدیر صورت آن و معنی لفظ مبارک الله را به بیچونی و
بیچگونگی ملاحظه نمائی و هیچ صفت را با آن منضم نسازی و بخاطر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروه
حضرت ذات تعالی بتحیض صفات فرود نیائی فهذا انجاب الشهود وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاری
بیچون الشهود چون آرام نگیری چه هر چه در مرات چون ظاهر شود بیچون نبود و هر چه در کثرت
نمودار گردد وحدت حقیقی نباشد بیچون را در ای دایره چون باید جست بسیط حقیقی را بیرون محاوطه
کثرت باید طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیر بی تکلف ظاهر شود آنرا نیز بقلب باید برد و در قلب
نگاشته ذکر باید گفت میدانی پیر کیست پیر آنکس است که از طریق وصول بجناب قدس خداوندی جل شانه
استفاده نمائی و مددها و اعانت ها درین طریق یابی مجرد کلاه و دامنی و شجره که عرف شده از حقیقت
پیری و مریدی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جامه تبرک از شیخ کامل و مکمل بدست آوری
و با اعتقاد و اخلاص با او زندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتایج درین صورت نیز قوی است و بدانی که منامات
و واقعات شایان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب بادشاه دید یا قطب وقت یافت
فی الحقیقت چنین نیست بیرون خواب و واقع اگر بادشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال
و مواجید هر چه در بیداری و افاقت ظاهر شود گنجایش اعتماد دارد و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و ترتب آثار
بران مربوط باتیان شریعت است پس مداومت بر ادای فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبه نیک احتیاط
باید کرد و در قلیل و کثیر بعلماء رجوع باید نمود و بمقتضای فتوی ایشان زندگانی نمود والسلام مکتوب
نود و یکم بخانخانان صدور یافته در ترغیب بمتابعت انبیا علیهم الصلوة والسلام و در بیان آنکه

جلیه نه آن لطائف که ورای قلب تحقق دارند که اختفای آنها در مرتبه قلب معنی ندارد و تخصیص
که استعداد ایشان تا مرتبه قلب یا روح است پیر صاحب تصرف تواند او را بمراتب فوق رساند اما اینجا دقیقه ایست
که بحضور تعلق دارد تحریر بیان آن متعسر است دیگر چون ظاهر برنگ باطن متلون شود و باطن بلون
ظاهر منصبغ گردد چه دشوار است که احکام ظاهر در باطن و احوال باطن در ظاهر پیدا آید والسلام مکتوب
صد و هشتاد و نهم بشرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه یاد فقرا با وجود گرفتاریهای لاطائل اشد
مناسبت است با فقرا و لطراوت دنیای دنی فریفته نباشد و سبق باطن را عزیز باید داشت
و در بیان آنکه از احکام شریعت سر نباید پیچید و بمنت و زاری تمام قبول باید نمود و ما یناسب ذلک
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین مکتوب
شریف فرزندی ارجمندی اعزی ارشدی شرف الدین حسین وصول یافت موجب فرحت و باعث
بهجت گردید چه نعمتی است که با وجود گرفتاریهای لاطائل فقراء دور از کار را زیاد نرفته اند یعنی
یاد از شدت مناسبت میدهد که سبب افاده و استفاده است بعضی از وقائع که اندراج یافته بود
نیک واصل است آه از ارتباط معنوی اول دلیل ای فرزند لطراوت دنیای دنی فریفته نشوی و بگرد
فریب معنی او مفتون نگردی که بی مدار و بی اعتبار است امروز اگر این معنی معقول شما نشود فردا
البته معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت ع گوش از بار گران شده است بشنود ناله فغان
مرا باید که سبق باطن را از جل نعم خداوندی جل شانه دانسته تکرار آن مولع و حریص باشند و
پنج وقت نماز را بجماعت بی کسل و فتور ادا نمایند و از اجل یکی زکوة را بمنت بفقرا و مساکین رسانند
و از محرمات و مشتبهات اجتناب دارند و بر خلایق مشفق و مهربان باشند طریق نجات و رستگاری
اینست والسلام **مکتوب صد و نود دوم** یکی از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافته در تحریض بر دوام
ذکر الهی جل سلطانه و در ترغیب باختیار نمودن طریقه علیه نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم و بیان
طرز ذکر و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین
اجمعین دانا و آگاه باش که سعادت نوع بلکه جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری همه در ذکر مولای خود
جل سلطانه تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکر الهی جل شانه باید ساخت و یک لحظه تجویز غفلت

و عذبها بر یسار مستحسن داشته اند و سنت در ارسال آن بین الکتفین است پیدا است که این بدعت رافع سنت
است و همچنین بسیار است آنچه علما در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید گفت
و حال آنکه از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف
و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر تحریمه میفرمودند
پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جای
رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک
ندارند پس در ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد نماز میرسانند
علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة
نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم والاکتفاء
علی اقتداء اصحابه الکرام فانهم کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واما القیاس والاجتهاد فلیس من
البدعة فی شیء فانه مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امر زائد فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع
الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب صد و هشتاد و هفتم
بخواجه محمد اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه طریق رابطه اقرب طرق موصله است و در بیان
آنکه رابطه نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او. کتابتی که بیاران نوشته بودند بنظر درآمد و بر احوال
مسطوره مطلع گشت باید دانست که حصول رابطه شیخ مر مرید را بی التکلف و بی التعمل علامت مناسبت تام است
در میان پیر و مرید که سبب افاده و استفاده است و هیچ طریقی اقرب طرق وصول از طریق رابطه نیست تا کدام دولتمند را بآن
سعادت مستسعد سازند حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی سره در فقرات می آرند که سایه رهبر بهست
از ذکر حق گفتن باعتبار انفع است یعنی سایه رهبر نافع تر است مرید را از ذکر گفتن او چه مرید را در نیوقت
بمذکور جل و علا مناسبت کامل حاصل نیست تا براه ذکر نفع تمام تواند گرفت والسلام اولاً و آخراً

مکتوب صد و هشتاد و هشتم
بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان حل مسائل که پرسیده
بودند مکتوب مرغوب اخوی اعزی وصول یافت از امور سه گانه پرسیده بودند محبت آثارا
اشعار بعضی از لطائف در مرتبه قلب مفقود شده بیان لطائف است که قلب متضمن آنهاست

در بیان آنکه هر بدعت ضلالت است. از حضرت حق سبحانه و تعالی بتضرع و زاری و التجا و افتقار و ذل و انکسار
در سر و جهار مسألت مینماید که هر چه در دین محدث شده است و مبتدع گشته که در زمان خیر البشر
و خلفای راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را
با جمعی که با او همند گرفتار عمل آن محدث مگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع مکناد بحرمت سید المختار
و آله الابرار علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه حسنه
آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفای راشدین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
پیدا شده باشد و رفع سنت ننماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی از این
بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را
امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت
و ندامت نتیجه نداشت ست
بوقت صبح شود همچو روز معلومت ... که با که باخته عشق در شب دیجور
سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزی که مردود
باشد حسن از کجا پیدا کند و قال علیه الصلاة والسلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی
هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلاة والسلام اوصیکم بتقوی الله والسمع
والطاعة وان کان عبدا حبشیا فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء
الراشدین المهدیین تمسکوا بها و عضوا علیها بالنواجذ و ایاکم و محدثات الامور فان کل محدثة بدعة
و کل بدعة ضلالة هرگاه هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا
المفهوم از احادیث مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس هر بدعت
سیئه بود قال علیه الصلاة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة خیر من
احداث بدعة و عن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة
باید دانست که بعضی از بدعتها که علما و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم شود که
رافع سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت رافع سنت است
چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب است نسخ است و نسخ عین رفع و همچنین مشایخ ارسال فش را جانب

جان ما تو به پیش از مرگ آنکه کاری کرد نهاد الاخراب در خرابی است سبق باطن را غیر با بودن انسب هر جنس
منافی آن باشد آنرا دشمن باید داشت ع هرچه جز عشق خدای احسن است گر شکر خوردن بود جان کندن است
تا بحدی است والسلام اولاً وآخراً البالغ **مکتوب صد و هشتاد و چهارم** بفقیه اسعد صدور یافته در
بر تمامیت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة مکتوب مرغوب فرزندی ارجمندی
از روی محبت و اخلاص نوشته بودند میر سید محمد رسانیدند موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه
و تعالی بمرضیات خود توفیق کرداناد بحرمة النبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات آنچه فرزند را بکار خواهد آمد متابعت صاحب شریعت است علیه الصلوة والسلام والتحیة
والاحوال والمواجید و علوم و معارف و اشارات و رموز اگر با آن متابعت جمع شوند فبها ونعمت والا
بجز ابتلا و استدراج هیچ نیست سید الطائفه جنید را بعد از فوت شخصی بخواب دید و از حالش پرسید
جنید در خواب گفت طاحت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا الا رکیعات رکعناها فی جوف
اللیل علیکم بمتابعته ومتابعة خلفائه الراشدین علیه وعلیهم الصلوة والسلام وایاکم ومخالفة شریعته
قولاً وعملاً واعتقاداً فان الاول یمن وبرکة والثانیة شوم وهلکة هذا دیگر رساله که فرستاده بودند
بعضی جاها که خوانده شد در نظر خوب در آمد اما کار دیگر از تصنیف اهم است و با و برداختن انسب و اولی
است والسلام **مکتوب صد و هشتاد و پنجم** بمنصور عرب صدور یافته در سفارش شخصی
حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت
ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب قدس خود گرداناد و آنچه بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است
از گرفتاری ما دون حق سبحانه و این سلامتی بر تقدیری میسر گردد که غیر او را سبحانه بر دل خطوری
نماند اگر فرضاً هزار سال حیاة وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطه نسیانی که دل را از ما سوا او تعالی حاصل
شده است ع کار این است غیر این همه هیچ بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سرهندی که بخدمت علیه
قیام دارد پدر او در هند است آرزوی آن دارد که در پیری وضعف خود بملاقات پسر خود مستبشر
و مسرور گردد بنابر آن مصدع گشت ضمیر اشرف باین معنی متوسل ساخت والامر عندکم بل کان عند الله والسلام
مکتوب صد و هشتاد و ششم بخواجه عبدالرحمن مفتی کابلی صدور یافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت

منتفی شد و در رنگ عوام الناس محتاج بدلائل و براهین گشت ع چنانکه پروردیم میدهند میرویم والسلام

مکتوب صد و هشتاد و دوم بملا صالح کولابی صدور یافته در بیان حدیث نبوی علیه وعلی آله الصلوة والسلام که فرموده اند و بعضی اصحاب خود را که شکایت از خواطر سوء خود نموده اند ذالک من کمال الایمان

و ما یناسب ذالک جمعی از درویشان نشسته بودند سخنی از خطرات و وساوس طالبان درمیان آوردند در ضمن حدیثی مذکور شد که روزی بعضی از اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات پیش آنسرور از خطرات سوء خود شکایت کردند آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام ذالک من کمال الایمان این فقیر را در آنوقت معنی این حدیث چنین بخاطر گذشت واللہ سبحانه اعلم بحقیقة الحال که کمال ایمان عبارت از کمال یقین است و کمال یقین مترتب بر کمال قرب هرچند قلب و ما فوق او را از لطائف قرب الٰهی جل شانه بیشتر پیدا شود ایمان و یقین زیاده تر خواهد بود و بی تعلقی او بقالب افزون تر خواهد گشت این زمان خطرات در قالب بیشتر ظهور خواهد یافت و وساوس نامناسب تر لائح خواهد گردید پس ناچار سبب خطرات سوء کمال ایمان بود پس منتهی نهایت النهایات را هرچند خطرات بیشتر و نامناسب تر الکمیت ایمان زیاده تر چه کمال ایمان تقاضای بی مناسبتی تمام دارد الطف لطائف را با الطف قالب و این بی مناسبتی هرچند افزون تر قالب خالی تر و بظلمت و کدورت نزدیکتر و ورود خواطر و وساوس در ان بیشتر بخلاف مبتدی و متوسط که این قسم خواطر ایشان را سم قاتل است و زیادتی بخش مرض باطن فالحق من القاصرین این معرفت از معارف غامضه این درویش است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والسلام

مکتوب صد و هشتاد و سوم بملا معصوم کابلی صدور یافته در نصیحت به حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداند امید است که تعلقات شتی و توجهات پراکنده که بظاهر استیلا یافته اند مانع نسبت باطن نبا شند مع ذالک سعی نمایند که تحقیقی در تفرقهٔ ظاهر میسر آید مبادا که در باطن سرایت کند و از وصول بمطلب باز دارد عیاذاً باللہ سبحانه من ذالک دنیا و ما فیها کرهی آن میکنند که کسی آنرا بصرف عمر گرامی حاصل کند خیر نشرطست خواب خرگوش تاکی خواهد بود بیت ۵ ای سرای و باغ تو زندان تو به خان و مان تو بلای

خالی نیست با آنکه کشف ناخطا میکند که قریب را بعید می‌یابد و بعید را قریب یا سبب اکملیت آن مقام
است فزونی الیقین یا ترتب الیقین بر قرب نیست در جواب گفتیم که ترتب الیقین بر قرب نسبت است قرب بیشتر
یقین زیاده ز نسبت اکملیت آن مقامات نیز اتمیت الیقین است نه امر دیگر و نظر کشفی هم صحیح است
غایت ما فی الباب حصول قرب مر الطف لطائف راست پس الیقین نیز نصیب ایشان باشند و اکملیت آن
مقامات چون مترتب بر اتمیت الیقین است نیز ایشان را حاصل بود پس تواند بود که
بزرگی با وجود قلت قرب در مقامی از مقامات الطف لطائف اقامت ورزیده باشد
و با کشف لطائف رجوع ناکرده بود در مقامات مذکوره اکمل بود از بزرگی دیگر که قرب بیشتر
دارد و با کشف همه لطائف که لطیفه قالب است رجوع کرده چه لطیفه قالب چون از ان قرب محروم
است پس یقین نیز نصیب او نباشد پس اکملیت آن مقامات از کجا پیدا کند و در بزرگی رجوع او
با این لطیفه افتاده است حکم این لطیفه پیدا کرده است و یقینات لطائف دیگر که سابقا حاصل شده بود
مستور گشته بخلاف بزرگی که بقالب رجوع او نیفتاده است حکم او حکم الطف لطائف است قرب و
یقین در حق او استقامت دارد و استتار پیدا نکرده پس ناچار در مقامات مذکوره اتم و اکمل بود اما
باید دانست که صاحب رجوع حسب همچنانکه در قرب و الیقین اکمل است در مقامات نیز اکمل است لیکن این
کمالات او را مستور ساخته اند و برای دعوت خلق و حصول مناسبت بخلائق که سبب افاده و استفاده
است ظاهر او را همچو ظاهر عوام الناس گردانیده این مقام بالاصالة مقام انبیاء و مرسل است
علیهم الصلوات و التسلیمات لهذا حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا علیه الصلوة و السلام طلب
اطمینان قلب نموده و در حصول یقین در رنگ عوام الناس محتاج بدیده بصری گشت و حضرت عزیر
علی نبینا و علیه الصلوة و السلام گفت انی یحیی هذه الله بعد موتها و آنکه رجوع نکرده است از یقین خود گفته
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا این کلام اگر ثابت شود که از حضرت امیر است کرم الله تعالی وجهه پس
حمل بران باید کرد که پیش از حصول رجوع فرموده باشد چه بعد از رجوع صاحب رجوع در رنگ عوام الناس در
حصول یقین محتاج بدلائل و براهین است این درویش را پیش از رجوع جمیع معتقدات کلامیه بدیهی
شده بود و یقین آن معتقدات را زیاده از یقین محسوسات می یافت اما بعد از رجوع آن یقین

تمام است مولانا فرمودند که شما گواهی میدهید که خربوزه تا تمام است فرمودند که گواهی میدهیم که خربوزه
شما تمام است از آنوقت مولانا مرید گرفتن شروع نمودند این نقل هم بسیار مستبعد نمود که بمجرد این قول
مولانا خود را شیخ بگیرند و در پی مرید گرفتن شوند بعد ازان خدمت خواجه خاوند محمود گفتند که این دو
آسامی بزرگان که پیر حضرت مولانا و حضرت خواجه احرار نقل میکنند و مسمی باین دو اسم هم سنین خطاست
باسامی دیگر یاد کردند و نیز گفتند که مولانا درویش محمد را از خال خود نسبتی نیست از شخصی دیگر است
ازین سخنان ایشان تعجب بسیار حاصل شد بضرورت تصدیع داده گشت که آسامی آن دو بزرگ را
از روی تحقیق نویسند که مجال سخن احدی نماند و حدیث اجازت را چه احتیاج است که نوشته
شود بزرگی ایشان گواه عدل است مع ذلک اگر نویسند قطع لسان طاعنان شود و دیگر معلوم
نشد که مقصود حضرت خواجه خاوند محمود ازین سخنان پریشان چه بود اگر مقصود نفی این فقرا بی بضاعت
بود ابلغ وجوه چه نفی پیر مستلزم نفی مرید است باکد وجوه پس نفی این بی بضاعتان را طرق
بسیار بود چه احتیاج به آنکه از برای این غرض نفی بزرگان نموده آید واگر مقصود دیگر داشته
باشند و نفی بزرگان بالاصاله خواسته نیز مستحسن نیست کما لا یخفی علی من له ادنی درایة ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب صد و هشتاد و دوم بحضرت مخدوم زاده

اعنی میان محمد صادق سلمه الله تعالی وابقاه علی مفارق المحبین صدور یافته در جواب استفسار آنکه سبب
چیست که جمعی از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب الهی جل شانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و
توکل وغیرها ایشان را درجات علیا است و جمعی دیگر را از مشائخ می بینیم که در مراتب قرب فوق واقع‌اند
و در مقامات مذکوره تنزل و نایافت ذلک فرزندی ارشدی محمد صادق رسید که سبب چیست که جمعی از مشائخ را
می بینیم که در مراتب قرب الهی جل سلطانه درجه ادنی دارند مع ذلک در مقامات زهد و توکل و ترک و صبر
و رضا ایشان را درجات علیا مفهوم میشود و جمعی دیگر از مشائخ را می بینیم که در مراتب قرب درجه علیا
دارند و در مقامات زهد و توکل وغیرها از اقسام سفلی و متصور است که اکملیت این مقامات باعتبار
اتمیت یقین است و اتمیت یقین بسبب اقربیت است بجناب قدس خداوند جل شانه

چه احتیاج بانکه باحسان و حسن معاشرت دلالت نماید بلکه نزدیک ست که آن دلالت داخل بیهوده بود
غایت ما فی الباب آدمی در وقت احتیاج بهر حقیر و نقیر تشبث مینماید و از هر ضعیف و نحیف التماس خود میجوید
بنابران تصدیع داده گشته التماس ارباب سلسله نموده آمد مخدوما مکرما احسان بهمه جا محمود است علی الخصوص
نسبت بجماعت که قرب جوار دارند حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات وصایا در حقوق جوار
آنقدر مبالغه میفرمودند که اصحاب کرام ازان مبالغه گمان می بردند که شاید باهل جوار ارث هم
بدهانند **مثنوی** چون چنین با چه گر همسایه ایم ؛ تو چو خورشیدی و ما چون سایه ایم ؛ چه بدی
ای نادره بی پایگان ؛ والسلام **مکتوب صد و هفتاد و نهم** بمیر عبد الله ابن میر نعمان
صدور یافته در نصیحت ؛ فرزندی اعزی الازال کاسمه موفق باشند موسم جوانی را غنیمت
دانسته بتحصیل علوم شرعیه و عمل بمقتضای آن علوم اشتغال دارند و اهتمام نمایند که این عمر گرامی
در مالا یعنی صرف نشود و بلهو و لعب نگذرد دیگر والد بزرگوار شما بعد از چند روز بشما ملحق خواهند شد انشاء الله
تعالی تا رسیدن ایشان از متعلقان بوقعی خبردار خواهند بود **مصرع** پدر خویش باش گر مردی

مکتوب صد و هشتادم بمخدوم زاده انکلکی یعنی خواجه ابو القاسم صدور یافته در استفسار بعضی از اسامی
پیران که دران تردد پیدا شده بود مخدوما مکرما آنچه از حضرت خواجه اعنی خواجه محمد باقی علیه الرحمة بما رسیده
است در تحقیق اسامی پیران آنچه با بین حضرت مولانا خواجگی انکلکی و حضرت خواجه احرار گذشته اند اینست
که دو بزرگ اند یکی ازین دو بزرگ و آن بزرگوار حضرت مولانا است اعنی مولانا درویش محمد دوم دیگر
از ایشان مولانا محمد زاهد است که خال مولانا درویش محمد است درین نزدیکی مشیخت پناهی
خواجه خاوند محمود بسرهند تشریف آورده بودند باول ملاقات سخن از حضرت مولانا مذکور ساختند
و گفتند که ایشان از کسی مجاز نبودند لهذا در اوائل مرید نمیگرفتند و در اواخر عمر شروع در سخن کردند
گفته شد که ایشان بزرگ بودند و تمام ما وراء النهر به بزرگی ایشان قائل هرگز تجویز نمیتوان کرد
که بی اجازت ایشان مرید گرفته باشند در اوائل یا در اواخر که این قسم عمل داخل خیانت است باز مسلم
این ظن نمیتوان کرد فکیف با کابر دین بعد ازان خواجه خاوند محمود گفتند که یکروز مولانا عشق خواجه
کلان و ده بید رفته بودند و ایشان خربوزه میخوردند مولانا اظهار طلب فرمودند ایشان گفتند که خربوزه شما

مستمر مزاد و نوشته اند و بعضی دیگر وقت نادر راجع باین بیان باشد چه نسبت به بعضی لطائف استمرار یافت
و نسبت به بعضی دیگر نادره فلا خلاف بالجملة ظاهر الشریعت غرا متجلی داشته بتکرار سبق باطن مداومت
نمایند ه اندرین بحر بی کرانه چو غوک ؛ دست و پای بزن چه دانی بوک ؛ اخوی اعزی مولانا محمد صدیق
را آگاه اند ملاقات ایشان را غنیمت دانند **مکتوب صد و هفتاد و ششم** بملا محمد صدیق صدور یافته ؛
در بیان آنکه محافظت اوقات از ضروریات این راه است تا بامور لاطائل تلف نشود ؛ الحمد لله و
سلام علی عباده الذین اصطفی ؛ من حسن اسلام المرء اشتغاله بما یعنیه و اعراضه عما لا یعنیه پس از محافظت
اوقات خود چاره نبود تا بامور لاطائل تلف نشود شعر خوانی و قصه پردازی را نصیب اعدا دانسته به نکو داشت
و حفظ نسبت باطن باید پرداخت اجتماع یاران درین طریق از برای جمعیت باطن نه از برای
تشتت خاطر لهذا انجمن را بر خلوت اختیار کرده اند و جمعیت را از اجتماع حسنه اجتماعی که سبب تفرقه
باشد تحاشی از آن لازم است با جمعیت باطن هر چه جمع شود مبارک است و هر چه جمع نشود شوم و نامبارک
نوعی باید زندگانی نمود که جمعی را در صحبت اینکس جمعیتی حاصل شود نه آنکه در تفرقه اندازد و ورق
خود را باید گردانید و از گفت بسکوت آمد وقت مشاعره نیست و هنگام محاوره نه ع چه وقت مدرسه و بحث
کشف و کشاف است ؛ و السلام **مکتوب صد و هفتاد و هفتم** بجمال الدین حسین بدخشی صدور یافته در ترغیب
بر تصحیح عقائد بمقتضای آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم ؛ خواجه جمال الدین حسین
عنفوان شباب را غنیمت شمرند و همه امکن صرف مرضیات حق نمایند جل و علا یعنی اولا تصحیح عقائد
بمقتضای آرای صائبه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم لازم دانند و ثانیا عمل بموجب احکام شرعیه فقهیه
و ثالثا سلوک طریقه علیه صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم و من وفق لهذا فقد فاز فوزا عظیما و من تخلف
عن هذا فقد خسر خسرانا مبینا خدمتگاری فرزندان خواجه محمد صالح را از سعادت عظمی دانند چه ان خدمت
فی الحقیقت امداد و اعانت بخواجه مشار الیه است که از مقبلان است مصرع داد یم ترا ز گنج مقصود نشان ؛ و السلام
مکتوب صد و هفتاد و هشتم بمیرزا مظفر صدور یافته در سفارش شخصی و در ترغیب بر متابعت سید عالمیان
و خلاصه آدمیان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات ؛ عظم الله اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح
صدرکم بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوة و السلام بتخلقات اخلاق نبویه را علیه الصلوة و السلام

بود عملی میجویند که چرا سابق بود لتسویف و تاخیر را تجویز نمی نمایند تعلیل و تاجیل را مستهجن میدانند انکار نقد وقت
را بمزخرفات بیهوده صرف میکنند و سبک عمر را به مموهات لاطائل تلف نمیفرمایند از شریف بخسیس نمیگرایند
و از خیر بشر نمی نمایند التفات نمینمایند مهرهای گوهر شیرین خود را نمیفروشند و بکامهای رقیق و خزف بدل
نمیدهند عار دارند از آنکه تحت نشأکی را التفات نمایند و از التعلقات ملوث دارند و ننگ دارند از آنکه در ملک
خداوندی جل سلطانه لات و عزی را شرکت دهند ای برادر اینجا همه دین خالص میطلبند الا لله الدین
الخالص غبار از شرکت تجویز نمیفرمایند لئن اشرکت لیحبطن عملک ساعتی بحال خود در روید اگر این
دین خالص میسر شده است بشری لکم والا علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد واقعه که نوشته بودند ظهور جن
بود و آن تمرد ثقل این قسم امور و ظهورات بر طالبان بسیار واقع میشود و غم نیست ان کید الشیطان
کان ضعیفا و اگر باز ظهور کند تکرار کلمه تمجید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم دفع آن میفرمایند
والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات اتمها و اکملها مکتوب
و هفتاد و پنجم بجانب خواجه محمد صدیق در بیان تلوینات احوال و حصول تمکین و معنی حدیث لی مع الله وقت
صفا منقبت شیر لقب برادر حصول نسبت یا شمه از تلوینات احوال خود نوشته بودند بدانند که سالکان را چه در بدایت
و چه در نهایت از تلوینات احوال چاره نبود غایت ما فی الباب اگر آن تلوین بر قلب است سالک از ارباب
قلوب است و مسمی با بن الوقت و اگر قلب از تلوین رسته است و از رقیت احوال خود آزاد گشته و بمقام تمکین
پیوسته این زمان ورود احوال متلونه بر نفس است که بمقام قلب بخلاف آن نشسته است این
تلوین بعد از حصول تمکین است و صاحب این تلوین را اگر ابو الوقت گویند گنجایش دارد و اگر بمحض
فضل ایزدی جل سلطانه نفس نیز از این تلوینات بر گذشت و بمقام تمکین و اطمینان پیوست این
زمان ورود تلوینات بر قالب است که از امور مختلفه ترکیب یافته است این تلوین دائمی است چه تمکین
در حق قالب متصور نیست اگرچه منصبغ شده باشد برنگ الطف لطائف زیرا که تمکین که اندر راه این
انصباغ می آید بطریق تبعیت است و ورود احوال متلونه بطریق اصالت و العبرة
للاصل لا للتبع و صاحب این مقام از خواص اخص است و فی الحقیقت ابو الوقت هم او تواند بود که معنی
حدیث لی مع الله وقت که از آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات نقل کرده اند جمعی از وقت وقت مستمر

بکلمهٔ مستثنی ازین مقام نصیب نیست اما بعد از قوه بصیر مستثنی نیز در رنگ مستثنی منه شهود گشت و چون مرتبهٔ وجوب جامع اسما و صفات الهی است جل سلطانه و متعلق همت سالک احدیهٔ مجرده است که استحقاق عبادت نیز دران موطن در رنگ عدم استحقاق عبادت در راه مانده است لاجرم مقصود خود را در ما ورای اسما و صفات می طلبد و اگر فتاری باد و ن آن تحاشی می نماید ع چو دل با دلبری آرام گیرد ✤ ز وصل دیگری کی کام گیرد ✤ نهی صد دسته ریحان پیش بلبل ✤ نخواهد خاطرش جز نکهت گل ✤ ز مهر آتش چو در نیلوفر افتد ✤ تماشای مهش کی در خور افتد ✤ چو خواهد تشنه جانی شربت آب ✤ نیفتد سودمندش شکر ناب ✤ و کمال در اعتبار ثانی که مقصود ازان نفی مقصودات غیر مقصود است آنست که شهود مرتبهٔ وجوب نیز در رنگ شهود مراتب امکانی در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ نبود مگر نقوه به کلمهٔ مستثنی ع چگویم با تو از مرغی نشانه ✤ که با عنقا بود هم آشیانه ✤ ز عنقا هست نامی پیش مردم ✤ ز مرغ من بود آن نام هم گم ✤ و الحق که فطرهٔ علیا و همت قصوی همین قسم مطلب را خواهان است که هیچ ازان در دست نیاید بلکه هیچ گردی ازین ادراک نرسد رویت اخروی حق است اما تصوران مرا از جامی برد مردم بوعده رویت اخروی مسرور و محفوظ اند و گرفتاری من بنجز غیب الغیب نه همگی همت خواهان آنست که سر موی از مطلوب از غیب بشهادت نیاید و از گوش باغوش نرسد و رخت از علم بعین نکشد چه توان کرد مرا چنین آفریده اند ع هر کسی را بهر کاری ساختند ✤ هر چند درین مقام از دیوانگی ها بسیار دارم اما از ادب تو انم جنبانید ع جنونی من حبیب ذی فنون ✤ ع عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد ✤ شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را ✤ والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب صد و هفتاد و چهارم

بخواجه اشرف کابلی صدور یافته در بیان آنکه دیوانگان این راه باین محبت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند قربی میخواهند بعد نما و وصلی میجویند هجر آسا و در بیان آنکه واقع که نوشته بودند ظهور جذبه بعد و تصرف باطل او به مکتوب عجیب اخوی اعزی وصول یافت چون منبی از محبت فقرا و التجا باین طائفه علیه بود موجب فرحت گشت المرء مع من احب نقد وقت دانند اما بدانند که دیوانگان این راه باین محبت تسلی نمیگیرند و باین بعد قرب نما تسکین نمی یابند قربی میخواهند که بعد نما باشد

قلب ... نشان ... سعادت ... مقام از اطلاق شریعت بیرون افتد بجه نمی باشد امید که بصدقه حضرت
... ... قدم بیرون نماند کان فی الحقیقت ... بحقیقی ... نیاز
... بحقیقت ... شینا ... المسابقین ... متابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات ... **مکتوب صد و هفتاد و سیوم** بمیر محمد نعمان صدور یافته در جواب سوالیکه
کرده بودند ... بیان ... اسرار غریبه که متعلق اند بنفی و اثبات کلمه طیبه لا اله الا الله محمد
... ... باد که بر رسیده بودند تو آن هرچه در دید ودانش در آید
... نفی ... ... ای دید و دانش است پس از ینجا لازم می آید که مشهود
... ... نفی باشد ... درماورای آن مستحق بود ای برادر
... ... تا و شان ... بود ... حدوث و امکان متسم بستر از خالق
... ... حادث قدیم را ... عظمته چه طور جا
... ... فرماید ... کرتاهی چون بیمبر ... یافت
... ... تمام تفصیل مطالعه ... بوش باید شنید باید که کلمه طیبه لا اله الا الله
... نفی و اثبات ... از نفی و اثبات را دو اعتبار است اعتبار اول آنکه نفی استحقاق عبادت آلهه
باطله کرده شود و اثبات استحقاق عبادت معبود بحق نموده آید و اعتبار ثانی آنکه نفی متعلق بشهود و مقصودات
... ... و اثبات خبر مطلوب ... نباشد و ورای مقصود اعلی نبود
... اول ... است که هرچه معلوم و مشهود شده است همه در تحت لا داخل شود و در جانب
اثبات غیر از تکلم بکلمه مستثنی ... چیزی ... بود ... گاه که ... پیدا کند و ... مطلوب
... مستثنی ... مشهود ... آنکه خود را گرفتار ماورای آن مشهود ...
مطلوب ... آن مطلب ... ابتدا این کمال هرچه در تحت لا داخل شده بود تمام از دائره
ممکنات بود که استحقاق عبادت نداشت ..... و به برکت تکرار این کلمه طیبه معبودی که مستحق عبادت
است بکلمه الا مثبت گشته جدا شده بود لیکن از ضعف بصیرت مرتبه وجوب را که شایان عبادت است خدا شده
و بکلمه لا منفی گشته ... ... از تکلم ...

ابتدا اوان الترقی و تم شود صورت و حقیقت هر دو وداع خواهند نمود و معامله عارف بشان التجوه
نماید آمنا و ایمن شان عظیم الشان را با عالم هیچ مناسبتی نیست حقیقت است که گرد اضافه بآن
نرسیده است تا تعلقی با عالم پیدا کند و این شان دروازه مقصود است و مقدمه مطلوب درین
میدان عارف خود را از دائره شریعت بیرون نمی باید اما چون محفوظ است دقیقه از دقائق شریعت
فرو نمیگذارد جماعه که باین دولت عظمی مشرف شده اند اقل قلیل اند اگر عدد ان را بیان کند
اقل قلیل قبول کند و جمعی کثیر از صوفیه اند که بظلال این مقام عالی رسیده اند چه هر مقام عالی را
در اسافل ظلالی است از ظلال آن انگاشته اند که قدم از دائره شریعت بیرون نهاده اند و تکلیفات را
گذاشته بخبر رسیده این مقام از مزلة اقدام صوفیه است جمعی از ناقصان ازین راه بالحاد
و زندقه رسیده اند و سر از ربقه شریعت بر آورده ضلوا فاضلوا و جمعی از کاملان که بدرجه ازدحا
ولایت مشرف شده اند و این معرفت را در ظلی از ظلال آن مقام عالی حاصل نموده هر چند
[illegible]

[illegible]

بالاصالة فی دین و دنیا الا من عصمه الله و منهم و شستن افعال و نیات خود را اگرچه مثل فلق صبح باشند و عدم
اعتنا باحوال و مواجید خود اگرچه صحیح و مطابق باشند اعتماد نباید کرد و تحسین نباید پنداشت مجرد تایید
دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چه انفس تایید گاه هست که از کافر
و فاجر هم آید قال علیه الصلوة والسلام ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدیکه بطلب آید
و اراده مشغولی نماید آنرا در رنگ سر و شیر باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی او خواهند
و استدراج او نمایند و اگر فرضا در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند آنرا کفر و شرک
دانند و تدارک آن بندامت و استغفار چندان نمایند که اثری ازان سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن
و خوف نشیند و بتاکید نمایند که طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد
مرید است و باعث خرابی پیر چه آنها همه تن خالص میطلبند الا لله الدین الخالص شرکت را در حضرت
هیچ وجه گنجایش نیست و بدانند که هر ظلمتی و کدورتی که بر دل طاری گردد و ازاله آن بتوبه و استغفار
و ندامت و التجا باهل وجوه میسر است مگر ظلمتی و کدورتی که از راه محبت دنیای دنی بر دل طاری شود
منغص میگرداند و منهج میسازد و ازاله آن متعسر است و تعذر بر کمال صدق رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم حب الدنیا رأس کل خطیئة نجانا الله سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و محبة ابنائها و اربابها
والاختلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم قاتل و مرض مهلک و بلاء عظیم و داء عقیم اخوی ارشدی شیخ
حمید باحسن وجوه متردد آن حدود اند استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند والسلام

مکتوب صد و هفتاد و دوم بشیخ بدیع الدین صدور یافته در بیان بعضی از اسرار خاص که نصیب
اقل قلیل است از خواص و بیان آنکه درین موطن عارف خود را از دائره شریعت بیرون می یابد
با ذکر سبب آن و تطبیق آن با ظاهر شریعت غرا و ما یتعلق بذلک بعد الحمد والصلوة معلوم
اخوی اعزی باد که شریعت را صورتی است و حقیقتی صورتش آنست که علمای ظواهر به بیان آن
متکفل اند و حقیقتش آنکه صوفیه علیه بان ممتاز اند نهایت عروج صورت شریعت تا نهایت
سلسله ممکنات است بعد ازان اگر در مراتب وجوب سیر واقع شود صورت با حقیقت ممتزج خواهد بود
و علمای راسخین نیز تا عروج بشان العلم است که مبدأ تعین سید البشر است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

پیر تمام خود را از میان کشید و طالب را بمطلوب بی توسط خود واصل گردانید پس در ابتدا او و پیدا توسط مطلوب را بی توسط آئینه پیر نمیتوان دید و در انتها بی توسط آئینه پیر جمال مطلوب جلوه گر میگردد و وصل عریان حاصل میشود و آنکه گفته که پیر اگر در آنوقت حاضر شود سر از تن جدا سازم از دیوانگی گفته ارباب استقامت چنین نگویند و براه بی ادبی نپویند و مرادات را از برکات پیر جویند مکتوب صد و سی و هفتادم بشیخ نور صد و یافته در بیان آنکه آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر و نواهی حق جل و علا چاره نیست از مراعات اداء حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه و بما یناسب فذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را همچنانکه از امتثال اوامر حق جل و علا و انتهاء از نواهی چاره نیست از مراعات اداء حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم لامر الله و الشفقة علی خلق الله بیان ادای این دو حقوق میفرماید و بمراعات هر دو شطر آن ولایت مییابد پس اقتصار بر یکی از ان دوام قصوریست و اکتفا بر جزو از کل از کمالیت دور پس تحمل ایذای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت با ایشان واجب گشت بی دماغی نمی رسید و ناپروائی نمی سزد هر که عاشق شد اگرچه نازنین عالم است نازکی کی راست آید بار می باید کشید چون مدتها در صحبت بوده اید و مواعظ و نصائح شنیده از اطالت سخن اعراض نموده بر فقره چند اختصار افتاد ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة مکتوب صد و هشتاد و یکم بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه آنچه در فقر لازم است دوام ذلت و افتقار و اداء وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام و مشاهده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است دوام ذلت است و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و اداء وظائف عبودیت و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و تصحیح نیات در تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و رویت عیوب و مشاهده استیلاء ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل شمردن حسنات خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک باشد و ترسان و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة و السلام بحسب امرء من الشر ان یشار الیه

بدعتی که هست و اجتناب از سنت هم گنجایش دارد نماز تهجد را بجمعیت تمام ادا نمایند و این بدعت را در
رنگ سنت تراویح در مسجد رواج و رونق می‌بخشند و این عمل را نیک میندارند و مردم را بران ترغیب
میکنند و حال آنکه ادای نوافل را بجماعت فقها شکر الله تعالی سعیهم مکروه گفته‌اند کراهت تحریمی و بعضی از فقها که
شرط کراهت در جماعت نفل داشته‌اند جواز جماعت نفل را مقید بناحیهٔ مسجد ساخته‌اند و زیادت از سه
کس را باتفاق مکروه گفته‌اند و ایضاً نماز تهجد را باین وضع سیزده رکعت می‌گذارند که دوازده رکعت
ایستاده میگذارند و دو رکعت نشسته که حکم یک رکعت پیدا کند از انجا گرفته‌اند که ثواب قاعد نصف ثواب
قایم است و این علم و عمل نیز مخالف سنت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حضرت پیغمبر
که سیزده رکعت ادا فرموده‌اند همراه وتر است و فردیت دو رکعت نماز تهجد از فردیت رکعات وتر پیدا
شده است لا کما زعموا [illegible] العظام بیت اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی
ورنه سخن بسیار است * عجب است که در بلاد ماوراء النهر که ماوای علمای اهل حق است امثال این بدعتها
رواج یافته و این نوع مخترعات شیوع پیدا کرده و حال آنکه ما فقیران علوم شرعیه را از برکات ایشان
استفاده نموده‌ایم والله سبحانه الملهم للصواب ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا مکتوب صد و شصت و نهم بشیخ عبدالصمد سلطان
پوری صدور یافته در جواب سوال او . . از حال مریدی که به پیر خود گفته اگر در وقت خاص من که با حق سبحانه
باشند تو در میان درآیی سر از تن جدا کنم پیر آن سخن او را پسندید و در کنار گرفت * الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین مراسلهٔ شریفه و مفاوضهٔ لطیفه که از روی کرم صادر
فرموده بودند رسید موجب فرحت بسیار گشت استفساری رفته بود مخدوما مقصد اقصی و مطلب اسنی وصول
بجناب قدس خداوندیست جل سلطانه لیکن چون طالب در ابتدا بواسطهٔ تعلقات شتی در کمال
تدنس و تنزل است و جناب قدس او تعالی در نهایت تنزه و ترفع و مناسبتی که سبب افاضه و
استفاضه است در میان مطلوب و طالب مسلوب است لاجرم از پیر راه دان راه بین چاره نبوده که برزخ
بود و از هر دو طرف حظ وافر دارد تا واسطهٔ وصول طالب بمطلوب گردد هر قدر که طالب را بمطلوب
مناسبت پیدا میگردد همان قدر پیر خود را از میان میکشد و چون طالب را بمطلوب مناسبت تام پیدا شود

فرموده اند ذکر قلبی دلالت نموده اند و از سماع و رقص و تواجد که در زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
و در زمان خلفای راشدین نبوده علیهم الرضوان منع فرموده و خلوة و اربعین که در صدر اول نبوده
بجای آن خلوت در انجمن اختیار کرده لاجرم نتائج عظمی برین التزام مترتب گشته است و ثمرات
کثیره بر آن اجتناب متفرع شده از اینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
مندرج است و نسبت ایشان فوق همه نسبتها آمده کلام ایشان دوای امراض قلبیه است و نظر
ایشان شفای علل معنویه توجه وجیه ایشان طالبان را از گرفتاری کونین نجات می بخشد و همت
رفیع ایشان مریدان را از حضیض امکان بذروه وجوب می برد ع نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره
پنهان بحرم قافله را ※ از دل سالک ره جاذبه صحبت شان ※ می برد وسوسه خلوت و فکر چله را ※ لیکن
درین اوان که آن نسبت شریفه عنقا مغرب گشته است و در باستتار آورده جمعی از همین طبقه از نایافت
آن دولت عظمی و از فقدان آن نعمت قصوی دست و پا بهر سو زده اند و از جواهر نفیسه بخزف ریزه چند
خرسند گشته و در رنگ طفلان بجوز و مویز آرام یافته از غایت اضطراب و حیرانی طریق اکابر خود را
گذاشته گاهی بجهر تسلی میجویند و زمانی بسماع و رقص آرام میطلبند و چون در انجمن ایشان را خلوت
میسر نشده اربعین خلوت اختیار مینمایند عجب آنکه این بدعتها را متمم و مکمل این نسبت شریفه می انگارند
و این تخریب را عین التعمیر می شمرند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد و شمه از کمالات اکابر
این طریقه بمشام جانهای ایشان رساناد بالنون والصاد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات و چون این محدثات در آن دیار شیوعی پیدا کرده است بحدیکه طریق اصل اکابر را
پوشیده ساختند و وضیع و شریف آنجا وضع محدث و جدید را اختیار نموده اند و از طریق اصل و قدیم اعراض
نموده بخاطر ریخت که شمه ازین ماجرا بخادمان آن عتبه علیه اظهار نماید و باین وسیله درد دل بیرون
اندازد و بمیدانند که انیس مجلس خدمت مخدوم زادگی از کدام طائفه است و مونس محفل از کدام فرقه ع
خواهم بشما از دیده درین فکر جگر سوز ※ کآغوش که شد منزل آسایش خوابت ※ والمسئول من الله
سبحانه ان یعصم جنابکم المقدس عن عموم هذه البلوی وان یحفظ عتبتکم الشریفة عن شمول هذه الابتلاء
مخدوما مکرما احداث و ابتداع را درین طریقه علیه بجایی رواج داده اند که اگر مخالفان ما گویند که درین طریق التزام

برائیده اند رام پسر جسرت است و برادر لچهمن و شوهر سیتا هر گاه رام زن خود را نگاه نتوانست داشت
غیری را چه مدد نماید عقل دور اندیش را کار باید فرمود و تقلید ایشان نباید رفت هزاران عار است که کسی
پروردگار عالمیان را باسم رام و کرشن یاد کند در رنگ آنست که پادشاه عظیم الشان را باسم ارذل
کناسان یاد کنند رام و رحمن را یکی دانستن از نهایت بیعقلی است خالق با مخلوق یکی نمیشود و بیچون با چون
متحد نمیگردد و پیش از خلقت رام و کرشن پروردگار عالم را رام و کرشن نمیگفتند بعد از پیدا شدن
اینها چه شد که نام اینها بر او سبحانه و تعالی اطلاق میکنند و یاد کرشن و رام را یاد پروردگار
میدانند حاشا و کلا ثم حاشا و کلا پیغمبران ما علیهم الصلوات والتسلیمات که قریب یک لکهه
و بست و چهار هزار گذشته اند خلائق را بعبادت خالق ترغیب فرموده اند و از عبادت غیر منع
نموده و خود را بنده و عاجز دانسته اند و از هیبت او و عظمت او تعالی ترسان و لرزان بوده اند
و آلههٔ هنود خلق را بعبادت خود ترغیب کرده اند و خود را آلهه دانسته هرچند به پروردگار قائل اند اما او را
در خود حلول و اتحاد اثبات کرده اند و از جهت خلق را بعبادت خود میخوانند و خود را آلهه گویانند و
در تجاشی افتاده بزعم آنکه اله از هیچ چیز ممنوع نیست در خلق خود هر تصرفی که خواهد بکند اقسام
این تخیلات فاسده بسیار دارند ضلوا فاضلوا بخلاف پیغمبران علیهم الصلوات والتسلیمات که
خلائق را از انچه منع فرموده اند خود را نیز از آن چیز باز داشته اند بر وجه اتم و اکمل خود را بشر مثل
سایر بشر میگفتند ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ⁂ مکتوب صد و شصت و هشتم

بمخدوم زاده اعظمی خواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان علو سلسلهٔ علیهٔ نقشبندیه و شکایت از حال
جماعه که محدثات و مخترعات درین طریقه شریفه لاحق کرده اند و ما یناسب ذلک الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین اما بعد دعوات موفوره و تحیات نامحصوره
بعالیجناب سلالة المشایخ الکرام نتیجة الاولیاء العظام خدمت مخدوم زاده مستقیم بر جاده سلمه الله تعالی
سبحانه والقاه تبلیغ نموده اظهار اشتیاق و آرزومندی مینماید ع کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حتوف معلوم شریف مخدوم زادگی باد که علو این طریقه علیه در رنگ طبقه
نقشبندیه بواسطه التزام سنت سنیه است و اجتناب از بدعت لهذا اکابر این طریقه علیه از ذکر جهر اجتناب

مخدوما تا چند بر خود چون مادر مهربان باید لرزید و تا کی بر خود از منغصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جماد چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت و انهم میتون نص قاطع است
فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر بکثیر از اهم مهام است و علاج علت معنوی درین مهلت
قلیل بهای درد جلیل از اعاظم مقاصد دلی که گرفتار غیر است از وی چه توقع خیر رود که نائل بکفر است
نفس اماره از وی بهتر است آنجا همه سلامتی قلب مطلب و خلاصی روح میجویند و ما کوته اندیشان همه در
فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم هیهات هیهات چه توان کرد و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم
یظلمون دیگر از مرض ضعف ظاهر اندیشه نکنند انشاء الله تعالی به صحت و عافیت تبدیل خواهد یافت
خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع است جا فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شده خواهند
پوشید و مترصد نتائج و ثمرات آن خواهند بود که کثیر البرکت است بیت هر کس افسانه بخواند
افسانه است و آنکه دیدش نقد خود مردانه است والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب صد و شصت و هفتم به هردی رام هندو که اظهار
اخلاص باین طائفه علیه نموده بود صدور یافته در ترغیب عبادت پروردگار عالمیان که بیچون
و بیچگونه است و اجتناب از عبادت آلهه باطله هنود دو کتاب شما رسید از هر دو محبت فقرا و التجا
باین طائفه علیه مفهوم گشت چه نعمتی است که کسی را باین دولت بنوازند تا بیاب من آنچه شرط
بلاغ است باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال بدان و آگاه باش که پروردگار ما
و شما بلکه پروردگار عالمیان چه سموات چه ارضین و چه علیین و سفلیین یکی است بیچون و بیچگونه
از شبه و مانند منزه است و از شکل و مثال مبرا پدری و فرزندی در حق او تعالی محال است کفاءت
و تماثل را در آنحضرت چه مجال است بلکه اتحاد و حلول در شان او سبحانه مستهجن است و مظنه کمون
و بروز در آن جناب قدس مستقبح زمانی نیست که زمان مخلوق او است مکانی نیست که مکان مصنوع
او است وجود او را بدایت نیست و بقای او را نهایت نیست هر چه از خیر و کمال است باو سبحانه ثابت
است و هر چه از نقص و زوال است از و تعالی مسلوب پس مستحق عبادت او تعالی باشد و سزاوار پرستش
او سبحانه رام و کرشن و مانند آنها که آلهه هنود اند از کمینه مخلوقات وی اند و از مادر و پدر

جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکی مستلزم عداوت دیگریست نیک تأمل باید فرمود
که هنوز کار از دست نرفته است تدارک را فرصت میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی
نخواهد بود

بوقت صبح شود همچو روز معلومت ❊ که با که باخته عشق در شب دیجور

متاع دنیا
غرور در غرور است معامله اخروی ابدی بران مترتب است زندگانی چند روزه اگر بمتابعت سید
الاولین و الآخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا هیچ
در هیچ است هرکرا باشد و هر عمل خیر که بکنند

محمد عربی کابروی هر دو سراست ❊ کسیکه خاک درش نیست

خاک بر سر او ❊ حصول این دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار
نماید بلکه اگر زکوة نقود مثلا ادا نموده شود حکم ترک کلی دارد در عدم وصول مضرت چه مال مزکی
از ضرر برآمده پس علاج دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است اگرچه ترک کلی اولی و افضل است
اما ادای زکوة هم کار آن میکند

آسمان نسبت بعرش آمد فرود ❊ ورنه بس عالیست پیش خاک

تود ❊ پس لازم است که همگی همت در اتیان احکام شریعت باید صرف نمود و اهل شریعت را از علما
و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را خوار باید داشت من وقر
صاحب بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام و با کفار که دشمنان خدای عز و جل اند و دشمنان رسول اند
علیه الصلوات والتسلیمات دشمن باید بود و در ذل و خواری ایشان سعی باید نمود و بهیچ وجه عزت نباید
داد و این بیدولتان را در مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه شدت و غلظت را با ایشان پیش
باید کرد و مهما امکن در هیچ امری بایشان رجوع نباید نمود و اگر ضرورتی افتد در رنگ قضای حاجت
انسانی بکره و اضطرار قضاء حاجت از ایشان باید نمود راهیکه بجناب قدس جد بزرگوار شما علیه و علی
آله الصلوات والتسلیمات میرساند همین است اگر این راه رفته نشود وصول باین جناب قدس دشوار است
هیهات هیهات

کیف الوصول الی سعاد و دونها ❊ قلل الجبال و دونهن حتوف

زیاده چه
ابرام نماید

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ❊ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

مکتوب شصت و ششم بملا محمد امین صدور یافته در بیان آنکه مدار بر خیالات ملایمه
چند روزه نباید نهاد و فکر ازاله مرض قلبی درین فرصت یسیر باید کرد که از اهم مهام است باید نمود

فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن از طرف
ناشی است ثم حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت استقامت بخشد بمنه اگرچه فیض حق سبحانه و تعالی
علی الدوام بر خواص و عوام اولیاء کرام چه از قسم اموال و اولاد و چه از جنس هدایت و ارشاد بی تفرقه وارد است
تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض را و عدم قبول بعضی دیگر ما ظلمهم الله ولکن کانوا
انفسهم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه یکسان می تابد روی گازر سیاه میگردد و جامه او
سفید این عدم قبول بوسطه اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه معرضان را ادبار
لازم است و حرمان از نعمت و چون اینجا کسی نگوید که بسیاری از معرضان باشند که به نعمات
عالی بلکه ممتاز اند و اعراض سبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست که آن نعمت نیست که بصورت
نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در اعراض و ضلالت منهمک گردد
قال الله سبحانه و تعالی ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون
پس دنیا و تنعمات او با وجود اعراض عین خرابی است الحذر الحذر والسلام مکتوب صد و شصت و پنجم
بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب متابعت صاحب شریعت علیه و علی آله
الصلوات والتسلیمات و عداوت و بغض و غلظت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام
شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی الامی القرشی الهاشمی علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری و یرحم الله عبدا قال
آمینا میراث صوری آن سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد و میراث معنوی
بعالم امر که آنجا همه ایمان و معرفت است و رشد و هدایت شک نعمت عظمی میراث صوری آنست که بمیراث
معنوی متحلی گردند والتحلی بالمیراث المعنوی لا یتیسر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة والسلام والتحیة
فعلیکم باتباعه اطاعة فی اوامره و نواهیه و کمال متابعت فرع کمال محبت است با آنسرور علیه الصلوة
والسلام مصرع ان المحب لمن یهواه مطیع ٭ و علامت کمال محبت کمال بغض است با اعدای او صلی الله
علیه وسلم و اظهار عداوت است با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنت گنجایش
ندارد محب دیوانه محبوب است تا مخالفت ندارد با مخالفان محبوب هیچ وجه آشتی نمی تواند دو محبت متباینه

که کار تا بجای میکشد و از مسلمانی بوی نمی ماند عزیزی فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد
دیوانگی عبارت از درگذشتن است از نفع و ضرر خود بواسطه اعلای کلمه اسلام یا مسلمانی هرچه شود گو شود و
اگر نشود گو نشود و جوهر مسلمانی ست رضای خدای عز و جل است و رضای پیغمبر علیه الصلوة والسلام
والتحیة و دولتی عظیم‌تر از رضای مولا نیست رضینا بالله سبحانه ربا وبالاسلام دینا وبمحمد علیه الصلوة
والسلام نبیا ورسولا همه را بنیم بداریم یارب بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات افضلها و
من التسلیمات اکملها والسلام اولا وآخرا بعجالة الوقت آنچه ضروری ولابدی دانست بطریق اجمال نوشته
فرستاد و بعد ازین اگر توفیق رفیق گشت مفصل‌تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد
کفر است آخرت نیز ضد دنیاست دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعیست که از مباحات
آن همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعلای ترک دنیاست و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشتبهات
آن اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز خصوصا درین اوان بسیار عزیز الوجود
است ؎ آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست پیش خاک تود * پس ناچار از استعمال ذهب و فضه
و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوات والسلام والتحیة آنرا محرم ساخته است
اجتناب باید نمود دانی ذهب و فضه را که برای تحلی کنند فی الجمله گنجایش دارد اما استعمال آنها حرام است
از آب و طعام خوردن درینها و خوشبوی انداختن و سرمه‌دان ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی
دائره امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات باینها در عیش و لذت زیاده
از آن هست که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای
او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی برای لذتی که بقای هم ندارد عدم رضای مولای
خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله
سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والتحیة در معامله حل و حرمت
همواره بعلماء دین دار رجوع باید نمود و از ایشان استفسا باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجات
متابعت شریعت است و بعد از شریعت هرچه هست باطل است و بی اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولا و آخرا

مکتوب صد و شصت و چهارم بحافظ بهاء الدین سرهندی صدور یافته در بیان آنکه

نمایند پس حضرت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس
اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر در مصاحبت
مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری از بودن میگردد
و حیای موانست لازم آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی
خدای عز و جل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة و السلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق
ایمان بالله و برسوله دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف میبرد نعوذ بالله
من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا ع خواجه پندارد که هر دو اصل است + حاصل خواجه بجز پندار نیست
کار این نابکاران استهزاء و سخریت است باسلام و اهل آن که منتظرند اگر قابو بیابند ما را از اسلام برآرند
یا همه را بقتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرمی در کار است که الحیاء من الایمان
و ننگ مسلمانی ضرور است همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هندوستان
برطرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن
از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحدیست که از ترس جزیه جامه خوب نمیتوانند پوشید و بتجمل
نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از خدا اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن
کنند حق سبحانه و تعالی جزیه را از برای خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است
و عزت و غلبه اهل اسلام جهود هر که میشود کشته شود اسلام است علامت حصول دولت اسلام البغض
با اهل کفر عناد است با ایشان حق سبحانه تعالی در کلام مجید خود ایشان را نجس فرموده و در جای
رجس فرموده لعین در نظر اهل اسلام می باید که اهل کفر نجس و پلید درآیند چون چنین بینند و دانند
لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مستکره بوند چیزها از ایشان پرسیدن و
بمقتضای حکم اینها عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است همچنین که کسی از ایشان طلبد
و دعا که بتوسط ایشان خواهد چه خواهد بود حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و ما دعاء الکافرین
الا فی ضلال دعا این دشمنان را علی الفرض بی حاصل است اجابت را در نباید چه احتمال این قدر فساد لازم می آید
که اعزاز این سگان می افزاید ایشان اگر دعا خواهند کرد تا از جنی در او وسیله خواهد شد آورد و خیال باید کرد

رنگ نوریا اصل این فائده اکمل جمیع الکمالات دارد و برکت آن باعتبار جامعیت تا وقت افطار همراه این
فائده بغذا که مذکور شد بر تقدیری مترتب میشود که آن غذا بتجویز شرعی واقع شود و سر مویی از حدود شرعیه
تجاوز نیافته باشد و ایضا حقیقت این فائده وقتی میسر شود که اکل آن از صورت گذشته بحقیقت پیوسته
باشد و از ظاهر بباطن رسیده تا ظاهر غذا ممد ظاهر او باشد و باطن غذا مکمل باطن او و الا بر امداد ظاهری
مقصور است و اکل آن درین قصور است سعی کن تا لقمه را سازی گهر بعد از آن چندانکه میخواهی
بخور نه همین سر تکمیل غذا است مر صاحب غذا را در تعجیل افطار و تاخیر سحر والسلام مکتوب صد و شصت و
پنجم بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند چه اجتماع
جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری دیگریست الی آخر ما قال
سلمه الله فی تذلیل الکفار و عدم الاختلاط معهم مع بیان مضار هذا الاختلاط و در بیان آنکه
دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد
علیه الصلوة والسلام نقد سعادت دارین وابسته باتباع سید کونین است ولیس علیه وعلی آله
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها متابعة او علیه الصلوة والسلام باتیان احکام اسلامیه
است و رفع رسوم کفر چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکی موجب رفع دیگریست احتمال
جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را مستلزم خواری آن دیگریست حق
سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه الصلوة والتحیة میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم
پس پیغمبر خود را که موصوف بخلق عظیم است بجهاد کفار و غلظت با ایشان امر فرمود معلوم شد که
غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اهل کفر است کسیکه اهل
کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از آن نیست که البته ایشانرا
تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جای دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و همراه گردیدن
با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشانرا دور باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیاوی
با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شیوهٔ بی اعتباری را مرعی داشته بقدر ضرورت
با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از آن غرض دنیاوی نیز باید گذشت و با ایشان

ذاتی و شیونات صفاتی است چنانچه در علوم سابق مذکور گشت و ماه مبارک رمضان جامع جمیع خیرات
و برکاتست و هر خیر و برکت که هست مفاض از حضرت ذاتست تعالی و تقدس و نتیجه شیونات او سبحانه
و هر شر و نقص که بوجود می آید منشاء آن ذات و صفات محدثه است ما اصابک من حسنة فمن الله و ما
اصابک من سیئة فمن نفسک خود نص قاطع است پس جمیع خیرات و برکات این ماه مبارک نتیجه آن
کمالات ذاتیه است که شان کلام جامع آنهاست و قرآن مجید حاصل تمام حقیقت آن شان
جامعست پس این ماه مبارک را با قرآن مجید مناسبت تمام است که قرآن جامع جمیع کمالات است
و این ماه جامع جمیع خیرات که نتایج و ثمرات آن کمالاتند و همین مناسبت باعث نزول قرآن
درین ماه شد شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن و شب قدر درین ماه خلاصه و زبده این ماه است
آن لب است و این ماه در رنگ قشر آن پس هر که درین ماه بجمعیت گذراند و از خیرات و برکات
این بهره مند شود تمام سال بجمعیت گذراند و بخیر و برکت مملو و محتوی باشد وفقنا الله سبحانه
للخیرات و البرکات فی هذا الشهر المبارک و رزقنا الله سبحانه النصیب الاعظم حضرت رسالت خاتمیت
علیه الصلوة و السلام و التحیة فرموده است اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه برکة آنسرور افطار صوم
بتمره کرده اند و در بودن آن تمره برکت آنست که شجره آن نخله است بعنوان جامعیت و صفت اعتدالیست
مخلوقست در رنگ انسان لهذا حضرت پیغمبر صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم نخله را عمه بنی آدم فرموده
که از طینت آدم مخلوقست کما قال علیه الصلوة و السلام اکرموا عمتکم فانها خلقت من بقیة طینة آدم
و بتمیمه او برکت باعتبار همین جامعیت تواند بود و پس افطار بثمره آن که تمر است جزو صاحب افطار میشود
و حقیقت جامعه آن باعتبار این جزئیه جزو حقیقت آکل آن میگردد و آکل آن باین اعتبار
جامع کمالات بینهایت که در حقیقت جامعه آن تمر مندرج اند میشود و این معنی هر چند در آکل مطلق
آن حاصلست اما در وقت افطار که اوان خلو صایم است از شهوات مالغه و لذات فانیه بیشتر تاثیر
میکند و این معنی بر وجه اتم و اکمل ظاهر میشود و آنکه آنسرور فرموده علیه من الصلوات اتمها و من التحیات
اکملها نعم سحور المؤمن التمر باعتبار آن واند بود که در غذا آن که جزو صاحب غذا میگردد تکمیل حقیقت اوست
نه حقیقت آن غذا و چون این معنی در صوم مفقود است از برای تلافی آن بسحور تمر ترغیب فرموده

بانکار بحق متوقف بود تا آخر الامر بانکار انجا مسدد نمودند که این پایه پایه ایست حضرت بمقام ظلیت ثابت
اما درین انکار بی اختیار بودند بحثی ست که ازان مقام بر آید بواسطه آنکه مشایخ عظام با مقام آفاق دارند
وچون بمقام ظلیت رسید وخود را وعالم را ظل یافت چنانکه طائفه ثانیه بان قایلند آرزوی آن شد
که کاشکی ازین مقام نیز بلکه کمال ورحدت وجود میدانست واین مقام فی الجمله با و مناسبت دارد
اتفاقاً از کمال عنایت وغریب نوازی ازان مقام هم بالا بردند وبمقام عبدیت رسانیدند این زمان
بجمال این مقام در نظر آمد وعلو آن وضح گشت واز مقامات گذشته تایب ومستغفر شد واگر آن درویش را
باین طریق تمیز دهند وفوقیت بعض را از بعض نمودند تنزل خود را در این مقام میدانست چه نزد او
بالاتر از توحید مقام دیگر نیست انتهی والله یحق الحق وهو یهدی السبیل باید دانست که منشاء تفاوت علوم
ومعارف جدا در مکتوبات ورسائل که ازین درویش بلکه از هر سالک که صادر شده است همین تفاوت
حصول مقامات متفاوت است هر مقام را علوم ومعارف جدا است وهر حال را اقوال علاحده پس فی التحقیق
تدافع وتناقض در علوم نباشد در رنگ نسخ احکام شرعیه است فلا تکن من الممترین وصلی الله تعالی علی
سیدنا محمد وآله وسلم مکتوب صد وشصت و یکم بملا صالح بدخشی کولابی صدور یافته در بیان آنکه
مقصود از طی منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس است: مقصود از طی
منازل سلوک حصول ایمان حقیقی است که وابسته باطمینان نفس ست تا نفس مطمینه نگردد نجات
متصور نیست ونفس بمرتبه اطمینان نرسد تا سیاست قلب بروی نگمارند وسیاست قلب وقتی میسر شود
که قلب از کاری که بیش خود داشت فارغ گردد وسلامتی از گرفتاری ما دون حق سبحانه حاصل کند
وعلامت سلامتی از گرفتاری نسیان ما سوی اوست تعالی وتقدس تا سر مو از غیر آگاه است از
سلامتی گمراه است فطوبی لمن سلم قلبه پس سعی لازم است تا بسلامتی قلب مشرف گردد وباطمینان
نفس انجامد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والسلام مکتوب صد وشصت
و دوم بخواجه محمد صدیق بدخشی صدور یافته در بیان فضیلت ماه رمضان وبیان مناسبت
او با قرآن مجید که سبب نزول آن درین ماه گشته است وبیان جامعیت آن تمرکه افطار با آن مستحب است
وما یتعلق بذلک: باسمه سبحانه شان کلام که از جمله شیونات ذاتیه است جامع جمیع کمالات

این نیز از کوتاه نظری اوست و طائفه ثانیه هر چند این مراتب را هم از مبدا از جدا دیدند و بکلمه لا در
آورده نفی آن نمودند اما بواسطه ظلیت و اصالت یکخبری از بقایای وجود اینها ثابت ماند چه نسبت ظل را
با اصل کارشته تعلق بسیار قوی است این نسبت از نظر شان محو نشد اما طائفه اولی بواسطه کمال
مناسبت متابعت حضرت رسالت خاتمه علیه من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها جمیع مراتب
ممکن را از واجب جدا ساختند و همه را تحت کلمه لا در آورده نفی نمودند و ممکن را با واجب هیچ مناسبتی ندیدند
و هیچ نسبت را با او اثبات نکردند و خود را غیر از عبد مخلوق عاجز مقید ندانستند و او را عز شانه
خالق و مولای خود دانستند خود را مولی دانستن و با ظل او انگاشتن برین بزرگواران بسیار گران و دشوار
می آید ما للتراب و رب الارباب این بزرگواران اشیا را بواسطه آنکه مخلوق حق اند سبحانه دوست میدارند
و محبوب در نظر شان می درآید و بهمین واسطه که مصنوع حق اند افعال آنها نیز مصنوع اوست جل شانه
تمام منقاد و تسلیم اشیا میگردند و بر افعال انکار نمیتوانند کرد الا بانکار الشریعة چنانکه ارباب توحید را
بواسطه مظهریت بلکه عینیت اشیا نسبت بحق سبحانه را ازین قسم محبت و انقیاد دست میدهد اینها را
بمجرد مصنوعیت و مخلوقیت آنها دست میدهد ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا عین محبوب را
بانک محبت هم دوست میتوان داشت اما مصنوعات و مخلوقات و عبید او را تا کمال محبت محبوب
پیدا نکند دوست نمیدارد و محبوب نمی انگارد این طائفه علیه را از مقام عبدیت که نهایت جمیع
مقامات ولایت است بهره تمام است و کدام دلیل بر صحت حال این برگزیدگان ازین تمام تر است
که تمام کشف ایشان موافق کتاب و سنت و ظاهر شریعت است و سر موی از ظاهر شریعت مخالفت
برینها راه نیافته است اللهم اجعلنا من محبیهم و متابعیهم بحرمت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه
و آله و سلم و بارک درویشی که این سطور از وی مستفاد گشت اول معتقد توحید بود از زمان صبی علم
این توحید داشت و یقین چیزی نیز داشته بود هر چند حال نداشت و چون درین راه در آمد اول راه
توحید منکشف شد و مدتی در مراتب این مقام جولان نمود و علوم بسیار که مناسب آن مقام بود فایض
گشتند و مشکلات و واردات که بارباب توحید وارد میشوند همه مکشوف و علوم فایضه حل شدند
بعد از مدتی نسبت دیگر برین درویش غلبه آورد و در غلبه آن در توحید توقف نمود اما این توقف بحسب ظن بود

که آن شخص متالم شود چنانچه طائفه ثالث بآن قائلند علی هذا القیاس جمیع افعال ذمیمه که از مخلوقات صادر میشوند نمیتوان گفت که فعل حق است سبحانه چنانچه سایه باراده خود حرکت کند نمیتوان گفت که شخص متحرک شد از سایه میتوان گفت که اثر قدرت و ارادت اوست یعنی مخلوق اوست و مقرر است که خلق قبیح قبیح نیست بلکه فعل و کسب قبیح قبیح است طائفه ثالث قائلند بوحدة وجود یعنی در خارج یک موجود است وبس و آن ذات است سبحانه است و عالم را در خارج اصلا تحقق نیست ثبوت علمی دارند میگویند الاعیان ماشمت رائحة الوجود و هر چند این جماعه عالم را ظل حق سبحانه میگویند لیکن میگویند که وجود ظلی ایشان در مرتبه حس است فقط در نفس الامر و خارج عدم محض است و ذات حق را عزوجل متصف بصفات وجوبیه و امکانیه میدانند و مراتب تنزلات اثبات میکنند و در مرتبه همان ذات احد را باحکام لائقه آن مرتبه متصف میسازند و متلذذ و متالم همان ذات عزشانه را میدانند لیکن در پرده این ظلال محسوسه متوهمه و محظورات عقلا و شرعا بر اینها بسیار وارد میشود که در جواب آنها تمحلات و تکلفات مینمایند هر چند این طائفه واصل و کامل اند علی تفاوت درجاة الوصل و الکمال اما خلق را سخنان اینها بضلالت و الحاد و زندقه رسانده طائفه اولی اکمل و اتم اند و اسلم و اوفق اند بکتاب و سنت اما اسلمیته و اوفقیته ظاهر است و اکملیته و اتمیته بنابر آنست که بعض مراتب وجود انسانی بنابر لطافته و تجرده بمبدا مشابهت و مناسبت تمام دارند کالخفی و الاخفی پس جماعه که باوجود فنای سری این مراتب را از مبدا جدا نتوانستند کرد با تحت لا در آورده نفی آن کنند بلکه بمبدا نزد ایشان ممتزج و متحد ماند و خود را حق یافتند گفتند که در خارج حق است سبحانه فقط و عالم را اصلا وجودی نیست اما چون آثار خارجیه متحقق بود بضرورت بثبوت علمی قائل شدند و از همین جاست که اعیان را برازخ بین الوجود والعدم میگویند چون بعض مراتب وجودات مخلوقات را از مبدا جدا نساختند قابل بوجوب وجود او ناشده به برزخیت گویا شدند و رنگ وجوب را در ممکن ثابت کردند و ندانستند که آن رنگ هم رنگ ممکن است متشابه بواجب و لو فی الصورة و الاسم و اگر این رنگ را جدا میکردند و تمام ممکن را از وجوب جدا میساختند هرگز خود را حق عزوجل نمیدیدند و عالم را از حق جدا میساختند و بیک وجود قائل نمیگشتند و تا آنکه اثری درین کس باقی نماند خود را حق نداند هر چند بداند که اثری است که نمانده است

مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند با شرح احوال هر کدام اینها و کمال و نقصان هر طائفه

ازینها: مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم سه طائفه اند طائفه اولی قائلند بآنکه عالم بایجاد حق سبحانه

درخارج موجود است و هرچه دروست از اوصاف و کمال همه بایجاد حق است سبحانه و خود را

شبحے بیش نمیدانند بلکه شبحیت هم ازوست غرض شانه دربحر نیستی چنان گم میکردند که نه از عالم خبر

دارند و نه از خود در رنگ شخصی برهنه که جامه عاریت پوشیده باشد و بداند که این جامه عاریت است

واین دید عاریت بروی چنان غالب می آید که درست جامه را باصل میدهد و خود را برهنه می یابد

واگر چنین شخصی را از بی شعوری و سکر بشعور و بصحو آرند و به بقاء بعد الفناء مشرف سازند هرچند

جامه را با خود می یابد اما بیقین میداند که از دیگر است چه آن فنا اکنون درعلم مندرج است و گرفتاری

و تعلقے که بآن جامه داشت هیچ نمیماند و همچنین است حال شخصی که اوصاف و کمالات خود را در رنگ

جامه عاریت می انگارد اما میداند که این جامه در وهم است درخارج هیچ جامه ندارم برهنه ام این دید

غالب می آید بحدیکه آن لباس و همیه درست می اندازد و خود را برهنه می یابد و بعد از افاقت و صحو آن

جامه وهمیه را نیز همراه خود می یابد لیکن فنای شخص اول اتم است و بقای مترتب بران اکمل کمه سبحانه

عن قربها الله تعالی و این بزرگواران درجمیع معتقدات کلامیه که بروفق کتاب و سنت و اجماع ثابت

شده اند بعلماء اهل سنت و جماعت متفق اند و فرق نیست درمیان متکلمین و ایشان الا بآنکه

متکلمین اینمعنی را علما و استدلالا در می یابند و ایشان کشفا و ذوقا و ایضا این بزرگواران عالم را

بحق سبحانه بغایت تنزیه هیچ نسبت اثبات نمیکنند و جمیع نسبت را سلب میکنند فکیف العینیة و الجزئیة

تعالی شانه الا نسبت مولیة و عبودیت صانعیة و مصنوعیة بلکه درغلبه حال این نسبت را هم گم میکنند

این زمان بفنای حقیقی مشرف شده قبول تجلیات ذاتیه پیدا میکند و مظهر تجلیات بی نهایت میگردند

طائفه دیگر عالم را ظل حق سبحانه میدانند اما قائلند بآنکه عالم درخارج موجود است لیکن بطریق

ظلیت نه بطریق اصالت و وجود اینها قائم بوجود حق است سبحانه کقیام الظل بالاصل مثلا از شخصی

سایه ممتد شد و آن شخص از کمال قدرت خود صفات خود را نیز منعکس ساخت از علم و قدرت

و اراده و غیرها حتی که لذت و الم پس اگر بالفرض آن سایه بر آتش افتد و بآن متالم شود عقلا و عرفا

البعض بسلامة القلب وتخلص الروح وكمال الآخر بهما وبالشهود السري أيضا وكمال الثالث بذلك
وبالحيرة المنسوبة الى الخفي وكمال الرابع بذلك الاربع وبالاتصال المنسوب الى الأخفى ذلك فضل الله يؤتيه من
يشاء والله ذو الفضل العظيم وبعد حصول الكمال في اي مرتبة كانت من المراتب المذكورة اما رجوع القهقرى
او ثبات واستقرار في ذلك الموطن والاول هو مقام التكميل والارشاد ورجوع من الحق الى الخلق للدعوة
والثاني هو موطن الاستهلاك والعزلة من الخلق والسلام اولا وآخرا مکتوب صد و پنجاه و نهم
بشمس الدین حسین بدخشی صادر شده در تعزیت هرچند آلام و مصائب بظاهر تلخ است و مولم جسم لیکن
بباطن شیرین است ولذت بخش روح زیرا که جسم و روح گویا بر دو طرف نقیض واقع شده اند الم یکی
مستلزم لذت دیگریست پست فطرتی که درمیان این دو نقیض ولوازم آنها تمیز نتواند کرد از
بحث خارج است و قابلیت ندارد اولئك كالانعام بل هم اضل (آیه) اگر از خویشتن خبر نیست چنین
چه خبر دارد از جنان و چنین شخصی که روح او تنزل نموده در مرتبه جسم استقرار نموده با جسد و عالم امر او
تابع عالم خلق گشته سر این معما را چه شناسد تا روح بمقر اصلی خود رجوع قهقری ننماید و امر از خلق
جدا نشود جمال این معرفت جلوه گر نگردد حصول این دولت وابسته بموتی است که پیش از ورود اجل
مسمی صورت می بندد و مشائخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم آنرا بفنا تعبیر کرده اند (شعر) خاک شو
خاک تا بروید گل ؛ که بجز خاک نیست مظهر گل و کسیکه پیش از مردن نمرد مصیبت او باید داشت و عزا او بجا باید
آورد خبر ارتحال والد مرحوم شما که بنیکنامی شهرت داشتند و شیوه امر معروف و نهی منکر را نیک رعایت
میکردند مسلمانان را موجب حزن و مستلزم اندوه گشت انا لله وانا الیه راجعون آن فرزند شیوه صبر را پیش گرفته
بپس ماندگان را بصدقه و دعا و استغفار مدد و معاونت باشند که موتی را اشد احتیاج است بامداد احیاء در حدیث
نبوی علیه وعلی آله الصلوات والتحیات آمده اینست ما المیت الا کالغریق المتغوث ینتظر دعوة تلحقه من اب
او ام او اخ او صدیق فاذا لحقته كان احب اليه من الدنيا وما فيها وان الله ليدخل على اهل القبور من
دعاء اهل الارض امثال الجبال من الرحمة وان هدية الاحياء الى الاموات الاستغفار لهم بقية النصح
مداومة الذكر وملازمة الفكر فان الفرصة قليلة جدا ينبغي ان يصرف الاهم بالاهم والسلام مکتوب
صد و شصتم نام مرزا این کمترین بنده خود فرموده اند عنی یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی در بیان آنکه

قدم رنجه نموده آمده اند و زود بر خاستند فرصت آن نشده که بعضی از حقوق صحبت ادا کرده
شود مقصود از ملاقات افاده است یا استفاده و چون مجلس ازین هر دو خالی باشد از اعتداد خارج
است پیش این طائفه خالی شده باید آمد تا مملو باز گردد و اظهار افلاس خود باید نمود تا ایشان از روی شفقت
آید و راه افاضه بکشاید سیر آمدن و سیر رفتن مزه ندارد امتلا را جز علت بار نیست و استغنا را جز طغیان
کار کرد حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند اول نیاز خسته بعد از آن توجه خاطر
شکسته پس توجه را نیاز شرط آمد مع ذلک درین اوان که طالب علمی آمد طلب سفارش بجانب ایشان ظاهر
ساخت بخاطر ریخت که چون مجرد آمدن ایشان را هم حقی است پس از جانب خود مهما امکن ادای حق باید نمود
لاجرم بزبان قلم از جهت تدارک ما مضی و تلافی ما سبق چند کلمه بمقتضای وقت و حال املا نموده بجانب ایشان
ارسال داشت والله سبحانه الملهم للصواب والموفق للسداد سعادت آثارا آنچه بر ما و شما لازم است تصحیح
عقائد بمقتضای کتاب و سنت بر نهجیکه علمای اهل حق شکر الله تعالی سعیهم از کتاب و سنت آن عقائد را فهمیده
اند و از انجا اخذ کرده چه فهمیدن ما و شما از حیز اعتبار ساقط است اگر موافق افهام این بزرگواران
نباشد زیرا که هر مبتدع و ضال احکام باطله خود را از کتاب و سنت می فهمد و از انجا اخذ مینماید والحال
انه لا یغنی من الحق شیئا و ثانیا علم باحکام شرعیه است از حلال و حرام و فرض و واجب و ثالثا عمل
بمقتضای این علم است و رابعا طریق تصفیه و تزکیه مخصوص بصوفیه کرام است قدس الله تعالی
اسرارهم تا تصحیح عقائد ننماید علم باحکام شرعیه فائده نمیدهد و تا این هر دو متحقق نشوند عمل نافع نیاید و تا
این هر سه متحقق نگردند حصول تصفیه و تزکیه محال است بعد ازین چهار رکن با متممات و مکملات آنها
که سنت مکملة للفرض هر چه هست از فضول است و داخل دائره ما لا یعنی و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه
و اشتغاله بما یعنیه والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتحیات

مکتوب صد و پنجاه و هشتم بشیخ حمید بنگالی صدور یافته فی بیان تفاوت مراتب الکمال بحسب تفاوت الاستعداد

اعلم ان مراتب الکمال متفاوتة بحسب تفاوت الاستعدادات والتفاوت
فی الکمال قد یکون بحسب الکمیة وقد یکون بحسب الکیفیة وقد یکون بهما معا فکمال البعض مثلا التجلی
الصفاتی وکمال الآخر التجلی الذاتی مع تفاوت فاحش بین افراد ذینک التجلیین بل بین ابعاضهما ایضا فکمال

اینجا حلول یا اتحاد فهم کنند و بوده‌اند ضلالت رود اینجا حلول کفر بود اتحاد هم و بیش از تحقق با همه مقام
تفکرات ممنوع است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی الطریقة المرضیة علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة از احوال خود می نوشته باشند که دخل تمام دارد با وجود علایق صوریه آزاد باشند
وجود و عدم آنرا مساوی دانند والسلام والاکرام **مکتوب صد و پنجاه و پنجم** نیز بمیان شیخ مزمل صدور یافته در
ترغیب بر جمع با اصل خود و حق سبحانه و تعالی با خود دارد ه بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست
بی دولت است آنکه هیچ اختیار کرد بغره ماه جمادی الاول روز جمعه بطواف حضرت دهلی شتافتند
محمد صادق نیز همراه است چند روزه اگر ارادهٔ خداوندی موافق است اینجا بسر برده بسرعت بسوی وطن عزیمت
خواهند حب الوطن من الایمان خبر صحیح است بیچاره بیچاره و ناصیه بدست او دارد و ما من دابة الا هو آخذ
بناصیتها ان ربی علی صراط المستقیم این المفر مگر آنکه ففروا الی الله گفته در وی بوی بگریزند بهرحال
اصل اصول السنة فرع را طفیلی ساخته رو باصل باید آورد ه هر چه جز عشق خدای احسن است
گر شکر خوردن بود جان کندن است ؛ **مکتوب صد و پنجاه و ششم** نیز بمیان مزمل صدور یافته
در ترغیب صحبت اهل الله ؛ کتابی که بدست قاضی زاده جالندهر فرستاده بودند در دهلی رسید الحمد لله
والمنة که محبت فقرا القدر وقت دارند و بحکم المرء مع من احب با ایشان اند ماه رجب هر چند بحسب اوقات
واناان نزدیکست اما بی دور است ه فراق دوست اگر اندک است اندک نیست ؛ درون دیدهٔ اگر
نیم موست بسیار است ؛ چون بواسطه رعایت حقوق ارباب حقوق همینی را اختیار کرده اند بانتظار بکنند
فقیر هم تا ماه رجب اینجا بباید والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بهرحال چند روزه عمر را
بفقرا می باید گذرانید واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه خود
نص قاطع است که حق سبحانه و تعالی حبیب خود را علیه من الصلوات اتمها ومن التحیات ایمنها بآن امر
فرموده غیرهی سیفرماید الهی چیست آنکه دوستان خود را کردی که هر که ایشانرا شناخت ترا یافت
و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت رزقنا الله تعالی وایاکم محبة هذه الطائفة العلیة الشریفة
مکتوب صد و پنجاه و هفتم بحکیم عبدالوهاب صدور یافته در بیان آنکه چون کسی پیش فقرا و ایشان
باید که خود را خالی کرده رود تا مملو باز گردد و در بیان آنکه اول تصحیح عقاید باید کرد ه در مرتبه ثانی

که در مقام کمال که مرتبهٔ ولایت است محبت حق سبحانه غالب است و در مقام تکمیل که نصیبی از مقام نبوت دارد
محبت رسول غالب ثبتنا الله سبحانه علی طاعة الرسول التی هی عین طاعة الله سبحانه **مکتوب صد و**
پنجاه و سوم بمیان شیخ منزل صدور یافته در بیان خلاصی تام از رقیت ما سوای که مربوط بفنای
مطلق است ٭ کتابتیکه ارسال داشته بودند رسید الحمد لله ولی الانعام والمنة که طالبان خود را در طلب
بیقرار و بی آرام میدارد و در دین بی آرامی از آرام بغیر خود نجات می بخشد اما خلاصی تام از رقیت اغیار وقتی
میسر شود که بفنای مطلق مشرف شود و نقوش ما سوی را بالکل از آئینهٔ دل محو سازد و تعلق علمی
و حبی او با هیچ چیز نماند و غیر از حق سبحانه و تعالی امرا مقصودی و مرادی نباشد و دو نه خطرهٔ انقیاد
هر چند کمال بی تعلقی دارد اما ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا **مصرع** این کار دولتست کنون تا کرا رسد
گرفتار احوال و مقامات گرفتار غیر است از چیزهای دیگر چه گوید **شعر** بهر چه از دوست وا مانی چه
کفر آن حرف و چه ایمان ٭ بهر چه از راه دور افتی چه زشت آن نقش و چه زیبا ٭ غربت شما
تطویل انجامید فرصت غنیمت است اگر یاران اهل اند در رخصت چون توقف خواهند و اگر نا اهل
چه احتیاج رخصت مرضی حق سبحانه را می باید ملاحظه کرد اهل عالم راضی باشند یا نباشند عدم رضای
ایشان چه خواهد بود **ع** طفیل دوست باشد هر چه باشد ٭ مقصود حق را سبحانه باید دولت با دو جبر
جمع شود سعود اگر نشود گو نه شود **ع** رخسار من اینجا و تو در کل بحری ٭ والسلام **مکتوب صد و پنجاه و چهارم**
نیز بمیان منزل صدور یافته در بیان آنکه از خود باید گذشت و در خود باید رفت ٭ حق سبحانه و تعالی
با خود دارد و یک لحظه با غیر خود نگذارد اللهم لا تکلنا الی انفسنا طرفة عین فیهلک ولا اقل منها فتضیع
هر بلای که هست از گرفتاری بخود است چون از خود خلاص شد از گرفتاری ما دون او سبحانه خلاص شد
آری سبحانه فی الحقیقت معبود را میپرستد که افرایت من اتخذ الهه هواه **ع** از خود چو گذشتی همه عین است
و خوشتی دع نفسک و تعال همانکه از خود گذشتن فرض است در خود رفتن هم لازم است که بیرون رفت
اینجاست در برون خود یافت نباشد **شعر** ما بود در زیر گلیم است هر چه هست ٭ بیچو نابینا مبر هر سوی
دست ٭ سیر آفاقی بعد در بعد است و سیر انفسی قرب در قرب اگر مشهود است در خود است و اگر معروف
است هم از خود است اگر چیز است هم خود بیرون خود قدمگاهی نیست سخن بمجاز رفت مبادا ساده دل

بسیادت و نقابت پناه شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اطاعت رسول عین اطاعت حق است سبحانه
و ما یناسب ذلک قال الله سبحانه و تعالی من یطع الرسول فقد اطاع الله حضرت حق سبحانه و تعالی
اطاعت رسول را عین اطاعت خود فرموده است اطاعت خدای عزوجل که غیر اطاعت رسول باشد اطاعت حق نیست
سبحانه و از برای تاکید و تحقیق این معنی کلمهٔ قد آورد تا بوالهوسی درمیان این دو اطاعت جدائی پیدا نکند
و یکی را بر دیگری نگزیند و در جای دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی شکایت میکند از حال جماعه که
درمیان این دو اطاعت تفرقه مینمایند کما قال سبحانه یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون
نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا
آری بعضی از مشائخ کبار قدس الله تعالی اسرارهم در سکر وقت و غلبهٔ حال سخنان گفته اند که
موهم تفرقه اند میان این دو اطاعت و مشعر اند باختیار محبت یکی بر دیگری منقول است که
سلطان محمود غزنوی در ایام بادشاهت خود نزدیک خرقان فرود آمده بود از انجا وکلای خود را
بخدمت شیخ ابو الحسن خرقانی فرستاد و التماس نمود که حضرت شیخ بدیدن او بیایند و بوکلای خود گفت که اگر
از شیخ توقفی فهم کنید این آیه را اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم برخوانید چون وکلای از شیخ توقف
فهمیدند آیهٔ مذکوره را برخواندند شیخ در جواب فرموده که چندان گرفتار اطیعوا الله ام که شرمندهٔ اطیعوا الرسول ام
و با طاعت اولی الامر چه رسد حضرت شیخ اطاعت حق را سبحانه در غیر اطاعت رسول او دانسته
این سخن از سکر است درست مشائخ مستقیم الاحوال ازین قسم سخنان تنزه مینمایند و در جمیع مراتب
شریعت طریقت حقیقت اطاعت حق سبحانه را در اطاعت رسول او میدانند و اطاعت حق سبحانه
که در غیر اطاعت رسول است علیه الصلوة والسلام عین ضلالت می انگارند و نیز منقولست که شیخ [illegible]
و شیخ ابو سعید ابو الخیر مجلسی داشتند و سید اجل از اکابر سادات خراسان نیز در مجلس ایشان نشسته بودند
اتفاقا دران اثنا مجذوبی مغلوب الاحوال پیدا شد حضرت شیخ او را بر سید اجل تقدیم دادند سید را ناخوش
آمد شیخ فرمودند که تعظیم شما بواسطهٔ محبت رسول است علیه الصلوة والسلام و تعظیم این مجذوب بواسطهٔ
محبت حق سبحانه این قسم تفرقه را نیز اکابر مستقیم الاحوال تجویز نمی نمایند و غلبهٔ محبت حق را سبحانه
بر محبت رسول او علیه الصلوة والسلام از سکر حال میدانند و جز فضولی نمی انگارند اما اینقدر هست

و کسوت فقرا این همه تلاش در تحصیل مبغوضه حق جل شانه چه بلا مستنکر است عجب است که این مستنکره در نظر شما چه طور زیبا نموده اند در تحصیل امور ضروریه بقدر ضرورت باید کوشید تمام همت را بآن مصروف ساختن و عمر را در پی آن گذرانیدن سفاهت محض است فرصت بسیار غنیمت است هزار افسوس که آنرا کسی در تحصیل علوم لاطائل صرف کند خبر ضرور است ما علی الرسول الا البلاغ از گفت و شنود مردم آزار نکشند چیزهائیکه بشما نسبت میکنند هرگاه در شما نباشند هیچ غم نیست چه دولتی است که مردم کسی را بد دانند و فی الحقیقه نیک باشد اگر عکس این قضیه متحقق شود محل خطر است والسلام

مکتوب صد و پنجاه و چهارم بخواجه محمد قاسم صدور یافته در بیان آنکه شایان مطلوبیت غیر حضرت واجب الوجود تعالی و تقدس نیست ؛ نامه اخوی خواجه محمد قاسم وصول یافت موجب فرحت گشت از تشتت اوضاع دنیوی و تفرق احوال صوری ملول نشوند که گرامی آن نمیکند زیرا که این نشأه در معرض فناست بمرضی حق سبحانه و تعالی می باید بسر برد و درین ضمن عمر باشد شایان مطلوبیت را غیر ذات واجب الوجود نیست خلقنا خصوصاً امثال شما مردم عزیز را مع ذلک اگر بجد همتی و کاری اشارت نمایند بمنت در سعی آن خواهد کوشید والسلام

مکتوب صد و پنجاه و پنجم بمیر مومن بلخی صدور یافته در بیان بزرگی طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم و بیان معنی یادداشت که مخصوص باین اکابر است

ع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است ؛ یادداشت طریقه حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم عبارت از حضور بی غیبت است یعنی دوام حضور حضرت ذات است تعالی و تقدس بی تخلل حجب شیونی و اعتباراتی و اگر گاهی حضور است و گاهی غیبت یعنی وقتی حجب بتمام مرتفع شوند و وقتی دیگر در میان آیند چنانچه در تجلی ذاتی برقی که کالبرق حجب بتمام از حضرت ذات تعالی و تقدس مرتفع میگردد و بسرعت باز در پرده شیون و اعتبارات می آید پس این کالبرق از حیز اعتبار ساقط است پس حاصل حضور بی غیبت آن گشت که تجلی ذاتی برقی که عبارت از ظهور حضرت ذات است تعالی بی توسط شیون و اعتبارات که در نهایت این راه میسر میگردد و فنای اکمل را در آن مقام اثبات میکنند دائمی گردد و حجب [illegible] اگر رجوع نکند و اگر رجوع کند حضور بغیبت متبدل نخواهد گشت و یادداشت نخواهند گفت پس متحقق گشت که شهود این اکابر بر وجهی اتم و اکمل است و اکملیت فنا و اتمیت بقا باندازه اتمیت و اکملیت شهود است ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

مکتوب صد و پنجاه و ششم

مینماید و بیقرار باید که بسبقت از آن طرف تحوست بلی اما جمعی که گسستن را مقدم داشته اند الکار این سبقت
مینماید مراد ایشان از پیوستن ظهور تام است و آن منافی سبقت بر ظهور مطلق نیست ظهور مطلق مقدم
باشد بر گسستن و ظهور تام مؤخر از آن برین تحقیق نزاع ایشان بلفظ راجع میگردد اما نظر طائفه اولی بلندست که
قلیل را در حیز اعتبار نمی آرند باید دانست که برین توجیه تقدم زمانی نیز پیدا گشت فافهم والله سبحانه الملهم للصواب
بهر حال مظهر گسستن و پیوستن باید شد که مرتبه ولایت منوط باین دو مرتبه است و بدونهما خرط القتاد مرتبه
اولی مربوط بسیر الی الله است و مرتبه ثانی بسیر فی الله و مجموع این دو سیر مرتبه ولایت و کمال هر یک علی
تفاوت درجاتها و دو سیر دیگر از برای تحصیل تکمیل است و صول ما جز دعوت نیست مصرع بانگ دو کردم اگر
در ده کس است ٭ **مکتوب صد و چهل و هشتم** بملا صادق کابلی صدور یافته در بیان آنکه صاحب
رای بیحاصل است و در بیان آنکه زنهار بتوسط روحانیات مشائخ و امدادات ایشان مغرور
نشوند که صور مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا ست ٭ دو مکتوب پی در پی رسیدند مکتوب اول از
حصول و سر انبا نموده و مکتوب ثانی از تشنگی و بیحاصلی الحمد لله سبحانه که عبرة مر خاتم است صاحب رای
بیحاصل است و آنکه خود را بیحاصل دانست واصل است مکرر بشما گفته شده است که زنهار بتوسط روحانیات
مشائخ و امدادات ایشان مغرور نشوند که آن صورت مشائخ فی الحقیقت لطائف شیخ مقتدا ست که بآن صور
ظهور نموده است قبله توجه را وحدت شرط است توجه را پراگنده ساختن موجب خسران است اعاذنا الله
سبحانه ثانیاً آنکه مکرر و مؤکد بشما گفته ایم که سر رشته کار مختصر بگیرند تا باعث سر انجام یابد امر ضروری گذاشته
بامر لاطائل پرداختن از عقل دوراندیش بسیار مستبعد است اما شما معتقد رای خود باید سخن کس در شما کم
است که موثر شده باشد و ما علی الرسول الا البلاغ ٭ **مکتوب صد و چهل و نهم** نیز بملا صادق کابلی صدور
یافته در بیان آنکه هر چند مسبب الاسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که نظر بر سبب
متعین دوخته شود ٭ خوبی مولانا محمد صادق عجب است که این همه خود را العالم اسباب وا گذاشته
است هر چند مسبب الاسباب تعالی و تقدس اشیا را بر اسباب مترتب ساخته است اما چه در کار که
نظر بر سبب معین دوخته شود مصرع که دری بسته شد ای دل دری بگشاید این قسم کوته نظری
بسیار مناسبتی میطلبد از امثال شما مردم بسیار عجب است استاعتی بحال خود باید رفت و این شناعت را باید فهمید

از طالبان این طریقهٔ علیه که با آنکه ابتدای سیر ایشان از عالم امر است بسرعت متاثر نشوند و التذاذ و
حلاوت که مقصد جذبه است بزودی پیدا نکنند وجهش آنست که عالم امر در ایشان بنسبت بعالم خلق ضعیف
افتاده است و همین ضعف سد راه سرعت تاثیر و تلذذ شده و این بطوء تاثر تا زمانی متحقق است که عالم امر
در ایشان بعالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد علاج این ضعف مناسب این طریقهٔ علیه تصرف تام است
مرشد صاحب تصرف تام را و علاجیکه مناسب طرق دیگران است تقدیم تزکیهٔ نفس است و ریاضات و مجاهدات
شاقه که موافق شریعت واقع شوند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة باید دانست که بطوء تاثر مستلزم
نقصان استعداد نیست گروهی باشند تام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند والسلام **مکتوب صد و چهل و ششم**
بشرف الدین حسین صدور یافته در نصیحت بتکرار سبق ؛ مکتوب فرزندی شرف الدین حسین وصول
یافت لله سبحانه الحمد والمنة که بسعادت یاد فقرا مستسعد اند سبقی که گرفته بودند بتکرار آن وقت را
معمور دارند و فرصت را از دست ندهند مبادا کر و فر فانیه از جا ببرد و طمطراق زایله بحلاوت
سازد بیت همه اندر زمن تو هست ؛ که تو طفلی و خانه رنگین است ؛ چه نعمتی است که حضرت حق سبحانه
و تعالی بنده را در عنفوان شباب توفیق توبه کرامت فرماید و بران استقامت بخشد توان گفت که نعمتهای تمام
دنیا در جنب آن نعمت حکم شبنمی دارد در جنب دریای عمیق چه آن نعمت موجب رضای مولی است سبحانه
که فوق جمیع نعم است چه دنیوی و چه اخروی و رضوان من الله اکبر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعت
المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها **مکتوب صد و چهل و هفتم** بخواجه اشرف
کابلی صدور یافته در بیان آنکه گسستن بر پیوستن مقدم است یا پیوستن بر گسستن حق سبحانه
و تعالی در مدارج کمال ترقیات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها
جمعی از مشایخ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم گسستن را بر پیوستن مقدم داشته اند و جمعی دیگر
ازین بزرگواران پیوستن را بر گسستن تقدیم داده اند و طایفهٔ ثالث بتوقف رفته اند ابو سعید خراز گوید
قدس سره تا نبری نیابی و تا نیابی نبری ندانم کدام پیش بود راقم این سطور گوید گسستن و پیوستن در یک آن
متحقق میگردند جائز نیست که گسستن از پیوستن جدا باشد و پیوستن بی گسستن پیدا گردد غایة ما فی الباب آنکه
هست در تقدم ذاتی است و تعین علیت یکی مر دیگری را شیخ الاسلام هروی قدس سره اختیار مذهب ثانی

اوّل

گنجایش نیارد • سیر الی الله عبارت از حرکت علمیه است که از علم اسفل بعلم اعلی میرود و از آن اعلی باعلای دیگر الی ان ینتهی الی علم الواجب تعالی بعد زوال علوم الممکنات کلها وزوالها باسرها وهذا السیر هو المعبر بالفناء • و سیر فی الله عبارت از حرکت علمیه است در مراتب وجوب از اسما و صفات و شیونات و اعتبارات و تقدیسات و تنزیهات الی ان ینتهی الی المرتبة التی لایمکن التعبیر عنها بعبارة ولا یشار الیها باشارة ولا تسمی باسم ولا تکنی بکنایة ولا یعلمها عالم ولا یدرکها مدرک وهذا السیر مسمی بالبقاء • و سیر عن الله بالله که سیر ثالث است نیز عبارت از حرکت علمیه است که از علم اعلی بعلم اسفل فرود می آید و از آن اسفل باسفل دیگر الی ان یرجع الی الممکنات بالرجوع القهقری وینزل عن علوم مراتب الوجوب کلها وهو العارف الذی نسی الله بالله ورجع عن الله مع الله وهو الواجد الفاقد وهو الواصل المهجور وهو القریب البعید • و سیر رابع که سیر در اشیاست عبارت از حصول علوم اشیاست شیئاً فشیئاً بعد زوال علوم الاشیاء کلها فی السیر الاول فالسیر الرابع مقابل للسیر الاول والسیر الثالث للسیر الثانی کما لا یخفی • و سیر الی الله و سیر فی الله از برای تحصیل نفس ولایت است که عبارت از فنا و بقاست و سیر ثالث و رابع از برای حصول مقام دعوت است که مخصوص بانبیاء مرسل است صلوات الله تعالی و تسلیماته علی جمیعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً و متابعان کمل را از مقام این بزرگواران علیهم الصلوات والتسلیمات نصیب است قُلْ هٰذِهٖ سَبِيْلِيْٓ اَدْعُوْٓا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ • اینست حدیث بدایت و نهایت که مقصود از ذکر آن تنویه و تشویق طلاب است ؏ برشکر غلیلهای صفرائیان • از برای کوری مدعی دائیان • والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات •

مکتوب صد و چهل و پنجم

به ملا عبدالرحمن مفتی صدور یافت در بیان آنکه مشائخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند و در بیان سر عدم تاثر بعضی از مبتدیان این طریقت بصحبت •

ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و یرحم الله عبداً قال آمینا • مشائخ طریقت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم ابتداء سیر از عالم امر اختیار کرده اند و عالم خلق را در ضمن آن سیر قطع مینمایند بخلاف مشائخ سائر طرق که ابتداء سیر ایشان از عالم خلق است و بعد از طی عالم خلق قدم در عالم امر می نهند و بمقام جذبه میرسند لهذا طریق نقشبندیه اقرب طرق آمد و لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت ؏ قیاس کن ز گلستان من بهار مرا • جمعی باشند

مکتوب صد و چهل و دویم بملا عبد الغفور سمرقندی صدور یافت در بیان آنکه از نسبت این بزرگواران
اگر اندکی بدست افتد اندک نیست + مکتوب شریف که از روی التفات ارسال داشته بودند رسید محبت
فقرا و توجه بجناب این طائفه از اجل نعم خداوندی است جل سلطانه از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
بران مسئول و مرجو است نیازی که بدرویشان فرستاده بودند نیز وصول یافت فاتحه سلامت خوانده شد
طریقه که اخذ کرده بودند و نسبتی که از اینجا فرا رسیده بود از ان مقوله هیچ ذکر نیافته معاذ الله که در ان
فتور رفته باشد **بیت** بچشم زدن خیال او پیش نظر * بهتر ز وصال خوبرویان همه عمر * از نسبت
این بزرگواران اگر اندکی بدست افتد اندک نیست زیرا که نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج
است **مصرع** قیاس کن ز گلستان من بهار مرا * اما ازین فتور غم نیست چون رشته محبت بجای
این نسبت قوی است هیچ که مگر پوشیده شده است ارسال داشته شد گاه گاه آنرا بپوشند و بخاطر
نگاه دارند که فوائد بسیار ازان متوقع است هرگاه آن جامه را بپوشند با وضو بپوشند و بتکرار سبق نمایند امید است
که جمعیت تمام رو دهد و هرگاه چیزی نویسند باید اول از احوال باطن خود نویسند که احوال ظاهر بجنب احوال باطن از حیز اعتبار
ساقط است **مصرع** از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است * ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید البشر
المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوة والسلام ظاهرا و باطنا **مصرع** کار اینست غیر این همه هیچ
مکتوب صد و چهل و سیوم بملا شمس الدین صدور یافت در بیان آنکه موسم جوانی را غنیمت شمرده
بلهو و لعب صرف نکنند مخدوم مکرما مولانا شمس موفق باشند که موسم جوانی را غنیمت شمرده بلهو و لعب صرف نکنند و بجز مرضیات مولی جل شانه
نمایند که آخر غیر از ندامت و پشیمانی ثمره دیگر نخواهد بود و سود نخواهد داشت خبر شرط است پنجوقت نماز بجماعت
ادا نماید و حلال را از حرام امتیاز کند طریق نجات اخروی متابعت صاحب شریعت است علیه و
علی آله الصلوات والتسلیمات تلذذات فانیه و تنعمات هالکه منظور نظر نباشند والله سبحانه الموفق
للخیرات **مکتوب صد و چهل و چهارم** بحافظ محمود لاهوری صدور یافت در بیان معنی سیر و
سلوک و بیان سیر الی الله و سیر فی الله و دو سیر دیگر که بعد ازین دو سیر است * حضرت حق سبحانه و تعالی در
مدارج کمالات ترقیات بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
مصرع از هرچه میرود سخن دوست خوشتر است * سیر و سلوک عبارت از حرکت علمی است که از مقوله کیف است حرکت اینجا

بجواهر بند فانهم بمنزلة بهیمة الجند و بعد من منهم والله سبحانه الموفق بجانا الله سبحانه و ایاکم عما لا یرضی
عنه بمنه الدال بحرمت سید البشر الممدوح بمازاغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها والسلام **مکتوب صد و سی و نهم** بمیر بیک تهانه محمد صدور یافته در بیان آنکه جامه بید و لسان
که من اهل اعتقاد هجو دشمن سر آن جامه مجوز است یا نه متضمن : التفات نامه گرامی رسید فرمان حق سبحانه
و تعالی ایشان را از اسلام ... دار دکه تقید حال فقرا میفرمایند و حضور و غیبت یکسان میدارند مقید و کفار
جهلت از کمال ... در هجو و ناموس اهل اسلام مبالغه نمودند حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوات والسلام
بعضی از شعرای اسلامیه را فرمودند که هجو کفار گویند نمایند آن شاعر در حضور آن سرور علیه و علی آله من
الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها بر بالای منبر می برآمد و اشعار هجو یه کفار بر ملا میخواند آن سرور میفرمودند
که روح القدس با او ست مادامیکه هجو کفار میکند ملامت و ایذاء خلق از مغتنمات عشق است اللهم اجعلنا منهم
بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات **مکتوب صد و چهلم** بملا محمد معصوم کابلی صدور یافته
در بیان آنکه رنج و محنت از لوازم محبت است : محبت آثار رنج و محنت از لوازم محبت است اختیار
فقرا درد و غم لابد است **بیت** غرض از عشق توام چاشنی درد و غم است : ورنه زیر فلک اسباب تنعم
چه کم است : درد و شکست آزردگی میخواهد تا از غیر او بکلیه انقطاع حاصل گردد اینجا آرام در بی آرامی است و سامان
در بی سامانی است و قرار در بیقراری و راحت در جراحت در یقمام فراغت طلبیدن خودرا در محنت انداختن است
تمام خودرا بمحبوب باید سپرد و هرچه از و بیاید باشد برضا باید قبول کرد و ابرو نباید پیچید طریق زندگانی
درین و غم است تا توانند باستقامت ورزید و الافتور در قفا است مشغولی شما خوب شده بود اما پیش از وقت
بضعف کشید غم نیست اگر اندکی خودرا ازین ترددات جمع سازند بهتر از پیشتر خواهد شد باید که این اسباب
تفرقه را عین اسباب جمعیت دانند تا توانند کاری کردند والسلام **مکتوب صد و چهل و یکم**
بملا محمد قلیچ صدور یافته در بیان آنکه عمده این کار محبت و اخلاص است : حضرت حق سبحانه و تعالی
توفیقات کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات از احوال قلبی گاهی ممنون میسازند
که چه صورت دارد البته از آن آگاه نیز می نوشته باشند که موجب توجه غائبانه است عمده این کار محبت و اخلاص است اگر
فی الحال مفهوم نشود غم نیست چون تعلقست بر اخلاص امید است که کار ساعات میسر گردد والسلام

باید دانست صلوٰة التذاذی که در حین ادای صلوات دست می دهد نفس را اصلا در آن حظی نیست در حین اتیان
التذاذ او در ناله و فغانست سبحان الله چه مرتبه ایست **مصرع** هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ٭ امثال ما مردم
بوالهوس را گفت و شنود این سخنان هم غنیمت است **مصرع** باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم ٭ و نیز باید دانست که
نماز در رنگ رتبه رؤیت است در آخرت نهایت قرب در دنیا در نماز است و نهایت قرب در آخرت در حین
رؤیت است و بدانند که سائر عبادات وسائل اند برای نماز و نماز از مقاصد است والسلام والاکرام **مکتوب صد و**
چهل و هشتم بشیخ بهاؤ الدین سرهندی صدور یافت در مذمت دنیای دنیه و اجتناب از صحبت ارباب غنا
فرزندی ارشدی باین مثنیه مفوضه خرسند نباشد و سرمایه دوام اقبال آنجناب قدس سره خداوندی خلف السلطان
از دست ندهد فکر باید نمود که چه چیز میفروشد و چه چیز میخرد آخرت بدنیا عوض نمودن و از حق سبحانه
بخلق بازماندن سفاهت است و بیخردی است جمع دنیا و آخرت از قبیل جمع اضداد است ما احسن الدین
والدنیا لو اجتمعا ازین دو ضد هر کدام را اختیار کند و هر که خواهد خود را بفروشد عذاب آخرت ابدیست متاع دنیا
قلیل است دنیا مبغوضه حق است سبحانه و آخرت مرضیه او تعالی و تقدس عش ما شئت فانک میت ٭ والزم
ما شئت فانک مفارقه ٭ آخر زن و فرزند را باید گذاشت و تدبیر اینها را بحق سبحانه باید سپرد امروز خود را مرده
انگاشت مهمات اینها را باو تعالی باید تفویض نمود و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم نص قاطع است
مگر شنیده باشند که خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر چشم باید کشود صحبت اهل دنیا و اختلاط با ایشان
سم قاتل است کشته این سم بموت ابدی گرفتار است العاقل تکفیه الاشارة فکیف التصریح مع المبالغة
والتاکید لقمه چرب ملوک در ازدیاد مرض قلبی میکوشند فکیف الفلاح والنجات الحذر الحذر ثم الحذر
من ایشان **شعر** با غمت با تو میگویم ٭ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ٭ فر من صحبتهم اکثر من فرارک من الاسد فانه یوجب الموت
الدنیوی و هو قد یفید فی الآخرة واختلاط الملوک یوجب الهلاک الابدی والخسارة السرمدی فایاک و صحبتهم وایاک
و لقمتهم وایاک و محبتهم وایاک و رؤیتهم و قد ورد فی الخبر الصحیح من تواضع غنیا لغناه ذهب ثلثا دینه باید اندیشید
که اینهمه تواضع و چاپلوسی از جهت غنای ایشان است یا چیز دیگر شک نیست که از جهت غنای ایشان است
و نتیجه آن ذهاب دو ثلث دین است فاین انت من الاسلام و این انت من النجات این همه مبالغه و ابرام
بواسطه آن نسبت میدانند که لقمه چرب و صحبت با جلیس آن فرزند را از تذکر مواعظ و تعقل نصائح بهم بر آورده در هنا بکلمه و کلام متانت

اما لحظرة النزول فلان الكمال لآحاد الاولياء المحمدية على صاحبها وعلى آله الصلوة والسلام والتحية تصيبا من تجلى الابتاث
درجات كمالات الولاية لما انه صلى الله تعالى عليه وآله وسلم اسرى ليلة المعراج بالجسد الى ما شاء الله تعالى وعرض
الجنة والنار واوحى اليه ما اوحى وتشرف ثمه بالروية البصرية وهذا القسم من المعراج مخصوص به عليه الصلوة والسلام
والاولياء المتابعون بكمال المتابعة الى الكون تحت قدمه لهم ايضا نصيب من هذه المرتبة
المخصوصة مصرع وللارض من كاس الكرام نصيب + غاية ما فى الباب ان وقوع الروية
فى الدنيا مخصوص به عليه الصلوة والسلام والحالة التى حصلت لاوليائه الذين تحت
قدمه ليست بروية والفرق بين الروية وتلك الحالة كالفرق بين الاصل والفرع والشخص والظل
ليس احدهما عين الآخر **مکتوب صد و سی و ششم** بنزد ملا محمد صدیق صدور یافته در منع از تسویف
و تاخیر در تحصیل مطلوب حقیقی مکتوب مرغوب وصول یافت چون قاصد اواخر عشره مبارکه رسید بعد از مضی
آن بجواب کتابها پرداخت جواب کتابت خانخانان در جواب کتابت خواجه عبد الله را نیز
نوشته فرستاده است ملاحظه خواهند نمود رفتن شما درین دفعه بلشکر معقول فقیر نمیشود تا حکمت
چه باشد الامر عند الله سبحانه ملاحظه فرمایند که حضرت حق سبحانه وتعالی از کمال کرم قوت یومیه عطا
فرموده است این را غنیمت شمرده فکر کار خود باید کرد نه آنرا وسیله قوت دیگر باید ساخت که کار به تسلسل میکشد
در درویشی طول امل کفرست و معامله تخلیص از قرض معلوم نیست که از خواجگی صورت پیدا کند و اگر شبهه
دارند باید بخواجگی چیزی نوشت منقح و صریح اگر او در جواب هم منقح بنویسد و وعده موکد مفهوم شود
باین نیت بروند اما علاج تسویف و تاخیر چه باشد هر چه بکنند زود بکنند که فرصت بسیار
غنیمت است **مکتوب صد و سی و هفتم** بحاجی خضر افغان صدور یافته در علو شان نماز
که متوسط است کمال آن بنهایت النهایات و با یناسب ذلک + مکتوب مرغوب رسید مضمون بوضوح
پیوست التذاذ در عبادات و رفع کلفت در ادای آنها از اجل نعم حق است سبحانه خصوصا در ادای
صلوة که غیر منتهی را این نیست علی الخصوص در ادای فرایض صلوة زیرا که در ابتدا نهایت بادای صلوة
نافله بلندی می سازند و در نهایت بنهایت این نسبت بفرایض منوط میگردد در ادای نوافل
خود را بیکار میدانند کار عظیم نزد او ادای فرایض است و بس مصرع این کار دولت است کنون تا کرا رسد

از رسوم و عادات کاری نمی کشاید واز تعلل و تعلل جز خسارت و حرمان نمی افزاید مخبر صادق علیه
من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها فرمود هلک المسوفون سوف فعل گویندگان هلاک شدند همه موجود را
صرف امر موهوم نمودن و موهوم را از برای موجود نگاه داشتن بسی مستکره است باید که نقد وقت مصروف امر اهم
گردد و نسیه از برای امر خرافات لا یعنی مدخر باشد حق سبحانه وتعالی ذره بی آرامی بدهد که از آرام لا سوی او بخانه
بجای تیسر گردد گفت وگو ماحصل ندارد رسالت منتهی قلب مطلب بلند فکر بلند حیلان باید کرد و از لا یعنی اعراض تمام
باید نمود **بیت** هر چه جز عشق خدای احسن است + گر شکر خوردن بود جان کندن است + ما علی الرسول
الا البلاغ **مکتوب صد و سی و چهارم** نیز بملا محمد صدیق صدور یافته در تشویق حضرت
حق سبحانه وتعالی در مدارج قرب عروج درجات بی اندازه کرامت فرماید بحرمت سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها فرصت آثار الوقت سیف قاطع معلوم نیست تا فردا فرصت دهند یا نه امر اهم را مقدم
باید کرد و غیر اهم را فرو باید انداخت حکم عقل اینست نه عقل معاش بلکه عقل معاد زیاده برین چه نویسد
والسلام **مکتوب صد و سی و پنجم** هذا المکتوب ارسل الی المخلص الصدیق محمد الصدیق فی بیان مراتب
الولایة عامة کانت او خاصة مع بعض خواص الخاصة اعلم ان الولایة عبارة عن الفناء والبقاء
وهی اما عامة او خاصة نعنی بالعامة مطلق الولایة وبالخاصة الولایة المحمدیة علی صاحبها الصلوات
والسلام والتحیة الفناء فیها اتم والبقاء اکمل فمن تشرف بهذه النعمة العظمی فقد لان جلده للطاعة
وانشرح صدره للاسلام واطمانت نفسه فرضیت عن مولاها ورضی مولاها عنها وسلم قلبه المقلبة وتخلص روحه
کلیة الی مکاشفة حضرت صفات اللاهوت وشاهد سره مع ملاحظة الشیون والاعتبارات وفی هذا المقام
شرف بالتجلیات الذاتیة البرقیة وتحیر خفیه لکمال التنزه والتقدس والکبریاء واتصل اخفاه اتصالا بلا تکیف
وضرب من المثال هذا مرض عمر هنیئا لارباب النعیم نعیمها + ومما ینبغی ان یعلم ان الولایة الخاصة
المحمدیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة متمیزة عن سایر مراتب الولایة فی طرفی العروج
والنزول اما فی طرف العروج فلان فناء الاخفی وبقاءه مختصان بتلک الولایة الخاصة وعروج
سایر الولایات الی الخفی فقط مع تفاوت درجاتها یعنی ان عروج بعض ارباب الولایات الی مقام
الروح وعروج البعض الی السر وعروج البعض الآخر الی الخفی وهو اقصی درجات الولایة العامة

گردد همچنین سنت حضرت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات که گاهی سیزده رکعت ادا فرموده اند
و گاهی یازده و گاهی نه و گاهی هفت بنماز تهجد همراه وتر حکم فردیت پیدا کرده است نه آنکه دو رکعت قعود را
حکم یک رکعت قیام داده اند شما را امثال این علوم تتبع سنت سنیه مصطفویه است علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة عجب است در بلاد علما که ماورای این مجتهدین است علیهم الرضوان این قسم محدثات رواج
یافته با آنکه ما فقیران علوم اسلامیه از برکات ایشان استفاضه نموده ایم والله سبحانه الملهم للصواب **فرد**
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است * والسلام **مکتوب صد و سی و دوم**
بملا محمد صدیق بدخشی صدور یافته در اجتناب از صحبت ارباب غنا و ترغیب بر صحبت فقرا که کناسی فقرا به از صدرنشینی اغنیا است
ای برادر ظاهرا از صحبت فقرا دل تنگ گشته مجلس اغنیا اختیار کرده اید بسیار بد کرده اید امروز اگر چه شما
پوشیده است فردا خواهند کشاد و غیر از ندامت فایده نخواهد کرد خطر است ای بوالهوس مر تو از دو حال
خالی نیست در مجلس اغنیا جمعیت خواهند داد یا نه اگر بدهند بد و اگر ندهند بدتر اگر بدهند مستلزم ارتکاب [illegible] نعوذ
بالله سبحانه من ذلک و اگر ندهند خسر الدنیا والآخرة شان حالت کناسی فقرا به از صدرنشینی اغنیا
است امروز این سخن معقول شما شود یا نشود آخر معقول خواهد شد و فائده نخواهد داشت آرزوی طعام
چرب و تمنای لباس فاخره شما را درین بلا انداخته هنوز هم هیچ نرفته است فکر اصل بکنید و هر چه از
حق سبحانه و تعالی مانع آید آنرا دشمن دانسته از فرار نمائید و حذر کنید ان من ازواجکم و اولادکم
عدوا لکم فاحذروهم نص قاطع است حقوق صحبت بر آن داشت که یک مرتبه بشما نصیحت کرده
شود قبول در آرند یا نه من از اول میدانستم از فضولیهای شما که استقامت بر فقر با این وضع
دشوار است **شعر** وقد کان ما خفت ان یکونا * انا الی الله راجعونا * والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات والتحیات
انتمها واکملها من از فطرت و استعداد شما توقع دیگر داشتم جوهر نفیس را شما
بسرگین انداختید انا لله و انا الیه راجعون **مکتوب صد و سی و سوم** نیز بملا صدیق
صدور یافته در بیان آنکه فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت * مکتوبیکه بدست
قاصد ارسال داشته بود برسید فرصت را غنیمت باید شمرد و وقت را عزیز باید داشت

کابلی صدور یافته در بیان علوشان طریقهٔ حضرات خواجها قدس الله تعالی اسرارهم و شکایت
از حال جماعه که درین طریقهٔ علیه احداثات نموده اند و آنرا تکمیل این طریقه دانسته + الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اخی ارشدی خواجه محمد شرف شرفه الله سبحانه
بتشریفات اولیائه الکرام بدانند که طریقهٔ حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم اقرب طرق
موصله است و نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران مندرج و نسبت ایشان فوق همه نسبتها
ست باینهمه بواسطهٔ آنست که درین طریق التزام سنته ست و اجتناب از بدعت مهما امکن عمل برخصت
تجویز نمینمایند اگرچه بظاهر در باطن نافع باشد و عمل بعزیمت از دست نمی دهند اگرچه بحضور سیر
متضرر دانند احوال مواجید را تابع احکام شرعیه ساخته اند اذواق و معارف را خادم علوم شرعیه دانسته اند جواهر
نفیسه شرعیه را در رنگ طفلان بجوز و مویز وجد و حال عوض نمیکنند و به ترهات صوفیه مغرور و مفتون
نمیگردند از نص بفص نمیگرایند و از فتوحات مدینه بفتوحات مکیه التفات نمی کنند حال ایشان بردوام
است و وقت ایشان مستمر تجلی ذاتی که دیگران را کالبرق است این بزرگواران را دایمی است
حضوری که غیبت در قفای آن باشد نزد این عزیزان از حیز اعتبار ساقط است رجال لا تلهیهم تجارة
والبیع عن ذکر الله اما فهم هر کس بمذاق این اکابر نرسد نزدیک است که قاصران این طریقهٔ علیه از بعضی
کمالات ایشان انکار نمایند **بیت** قاصری گر کند این طایفه را طعن قصور + حاش لله که برآرم
بزبان این گله را + آری بعضی از خلفای متاخرین این طریقه علیه درین طریق نیز احداثها نموده اند
و روش اصل اکابر از دست داده جمعی از مریدان ایشان اعتقاد آن دارند که این محدثات تکمیل این
طریقه نموده اند حاشا و کلا کبرت کلمة تخرج من افواههم بلکه در تخریب و تضییع آن کوشیده اند افسوس
هزار افسوس بعضی از بدعتها که در سلاسل دیگر اصلا موجود نیست درین طریقه علیه احداث نموده اند
و نماز تهجد را بجماعت میگزارند اطراف و جوانب در آنوقت مردم از برای نماز تهجد جمع میگردند و بجمعیت
تمام ادا مینمایند و این عمل مکروه است بکراهت تحریمیه جمعی از فقها که تداعی شرط کراهت داشته اند جواز جماعت
نفل را مقید بناحیه مسجد ساخته زیاده از سه کس را باتفاق مکروه گفته اند و ایضاً نماز تهجد را بنوعی سیزده رکعت
میبندند که دوازده رکعت را ایستاده میگزارند و دو رکعت را نشسته تا حکم یک رکعت پیدا کند و با آن سیزده

ومحبت تام مرید ممتاز گشته ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مکتوب بیست و
نهم بشیخ نظام صدور یافته در بیان آنکه جامعیت انسان باعث تفرقه اوست و
همین جامعیت اوست که سبب جمعیت اوست کما قیل ما نال المجنون الا المجنون مکتوب شریف وصول یافت آدمی چونکه جامع
است موجود آنست و بهر جزوی از اجزای تعلق و گرفتاری در وی بموجود است متکثره پیدا شده
پس فی الحقیقت جامعیت او باعث دوری او از جناب قدس خداوند جل سلطانه از همه بیش گشت و تعلقات
متعدده سبب محجوری او از همه شده آمد اگر بتوفیق ایزدی عز شانه خود را ازین تعلقات پراگنده جمع سازد
و رجوع قهقری نماید فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِیمًا والا فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِیدًا بهترین موجودات بواسطهٔ جامعیت
چونکه انسان است بدترین مخلوقات بواسطهٔ جامعیت هم اوست آئینه او بواسطهٔ جامعیت اتم است اگر رو
بعالم دارد از همه گونه کدرتر است و اگر رو بحق سبحانه و تعالی دارد مصفا است و از همه بیش نما است
کمال آزادی از دلش این تعلقات خاتم رسول است صلی الله علیه وآله وسلم و بعد ازین انبیا
و اولیاء دیگر علی تفاوت درجاتهم صلوات الله وتسلیماته علی نبینا وعلیهم وعلی اتباعهم اجمعین الی
یوم الدین رزقنا الله سبحانه وایاکم نجاتا عن هذه التعلقات بحرمة النبی المصطفی الممدوح
بقوله سبحانه وتعالی ما زاغ البصر وما طغی علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها زیاده برین
موجب ملال است والسلام والاکرام مکتوب سی ام بشیخ جمال الدین صدور یافته در بیان آنکه
تلوینات احوال چندان اعتباری نیست حصول مقصد بیچون و بیچگونی باید کرد تلوینات احوال را
چندان اعتبار نیست بآن مقید نباشد که چه آمد و چه رفت و چه گفت و چه شنود مقصود دیگر است که
از گفت و شنود و دید و شهود منزه و مبرا است طفلان سلوک را بجوز و مویز تسلی میدهند همت بلند باید
داشت کار دیگر است اینها همه خواب و خیال است در خواب اگر کسی خود را پادشاه دید نفس الامر پادشاه
نیست اما این خواب امیدواری می بخشد در طریق نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم وقائع
را اعتباری نهند این بیت در کتب ایشان نوشته بیت چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم اگر حالی بر احوال بیاید و بمرور جای بشارتی و غمی نیست باید
منتظر حصول مقصود بیچونی و بیچگونی باید بود والسلام مکتوب سی و یکم بخواجه کابلی

بید الشقو جمعی هستند که مطلبی می خواهند که آنرا عین خود یابند و قرب معیت با او پیدا سازند طمع
آن اینها من جنیتهم یارب والسلام اولاً و آخراً مکتوب صد و بست و هشتم بملا صفر احمد رومی صدور یافته
در بیان آنکه خدمت والدین هر چند از حسنات است اما در جنب وصول بمطلب حقیقی بیکاری محض است
و تعطیل صرف بلکه داخل سیئه حسنات الابرار سیئات المقربین و ما یناسب ذلک + مکتوب مرغوب رسید
عذریکه در باب توقف نموده بودند صحیح است زیاده از آنچه بوقوع می آید باید کرد و خود را مقصر دانست
قال الله سبحانه و تعالی و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و قال الله سبحانه ان
اشکر لی و لوالدیک معتقد آن باید بود که اینهمه در جنب وصول بمطلب حقیقی بیکاری محض است
بلکه در خور طی منازل سلوک نیز تعطیل صرف حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بیت
هر چه جز عشق خدای احسن است + گر شکر خوردن بود جان کندن است + حق الله سبحانه بر حقوق جمیع
خلائق مقدم است ادای حقوق اینها امتثالاً لامره است سبحانه و الا کرا مجال آن بود که خدمت او را
گذاشته بخدمت دیگری اشتغال نماید پس خدمات اینها باین تقریب از جمله خدمات حق است سبحانه اما از خدمت
تا خدمت فرق بسیار است امراء و فقراء نان نیز خدمت پادشاهان میکنند اما خدمت مقربان
دیگر است آنجا نام رخصت و قلیلی برون عین معصیت است و مزد هر کار باندازه آن کار است قلیله ارباب
عزیمت تمام در هر روزی یک تنکه اجرت میگیرند و مقربان ساعت بخدمت حضور مستحق لکها میگردند مع ذلک
او را این لکها هیچ تعلقی نیست گرفتار قرب شاه است و بس شتان ما بینهما فرخ حسین خلجی موفق
است خاطر جناب از جمع دارند زیاده چه نویسم والسلام + مکتوب صد و بست و هشتم بخواجه مقیم
صدور یافته در ترغیب بلند همتی و عدم اکتفا بغیر مطلب بیچون + خدمت خواجه مقیم دور افتادگان را
فراموش نسازند بلکه دور نداند المرء مع من احب المقصود مسلک بغایت طویل است و مطلب در
نهایت کمال رفعت و سهم در غایت منقصت و منازل وسطی هیچ سراب مطلب نماست عیاذاً بالله
سبحانه وسط را نهایت انگاشتیم ببار مقصد را مقصد دانند و چون را بیچون تصور نماید و از
وصول بمطلب حقیقی باز باید همت بلند می باید ساخت و بهیچ حاصل سفر قدمی باید کرد و در ورای
الورا می باید جست حصول اینچنین همت و البته متوجه شیخ مقتدی است و توجه او بقدر اخلاص

نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر است ذات او تعالی فی الحقیقت از اینهمه معرا است
و از اینها نسبتی نیست ما للتراب و رب الارباب باینقدر مناسبت ظاهریت و مظهریت وحدة وجود گویند یا
نگویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیت و ظاهریت و مظهریت نه آنکه یک موجود
است و ماسوای او اوهام و خیالات است این مذهب بعینه مذهب سوفسطائی است که اثبات حقیقت در وی
نمودن او اوهام و خیالات و یرانمی برآرد که مقصود سوفسطائیست **مثنوی** چون بدانستی تو او را از نخست
سوی آنحضرت نسب کردی درست + وآنکه دانستی که ظل کیستی + فارغی گر مردی و گر زیستی **مکتوب صد و**
بیست و ششم نیز بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه طالب باید که اهتمام در نفی آلهه
باطله نماید چه آفاقی و چه انفسی و در جانب اثبات معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه ادراک آید آنرا
نیز در تحت نفی داخل ساخته اکتفا بموجودیت نماید اگر وجود را نیز در آنموطن گنجایش نیست و ما یناسب ذلک
سیادت و نقابت دستگاها طالب را باید که اهتمام در نفی آلهه باطله آفاقی و انفسی نماید و در جانب اثبات
معبود بحق جل سلطانه هرچه در حوصله فهم و در حیطه وهم درآید آنرا نیز در تحت نفی داخل سازد و اکتفا به
موجودیت مطلوب نماید **مصرع** بیش ازین پی نبرده اند که هست + اگرچه وجود را نیز در آن موطن
گنجایش نیست ماورای وجود باید طلبید علمای اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم زیبا گفته اند که وجود
واجب تعالی زاید است بر ذات او سبحانه وجود را عین ذات گفتن و ماورای وجود امر دیگر اثبات نا کردن
از قصور نظر است قال الشیخ علاء الدولة فوق عالم الوجود عالم الملک الودود این درویش را
چون از مرتبه وجود بالا گذرانیدند تا چند گاه که مغلوب آنحال بود خود را از روی ذوق و وجدان از ارباب
تعطیل می یافت و حکم بوجود واجب جل شانه نمی کرد چه وجود را در راه گذاشته بود و در مرتبه ذات وجود را
گنجایش نمی یافت اسلام او در آنوقت اسلام تقلیدی بود نه تحقیقی بالجمله هرچه در حوصله ممکن
درآید بطریق اولی ممکن باشد فسبحان من لم یجعل للخلق الیه سبیلا الا بالعجز عن معرفته از حصول فانی
شدن و البقاء بالله کسی گمان نکند که ممکن واجب گردد که آن محال است و مستلزم قلب حقایق پس چون
ممکن واجب نگردد نصیب ممکن غیر از عجز نباشد **شعر** عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کانجا همیشه
باد بدست است دام را + بلند همتی همین طور مطلب می خواهد که هیچ ازو بدست نمی آید و هیچ نام و نشان ازو

یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه تعالی شانه و عالم را با صانع خویش هیچ
نسبتی نیست الا المخلوقیة والمظهریة و ما یناسب ذلک + اللهم ارنا حقائق الاشیا کما هی عالم چه صغیر و
چه کبیر مظاهر اسما و صفات الهیه است تعالی شانه و مرایای شئون و کمالات ذاتیه او عز سلطانه
گنجی بود مخفی و سری بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را بهر
خلق فرمود که بذات و صفات خویش دوال باشند بر ذات و صفات او سبحانه پس عالم را با صانع خویش هیچ
نسبتی نیست الا آنکه مخلوق وی اند و دوال اند بر اسما و شئونات او تعالی حکم باتحاد و عینیت و نسبت
احاطه و سریان و معیت ذاتیه انجا از غلبه حال و سکر وقت است اکابر مستقیم الاحوال که از قدح
صحو ایشانرا اثری ارزانی داشته اند عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا المخلوقیة والمظهریة
و احاطه و سریان و معیت علمی میدانند مطابق علما اهل حق اند شکر الله تعالی سعیهم عجب است که جماعه صوفیه
که اثبات بعضی نسبت ذاتیه مینمایند کالاحاطة والمعیت مثلاً معترف اند با آنکه از ذات او جل شانه سلوب است
حتی که صفات ذاتیه را نیز سلب مینمایند فهل هذا الا تناقض و در ذات مراتب اثبات نمودن از برای
دفع این تناقض تکلف است در رنگ تدقیقات فلسفیه است ارباب کشف صحیح ذات را تعالی جز بسیط
حقیقی نمیدانند و ماورای او هر چه باشد داخل اسما می شمرند فرد فراق دوست اگر اندک است اندک
نیست + درون دیده اگر نیم موست بسیار است + مثالی از برای تحقیق این مبحث بیان کنیم مثلاً عالمی
نحریری ذوفنونی خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه ظهور آرد و ایجاد حروف و صوات نماید تا در ضمن
آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و صوات دوال را با معانی مخزونه هیچ نسبتی
نیست الا اینکه حروف و صوات مظاهر آن معانی مخفیه است مرایای آن کمالات مخزونه حروف
و صوات را عین آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد و همچنین حکم باحاطه و معیت درین صورت غیر واقع
است معانی بهمان صرافت مخزونه اند هیچ تغیری در ذات و صفات آن معانی راه نیافته است
لیکن چون تعلق درمیان معانی و این حروف و صوات دوال نحوی از مناسبت دالیة و مدلولیة متحقق
است بعضی معنی زائد از آن در تخیل می آید فی الحقیقة آن معانی مخزونه از ان معانی زائده
منزه و مبرا است آنچه معتقد ما است درین مسئله نیست اثبات امر زائد بورای مظهریة و ...

بیان نماید محمد وجیه مقال را خواهند گفت چون اراده سفر جانب هندوستان مصمم داشتند برود
دادن عیال خبر بگیرید الباقی عند التلاقی مثل مشهور است دوام احضار و احتباس از حرج الا
با نیما لا به است همت باید داشت و بهر جهت نباید پرداخت بهیبت بازی نوی که بود مشرق الانوار
از همه کوره مشکوة گذشتیم فقرا این زمانه اکثر در مقام رنگ اکتفا اقامت دارند صحبت ایشان سم
قاتل است فرّوا منهم کما تفرّون من الاسد برین طریق ملازم نشدند و وقتی را چندان اعتبار نمیکنند که مجال
تا ئیل را میدان دهند از نهار بخواب و خیال گول نشوند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها + قلل الجبال و دونهن
حتوف والسلام مکتوب صد و بیست و سوم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه
اداء نفل اگر چه حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرائض لا یعنی داخل لا یعنی است +
مکتوب شریف اخوی ارشدی لازال کاسمه طاهرا عن دنس التعلقات رسید برادر درخبر آمده است
علامة اعراض الله تعالى عن العبد اشتغاله بما لا يعنيه اشتغال به نفلی از نوافل با عراض فرضی از فرائض داخل
ما لا یعنی است اینجا تفتیش احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیز است نفل است
یا فرض مبادا اتیان نفل مرتکب چندین محظورات باید شد نیک ملاحظه نماید العاقل تکفیه الاشارة والسلام
علیکم و علی من لدیکم مکتوب صد و بیست و چهارم نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافت در بیان آنکه
استطاعة راه شرط وجوب حج است ادای حج با وجود نی استطاعت نسبت بحصول مطلب داخل تضییع
اوقات است + مکتوب شریف اخوی محمد طاهر بدخشی رسید لله سبحانه الحمد و المنة که فتور
در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته است با وجود تمادی ایام مهاجرت این علامت سعادت عظیم است
محبت آثار چون شما رخصت طلبید ید و رفتن عزم مصمم کردید در وقت وداع اینقدر مذکور شده
بود با احتمال که شاید هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چند مقصد کرده شد استخاره ها موافق نیامد
تجویز در ینباب منقح نگشت بضرورت لقا محمد و رزید صلاح فقرا از اول در رفتن شما نبود اما شوق
شما را ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرط راه است بی استطاعت تضییع اوقات است امر اهم گذاشته
با مر غیر ضروری پرداختن مناسب نیست هر چند کتابت شما این مضمون را نوشته است رسیده
باشد یا نه احتیاط بیشتر تحریر نمودار ان مکتوب صد و بیست و پنجم بمیر صالح نیشاپوری صدور یافت

بیرون نخواهد بود یا در لوکری جمعیتش خواهند داد یا نخواهند داد اگر جمعیت خواهند داد دید واگر نخواهند داد
بدتر ربنا لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب والسلام مکتوب صد و
بست و دوم بمیر محمد نعمان صدور یافته در ترغیب صحبت ارباب جمعیت مالاکه خدمت میر محمد لکوشی گذرانید
که اسلامی و پیامی کلم یادآوری می نمایند فرصت بسیارست وصرف آن در اهم مهام ضروریست و آن صحبت
ارباب جمعیت است لا نعدل بالصحبة شیئا ما کان الاثری ان اصحاب رسول الله صلی الله تعالی
علیه وسلم وبارک فضلوا بالصحبة علی من عداهم سوی الانبیاء علیهم السلام وان کان ویسا قرنیا اعجم او
مروانیا مع بلوغهما نهایات الدرجات ووصولهما غایة الکمالات سوی الصحبة فلا جرم صار خطاء معاویة
خیرا من صوابهما ببرکة الصحبة فصار عمرو بن العاص افضل من صحبهما لما ان ایمان هو الاکبر صار بالصحبة
شهودیا برؤیة الرسول وحضور الملائکة وشهود الوحی ومعاینة المعجزات فانی لمن عداهم هذه الکمالات
التی هی اصول سایر الکمالات کلها ولو علم اویس فضیلة الصحبة بهذه الخاصیة لم یمنعه مانع من الصحبة ولما آثر
شیئا من الاشیاء علی هذه الفضیلة والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم
بیت سکندر را نمی بخشند آبی * بزر و زر میسر نیست اینکار + اللهم ان لم تخلقنا فی هذه النشأة
فی قرن هؤلاء الاکابر فاجعلنا فی النشأة الآخرة محشورین فی زمرتهم بحرمة سید المرسلین علیه
وعلیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات والسلام مکتوب صد و بیست و سوم نیز بمیر نعمان صدور یافته
در بیان آنکه این راه همگی هفت گام قرار یافته است بعضی از یاران شش گام رسیده اند خدمت
میر دعوات فراوان مطالعه نمایند مدتیست که از احوال خود اطلاع نداده اند واز فقرای اینجای
خبری نگرفته الحمد لله سبحانه والمنة که فقرا امر فیه الحال اند شمه بطریق اجمال در معرض بیان می آرد
محبت آثارا این راه همگی هفت گام قرار یافته است جمعی از یاران کار را تا شش گام رسانیده اند
وجمعی تا پنج گام وطائفه تا چهار گام وفرقه تا سه گام علی تفاوت درجاتهم و صاحب سه گام هم
بسیار در افادت مینماید تکلیف جماعه که پیش ما اند می نمایند بلند همتی در کار است تا به حقیر و نقیر التفات نشود
زیاده بر این گنجایش وقت نبود والسلام مکتوب صد و بیست و چهارم به ملا طاهر بدخشی
صدور یافته در ترغیب بلند همتی و عدم التفات بهرچه در دست آمد + مولانا محمد طاهر بدخشی

فرستاده بودند رسید مضمون آن بوضوح پیوست قال الله تعالی من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها
خواجه عبد الله انصاری میفرماید الهی هرکرا خواهی براندازی با ما دراندازی بیت ترسم القوم که
بر دُرد کشان میخندند + در سر کار خرابات کنند ایمان را + حق سبحانه و تعالی کافهٔ اهل اسلام را از انکار
فقرا و طعن درویشان نگاهدارد بحرمت سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات والسلام مکتوب صد
و نود و دوم بمیر نعمان بدخشی صدور یافته در ترغیب بر صحبت شیخ مقتدا و در بیان آنکه گاه است
که کاملان بعضی از مریدان ناقص خود را هم بتعلیم طریقت اجازت مینمایند بواسطه بعضی نیات
مکتوب شریف خدمت سیر وصول یافت این راه دیوانگی میطلبد در خبر آمده است لن یؤمن احدکم
حتی یقال انه مجنون و چون جنون آمد از تدبیر زن و فرزند فارغ گشت و از اندیشه کذا و کذا جمعیت
میسر شد این دیوانگی در نهاد شماست اما العوارض لا طایل آنرا خس پوش ساخته اید چه توان کرد
درین کسب بی مناسبتی بسیار مفهوم میگردد زود تدارک نمایند وفی استطاعت دانسته رفع بعد
صوری نمایند جمعیت این طایفه در ماورای جمعیت خلق است اسباب جمعیت خلق باعث تفرقه ایشانست
دست در اسباب تفرقه باید زد تا جمعیت حاصل آید و اگر فرضاً در جمعیت خلایق این طایفه را جمعیت بخشند
از آن جمعیت باید ترسید و بجناب حق سبحانه التجا باید آورد تا آن جمعیت بلای جان نگردد و
قیاس باحوال فلان فلان نباید کرد که پیش از تمامی همه مراتب نقص است علی تفاوت درجاتها
ع فراق دوست اگر اندکست اندک نیست + مشایخ طریقت پیش از تمامی بعضی مریدان را اجازت
تعلیم طریقت داده اند حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره مولانا یعقوب چرخی را بعد از
تعلیم طریقت و تسلیک بعضی از منازل فرموده بودند که ای یعقوب هرچه از ما بتو رسیده است بخلق برسان
و حال آنکه فرموده بودند که بعد از من در خدمت علاؤ الدین می باید بود و اکثر کار در خدمت
علاؤ الدین کرده آید حتی که خدمت مولانا عبد الرحمن جامی در نفحات ایشان را اول مریدان
خواجه علاؤ الدین میشمارند و ثانیاً بحضرت خواجه نقشبند نسبت میدهند بالجمله علاج این تفرقه صحبت ارباب
جمعیت است مکرراً و موکداً نوشته شده است و شنیده شد که مولانا محمد صدیق لنگری اختیار کرده و ضعف
فقرا را از [illegible] افسوس صد هزار افسوس که کسی را از اعلی علیین باسفل سافلین برند امرا و از دعوا

متوسط متابعت سید الاولین والآخرین علیه من الصلوات اکملها ومن التسلیمات افضلها وانکه
گفته اند که این راه دو خطوه است مراد ازان عالم خلق و عالم امر داشته اند علی سبیل الاجمال تسهیلا
للامر علی نظر الطلاب وحقیقة الامر ما حققت بتوفیق الله سبحانه هذا هو + مکتوب صد و شانزدهم
بملا عبد الواحد لاهوری صدور یافته در بیان آنکه سلامتی قلب موقوف بر نسیان ما سوی است
از قلب و منع کردن از کثرت اشتغال دنیوی مبادا رغبتی در دنیا پیدا شود + مکتوب مرغوب
اخوی رسید و از سلامتی قلب که تحریر یافته بود بوضوح انجامید بلی سلامتی قلب موقوف بر نسیان
ما سوی است از قلب بحدیکه اگر بتکلیف یاد دهند به یاد نیارد درین تقدیر خطور ما سوی را
معنی نباشد این حالت معبر بفنای قلبی است و قدم اول است درین راه و مبشر کمالات مراتب
ولایت است علی تفاوت درجات الاستعداد همت را بلند دارند و بجوزی و مویزی فریفته نشوند
ان الله یحب معالی الهمم از کثرت اشتغال بامور دنیویه خوف رغبت است درین امور دنیه زنهار بآن سلامتی
قلب غره نشوند که امکان رجوع است و در اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که مبادا
رغبتی پیدا شود و در خسارت اندازد عیاذا بالله سبحانه کناسی در فقر بمراتب بهتر است از صدر نشینی
در غنا بلندی همت آن باشد که بفقر و نامرادی زندگانی چند روزه بسر برده شود و عن الغنا دار بابه الکبر
ما نفر من الاسد والسلام + مکتوب صد و هفدهم بملا یار محمد بدخشی قدیم صدور یافته در بیان آنکه در ابتدا
قلب تابع حس است و در انتها این تبعیت نمی ماند مولانا یار محمد فراموش نکرده باشند چندگاه قلب
تابع حس است پس ناچار هرچه از حس دور است از قلب نیز دور است حدیث من لم یملک عینه فلیس القلب
عنده اشاره بهمین مرتبه است و در نهایت کار چونکه قلب را تبعیتی بحس نماند دوری از حس در قرب قلبی تاثیر
نکند لهذا مشایخ طریقت مبتدی و متوسط را مفارقت از صحبت شیخ کامل مکمل تجویز نفرموده اند بالجمله
بحکم ما لا یدرک کله لا یترک کله بر همان طریق باشند و از صحبت ناجنس بوجه ابلغ اجتناب نمایند قدوم
میان شیخ نذر [illegible] مقدمه سعادت دانسته صحبت ایشان را غنیمت شمرند و اکثر اوقات با ایشان
صحبت دارند که بسیار عزیز الوجود اند والسلام + مکتوب صد و هیژدهم بملا قاسم علی بدخشی صدور یافته
در بیان خسارت جماعه که بر اهل الله اعتراض کنند + کتابتی که محبت آثاری مولانا قاسم علی

کناسی در فقر بمراتب بهتر است از صدر نشینی در غنا ۱۲

نمایم که ذرهٔ ای از متابعت مرضیه از جمیع تلذذات دنیاوی و تنعمات اخروی بمراتب بهتر است
فضیلت منوط بمتابعت سنت اوست و مزیت مربوط باتیان شریعت او علیه و علی آله الصلوة
والسلام والتحیة مثلاً خواب نیم روزی که از روی این متابعت واقع شود از کرورها احیای لیالی که از متابعت
نباشد اولی و افضل است و همچنین افطار یوم فطر که شریعت مصطفوی بآن امر فرموده است از صیام ابد الآباد که
نه ماخوذ از شریعت اند بهتر است اعطای جیتلی بامر شارع از انفاق کوه زر که از نزد خود باشد فاضلتر است
امیر المومنین عمر رضی الله عنه روزی نماز بامداد بجماعت ادا کرده در صحابه نگاه کرد یک کس را حاضر نیافت
پرسید اصحاب عرض کردند که آنکس تمام شب را زنده میدارد شاید درین وقت خوابش برده باشد امیر المومنین
فرمود که اگر او تمام شب خواب کردی و نماز بامداد را بجماعت گذاردی بهتر بودی اهل ضلال ریاضات و مجاهدات
بسیار کرده اند اما چون موافق شریعت حقه نیستند بی اعتبار و خوار اند اگر اجری بر آن
اعمال شان مترتب میشود هم مقصور بر بعضی منافع دنیویست تمام دنیا چیست تا بعضی منافع او را
کسی اعتبار نهد مثل ایشان مثل کناسی است که ریاضتش از همه بیش است اجرتش از همه
کمتر مثل متابعان شریعت مثل آنجماعت است که در جواهر نفیسه بالماسات لطیفه کار میکنند عمل اینها در نهایت
قلت است و اجر ایشان در غایت رفعت عمل یکساعت توانا بود که بصد هزار برابر بود سر آنست که عمل که موافق
شریعت واقع میشود مرضی حق است سبحانه و خلاف آن نامرضی اوست تعالی پس نامرضی چه جای
ثواب بلکه متوقع عقاب است این معنی را در عالم مجاز شاهد واضح است باندک التفات بظهور می آید

بیت هر چه گیرد علتی علت شود + کفر گیرد کاملی ملت شود + پس سرمایهٔ جمیع سعادات متابعت سنت
است و هیولای جمیع فسادات خلاف شریعت ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه
و علی آله الصلوة والتسلیمات والسلام **مکتوب صد و پانزدهم** به ملا عبد الحق دهلوی صدور یافته
در بیان آنکه ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است **مصرع** از هر چه میرود سخن دوست
خوشتر است + این راه که ما در صدد قطع آنیم همگی هفت گام است دو گام در عالم خلق است
و پنج گام در عالم امر بگام اول که در عالم امر نهند تجلی افعال رو میدهد و بگام دوم تجلی صفات و بگام سوم
شروع در تجلیات ذاتیه است ثم و ثم علی تفاوت درجات الکمال کما لا یخفی علی اربابها کل ذلک

مقتبس از مشکوة نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة که مؤید است بالوحی قطعی و متعبد امی

معارف این جمع و فیه کشف و الهام است که خطا را بوی راه است و مصداق صحت کشف و الهام مطابقت

است با علوم علمای اهل سنت اگر سر موی مخالفت است از دائرهٔ صواب بیرون است هذا هو العلم

الصحیح والحق الصریح فماذا بعد الحق الا الضلال رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعة سید المرسلین

ظاهراً و باطناً عملاً و اعتقاداً علیه وعلی آله من الصلوات اکملها ومن التسلیمات افضلها والسلام علیکم وعلی

من اتبع الهدی **مکتوب صد و سیزدهم** بجمال الدین حسین کولابی صدور یافته در بیان فرق

درمیان جذبهٔ مبتدی و جذبهٔ منتهی و آنکه شهود مجذوبان ذو الابتدائیت الارواح که فوق قلب است

و همان شهود را شهود آلهی جل شانه تخیل میکنند الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی انجذاب و کشش مبتدیان

الا بمقام فوق نه بفوق فوق و کذا الحال فی الشهود و نحوه پس مجذوبان سلوک ناکرده را که در مقام

قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب آلهی در جذبهٔ منتهیان است

که فوق آنها مقام دیگر نیست و مشهود در جذبهٔ بدایت بیت الارواح منفوخ و چون روح بصورت

اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را شهود حق میدانند تعالی و تقدس و

چون روح را بعالم اجساد نحوی از مناسبت ثابت است گاهی آن شهود را شهود وحدت در کثرت میگویند و

گاهی بمعیت قائل میشوند شهود حق جل و علا بعد حصول فنای مطلق که نهایت سلوک متحقق است متصور نیست

شعر هیچکس را تا نگردد این فنا + نیست ره در بارگاه کبریا + و این شهود را با عالم هیچ کاری نیست فرق

درمیان شهودین اینست که اگر با عالم بوجه من الوجوه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی و تقدس و اگر

بی مناسبت است علاقه شهود است آلهی جل و علا شهود بواسطهٔ تنگی عبارت از اطلاق می یابد والا

نسبت و رنگ منتسب الیه بیچون و بیچگونه است ع چون را به بیچون راه نیست + لایحمل عطایا الملک

الا مطایاه **مکتوب صد و چهاردهم** بصوفی قربان صدور یافته در تحریص بر متابعت سید

المرسلین علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات حق سبحانه مفلسان بی سر و برگ را بدولت اتباع سید

اولین و آخرین که بطفیل دوستی او کمالات اسمائی و صفاتی خود را در عرصهٔ ظهور آورده و او را بهترین

جمیع کائنات خلق کرد علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها مشرف گرداناد و مهد استقامت

اوّل

اگر بقلب قابل باشد از ارباب چه بعید است بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب اصول از فضول است آری از واحد گفتن و واحد دانستن که در تصدیق ایمان معتبر است لابد است اما معنی دیگر است فرق است در میان لا معبود الا الله و در میان لا موجود الا الله مبین است تصدیق ایمان علمی است و ادراک شهودی وابسته است بیش از حال سخن از آن راندن مخلوط است جمعی از مشایخ که درینباب سخن باندازه وقت تعالی نیست یا معذور اند و در غلبه حال مستور یا مقصود از نوشتن و اظهار احوال نمودن آن بوده باشد که تا بیان را نیک احوال شود و استقامت احوال و اعوجاج آن را بمیزان احوال ایشان تشخیص نمایند این دولت انشاء الله مرا ممنوع است حق سبحانه شما را از احوال ارباب کمال نصیب مند گرداناد و استقامت بر متابعت سنت سنیه مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة روزی گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بقیة التصدیع آنکه حامل رقیمه دعا میان شیخ عبدالشکور حافظ از مردم ذی عزت و اهل زاده اند و ابو البنات قلت اسباب معیشت بر آن آورده که خود را بمیان رساند امید است که بمقصود برسند زیاده تصدیع است

مکتوب صد و دوازدهم

بشیخ عبدالجلیل صدور یافته در بیان آنکه کار آنست که بر عقاید اهل سنت و جماعت متحقق گردیم با این دولت اگر احوال و مواجید عطا فرمایند منت میداریم والا همین دولت را کافی میدانیم چون این بست همه است حق سبحانه و تعالی شانه ما مفلسان را بحقیقت معتقدات حقه اهل حق یعنی اهل سنت و جماعت متحقق ساخته توفیق اعمال مرضیه نقد وقت گردانیده احوال که ثمرات این اعمال اند کرامت فرموده بتمام بجناب قدس جل سلطانه جذب فرماید کار اینست و غیر این همه هیچ + هیچ احوال و مواجید که بی تحقق بحقیقت معتقدات این فرقه ناجیه میسر شود جز استدراج هیچ نمیدانیم و جز خرابی هیچ نمی انگاریم با این دولت اتباع فرقه ناجیه هرچه بدهند منت میداریم و شکر بجا می آریم و اگر همین را بدهند و هیچ از احوال و مواجید ندهند هیچ باک نداریم و راضی ایم و از بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم که در غلبه حال و سکر وقت بعضی از علوم و معارف متضاد آراء صائبه اهل حق بظهور می آیند چون منشای آن کشف است معذور اند امید است که فردا بآن مواخذه ننمایند حکم مجتهد مخطی دارند که خطای او را نیز یک اجر خواهد بود و حق بجانب علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم زیرا که علوم علما

باطنیه و رهایی حقیقی معنویه گرفتاری قلب است بما دون حق سبحانه و تعالی و تا ازین گرفتاری تمام آزادی میسر شود سلامتی محالست چه شرکت را در آن حضرت جل سلطانه مجال نیست الا لله الدین الخالص فکیف که شریک را غالب ساخته باشد نهایت بی‌حیایی است محبت غیر حق را سبحانه بنهجی غالب ساختن که محبت او تعالی در جنب آن معدوم گردد یا مغلوب الحیاء شعبة من الایمان مگر این حیا را گفته باشند و علامت عدم گرفتاری قلب نسیان اوست ماسوا را کلیةً و ذهول اوست از اشیا جملةً که اگر بتکلف یاد اشیا کند هرگز بیاد نیاید پس گرفتاری اشیا را در آن موطن چه مجال این حالت نزد اهل الله معبر بفنا است و قدم اول است درین راه و مبدأ ظهور انوار قدم است و منشأ ورود معارف و حکم یقینیه نهایت خط هیچ کارها نگردد این فنا + نیست ره بارگاه کبریا +

مکتوب صد و دهم بشیخ صدرالدین صدور یافته در بیان آنکه مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف سلوک است و کمال اقبالست بجناب حق سبحانه و تعالی که منتهای متناهی ارباب کمال سازند مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست و دوام اقبال است بجناب حق سبحانه و این معنی بی متحقق شدن بکمال اتباع سید اولین و آخرین ظاهراً و باطناً علیه من الصلوة انماها ومن التحیات اکملها میسر نیست رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباعه صلی الله تعالی علیه وسلم قولاً و فعلاً ظاهراً و باطناً عملاً و اعتقاداً آمین رب العالمین بعد از خدای هر چه پرستند هیچ نیست + بی‌دولت است آنکه هیچ اختیار کرد + هر چه غیر از حق سبحانه مقصود است معبود است از عبادت غیر وقتی نجات یابد که غیر از خداوند جل و علا مقصودی نماند اگر چه از مقاصد اخروی و تنعمات بهشتی باشد هر چند این مقاصد از حسنات است اما نزد مقربان از سیئات است هرگاه در امور اخروی حال بدین منوال باشد از امور دنیویه چه گویند که دنیا مغضوبهٔ حق است سبحانه و تا آفریده است هرگز بجانب او نگاه نکرده و حب او سر گناهان است و طالبان آن مستحق لعن و طرد اند الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله تعالی نجانا الله سبحانه عن شرها و شر ما فیها بحرمة حبیبه محمد سید الاولین والآخرین علیه الصلوة والسلام

مکتوب صد و یازدهم بشیخ حمید سنبهلی صدور یافته در بیان آنکه توحید عبارت از تخلیص قلب است از ما دون حق سبحانه و تعالی و ما بیناسبت ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی توحید عبارت از تخلیص قلب است از توجه ما دون او سبحانه تا زمانیکه دل گرفتاری ماسوی حق متحقق

دندان ثمرهٔ آن در دل محبت و غیرت کالیست که در مکتوب سابق اخلاص ایشان را ظاهر ساخته بودید و سبب
آنرا اظهار درد و محنت بی پایی نموده نوشته بودند که اثر آنرا در اقامت نیز یافت بجاست که مدت
تمام از وجه سابق متحقق گشت در به توبه و انابت آورده و تجدید ایمان مشرف ساخته اکنون یکماه
نگذشته بود که خبری درین باب مفهوم گشت در رجوع به حقیری تلو سابق انتقال حاصل آید
در صدد آن آمدید که آن درد و محنه را وجهی پیدا شود که با اغوای شیطانی منجر گردد و یا انجاط کشف
بخشد آن چه بود و این خبر پیست پیست تعالی چه بدمیکنند نه این که با نفس خود میکنند
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات

مکتوب صد و هشتم بمیان شیخ بدیع الدین در بیان آنکه نبوت افضل از ولایت است
بعکس آنچه گفته اند که ولایت افضل از نبوة است ثبتنا الله سبحانه وایاکم وجمیع المسلمین علی متابعة سید
المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها بعضی از مشائخ در سکر وقت گفته اند
اند که ولایت افضل از نبوة است و بعضی دیگر ازین ولایت ولایت نبی خواسته اند تا وهم فضیلت ولی
بر نبی رفع شود اما فی الحقیقة کار بعکس است زیرا که نبوة نبی از ولایت او افضل است در ولایت
از تنگی سینه رو بخلق نمی تواند آورد و در نبوت او بکمال انشراح صدر که توجه حق سبحانه مانع توجه خلق
است و نه توجه خلق مانع توجه حق تعالی در نبوة تنها رو بخلق نیست تا ولایت را که رو بحق دارد ترجیح بر وی بدهند
عیاذا بالله سبحانه رو بخلق تنها مرتبهٔ عوام کالانعام است شان وی ازان برتر است فهم این معنی ارباب
سکر را دشوار است اکابر مستقیم الاحوال باین معرفت ممتاز اند مصرع هنیأ لارباب النعیم نعیمها + البقیة المقصود
میان شیخ عبد الله ولد میان شیخ عبد الرحیم با این فقرا قوت قرابت دارند و الد ایشان مدتها ملازم
بهادر خان بوده و حسب الحال عذر بشارت دارند پسر خود را فرستاده اند که پیش بهادر خان
نوکر شود درین باب اگر از جانب ایشان نیز اشارتی رود محمود مند خواهد بود والسلام

مکتوب صد و نهم
بحکیم صدر صدور فتح در بیان سلامتی قلب نسیان ما دون حق را سبحانه اهل الله طیار
امراضی قلبیه اند از آنکه علل باطنیه منوط بتوجه این بزرگواران است کلام ایشان دوا است
ونظر ایشان شفا هم قوم لا یشقی جلیسهم وهم جلساء الله بهم یمطرون وبهم یرزقون از علل مرضی

درہم بود و مشارکت در عموم صفات نه در خصوص معانی که آن محالست و مستلزم قلب حقایق در تحقیقات
خواجه محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر مالک است
و معنی مالک متصرف بود بر همه چون رونده را بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند داشت
و تصرف در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی
سمیع شنواست و چون رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بی گرانی قبول کند و اسرار
غیبی و حقایق بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بیناست چون رونده راه البصر بصیره او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر حق منظور نظر او شده باشد تا هر چه کند
موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده کننده
بود چون رونده راه باحیاے سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک بدعتها که بجاے سنت گرفته اند وی
منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عوام معنی تخلق را بر نگ
دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را احیاے جسدی
در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود و امثال اینها و هو کما ترے
من الظنون الفاسدة ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق منحصر در احیاء و اماتت نیست علوم
معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و ابقی اند
چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در رنگ نیسان میریزد از کجاست علوم باین کثرت
بتمامها موافق علوم شرعیه اند سر موی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت علوم است
حضرت خواجه ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فایده که سخن حضرت
خواجه شما حجت نیست هر چند خود را بیبر بیسر نامید زیاده چه نوشته آید و این اسوله شما اول
هر چند گران نمی شود اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن تقریب آنها
در گفت آمده است نیک است بیت هیچ رشتی نیست کو را خوبی همراه نیست + فرنگی شب رنگ را

و تلبیس از القای شیطانی محفوظ نیست هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بطریق اولی خواهد بود
غالب صادق چه باشد غایة ما فی الباب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن القا متنبه میسازند و باطل را
از حق جدا مینمایند کریمه فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته تنبیه دال است برینمعنی و در اولیا این
لازم نیست که چون متابع نبی است هرچه مخالف نبی خواهد یافت رد خواهد کرد و باطل خواهد دانست اما
درصورتیکه شریعت نبی ازان ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق
قطعیت دشوار است چه الهام ظنی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصوری به ولایت نمی آید
چه ایشان با شریعت و متابعت نبی متکفل نجات دارین است و امر مسکوت عنها زاید بر شریعت اند و ما مکلف
بر امور زائده نیستیم باید دانست که غلط کشف منحصر در القای شیطانی نیست بسا است که در متخیله احکام
غیر صادقه صورتی پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که در بعضی منامات
حضرت پیغمبر را علیه الصلوة والسلام می بینند و بعضی احکام را اخذ میکنند که فی الحقیقة خلاف
آن احکام متحقق است درینصورت القای شیطانی متصور نیست که مختار علما عدم تمثل شیطان
است بصورت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درینصورت نیست الا
تصرف متخیله که غیر واقع را واقع وانموده است سیوم آن بود که چون تصرف کرامات و تاثیرات
استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب
استدراج جواب آن است والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح
است فرقان وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد
دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف آن یعنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی
صاحب استدراج است و اگر خفای درین معنی است عوام کالانعام راست نه طالبان را و خفای عوام
نزد خواص از حیز اعتبار ساقط است که منشای آن مرض قلبی است و غشاوه بصری چیزها کسے بسیار
بر عوام مخفی مانده که دانستن آنها از دانستن این تفرقه دورتر است و لنختم هذا المکتوب ببعض المعارف التی تنفع
فی ازالة مثل هذه الشکوک والشبهات بدانکه معنی تخلق باخلاق الله که در ولایت ماخوذ است آن است
که حاصل شود مر اولیاء الله را صفاتیکه مناسب باشند مر صفات واجبی را تعالی لیکن آن مناسبت

سبب چیست که از اولیای متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظهور میکردند و از بزرگان این زمان ق
کم ظاهر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان اینوقت است بواسطه قلت خوارق ازان لعن
چنانکه ظاهر از فحوای عبارت است فالعیاذ باللّٰه سبحانه من تسویلات الشیطان ظهور خوارق نه از ارکان
ولایت است نه از شرائط آن بخلاف معجزه مر نبی را علیه الصلوة والسلام که از شرائط مقام نبوت است
لیکن ظهور خوارق از اولیاء اللّٰه شایع و ذایع است کم است که تخلف کند اما کثرت ظهور خوارق بر
افضلیت دلالت ندارد تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الٰهی است جل سلطانه تواند بود که از ولی
اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده از صحابه کرام
رضوان اللّٰه تعالی علیهم عشر عشیر آن بظهور نیامده باآنکه افضل اولیا بمرتبه ادنای صحابی نمیرسد
نظر بر ظهور خوارق از گونه نظر نیست و دلیل است بر قصور استعداد تقلیدی شایان قبول
فیوض نبوة و ولایة جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوة نظری ایشان
صدیق اکبر رضی اللّٰه تعالی عنه بواسطه قوة استعداد تقلیدی در تصدیق نبی علیه وعلی آله الصلوة
والسلام اصلا محتاج بدلیل نگشت و ابوجهل لعین بواسطه قصور همین استعداد با وجود ظهور چندین
آیات باهره و معجزات قاهره بدولت تصدیق نبوة مشرف نشد و حضرت حق سبحانه در شان این
بی دولتان میفرماید وَاِنْ یَّرَوْا کُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰی اِذَا جَاءُوْکَ یُجَادِلُوْنَکَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ قال با آنکه ظهور خوارق از اکثر متقدمین در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق نقل نکرده
اند جنید که سید الطایفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق
سبحانه وتعالی از حال کلیم خود علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عزوجل
وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰی تِسْعَ اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ و از مشائخ اینوقت ازینجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور
نمی آید بلکه اولیاء اللّٰه را متصل چه لمحه خود در هر ساعت ظهور خوارق است مدعی ازان دانند یا ندانند
مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست ۞ دوم آن بود که در کشف و شهود طالبان
صادق القاء شیطانی را دخل باشد یا نه اگر هست وضوح کیفیت شیطانی چگونه است و اگر
نیست سبب آنکه در امور ملهمه بعضی غلطها یافته میشود چیست جواب اینست والله سبحانه اعلم بالصواب

از اهل هند اند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه واری و سپاه گری را
حیله احتیاج ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آنرا جائز و حلال دانستن از دین دور
است می باید که شیوه امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع
نمایند و بعدم صدق این حیله آگاه سازند چرا کسی را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا
باید شد وجوه معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهل صلاح و تقوی اید سوال
طیب مراکل فرستاده شده نوشته بودند که درین زمان بی شبهه پیدا نمیشود درست است اما مهما امکن
از شبهه باید احتراز نمود زراعت بی طهارت که منافی طیب داشته اند در هندوستان اجتناب از آن
ممکن نیست لا یکلف الله نفساً الا وسعها اما ترک طعام بسود نمودن در کمال آسانی
است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است که انکار آن بکفر
میکشد در ظنیات نه چنین است بسا امور مباحه اند نزد حنفی که شافعی آنرا مباح نمیداند و بالعکس
پس در ما نحن فیه اگر کسی در حلیت قرض بسود محتاج مشکوک را که بظاهر مخالف حکم نص قطعی است
توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیت او فرمود بلکه صواب بجانب او راجح
بل متیقن و مخالف او در خطر است بعضی از یاران شما نقل کردند که روزی مولانا عبد الفتاح
در حضور شما گفت که اگر قرض بسود پیدا شود بهتر است چرا کسی بسود نگیرد و شما او را زجر گردید و
گفتند که از حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال
باشند شک نیست که ترک آن اولی است اهل ورع بر خصت امر میکنند و بعزیمت دلالت مینمایند مفتیان لا بد
احتیاج را بدخل داده حکم بحلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر بهن کنند هیچ ربا نماند و حکم
نص قطعی بحرمت ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت اما اینقدر ملاحظه باید نمیفرمودند که دیگرانرا
طعام خورانیدن چه قسم احتیاج است مستقرض بسود را از روایت قنیه بعد اللتیا والتی
مجوز استقراض بسود است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسی گوید که محتاج این طعام را نانها
به نیت کفارت یمین یا ظهار یا صوم پخته باشد و شک نیست که ادای این کفارت
محتاج است گوئیم اگر استطاعت اطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض بسود بگیرد و اگر قسام

نموده اند انما ذنا الله سبحانه عن انکار مولانا الا کابر و انکار مشائخهم علیهم الصلوات و التسلیمات

مکتوب صد و دوم بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط مثلا شخصی ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درین صورت مجموع دوازده تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی وما یتعلق بذلک

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی استماع افتاده میفرمودید که ربا در قرض بسود همان فضل است و بس محرم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان دو تنکه زیادتی است چون ببعض کتب فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقد که در و فضل است نیز رباست پس تا جار این عقد محرم باشد و هرچه بنسبت محرم تحصیل نماید محرم خواهد بود پس آن ده تنکه نیز ربا باشد و محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم شاهی اظهار همین بود باقی ماند صورت احتیاج مخدوما حرمت ربا بنص قطعی ثابت شده است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از انجا نمودن نسخ این حکم قطعی است روایة قنیه یا به آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علمای لاهور اند میفرمودند که بسیاری از روایات قنیه اعتماد را نشایان نیست و مخالف است بروایات کتب معتبره ولو سلم صحة هذه الروایة پس احتیاج را باضطرار و مخمصه باید فرود آورد تا مخصص بحکم قطعی کریمه فمن اضطر فی مخمصة باشد که مثل او ست در فوق جع که رستم را کشد هم رخش رستم + وایضا اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضرر خود اقدام نخواهد نمود فلا یبقی لهذا الحکم المنزل من الحکیم الحمید مزید فائدة تعالی کتابه العزیز من امثال هذا التوهم ولو سلم عموم الاحتیاج ولو علی سبیل فرض المحال گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است والضرورات یتقدر بقدرها پس طعام از آن مبلغ سود پختن و بمردم خوراندن داخل احتیاج نیست و ضرورتی بآن متعلق نه لهذا در ترکه میت مستثنی است و آن مقصور بر کفن ساخته اند و طعامی بر حاجت او بخش داخل احتیاج ندانسته اند با آنکه او محتاج تر است بصدقه پس در صورت متنازع فیه ملاحظه فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند و بر تقدیر احتیاج طعام مبلکه الیاس از برای اجماع

اگر چه در مرتبهٔ احدیت مجرده نسبت علمیه منتفی است اما عالمیته او تعالی برحال خود است چه بذات
عالم است نه بصفت که صفت آنجا مستغنی است نفاة صفات حق سبحانه عالم میگویند با آنکه صفت
علم را از وی تعالی مسلوب می سازند لکن مانی که بر صفت مترتب می شد بر ذات مترتب می دانند فاذا
بذا و لیجهها که تجوز کرده اند و از غیب ذات تعالی و تقدس اراده نموده اند و تعلق علم را بآن جائز نداشته اند
اگر علم واجب باشد تعالی و تقدس اقرب توجیهات است اما فقیر را در عدم جواز تعلق علم واجب تعالی
بذات بحت او سبحانه بحثیست چه وجهی که در عدم جواز گفته اند اقتضاء حقیقت علم است مر احاطهٔ
معلوم را و ذات مطلق تعالی مقتضی عدم احاطه است فلا یجتمعان لهذا التعلق است اینجا محل بحث
زیرا که در علم حصولی این معنی در کار است که آنجا حصول صورت معلوم است در قوت علمیه اما در علم
حضوری هیچ در کار نیست و در ما نحن فیه علم حضوری است نه حصولی فلا محذور فی ان یتعلق العلم
الواجبی سبحانه بذاته تعالی بطریق الحضور لا بطریق الحصول والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال وصلی الله
تعالی علی سیدنا محمد و آله الطاهرین وسلم وبارک والسلام اولاً و آخراً **مکتوب صد**
و یکم نیز به ملا حسن کشمیری صدور یافته در رد بر جماعه که کامل را ناقص تصور کرده زبان
اعتراض دراز می نمایند + احسن الله سبحانه حالکم واصلح بالکم مفاوضهٔ شریفه مولانا
محمد صدیق رسانیدند حمد الله سبحانه که دور افتادگان را فراموش نساخته اند
مخاطبانی که بنفس بحسب ظاهر ایراد نموده بودند فی الجمله بوضوح پیوست آری هر اعتراضی که
نفس دارند در زمان امارگی مسلم است اما بعد از حصول اطمینان مجال اعتراض نیست چه نفس
درین موطن از حق سبحانه راضی است و حق سبحانه از وی راضی لیس او مرضی و مقبول است مقبول را
اعتراض نمی رود مراد او مراد حق است سبحانه زیرا که حصول این دولت در زمان تخلق باخلاق الله
است ساحت قدس او از اعتراض پاک است فطر بان بلند است هر چه میگوئیم بجا یست

بیت اگه از خویشتن چو نیست چنین + چه خبر دارد از چنان و چنین + پس است که
جاهلان از کمال جهل نفس مطمئنه را با مارگی تصور می کنند و احکام امارگی بر مطمئنه اجرا می نمایند
چنانکه کفار انبیاء را علیهم الصلوة والسلام در رنگ سائر بشر انگاشته از کمالات نبوة انکار

گفته است که حق سبحانه وتعالی عالم به غیب نیست مخدوما فقیر را تاب استماع امثال این سخنان هرگز نیست
بی اختیار رگ فاروقیم در حرکت می آید وفرصت تاویل وتوجیه آن نمیدهد قائل آن سخنان شیخ کبیر
یمنی باشد یا شیخ اکبر شامی کلام محمد عربی علیه وعلی آله الصلوة والسلام در کار است نه کلام
محی الدین عربی وصدر الدین قونوی وعبدالرزاق کاشی ما را بنص کار است نه بفص فتوحات
مدنیه از فتوحات مکیه مستغنی ساخته است حق تعالی در کلام مجید خود را عالم الغیب خود میستاید
وخود را عالم الغیب می فرماید نفی علم غیب کردن از وسبحانه بسیار مستقبح ومستنکره است وفی الحقیقت
تکذیب است مر حق سبحانه را وغیب را معنی دیگر گفتن از شناعت نمی برآرد کبرت کلمة تخرج من افواههم فیالیت
شعری ما حملهم علی التفوه بامثال هذه الکلمات الصریحة فی خلاف الشریعة منصور اگر انا الحق گوید وبسطامی
سبحانی معذور اند ومغلوب اند در غلبات احوال اما این قسم کلام مبنی بر احوال نیست تعلق بعلم دارد ومستند
بتاویل است عبد را نمی شاید وهیچ تاویلی درینمقام مقبول نیست فان کلام السکاری یحمل ویصرف
عن الظاهر لا غیر واگر متکلم این کلام مقصود از اظهار این کلام ملامت خلق داشته باشد و
نصرت اینها آن نیز مستکره است ومستهجن از برای تحصیل ملامت خلق راههای بسیار است بچه ضرورت
کسی تا بسر حد کفر رساند وچون در تاویل اینکلام سخن کرده اند واستفسار نموده بحکم سوالی را جوابی
باید بضرورت دران باب سخن سراید وعلم الغیب عند الله سبحانه آنکه گفته اند که غیب معدوم باشد علم
بمعدوم نباشد یعنی چون غیب نسبت بحق سبحانه معدوم مطلق است ولا شیء محض تعلق علم را
بوی معنی نباشد چه معلومیت او را از عدمیه مطلق ولا شیئیة محض می برآرد نتوان گفت که
حق سبحانه وتعالی عالم شریک خود است چه شریک او تعالی وتقدس اصلا موجود نیست ولا شیء
محض است آری مفهوم غیب ومفهوم شریک را تصور کردن ممکن است اما کلام در ماصدق اینها است
نه در مفهوم همچنین است حال جمیع محالات که مفهومات آنها ممکن التصور اند وماصدقات ممتنع
التصور معلومیت از استحاله می برآرد واقل وجود ذهنی می بخشد واعتراضی که بر توجیه مولانا
محمد روجی کرده اند درست است نفی نسبت علمیه در مرتبه احدیت مجرده مستلزم نفی مطلق
علم است تخصیص بنفی علم غیب کردن وجهی ندارد واشکال دیگر بر توجیه مولانا آنست که

بلکه رضامندی حق سبحانه تعالی درین اقبال است و در مبتدی ذوقش و رغبتست و نارضی (منتهی)
حق است سبحانه و فرق دیگر گوئیم مبتدی را بسبب است که از عالم روگرداینده روبحق تعالی و تقدس آورده
و اعراض از خلق محال است و دوام اقبال بخلق لازم مقام اوست مگر آنکه کار دعوة او تمام شود و او را از دار فنا
بدار بقا انتقال دهند آن زمان ندای اللهم الرفیق الاعلی نقد وقت اوست مشائخ طریقت قدس الله تعالی
اسرارهم در تعیین مقام دعوة سخنان فرموده اند جمعی جمع توجه بین الحق والخلق گفته اند اختلاف
آن مبنی بر اختلاف احوال و مقامات است هر کسی از مقام خود خبر داده والامر عند الله سبحانه و آنچه
سید الطایفه جنید رضی الله تعالی عنه فرموده است که النهایة هی الرجوع الی البدایة موافق مقام دعوت
که درین مسوده تحریر یافته چه در بدایت تمام رو بخلق است حدیث تنام عینای ولا ینام قلبی که خبر
یافته بود بشارت بدوام آگاهی نیست بلکه اخبار است از عدم غفلت احوال خویش و چون نبی در رنگ شبانست
لهذا النوم در حق آن سرور علیه الصلوة والسلام ناقض طهارت نگشت و حدیث لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
در محافظت همت خود غفلت شایان منصب نبوة او نباشد
و انبیاء مرسلین بتقدیر صحت بشارت تجلی ذاتی برقی تواند بود و آن تجلی نیز مستلزم توجه بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه نیست بلکه این تجلی از آن جانب است متجلی له را در آن صنعی نیست از قبیل سیر
معشوق در عاشق است عاشق از سیر گذشته است بیت آئینه صورت از سفر دور است کان
پذیرای صورت از نور است + باید دانست که بتقدیر رجوع بخلق حجب مرتفعه عود نمیکند با وجود دلی بردگی
و از بخلق مشغول داشته اند و فلاح خلایق را با او مربوط ساخته مثل این بزرگواران مثل
شخصی است که کمال تقرب بپادشاه دارد و میان او و پادشاه حائلی از صورت و معنی هیچ
نیست مع ذلک او را بجذبات ارباب حوائج مشغول داشته است این فرق دیگر است در میان
مبتدی و منتهی مرجوع چه مبتدی حجاب حجب است و منتهی مرتفع الحجب والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی

مکتوب صد [illegible] بملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب سوالی که نموده بود که شیخ عبد الکبیر
یمنی گفته است که حق سبحانه و تعالی عالم الغیب نیست + النجات نامه گرامی مشرف ساخت
آنچه از روی کرم مرقوم بود بوضوح انجامید نوشته بودند که شیخ عبد الکبیر یمنی

وگرفتاری آن فی الحقیقة از قبیل مدح بما یشبه الذم است پس بواسطه آن نسبت که بروح تمام خود
را بعالم نفس انداخت و خود را تابع او گردانید بلکه خود را نیز فراموش ساخت و تعبیر از خود بنفس اماره نمود
این لطافت دیگر است در نهاد روح که از کمال لطافت بهر چه رو می آرد حکم او میگیرد و پس هرگاه خود را
فراموش کرده باشد ناچار نسبت آگاهی سابق خود را که بمرتبه وجوب تعالت و تقدست داشت نیز فراموش
گرداند و تمام خود را بغفلت سپارد و حکم ظلمة گیرد الله تعالی از کمال مهربانی و بنده نوازی انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات مبعوث ساخت و او را بتوسل این اکابر بخود دعوت فرمود و بمخالفت
نفس که روح را که معشوقه اوست امر نمود فمن رجع القهقری فقد فاز فوزا عظیما ومن لم یرفع راسه
واختار الخلود الی الارض فقد ضل ضلالا بعیدا هذا جواب آن اشکال گوییم که از همین مقدمه اجتماع
روح بالنفس مفهوم گشت بلکه فنای آن در نفس و بقا آن بدو پس ناچار تا زمانیکه این اجتماع
وانتظام برپاست غفلت ظاهر عین غفلت باطن ولوم که غفلت ظاهر است عین غفلت باطن
و چون این انتظام خلل پذیرد و باطن از محبت ظاهر اعراض نموده رو بمحبت الظن البطون آرد و فنا و بقا
که بوی فانی پیدا کرده بود رو بزوال آورده فنا و بقا به باقی حقیقی تعالی و تقدس حاصل کند
این زمان غفلت ظاهر در حضور باطن تاثیر نکند چرا تاثیر کند باطن را تمام پشت بجانب ظاهر
گشته است و از ظاهر به باطن هیچ در نمیرود پس رواست که ظاهر غافل باشد و باطن آگاه
ولا محذور مثلا روغن را مادام تا زمانی که بکنجاره ممتزج و مختلط است حکم هر دو متحد است و چون
روغن از کنجاره جدا گشت احکام متمایزه پیدا شد پس حکم یکی بر دیگرے متمشی نشود و این چنین
ضعفا و دولتی را اگر خواهند بعالم باز گردانند و عالمی را بتوسط وجود شریعت او از ظلمات نفسانی
وا رهانند او را طریق سیر عن الله بالله فرود می آرند روی او بتمام بخلق میگردد لیکن آنکه
گرفتاری با اینها پیدا کند چه او بر همان گرفتاری سابق خود است بی اختیار او را درین عالم آورده اند
پس این منتهی با سائر مبتدیان در اعراض از جناب قدس تعالی و تقدس و اقبال بخلق در صورت
شرکت دارد اما فی الحقیقة هیچ مناسبت ندارد از گرفتاری تا عدم گرفتاری تفاوت
فاحش است و ایضا اقبال بخلق در حق این منتهی بی اختیاری است و رغبتی درین ندارد

شود بقای دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید است و دائمی است عقل دور اندیش را
کار باید فرمود و بطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار دنیا دار باید
که از همه عزیزتر باشند و بظاهر دنیا فریفته گشتن از بیخردیست فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد
و در مرضی خدای عزوجل باید کوشید و بخلق خدای باید احسان نمود التعظیم لامر الله والشفقة علی
خلق الله هر دو اصل عظیم اند از برای نجات اخروی مخبر صادق علیه الصلوة والسلام هر چه
فرموده است مطابق نفس الامر است هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر
رسوائی است و بینوائی و رسوائی قال الله سبحانه وتعالی افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون
هر چند میدانند وقت شما تقاضای استماع امثال این سخنان نمیکند و عنفوان جوانی است و تمنای
دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلایق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو میگردد
هنوز هیچ نرفته است وقت توبه باقیست خیر شرط است ع در خانه اگر کس است یکحرف بس است

مکتوب نود و نهم به ملا حسن کشمیری صدور یافته در جواب استفساری که نموده بود از کیفیت دوام
آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است التفات نامه گرامی مشرف ساخت استفساری
که رفته بود از کیفیت دوام آگاهی و جمع آن با حالت نوم که سراسر غفلت و تعطیل است که بعضی از
اکابر این خانواده بزرگ از حصول آن دولت خبر داده اند مخدوما حل این اشکال مبنی بر مقدمه
ایست که بیان آن ضرور است میگوئیم روح انسانی را پیش از تعلق باین پیکر هیولانی راه ترقی و عروج
مسدود بود و در قفص و ما منا الا له مقام معلوم مقید و محبوس لیکن در نهاد آن جوهر نفیس استعداد
عروج بشرط نزول ودیعت نهاده بودند و مزیت او ازین راه بر ملک مقرر فرموده حق سبحانه
و تعالی از کمال کرم خویش آن جوهر نورانی را باین پیکر ظلمانی جمع فرموده فسبحان من جمع
بین النور والظلمة و قرن الامر بالخلق و چون این دو امر فی الحقیقت بر دو طرف نقیض واقع
شده بودند حکیم مطلق جل سلطانه از برای تحقیق این اجتماع و تقریر این انتظام روح را
بالنفس نسبت تعشق و گرفتاری داد و این گرفتاری را سبب انتظام اینها گردانید کریمه لقد
خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین رمزی ازین بیان میفرماید و این تنزل روح

ستیسنیح علی صحرۃ استناخ من کظم غیظاً وہو یقدر علی ان ینفذہ دعاہ اللہ علی رؤس الخلائق
یوم القیمۃ حتی یخیرہ فی ای الحور شاء ان رجلاً قال للنبی صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم
اوصنی قال لا تغضب فردد مرارا قال لا تغضب الا اخبرکم باہل الجنۃ کل ضعیف متضعف لو اقسم علی اللہ لابرہ
الا اخبرکم باہل النار کل عتل جواظ مستکبر اذا غضب احدکم وہو قائم فلیجلس فان ذہب عنہ الغضب
والا فلیضطجع ان الغضب لیفسد الایمان کما یفسد الصبر العسل من تواضع للہ رفعہ اللہ فہو فی
نفسہ صغیر وفی اعین الناس عظیم ومن تکبر وضعہ اللہ فہو فی اعین الناس صغیر وفی نفسہ
کبیر حتی لہو اہون علیہم من کلب او خنزیر قال موسی بن عمران علی نبینا وعلیہ الصلوۃ
والتسلیمات یا رب من اعز عبادک قال من اذا قدر غفر وقال ایضاً علیہ الصلوۃ والسلام
والتحیۃ من خزن لسانہ ستر اللہ عورتہ ومن کف غضبہ کف اللہ عنہ عذابہ یوم القیمۃ ومن اعتذر
الی اللہ قبل اللہ عذرہ وقال ایضاً علیہ الصلوۃ والسلام من کانت لہ مظلمۃ لاخیہ من عرضہ او شیء
فلیتحللہ منہ الیوم قبل ان لا یکون دینار ولا درہم ان کان لہ عمل صالح اخذ بقدر مظلمتہ وان لم
یکن حسنات اخذ من سیئات صاحبہ فحمل علیہ وقال ایضاً علیہ الصلوۃ والسلام اتدرون ما المفلس
قالوا المفلس فینا من لا درہم لہ ولا متاع فقال ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمۃ بصلوۃ
وصیام وزکوۃ ویاتی قد شتم ہذا واکل مال ہذا وسفک دم ہذا وضرب ہذا فیعطی ہذا من حسناتہ
فان فنیت حسناتہ قبل ان یقضی ما علیہ اخذ من خطایاہم فطرحت علیہ ثم طرح
فی النار وعن معاویۃ رضی اللہ عنہ انہ کتب الی عائشۃ رضی اللہ تعالی عنہا
ان اکتبی الی کتابا توصینی فیہ ولا تکثری فکتبت سلام علیکم اما بعد فانی سمعت رسول اللہ
صلے اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم یقول من التمس رضی اللہ بسخط الناس کفاہ اللہ
مؤنۃ الناس ومن التمس رضی الناس بسخط اللہ وکلہ اللہ الی الناس والسلام علیک صدق
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وصحبہ وسلم وبارک رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم التوفیق للعمل
بما اخبر المخبر الصادق والسلام این احادیث اگرچہ بی ترجمہ نوشتہ شدہ است اما بحضرت
شیخ جیو رجوع نمودہ معانی اینہا را فہمیدہ سعی خواہند کرد کہ عمل بمقتضای اینہا میسر

از ادای عبادات صورت ایمان است نه حقیقت ایمان که تعبیر از آن به یقین کرده شده قال
عز شانه یا ایها الذین آمنوا آمنوا ای الذین آمنوا صورة آمنوا باطنا و وظائف العبادات المامورة و مقصود از فنا و بقا که
در ولایت اعتبار یافته از تحصیل این دولت همین یقین است و بس و اگر از فنا فی الله و البقا معنی دیگر خواهند که کیست
و تحلیت هم موسوم باشد خود عین الحاد و زندقه است در غلبه حال و سکر وقت چیزها ظاهر می شوند که آخر از آن باید گذشت و
مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان که از مشائخ طبقات است قدس الله تعالی اسراره میگوید که علم الفنا
والبقاء یدور علی اخلاص الوحدانیة وصحة العبودیة وما سوی ذلک فهو المغالیط والزندقة والحق که راست فرموده
و این کلام از استقامت او خبر میدهد فنای فی الله عبارت از فنای در مرضیات اوست سبحانه و علی
هذا القیاس السیر الی الله والسیر فی الله و نحوهما ثانیا مصدع میگردد که صلاح آثاری میان شیخ
اله بخش بصلاح و تقوی و فضیلت آراسته اند و جمعی کثیر بایشان وابسته در باره از مواد اگر سعی
طلبند امید است که توجه شریف بحال ایشان مرعی خواهند فرمود والسلام علیکم و علی من اتبع
الهدی مکتوب نود و هشتم به عبدالقادر بن شیخ زکریا صدور یافته در ترغیب رفق و ترک
عنف بایراد احادیث نبویه علی مصدرها الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر مرکز عدالت استقامت
ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها که در باب تذکیر
و وعظ و نصیحت وارد شده اند ایراد نموده حق سبحانه و تعالی عمل بمقتضای آنها میسر گرداند
قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله رفیق یحب الرفق و یعطی علی الرفق ما لا یعطی علی العنف و
ما لا یعطی علی ما سواه رواه مسلم وفی روایة له قال لعائشة علیک بالرفق وایاک والعنف
والفحش ان الرفق لا یکون فی شیء الا زانه ولا ینزع من شیء الا شانه وقال ایضا علیه و علی
آله الصلوة والتحیة من یحرم الرفق یحرم الخیر وقال ایضا علیه و علی آله الصلوة والسلام ان من احبکم الی احسنکم
اخلاقا وقال ایضا علیه الصلوة والسلام من اعطی حظه من الرفق اعطی حظه من الدنیا والآخرة
وقال ایضا علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات الحیاء من الایمان والایمان فی الجنة والبذاء من
الجفاء والجفاء فی النار ان الله یبغض الفاحش البذی الا اخبرکم بمن یحرم علی النار و من
تحرم النار علیه علی کل هین لین قریب سهل المومنون هینون لینون کالجمل الانف ان قید انقاد و

ولئیمان از توبه استغفار میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که مخبر صادق علیه من الصلوات افضلها و
من التسلیمات اکملها ازان اخبار فرموده و عصاة را ازان ایعاد نموده در پیش است تخلف ندارد امروز
شیطان لعین بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در ورطه ها می اندازد و عفو او را سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی بسیار
باید دانست که در دار دنیا که محل آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را شمول
رحمت گردانیده کریمه و رحمتی وسعت کل شیء ازان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت کریمه وَامْتَازُوا الْیَوْمَ اَیُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ مخبر از آنست و در آن وقت قرعه رحمت را بانعام
دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود فَسَاَکْتُبُهَا لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ
وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَالَّذِیْنَ هُمْ بِاٰیٰتِنَا یُؤْمِنُوْنَ شاهد است یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت از برای آن جماعت که پرهیز میکنند
از کفر و معاصی و ادا میکنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرة مخصوص بابرار و اهل اسلام باید داشت و ابرار
مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه بعد از ازمنه متطاوله از عذاب دوزخ
نجات یابند با خلطات معاصی و عدم مبالات باحکام منزله سماوی کی بگذارد که نور ایمان سالم ماند بعضی علما فرموده
اند که اصرار بر صغیره بکبیره میرساند و اصرار بر کبیره مفضی بکفر است عیاذا بالله سبحانه
اندکی بیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است حق سبحانه و تعالی
توفیق مرضیات خود رفیق گرداناد بحرمت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بقیة المقصود آنکه
مولانا اسحق حامل رقیمه آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مدد و اعانتی طلبد
توجه را مرعی خواهند داشت مشارالیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد والسلام

مکتوب نود و هفتم بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه مقصود از عبادات ماموره تحصیل یقین
است و ما یناسب ذلک

حق سبحانه و تعالی ما مفلسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند بحرمت
سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها بدانکه مقصود از خلقت
انسانی ادای عبادات ماموره است مقصود از ادای عبادات تحصیل یقین است که حقیقت ایمان است
تواند بود کریمه وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَاْتِیَکَ الْیَقِیْنُ رمزی بهمین معنی باشد چه کلمه حتی چنانکه از برای
معنی غایت می آید از برای معنی علت نیز می آید ای لاجل ان یاتیک الیقین گویا ایمانی که پیش از

نبوت باست و ثبوت تنها کمال است لاجرم نبوت افضل باشد از ولایت خواه ولایت نبی باشد خواه ولایت ولی
پس صحو افضل باشد از سکر چه در صحو سکر مندرج است همچو اندراج ولایت در نبوت و صحو تنها که عوام الناس راست
از بحث خارج است بر آن صحو ترجیح دادن معنی ندارد و صحوی که متضمن سکر است البته افضل است
از سکر علوم شرعیه که مصدر آنها مرتبه نبوت است سراسر صحو است و مخالف آن علوم هرچه باشد از سکر است
صاحب سکر معذور است شایان تقلید علوم صحو است نه علوم سکر ثبتنا الله سبحانه علی تقلید العلوم
الشرعیة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة یرحم الله عبدا قال آمینا و آنچه در حدیث قدسی وارد است
لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن مراد ازین گنجایش صورت مرتبه
وجوب است نه حقیقت که حلول در آنجا محال است چنانکه بالا گذشت پس ظاهر شد که شمول قلب مرتبه
امکانیه را باعتبار صورت لامکانیه است نه حقیقت آن تا عرش و ما فیه را مقداری نباشد
این حکم مخصوص بحقیقت لامکانیه است

مکتوب نود و ششم به محمد شریف صدور یافته
در منع و زجر از تسویف و تاخیر و در تحریض بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة
و ما یناسب ذلک ای فرزند امروز که آوان فرصت است و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف و تاخیر نیست
بهترین اوقات را که زمان عنفوان جوانیست در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی
و تقدس می باید صرف داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب نموده پنج وقت نماز بجماعت
لازم باید ساخت و اداء زکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم برغبت بلکه بمنت
می باید نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادة معین ساخته
و از اموال نامیه انعام سائمه ربع عشر را تحقیقا و تقریبا از برای فقرا تعیین فرموده و میدان تصرف
مباحات را فراخ گردانیده خیلی بی انصافی است که در شصت گهڑی روز و شب دو گهڑی صرف طاعت حق سبحانه
نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا داده نیاید و از دائره وسیعه مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات
در رفته شود در موسم جوانی که آوان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را
بکثیر اجر می بردارند و فردا که بارذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت
گذشت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت

حقیقت عرش و شک نیست که آن انموذج را هیچ مقداری نیست در جنب قلب که او جامع انموذجات بی
نهایت است آئینه که در وی آسمان با این بزرگی با شیای دیگر نماید نمی توان گفت که آئینه از آسمان وسیع تر
است آری تمثال آسمان که در آئینه است در جنب آسمان صغیر است نه حقیقت آسمان این مبحث بمثالی روشن گردد مثلاً
در انسان انموذجی از کره عنصر خاک مکون است نظر بجامعیت انسان نمی توان گفت که وجود انسان
از کره عنصر خاک اوسع است بلکه وجود انسان را در جنب کره خاک هیچ مقداری نیست جزو مختصر شیئی است
بلکه انموذج حقیر شیئی را شیئی دانسته این حکم بوقوع می آید از همین قبیل است کلام بعضی از مشائخ
در غلبه سکر گفته اند جمع محمدی اجمع از جمع الهی جل سلطانه چون محمد را علیه الصلوة والسلام والتحیة جامع
حقیقت امکان و مرتبه وجوب دانسته اند حکم کرده اند که جامعیت محمد از جامعیت الله تعالی شانه زیاده است
اینجا نیز صورت را حقیقت تصور نموده این حکم کرده اند محمد علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات جامع
صورت مرتبه وجوب است نه حقیقت وجوب والله تعالی و تقدس واجب الوجود حقیقی است واگر فرق
میکردند در میان حقیقت وجوب و صورت وجوب چنین حکم نمی کردند حاشا و کلا من امثال هذه
الاحکام السکریة محمد بنده ایست محدود و متناهی و او تعالی و تقدس غیر محدود است و نامتناهی
باید دانست که هر چه از احکام سکریه است از مقام ولایت است و هر چه از صحو است بمقام نبوت تعلق
دارد که اکمل تابعان انبیا را علیهم الصلوة والتسلیمات بواسطه صحو ازین مقام بطریق تبعیت نیز نصیب
است بسطامیه سکر را بر صحو تفضیل میکنند لهذا شیخ ابویزید بسطامی قدس سره میگوید لوای ارفع
من لواء محمد لوای خود را لوای ولایت میداند و لوای محمد را علیه الصلوة والتسلیمات لوای نبوت لوای ولایت را که رو بسکر
دارد ترجیح میدهند بر لوای نبوت که رو بصحو دارد و ازین عالم است سخن بعضی که گفته اند الولایة افضل من
النبوة میدانند که در ولایت رو بحق دارند و در نبوت رو بخلق و شک نیست که رو بحق افضل است
از رو بخلق بعضی در توجیه این سخن گفته اند که ولایت نبی افضل است از نبوت او نزد این حقیر
امثال این سخنان دور از کار مینمایند چه در نبوت رو بخلق فقط نیست بلکه با این توجه رو بحق نیز
دارد باطنش با حق است سبحانه و ظاهرش با خلق و آنکه تمام رو بخلق دارد از مدبران است انبیا علیهم الصلوة
والتسلیمات بهترین جمیع موجودات اند بهترین دولت با ایشانان مسلم داشته اند و ولایت جزو

...چیزی را که از وی بوی یافته بعمل باید ساخت والله سبحانه المیسر لکل العسیر والسلام. **مکتوب صد و نود و چهارم** بخان جهان لودی صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از تصحیح عقائد و اتیان اعمال صالحه چاره نیست تا این دو جناح طیران بعالم حقیقت نماید حضرت حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید آنچه لابد است و ناچار انسان را تصحیح عقائد است اولا بموجب آرای صائبه اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و ثانیا اتیان اعمال صالحه است بموجب احکام فقهیه بعد از دانستن آن احکام از فرض و سنن و واجبات و مستحبات و حلال و حرام و مکروه و مشتبه و این دو جناح بعد از آن باید بدست می‌رسد اگر توفیق خداوندی جل سلطانه مساعدت نماید می‌تواند که بعالم حقیقت طیران نماید و بی حصول این دو بازو طیران بعالم حقیقت محالست **بیت** محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی. ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعته علیه و علی آله الصلوة والسلام.

مکتوب صد و نود و پنجم بسید احمد بجواره صدور یافته در بیان آنکه آدمی نسخه جامع است و قلب او نیز بصفت جامعیت مخلوق است و اقوال بعضی از مشائخ که در مرتبه سکر واقع شده است در وسعت قلب و امثال آن محمول بر توجیهات اند و در بیان آنکه صحو افضل است از سکر و با تناسب ذلک آدمی نسخه ایست جامع هرچه در تمام موجودات است در انسان تنها ثابت است لیکن از عالم امکان بطریق حقیقت و از مرتبه وجوب بطریق صورت ان الله خلق آدم علی صورته در همین جامعیت است قلب انسان که هرچه در کلیت انسان است در قلب تنها است لهذا آنرا حقیقت جامعه گویند و بجهت همین جامعیت بعضی از مشائخ از وسعت قلب چنین خبر داده اند که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب عارف نهاده شود هیچ محسوس نشود زیرا که قلب جامع عناصر و افلاک است و عرش و کرسی و عقل و نفس شامل مکانی و لامکانی است پس هر آئینه عرش و ما فیه را بواسطه شمول لامکانیه در قلب مقداری نباشد چه عرش و ما فیه با وجود وسعت داخل دائرهٔ امکانست مکانی هر چند وسیع است تنگ است در جنب لامکانی قدری ندارد واما ارباب صحو از مشائخ قدس الله تعالی اسرارهم میدانند که این حکم مبنی بر سکر است و محمول است بر عدم تمیز میان حقیقت شیء و انموذج او و عرش مجید که محل ظهور تام است از آن وسیع تر است که در قلب تنگ آنرا گنجایش باشد آنچه در قلب از عرش پیدا است آن انموذج عرش است نه

تا چه اند باید گرد ثانیاً علم وعمل بمقتضای احکام فقهیه لازم باید ساخت بعد از تحصیل این دو جناح
اعتقادی وعملی قصد طیران عالم قدس باید نمود **مصرع** کار اینست غیر این همه هیچ
مقصود از اعمال شریعت واحوال طریقت وحقیقت تزکیه نفس وتصفیه قلب است تا نفس
مزکی نشود وقلب سلامتی پیدا نکند ایمان حقیقی که نجات وابسته بآنست میسر نشود و
سلامتی قلب وقتی صورت بندد که غیر او تعالی اصلاً بردل خطور نکند اگر هزار سال گذرد
غیر را در دل عبور نباشد زیرا که این زمان دل را نسیان ماسوا بتمام میسر شده است که اگر
بتکلیف یادش دهند یاد نکند اینحالت معبر بفناست وقدم اول است درین راه وبدونه
خرط القتاد والسلام اولاً وآخراً **مکتوب نود ودوم** نیز بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه
اطمینان قلب بذکر است نه بنظر واستدلال + ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة الا بذکر الله تطمئن القلوب + راه اطمینان قلب ذکر الله
است سبحانه نه نظر واستدلال است **بیت** پای استدلالیان چوبین بود +
پای چوبین سخت بی تمکین بود + چه در ذکر کسب مناسبت است بآنجناب قدس هیچ جنس
هیچ مناسبت نیست ما للتراب ورب الارباب لیکن یک قسم علاقه در میان ذکر و
مذکور پیدا میشود که موجب محبت میگردد وچون محبت مستولی شد غیر اطمینان هیچ نیست
وچون کار باطمینان قلب رسید دولت ابدی نقد وقت او گشت **بیت** ذکر گو ذکر تا ترا
جان است + پاکی دل زذکر یزدان است والسلام اولاً وآخراً **مکتوب**
نود وسوم بسکندر خان لودی صدور یافته در بیان آنکه در جمیع اوقات
بذکر الهی جل شانه باید پرداخت بعد از ادای نماز پنجگانه بجماعت وادای سنن رواتب
اوقات خود را مصروف ذکر الهی جل سلطانه باید ساخت وبه غیر آن نباید پرداخت
چه در خوردن وچه در خفتن وچه در آمدن وچه در رفتن طریق ذکر را ابتدا معلوم کرده شده است
بهمان طریق استعمال نمایند اگر در جمعیت فتور یابند اول باید تعین سبب فتور کرد بعد از آن تلافی
تقصیر آن باید نمود والتجا وتضرع تام بحضرت حق سبحانه رو باید آورد و دفع ظلمت آن خواست

مرگ ایشان بمرگ خود عبرت بگیرند و تمام خود را بمرضی حق سپرند و حیات دنیا را غیر از متاع غرور نشمارند اگر تمتعات دنیوی را اندک اعتباری بود برابر سر موئے بر کفار بد کردار تجویز نمیفرمودند رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاعراض عن ما سوی الله سبحانه والاقبال الی جناب قدسه بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام والاکرام

مکتوب نود دوم

بخواجه قاسم صدور یافته در ترغیب بر آنکه بکلیت متوجه حق سبحانه باید بود و امروز حصول این دولت وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم حضرت حق سبحانه وتعالی دنیای دنیه را در نظر همت خوار و بی اعتبار گرداند و حسن و جمال آخرت را در مرآت باطن متجلی و متزین گرداناد بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها التفات نامه گرامی مع هدایا محترمه وصول یافت کرم نمودند جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء نصیحتے که بمحبان و مخلصان کرده میشود همه آنست که بکلیت اقبالی بجناب قدس خداوند عز شانه میسر گردد و اعراضی از ما دون او تعالی حاصل آید مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ امروز حصول این دولت عظمی وابسته بتوجه و اخلاص باین طبقه علیه نقشبندیه است بریاضات و مجاهدات شاقه آن میسر نگردد که بیک صحبت ایشان حصول یابد چه در طریق این بزرگواران اندراج نهایت در بدایت است و در اول صحبت آن می بخشند که منتهیان را در نهایت بدست می افتد طریق این بزرگواران طریق اصحاب کرام است ایشان را در اول صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوة والتسلیمات آن کمالات میسر میشد که اولیاء امت را شاید در نهایت میسر شود و این طریق اندراج نهایت در بدایت است فعلیکم بمحبة هؤلاء الاکابر فانها ملاک الامر والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والسلام

مکتوب نود و سوم

بشیخ کبیر صدور یافته در بیان آنکه تصحیح عقاید و اتیان اعمال صالحه هر دو جناح اند برای طیران بعالم قدس و مقصود از اعمال شریعت و احوال حقیقت تزکیه نفس و تصفیه قلب است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة علی متابعة السنة السنیة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة کار اینست که اولا بتصحیح عقاید بر وفق آرای علمای اهل سنت وجماعت که فرقه

بود ند که در مهمی و کاری اگر رجوع افتد یا خواهی نوشت بنا بر علی ذلک متصدع گشت که شیخ
عبد الله صوفی از نیکان است بواسطه بعضی حوائج و ضدار گشته است امیدست که مددی
در تخلیص او نمی‌خواهند فرمود والسلام **مکتوب هشتاد و هفتم** به پهلوان محمود صدور یافته
در بیان آنکه چه سعادت است که دوستان خدا جل و علا کسی را قبول نمایند سلمکم الله تعالی
و ثبتکم الله علی جادة الشریعة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة تحیتین بشارت خاندان
ایشان را قدوم میان شیخ مزمل است برکات صحبت ایشان را چه شرح دهد چه سعادت که دوستان
خدا جل و علا کسی را قبول نمایند چه جای آنکه بمحبت و قربت ممتاز سازند هم قوم لا یشقی جلیسهم
بالجمله صحبت ایشان را غنیمت شمرند و آداب صحبت را مرعی دارند تا موثر افتد زیاده چه نویسد
والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هشتاد و ششم** نیز به پهلوان محمود صدور یافته
در بیان آنکه چه نعمتی که کسی با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید کرده باشد و در جوانی خوف
غالب یابد و در پیری رجا حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد چه نعمتی است که کسی
با ایمان و صلاح موی سیاه خود را سفید سازد در حدیث نبوی است علیه الصلوة والسلام
من شاب شیبة فی الاسلام غفرله جناب امید را ترجیح دهند و ظن مغفرت را غالب سازند که در جوانی
خوف بیشتر در کارست و در پیری رجا جناب ترسیبا ید والسلام اولاً و آخراً **مکتوب هشتاد**
و نهم به مرزا علی جان صدور یافته در تعزیت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت علی
صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید آدمی را بحکم کل نفس ذائقة الموت
از مرگ چاره نیست فطوبی لمن طال عمره و کثر عمله همین موت است که مشتاقان را بآن تعالی
می دهند و وسیله وصول دوست بدست می سازند من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله
لآت آری حال واپس ماندگان و گرفتاران بی دولت حضور بمطلب رسیدگان و آزادگان
خراب و ابترست ولی نعمت مرحومه شما درین آوان سبب مغتنم بودند الحال بر شما
بآن لازم است که مکافات احسان به احسان بکنند و بدعا و صدقه ساعت عبادت بدو نمایند
فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من اب او ام او اخ او صدیق و نیز میباید که

چاره نیست از اتیان اعمال صالحه نیز چاره نیست وجامع ترین عبادات ومقرب ترین طاعات
اداء صلوة است قال علیه الصلوة والسلام الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و
من ترکها فقد هدم الدین وکسی را که بر مواظبت اداء صلوة موفق سازند از فحشاء ومنکر باز
دارند کریمهٔ ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است وصلوتی که چنین نیست صورت صلوة است
حقیقت ندارد لیکن تا زمان حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد ما لا یدرک کله لا یترک
کله اکرم الاکرمین اگر صورت را به حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم بمواظبة اداء الصلوة
مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانها سبب النجاة والفلاح قال الله سبحانه وتعالی
قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون مشکل آنست که باوجود مخاطره کرده شود سپاهیان در
وقت غلبهٔ غنیم اگر اندک تردد میکنند اعتبار بسیار پیدا می کنند صلاح جوانان ازان سبب
اعتبار دارد که باوجود غلبهٔ شهوت نفسانی خود را بصلاح آورده اند اصحاب کهف رضی الله عنهم بزرگی
بواسطهٔ یک هجرت از مخالف دین یافتند در حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام وارد است
عبادة فی الهرج کهجرة الیّ پس منافی فی الحقیقت عین طاعت است زیاده ازین چه نوشته آید
فرزندی شیخ بهاء الدین را صحبت فقراء مرغوب افتد و باهل غنا وتنعم مائل و منجذب است
بیندانند که صحبت ایشان سم قاتل است ولقمهٔ چرب ایشان ظلمة افزا است الحذر الحذر ثم الحذر
الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدره الصلوة والسلام من تواضع لغنی لغناه ذهب
ثلثا دینه فویل لمن تواضعهم لغنائهم والله سبحانه الموفق + **مکتوب هشتاد و ششم**
به یکی از حکام پرگنه جرک صدور یافته در بیان سلامتی قلب از ما دون حق سبحانه
وتعالی که بر حد اعتدال مرکز عدالت استقامت کرامت فرماید بحرمت سید
المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها انچه بر دوستان ما سلامتی
قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه واین سلامتی بر تقدیریست که غیر او سبحانه
بر دل خطور هم نماند اگر فرضاً هزار سال حیات وفا کند غیر بدل نگذرد بواسطهٔ نسیانی که
کردل را نسبت بماسوی حاصل شده مصرع کار اینست غیر این همه هیچ + در وقت ملاقات از روی کرم گفته

به تفصیل منکشف میگردند و از غیب بشهادت می آیند و تحقق کسب و تحمل عمل از میان برمیخیزد
و علامت وصول بحقیقت حق الیقین مطابقت علوم و معارف آنمقام است معلوم و معارف
شرعیه را و تا سر موی مخالفت است دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقایق و هر خلافی
که بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده است از مشایخ طریقت مبنی بر سکر وقت
است و سکر وقت واقع نمی باشد الا در اثناء راه منتهیان نهایت النهایة را همه صحو است
وقت مغلوب ایشانست حال و مقام تابع کمال ایشان بیت صوفی ابن الوقت
آمد در مثال + لیک صافی فارغ است از وقت و حال + پس متحقق شد که خلاف شریعت
علامت عدم وصول است حقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ واقع است که شریعت
پوست حقیقت است و حقیقت مغز شریعت این عبارت هر چند از نا استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت به مفصل حکم
پوست دارد نسبت بمغز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اکابر مستقیم
الاحوال ایشان امثال این عبارت موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و
استدلال و کشف مذکور نمی سازند سائلی از خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره
الاقدس سوال کرد که مقصود از سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد
و استدلالی کشفی شود رزقنا الله سبحانه الثبات والاستقامة علی الشریعة علماً و عملاً صلی
الله تعالی و سلم علی صاحبها التحیة التصدیع آنکه حامل رقیمه دعا شیخ مصطفی سرسچی از نسل
قاضی حشر بحیند پدران ایشان بزرگ بودند وظایف و وجوه مدد معاش بسیار داشتند اسناد
و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است مشار الیه از فقدان اسباب معاش مضطر
است التفات نموده بر نهجی توجه فرمایند که سبب حصول جمعیت شود و از اضطراب
و تفرقه نجات یابد زیاده تصدیع نشد

مکتوب هشتاد و پنجم به میرزا فتح الله حکیم
صدور یافته در ترغیب ایشان باعمال صالحه خصوصاً ادای صلوة بجماعات و
ما ینا سب ذلک وفقکم الله سبحانه لمرضیاته آدمی را همچنانکه از درستی اعتقادات

این نسبت عنقا و قاف است بلکه اگر گفته شود باور نکنند ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق
المسکین ما یتجرّع ٭ زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً **مکتوب**
هشتاد و سیوم به بهادر خان صدور یافته در تحریض بر جمع کردن جمعیت

ظاهر و باطن را بشریعت و حقیقت حق سبحانه و تعالی از تعلقات شتی بتجافی ارزانی فرموده بالکلیه
گرفتار جناب قدس خود گرداند بحرمة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوة افضلها ومن التسلیمات
اکملها **بیت** هرچه جز عشق خدای احسن است ٭ گر شکر خوردن بود جان کندن است
ظاهر را به ظاهر شریعت غرا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کرام
صاحب دولت را باین دو نعمت عظمی مشرف سازند امروز جمع این دو نسبت بلکه استقامت
بر ظاهر شریعت تنها نیز بسیار عزیز الوجود است اعز من الکبریت الاحمر حق سبحانه و تعالی از کمال کرم خود
استقامت بر متابعت سید الاولین والآخرین ظاهراً و باطناً کرامت فرماید علیه و علی آله
الصلوة والتسلیمات **مکتوب هشتاد و چهارم** بسید احمد قادری صدور یافته

در بیان اینکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت وصول بحق الیقین مطابقه علوم
و معارف آن مقام است بعلوم شرعیه ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب قدس خود گرداننده ما را اهتمام از ما ستاند
و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گرداند بحرمت سید البشر المقدس عن زیغ البصر علیه
من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها و علی آله و صحابه اجمعین آمین **مصرع**
از هر چه میرود سخن دوست خوشتر است ٭ هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخن اوست
لیکن چون این سخن را نحوی از مناسبت با جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی
مناسبت را مغتنم شمرده آن باب جرأت و زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت
عین یکدیگر اند و در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال
و کشف است غیبت و شهادت است و تعمل و عدم تعمل است احکام و علومی که بموجب شریعت
غرا مبین و معلوم شده اند بعد از تحقق بحقیقت حق الیقین همین احکام و علوم بعینها

بنفی لقیہ ورضنا حضرت امیر بہ بیعت حضرت صدیق لقیۃ المقصود آنکہ میان سیدن ولد میان شیخ
ابوالخیر از مردم بزرگ زادہ است در ملازمت شما بسفر دکن ہمراہ رفتہ بود امیدوار عنایت و
التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم بزرگ زادہ است پدرا و مرد ملا بود بتقریب بدد معاش
آمدہ توجہ را امیدوار است والسلام والاکرام **مکتوب ہشتاد و یکم** بملا بیگ صدور یافتہ
در تحریص بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام مسلمانان و استیلاء کفار نگونسار
زادنا اللہ سبحانہ وایاکم حمیۃ الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک قرن است
بر نہجے قرار یافتہ است کہ اہل کفر بمجرد اجرای احکام کفر برملا در بلاد اسلام راضی
نمی شوند میخواہند کہ احکام اسلامیہ بالکلیہ زائل گردند و اثرے از مسلمانان و مسلمانی
پیدا نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیدہ اند کہ اگر مسلمانی از شعار اسلام اظہار نماید بقتل میرسد
ذبح بقرہ در ہندوستان از اعظم شعار اسلام است کفار بجزیہ دادن شاید راضی شوند اما بذبح
بقرہ ہرگز راضی نخواہند شد در ابتداء پادشاہت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار
پیدا کردند فبہا واگر عیاذاً باللہ سبحانہ در توقف افتد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواہد شد
الغیاث الغیاث ثم الغیاث الغیاث تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد گردد
وکدام شاہباز باین دولت دست بر و نماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
ثبتنا اللہ سبحانہ وایاکم علی متابعۃ سید المرسلین علیہ و علی آلہ من الصلوۃ افضلہا ومن
التسلیمات اکملہا والسلام **مکتوب ہشتاد و دوم** بسکندر خان لودہی صدور یافتہ
در بیان آنکہ سلامتی قلب نسیان ماسوای حق جل و علا صورت نہ بندد و این
نسیان معبر بہ فنا است حق سبحانہ وتعالی ہموارہ با خود دارد و بغیر خود نہ گذارد بحرمۃ سید البشر
المطہر عن زیغ البصر علیہ و علی آلہ الصلوۃ والتسلیمات آنچہ بر ما و شما لازم است سلامتی
قلب است از ماسوای حق سبحانہ و این سلامتی وقتی میسر گردد کہ غیر حق را سبحانہ بر دل عبوری
نماند و عدم عبور غیر بالکلیہ بہ نسیان ماسوا است کہ معبر بفنا است نزد این طائفہ علیہ یا لفرض
اگر غیر را بتکلف در دل گذرانند ہرگز نہ گذرد تا کار باین مرتبہ نرسد سلامتی محال است امروز

یا از سر و اهوای ایشان تا خوبها را رفتن مع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از سلف اولین
ایشان نیز شریعت زیاده بر آن متحقق نگشت و کیف النجات والفلاح قال الله تعالی أفتؤمنون
ببعض الکتاب وتکفرون ببعض فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا ویوم القیامة
یا انکار ایم که قرآن جمع حضرت عثمان است بلکه جامع حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر
سوای قرآن پست است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با انکار قرآن میکشند عیاذا بالله سبحانه
شخصی از مجتهد اهل التشیع سؤال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد
داری گفت در انکار او مصلحت نمی بینم از انکار این تمام بر هم می شود دیگر عاقل هرگز تجویز
نمیکند که اصحاب آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر
باطل اجماع نمایند و متقرر است که در روز رحلت آنحضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور
حاضر بودند و باتفاق برغبت بحضرت صدیق بیعت کرده اند این همه اصحاب پیغمبر بر
ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوة والتحیة
فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطه آن
بود که دران مشوره حضرت امیر را نطلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما غضبنا الا لانا اخرنا
عن المشورة وانا لنعلم ان ابا بکر خیرنا الخ و نا طلبیدن شان مبنی بر مصلحت خواهد بود کتسلیة
اهل البیت بوجود الامر عندهم فی الصدمة الاولی من المصیبة او نحو ذلک و اختلافی که در میان
اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفوس شریفه
ایشان تزکیه یافته بودند و از امارگی باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت
شده بود بلکه آن اختلاف مبنی بر اجتهاد بود و اعلای حق پس مخطی ایشان نیز
درجه واحده دارد عند الله و مصیب را خود ده درجه است پس زبان را از جفای ایشان
باز باید داشت و همه را به نیکی یاد باید کرد قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلک دماء طهر الله
عنها ایدینا فلیطهر عنها السنتنا و نیز شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله
صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فلم یجدوا تحت ادیم السماء خیرا من ابی بکر فولوه رقابهم این قول تصریح است

گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند افتد که انکار از بعض دیگر با آن نشود و بر تقدیر انکار از بعض متابعت بعض دیگر متحقق نمی شود زیرا که حضرت امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند مثلاً باین اقتدائیه ایشان را دانسته با ایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ثلثه ادعای متابعت حضرت امیر نمودن محض افتراست بلکه آن انکار فی الحقیقة انکار حضرت امیرست و درست صریح مر اقوال و افعال ایشان را و احتمال تقیه را در باده اسد الله راه دادن نیز از سخافت عقل است عقل صحیح هرگز تجویز نمی کند که اسد الله با وجود کمال معرفت و شجاعت بغض خلفاء ثلثه را سی سال مبطن دارند و اظهار خلاف آن ننمایند و صحبت نفاق با ایشان دارند از ادنای اهل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع منتسب میشود و اگر بطریق فرض محال تقیه در باده اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیری که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خلفاء ثلثه را میکردند و از ابتدا تا انتها ایشان را بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقیه گنجایش ندارد تبلیغ حق بر پیغمبر واجب است تقیه را آنجا راه دادن بزندقه میکشد قال الله تعالی یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ کفار میگفتند که محمد از وحی آنچه موافق اوست اظهار میکند و آنچه مخالف اوست اظهار نمیکند و همی بود و مقرر است که نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الا خللی در شریعت او پیدا میشود پس چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ثلثه از آنحضرت بظهور نیامد معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا مصئون بود و از زوال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقح تر بگوئیم که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی که طاعن بعض است از متابعت جمیع محروم است هر چند کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق میبرآرد بلکه انکار قائل بانکار مقوله او میرساند و ایضاً مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند کما مرّ ان الصحابة کلهم عدول که از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و صحیحین و ان

کہ دانا باید کہ طریق ہمین ہمان طریق اصحاب است و طریق نجات منوط باتباع طریق ایشانست
پس چنانکہ حق سبحانہ فرمودہ مَن یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰہَ پس اطاعت رسول عین اطاعت حق آمد سبحانہ
و خلاف طاعت او صلی اللہ تعالی علیہ و علی آلہ وسلم عین معصیت او تعالی و تقدس جماعہ کہ طاعت
خدای را جل سلطانہ خلاف طاعت رسول تصور کردہ اند حق سبحانہ از حال آنہا خبر میدہد و
حکم بکفر ایشان می نماید آنجا کہ میفرماید یُرِیْدُوْنَ اَنْ یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰہِ وَ رُسُلِہٖ وَ یَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّ نَکْفُرُ بِبَعْضٍ
وَّ یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِکَ ھُمُ الْکٰفِرُوْنَ حَقًّا پس در ما نحن فیہ دعوی اتباع آن
سرور نمودن علیہ الصلوۃ والسلام بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین
دعوی باطل است بلکہ آن اتباع فی الحقیقت عین معصیت رسول است علیہ الصلوۃ والسلام
پس نجات را در آن طریق مخالف چہ مجال وَ یَحْسَبُوْنَ اَنَّھُمْ عَلٰی شَیْءٍ اَلَآ اِنَّھُمْ ھُمُ الْکٰذِبُوْنَ
مطابق حال ایشانست شک نیست فرقہ کہ ملتزم اتباع اصحاب آن سرور اند علیہ و علیہم الصلوات
والتسلیمات اہل سنت و جماعت اند شکر اللہ تعالی سعیہم الفرقۃ الناجیۃ چہ طاعنان اصحاب پیغمبر
علیہ و علیہم الصلوات والتحیات خود از اتباع ایشان محروم اند کالشیعۃ والخوارج و معتزلہ
خود نو مذہب محدث دارند و اصل بن عطا رئیس ایشان از تلامذہ امام حسن بصری است
کہ باثبات واسطہ میان ایمان و کفر از امام جدا شدہ و امام در شان او فرمودہ اعتزل عنا
علی ہذا القیاس سائر الفرق الباقیۃ و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقۃ طعن کردن است در پیغمبر
خدا جل شانہ ما آمن برسول اللہ من لم یوقر اصحابہ چہ خبث اینہا منجر بخبث صاحب ایشان
می شود نعوذ باللہ سبحانہ من ہذا الاعتقاد السوء و ایضا شرایعی کہ از راہ قرآن و احادیث
بما رسیدہ است بتوسط نقل ایشانست ہرگاہ ایشان مطعون باشند نقل ایشان نیز
مطعون خواہد بود و این نقل مخصوص ببعض دون بعض نیست بل کلہم فی العدالۃ والصدق
والتبلیغ سواء پس طعن ایشان ای واحد کان منہم مستلزم طعن در دین است والعیاذ باللہ
سبحانہ منہ اگر طاعنان بگویند کہ ما ہم متابعت اصحاب میکنیم لازم نیست کہ جمیع
اصحاب را متابع باشیم بلکہ ممکن نیست متابعت جمیع لتناقض آراہم واختلاف مذاہبہم جواب

مقتضیات آن شرائع لیس لا جرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و ہمچنین تکذیب این شریعت و عدم اتیان آن بمقتضای آن تکذیب است مر جمیع شرائع ما تقدم را و عدم اتیان است بمقتضای آنہا و ہمچنین ہست انکار از آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام انکار از جمیع کمالات اسمائی وصفاتی و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنہا لیس ناچار منکران سرور و مکذب این شریعت بدترین امم باشند از ینجاست الاعراب اشد کفراً و نفاقاً ؎ محمد عربی کابروی ہر دو سرا ست کسیکہ خاک درش نیست خاک بر سر او ؎ الحمد للہ ذی الانعام والمنۃ کہ حسن اعتقاد دوگمان ایشان نسبت باین شریعت و رضای آن شریعت علیہ الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ باحسن وجوہ مشہود شدہ بود و ندامت بر اضاع نا ملائمہ ہموارہ دامنگیر شان بودہ حق سبحانہ وتعالیٰ ازدیاد بر آن عطا فرماید ثانیاً آنکہ حال وثیقہ و عامیان شیخ مصطفیٰ از نسل قاضی شریح اند درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شدہ آمدہ اند وجوہ معاش و وظایف بسیار داشتند مشار الیہ از بی معاشی متوجہ لشکر شدہ است و اسناد و فرامین ہمراہ آوردہ امیدوار است کہ بتوسل ایشان جمعیت پیدا کند زیادہ متصدع نشد مشار الیہ بصدور عظام بر نہجی سفارش فرمایند کہ کارگر شود و سبب جمعیت ارباب تفرقہ گردد والسلام والاکرام

مکتوب ہشتادم

بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در بیان آنکہ فرقہ ناجیہ از ہفتاد و سہ فرقہ اہل سنت وجماعت اند و در نکوہش فرق مبتدعہ و ماینا سب ذلک حق سبحانہ وتعالیٰ بر جادۂ شریعت مصطفویہ علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والتحیۃ استقامت ارزانی فرماید ؎ مصرعہ ؎ کار اینست غیر این ہمہ ہیچ ؎ ہر فرقہ از ہفتاد و سہ گروہ مدعی اتباع شریعت است وجازم نجات خود کل حزب بما لدیہم فرحون نقد وقت شانست اما دلیلے کہ پیغمبر صادق علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا بر تمیز فرقہ واحدہ ناجیہ از ان فرق متعددہ فرمودہ است آنست الذین ہم علی ما انا علیہ واصحابی یعنی آن فرقۂ واحدۂ ناجیہ آنانند کہ ایشان بر طریقے اند کہ من بر آن طریقم و اصحاب من بر آن طریق اند ذکر اصحاب با وجود کفایت بذکر صاحب شریعت علیہ الصلوٰۃ والتحیۃ درینموطن برای آن تواند بود

تمام بجانب جناب قدس خود تعالی جذب نماید ومخالفت را دروی گنجایش نماند تا سری بر راه مخالفت
شریعت کشاده است محل خطر است تمام سبل مخالفت را باید مسدود ساخت بیت محال است
سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی صلوة الله وسلامه علیه وعلی آله اعتراض
بر اهل الله خصوصاً که اسم پیری ومرشدی درمیان باشد وراه افاده کشاده شده باشد نباید کرد
وآنرا اسم قاتل باید انگاشت زیاده برین اطناب است چند حروف بواسطه ارتباط محبت واخلاص
تحریر آورده امید است که موجب ملال نشود ثانیاً مصدع میگردد که ملا عمر وشاه حسین آدمی زاده
اند خواهان ملازمت ایشان آمده اند امید است که داخل ملازمان خاصه گردند اسمعیل نیز بهمین
اراده بخدمت آمده است اگرچه پیاده است امیدوار است که فراخور حالت خود بهره یابد زیاده
تصدیع نداد والسلام والاکرام **مکتوب هفتاد ودوم** نیز بجباری خان صدور یافت
در بیان آنکه این شریعت غرا جامع شرایع ماتقدم است واتیان بمقتضای این شریعت
اتیان است بمقتضای جمیع شرایع وبابیان سبب آنکه الله تعالی بر جادهٔ شریعت
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ثبات واستقامت ارزانی فرموده
بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم جامع جمیع کمالات اسمائی وصفاتی است ومظهر جمیع انبیاست بر سبیل
اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصه جمیع کتب سماوی است که بر سائر انبیا علی
نبینا علیهم الصلوات والتسلیمات منزل شده اند وایضاً شریعتی که آن سرور را عطا فرموده اند
زبده جمیع شرایع ماتقدم است واعمالیکه بمقتضای این شریعت حقه است منتخب از
اعمال شرایع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوة الله تعالی وسلامه علی نبینا وعلیهم
چه بعضی از ملائکه مامور برکوع اند وبعضی دیگر بسجود وبعضی بقیام وهمچنین امم سابق بعضی
بنماز بامداد مأمور بوده وبعضی دیگر بنمازهای دیگر درین شریعت از اعمال امم سابقه وملائکه
مقربه خلاصه وزبده آنرا انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت واتیان
اعمال بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرایع واتیان است باعمال

قدس الله تعالی اسراهم چاشنی ازین سفر درین طریق ابتدا میسر میگردد و بطریق اندراج النهایة فی البدایة حاصل میشود و جمعی را از نیطایفه اگر خواهند مجذوب سالک گردانند در سیر بیرونی می اندازند بعد از تمام آن سیر آفاقی در سیر انفسی که سفر در وطن عبارت ازانست درامی میدهند مصرعه اینکار دولتست کنون تا کرا رسد هنیأ لارباب النعیم نعیمها وصول باین نعمت عظمی وابسته باتباع سید اولین و آخرین است علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها تا تمام خود را در شریعت گم نسازد و بامتثال اوامرها و انتهاء از نواهیها متحلی نگردد بوی ازین دولت بمشام جان او نرسد با وجود مخالفت شریعت اگرچه برابر سر موی باشد اگر بالفرض احوال و مواجید دست دهد داخل استدراج است آخر او را رسوا خواهند ساخت خلاصی بی اتباع محبوب رب العالمین علیه و علی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ممکن نیست حیوة چند روزه را در مرضیات حق سبحانه باید صرف نمود چه زندگانی است و کدام عیش است که مولاهی انعکس از کردار او نارضی باشد حق سبحانه و تعالی بر احوال جزوی و کلی او مطلع است و حاضر و ناظر شرم باید کرد بالفرض اگر دانند که شخصی از عیوب و افعال ناپسندیده ایشان اطلاع خواهد یافت در حضور او امر ناشایسته بوقوع نمی آید و نمی خواهند که او مطلع بر عیوب ایشان گردد چه بلا شد با وجود علم حضور حق سبحانه هیچ باک نمی کنند این چه اسلام است حق سبحانه را برابر آن شخص اعتبار نمی نهند نعوذ بالله سبحانه من شرور انفسنا ومن سیات اعمالنا بحکم حدیث جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله در هر آنی تجدید ایمان باین قول عظیم الشان میباید کرد و توبه و انابت بحق سبحانه از جمیع افعال ناپسندیده باید نمود شاید که فرصت توبه تا وقت دیگر ندهند هلک المسوفون حدیث نبوی است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات یعنی هلاک گشتند سوف افعل گویندگان یعنی تاخیر کنندگان فرصت را غنیمت باید شمرد و در مرضی حق سبحانه صرف باید نمود توفیق توبه از عنایت حق سبحانه است همیشه از حق سبحانه خواهان این معنی باشند و درویشانی که قدم استحکم در شریعت دارند و از عالم حقیقت نیک شناسا اند از ایشان همتی باید طلب نمود و مددی باید جست تا عنایت حق سبحانه از دریچه ایشان ظاهر شده

از شریعت است لازم وصول است بآن ولایت و اگر سوال کنند که بعضی متابعان شریعت انبیای دیگر را علیهم الصلوة والسلام از ولایت آنسرور نصیبی نیست بلکه بر قدم انبیای دیگر اند و از ولایات ایشان نصیبی دارند جواب گوییم که شریعت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام جامع جمیع شرایع است و کتابی که بروی منزل شده است شامل تمام کتب ساوی است پس اتباع این شریعت گویا اتباع جمیع شرایع است پس به اندازهٔ استعداد خود مناسبتی به بعضی از انبیا دارد که ولایت او را اخذ میکنند و آنمحمد در رتبه باکه گوییم که ولایت او علیه الصلوة والسلام حاوی ولایهای جمیع انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات لیکن وصول بآن ولایت یا وصول بجزویست از اجزای این ولایت خاصه و سبب عدم الوصول الی تلک الولایة القصور فی کمال متابعته علیه الصلوة والسلام ولا قصور درجات فلا جرم حصل التفاوت فی درجات الولایة ولو تیسر کمال الاتباع لامکن الاصول الی تلک الولایة اعتراض دقیقی وارد می شود که متابعان شرایع انبیای دیگر را ولایت خاصه محمدی نمیرسد علیهم الصلوة والتسلیمات والتحیات حاصل میشود لیس الحمد لله الذی انعم علینا و هدینا الی الصراط المستقیم والدین القویم صراط المستقیم عبارت از این طریق متین و شریعت مبین است اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ یعنی است رزقنا الله سبحانه وایاکم کمال اتباع شریعته علیه الصلوة والسلام بحرمته کمل اتباعه معظم اولیاء رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آمین حامل رقیمه دعا متردد آنجا بود بجند کلمه محرک سلسله محبت گشت والسلام علیکم و رحمة الله سبحانه لدیکم

مکتوب هفتاد و ششم

نیز بجباری خان صدور یافته در بیان معنی سفر در وطن و سیر آفاقی و انفسی و در بیان آنکه حصول این دولت وابسته اتباع صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت حقه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة استقامت ارزانی فرماید چند روز است که از سفر دهلی بآگره مراجعت واقع شده است و بوطن مالوف آرامی حاصل گشته حب الوطن من الایمان نقد وقت است بعد از وصول بوطن اگر سفر هست در وطن هست سفر در وطن از اصول مقرره اکابر خانواده علیه نقشبندیه است

نحوی از رواج متحقق است حق سبحانه وتعالی مؤید و ناصر ایشان باد قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یزال طائفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خذلهم حتی یاتی امر الله وهم علی ذلک چون ایشان را رشتهٔ ارتباط حبی بحضرت معرفت پناهی قبله گاهی خواجه با محکم بود بنابران بتسوید چند کلمه محرک آن نسبت حبی گشت زیاده برین اطناب است حال فقیه عاکو که از مردم نیک و صلحاست و آدمی زاده است حاجتی بجناب ایشان آورده است امیدست که توجه شریف دربارهٔ او مرعی داشته روای حاجت او خواهند فرمود دولت حقیقی و سعادت سرمدی محصل باد بحرمت النبی وآله الامجاد علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب هفتاد و هفتم

بتجاری خان صدور یافته در بیان آنکه عبادت خدای بیچون و بیچگون کی میسر شود و ما یناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

بعد از خدای هرچه پرستند هیچ نیست * بی دولتست آنکه هیچ اختیار کرد *

عبادت خدای بیچون و بیچگون جل سلطانه وقتی میسر شود که از رقیت تمام ماسوی آزاد شده قبلهٔ توجه جز ذات احدیه هیچ نماند در مصداق این توجه استواء انعام وایلام اوست تعالی بلکه در ابتدا حصول انتقام ایلام مرغوب تر می آید از انعام اگرچه در آخر کار بتفویض میکشد و هرچه میرسد اولی و انسب میداند عبادتی برغبت و رهبت تعلق وارد فی الحقیقت آن عبادت عبادت خودست مقصود از انجا نجات و سرور خویش است

تا تو در بند خویشتن باشی * عشق گوئی و دروغ زن باشی *

حصول این دولت وابسته بفناء مطلق است واین توجه نتیجهٔ محبت ذاتیه است ومقدمهٔ ظهور ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة حصول این نعمت عظمی موقوفست برکمال اتباع شریعت او علیه من الصلوة اتمها ومن التحیات اکملها چه شریعت هر نبی علیهم الصلوة والتسلیمات که از راه نبوة بروی عطا فرمودند مناسب ولایت اوست چه در ولایت روبحق است سبحانه بالکلیه وچون به نبوت فرود می آرند همان نور فرود می آید وهمان کمال را با توجه خلق جمع میکند وسبب حصول کمالات مقام نبوت هم همان نورست ولهذا گفته اند ولایت نبی افضل است از نبوت او لاجرم شریعت هر پیغمبر مناسب ولایت او باشد و اتباع آن

ان یکون الشیخ فیه بسمی در حصول کمال ورع و تقوی اکتفا از مباحات بقدر ضرورت لابد آمد و آن هم مشروط
به نیت اداء وظائف بندگی والا آنقدر هم وبال است و قلیل آن نیز حکم کثیر دارد و چون
اجتناب از فضول مباحات بالکلیه در همه اوقات خصوصا درینوقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب
از محرمات لازم ساخته مهما امکن دائره ارتکاب فضول مباحات را تنگ تر باید ساخت و درین
ارتکاب همواره نادم و مستغفر باید بود و این دریچه از درهای دخول حوالی محرمات دانسته همیشه
بحق سبحانه ملتجی و متضرع باشد ازین ندامت و استغفار و التجا و تضرع محتمل که کار آن اجتناب بکند
که بفضول مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی میفرماید انکسار
العاصین احب الی من صولة المطیعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است که
بحقوق الله سبحانه تعلق دارد و قسمی است که بحقوق عباد متعلق است رعایت
قسم ثانی اهم تر است حق سبحانه تعالی غنی مطلق است و ارحم الراحمین و عباد فقراء
محتاج اند و بالذات بخیل و لئیم اند قال رسول الله تعالی صلی الله علیه و آله وسلم من کانت له
مظلمة لاخیه من عرضه او شیء فلیتحلله منه الیوم قبل ان لایکون دینار ولا درهم ان کان له عمل صالح
اخذ منه بقدر مظلمته وان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحبه فحمل علیه و قال ایضا صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم أتدرون ما المفلس قالوا المفلس فینا من لا درهم له ولا متاع فقال صلی الله تعالی
علیه و آله وسلم ان المفلس من امتی من یاتی یوم القیمة بصلوة وصیام وزکوة ویاتی قد شتم هذا و
قذف هذا واکل مال هذا وسفک دم هذا وضرب هذا فیعطی هذا من حسناته وهذا من حسناته
فان فنیت حسناته قبل ان یقضی ما علیه اخذ من خطایاهم فطرحت علیه ثم طرح
فی النار صدق رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم ثانیاً اظهار محمدت
و شکرگزاری ایشان مینماید که در بلده معظمه لاهور بوجود ایشان بسیاری از احکام
شرعیه در منظور زمانه رواجی پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج ملت در آن بقعه حاصل
گشته است آن بلده نزد فقیر همچو قطب ارشاد است نسبت بسائر بلاد هندوستان
خیر و برکت آن بلده بجمیع بلاد هندوستان ساریست اگر آنجا دین را ترویج است در همه جا

سعادت ازلی مدد فرماید طیران عالم قدس میسر آید و بدون آن خرط القتاد دنیای دنی که راهی آن همچنین
کاآشنا از مطلب شمرند و حصول مال و جاه را از مقاصد انگارند بلند همت باید بود و از حق سبحانه و تعالی
بوسیله پایه وسیله و رای العالی باید طلبید مصرعه کار اینست غیر این همه هیچ چون التفات نموده
و همتی خواسته اند البشری لکم سالما و غانما مراجعت خواهند نمود اما یک شرط را مرعی دارند
و آن وحدت قبله توجه است قبله توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه انداختن است مثل
مشهورست هر که یکجا همه جا و هر که همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاده شریعت
مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرماید والسلام
علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتحیات مکتوب
هفتاد و ششم بقلیج خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی است
و در تحریص بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دایره فضول
مباحات را تنگ تر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز دو قسم است عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید البشر المنفی عنه زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات
اکملها و من التسلیمات افضلها قال الله تعالی ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیرست که معبر بورع
و تقوی است ذکر رجل عند رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم بعبادة و اجتهاد و ذکر
آخر برعة فقال النبی صلی الله علیه وسلم لا تعدل بالرعة شیئا یعنی الورع و قال ایضا علیه
من الصلوة اتمها و من التحیات اکملها ملاک دینکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق
است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارکند و ترقی در
ایشان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد و از اشد ضروریات
این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب
نموده اید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده زیرا که ارخای عنان در ارتکاب مباحات
بامور مشتبهات منجر ساند و مشتبه بمحرم نزدیک است من حام حول الحمی یوشک

مملوکیت لایقدر علی شیء را چه رسد که بوجهی از وجوه بخداوند جل سلطانه مشارکت جوید و در راه
خداوندی بوده علی الخصوص در نشأه اخرویه که مالکیت و ملکیت چه بطریق حقیقت و چه بطریق مجاز
مخصوص بحضرت مالک یوم الدین است حضرت حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ندا در دهد
که لمن الملک الیوم و خود در جواب آن فرماید لله الواحد القهار عباد را در آن روز غیر از هول
و دهشت متحقق نیست و جز حسرت و ندامت متصور نه الله تعالی در قرآن مجید از شدت
آن روز و از غایت اضطراب خلایق خبر میدهد حیث قال تبارک و تعالی اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ
شَیْءٌ عَظِیْمٌ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ
حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَی النَّاسَ سُکٰرٰی وَمَا هُمْ بِسُکٰرٰی وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیْدٌ

در آن روز کز فعل پرسند و قول ؛ اولو العزم را دل بلرزد ز هول ؛ بجائیکه دهشت برند انبیا
تو عذر گنه را چه داری بیا ؛ بقیة النصح اتباع صاحب الشریعة علیه الصلوة والسلام
والتحیة لازم فان النجات بدونها محال وعدم التفات الی زخارف الدنیا وعدم الاعتناء
بوجودها وعدمها فان الدنیا مبغوضة الله سبحانه لیس لها قدر عنده تعالی فینبغی ان یکون
عدمها خیرا من وجودها عند العباد وقصة عدم وفائها وسرعة زوالها مشهورة بل مشهودة
فاعتبروا یا ابنا بها الذین مضوا من قبل وفقنا الله سبحانه وایاکم بمتابعة سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوة والسلام **مکتوب هفتاد و پنجم** نیز بمیرزا بدیع الزمان صدور یافته
در تحریض بر متابعت سید کونین علیه وعلی آله الصلوة والسلام اولاً بتصحیح عقائد وثانیاً بدانستن
احکام ضروریه فقه و در بیان آنکه از حق سبحانه و تعالی بوسیله یابی و وسیله او را تعالی می
باید طلبید سلمکم الله سبحانه وعافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است
علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها واکملها بنهجیکه علماء اهل سنت شکر الله سعیهم بیان فرموده اند
اولاً تصحیح عقاید بمقتضای آرای صائبه این بزرگواران باید کرد ثانیاً علم حلال و حرام
و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای
این علم نیز در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر

مناسبت که از نیک و بد ایشان سخن کنم لنصایح شرعیه درابن باب بروجهه اتم واکمل وارد شده بوند فلله الحجة البالغة اما آنفرزند چون از راه انابت به فقرا رجوع آورده بود دل را بواسطه آن مناسبت در اکثر اوقات توجه بحال آنفرزند میشود همان توجه باعث این گفتگو شده است میدانم که اکثر این نصایح و مسائل بگوش آنفرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم بیماری که علم بداروی مرض خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فایده نمی کند این همه ابرام و مبالغه برای عمل است علم خود حجت را درست می سازد قال علیه الصلوة والسلام ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه آن فرزند بداند که انابت سابق بواسطه قلت صحبت ارباب جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاست جوهر استعداد آن فرزند خبر میدهد امید است که حق سبحانه ببرکت آن انابت در آخر بتوفیق مرضیات خویش موفق گرداند و از اهل نجات سازد و بهر حال رشتهٔ محبت این طایفه را از دست ندهد والتجا و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه بتوسل محبت این طایفه بمحبت خود مشرف سازد و بتمام بجانب خود کشد و ازین خرخشها بالکل خلاص سازد **مثنوی** عشق آن شعلست کو چون برفروخت ٭ هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت ٭ تیغ لا در قتل غیر حق براند ٭ در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ٭ ماند الا الله باقی جمله رفت ٭ شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

مکتوب هفتاد و چهارم به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر محبت فقرا و توجه بایشان و النصح باتباع صاحب الشریعة علیه و علی آله الصلوة والسلام

مراسله شریفه و مفاوضه لطیفه ورود یافت حمداً لله سبحانه که از فحوای آن محبت فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایه سعادت است لانهم جلساء الله سبحانه وهم قوم لا یشقی جلیسهم وکان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم یستفتح بصعالیک المهاجرین وقال علیه الصلوة والسلام فی شانهم رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره سعادت آثارا فقره در صحیفه گرامی اندراج یافته بود که خدیو نشائتین این لغیتست که مخصوص بحضرت واجب الوجود است جل سلطانه عبد

صلوة بانفع درویشان ۱۲

شنیع در اعمار او نمی کنند پس حال اینها از دو حال خالی نیست یا خبر حق را سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه
تعالی را اعتبار نمی نهند پس این قسم کردار از ایمان است باز کفر لیس این آن فرزند لازم است که از سر تجدید ایمان
نمایند قال علیه الصلاة والسلام جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله و از نامرضیات حق سبحانه توبه نصوح
نموده سر رشته عادت را باید از امور یکه نهی فرموده است و محرم ساخته مجتنب باشند پنج وقت نماز بجماعت
گزارد اگر قیام لیل و نماز تهجد میسر شود زهی سعادت و ادای زکوة مال نیز از جمله ارکان اسلام
است آنرا البته ادا کنند طریقی که ادای آن سهل باشد آنست که از مال خود آنچه حق فقراست سالانه
جدا ساخته به نیت زکوة نگاه داشته در تمام سال بمصارف زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدید
نیت ادای زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج
میکنند به فقرا و مستحقان اما چون به نیت زکوة نیست محسوب نمی شود و در صورت مرقومه زکوة از
ذمه ادا شود و هم از خیر بی التفریق خلاصی است و اگر بالفرض آنقدر در سال خرج فقرا نشود و
بقیه ماند آنرا سال آینده جدا از مال خود نگاه دارند هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا جدا
میشود اگر امروز توفیق ادای آن روزی نشد شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس
بالذات بخیل است و در امتثال احکام الهی جل سلطانه سرکش لضرورت سخن اصرفه گفته میشود والا
اموال املاک همه از حق است سبحانه این کس را چه مجال است که در ان مکث نماید باید که بمنت تمام ادا کنند
همچنین در سایر عبادات خود را هیچ وجه معاف ندارد و در ادای حقوق عباد سعی بلیغ مبذول
باید داشت و کوشش باید نمود که حق کسی در ذمه نماند اینجا ادای آن حق آسان است بملایمت
و تملق هم فیصله میشود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علمای آخرت باید
استفسار نمود سخن ایشان را تاثیری هست تا باید برکت انفاس ایشان بعمل آن موفق شود
از علمای دنیا که علم را وسیله مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علمای متقی پیدا نشود لضرورت
بقدر ضرورت بایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اشرف از علمای دیندار اند و شیخ علی اشرف
خود آشنای شما اند غرض این هر دو عزیزان در ان نواحی مغتنم اند در تفتیش مسائل
شرعیه بایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را با انبار دنیا چه

مقصود از وی ادای وظایف بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه عباداتی که شرع محمد علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادای
آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از ان عاید نمی شود بجان
ممنون گشته میباید ادا کرد و بانقیاد تمام در امتثال اوامر و انتها از مناهی باید کوشید حق سبحانه با وجود
غنای مطلق عباد را باوامر و نواهی سرافراز ساخته است ما محتاجان را شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد
و بمنت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید ای فرزند میدانند که اگر ارباب دنیا که بشوکت و جاه
صوری متحقق است اگر از متعلقان زیر دست خود را بخدمتی سرفراز سازد و در آن خدمت نفعی بامر
نیز عاید است این زیر دست حکم او را چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصی عظیم القدر انخدمت را
فرموده است بممنونیت تمام بجا بیا آورد چه بلا شد عظمت خداوندی جل شانه از عظمت این شخص
هم در نظر کمتر می آید که در امتثال احکام خداوندی جل عظمته نمی کوشد شرم باید کرد و از خواب
خرگوش خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الهی جل سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبار صاحب
شرع علیه را دروغ میدانند و باور نمی کنند یا عظمت امر تعالی و تقدس در نظر حقیر تر از عظمت ابنای دنیا
می آید شناعت این امر را باید ملاحظه نمود ای فرزند شخصی که کذب او را بارها تجربه کرده اند بگوید که
اعدا باستیلای تمام بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلای آن قوم از پی محافظت
خود می شوند و فکر دفع آن بلیه مینمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب متهم است لیکن میگویند
که در محل توهم خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصلوة والسلام بمبالغها تمام
از عذاب اخروی خبر دار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند
و حال آنکه علاج دفع آن را نیز از مخبر صادق علیه الصلوة والتحیة معلوم کرده اند پس چه ایمان است
که خبر مخبر صادق در رنگ خبر دروغ گو اعتبار ندارد صورت اسلام نجات نمی بخشد یقین می
باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرهای موهوم نیز
اعتبار می نهند و همچنین حق تعالی در کلام مجید خود میفرماید والله بصیر بما تعملون با وجود
این اعمال قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخص حقیری بر اعمال اینها مطلع است هرگز عمل

بکار نیست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد آنهم
بنیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی مثلاً مقصود از خوراک قوت برادای طاعات است
و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و برد و علی هذا القیاس سایر المباحات الضروریه اکابر نقشبندیه
قدس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار کرده اند و از رخصت مهما امکن اجتناب فرموده اند.
از جمله عزایم اکتفاست بقدر ضرورة و اگر این دولت میسر نشود باری از دایره مباحات بیرون نباید نهاد
و بمحرمات و مشتبهات نباید رفت تنعمات بامور مباحات بروجه اتم و اکمل حق سبحانه از کمال کرم تجویز
فرموده است و دائره این تنعمات را بر وسیع ساخته قطع نظر ازین تنعمات کدام عیش برابر آنست
که مولای این کس از کردار این شخص راضی باشد و کدام جفا برابر آنست که سیداو از
اعمال او در سخط باشد رضاء الله تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شر من النار
این کس بنده است محکوم بحکم مولی او را بسر خود نساخته اند و در هرجه افتد و انگذاشته
فکر باید کرد و عقل دور اندیش را کار باید فرمود فردا غیر از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد
وقت کار موسم جوانیست جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد و فرصت غنیمت شمرد
محتمل که او را تا زمان پیری نگذارند جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف و سستی کار
نمی تواند کرد حالانکه اسباب جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جمله انعامات حق است
سبحانه که غم معیشت این کس بر آنهاست و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعة
بکدام عذر امروز به فردا باید انداخت و رخت بتسویف باید کشید قال علیه الصلوة والسلام هلک
المسوفون آری اگر مهمات دنیای دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند بس مستحسن
است چنانکه عکس این مستقبح است درینوقت که عنفوان جوانی که استیلاء دشمنان دین است از نفس و
شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آنرا
اعتبار نیست در نوره سپاهی گری سپاهیان کارگزار را در وقت استیلاء اعدا اعتبار
بیشتر است اندک تردد ایشان هم اعتبار می گیرد و نمایان میشود و در وقت امن از اشرار اعدا اینقدر اعتبار نمی
ماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه موجود اتست نه لهو و لعب و نه خوردن و خفتن است

بداع خسارت ابدی متهم شده و هرکه بحلاوت و طراوت نظر کرد ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات
حبیب رب العالمین علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام فرموده است ان الدنیا والآخرة لضرتان ان
رضیت احدیهما سخطت الاخری پس هرکه دنیا را راضی ساخت آخرت از وی در سخط است پس
ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا اللہ سبحانه وایاکم من محبتها ومحبت اهلها ای فرزند
هیچ میدانی که دنیا چیست انچه ترا از حق سبحانه باز دارد پس از زنان و فرزندان مال و جاه و
ریاست و لهو و لعب و اشتغال بما لا یعنی همه داخل دنیاست علومی که در آخرت بکار نیایند
هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم الاطائل بکار می آمد
فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوٰة والسلام علامة اعراضه تعالیٰ عن العبد اشتغاله
بما لا یعنیه ب هرچه جز عشق خدای احسن است * گر شکر خوردن بود جان کندن است * وانچه
گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوٰة در کار است نه بآنمعنی است که معرفت اوقات
بی معرفت نجوم حاصل نیست بلکه بآنمعنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم
هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوٰة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است
وجهیکه در تحصیل علم منطق و حساب مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه در کار اند
گفته اند بالجمله بعد از تمحلات بسیار وجه جواز برای اشتغال باین علوم پیدا میشود اما
اگر مقصود اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد والا لایجوز
اصلا انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می برآید
یا نه شک نیست که اشتغال آنعلوم مفوت اشتغال بعلوم شرعیه ضروریه است ای فرزند حق
سبحانه وتعالیٰ از کمال عنایت بغایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت فرموده
بود و بدولت یکی از درویشان سلسله علیه نقشبندیه قدس اللہ تعالیٰ اسرارهم
انابت داده نمیدانم از دست نفس و شیطان ترا ثبات بران توبه میسر شده باشد یا نه
استقامت مشکل بغایة موسم عنفوان جوانی است و اسباب دنیوی همه میسر و همنشینان از قرابتی ناجنس
و ناملایم ب همه اندر زمن تبو نیست * که تو طفلی و خانه رنگین است * ای فرزند

رعایت باید نمود و تجاوز از آن حد و تجویز نباید کرد در اموال تجارت و انعام سائمه زکوة مقرره را ادا باید کرد و
چون تحلی باحکام شرعیه شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و با آخرت جمع شد و اگر فی القسم ترک حکمی هم نشود
از مسخت خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرش سودمندش نخواهد گشت نتیجه او
عصمت دمار و اموال در دنیوی است فقط ع من آنچه شرط بلاغست باتو میگویم * تو خواه از سخنم
پندگیر خواه ملال * تا کدام صاحب دولت باشد که باین طمطراق دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای
لذیذ و چرب و با این لباسهای فاخره و رنگین کلمه حق السمع قبول استماع نماید ع گوش تنش از باد در گران
شده است * بشنود ناله و فغان مرا * وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعة الشریعة المصطفویة
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بقیة المراد میان شیخ زکریا که سابق کروری بود
مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مدتیست که بزندان محبوس است بواسطه ضعف پیری و ضیق
معیشت و تمادی مدت حبس ستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر آمده سعی در مخلص ما
نماید کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صدیق بخدمت ایشان میرفتند بضرورت
بچند کلمه متصدعه گشت امید است که توجه عالی درباره آن ضعیف مرعی خواهند داشت کما علم
است و السلام اولاً و آخراً * مکتوب هشتاد و سوم بقلیج الله بن قلیچخان صدور یافته
در مذمت دنیا و ابنای آن و در نکوهش تحصیل علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباحات
و تحریص بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص در زمان عنفوان جوانی و ما یناسب ذلک
حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتسلیمات والتحیات
الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی فرماید ای فرزند دنیا محل آزمایش و ابتلا است ظاهر
او را بانواع مزخرفات مموه و مزین گردانیده است صورت او را بخال و خط و زلف و خد موسوم
مزین ساخته اند در نمود شیرینست و بطراوت و نضارت متخیل است لیکن فی الحقیقة جیفه
ایست معطر اندود و مزبله ایست پر از ذباب و دود و سرابیست آب نما و شکریست زهرآسا باطن او
سراسر خراب و ابتر است معامله او با ابنای خود با این همه گندگی از هر چه گوئی بدتر فریفته او
دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع است هر که بظاهر او مفتون گشت *

دشوار است بس ...

... دین و دینار از قبیل ... است

... ترک آن ...

... را از النست ...

جلد اوّل

۸۷

باتمه در اسلام مکتوب هشتاد و هفتم نیز بخان خانان صدور یافته در بیان آنکه آدمی را جامعیت
او سبب بعد اوست همچنانکه همین جامعیت او سبب قرب اوست و بیناست ذلک ثبتکم الله سبحانه علی
جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة رحم الله عبدا قال آمینا آدمی را
همچنانکه جامعیت سبب قرب و تکریم و تفضیل گشت سبب بعد و تضلیل و تجهیل نیز همان جامعیت است
قرب بواسطه اتمیت مرآت اوست و قابلیت ظهور مرتبه اسماء و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را
نیز حدیث قدسی لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن رمزی ازین بیان است
و بعد او بواسطه احتیاج اوست بهر جزوی از جزئیات عالم چه او را بهمه چیز در کار است خلق لکم ما فی
الارض جمیعا بواسطه این احتیاج او را بجمیع اشیا گرفتاری هست که سبب بعد و تضلیل او
گشته است ع ای به آخر آدم است و آدمی بگشت محروم از مقام محرمی ٭ گر نگردد باز
مسکین زین سفر نیست ازوی هیچکس محروم تر پس بهترین همه موجودات انسان آمد و بدترین همه کائنات
همه او بود کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات و ابوجهل العین
عدو رب السموات والارضین پس ناچار از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاری بیکی که نقره است ازیکی
نیز حاصل نیاید خرابی بخرابی است لیکن بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله زندگانی چند روزه را بر وفق اتباع
حبیب شریعت علیه و علی آله الصلوة والتحیة باید بسر برد که رستگاری از عذاب اخروی و فوز بنعمات سرمدی
وابسته بسعادت این اتباع است پس در اموال نامیه انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و آنرا
وسیله عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و نفیسه
حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول قوت برای ادای طاعات نیتی دیگر
نباید کرد و جامه نفیس بحکم کریمه خذوا زینتکم عند کل مسجد ای عند کل صلوة بنیت تزئین مامور به باید
پوشید و مشوب بنیت دیگر نباید ساخت و اگر حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف برین نیت
باید آورد فان لم تبکوا فتباکوا و دایم بحق سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود
و از تکلف وارهد ع میتواند که دهد اشک مرا حسن قبول ٭ آنکه در ساخته است قطره بارانی را
[illegible] فتوای علمای دین وار که راه عزیمت را اختیار نموده اند و از رخصت اجتناب کرده

خود را که آن خیانت محض است بعضی منافع شما نیز از علل غائبهٔ این سفر بود اما در عالم اسباب محبان
و مخلصان شما نگذاشتند تقصیری از ینطرف ندانند هر چند اینمقدمات تلخ نما اند اما خوش آیند گویندگان
شما بسیار اند بهمان ما اکتفا کنند مقصود از آشنائی فقرا اطلاع بر عیوب مکنونه است و ظهور رذایل
مخزونه لیکن بدینند که اظهار نقیصه سخنان نه از روی آزار است بلکه از روی نیکخواهی و دلسوزیست
یقین تصور نمایند خواجه محمد صدیق اگر یکبار دیگر بشیر می آیند محتمل که فقیر خود را بهر حال بشما
میرسانید اما در اثنای راه سرهند ملاقی شدند معذور خواهند داشت الخیر فیما صنع الله سبحانه

مکتوب شصت و نهم نیز به خانخانان صدور یافته در بیان تواضع که موجب رفعت قدر این
است و در بیان آنکه نجات وابسته بمتابعت اهل سنت و جماعت است که فرقهٔ ناجیه اند

الحمد لله والصلوة والسلام علی رسول الله التفات نامهٔ گرامی که بمصحوب اخوی مولانا محمد
صدیق ارسال داشته بودند وصول یافت کرم فرمودند جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء چون
رعایت آداب فقرا نموده اند و بتواضع سخن رانده اند امید است که بحکم من تواضع لله رفعه الله این
تنزل موجب رفعت دینی و دنیوی گردد بلکه گشت البشری لکم چون التفات بر جوع در میان آورده اند
چنان تصور فرمایند که این التفات بر دست درویشی از درویشان واقع شده است مترصد نتایج
و ثمرهٔ آن باشند اما حقوق آنرا باید که مهما امکن مرعی دارند از وصایا و نصایح چه نویسند و از
علوم و معارف چه وا نماید که علمای مجتهدین و صوفیهٔ محققین شکر الله تعالی سعیهم در بسط و تفصیل سخن
تقصیر جائز نداشته اند و پاره از مسودات این کم بضاعت را نیز ظاهر البعضی از یاران
بخدمت شما برده اند بنظر شریف گذشته باشد بالجمله طریق النجات متابعة اهل السنة والجماعة کثرهم
الله سبحانه فی الاقوال والافعال وفی الاصول وفی الفروع فانهم الفرقة الناجیة وما سواهم من الفرق
فهم فی معرض الزوال و شرف الهلاک علمه الیوم احد او لم یعلم اما فی الغد فیعلمه کل احد و لا ینفع
اللهم نبهنا قبل ان ینبهنا الموت سیادت مآبی سید ابراهیم از قدیم چون انتسابی بآن
آستان علیه دارد و در سلک دعاگویان منتظم است بر ذمهٔ کرم لازم است که دستگیری
فرمایند که ازان عنصر و پیری با اهل و عیال خود بجمعیت خاطر گذرانند و بدعای سلامتی دارین مشغول

والتسلیمات ظاهراً وباطناً ویرحم الله عبداً قال آمینا دوام راهم بی اختیار بر آن آورده اند که تصدیع
ایشان جرأت نماید اولاً اظهار رقم مظنه آزار است بلکه حصول صورت واخلاص وامر نالے
ایا ر احتیاج محتاجی است که بفضیلت وصلاح متحلی است وبمعرفت وشهود متزین از روی
النسب کریم است از روی حسب شریف مخدوما در اظهار حق نوعی از مرارت است اگرچه بحسب شدت
وضعف متفاوت باشند خیلی سعادتمندی می باید که این مرارت را در رنگ عسل بیابد وهل من
مزید گوید تلوینات احوال از لوازم صفت امکان است جماعه که به تمکین رسیده اند نیز از تلوین
سرشته اند بیچاره ممکن گاهی مغلوب سلطان صفات جلالیه است وگاهی محکوم صفات جمالیه
وقتی محل قبض است ووقتی موطن البسط وهر موسم را احکام جدا است دی روز آن بود امروز
اینست قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء والسلام **مکتوب
شصت وهفتم** نیز به خان خانان صدور یافته در بیان آنکه تواضع از ارباب اغنیا محمود
واستغنا از ارباب فقر وایناسب ذلک فیاضه الله مخدوما ﴿ من آنچه شرط بلاغ است با تو می
گویم ؛ تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ؛ تواضع از ارباب غنا نیکوست واستغنا از اهل فقر ان المحاسن
بالاضداد ودر مکاتیب ثلاثه شما غیر از استغنا امری مفهوم نشد هرچند مقصود شما تواضع بود مثلاً
در مکتوب اخیر مسطور بود وبعد الحمد والصلوة نموده می آید این عبارت را نیک دریابید که در کجا باید نوشت
آری خدمت فقرا بسیار کرده اند اما رعایت آداب خدمت هم ضرور نیست تا ثمره بر آن مترتب
شود وبدون خرطا تقاد بلی الغبار است او علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات انتهاها واکملها از
تکلف بری ام اما التکبر مع المتکبرین صدقه حضرت خواجه نقشبند را قدس الله تعالی سره
شخصی گفت که متکبر است فرمودند که تکبر من از کبریای اوست این طایفه را ذلیل وخوار نه انگارند
رب اشعث مدفوع بالابواب لو اقسم علی الله لابره حدیث نبویست علیه الصلوة والسلام
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم ؛ که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است ﴿
محبان عزیزی ومخلصان صمیمی شما میباید که ملاحظه نفس مردشته باشند بشما هرچه رسانند از
نفس الامر رسانند هر لنکاشی که بجهت صلاح شما می باید که منظور دارند نه مصالح خود را

قدس الله تعالی اسرارهم و مناسبت این طریق بطریق اصحاب کرام علی حبیبهم و علیهم الصلوة والسلام
و بیان افضلیت اصحاب کرام بر دیگران اگرچه ویس قرنی باشد یا عمر مروانی الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی طریق حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم مبتنی بر اندراج نهایت در بدایت
است حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره فرموده اند که ما نهایت را در بدایت درج میکنیم و این طریقه
بعینه طریق اصحاب کرام است رضی الله تعالی عنهم چه این بزرگواران را در اول صحبت آن سرور
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات آن میسر میشد که اولیا را در نهایت النهایت شمه از آن
کمال دست دهد و هذا وحشی قاتل حضرت حمزه علیه الرحمة که یکمرتبه در بدو اسلام خود مشرف
صحبت سید الاولین والآخرین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات مشرف شده بود از
ویس قرنی که خیر التابعین است افضل آمد آنچه وحشی را در اول صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام میسر شد ویس قرنی را با آن خصوصیت در انتها میسر نشد لاجرم بهترین قرون
قرن اصحاب گشت رضوان الله تعالی علیهم کلمه ثم که دیگران را در پس انداخت و اشارت به بعد
درجه نمود شخصی از عبد الله بن مبارک قدس سره سوال کرد ایهما افضل معاویة ام عمر بن عبد العزیز
قال الغبار الذی دخل انف فرس معاویة مع رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم خیر من
عمر بن عبد العزیز کذا مرة پس ناچار سلسله این حضرات سلسلة الذهب آمد و مرتبه این طریقه عالی
بر سائر طرق در رنگ مرتبه قرن اصحاب کرام بر سایر قرون مبرهن گشت جماعه را که از کمال فضل در
آغاز شرفی از انجام ارزانی دارند اطلاع بر حقیقت کمالات ایشان غیر ایشان را متعذر است
نهایت ایشان فوق نهایت دیگران خواهد بود مصرعه قیاس کن ز گلستان من بهار مرا
مصرعه سالی که نکوست از بهارش پیداست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم حضرت خواجه نقشبند میفرموده اند که ما فضلیانیم جعلنا الله سبحانه و ایاکم
من محبی هولاء الاکابر و متابعی آثارهم بحرمة النبی القرشی علیه و علی آله من الصلوات افضلها
و من التحیات اکملها مکتوب شصت و هفتم به خان خانان صدور یافته در سفارش
محتاجی ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله الصلوات

که بنای آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز
است که عمل قلیل را اجر جزیل باعتبار تمام قبول میفرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی دیگر نمایان
نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبهٔ اعدا اگر اندک ترددی کنند
اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن تسکین اعدا و این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده
است جهاد اکبر است مغتنم دانید و هل من مزید بگویید و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن دانید امثال
ما مردم فقرای بیدست و پا ازین دولت محرومیم ع هنیئاً لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع
ع داویم ترا از گنج مقصود نشان ٭ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ٭ حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی
سره میفرموده اند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج
شریعت و تایید ملت است لاجرم بصحبت سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را منقاد می ساختند
و بتوسل ایشان ترویج شریعت میفرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما
با کابر این خانوادهٔ بزرگ قدس الله تعالی اسرارهم سخن شما را تاثیری بخشیده است و عظمت
مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته سعی فرمایند که لااقل احکام شنیعهٔ اهل کفر که در اهل اسلام
شوخی پیدا کرده اند منهدم و مندرس گردند و اهل اسلام از آن منکرات محفوظ مانند جزاکم الله
سبحانه عنا و عن جمیع المسلمین خیر الجزاء در سلطنت پیشین عنادی بدین مصطفوی علیه الصلوة
والسلام مفهوم میشد و درین سلطنت ظاهراً آن عناد نیست اگر هست از عدم علم است ترس
آنست که مبادا اینجا هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معامله تنگ تر افتد مصرع چو بید بر سر ایمان
خویش میلرزم ٭ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی
آله الصلوات و التسلیمات فقیر بتقریبی اینجا آمده بود نخواست که از آمدن خود ایشان را
اطلاع ندهد و بعضی سخنان نافعه ننویسد و از محبت عزیزی که بواسطهٔ مناسبت فطریست
خبر نکند قال علیه السلام من احب اخاه فلیعلم ایاه یعنی کسیکه دوست دارد برادر مسلم خود را
پس باید که او را اعلام کند او را از آن محبت والسلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب
شصت و ششم نیز بخان اعظم صدور یافته در مداحی طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه قدس الله

منقصت طعام می نمایند و صاحب طعام را از بی‌نمکی شکستگی دل حاصل میگردد
و همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطهٔ عدم خلوص نیت ازاله مینماید
و در معرض قبول می‌آرد اگر شکوهٔ انجامیه نمی‌بود و انکسار قلب صاحب طعام میسر نمیشد طعام پر از ظلمت
و کدورت بود احتمال قبول را درینصورت چه گنجایش پس مدار کار بر شکستگی و آوارگی است
و ناز پروردگان جویان عیش و تنعم را مشکل کار است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ
إِلَّا لِيَعْبُدُونِ نص قاطع است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقت انسان
خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجن ایشانست در زندان عیش جویان
بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود و از ورزش بار برداری گذر نه
حضرت حق سبحانه و تعالی با بی‌طاقتان بر بی‌نمکی استقامت کرامت فرماید بحرمة جدکم الامجد علیه
و علی آله من الصلوات اتمها و من التحیات اکملها مکتوب شصت و پنجم به خان اعظم صدور یافته
در تاسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغرا بر تقویت اهل اسلام
و اجرای احکام ایدکم الله سبحانه و نصرکم علی اعداء الاسلام فی اعلاء الاحکام مخبر
صادق علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها فرموده است الاسلام
بدأ غریبا و سیعود کما بدأ فطوبی للغرباء غربت اسلام تا بحدی رسیده است که کفار برملا
طعن اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجرای احکام کفر و مداحی اهل آن
در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و
مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است
سبحان الله و بحمده الشرع تحت السیف گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس
گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است واحسرتا و ندامتا و اویلا امروز وجود شریف
شما را مغتنم می شمریم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه و
تعالی مؤید و ناصر شما باد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات
و البرکات در خبر وارد است لن یؤمن احدکم حتی یقال انه مجنون درین وقت آن جنون

تو بهارش پیداست + اظهار امثال این سخنان برای ازدیاد و ایضاح است والا حق از باطل جدا است

و نور از ظلمت هویدا جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اللهم ثبتنا علی متابعة سید الاکابر

علیهم الصلوات والسلام اولاً و آخراً المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند

احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن اینقدر هست که حقیر چندگاه است که از آشنای ایشان

محظوظ است متمنی است که ایشان اشتیاق عتبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری

شده بود تا زمانی صاحب فراش بودند بعد از فراغ متوجه ملازمت علیه گشته اند امیدوار عنایت اند

مکتوب شصت و چهارم نیز به سیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان لذت

والم جسمانی و روحانی و تحریص بر تحمل مصایب و آلام جسمانی و ما یناسب ذلک سلمکم الله سبحانه

وعافاکم فی الدارین بحرمة سید الثقلین علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات لذت والم دنیا بر

دو قسم است جسمانی و روحانی هر چیز که جسم را در آن لذت است روح را در آن الم است و هر چه جسم از آن

متالم است روح را از آن التذاذ است پس روح و جسم نقیض یکدیگر باشند و درین نشاء که روح بمقام جسم تنزل

نموده است و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است و بالم

او متالم اینست مرتبه عوام کالانعام ثم رددناه اسفل سافلین در شان ایشان صادق است وای

هزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و بوطن اصلی رجوع ننماید ۵ پایه آخر آدم است و آدمی +

گشت محروم از مقام محرمی + گر نگردد باز مسکین زین سفر + نیست از وی هیچکس محروم تر + از بیماری

روح است که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرائی که بواسطه علت

صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلا فکر ازاله این مرض لازم است تا در آلام و مصایب جسمانی خرم

و شادان زندگانی بنمایند بیت از پی این عیش و عشرت ساختن + صد هزاران جان بباید

باختن + و چون نیک ملاحظه کرده می شود معلوم میگردد که اگر دنیا درد و الم و مصیبت نمی بود هیچ

نمی ارزید ظلمتهای آن از وقایع و حوادث زائل میگرداند تلخی حوادث در رنگ تلخ داروی نافع است

که ازاله مرض می نماید محسوس این فقیر شده در دعوتهای عام که طعام می برند و خلق جمع

می نشینند تو انگرد و جمعی از طعام خواران بشکوه منجر ند و منقصت

پیغمبر صاحب شریعت باوقات مختلفه احکام متضاده بطریق نسخ و تبدیل وارد شوند و از جمله کلمات متفقه
این بزرگواران نفی عبادت غیر حقست سبحانه و منع از شرکست باو تعالی و تقدس و ناگرفتن بعضی مخلوقاتست
مر بعض دیگر را ارباب غیر از حق را سبحانه این حکم مخصوص بانبیاست غیر از تابعان ایشان بدولت
مشرف شده اند غیر از انبیا کسے باین کلمات تکلم ننموده است منکران نبوت اگرچه خدا را سبحانه
واحد مے گویند حال ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام مے کنند یا در وجوب
وجود واحد میدانند نه در استحقاق عبادت و نزد اهل اسلام هم در وجوب وجود واحد است و هم در استحقاق
عبادت مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله نفی عبادت آلهه باطله است و اثبات معبود بحق است
سبحانه و کلمه دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سایر
مردم و آنکه معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد
منزه میگویند و منکران نبوة نه چنین اند بلکه روسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه در
خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود تحاشی نمے نمایند لاجرم
پا از بندگی برآورده در منکرات افعال و مستقبحات اعمال مے افتند و راه اباحت بدیشان کشاده مے گردد
گمان می برند که الله را هیچ چیز ممنوع نیست هرچه میگویند صواب مے دانند و هرچه میکنند مباح
مے انگارند ضلوا فاضلوا فویل لهم و لاتباعهم و لاشیاعهم و کلمه دیگر که انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بر آن متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیبے نیست آنست که این بزرگواران
به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و هیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند و امنا وحی و حمله کلام
ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هرچه میگویند از حق میگویند
تعالی و تقدس و هرچه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه ایشان نیز موید بوحی اند اگر
بالفرض زلتی واقع میشد فی الحال حق سبحانه تدارک آن بوحی قطعی میفرمود و ایشان منکران که
مدعیان الوهیت اند هرچه گویند از خود گویند و همان را صواب دانند بواسطه زعم الوهیت پس از صفات
در مکاشفات شخصے که از کمال بیخبری خود را اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشایسته این
زعم فاسد بوقوع آرد ایشان او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار مصرع ع سالیکه نکوست

مناسبت نداردپس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشائخ این سلسله علیه واقع است
اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت با بدایت
نسبت ندارد تحقیق این مبحث در رساله که در تحقیق حقیقت ضروریست و اکتفا از حقیقت بصورت
از دوریست حققنا الله سبحانه بالحقیقة الحقة وجنبنا عن الصورة الباطلة بحرمة النبی المختار و آله
الابرار علیه وعلیهم من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها

مکتوب شصت و سوم

بنابنی و لقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات الله تعالی
و تسلیماته در اصول دین متفقند و اختلاف این بزرگواران در فروع دین است و در بیان بعضی
از کلمات متممة الشان ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة آبائکم الکرام علی افضلهم اصالةً و علی
بواقیهم متابعة الصلوة والسلام انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته و برکاته علی جمیعهم عموماً و علی
افضلهم خصوصاً رحمتها اند که بتوسط این بزرگواران عالمی بنجات ابدی مستسعد گشته است و از
گرفتاری سرمدی خلاصی یافته اگر وجود شریف شان نمی بود حق سبحانه و تعالی که غنی مطلق است
عالم را از ذات و صفات خود تعالی و تقدس خبر نمیداد و بآن راه نمی نمود و هیچکس او را
نمی شناخت و با وامر و نواهی که عباد را به محض کرم از برای نفع ایشان مکلف ساخته
است تکلیف نمی فرمود و مرضیات او تعالی از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکر این نعمت
عظمی بکدام زبان درست آید و کرا مجال آنکه از عهده آن برآید الحمد لله الذی انعم علینا و هدانا
الی الاسلام وجعلنا من مصدقی الانبیاء علیهم الصلوة والسلام و این بزرگواران
در اصول متفقند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات و صفات تعالی و تقدس و حشر
و نشر و ارسال رسل و نزول ملک و ورود وحی و نعیم جنت و عذاب جحیم
بطریق خلود و تابید اختلاف ایشان در بعض احکام است که بفروع دین
تعلق دارد و حق سبحانه و تعالی در هریک زمانی بهر پیغمبر اولی العزم انبیاء آن
زمان هرا به بعض احکام مناسبهٔ آنها وحی فرستاده و باحکام مخصوصه تکلیف
فرموده نسخ و تبدیل در احکام شرعیه از حکم و مصالح حق است سبحانه و بسیار است که دریک

بواسطه کمال نادرت و شناعت مناسبتی بجناب قدس غیر سلطانه نیست بر رحمی نه بی چنین در کار صحبت
وآن شیخ کامل مکمل است و قوی ترین فتح سد طالب ثابت است لیکن شیخ ناقص که بسلوک و جذبه کار را تمام
ناکرده بمسند شیخی خود را کشیده است طالب را صحبت او سم قاتل است و ثابت او مرض مهلک استعداد
بلند طالب را چنین صحبت به پستی می آرد و از ذروه به حضیض می اندازد مثلاً مریضیکه از طبیب
ناقص دارو خورده در از دیاد مرض خود می کوشد و قابلیت ازاله مرض خود ضایع میسازد
هر چند آن دارو در ابتدا نحوی از تخفیف بخشد اما فی الحقیقة نفس مرض است این مریض اگر فرضاً بطبیب
حاذق برسد آن طبیب اول فکر ازاله تاثیر آن دارو مینماید بمهلات معالجه میفرماید بعد از زوال
آن تاثیر فکر ازاله مرض میکند مدار طریق این بزرگواران قدس الله تعالی اسرارهم بر صحبت است
بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی در طلب پیدا می آرد احتمال دارد که بعد از چند گاه بجانب
دهلی و اگره سیری وقع شود اگر جریده خود را رسانند و مشافهة چیزی اخذ نموده بسرعت باز گردند گنجایش
دارد زیاده برین تصدیع است تبقیة الاجوبة المسئول عنها آنکه جناب شیخت پناهی معارف
آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مغتنم اند و بزرگ اما استعداد مستمار الطریق ایشان مناسبت
کم است بی رابطه مناسبت حصول مطلوب متعسر است والامر عندکم اگر گاه گاه خبری از احوال
خود می نوشته باشند تا آن تقریب از ینجانب چیزی نوشته شود مناسب است چه سلسله
اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد **مکتوب شصت و دوم** بجناب میر حسام
الدین احمد صدور یافته در بیان آنکه جذبه که پیش از سلوک است از مقاصد نیست بلکه وسیله
ایست از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبه که بعد از سلوک است از مقاصد است و بیان ما یناسب
ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی طریقه وصول را دو جزو است جذبه و سلوک بعبارت
دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از
مطالب جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی الله است
از مقاصد مطلوبه است جذبه و تصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است بلا سلوک کار
نمی کشاید و بی قطع منازل جمال مطلوب نمی نماید جذبه اولی کالصورت است مر جذبه اخری را فی الحقیقة با یکدیگر

پس محقق شد که بر تقدیر منع خواطر به تکلف که موقت به توقیت است از عشره و اربعین دوام توجه بمطلوب محال است
چه تکلف در مرتبهٔ طریقت است و در طریقت دوام متصور نیست این که دوام در حقیقت است بواسطهٔ آنست که
تکلف را در آن موطن مجال نیست پس ورود خاطر در مرتبهٔ تکلف البته بالضرور دوام توجه است و دوام نگرانی
قلب مبتدیان این سلسلهٔ علیه را دست می دهد امری دیگر است و دوام توجه که ما در صدد بیان آنیم عبارت از
یاد داشت است که نهایت مرتبهٔ کمال است حضرت خواجه عبد الخالق غجدوانی فرموده اند قدس الله تعالی
سره که ورای یاد داشت - - - - - - - - - - پنداشت است یعنی مرتبهٔ دیگر نیست مقصود از اظهار تفهیم
احوال غریب طالبان این طریقه علیه است هر چند که منکران را غیر از انکار نخواهد افزود **مثنوی** هر کس افسانه بخواند افسانه است
و آنکه دیدش نقد خود مردانه است + آب نیل است و بقبطی خون نمود + قوم موسی را نه خون بود آب بود +
والسلام والاکرام **مکتوب شصت و یکم** نیز بسیادت آبی سید محمود صدور یافته در ترغیب صحبت
شیخ کامل مکمل و اجتناب از صحبت ناقص و ما یناسب ذالک حق سبحانه و تعالی از زیادتی در طلب خود بکرم منت
فرموده از هر چه منافی وصول بمطلب است اجتناب تام میسر گرداناد بحرمة سید البشر المحرز عن زیغ البصر علیه
وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتفاقات نامهٔ گرامی مشرف ساخت چون منبئ از طلب و شوق و مشعر از درد و
لعطش بود در نظر بسیار زیبا در آمد چه طلب مبشر حصول دولت طلب است نعمت عظمی دانسته از هر چه مخالف
اوست احتراز باید نمود مبادا فتوری در وی راه یابد و برودتی در آن حرارت تاثیر نماید و معظمترین اسباب
محافظت آن قیام بشکر است بحصول آن دولت لئن شکرتم لازیدنکم و دوام التجا و تضرع است بجناب
قدس خداوندی جل سلطانه تا وجه طلب او را از کعبهٔ جمال لایزال خود مصروف نگرداند اگر حقیقت التجا
و تضرع میسر نشود صورت تضرع و نیازمندی را از دست نمیباید داد و ان لم تبکوا فتباکوا بیان آن همین
است این محافظت تا زمان وصول بشیخ کامل و مکمل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بآن
بزرگ و در رنگ میت شدن است در دست غسال فنای اول فنای فی الشیخ است و آن فنا
ثانیا وسیلهٔ فنا فی الله می گردد زان روی که چشم
نشست احول. + معبود تو پیر تست اوّل + زیرا که طریق افاده
و استفاده مبنی بر مناسبت طرفین است ابتدا طالب بواسطهٔ

است بمرتبه ولایت خاصه آنجا چه که به تحمل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن در
حصول دوام در کار است که در مرتبه حق الیقین است پس اولیاء الله هر چه میکنند برای حق میکنند جل و علا
نه برای نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در خصوص اخلاص ایشان تصحیح نیت در کار نیست
نیت ایشان بفنا فی الله و بقاء بالله تصحیح یافته است مثلاً شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برای
نفس خود میکند نیت کند یا نکند و چون این گرفتاری نفس زایل شود و گرفتاری حق جل و علا بجای
آن نشیند ناچار هر چه کند برای حق کند نیت کند یا نه نیت در محتمل بکار است در متیقن احتیاج
بتعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است
بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص مینماید مخلص است بکسر لام شتان ما بینهما و نفعیکه
از طریق صوفیه العلم و عمل میسر است آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی میگردند و یسر تمام در ادای اعمال
پیدا میشود و کسالتی که از جانب نفس و شیطان بود زایل میگردد ع اینکار دولت است کنون تا کرا رسد
السلام اولاً و آخراً مکتوب سی و ششم بسیادت پناهی سید محمود صدور یافته در بیان نفی خواطر
و دفع وساوس بالکلیه و بیان آنکه حق سبحانه تعالی بدوام گرفتاری بجناب قدس خود مشرف
گرداند که حقیقت رستگاری درین گرفتاریست منع خواطر و دفع وساوس در طریقه حضرات خواجگان
قدس الله تعالی اسرارهم بر وجه اتم حاصل است حتی که بعضی از مشائخ این خانواده بزرگ
که چله خواطر کشیده اند در تمام آن اربعین باطن خود را از ورود خاطر باز داشته اند حضرت
خواجه احرار قدس الله تعالی سره درین مقام فرموده اند که مراد از دفع خواطر خواطریست که مانع دوام
توجه مطلوب باشند نه دفع خواطر مطلقاً و درویشی از مخلصان این سلسله علیه بحکم واما بنعمة ربک
فحدث از حال خود چنین خبر میدهد که خواطر از قلب بحدی منتفی می گردد که اگر فرضاً عمر حضرت نوح
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بصاحب آن قلب بدهند هرگز خاطری بر قلب عبور نکند نه آنکه
او درین دفع متکلف باشد چه به تکلف است موقت است دوام نمی پذیرد بلکه در اتیان خاطر اگر بسالها
تکلف نماید هم میسر نشود و چله اربعین از تعمل و تکلف خبر میدهد و تعمل در مرتبه طریقت است
حقیقت آنست که از تعمل و تکلف وارهانیده گردد در طریقت است و یادداشت در حقیقت

خود را در خطر است این سخن بکشف صحیح والہام صریح نیز بیقین پیوستہ است احتمال تخلف ندارد فطوبی لمن
وفق لمتابعتهم وشرف بتقليدهم وويل لمن خالفهم واعتزل عنهم ورفض عن اصولهم وخرج عن زمرتهم فضلوا
واضلوا فانكروا الرؤية والشفاعة وخفي عليهم فضيلة الصحبة وفضل الصحابة وحرموا عن محبة اهل بيت
الرسول ومودة اولاد البتول وفات عنهم خير كثير نالها اهل السنة واتفقت الصحابة على ان افضلهم ابوبكر
الصديق قال الشافعي وهو اعلم باحوال الصحابة اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فلم يجدوا تحت اديم السماء خيرا من ابي بكر فولوه رقابهم وهذا التصريح منه بان الصحابة متفقون على
افضلية الصديق فيكون اجماعا في الصدر الاول على افضليته فيكون قطعيا لا يسوغ انكاره واهل بيت
الرسول مثله كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك قال بعض العارفين ان رسول الله صلى الله
تعالى عليه وعلى آله وصحابه وسلم جعل اصحابه كالنجوم وبالنجم هم يهتدون وشبه اهل بيته بسفينة نوح اشارة
الى ان راكب السفينة لا بد له من رعاية النجوم ليأمن من الهلاك وبدون رعاية النجوم النجاة ممتنعة
قطعا ومما ينبغي ان يعلم ان الانكار عن بعض انكار عن جميعهم فانهم في فضيلة صحبة خير البشر مشتركون و
فضيلة الصحبة فوق جميع الفضائل والكمالات ولهذا لم يبلغ اويس القرني الذي هو خير التابعين مرتبة
ادنى من صحبه عليه الصلوة والسلام فلا تعدل بفضيلة الصحبة شيئا كائنا ما كان فان ايمانهم ببركة الصحبة
ونزول الوحي يصير شهوديا ولم يتفق مثلا لاحد بعد الصحابة هذه القريبة من الايمان والاعمال متفرعة على الايمان
كمالها على حسب كمال الايمان وما جرى بينهم من المنازعات والمحاربات فمحمول على محامل صالحة وحكم بالغة ما كانت
عن هوى وجهل ولكن عن اجتهاد وعلم وان اخطأ بعضهم في الاجتهاد فللمخطي درجة ايضا عند الله
سبحانه هذا هو الطريق الاوسط بين الافراط والتفريط الذي اختاره اهل السنة وهو الطريق الاسلم والسبيل
الاحكم بالجملہ علم وعمل مستفاد از شریعت وتحصیل اخلاص کہ بمنزلہ روح است مر علم وعمل را وابستہ
بسلوک طریق صوفیہ است تا سیر الی اللہ قطع ننماید وبسیر فی اللہ متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور
است واز کمالات مخلصان مہجور آری عامہ مومنان را نیز بتعمل وتکلف ولو فی الجملہ اخلاص متحقق
میشود اما اخلاصی کہ ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال وافعال وحرکات وسکنات است
بے تعمل وتکلف واین اخلاص منوط بانتفاء آلہہ آفاقی وانفسی است کہ بفنا وبقا مربوط است وبعد حصول

اقرب طرق آمد لاجرم نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشت مصرعہ قیاس کن ز گلستان
من بہار مرا۔ طریق این بزرگواران بعینہ طریق اصحاب کرام است رضوان اللہ تعالی علیہم اجمعین
چہ این بزرگواران را در اول صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوۃ والتسلیمات طریق اندراج نہایت در
بدایت آن میسر شد کہ کمل اولیاء امت را در نہایت کم است کہ دست دہد لہذا وحشی قاتل حمزہ
علیہ الرحمۃ کہ یکبار در صحبت خیر البشر رسیدہ بود از ویس قرنی کہ خیر التابعین است افضل آمد حتی عبد اللہ بن
مبارک رضی اللہ تعالی عنہ گفتہ ایہما افضل معاویۃ ام عمر ابن عبد العزیز فقال الغبار الذی دخل انف فرس
معاویۃ مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خیر من عمر بن عبد العزیز کذا مرۃ پس باید اندیشید
گروہی کہ در بدایت ایشان نہایت دیگران مندرج گردد نہایت ایشان چہ خواہد بود و در درک
دیگران چہ خواہد گنجید و ما یعلم جنود ربک الا ہو ۵ قاصری گر کند اینطایفہ را طعن قصور حاش للہ کہ برآرم
بزبان این گلہ را۔ ہمہ شیران جہان بستہ این سلسلہ اند۔ روبہ از حیلہ چہ سان بگسلد این سلسلہ را
رزقنا اللہ سبحانہ وایاکم محبۃ ہذہ الطائفۃ العزیز وجود با کاغذ ہر چند مختصر افتادہ است اما معارف بلند و
حقائق ارجمند در آن اندراج یافتہ اند عزیز خواہند داشت **مکتوب پنجاہ و نہم** نیز بہ سید محمود صدور یافتہ
در بیان آنکہ آدمی را از سہ چیز چارہ نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکہ نجات بی اتباع
اہل سنت وجماعۃ متصور نیست و در بیان آنکہ علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوط بسلوک
طریق صوفیہ است و در بیان آنکہ اخلاص عمل مر اولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است
حضرت حق سبحانہ تعالی بر جادہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ استقامت
کرامت فرمودہ بالکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد و مفاوضہ شریفہ و مسئلہ لطیفہ ورود یافت
موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و خلاص بہ اینطایفہ بوضوح انجامید الہم زد طلب فوائد
رفتہ بود مخدوما آدمی را از سہ چیز چارہ نیست تا نجات ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص و علم
دو قسم است علمی است کہ مقصود از آن عمل است کہ علم فقہ متکفل آنست و علمی است کہ مقصود
از آن مجرد اعتقاد و یقین قلبی است کہ در علم کلام بہ تفصیل ذکر یافتہ بمقتضای آرای صائبہ اہل سنت
وجماعت کہ فرقہ ناجیہ اند و نجات بی اتباع این بزرگواران ممکن نیست و اگر سر مو مخالفت است

او خویشتن گم است کرا رهبری کند + غرض که درین باب فکر صحیح و تأمل صادق مرعی داشته اقدام خواهند
نمود چون کلد از دست برود علاجی نمی پذیرد و هر چند شرم می آید که کسی امثال این سخنان با ارباب عظام
صحیحه اظهار سازد اما اینمعنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع میگردد **مکتوب پنجاه و چهارم** نیز بیاد
و لقایت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است ضرر
صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه ...... شیعه
ذ نایینا نسب ذلک عظم الله تعالی اجرکم و رفع قدرکم و یسر امرکم و شرح صدرکم بحرمة سید البشر المطهر عن
زیغ البصر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها من لم یشکر الناس لم یشکر الله هر
که شکر آدمی بجا نیارد شکر خدای عز و جل بجا نیاورد پس ما فقیران را شکر احسانهای شما لازم است اول اسباب
جمعیت حضرت خواجه ما شما بوده اید بطفیل شما دران جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر
بردیم ثانیا چون بحکم کبرت بموت الکبراء نوبت باین طبقه رسید وسیله اجتماع فقرا و باعث انتظام طالبان
نیز شما اید جزاکم الله سبحانه عنا خیر الجزاء + گر بتن من زبان شود هر موی + یک شکر تو از هزار نتوانم کرد
آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شما را از آنچه نباید و نشاید محفوظ دارد بحرمت جدکم سید المرسلین
علیه و علی آله من الصلوات اتمها و التسلیمات اکملها این فقیر از صحبت گرامی شما دور افتاده است معلوم ندارد
که در مجلس شریف کدام قسم مردم را گنجایش است و امین خلوت و جلوت کیست + خوابم نشد
از دیده درین فکر جگر سوز + کاغوش که شد منزل آسایش خوابت + یقین تصور فرمایند که فساد
صحبت مبتدع زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع مبتدعان جماعه اند که با اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام بغض دارند الله تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفار می نامد
لیغیظ بهم الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن
و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است قرآن
هم مطعون است اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافی و نزاعی که در میان صحابه علیهم الرضوان واقع شده
بود محمول بر هوای نفسانی نیست در صحبت خیر البشر نفوس ایشان به تزکیه رسیده بودند و از اماره گی
آزاد گشته اینقدر میدانم که حضرت امیر در آن باب بر حق بوده اند و مخالف ایشان بر خطا بوده اما خطای

اسرار هم از برای تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ طیبه را اختیار فرموده‌اند ٥ تا بجاروب لا نروبی راه * نرسی در سرای الا الله
هرگاه نفس در مقام سرکشی آید و نقض عهد نماید به تکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود قال علیه الصلوة والسلام
جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس اماره همواره در مقام
خبثست و در حدیث آمده است در فضایل این کلمه که اگر آسمانها و زمینها را در پله نهند و این کلمه را در پلهٔ دیگر هر آئینه این کلمه
راجح آید بر پلهٔ دیگر والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات

مکتوب پنجاه و سوم نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافته در بیان آنچه اختلاف علماء سوء موجب فساد عالم
است و باین مناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام شنیده شد که پادشاه اسلام از حسن شاء مسلمانی
که در نهاد خود دارند بایشان فرموده‌اند که چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل
شرعیه میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود الحمد لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به ازین چه بشارت
و ماتم زدگان را به ازین چه نوید لیکن چون حقیر بواسطهٔ همین غرض متوجه خدمت علیه است چنانکه بکرات اظهار
آن نموده بضرورت در میان از گفتن و نوشتن معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود
صاحب الغرض مجنون معروض میگرداند که علماء دیندار خود اقل قلیل‌اند که از حب جاه و ریاست گذشته باشند
و مطلبی غیر از ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر حب جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهند
گرفت و اظهار فضیلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهند آورد و آنرا توسل قرب پادشاه
خواهند ساخت ناچار مهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخته است همان
صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد والعیاذ بالله سبحانه من
ذلک و من فتنة العلماء السوء اگر یک عالم را از برای این غرض انتخاب کنند بهتر مینماید اگر از علماء آخرت
پیدا شود چه سعادت که صحبت او کبریت احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار
کنند ما لا یدرک کله لا یترک کله نمیداند چه نویسیم همچنانکه خلاصی خلایق بوجود علماء است خسران عالم
نیز بایشان مربوط است بهترین علماء بهترین عالم است و بدترین ایشان بدترین خلایق هدایت و
اضلال بایشان مربوط است عزیزی ابلیس لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سر آنرا
پرسید گفت علماء این وقت کار ما می کنند و در اغوا و اضلال کافی اند ٥ عالم که کامرانی و تن پروری کند

مسطور نماید بسمع قبول استماع نخواهند فرمود مخذول باشند. بدانکه نفس امّارهٔ انسانی مجبول است بر حبّ جاه و ریاست
همگی همّت او ترفّع بر اقران است و بالذات خواهان آنست که خلایق همه بوی محتاج باشند و منقاد اوامر و نواهی
او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود. این دعوی الوهیّت است از وی و شرکت است بخدای بی همتا
جلّ سلطانه بلکه آن بدبخت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط.
در حدیث قدسی آمده است عاد نفسک فانها انتصبت بمعاداتی یعنی دشمن دار نفس خود را زیرا که بدشمنی
آن بمعاداة ایستاده است بدشمنی من. پس تربیت نفس نمودن بتحصیل مرادات او از جاه و ریاست و ترفّع و تکبّر
فی الحقیقة امداد و تربیت دشمن خدای عزّ و جلّ و تقویت نمودن است مر او را. شناعت این امر نیک باید دانست.
در حدیث قدسی وارد است الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار ولا ابالی.
دنیای دنی که ملعونه و مبغوضهٔ حق سبحانه و تعالی است بواسطهٔ آنست که حصول دنیا ممدّ و معاون حصول مرادات نفس است.
پس هر که بدشمن مدد نماید البتّه سزاوار لعنت باشد و فقر فخر محمدی گشت علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات زیرا که
در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن. مقصود از بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و حکمت در
تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب همین نفس امّاره است. شرایع برای رفع هوای نفسانی وارد شده اند. هر قدر که
بمقتضای شریعت عمل در آید بهمان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد. لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه
در ازالهٔ هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات
و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرّا واقع نشده اند مؤیّد و مقوّی هوای نفسانی اند. برهمنان و جوگیان در ریاضات و
مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از آنها سودمند نگشته و غیر از تقویت نفس و تربیت آن ننموده. مثلاً یک دام در
ادای زکوة که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب نفس سودمندتر است از آنکه هزار دینار از نزد خود
صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم شریعت نافع‌تر است در رفع هوا از آنکه از نزد خود سالها صائم باشد
و دو رکعت نماز بامداد بجماعت ادا کردن که سنّتی از سنن بجا آورده است بمراتب بهتر است از آنکه تمام شب
بصلوة نافله قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند. بالجمله تا نفس منزکی نشود و از خبث مالیخولیای
مهتری پاک نگردد نجات متعذّر است. فکر ازالهٔ این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند. کلمهٔ طیّبهٔ لا اله الا الله
که موضوع است از برای نفی آلههٔ آفاقی و انفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیر آن انفع و انسب است. اکابر طریقت قدس الله تعالی

فریفته نشود و همچنین کالای فاسد گرفتار نه گردد گفته اند اگر شخصی وصیت کرد که مال مرا به اعقل زمانه

بزاهد باید داد که از دنیا بی رغبت است واین بی رغبتی از کمال فطانت اوست زیاده برین اطناب است بقیة التصدیع

آنکه فضائل مآب شیخ زکریا درین سن و سال گرفتار کروری گرهی است باوجود این گرفتاری همواره

ازین جا به عاجلیکه در کمال آسانی است نسبت بمحاسبه آجله هراسانست وثیقه عظمی در عالم اسباب توجه شریف

میدانند امیدوار است که بدیوان جدید نیز ظاهر شود که ایشان از خادمان آن درگاه عالی اند ع تو مرا دل ده

و دلیری بین ۞ روبه خویش خوان و شیری بین ۞ دولت صوری و معنوی محصل باد بحرمة النبی الامی

و آله الامجاد علیه وعلیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها **مکتوب پنجاه و یکم** نیز بسیادت پناهی شیخ

فرید صدور یافت در ترغیب بر ترویج شریعت غرا علی صاحبها الصلوة والسلام از حق سبحانه وتعالی خواسته

می آید که بتوسل وجود شریف آن سلالة عظام ارکان شریعت غرا و احکام ملت زهرا قوت گیرند و رواج

پذیرند ع کار اینست غیر این همه هیچ ۞ امروز غربا اهل اسلام را درینطور گرداب ضلالت امید نجات

هم از سفینه اهل بیت خیر البشر است علیه وعلی آله من الصلوات اتمها و من التحیات والتسلیمات اکملها

قال علیه الصلوة والسلام مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلک همت

علیا را تمام بر آن گمارند که این سعادت عظمی را بدست آرند بعنایت الله سبحانه از قسم جاه و جلال و عظمت و

شوکت نیز نهایت است با وجود شرف ذاتی اگر این علاوه بآن منضم شود گوی سبقت بچوگان سعادت

از همه پیشین برده باشند این حقیر به اراده اظهار امثال این سخنان در تائید و ترویج شریعت حقه معهود

خدمت ایشانست هلال ماه رمضان در حضرت دهلی دیده شد مرض حضرت والده بزرگوار در توقف

مفهوم گشت بضرورت تا استماع ختم قرآن توقف نمود والامر عند الله سبحانه سعادت دارین محصل باد ۞

مکتوب پنجاه و دوم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس اماره و بیان مرض ذاتی او

و علاج ازاله آن مرض مرحمت نامه گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده

بودند بمطالعه مضمون آن مشرف گشت عظم الله سبحانه اجرکم ورفع قدرکم وشرح صدرکم و یسر امرکم بحرمة

جدکم الامجد علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها ثبتنا الله سبحانه علی متابعته

ظاهراً و باطناً و یرحم الله عبداً قال آمیناً ثانیاً فقره چند در شکایت مصاحب سوء و ندیم بدخوی

اسلام منهدم شده باشند کرورها در راه خدای عزّ و جلّ و علا خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل
شرعیه را رواج دادن چه درین فعل اقتدا بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند علیهم الصلوات
والتسلیمات و مشارکت است بآن اکابر و مقرر است که کاملترین حسنات بایشان مسلّم فرموده اند و خرچ کردن
کرورها غیر ازین اکابر را میسر است و ایضاً در اتیان شریعت مخالفت تمام است با نفس که شریعت
برخلاف نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند بلی انفاق اموال که برای
تایید شریعت باشد و ترویج ملت درجهٔ علیا است و انفاق حبّه باین نیت خرچ کردن برابر خرچ لکهاست
در غیر این نیت اینجا کسی سؤال نکند که طالب علم گرفتار از صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوییم که او
که هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم باوجود گرفتاری سبب نجات خلایق است چه تبلیغ احکام شرعی
ازو میسر است اگرچه خود بآن منتفع نشود و صوفی باوجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کاری
ندارد شخصی که باو کثرت نجات وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از آن شخصی که به نجات خود درمانده باشد
آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیر عن الله بالله بعالم گردانیده باشند و بدعوت خلق فرود آورده از مقام
نبوت نصیبی دارد و داخل مبلغان شریعت است حکم علماء شریف دارد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

مکتوب چهل و نهم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب جمع کردن این دو دولت
که ظاهر را باحکام شرعیه متحلّی ساختن است و باطن را از گرفتاری ما دون حق سبحانه آزاد کردن حق سبحانه
بدولت صوری و سعادت معنوی مستسعد گرداند فی الحقیقت دولت صوری متحلّی شدن ظاهر است باحکام
شرعیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و سعادت معنوی خلاصی باطن است از گرفتاری
ما دون حق سبحانه تا کدام صاحب دولت را باین دو کرامت مشرف سازند کار اینست غیر این همه هیچ
زیاده تصدیع است والسلام **مکتوب پنجاهم** نیز بسیادت پناهی شیخ فرید در مذمت دنیای دنی حق سبحانه
و تعالی از رقیت ما دون خود آزادی کرامت فرموده بتمام گرفتار خود گرداند بحرمت سید البشر المطهر عن زیغ البصر
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات دنیا بظاهر شیرین است و بصورت طراوت دارد فی الحقیقة
سمی است قاتل و متاعی است باطل و گرفتاری است لاطائل مقبول او مخذول است مفتون او
مجنون است حکم او حکم نجاستی است زر اندوده و مثل او مثل زهری است شکر آلوده عاقل آنست که باین چنین متاع بیهوده

رو بدیگری تعدی کند واکثر جهلا صوفی نما این زمانه حکم علماء سوء دارند فساد اینها نیز فساد متعدی
است وظاهرا اگر کسی باوجود استطاعت امداد هر قسم مددی که باشد تقصیر نماید و در کارخانه اسلام فتوری
واقع شود آن مقصر معاتب گردد بنا علی ذلک این حقیر قلیل البضاعت نیز خواهد که خود را در جرگه
ممدان ملت و اسلام اندازد و درین باب دست و پای بزند بحکم من کثر سواد قوم فهو منهم تخیل کند این شکسته
را داخل آن جماعه کرام سازند مثل خود را مثل آن زال مے انگارد که ریسمان چند تنیده خود را در سلک
خریداران حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ساخته بود امید است که درین نزدیکی انشاء الله
العزیز بشرف حضور مشرف گردد متوقع از جناب شریف ایشان آنست که چون استطاعت و قرب بادشاه
بروجه اتم ایشان را حق سبحانه وتعالی میسر ساخته است در خلا و ملا در ترویج شریعت محمدی علیه وعلی آله
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها کوشند و مسلمانان را از غربت برآرند حامل رقیمه نیاز نامه
مولانا حامد از سرکار اقبال آثار وظیفه مقرره دارد پارسال ظاهرا از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار
آمده است بدولت حقیقی و مجازی میسر باد

مکتوب چهل و هشتم

نیز بسیادت و نقابت دستگاه
شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بتعظیم علماء و طلبه علوم که حاملان شریعت اند نصرکم الله سبحانه علی
الاعداء بحرمة سید الانبیاء علیه وعلیهم الصلوات والتحیات مرحمت نامه گرامی که فقرا را بآن
نواخته بودند بمطالعه آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد قلیچ موفق مرقوم فرموده بودند جزوی
خرچی برای طالب العلمان و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالب العلمان بر صوفیان در نظر همت
بسیار زیبا درآمد بحکم الظاهر عنوان الباطن امید است که در باطن شریف نیز این جماعه کرام تقدیم
پیدا کرده باشند کل اناء یترشح بما فیه ع از کوزه همان برون تراود که در وست + و در تقدیم طالب
علمان ترویج شریعت است حاملان شریعت ایشانند و ملت مصطفویه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
بایشان برپاست فردای قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید دخول جنت
و تجنب از نار وابسته باتیان شریعت است انبیا صلوات الله تعالی وتسلیماته علیهم که بهترین کائنات
اند بشرایع دعوت کرده اند و مدار نجات بر آن مانده اند و مقصود از بعثت این اکابر تبلیغ شرایع است
پس بزرگترین خیرات سعی در ترویج شریعت است و احیای حکمی از احکام آن علی الخصوص در زمانیکه شعایر

درتشبیہ است از قرن سابق کہ کفار استیلا پیدا کردہ بودند و اہل اسلام خوار و بے اعتبار گشتہ و در ترغیب
نحوہ وراسبدار پادشاہت اگر ترویج دین میسر شود بہتر است مبادا ضالی و مضلے درمیان آمدہ خلل در
کارخانہ اہل اسلام اندازد و در رنگ قرن سابق سازد ثبتکم اللہ سبحانہ علی جادۃ آبائکم الکرام علی افضلہم
سید الکونین اولاً علی بو تبہم ثانیا الصلوۃ والتحیۃ والسلام بادشاہ نسبت بعالم در رنگ دل است
نسبت ببدن اگر دل صالح است بدن صالح است واگر فاسد است فاسد صلاح بادشاہ صلاح
عالم است و فساد او فساد عالم میداند کہ در قرن ماضی بر سر اہل اسلام چہا گذشتہ است زبونی
اہل اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقہ این نگذشتہ بود کہ مسلمانان بر دین خود باشند و کفار
بر کیش خود کما لکم دینکم ولی دین بیان ہمین است و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجرای
احکام کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از اظہار احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند
وادیلاہ و امصیبتاہ و احسرتاہ و احزناہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ محبوب رب العالمین است
مصدقان او ذلیل و خوار بودند و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلہای ریش در تعزیہ اسلام
بودند و معاندان بسخریہ و استہزا بر جراحتہای ایشان نمک پاشیدند آفتاب ہدایت در تتق ضلالت
مستور شدہ بود و نور حق در حجب باطل منزوی و معزول امروز کہ نوید زوال مانع دولت اسلام
و بشارت جلوس پادشاہ اسلام بگوش خاص و عام رسید اہل اسلام بر خود لازم دانستند
کہ ممد و معاون پادشاہ باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت دلالت نمایند این امداد و تقویت
خواہ بزبان میسر شود و خواہ بدست سابق ترین دولت مدد ہا تبیین مسائل شرعیہ است و اظہار
عقائد کلامیہ بر طبق کتاب و سنت و جماعت تا مبتدعی و ضالی درمیان آمدہ از راہ نبرد و کار
بفساد نہ انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماء اہل حق است کہ رو بہ آخرت دارند علماء دنیا کہ ہمت ایشان
دنیای دنیہ است صحبت ایشان زہر قاتل است فساد ایشان فساد متعدی ۵ عالم کہ کامرانی
و تن پروری کند ٭ او خویشتن گم است کرا رہبری کند ٭ در قرن ماضی ہر بلای کہ بر
سر آمد از شومی اینجماعہ بود بادشاہان را ایشان از راہ میبردند ہفتاد و دو ملت کہ راہ ضلالت اختیار
کردہ اند مقتدایان اینہا علماء سوء بودند غیر از علماء ہر کہ بضلالت رفت کم است کہ ضلالت

واله وسلم بملکه جمیع ما جاء به من عند الله هی انه بتقدیر سلامتی مدرکه از آفات ردیه و امراض معنویه محتاج بهیچ
فکر و دلیل نیستند نظر و فکر درآنها تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض قلبی و دفع
غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفراوی تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار است شیرینی قند و نبات
نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از آن علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد احتیاجی که هست تا آن وجود
آفت است بداهت جنگ ندارد و بیچاره احول که شخص واحد را اثنین می بیند و حکم بعدم وحدت آن شخص میکند
معذور است وجود آفت در احول وحدت شخص را از بداهت می برآرد و بنظر نمی گذارد و تحقیق است
که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی متعذر است پس در تحصیل
ایمان یقینی فکر ازاله مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفراوی را ازاله علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی
بشیرینی نبات ضروری تر آمد زانکه دلیل بر یقینی حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی
حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در ما نحن فیه نفس اماره بالذات
منکر احکام شرعیه است و بالطبع متقاضی آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار
وجدان متخیل بسی دشوار است پس نفس را مزکی ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل
نمودن دشوار نمود قد افلح من زکاها وقد خاب من دسیها پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره و این
ملت ظاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مصرعه خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست پس مقصود از
سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب ازاله آفات معنویه است و امراض قلبیه کریمه فی قلوبهم مرض اشعر
از آنست تا حقیقة ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است و بس چه وجدان
اماره بخلاف آن حاکم است و در حقیقت کفر خود مصر است مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان
صفراوی است بحلاوت قند و نبات که وجدان او بخلاف آن شاهد است یقین حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوال
مرض صفرا صورت بندد پس بعد از تزکیه نفس و اطمینان آن حقیقت ایمان صورت وجدانی میگردد و
این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان
ایشان صادق شرفنا الله سبحانه بشرف هذا الایمان الکامل الحقیقی بحرمة النبی الامی القرشی
علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب چهل و هفتم نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت

دوزخ آزاد سازند و او را مثل اجران صائم عطا فرمایند بی آنکه از اجران صائم نقصان کنند و همچنین
کسیکه در حد میسر مملوک تخفیف نماید حق سبحانه وتعالی ورا ببخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان
آنحضرت علیه الصلاة والتحیة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هرچه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی در این ماه
بخیرات و اعمال صالحه موفق شده در تمام سال او را توفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه گذشت در تمام سال او را
تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسر شود جمعیت باید کوشید و این ماه را غنیمت باید شمرد در هر شبی از شبهای
این ماه چندین هزار کس را که از آتش دوزخ آزاد می سازند و در این ماه درهای بهشت را میگشایند و درهای
دوزخ را می بندند و شیاطین را زنجیر میکنند و درهای رحمت میگشایند و تعجیل افطار و تاخیر سحور از سنن
است و در این باب آن سرور علیه الصلاة والسلام مبالغه میفرمودند و شاید که در تاخیر سحور و تعجیل افطار اظهار عجز و
احتیاج خود است که مناسب مقام بندگیست و بخرما افطار کردن سنت است و در وقت افطار این
دعا میخواندند ذهب الظماء وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء الله تعالی و ادای تراویح و ختم قرآن در این ماه
از سنن موکده است و ثمرات و نتائج کثیره وفقنا الله سبحانه بحرمة حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات
والتحیات بقیة التصدیع آنکه عنایت نامه در عین ماه رمضان رسید والا در امتثال امر خود را معاف نمیداشت
سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم نسیه کرد است و مبنی از طول امل بالجمله در آنچه مرضی ایشان خواهد بود
هیچ چیز خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری و باطنی ایشان بر ذمه های ما فقرا ثابت است حضرت
قبله گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق شیخ جو بر همه شما ثابت و مقرر است باعث
این جمعیت ایشانند حق سبحانه وتعالی همواره بتوفیق اعمال مرضیه موفق گرداناد بحرمة النبی وآله
الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات زیاده برین تصدیع تمام است

مکتوب چهل و ششم

نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه وجود باری تعالی و تقدس
و همچنین وحدت او تعالی بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بلکه جمیع ما جاء به من عند الله
بدیهی اند و محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند و در ایضاح این مقدمات بیانها مذکور ساخته اند ثبتکم الله
سبحانه علی جادة آبائکم الکرام علی اولهم وافضلهم اولا وعلی بواقیهم ثانیا الصلوة والسلام
وجود باریتعالی و تقدس همچنین وحدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

مشتاقان را رمزی از این بیان میفرماید لیکن حال واپس ماندگان بی دولت حضور بزرگان خراب
وابتر است استفاضه از روحانیات اکابر قدس الله تعالی اسرارهم مشروط بشرایط است که تیسر
او دراین ایام آن مجال نیست الحمد لله ذی الانعام والمنة که با وجود اینجا دنه تا انکه این وقعه متوحشه
این فقیر بحسر و با امری و معین هم از اهل بیت آن سرور دنیا و دین بود علیه وعلی آله الصلوات و
التسلیمات که سبب انتظام این سلسله علیه و واسطه جمعیت نسبه نقشبندیه گشت آری این نسبه علیه
که درین دیار بسیار غریب است لاهل آن درین ممالک اقل قلیل چون نسبة اهل بیت مربی آن هم از
اهل بیت مناسب است در شایان تقویت آن هم از اهالی آن اولی تا تحصیل آن دولت عظمی بغیر لازم نیاید
همچنانکه شکر این نعمت قصوی بر فقرا لازم است شکر این دولت بر ذمه ایشان نیز لازم است
همچنانکه جمعیت باطن محتاج است به جمعیت ظاهر نیز احتیاج دارد بلکه این احتیاج مقدم است بلکه
محتاج ترین خلایق انسانست واین شدت احتیاج او بواسطه جامعیت او آمده است وانچه بهمه در کار
است او را تنها در کار است و بهر چه محتاج است تعلق دارد پس تعلقات او از همه بیش آمد و هر تعلق
مستلزم اعراض است از جناب قدس خداوندی جل سلطانه پس محروم ترین جمیع خلایق ازین راه
انسان گشت اگر پایه آخر او ست و آدمی گشت محروم از مقام محرومی * گر نگردد باز مسکین زین سفر * نیست
از وی هیچکس محروم تر * و حال انکه بسبب افضلیت او از جمیع خلایق هم همین وجه جامعیت است ازین راه او
او اتم آمد وانچه در مرایای جمیع خلایق ظاهر است در یک مرات او لایح است پس بهترین خلایق ازین
جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات از انجهت هم او کان منه محمد علیه وعلی آله الصلوة
والتسلیمات وابوجهل علیه اللعنة و شایانست که بتوفیق خداوندی عز وجل کفیل جمعیت ظاهری این
فقرا ایشان شوند و در جمعیت باطنی نیز بحکم الولد لابیه امیدواری تمام است و چون عنایت نامه سامی
و صحیفه گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمه از فضائل این شهر
عظیم القدر نوشته آید دانسته که ماه رمضان بزرگ است عبادات نافله از نماز و ذکر و صدقه و امثال
آنها که درین ماه صادر شود برابر ادای فرض از ایام دیگر است و ادای فرض درین ماه برابر ادای هفتاد
فرایض است در ماههای دیگر کسی که افطار بخوراند صائمی را درین ماه او را بخشند در قبه و از آتش

رعليهم نه مصاحب شفاعتهم غير فخر لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق ولما اظهر الربوبية وكان نبيا وآدم بين الماء والطين شعر نماند بعصیان کسی در گرو ؛ که دارد چنین سید پیشرو ؛ لیکن ناچار مصدقان اینچنین مخبر سید البشر علیه الصلوة والسلام خیر الامم گشتند کنتم خیر امة اخرجت نقد وقت ایشانست ومکذبان او علیه الصلوة والسلام بدترین شقی آدم الاعراب اشد کفرا ونفاقا گشتند حال ایشان تا کدام صاحب دولت را باتباع سنت سنیه او نوازند وبمتابعت شریعت غراء او سرفراز سازند امر فرا امر قلیل را که مقرون بتصدیق حقیقت دین اوست علیه الصلوة والسلام بعمل کثیر برمیدارند اصحاب کهف اینهمه درجات که یافتند بواسطه یک حسنه هست وآن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه وتعالی بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثلاً سپاهیان در وقت غلبهٔ دشمنان واستیلاء مخالفان اگر اندک ترددی کنند آنقدر نمایان می شود واعتبار میگیرد که در وقت امن اضعاف آن در حیز اعتبار نمی آید والیه چون آن سرور محبوب رب العالمین است تابعان او بواسطهٔ متابعت بمرتبهٔ محبوبیت میرسند چه محب در هر که شمائل واخلاق محبوب خود می بیند آن کس را محبوب خود میدارد مخالفان را ازینجا قیاس باید کرد شعر محمد عربی کابروی هر دو سراست ؛ کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او ؛ اگر هجرت ظاهری میسر نشود هجرت باطنی را بکمال مرعی باید داشت با ایشان بی ایشان باید بود لعل الله یحدث بعد ذلک امرا موسم نوروز رسیده است که در آن ایام اهالی آن محله را تفرقه میدارد وبلده مقتضی آن هنگام اگر اراده خلاق جل سلطانه مساعدت نموده میسر است که شرف ملاقات گرامی میسر شود زیاده اطناب موجب الملال است ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام السلام علیکم وعلیهم الی یوم القیام

مکتوب چهل و پنجم نیز بسیادت ونقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته مکتوب بعد از ارتحال پیر دستگیر خود از عالم فانی نوشته بودند وچون تقویت ظاهری فقراء خانقاه منسوب بجناب سیادت پناهی بود اظهار شکر آن نموده وجه جامعیت انسان که هم سبب کمال اوست وهم سبب نقصان او نیز مذکور کرده اند با ذکر فضایل شهر مبارک رمضان وما یناسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة آبائکم الکرام وسلمکم عن موجبات التلهف والتاسف لمرور الشهور والایام دوستان خدای عزوجل بحکم المرء مع من احب باعداء الله تعالی وتقدس تعلق بدن عنصری از موانع آن معیت واتصالست بعد از انفصال ازین هیکل عنصری ومفارقت ازین هیکل ظلمانی همه قرب در قرب واتصال در اتصال است الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بیان این معنی است وکریمهٔ من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت که تسلیه است

میان شیخ زکریا را در پرگنه خود که می نویسند نسبت نیازمندی باستانه علیه ایشان دارند اینها پیشتر از معاملهٔ کروری کری
هراسان اند التجا و اعتصام در عالم حکمت بجناب قدس ایشان دارند بظاهر ملاذی و ملجای غیر از توجه عالی اعلی
امیدوار ندم چنانکه اینها از نوشته اند تا آخر دستگیری فرمایند و از گزند حوادث محفوظ دارند و از کمال
ادب بعرض حضرت جرأت نمی نمایند به فقیر رجوع نموده اظهار احوال خود میخواهند امید است که مسئول
ایشان باجابت مقرون گردد **مکتوب چهل و چهارم** نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت
در مدایح خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام در بیان آنکه معتقدان شریعت او خیر
الامم و مکذبان آن بدترین بنی آدم و در ترغیب متابعت سنت سنیه او علیه و علی آله الصلوة والسلام
مرحمت نامهٔ گرامی سامی وار غامز منه شرف ورود یافت بمطالعه آن مشرف گشت الحمد لله سبحانه
والمنة که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند که محبت فقرا و ارتباط
با دستاهان نتیجه آنست میخواهد که این مقصر بیسر و برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چند بعبارت عربی
ماثور در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر البشر است نویسد علیه و علی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات
اکملها و آن سعادت نامه را وسیله نجات اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوة والتحیة نماید بلکه
مقوله خود بآن ستاید شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی ٭ لکن مدحت مقالتی بمحمد ٭ فاقول وبالله سبحانه العصمة
والتوفیق ان محمدا رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعا یوم القیمة و اکرم الاولین والآخرین علی الله
واول من ینشق عنه القبر واول شافع واول مشفع واول من یقرع باب الجنة فیفتح الله له و حامل لواء
الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه وهو الذی قال علیه الصلوة والسلام نحن الآخرون ونحن السابقون
یوم القیمة وانی قائل قولا غیر فخر وانا حبیب الله وانا قائد المرسلین ولا فخر وانا خاتم النبیین ولا فخر و
انا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب ان الله خلق الخلق فجعلنی فی خیرهم ثم جعلهم فرقتین فجعلنی فی خیرهم
فرقة ثم جعلهم قبائل فجعلنی فی خیرهم قبیلة ثم جعلهم بیوتا فجعلنی فی خیرهم بیتا فانا خیرهم نفسا و خیرهم بیتا وانا اول
الناس خروجا اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا شفیعهم اذا حبسوا وانا مبشرهم
اذا ایسوا الکرامة والمفاتیح یومئذ بیدی ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی یطوف
علی الف خادم کانهم بیض مکنون واذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین

بجهت آنکه صورت مثالی وصف آن گردد مثلاً شخصی در خواب بواسطهٔ مناسبتی که بمقام پادشاهی دارد خود را پادشاه
دید و لوازم پادشاهی در خود دریافت و معلوم است که آن شخص پادشاه نشده است بلکه بصورت مثالی پادشاهی
در خود دیده است و فی الحقیقت پادشاهی را با آن صورت مثالی هیچ مناسبت نیست آری این شهود اگر
بصورت مثالی تابع شد از استعداد آن شخص بمتحقق شدن بحقیقت آن صورت خبر میدهد اگر حالی گردد بعنایت
خداوندی جل سلطانه شامل حال او شود بآن مقام برسد از قوت تا فعل فرق بسیار است بسا آهن که قابلیت آئینه شدن دارد
مراتب داشته باشد تا ثمرات نشود بدست پادشاهان نرسد و از حصول جمال شان بهره نیابد بکجا افتادم
گویم که سبب تحریر این علوم غامضه آن باشد که اکثر اهالی این وقت بعضی بتقلید و بعضی بمجرد علم و بعضی دیگر
بعلم ممتزج بذوق و لو فی الجمله و بعضی بالحاد و زندقه دست بدامن این توحید وجودی زده اند و همه را
از حق میدانند بلکه حق میدانند و گردنهای خود را از ربقهٔ تکلیف شرعی بالحیله میکشایند و در امتثال
احکام شرعیه مداهنه مینمایند و بآن معامله خوش وقت و خورسند اند و ایشان اوامر شرعیه را اگر اعتراف دارند بتطفیلی
میدانند مقصود اصلی ورای شریعت خیال میکنند حاشا و کلا نعوذ بالله سبحانه من هذا الاعتقاد السوء
طریقت و شریعت عین یکدیگر اند سر موی از مخالفت در میان ایشان واقع نیست فرق اجمال و
تفصیل است و استدلال و کشف هرچه مخالف شریعت است مردود است کل حقیقة ردته الشریعة
فهو زندقة شریعت را برجا داشته طلب حقیقت نمودن کار مردان است رزقنا الله سبحانه و ایاکم الاستقامة
علی متابعة سید البشر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و التحیات ظاهراً و باطناً معرفت پناهی قبله گاهی حضرت
خواجهٔ ما قدس الله تعالی سره چندگاه مشرب توحید وجودی داشتند و در رسائل و مکتوبات خود آنرا اظهار
میفرمودند اما آخر کار حق سبحانه و تعالی بکمال عنایت خویش از آن مقام ترقی ارزانی فرموده بشاهراه اختیار
از مضیق این معرفت خلاصی داد میان عبد الحق که یکی از مخلصان ایشان اند نقل کردند که پیش از رحلت
موت ایشان بیک هفته فرموده اند که مرا بعین الیقین معلوم شد که توحید کوچه ایست تنگ شاه راه دیگر است
پیش ازین هم میدانستم اما اکنون یقینی دیگر حاصل گشت و این حقیر نیز چندگاه در حضرت ایشان
این مشرب توحید داشت و مقدمات کشفیه در تائید این طریق میآورد اما گذشته بود اما عنایت خداوندی
جل سلطانه از آن مقام گذرانیده بمقامی که خواست مشرف گردانید زیاده برین موجب اطناب است

خواجهٔ ما و اولیاء

که بظاهر شریعت حقه مخالف مینمایند و به توحید وجودی بعضی مردم آنها را فرود می آرند مثل قول ابن منصور حلاج
انا الحق و ابی یزید البسطامی سبحانی و امثال اینها ولی انسب آنست که بتوحید شهودی فرود باید آورد و محامل
را دور باید ساخت هرگاه ماسوای حق سبحانه از نظرشان مختفی شد در غلبه آن حال باین الفاظ تکلم فرمودند و غیر از حق سبحانه
اثبات ننمودند و معنی انا الحق آنست که حق است نه من چون خود را نمی بیند اثبات نمی کند نه آنکه
خود را می بیند و آنرا حق میگوید این خود کفرست اینجا کسی نگوید که اثبات ناکردن نفی می کند
و آن بعینه توحید وجودیست زیراکه گوییم که از عدم اثبات نفی لازم نمی آید بلکه درانموطن حیرتست احکام
بتمامها ساقط شده اند و در سبحانی نیز تنزیه حق نه تنزیه خود که او بتمامه از نظر او مرتفع شده است حکمی با او تعلق
نمیگیرد و امثال این سبحان در مقام عین الیقین که مقام حیرتست بعضی را رو میدهد و چون ازین مقام
گزرانند و به حق الیقین میرسانند از امثال این کلمات تحاشی مینمایند و از حد اعتدال تجاوز نمی فرمایند
درین بات بسیار ازین طایفه که بزی صوفیان خود را وانمایند توحید وجودی را شائع ساخته اند و
کمال را جز آن نمی دانند و بعلم از عین باز مانده اند و آن اقوال مشائخ را بمعانی متخیله خود فرود آورده
مقتدای روزگار خود ساخته اند و بازار کاسد خود را باین تخیلات رائج داشته اند و اگر بالفرض در عبارات
بعضی از مشائخ ما تقدم الفاظی که تصریح به توحید وجودی دارند واقع شده اند حمل بر آن باید کرد که در ابتدا
در مقام علم الیقین باین کلمات تکلم فرموده اند و در آخر کار ایشان را ازین مقام گزرانیده اند و از علم الیقین
برده اند اینجا کسی نگوید که ارباب توحید شهودی نیز همچنانکه یکی میدانند یکی می بینند پس از عین الیقین نیز
نصیبی دارند زیراکه در جواب گوییم که ارباب این توحید صورت مثالی توحید شهودی را دیده اند نه آنکه
بآن توحید متحقق شده اند توحید شهودی را باین صورت مثالی فی الحقیقت هیچ مناسبت نیست زیراکه در وقت
حصول آن توحید حیرتست حیث تکلم بامری درانموطن نیست و صاحب این توحید وجودی با وجود شهود
صورت مثالی آن توحید شهودی از ارباب علم است چه نفی وجود ماسوا میکند و نفی حکمیت از احکام
از مقوله علم حیرت و علم با یکدیگر جمع نمیشوند پس ثابت شد که صاحب توحید وجودی از مقام عین الیقین
بهره ندارد و صاحب توحید شهودی را بعد از مقام حیرت اگر ترقی واقع شود بمقام معرفت که حق الیقین
است میرسانند و درانموطن علم و حیرت جمع میشوند و علمی که بحیرتست و پیش از حیرتست علم الیقین

منالهم والد مرحوم شیخ کهورن از مردم عیان و بزرگ زاده اند جمع کثیر بایشان وابسته اند محل رحم است زیاده چه تصدیع
نماید والسلام وعلی من اتبع الهدی **مکتوب چهل و سیوم** بسیادت پناه نقابت دستگاه شیخ فرید بخاری
صدور یافته در بیان آنکه توحید دو قسم است شهودی و وجودی و آنچه لابد است توحید شهودی است که فنا
بآن مربوط است و توحید شهودی بعمل شرع مخالفت ندارد بخلاف توحید وجودی و اقوال مشائخ که
ناظر بتوحید شهودی باید فرود آورد تا مخالفت را گنجایش نباشد و توحید شهودی در مرتبه عین الیقین است
که مقام حیرت است و چون ازان مقام میگذرند بحق الیقین میرسند از امثال این احوال تحاشی مینمایند و باز ایستند ذلک
من الالتوا والاعوجة والتمثیلات الموضحة سلمکم الله تعالی سبحانه وعصمکم عما یصمکم وصانکم عما شانکم توحیدیکه در اثنای
راه این طائفه علیه دست میدهد دو قسم است توحید شهودی و توحید وجودی توحید شهودی یکی دیدنست یعنی مشهود
سالک جز یکی نباشد و توحید وجودی یکی موجود دانستن و غیر او را معدوم انگاشتن و با وجود عدمیت مجالی و مظاهر آن
یکی پنداشتن پس توحید وجودی از قبیل علم الیقین آمد و شهودی از قسم عین الیقین توحید شهودی از ضروریات این
راه است چه فنا بی این توحید متحقق نمیشود و عین الیقین بی آن میسر نمیشود زیرا که رویت یکی با استیلاء او مستلزم
عدم رویت ماسوای اوست بخلاف توحید وجودی که نه چنین است یعنی ضروری نیست چه علم الیقین بی این معرفت
حاصل است چه علم الیقین مستلزم نفی ماسوای او نیست غایة ما فی الباب مستلزم نفی علم ماسوای اوست در وقت غلبه
و استیلای علم آن یکی مثلاً شخصی که یقینی بوجود آفتاب پیدا کرد استیلای این یقین مستلزم آن
نیست که ستاره ها را در آنوقت منتفی و معدوم داند اما وقتی که آفتاب را دید البته ستاره ها را نخواهد دید
و مشهود او جز آفتاب نخواهد بود درین زمان که ستاره ها را نمی بیند میداند که ستاره ها معدوم نیستند بلکه موجود
هستند اما مستورند و در شعشعان نور آفتاب مغلوب اند و این شخص با جماعه که نفی وجود ستاره ها در آنوقت کنند
در مقام انکار است و میداند که آن معرفت غیر واقع است پس توحید وجودی که نفی ماسوای یک ذات است تعالی و تقدس
با عقل و شرع در جنگ است بخلاف شهودی که در یکی دیدن هیچ مخالفت نیست مثلاً در وقت طلوع آفتاب
ستاره ها را نفی کردن و معدوم دانستن مخالف واقع است اما ستاره ها را در آنوقت نا دیدن هیچ مخالفت نیست
بلکه آن نا دیدن بواسطه غلبه ظهور نور آفتاب است و ضعف بصر رائی اگر بصر رائی بنور همان آفتاب مکتحل
شود و قوت پیدا کند ستاره ها را از آفتاب جدا بیند و این دید در حق الیقین است پس اقوال بعضی از مشائخ

آن قلب است و قلب از عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوی از تعلق متحقق است و نفس هرچند به تزکیه مطمئنه
گشته است اما بیت هرچند که مطمئنه گردد ٭ هرگز ز صفات خود نگردد ٭ پس خطا را در آن موطن مجال پیدا شد
باید دانست که در ابقای صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس بالکلیه از ظهور صفات
خود ممنوع باشد راه ترقی مسدود میگردد و روح را حکم ملک پیدا میشود و محبوس در مقام خود میگردد و ترقی او
بواسطه مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفه نماند ترقی از کجا شود و سرور کائنات علیه من التحیات انمها و
من التسلیمات اکملها وقتی که از جهاد کفار مراجعت میفرمودند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
جهاد بالنفس را جهاد اکبر فرمودند و مخالفت نفس در همین موطن به ترک عزیمت او نیست بلکه باراده
آن ترکیست مهما امکن بتحقق ترک هم متصور نیست و بهمان اراده آنقدر ندامت و پشیمانی و التجا و تضرع
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه دست میدهد که کار یکساله مثلاً در یکساعت میسر شود برسر اصل سخن
رویم مقررست در هرچیز که اخلاق و شمائل محبوب یافته میشود آنچیز بتبعیت محبوب محبوب میگردد و بیان
این فراست در کریمه فاتبعونی یحببکم الله پس درمتابعت او علیه الصلوة والسلام کوشیدن منجر بمقام محبوبیت آمد
فطوبی لکل عاقل فهی لب النسعی لکمال اتباع حبیبه علیه الصلوة والسلام ظاهراً و باطناً سخن بتطویل انجامید معذور فرمایند
جمال سخن چون از جمیل مطلق است هرچند دراز میگردد زیباتر می آید لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل
ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا سخن بجای دیگر باید برد حامل رقیمه دعا مولانا محمد حافظ اهل علم است
وکثیر العیال از قلت اسباب معیشت متوجه عسکر گشته اگر توجه فرموده از سرکار حضرت آثار سیادت و نقابت دستگاهی
شیخ جیو وظیفه یا امدادی از برای مشار الیه حاصل کنند عین کرم خواهد بود زیاده تصدیع نمود مکتوب چهل و دوم
نیز بشیخ درویش صدور یافته در بیان آنکه بهترین مصقلها از برای زدودن زنگ محبت مادون حق سبحانه
از حقیقت جامعه قلبیه متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام سلّمکم الله تعالی و سبحانه و ابقاکم آدمی
تا زمانیکه بدین تعلقات پراگنده قلوب شتت محروم و مهجور است صیقل مرآت حقیقت جامعه از زنگ
مادون او عز و جل لابد است و بهترین مصقلها در ازاله آن زنگ اتباع سنت سنیه مصطفویه است علی
مصدرها الصلوة والسلام و نتیجه که مدار این بر رفع عادات نفسانی و رفع رسوم ظلمانی است فطوبی
لمن شرف بهذه النعمة العظمی و ویل لمن حرم من هذه الدولة القصوی لقبة المرام آنکه جناب تقوی اعز

تکمیل آن است بمرتبه‌ای که بالکلیه مخالفت ندارد مثلاً در منع بزبان تا انفس بیعت شرعیه است و اندرون نفس با امر الهی
نموده‌اند شریعت و حقیقت است اگر این انفی بتکلف است طریقت است و اگر بی‌تکلف میسر است حقیقت
پس باطن که طریقت و حقیقت است متمم و مکمل ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبل طریقت و حقیقت را اگر در اثنا
راه امری که بظاهر مخالف شریعت و مباین آن ظاهر شوند و ظاهر سازند مبنی بر سکر وقت و غلبهٔ حال است اگر از آن مقام
گذرانند و بصحو آرند آن منافات بالکلیه مرتفع میشود و آن علوم متضاده تمام هبا منثورا میگردند مثلاً جمعی
از سکر باحاطهٔ ذاتی قایل گشته‌اند و بالذات حق را تعالی و تقدس محیط عالم میدانند و این حکم مخالف آرای علمای
اهل حق است ایشان باحاطهٔ علمی قایل‌اند فی الحقیقة آرای علما بصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قایل شوند با
آنکه ذات حق تعالی و تقدس بهیچ حکمی محکوم نمیگردد پس حکم دروی باحاطه و سریان نمودن مخالف آن قول است
یقین که ذات او تعالی بیچون و بیچگونه است بهیچ حکمی را بوی راه نیست آنجا حیرت و نادانی است و در آن موطن جهل
معرفت و سرگردانی محض احاطه و سریان را در آن جناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه قایل
باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اول است و چون آنرا زاید بر متعین نمیدانند آن
تعین را عین ذات میگویند و آن تعین اول که معبر بوحدت است در جمیع ممکنات ساری است پس حکم باحاطهٔ ذاتی
درست آمد اینجا دقیقه‌ایست باید دانست که ذات تعالی و تقدس نزد علمای اهل حق بیچون و بیچگونه است
و ما سوای او چه هست بروی زاید است پس احاطهٔ او را ذاتی نخواهند گفت پس نظر علما از نظر آن صوفیه
بلند افتاده زیرا که نزد آن صوفیه هست نزد این علما داخل ماسوی است و همچنین قیاس است قرب و
معیت ذاتی و موافقت معارف باطن با علوم شریعت ظاهر بتمام و کمال بحدیکه در حقیر و نقیر مجال مخالفت
نماند در مقام صدیقیت است که بالاتر مقام ولایت است فوق مقام صدیقیت مقام نبوت است
علومی که نبی را علیه الصلوة والسلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق
الهام منکشف گشته است در میان این دو علم غیر از فرق وحی والهام نیست پس
مخالفت را چه مجال باشد و در مادون مقام صدیقیت هر مقامی که باشد نحوی از سکر متحقق است
صحو تام در مقام صدیقیت است و بس و فرق دیگر در میان این دو علوم آنست که در وحی
قطعی است و در الهام ظنی زیرا که وحی بتوسط ملک است و ملائکه معصوم‌اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد

همچنانکه درین نشاء روح بی بدن غیر متصور است احوال قلبی بی اعمال صالحه بدنی محالست بسیاری از ملحدان
اینوقت انقسم دعوی مینمایند نجانا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء بحرمة حبیبه علیه الصلوة والسلام والتحیة

مکتوب چهلم بشیخ محمد چتری صدور یافته در بیان تحصیل مقام اخلاص که جزویست از اجزای ثلثه
شریعت و در تحصیل این جز طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و امثال آن الحمد لله و صلی
علی نبیه و رسوله محمد و بعد از طی منازل سلوک و قطع مقامات جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و
سلوک تحصیل مقام اخلاص است که مربوط بفنای آلهه آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزویست
از اجزای شریعت چه شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص پس طریقت و حقیقت خادم شریعت
اند در تکمیل جزو او که اخلاص است حقیقة کار اینست اما فهم هر کس اینجا نرسد اکثر عالم بخواب و خیال آرمیده
اند و بجوز و مویز اکتفا نموده از کمالات شریعت چه دانند و به حقیقت طریقت و حقیقت چه رسند
شریعت را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقت معامله چیست به ترهات
صوفیه مغرور اند و به احوال و مقامات مفتون هداهم الله سبحانه سواء الطریق والسلام علینا و علی عباد الله
الصالحین

مکتوب چهل و یکم بشیخ درویش صدور یافته در ترغیب بمتابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متممان شریعت اند و در بیان علوم شرعیه
و علوم صوفیه که در مقام صدیقیت که اعلای مراتب ولایت است فایض میگردند اصلا مخالف نیست
و باینا ذلک حق سبحانه و تعالی ظاهر و باطن را به متابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة متحلی و متزین گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم محبوب رب العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برای مطلوب و محبوب است
لهذا حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید انک لعلی خلق عظیم و نیز میفرماید تعالی و تقدس
انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم و نیز فرموده تعالی و تقدس ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه ولا
تتبعوا السبل لیست اورا علیه الصلوة والسلام صراط مستقیم خوانده ما سوای او را داخل سبل گردانیده
و اتباع آن منع فرموده و ابن عمر فرموده علیه الصلوة والسلام اظهار الشکر و ابلاغا بالخلق
انه لهم خیر الهدی هدی محمد و نیز فرموده علیه الصلوة والسلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی و فی باطن منهم ظاهر است

خصلت ۱۲

[illegible] بودند [illegible] نه بالبدن درست است آری چند گاه است
[illegible] علماء ظاهر [illegible] این‌ها فوق دستی [illegible] باب توحید
معارف [illegible] به کاری ساختند آنچه [illegible] و آن مکاشفات
[illegible] ما آتاکم الرسول فخذوه وما نهاکم عنه فانتهوا واتقوا الله و چون امور خلاف
[illegible] لاجرم تحصیل مقدمات فنا که مقدمات [illegible]
[illegible] مقدمات و مبادی آن [illegible] تعلق دارد اگرچه بعضی باشند که
[illegible] برکت [illegible] آن ریاضات و مجاهدات حقیقت خود را صفا
[illegible] الموافق [illegible] بتکمیل نقصان العالم باز گردانند
[illegible] مقامات [illegible] نمی‌شود و از تفاصیل تجلیات اسمائی و صفاتی بی‌خبر است و بتقدیر
[illegible] تفصیل مقامات [illegible] میشود و تجلیات بی نهایت او را مشرف میسازند صورت
مجاهده [illegible] کمال ذوق و لذت [illegible] ریاضت است [illegible] تنعم و لذات مصر
[illegible] شود که چون اخلاص از جمله مامورات و جهة الامتثال باشد
و حقیقت [illegible] فنا متحقق نمیشود پس علماء ابرار و صلحاء اخیار که بحقیقت فنا مشرف نشده اند به ترک اخلاص
عاصی باشند [illegible] اگرچه در ضمن بعضی افراد اخلاص باشد
و بعد از فنا کمال اخلاص متحقق میشود و تمام افراد او را شامل می‌باشد و لهذا گفته شده است حقیقت
اخلاص بی فنا صورت نمی‌بندد و گفته اند که نفس اخلاص بی فنا متحقق نمی‌شود مکتوب [illegible] و نهم نیز
بشیخ [illegible] صدور یافته در بیان آنکه مدار کار بر قلب است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
کاری نمی‌گشاید امتثال آن حق سبحانه و تعالی از مادون خود اعراض و به جناب قدس خود اقبال
ارزانی فرماید بحرمة سید البشر [illegible] عن زیغ البصر علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مدار کار
بر قلب است اگر از دل غیر او سبحانه گرفتار است خراب و ابتر است از مجرد اعمال صوری و عبادات رسمی
کار [illegible] سلامتی قلب از التفات با سوای او تعالی و اعمال صالحه که ببدن تعلق دارند [illegible]
باتیان آن امر فرموده هر دو در کار است دعوی سلامت قلب بی اتیان اعمال صالحه باطل است

تصور کرده اند و شهود و معرفت را باوراء راه داده اند ارباب تقلید بمراتب ازینها بهتر اند چه تقلید اینها مقتبس از مشکوة نور نبوت است علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که خود خطا را باو راه نیست و معتقدات مخالفت نارسیدگان کشف از غیر صحیح است مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا ؛ و فی الحقیقة این جماعه منکر ذات اند که اگرچه اثبات شهود ذات میکنند اما نمیدانند که نفس اثبات عین انکارست امام المسلمین امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه نیز فرموده است سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و لکن عرفناک حق معرفتک اداء عدم حق عبادت خود ظاهرست لیکن حصول حق معرفت بنابر آنست که نهایت معرفت در ذات تعالی شانه بیش از آن نیست که به بیچونی و بیچگونگی او بشناسند ساده دلی گمان نبرد که در نفس معرفت عام و خاص مبتدی و منتهی مستوی الاقدام اند گوئیم که او فرق نکرده است میان علم و معرفت مبتدی را علم است و منتهی را معرفت معرفت جز به فنائی نباشد و این دولت جز فانی را میسر نشود مولوی میفرماید **مثنوی** هیچکس را تا نگردد او فنا ؛ نیست ره در بارگاه کبریا ؛ پس چون معرفت ورای علم باشد باید دانست که امریست ورای دانش متعارف که تعبیر از ان بمعرفت میکنند و ادراک بسیط نیز میگویند **شعر** فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست ؛ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست **مثنوی** اتصالی بی تکیف بی قیاس ؛ هست رب الناس را با جان ناس ؛ لیک گفتم ناس را نسناس نه ؛ ناس غیر از جان جان اشناس نه ؛ و چون در فنا نیز اقدام متفاوت اند لاجرم منتهیان را نیز در معرفت تفاضل باشد کسی که فنای وی اتم است معرفت وی اکمل است و کسی که دون اوست در فنا دون اوست در معرفت علی هذا القیاس سبحان الله سخن بمعارف بالستی از بیحاصلی و نامرادی و بی استقامتی و ناثباتی خود می نوشتم و از دوستان مدد و معونت طلب میکردم مرا با مثال این سخنان چه مناسبت **بیت** آنکه از خویشتن چو نیست چنین ؛ چه خبر دارد از چنان و چنین ؛ اما همت بلند پایه و طینت سرمایه نمیگذارد که بپایهای دنیه و سرپایهای سفیه فرود آید بلکه از التفات نماید اگر میگوید از و میگوید اگرچه هیچ نمیگوید اگر میجوید او را میجوید اگرچه هیچ نمی یابد اگر حاصلی دارد او را دارد اگرچه هیچ ندارد و اگر وصل است او را وصل است اگرچه بیحاصل است در عبارات بعضی اکابر قدس الله تعالی اسرارهم العلیة که شهود ذاتی و تحقق شده است معنی آن بر غیر ارباب کمال ظاهر نیست بلکه رسیدگان در فهم آن معنی محالست **ع** در نیابد حال پخته هیچ خام ؛ پس سخن کوتاه باید و السلام ؛؛

فاتحه خوانند والسلام ‹ مکتوب صد و نود و هفتم بشیخ محمد خیری صدور یافته در تحریض اتباع سنت سنیه
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و در ترغیب حصول نسبت نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم مراسله شریفه
و مکاتبه لطیفه که از روی کرم اصدار فرموده بودند بمطالعه آن مسرور و مبتهج گردید استقامت و ثبات خود بر
طریقه علیه نقشبندیه نوشته بودند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی ببرکت اکابر این طریقه علیه
ترقیات بی نهایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت احمر است و مبنی بر متابعت سنت علی مصدرها الصلوة
والسلام والتحیة این فقیر از تقدم وقت خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات و هنگامه
بیان نخته بود کاری که باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند و الحال آرزوی نمانده است الا آنکه احیای سنتی از
سنن مصطفویه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات نموده آید و احوال و مواجید مر ارباب ذوق را مسلم باشد
می باید که باطن را بنسبت خواجها قدس الله تعالی اسرارهم معمور داشته ظاهر را بالکلیت متابعت سنن ظاهره مستحلی
و متزین دارند مختصر همه کار نسبت غیر این همه هیچ ۞ نماز پنجگانه را در وقت اول ادا نمایند الا عشا را مستحب
که تا ثلث شب تاخیر در ان مستحب است درین امر فقیر بی اختیار است نمی خواهد که سر مو تاخیر را در ادای صلوة گنجایش باشد
و عجز بشریت مستثنی است ‹ مکتوب صد و نود و هشتم نیز بشیخ محمد خیری صدور یافت در گرفتاری بذات بحت تعالی و
تقدس که منزه است از اعتبار اسما و صفات و شیون و اعتبارات و در مذمت جماعه نارسیدگان که چون را بیچون
تصور کرده بان گرفتار مانده اند و در تفاوت اقدام اهل فنا که مترتب است بر آن تفاوت علوم و معارف و
امثال آن مکتوب شریف رسید موجب فرحت گشت حق سبحانه و تعالی همواره و با خود دارد و یک لحظه با غیر خود
بگذارد و هرچه ما دون ذات بحت است تعالی شانه معبر بغیر است اگرچه اسما و صفات باشد و آنکه متکلمین صفات را لا هو و لا
غیره گفته معنی دیگر دارد و از غیر غیر مصطلح خواسته اند و بآن معنی نفی کرده اند نه بمعنی مطلق و نفی خاص مستلزم نفی عام
نیست و از ان ذات عز سلطانه جز بسلوب تعبیر نمی توان کرد در آن مرتبه هرچه اثبات است الحاد است و بهترین
تعبیرات و جامع ترین عبارات لیس کمثله شئ است که بزبان فارسی ترجمه آن بیچون و بیچگونه است و علم
و شهود و معرفت را بهو سبحانه راه نیست هرچه می بینند و میدانند و می شناسند غیر اوست تعالی آنها گرفتاری
گرفتاری بغیر اوست پس نفی آن لازم باشد و در تحت کلمه لا اله در آورده اثبات آن ذات بیچون و بیچگون را
بکلمه الا الله می باید کرد و این اثبات اول التقلید است و آخراً به تحقیق و بعضی ارباب سلوک بنهایت کار نارسیده چون را بیچون

چون برفروخت ٭ هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت ٭ تیغ لا در قتل غیر حق براند ٭ در نگر زان پس که بعد از لا چه ماند ٭
ماند الا الله باقی جمله رفت ٭ شاد باش ای عشق شرکت سوز زفت ٭ مکتوب سی و ششم نیز بملا حاجی محمد لاهوری
صدور یافت در بیان آنکه شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و مطلبی نیست که در حصول آن
بماورای شریعت احتیاج افتد طریقت و حقیقت خادمان شریعت اند و ما یناسب ذلک حققنا الله سبحانه
و ایاکم بحقیقة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوات والسلام والتحیة و یرحم الله عبدا قال آمینا
شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون شریعت
متحقق شد رضای حق سبحانه و تعالی حاصل گشت که فوق جمیع سعادات دنیویه و اخرویه است و رضوان
من الله اکبر پس شریعت متکفل جمیع سعادات دنیویه و اخرویه آمد مطلبی نماند که بماورای شریعت در آن مطلب احتیاج
افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادم شریعت اند در تکمیل جزو ثالث که اخلاص
است پس مقصود از تحصیل آن هر دو تکمیل شریعت است نه امر دیگر ورای شریعت احوال و مواجید و علوم
و معارف که صوفیه را اثنای راه دست میدهند از مقاصد نیستند اوهام و خیالات اند که تربی بها اطفال الطریقة
از جمیع اینها گذشته بمقام رضا باید رسید که نهایت مقامات سلوک و جذبه است چه مقصود از طی منازل
طریقت و حقیقت ماورای تحصیل اخلاص نیست که مستلزم مقام رضا است از تجلیات سه گانه و مشاهدات عارفانه
گذرانیده از هزاران یکی را بدولت اخلاص و مقام رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد می شمرند و
مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتار زندان وهم و خیال می مانند و از کمالات شریعت
محروم میگردند کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب آری حصول مقام
اخلاص و حصول مرتبه رضا منوط بطی این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها
معدات مطلوب باشند و مقدمات مقصود حقیقت این معنی بصدقه حبیب الله علیه و علی آله الصلوات والسلام
برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجامید و شاهد شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت
هر چند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق بحقیقت شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن
بعد از عشره کامله حقیقت امر کما هو بظهور آمد الحمد لله علی ذلک حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه مبارکا علیه قضیه مغفرت
پناه میان شیخ جمال جمیع اهل اسلام را باعث حزن و تفرقه است مخدوم زاده های ایشان را از جانب فقیر عزا نموده

اطلاع بر حقیقت این جواهر خرد اکمل افراد اولیاء الله مسلّم است که مراتب سلوک را به تفصیل گذرانیده به نهایت النهایت رسیده اند
نه هر گدائی مرد میدان این شود ، پشه آخر سلیمان کی شود . و اگر به محض فضل ایزدی تعالی شانه نظر بصیرت صاحب
دولتی را به تفصیل مرتبه وجوب علی حسب الامکان واکشایند به مطالعه حصول این جواهر را دران موطن نیز نمایند و این جواهر صغیره و کبیره
در رنگ ظلال آن جواهر حقیقیه معلوم فرمایند ع این کار دولت است کنون تا کرا رسد . ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
منع از اظهار حقایق عالم امر بواسطه دقت معانی آنهاست تا هر کوته نظری از انجا چه فرا گیرد در سخنان در علوم که اشرف و اتم است و اوتیتم من
العلم الا قلیلا اشرف انداز این ماجرا آگاه شد ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها . مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ، ورنه
در مجلس رندان خبری نیست که نیست . والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلیهم من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها
داد و مهاتاینا بخاطر آید که از جواهر عقل علیا نیز به تحریر آورده شود و باید دانست که ابتدای آن جواهر از صفات اضافیه است که کالبرزخ
بین الوجوب والامکان و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است و قلب را از صفات اضافیه تعلق است
و تجلیات اینها مشرفست البقیه این جواهر علیا که فوق صفات حقیقیه اند داخل دائره حضرت ذات اند تعالی و تقدس لهذا تجلیات اینها را
برنگ تجلیات ذاتیه میگویند سخن از انجا راندن مصلحت نیست ع قلم اینجا رسید سر بشکست . مکتوب نود و پنجم بمیان جامع لاهوری
صدور یافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در مقام برابرست نجانا الله سبحانه و ایاکم عن زیغ البصر بحرمة سید البشر علیه وعلی آله
الصلوات والتسلیمات مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس اماره است و تطهیر آن از عبادت آلهه باطله که ناشی است از وجود
هوای نفسانی تا حقیقة جز یک معبود برحق تعالی و تقدس قبله توجه نماند و هیچ مقصودی بروی نگزینند چه مقاصد از حد
دینی وجه انعطاف دنیوی [illegible] هر چند از حسنات است اما کار ابرار است [illegible] آنرا سیئه میدانند و خیر یکی را مقصود
نمیشمارند و لیت و البته بحصول فنا است و تحقق محبت ذاتی که در موطن انعام و ایلام متساوی است از تغیب
آنچنان آنست که از نعیم اگر بهشت را خواهند برای آن خواهند که محل رضای اوست تعالی و تقدس و در طلب
آن مرضی اوست عز سلطانه و از دوزخ پناه آن جویند که مقام سخط مولی است تعالی نه مقصود از بهشت طلب
حظ نفس است و نه فرار از دوزخ بواسطه رنج و محنت چه هر چه از محبوب است نزد این بزرگواران مرغوب است و عین
مطلوب کل ما یفعله المحبوب محبوب حقیقت اخلاص محبوب اینجا دست میدهد و خلاصی از آلهه باطله اینجا حاصل میشود و کلمه توحید
اینجا راست می آید و بدونه خرط القتاد بی محبت ذاتی که بملاحظه صفات و بی توسل انعام و اکرام محبوب است
کار در خلل است و عنای مطلوب بی این محبت شرک بسوزد دست نمی دهد . مثنوی عشق آن شعله است کو

آخرت عزیزیست حیف از این دولت مرا ز قبیل جمعی حاضر شده است اما حسن الدین والدنیا توجه تجاری جمعی از مشائخ که خود را با
خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و بظاهر رغبت می نمایند فی الحقیقت هیچ
تعلقی ندارند و همه فارغ و آزاد اند رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله تجارت و بیع ایشان مانع ذکر
خدا نیست در عین تعلق با این امور بی تعلق اند حضرت خواجه نقشبند فرموده اند قدس الله تعالی سره
الاقدس که در بازار منا تاجری را دیدم که پنجاه هزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از
حق سبحانه غافل نگشت

مکتوب سی و چهارم نیز بملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان جواهر
عالم امر بطریق بسط و تفصیل رزقنا الله سعادة الدارین وابسته باتباع سید کونین است علیه و علی آله
من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها فلسفی که دیدهٔ بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت علیه و علی
آله الصلوات والسلام والتحیة مکتحل نشده است از حقیقت عالم امر نابیناست فضلا عن ان یکون له شعور عن مرتبة
الوجوب تعالی و تقدس نظر کوتاه او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا نیز ناتمام است جواهر خمسه که اثبات نموده اند
همه در عالم اند نفس و عقل را که از مجردات شمرده است از نادانی است نفس ناطقه خود همین نفس اماره است که
پرکینه محتاج است و بالذات خسیس است و بذات و پستی است عالم امر را چه نسبت و تجرد را با وی چه مناسبت و عقل خود
ادراک نمی کند از معقولات مگر اموری را که بمحسوسات مناسبت دارند بلکه حکم محسوسات پیدا کرده اند اما امری که بمحسوسات
مناسبت ندارد و شبه و مثال او در مشاهدات پیدا نیست در ادراک عقل نمی آید و بند او به کلید عقل نمی گشاید لهذا نظر او از احکام
بیچونی کوتاه است و در غیب محض گمراه و این علامت عالم عقل است عالم امر را رو به بیچونی است و توجه به بیچگونگی
ابتدا عالم امر از مرتبه قلب است و فوق قلب روح است و فوق روح سر است و فوق سر خفی است و فوق خفی اخفی پنجگانه عالم امر اینست
اگر جواهر خمسه گویند گنجایش دارد و از کوته نظری خذف ریزه چند را فراهم آورده جواهر انگاشته استعداد ادراک این جواهر
خمسه عالم امر و اطلاع بر حقایق آنها نصیب کمل تابعان محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم و چون
در عالم صغیر که انسانست نمونه ایست از آنچه در عالم کبیر است در عالم کبیر نیز اصول این جواهر خمسه ثابت باشد عرش مجید
مبدا این جواهر کبیر است در رنگ قلب انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش الله تعالی گویند و باقی مراتب این جواهر
پنجگانه فوق العرش است و عرش برزخ است در میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر در رنگ قلب انسان که برزخ است
در میان عالم خلق و عالم امر در عالم صغیر قلب و عرش اگرچه در عالم خلق بظاهر نمایان اند از عالم امر اند لیکن از بیچونی و بیچگونگی وا اند

اوّلی

جلد اول

ازین بابت حصول نفع اند است اما علم شان در حق ذاتهای ایشان نافع نیامد هر چند تایید شریعت و تقویت ملت بر ایشان مترتب است
زانکه گاه است که این تایید و تقویت از اهل فجور و ارباب شرور هم می آید چنانکه سید انبیا علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
از تایید آن مرد فاجر خبر داده اند و فرموده ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ پارس اند که از مس و آهن
هر چه با وی رسد زر گردد و حلی می حد ذاته بر حجریه خود است و همچنین آتشی که در سنگ و نی موجود است عالم ها از آن آتش محصول
منافع است اما آن سنگ و نی را از آن آتش محرومی بی نصیب بلکه گوییم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت را
بر ایشان تمام ساخت ان اشد الناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه چگونه مضر نباشد علمیکه نزد خدا عز و جل عزیز است و
اشرف موجودات آنرا وسیله دنیای دنیه از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است و بدترین
مخلوقات پس عزیز خدا عز و جل خوار ساختن و ذلیل او سبحانه عزت دادن بغایت مستقبح است فی الحقیقة معارضه است
با حق سبحانه و تعالی تدریس و افتا وقتی نافع آید که خالصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت
خالی باشد و علامتش بی رغبتی بود از دنیا و ما فیها علمائی که باین بلا مبتلا اند و محبت این دنیه
گرفتار از علمای دنیا اند ایشانند علمای سوء و شرار مردم و لصوص دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین
میدانند و بهترین خلایق می انگارند و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزی شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر جمع ساخته
آن عزیز سر آن را استفسار نمود لعین گفت که علمای سوء این وقت درین کار با من مدد عظیم کردند و مرا ازین مهم فارغ ساختند
والحق درین زمان هر سستی و مداهنتی که در امور شرعیه واقع شده و هر فتوری که در ترویج ملت و دین ظاهر گشته
است همه از شومی علمای سوء است و فساد نیات ایشان آری علمائی که از دنیا بی رغبت اند و از حب جاه و ریاست
و مال و رفعت آزاد از علمای آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات و بهترین خلایق ایشانند که فردای
قیامت سیاهی ایشان را با خون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پله این سیاهی خواهد چربید و نوم
العلماء عبادة در شان ایشان متحقق است ایشانند که جمال آخرت در نظر شان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت
آن مشاهد گشته آنرا بنظر بقا دیده اند و این را بداغ زوال متسم یافته اند لاجرم خود را بباقی سپردند و از فانی
باز داشتند شهود عظمت آخرت ثمره شهود جلال لایزالی است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم شهود عظمت آخرت است
لان الدنیا والآخرة ضرتان ان رضیت احدیهما سخطت الاخری اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است

که خدمت فقرا و آینده و رونده بکنند و از آب و نان ایشان خبردار باشند مسلم است و اگر بابعضی گفته اند که تربیت جماعه
طالبان بکنند و در مقام مشیخت بنشینند ممنوع است و در مرتبه اخیر از ملاقات این فقیر حضرت ایشان فرموده بودند که
شما بکنید که شیخ الهداد از جانب یار رفته بعضی طالبان مشغولی تجویز بکنید و احوال بعضی را بیار رسانید که ما را تا به حضور طلبیدن و مشغولی
گفتن و احوال رسیدن بنسبت فقیر درین باب هم توقف بود چون ضرورت شد فقیر هم آنقدر تجویز نمود این قسم تبلیغ از جنس
سفارت محض است علی الخصوص که منتهی بر ضرورت باشد و الضرورة تتقدر بقدرها این سفارت هم مخصوص بزمان حیوة
ایشان بوده بعد از ارتحال ایشان مشغولی گفتن و حال طالبان پرسیدن داخل خیانت است نوشته بودند که
نسبت پیر دستگیر باقی ماند یعنی زیادتی و نقصان نه پذیرد مخدوما تکمیل صناعت نحو حتما افکار است نحوی که سیبویه
وضع کرده بود افکار متأخران آنرا ده چند زیاده کرده است همان طرف ماندن خود عین نقص است نسبتی که حضرت
خواجه نقشبند داشتند در زمان حضرت خواجه عبدالخالق قدس سرهما علی هذا القیاس علی الخصوص که حضرت
خواجه ما در صدد تکمیل این نسبت بوده اند و آنرا تمام نمیدانستند که اگر حیوة وفا میکرد و با داده خداوندی جل سلطانه این نسبت
را تا بجایی برند سعی کردن در عدم زیادتی آن مناسب نیست و فقیر نمیداند که این نسبت چه طور با شما خواهد ماند شما خود نسبت
علاحده دارید به نسبت ایشان مناسبت ندارد و این سخن مکرر در حضور ایشان مشخص شده بود شیخ الهداد حقیر نسبت
را چه داند که چیست نحوی از حضور قلبی داشت دیگر از هم معلوم نیست که چه حالت دارد بر پا دارنده آن نسبت کیست
و انما بندا فقیر هم مدام الکس باشد وقعات را اعتبار نهند که خیالی اند صدقی ندارند شیطان دشمن قوی است از تسویلات
او امن نیست الا من عصمه الله تعالی و از سبب بیتهای مکتسبه نوشته بودند مخدوما آن سالک بدین ابیات احتیاج نبود چنانکه در حضور
مذکور شده بود الحال هم آن سلب حال موجود است زایل نشده آنرا زایل تصور کردن خیالست آوازیکه از دل بشنوند
بآن التفاتی ندارد اخگری را که سرد میسازند آتش ازوی زایل میگردد و بعد از آب انداختن هم اخگری در وی میماند
نمیتوان گفت که هنوز آتش در وی مکنون است وقایع را اعتبار نیست این سخن اگر امر در پوشیده است منتظر باشند
فردا ان شاء الله تعالی بظهور خواهد پیوست چون شما مبالغه نوشته بودید بضرورت در جواب آن سخن گفته شد
والا بی تقریب سخن کردن میسر نمیشود مکتوب سی و سیوم به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافت در بیان
ذم علمای سوء که به محبت دنیا گرفتار اند و علم را وسیله حصول دنیا ساخته و در مدح علماء دنیا و کم از
دنیا به رغبت گشته اند علما را محبت دنیا و رغبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمال ایشانست خلایق را

دولت عظمی مشرف بحسب اینمقام را امتیاز تام است از ارباب مقامات دیگر که مشابهتی باینها کمتر دارند بخلاف
بمقامات دیگر که باینها مشابهتی دارند و او وجه دون وجه این نسبت از گذشت اصحاب کرام در حضرت مهدی
علیه السلام مربوط است باز بظهور خواهد یافت ان شاء الله تعالی ایما از مشائخ طبقات رحمهم الله سبحانه کم کسی باین مقام خبر داده
است فکیف که از علوم و معارف آن سخن کرده باشد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم غایة
ما فی الباب چون اصحاب کرام را این نسبت عزیز الوجود در اول قدم بظهور آمده بود و بکمال رسیده و دیگری را اگر باین دولت مشرف
سازند و بهره از نسبت اصحاب کرام مرتب شوند بعد از قطع منازل جذبه و سلوک و طی علوم و معارف آنها باین دولت عظمی مستسعد
خواهند گشت و ابتدای ظهور این نسبت مخصوص به برکت صحبت سید البشر است علیه و علی آله الصلوات والتحیات
والبرکات والتسلیمات اما تواند بود که از مشائخ کسی را باین برکت مشرف سازند تا صحبت او نیز در ابتدا سبب ظهور
این نسبت میگردد ؎ فیض روح القدس ار باز مدد فرماید ؎ دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ؎ درینوقت درین
نسبت باسم اندراج النهایة فی البدایة متحقق شود چنانکه در صورت تقدم جذبه بر سلوک متحقق است زیاده برین بیان
گنجایش ندارد شعر من بعد هذا ما یدق صفاته ؎ وما کتمه احظی لدیه واجمل ؎ بعد هذا اگر ملاقات واقع شد و ان
جناب لب مستمعان متفطنه حسن استماع دریافت شمه از اینمقام ان شاء الله تعالی در معرض ظهور خواهد آورد و هو سبحانه الموفق
در باب بعضی از یاران قلمی فرموده بودند این فقیر از زلات ایشان درگذراند حق سبحانه و تعالی ارحم الراحمین است
عفو فرماید اما یاران را نصیحت فرمایند که در حضور و غیبت در مقام آزار نباشند و تغییر اوضاع خود بکنند ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم واذا اراد الله بقوم سوءا فلا مرد له وما لهم من دونه من وال در باب میان شیخ الهداد خصوصا
نوشته بودند فقیر را هیچ مضایقه نیست اما مدتی است از تغییر وضع خود مشار الیه در کار است کالندم توبه استشفاع
فرع ندامت است بهر تقدیر فقیر از جانب خود در مقام گذشت است جانب دیگران ایشان دانند دیگر سر نشد را منزل خود
اخصو فرمایند محبت و نسبت ها هم بهیچ نه از آن قبیل است که بامور عارضه گسسته گردد زیاده چه نویسد والسلام
مخدوم زادها و سایر اهل بیت مدعا خصوصا بعد از تسوید این رقیمه بخاطر ریخت که سخن را در باب یاران
بو عفو از آن وضع تر بود که در اجمال بهام است تا چه مفهوم شود مخدوما عفو بر تقدیری مطلوب و مقصود است
که آنجا آن اوضاع را بدهند و در مقام ندامت باشند والا عفو گنجایش ندارد نوشته بودند که پیر دستگیر قدس سره
اینمقام را شهادت بجماعه شیخ الهداد سپرده بودند این سخن بیانی می طلبد اگر پیر ... باین معنی گفته اند

در کثرت مطابق واقع نباشد پس حکم این بزرگواران کاذب باشد چه غیر مطابق واقع و نفس الامر است زیرا که جواب
گوییم که این بزرگواران با بدارهٔ شهود خود حکم کرده اند و در رنگ آنکه شخصی حکم کند بانکه صورت زید را در مرآت
دیده ام این حکم نیز مطابق واقع نیست چه در مرآت آن صورت را ندیده است چه صورت در مرآت اصلا نیست تا دیده شود آن
شخص را در این حکم عرفا کاذب نگویند هر چند مطابق نفس الامر نباشد که او در این حکم معذور است و علامت کذب از وی مرفوع
است کما مر سابقا مقصود از اظهار این احوال که شایان استتار اند آنست تا دانسته شود که اگر قبول وحدت وجود بوده است
از کشف بوده است نه از روی تقلید و اگر انکار است هم از الهام است گنجایش انکار ندارد و هر چند بر غیر حجت نیست
جواب دیگر از برای دفع شبهه آنست که افراد عالم با یکدیگر در بعضی امور شرکت دارند و در بعضی دیگر امتیاز و همچنین است اشتراک ممکن
با واجب تعالی و تقدس در بعضی امور عرفیه هر چند بالذات ممتازند پس بتقدیر غلبهٔ محبت بالاتحاد امتیاز از نظر مخفی میگردد و بالاشتراک
در نظر میماید پس درین صورت اگر حکم بعینیت یکدیگر کنند مطابق واقع خواهد بود و کذب را اصلا مجال نخواهد ماند و احادیث ذاتی و
مثال آنرا نیز بر همین قیاس باید کرد والسلام

مکتوب سی و دوم به میرزا حسام الدین احمد صدور یافته در بیان کمالی
که مخصوص باصحاب کرام است رضوان الله تعالی علیهم و از اولیا کم کسی بآن کمال مشرف شده است و در حضرت
مهدی بوجه اتم ظهور خواهد یافت و آن کمال فوق نسبت جذبه و سلوک است و در بیان آنکه کمال صناعت بتلاحق
افکار است و زیادتی آن بتتابع انظار نسبت پیر اگر بهمان صرافت ماند موجب نقصان است مرید رشید تواند که آنرا کامل
سازد و بیان سبب ذلک: التفات نامهٔ گرامی ورود یافت لله سبحانه الحمد والمنة که دور افتادگان از یاد نرفته اند و
بتقریبی بلند کو میکند ع باری بهیچ خاطر خود شادی کنم: از عدم دریافت نسبت خاصهٔ پیر دستگیر علیه الرحمة
نوشته بودند و سبب آنرا پرسیده مخدوما شرح امثال این سخنان بطریق تحریر بلکه بتقریر هم مناسب نمی نماید تا در
فهم کسی چه در آید و از انجا چه فراگیرد حضور بشرط حسن ظن با طول صحبت بهر نهج که باشد در کار است و بدون آن خرط القتاد
است ع سوده شنی باید و خوش فهمتابی: تا با تو حکایت کنم از هر بابی: اما بحکم سؤالی را جوابی باید اینقدر وامی
نماید که هر مقامی را علوم و معارف دیگر است و احوال و مواجید دیگر در مقامی مناسب ذکر و توجه است و در مقام
دیگر تلاوت و نماز است مقامی مخصوص بجذبه است و مقامی بسلوک و مقامی با این هر دو دولت ممتاز است
و مقامی است که از هر دو جهت جذبه و سلوک جدا است نه جذبه را با و مناسبت و نه سلوک را بآن تعلقی این مقام بس شگرف است
اختصاص با انبیا دارد علیهم و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها باین مقام ممتازند و باین

کلامی که مخالف حس و عقل و شرع است و گاهی همین محبت باعث حکم باحاطه و قرب ذاتی می گردد و انقسام توحید تجلی از دو
قسم سابق است و داخل دائره حال است هر چند مطابق نفس الامر و موافق شریعت نیست و تطبیق آن به شریعت و نفس الامر
تکلف محض است در رنگ تکلفات بارده فلسفیه که اسلامیین اینها میخواهند که اصول فاسده خود را بقوانین شرعیه مطابق
بسازند کما لا یخفی علی العلماء و مثل آن از این قبیل است نهایة ما فی الباب خطای کشفی حکم خطای اجتهادی دارد که
ملامت و عتاب از آن مرفوع است بلکه یک درجه از درجات صواب در حق او متحقق است اینقدر تفاوت دارند که
مقلدان مجتهد حکم مجتهد دارند و درجه از درجات صواب بر تقدیر خطا نیز میابند بخلاف مقلدان اهل کشف که معذور
نیستند و از درجه صواب بتقدیر خطا محروم اند چه الهام و کشف بر غیر حجت نیست و قول مجتهد بر غیر حجت است پس
تقلید اول بر تقدیر احتمال خطا جائز نباشد و تقلید ثانی بر تقدیر احتمال خطا جائز است بلکه واجب و شهود بعضی از سالکان
که در مرایای تعینات کونیه است نیز از قبیل احکام سابقه است و این شهود را شهود وحدت در کثرت نامیده اند
زیرا که واجب تعالی و تقدس که بیچون و بیچگونه است هرگز در مرایای چونی نگنجد و در مجالی چندی نماید لامکانی در
مکان گنجایش ندارد و بیچون را بیرون دائره چون باید جست لامکانی را ماورای مکان باید طلبید آنچه در آفاق و
انفس دیده میشود آیات اویند سبحانه و تعالی و تقدس قطب دائره ولایت یعنی حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره
فرموده اند بلکه هر چه دیده شد و شنیده شد و دانسته شد آن همه غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد بیت در تنگنای
صورت معنی چگونه گنجد در کلبه گدایان سلطان چه کار دارد + صورت پرست غافل معنی چه داند آخر گویا جمال
جانان پنهان چه کار دارد + اگر گویند که در عبارات اکثر مشایخ نقشبندیه و چه غیر ایشان واقع شده است
که تعبیر است در وحدت وجود و قرب و معیت ذاتیه و در شهود وحدت در کثرت و احدیت در کثرت جواب گوئیم که
این احوال و شهود در توسط احوال ایشان روی داده باشد و بعد از آن از این مقام گذرانیده باشند چنانچه این
فقیر از احوال خود در ما تقدم نوشته است جواب دیگر آنست که جمعی را با وجود نگرانی تمام در باطن بجانب احدیت صرف
ظاهر ایشان که در کثرت بین است بآن احکام و آن شهود مشرف میسازند و در باطن نگران احدیت اند و در ظاهر
مشاهد مستهلک در کثرت چنانچه از حال والد خود خبر داده است در اوائل این مکتوب و تحقیق این جواب بتفصیل در
رساله که در تحقیق مراتب وحدت وجود نوشته شده است این مقام متحمل زیادتی بر آنچه مذکور شد نیست
دست نمیدهد که چون در نفس امر وجودات متعدده باشند قرب و احاطه ذاتیه نباشد و شهود وحدت

عین جائز العدم نگردد وانقلاب حقایق محالست عقلاً وشرعاً صنعه کل شیء بر دیگری ممتنع است احاطه وسریان عجب است که شیخ محی الدین وتابعان او ذات واجب تعالی را مجهول مطلق میگویند ومحکوم علیه بحکمی نمی دانند مع ذلک احاطه ذاتی وقرب ومعیت ذاتیه اثبات می نمایند وآنچه حکم علی الذات تعالی وتقدس فالصواب ما قاله العلماء من اهل السنة من القرب العلمی والاحاطة العلمیة ودر زمان حصول علوم ومعارف منافی مشرب وجودی این فقیر را اضطراب تمام بود که مبادا این توحید امر دیگر عالی تر میدانست وبتضرع وزاری دعا میکرد که این معرفت زائل نگردد تا آنکه حجب تمام از روی کار زائل گشتند وحقیقت کما ینبغی منکشف شد معلوم گشت که عالم هر چند مرایای کمالات صفاتی است ومجالی ظهورات اسمای اما مظهر عین ظاهر نیست وظل عین اصل نه چنانکه مذهب اهل توحید وجودی است این بحث بمثالی واضح گردد مثلاً عالمی ذوفنونی خواست که کمالات متنوعه خود را در عرصه ظهور جلوه دهد وخفایای مستحسنه خود را در معرض وضوح آرد بایجاد حروف واصوات نمود ودر مرایای آن حروف واصوات آن کمالات مخفیه را ظاهر ساخت درین صورت نتوان گفت که این حروف واصوات که مجالی ومرایای آن کمالات مخفیه شده اند عین آن کمالات اند یا محیط آن کمالات اند بالذات یا قریب اند بآنها بالذات یا معیت دارند بلکه نسبت درمیان دالیة ومدلولیة است حروف واصوات ایشان دوال بیش نیستند بر آن کمالات ودآن کمالات بر صرافت اطلاق خود اند آن نسبتها که پیدا شده است از روی اوهام وخیالات است فی الحقیقة از آن نسبتها هیچ ثابت نیست لیکن چون درمیان آن کمالات وآن حروف واصوات مناسبة ظاهریة ومظهریة ومدلولیة ودالیة متحقق است همین مناسبة بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث حصول آن نسبتهای وهمیه میگردد ونفس الامر آن کمالات از جمیع این نسب معرا ومبرا است وما نحن فیه نیز غیر از علاقه دالیه ومدلولیه وظاهریه ومظهریه نیست عالم علم بر وجود صانع خود است تعالی وتقدس ومظهر است مر ظهور کمالات اسمای وصفاتی اوراسبحانه وهمین علاقه بعضی را بواسطه بعضی عوارض باعث بعضی احکام وهمیه میگردد بعضی را کثرت مراقبات توحید برین احکام می آرد که صورت آن مراقبات در متخیله نقش می بندد وبعضی دیگر را علم توحید وتکرار آن بنحوی از ذوق بآن احکام می بخشد واین وصورت التوحید معلم لند وداخل دایره علم مجال کاری ندارند وبعضی دیگر را منشاء این احکام غلبه محبت است که بواسطه استیلای حب محبوب غیر محبوب را از نظر محب میپوشد وجز محبوب هیچ چیز نمی بیند نه آنکه در نفس الامر غیر محبوب هیچ نیست

از انکار وحدت وجود مینمایند آن شخص نقل ازین فقیر التماس نمود که آنچه حقیقت است درین باب بخدام عالی الشان بنویسیم هر دم
ازین نقل ناچیز چه خبر بگیرند و در سوء ظن نیفتند که ان بعض الظن اثم اجابة لمسؤله بچند کلمه متصدع گشت مخدوما مکرما معتقد فقیر
از خوردی باز مشرب اهل التوحید بود والد فقیر قدس سره بظاهر برهمین مشرب بوده اند و بر سبیل دوام بهمین طریق اشتغال
داشته اند با وجود حصول نسبت تمام در باطن که بجانب مرتبه بیکیفی داشته اند و بحکم ابن الفقیه نصف الفقیه فقیر را
ازین مشرب از روی علم حظ وافر بود و لذت عظیم داشت تا آنکه حق سبحانه و تعالی بمحض کرم خویش بخدمت ارشاد پناهی
حقایق و معارف آگاهی مؤید الدین الرضی شیخنا و مولانا و قبلتنا محمد الباقی قدسنا الله تعالی بسره رسانید و ایشان
بفقیر طریقه علیه نقشبندیه تعلیم فرمودند و توجه بلیغ بحال این مسکین مرعی داشتند بعد از ممارست این طریقه علیه در
اندک مدت توحید وجودی منکشف گشت و غلوی درین کشف پیدا شد علوم و معارف این مقام فراوان ظاهر
گشتند و کم دقیقه از دقایق این مرتبه مانده باشد که آنرا منکشف نگردانیدند دقایق معارف شیخ محی الدین
ابن العربی را کما ینبغی لایح ساختند و بتجلی ذاتی که صاحب فصوص آنرا بیان فرموده است و نهایت عروج جز آنرا
نمیداند و در شان آن تجلی می گوید و ما بعد هذا الا العدم المحض بآن تجلی ذاتی مشرف گشت و علوم و معارف آن
تجلی را که شیخ مخصوص بخاتم الولایه میداند نیز بتفصیل معلوم شد و سکر وقت و غلبه حال درین توحید بحدی
رسید که در بعضی عریضها که بحضرت خواجه نوشته بود این دو بیت را که سراسر سکر است نوشته بود رباعی
ای دریغا کین شریعت ملت اعمائی است ٭ ملت ما کافری و ملت ترسائی است ٭ کفر و ایمان زلف و روی آن پری
زیبائی است ٭ کفر و ایمان هر دو اندر راه ما یکتائی است ٭ و این حال تا مدت مدید کشید و از شهور بسنین انجامید
ناگاه عنایت بی غایت حضرت جل سلطانه از دریچه غیب در عرصه ظهور آمد و پرده روپوش بیچونی و بیچگونی
را برانداخت علوم سابق که منبی از اتحاد و وحدت وجود بوده اند رو بزوال آوردند و احاطه و سریان
و قرب و معیت ذاتیه که در آن مقام منکشف شده بود مستتر گشتند و بیقین الیقین معلوم گشت که صانع
را جل شانه با عالم ازین نسبتهای مذکوره هیچ ثابت نیست احاطه و قرب او تعالی علمی است چنانچه مقرر
اهل حقست شکر الله تعالی سعیهم و او سبحانه با هیچ چیز متحد نیست او است تعالی و تقدس
و عالم عالم او سبحانه بیچون و بیچگونه است و عالم سراسر بداغ چونی و چگونی متسم بیچون را عین چون
چون نتوان گفت و واجب تعالی را عین ممکن نتوان خواند قدیم هرگز عین حادث نشود ممتنع العدم

این را بمثالی وسهم گردانیم مثلاً شعبده بازی در پردهٔ نشسته صورتهای جماد چند را در حرکت می آرد و افعال عجیبه در آنها ایجاد می نماید جماعه که حدید البصر بودند میدانند که جاعل این افعال در آن صورتهای جماد یه آن شخص پرده نشین است اما مباشران افعال همان صورتهای اند امّا میگویند که صورت متحرکست نمی گویند که شعبده باز محرکی است نفس الامر درین حکم بحق ایشانند انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهمین حکم ناطق اند حکم بوحدت فعل از جمله سکریات است بل الحق الصریح ان الفاعل متعدد و خالق الافعال واحد و همچنین است علومی که در توحید وجود گفته اند مبنای آن بر سکر وقت و غلبه حالست علمای که درستی علوم لدنیه مطابقت است با صریح علوم شرعیه اگر سر موتجاوز است از سکر است والحق ما حققه العلماء من اهل السنة والجماعة وما سوی ذلک اما زندقه والحاد او سکر وقت و غلبه حال و این تمام مطابقت در مقام عبدیت میسر است در ماورای این نحوی از سکر متحقق است و اگر بگویم شرح این بعید شود و شخصی از خواجه نقشبند قدس سره سوال کرد که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود نفرمودند که تا معرفت زاید بر معارف شرعیه حاصل کند اگرچه در راه امور زاید پیدا میشوند اما اگر بنهایت کار رسانند آن زوائد هباء منثورا میگردند و همان معارف شرعیه وجهه تفصیل معلوم میکردند و از ضیق استدلال فضای اطلاق کشف می آیند یعنی همچنانکه نبی علیه الصلوة والسلام آن علوم را از وحی می کرد این بزرگواران بطریق الهام آن علوم را از اصل اخذ میکنند علماء این علوم را از شرایع اخذ کرده بطریق اجمال آورده اند این علوم چنانکه انبیاء را علیهم الصلوة والسلام حاصل بود تفصیلاً و کشفاً ایشان را نیز همان نهج حاصل میشود اصالة و تبعیة در میانست با نقسم کمال از اولیاء اهل بعضی ایشان را بعد از قرون متطاوله و ازمنه متباعده انتخاب میفرمایند بخاطر بود که یک مسئله اجمالی استدلالی را مفصل بنویسم اما کاغذ کوتاهی کرد شاید حکمت خداوندی جل سلطانه درین بوده باشد والسلام مکتوب سی و یکم بشیخ صوفی صدور یافته در بیان حقیقت ظهور توحید وجودی و قرب و معیت ذاتی او تعالی و تقدس و گذشتن ازین مقام با بعضی اسوله و اجوبه که تعلق بتحقیق این مقام دارند ثبتنا الله سبحانه و تعالی علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها شخصی که در مجلس شریف ایشان بود نقل کرد که یکی از درویشان میان شیخ نظام تهانیسری در آن مجلس از این فقیر مذکور ساخت و گفت که او

تعبیر از فنا هم تعبیر از آن بوجود عدم می‌کنند و این بیش از فناست این راز و الی منصور نیست بلکه
وقتی است گاهی امر از وی می‌ستانند و گاهی باز می‌دهند و بقای که بعد از فنای تام است از زوال مصون
و از خلل محفوظ است فنای ایشان فنای دائمی است در عین بقا فانیست و در عین فنا باقی فنا و بقا
که زوالش نیست از جملهٔ احوال و تلوینات است و در باطن بعینه چنین است حضرت خواجه نقشبند قدس الله
تعالی سره فرموده اند وجود عدم بوجود بشریه عود می‌کند اما وجود فنا بوجود بشریه عود نمی‌کند پس
بر این وقت ایشان دائمی باشد و حال ایشان سرمدی بل لا وقت لهم و لا حال کار ایشان با موقت
اوقات است و سرمایهٔ ایشان با محول احوال پس قبول زوال مخصوص بوقت و حال گشت و آنچه از
حال و وقت گذشت از زوال محفوظ ماند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم کسی گمان
نکند که دوام وقت باعتبار بقای اثر آن وقت از تلوین و غیره اطلاق کرده اند لا بل الدوام بعین الوقت
والاستمرار بنفس الحال ان الظن لا یغنی من الحق شیئا بل القول ان بعض الظن اثم سخن بتطویل انجامید بر سر
اصل سخن آییم و گوییم که چون مجال سخن در فضای قدس ایزدی جل شانه نیست پس از مقام بندگی و ذل و
انکسار خود سخن کنیم مقصود از خلقت انسانی ادای وظایف بندگیست و اگر در ابتدا توسط عشق و محبة داده
اند مقصود قطع تعلق او است از مادون جناب قدس جل سلطانه عشق و محبت هم از مقاصد نیستند از
برای حصول مقام عبودیت اند بندهٔ خدا جل شانه وقتی شود که از گرفتاری و بندگی غیر او تعالی بتمام
خلاص شود و عشق و محبة وسیلهٔ انقطاع بیش نیستند لهذا نهایت مراتب ولایة مقام عبدیة است
و درجات ولایت فوق عبدیة مقامی نیست درین مقام خود را با مولای خود هیچ مناسبتی نمی‌یابد
الا الا الاحتیاج من جانبه والاستغناء الاتم ذاتا وصفة من جانب المولی تعالی وتقدس زانست
که ذات او تعالی و صفات خود را با صفات او عز سلطانه و افعال خود را با افعال او سبحانه به هیچ
وجه مناسب داند اطلاق ظلیت هم از جملهٔ مناسبات است ازین هم تنزه نمایند و او را
سبحانه خالق و خود را مخلوق میدانند بیش ازین هیچ جرات نمی‌نمایند توحید فعلی که جمع
را در اثنای راه دست می‌دهد و فاعل جز حق را سبحانه نمی‌یابند این بزرگواران میدانند که خالق
این افعال یکیست نه مباشران افعال که این سخن خود زندیقیست که تا بقعه رسانید این را بمثالی واضح

المحمدی ورزیکم بالزمی النبی المصطفوی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات اکملها نمیدانم چه نویسم مگر سخن را
از جناب قدس مولای خود تعالی و تقدس بزبان می آرم محض کذب و افترا کرده باشم جناب کبریایی او از آن بلند
ترست که زبان زده مثل من هرزه گوی گردد و چون از بیچون چه گوید محدث از قدیم چه چیز تکلم کند و در
لامکانی تا چند پوید بیچاره از بیرون خود چیزی ندارد و در ماورای خود گذری ندارد ه قطره گر بس
نیک و ربس بد بود ، گرچه عمری تک زند در خود بود ، همچنین هم در سیر انفسی که نهایت کار سیر شود بسر است
حضرات خواجه بزرگ خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس فرموده اند اهل الله بعد از فنا و
بقا هر چه می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم
افلا تبصرون پیش ازین هر سیری که هست داخل سیر آفاقی است که حاصلش بیحاصلی است اطلاق لفظ
بیحاصلی نسبت به حصول اصل مطلب است و الآن نیز از جمله شرایط و مقدمات است از شهود انفسی کسی در توهم نیفتد و آنرا در
رنگ شهود تجلی صوری که در نفس متجلی له است تخیل نکند حاشا و کلا تجلی صوری هر قسم که باشد داخل سیر آفاقی
است و در مرتبه علم الیقین حاصل است و شهود انفسی در مرتبه حق الیقین است که نهایت مراتب کمال
است و اطلاق لفظ شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا همچنانکه مطلب ایشان بیچون و
بیچگونه است نسبت ایشان بآن مطلب نیز بیچون و بیچگونه است چون را به بیچون راه نیست **مثنوی**
اتصالی بی تکیف بی قیاس ، هست رب الناس را با جان ناس ، لیک گفتم ناس را نسناس نه ، ناس
غیر از جان جان اشناس نه ، و منشاء توهم اتحاد شهود انفسی با شهود صوری مذکور حصول بقای شخص است
در هر دو مقام چه تجلی صوری میسر نیست اگر فی الجمله رفع قیدی از قیود می نماید تا حد فنا نمیرساند پس
بقیه وجود سالک در آن تجلی حاصل است و سیر انفسی خود بعد از فنای اتم و بقای اکمل است لاجرم از قلت
معرفت تفرقه در میان این دو بقا نتوانند کرد ناچار حکم باتحاد می نمایند اگر معلوم کنند که بقای
ثانی نزد ایشان معبر به بقا بالله است و آن وجود را وجود موهوب حقانی می گویند شاید
ازین توهم خلاص شوند اینجا کسی نگوید که بقا بالله عبارت از یافتن خود است بعین حق تعالی و تقدس
نه غیر آن است الا همین معنی از بعضی عبارات این قوم مستفاد می شود آنرا جواب گوییم که این بقا در مقام جذبه
بعضی را بعد از استهلاک و اضمحلال که شکینه فناست دست میدهد و اکابر نقشبندیه قدس الله

وایضاً آب مستعمل که از ازالهٔ حدث نموده باشد یا بنیت قربت استعمالش کرده باشد در وضو تجویز نکنند که مردم آن آب را
بخورند که آن نزد امام اعظم نجس مغلظه است و فقها منع خوردن آن آب کرده اند و خوردن آنرا مکروه داشته اند
آری بقیهٔ آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از جهت اعتقاد کسی طلب نماید ازان آب بدهند این فقیر را در یک دو دفعه در
دهلی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران در دفعه نموده بودند که آب مستعمل وضوء فقیر را بخورند والا ضرر عظیم لاحق
خواهد شد هر چند دفع کرد فائده نکرد و بکتب فقهیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیث غسل بنیت و قربت نکنند
در مرتبهٔ چهارم آب مستعمل نمیشود بدین حیله تجویز نموده آب غسل چهارم را بی نیت قربت بخوردنش داد وایضاً مردم
معتمد نقل کرده اند که بعضی از خلفاء شما مریدان خود را سجده میکنند بزمین بوس هم کفایت نمی کنند شناعت این فعل
اظهر من الشمس است منع شان بکنند و تاکید در منع نمایند اجتناب این قسم افعال از همه کس مطلوبست علی الخصوص
شخصی که باقتدا خلق خود را برآورده باشد اجتناب این قسم افعال از ایشان از ضروریات است که مقلدان باعمال او اقتدا
خواهند کرد و در بلا خواهند افتاد وایضاً علوم این طائفه علوم احوال است و احوال مواریث اعمال اند کسی را از علوم احوال
میراث بود که اعمال را درست کرده باشد و بحق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را
بشناسند و کیفیت عمل بدانند و آن علم احکام شرعی است از نماز و روزه و سائر فرائض و علم معاملات و نکاح
و طلاق و مبایعات و علم هر چیزی که حق سبحانه و تعالی بر وی واجب ساخته است و او را بدان دعوت فرموده است و این علوم
الکتابیه است از آموختن آن هیچکس را چاره نیست و علم بیان دو مجاهده است یکی مجاهده در طلب آن قبل از حصول
و مجاهده دوم در استعمال آن بعد از حصول پس باید چنانچه در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور میشود از کتب فقهیه
نیز مذکور شود و کتب فقهیه بعبارات فارسی بسیار اند مثل مجموعهٔ خانی و عمدة الاسلام و کنز فارسی بلکه از کتب تصوف
اگر مذکور نشود هم کی نیست که آن باحوال تعلق دارد و در قال در نمی آید و از کتب فقهیه مذکور نا شدن احتمال ضرر دارد
زیادت چه اطناب نماید القلیل یدل علی الکثیر ؎ اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم : که دل آزرده شوی ورنه
سخن بسیار است : رزقنا الله سبحانه وایاکم اتباع حبیبه علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات مکتوب سی ام در
بیان شهود آفاقی و انفسی و تفرقه در میان شهود انفسی و تجلی صوری و در بیان علو شأن مقام
عبدیت و مطابقهٔ علوم این مقام با علوم شرعیه بجناب ملا محمد صدیق که از جملهٔ قدیم الخدمتان این درگاه
است صادر نموده اند که این مکتوب نیز بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته است : شرفکم الله سبحانه بکمال الاتباع

افضلها ومن التسلیمات اکملها المکتوب ست وثلثون بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته در بیان تاخیر نماز عشاء و
درادا فرایض و رعایت سنن و آداب قلیله مبالات در ادا نافله در جنب فرایض و منع نمودن از ادای نماز در
خفتن بعد نصف اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودن خوردن آب مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودن مریدان
که سجده کنند * عصمنا الله سبحانه وایاکم عن التعصب والتعسف ونجانا وایاکم عن التلهف والتاسف بحرمة سید البشر
المنفی عنه زیغ البصر علیه وعلی آله من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها مقربات اعمال یا فرایض اند یا نوافل در جنب
فرایض نوافل را هیچ اعتبار نیست اداء فرضی از فرایض در وقتی از اوقات به از اداء نوافل هزار ساله است اگرچه به نیت
خالص ادا شود هر نفلیکه باشد از صلوة و صوم و ذکر و فکر و امثال آنها بلکه گوییم که رعایت سنتی از سنن و
آدابی در حین اداء فرایض نیز همین حکم دارد منقولست که روزی امیر المومنین حضرت فاروق رضی الله عنه
نماز بامداد را بجماعت گزاردند بعد از فراغ صلوة در قوم نگاه کردند شخصی را از اصحاب خود در آنوقت نیافتند
فرمودند که فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار می باشد تحمل که درینوقت خواب
برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را بجماعت می گزارد بهتر می بود پس رعایت ادبی و اجتناب
از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد و لکن که تحریمی بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آری این امور
با این رعایت و اجتناب اگر جمع کند فقد فاز فوزا عظیما و بدونه خرط القتاد مثلا تصدق دانگی در حساب زکوة بجا
که از تصدق جبال ذهب از طریق نفل بمراتب بهتر است رعایت ادبی از آداب در تصدق آن دانگ
مثلا آنکه به فقیر قریب دادن نیز بمراتب از آن بهتر است پس نماز خفتن را در نصف اخیر از شب گذاردن و آنرا تاخیر
را وسیله تاکید قیام لیل ساختن بسی مستکره باشد چه نزد حنفیه رضی الله تعالی عنهم اداء نماز خفتن در آنوقت
مکروه است ظاهر ازین کراهت کراهت تحریمیه اراده دارند زیرا که اداء نماز خفتن را تا نصف لیل مباح
داشته اند و اداء بعد النصف را مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابل مباح است مکروه تحریمی است و نزد شافعیه
در آنوقت اداء نماز خفتن جایز نیست پس بوسیله قیام لیل و حصول فواید و جمعیت در آنوقت مرتکب این امر
گشتن بسیار مستکره است از برای این غرض تاخیر اداء وتر هم کافی است و آن تاخیر مستحب است هم وتر در وقت
نیک ادا می یابد و هم غرض قیام لیل و بیداری وقت سحر میسر گردد پس ترک استعجال باید نمود و صلوة گذشته را
قضا باید کرد امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بوسیله ترک ادبی از آداب وضو نماز چهل ساله را قضا فرمودند

قرار یافته است مبنی برین تفصیل نسبت تجلی ذاتی عبارت از ظهور حضور حضرت ذات تعالی و تقدس و حضور آن
سبحانه بی ملاحظهٔ اسما و صفات و شیون و اعتبارات و آن تجلی را برقی گفته اند یعنی لمحی بسیار ارتفاع شیون و
اعتبارات متحقق میشود و باز در پردهٔ شیون و اعتبارات متواری می گردد پس برین تقدیر حضور بی غیبت متصور
نباشد بلکه لمحی بسیر حضور است و اغلب اوقات غیبت پس این نسبت نزد این عزیزان معتبر نباشد و حال آنکه این تجلی را
مشائخ سلاسل دیگر نهایة النهایة گفته اند و هر گاه این حضور دوام پذیرد و حجاب استتار قبول نکند و همواره بی پردهٔ
اسما و صفات و شیون و اعتبارات متجلی شود حضور بی غیبت خواهد بود پس نسبت این اکابر را با نسبتهای دیگران
قیاس باید نمود و بی تکلف فوق همه باید داشت تقسیم حضور اگرچه پیش اکثر مردم مستبعد مینماید اما (بیت)
هنیئا لارباب النعیم نعیمها ٭ وللعاشق المسکین ما یتجرع ٭ این نسبت علیه بنحوی غرابت پیدا کرده است که اگر فرضا
پیش ارباب همین سلسلهٔ بزرگ گفته شود محتمل که اکثر آنها در مقام انکار آیند و باور ندارند نسبتی که الحال در میان اکابر
این خانوادهٔ بزرگ متعارف شده است عبارت از حضور حقست سبحانه و شهود او تعالی بر وجهی که از وصف شاهدی
و شهودی منزه باشد و توجهی است معرا از جهات ستهٔ متعارفه اگر جهت فوق متوهم باشد و بظاهر دوام پذیرد و این
نسبت در مقام جذبه فقط نیز متحقق میگردد و فوقیت آنرا وجهی ظاهر نیست بخلاف یادداشت بمعنی سابق که
حصول آن بعد از تمامی جهت جذبه و مقامات سلوکست و علو درجهٔ آن بر هیچ احدی مخفی نیست اگر خفائی هست
در حصول اوست و پس چاره ای اگر از حسد انکار نماید و منافی از نقص خود جحود نماید معذور است (بیت) قاصری گر کند این
طائفه را طعن قصور ٭ حاش لله که برآرم بزبان این گله را ٭ همه شیران جهان بستهٔ این سلسله اند ٭ روبه از حیله
چسان بگسلد این سلسله را ٭ والسلام اولا و آخرا ٭ **مکتوب بیست و هشتم** نیز بخواجه عمک صدور یافته در علو حال اکابر بعبارتی
تحریر یافته است که موهم تنزل و تبعد است ٭ مرحمت نامهٔ گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته بودند بورود آن
مبتهج گردید و بمطالعهٔ آن مشرف گشت چه نعمتیست که آزادان یاد گرفتاران کنند و چه دولتیست که رسیدگان یاد
مهجوران نمایند بیچارهٔ مهجور چون خود را شایان وصال نیافت بضرورت بخمول رو به هجران گشت و از قرب گریخته
بعدم آرام گرفت و از اتصال با انفصال قرار یافت و چون در اختیار آزادی گرفتاری دید به منت گرفتاری را
گزید (بیت) چون طمع خواهد ز من سلطان دین ٭ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ٭ بعبارات نامرابط و
اشارات پراگنده زیاده برین چه تصدیع ایشان نماید ثبتنا الله تعالی وایاکم علی متابعة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات

حصل الشوق الذی هو زوال نیة اله الانتقال ان مراتب الوصول لا ینقطع ابد الابدین فیتوهم بعد تلک المراتب فلا یتصور
الشوق لانا نقول عدم انقطاع مراتب الوصول مبنی علی السیر التفصیلی الواقع فی الاسماء والصفات والشیون والاعتبارات
وهذا السیر لا یتصور فی حقه نهایة ولا یزول عنه الشوق ابدا وما نحن بصدده هو المنتهی الوصل الذی قطع
تلک المراتب بطریق الاجمال وانتهی الی ما لا یمکن التعبیر عنه بعبارة ولا الاشارة الیه باشارة فلا یتصور ثمه توقع
اصلا فلا جرم یزول عنه الشوق والطلب وهذا حال الخواص من الاولیاء لانهم الذین عرجوا عن مضیق الصفات
ووصلوا الی حضرت الذات تعالی وتقدس بخلاف السالکین فی الصفات مفصلا والسائرین فی الشیونات
مرتبا فانهم محبوسون فی التجلیات الصفاتیة ابد الابدین ومراتب الوصول فی حقهم لیست الا الوصول الی
الصفات والعروج الی حضرت الذات تعالی لا یتصور الا بالسیر الاجمالی فی الصفات والاعتبارات
ومن وقع سیره فی الاسماء بالتفصیل حبس فی الصفات والاعتبارات ولم یزل منه الشوق والطلب لم یفارق
عنه الوجد والتواجد فاصحاب الشوق والتواجد لیسوا الا اصحاب التجلیات الصفاتیة ولیس من التجلیات الذاتیة
لهم نصیب ما واعنی الشوق والوجد فان قال قائل ما معنی الشوق من الله سبحانه مفقود شیئا قلت ذکر
الشوق ههنا یحتمل ان یکون من قبیل صنعة المشاکلة وذکر الشدة فیه باعتبار ان کل ما ینسب
الی العزیز الجبار فهو شدید وغالب علی ما ینسب الی العبد الضعیف هذا الجواب علی طریقة العلماء وللعبد الضعیف
فی جوابه وجوه اخر تناسب طریقة الصوفیة ولکن تلک الاجوبة تقتضی نحوا من السکر وبدون السکر
لا یحسن بل لا یجوز لان السکاری معذورون وارباب الصحو مسئولون وحالی الآن الصحو الصرف فلا یلیق
بحالی ذکرها والحمد لله اولا وآخرا والصلوة والسلام علی نبیه دائما وسرمدا **مکتوب بست وهفتم**
بخواجه عمک صدور یافت دربیان مداحی طریقه نقشبندیه وعلو نسبت این بزرگواران قدس الله تعالی
اسرارهم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مرحمت نامه گرامی که از روی کرم نامزد این مخلص ساخته
بودند به ورود آن مبتهج وسرفراز گردید سلامت باشند نمی خواهد که تصدیع ایشان دهد بغیر آنکه مداحی این سلسله علیه
نقشبندیه نماید مخدوما در عبارات اکابر این سلسله علیه قدس الله تعالی اسرارهم واقع شده است که نسبت ما
فوق همه نسبتهاست از نسبت حضور آگاهی خواسته اند حضوری که نزد ایشان معتبر است حضور بی
غیبت است که تعبیر بیاد داشت نموده اند پس نسبت این عزیزان عبارت از یاد داشت باشد و یاد داشت که بفهم قاصر این فقیر

مکتوب بست و پنجم ارسال الے خواجه جهان فی التحریض علے متابعة سید المرسلین و متابعة خلفائه الراشدین علیه و
علیهم من الصلوات اکملها و من التسلیمات اتمها ؛ سلم الله تعالے قلبکم و شرح صدرکم و زکی نفسکم و الان
جلدکم کل ذلک بل جمیع کمالات الروح و السر و الخفی و الاخفی منوط بمتابعة سید المرسلین علیه و علی آله من الصلوات
افضلها و من التسلیمات اکملها فعلیکم بمتابعته و متابعة خلفائه الراشدین الهادین المهدیین من بعده فانهم
نجوم الهدایة و شموس الولایة فمن شرف بمتابعتهم فقد فاز فوزا عظیما و من جبل علے مخالفتهم فقد ضل ضلالا بعیدا
البقیة من المقصود اظهار الاضطرار و ضیق المعیشة لابنی المرحوم الشیخ السلطان فالملتمس من جنابکم مددهم
و اعانتهم فانکم حریون بذلک بل موفقون لقضاء حوائج الناس طرا زاد الله تعالے توفیقکم و جعل الخیر رفیقکم و السلام
علیکم و علے سائر من اتبع الهدی **مکتوب بست و ششم** ارسال الے الشیخ العالم مولانا حاجی محمد اللاهوری فی بیان ان
الشوق یکون للابرار دون المقربین مع علوم تناسب المقام ؛ ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علے جادة الشریعة
المصطفویة علے صاحبها الصلوة و السلام و التحیة ورد فی الحدیث القدسی الا طال شوق الابرار الے
لقائی و انا الیهم لاشد شوقا اثبت الله سبحانه الشوق للابرار لان المقربین الواصلین لا شوق لهم لان الشوق
یقتضے الفقد و المفقود فی حقهم مفقود الا یرے ان الشخص لا یشتاق الے نفسه مع افراطه فی حبه لعدم تحقق الفقد فی حقه
فالمقرب الواصل الباقی بالله سبحانه الفانی عن نفسه حاله مع الله سبحانه کحال الشخص مع نفسه فلا جرم لا یکون
المشتاق الا الابرار لانه محب فاقد و نعنی بالابرار غیر المقرب الواصل سواء کان فی الابتداء او فی الوسط و لو بقی
منه مقدار حبة من خردلة و نعم ما قیل من الشعر الفارسی ؎ فراق دوست اگر اندکست اندک نیست ؛
درون دیده اگر نیم موست بسیارست ؛ نقل عن الصدیق الاکبر رضی الله تعالے عنه انه رأے قاریا یقرء القرآن و یبکے
فقال هکذا کنا نفعل و لکن قست قلوبنا هذا من قبیل المدح بما یشبه الذم و سمعت عن شیخی قدس سره یقول
ان المنتهی الواصل ربما یتمنی الشوق و الطلب الذی کان له فی الابتداء و لهذا الشوق مقام آخر اکمل من الاول
و اتم منه و هو مقام الیاس و العجز عن الادراک فان الشوق یتصور فے المتوقع و حیث لا توقع لا شوق و اذا
رجع هذا الکامل البالغ نهایة الکمال الے العالم رجوع القهقری لا یعود الیه الشوق ایضا مع وجود الفقد بالرجوع
لان زوال شوقه ما کان لوجود الفقد بل لحصول الیاس و هو موجود بعد الرجوع ایضا بخلاف الکامل الاول
فانه یعود الیه الشوق برجوعه الے العالم لحصول الفقد الذی زال من قبل فحینئذ وجد الفقد بالرجوع حصل

لقلبه حب الا مع الله سبحانه ولم يرد الا وجهه تعالى وتقدس فيكون هو مع الله جل سلطانه وان كان ظاهرا
مع الخلق ومشتغلا بهم صورة وهو شان الصوفي الكائن البائن اي الكائن مع الله سبحانه والبائن عن
الخلق حقيقة او المراد الكائن مع الخلق صورة والبائن منهم حقيقة والقلب لا يتعلق محبته باكثر من واحد
فما لم يزل تعلق الحبي بذلك الواحد لم يتعلق بما سواه محبة وما يرى من كثرة مراداته وتعدد تعلقه محبته بالاشياء
المتكثرة كالمال والولد والرياسة والمدح والرفعة عند الناس فثمة ايضا محبوبه لا يكون الا واحدا وهو نفسه
ومحبته هؤلاء فرع محبته لنفسه فان هذه الاشياء لا يريدها الا لنفسه لا لانفسهم فاذا زالت محبته مع نفسه زالت
محبتهم بالتبعية ايضا فلهذا قيل ان الحجاب بين العبد والرب هو نفس العبد لا العالم فان العالم في نفسه غير
مراد للعبد حتى يكون حجابا وانما المراد للعبد هو نفسه فلا جرم يكون الحجاب هو العبد لا غير فما لم يخل العبد عن مراد
نفسه كلية لا يكون الرب مراده ولا يسع محبته سبحانه في قلبه وهذه الدولة القصوى لا يتحقق الا بعد الفناء
المطلق المنوط بالتجلي الذاتي فان رفع الظلمات راسا لا يتصور الا بطلوع الشمس بازغة فاذا حصلت تلك
المحبة المعبر عنها بالمحبة الذاتية يستوي عند المحب انعام المحبوب وايلامه فح حصل الاخلاص فلا يعبد ربه الا له لا لاجل
نفسه من طلب الانعام ودفع الايلام لانهما عنده سواء وهذه رتبة المقربين فان الابرار انما يعبدون الله
خوفا وطمعا وهما راجعان الى انفسهم لعدم فوزهم بسعادة المحبة الذاتية فلا جرم يكون حسنات الابرار سيئات
المقربين فحسنات الابرار حسنات من وجه وسيئات من وجه وحسنات المقربين حسنات محضة نعم من المقربين
من يعبد الله خوفا وطمعا ايضا بعد تحققهم بالبقاء الاكمل وتنزلهم بعالم الاسباب لكن خوفهم وطمعهم
غير راجعين الى انفسهم بل انما يعبدون طمعا لرضائه سبحانه وخوفا عن سخطه تعالى وكذا انما يطلبون
الجنة لانها محل رضائه سبحانه لا لحظوظ انفسهم وانما يستعيذون من النار لانها محل سخطه تعالى لا لدفع
الايلام عن انفسهم لان هؤلاء الاكابر محررون عن رقية الانفس صاروا خالصين لله سبحانه وهذه الرتبة
اعلى من بين رتب المقربين ولصاحب هذه المرتبة نصيب تام من كمالات مقام النبوة بعد تحققه
بمرتبة الولاية الخاصة ومن لم يتنزل الى عالم الاسباب فهو من الاولياء المستهلكين فلا نصيب له من كمالات
مقام النبوة فلا يكون اهلا للتكميل بخلاف الاول رزقنا الله سبحانه محبة هؤلاء الاكابر بحرمة سيد البشر
عليه وعلى آله واتباعه من الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها فالسلام على من اتبع الهدى والسلام اولا واخرا

ومن تسلیکه احتاج اولا الی ازالة ما اصابه من السالک الناقص واصلاح ما فسد بسببه ثم القی البذر الصالح المناسب لاستعداده فی ارض الاستعداد فینبت نباتا حسنا مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء فصحبة الشیخ الکامل المکمل کبریت احمر نظره دواء وکلمته شفاء وبدونه خرط القتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة اذ هو ملاک الامر ومدار النجاة ومناط السعادة ولنعم ما قیل بالفارسیة ؎

محمد عربی کابروی هر دو سراست
کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او

ولنختم المقالة علی صلوات سید المرسلین وتسلیماته وتحیاته وبرکاته کل

ایها الاخ الصادق قد نقل ان من جملة احبابهم من الشعراء الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکفری والحال انه من السادات العظام النقباء الکرام فیا لیت شعری ما حمله علی هذا الاسم ای الشیخ ابن الشبلی عنه والمسلم ینبغی ان یفر من هذا الاسم زیادة مما یفر من الاسد الهلاک ویکرهه کل الکراهة لان هذا الاسم ومسماه مبغوضان لله سبحانه ورسوله علیه الصلوة والسلام فالتحاشی عن مثل هذا الاسم القبیح واجب وما وقع فی عبارات بعض المشائخ قدس الله تعالی اسرارهم فی غلبات السکر من مدح الکفر والترغیب علی شد الزنار وامثال ذلک مصروف عن الظاهر ومحمول علی التاویل فان کلام السکاری یحمل ویصرف عن الظاهر المتبادر فانهم معذورون لغلبة السکر وغیر السکاری غیر معذور فی ارتکاب هذه المحظورات مع ان کفر الحقیقة نقص بالنسبة الی الحقیقة عند اکابرهم ولا ریب ان لکل شیء موسما ووقتا خاصا صلح ذلک الشیء فی ذلک الموسم وقبح فی موسم آخر والعاقل لا یقیس احدهما علی الآخر فالتمسوا من قبلی ان تغیر هذا الاسم ویبدله باسم خیر منه ویلقب بالاسلامی فانه یوافق لحال المسلم ومقاله وانتساب الی الاسلام الذی هو الدین المرضی عند الله سبحانه وعند الرسول علیه الصلوة والسلام واجتناب عن التهمة التی امرنا باتقائه اتقوا من مواضع التهم کلام صادق لا غبار علیه قال سبحانه ولعبد مؤمن خیر من مشرک والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بست و چهارم ارسل الی محمد قلیج خان فی بیان ان الصوفی کائن بائن وان تعلق القلب السلیم لا یکون بالشیء واحد وان هو المحبة الذاتیة تستلزم استواء الایلام والانعام من المحبوب والفرق بین عبادة المقربین وعبادة الابرار وکذا بین الاولیاء المستهلکین وبین الاولیاء المرجوعین الی دعوة الخلق

الحمد لله سبحانه وعافاکم بحرمة سید المرسلین علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات المرء مع من احب فطوبی لمن

ظلمة تخرج من تلك الانوار للدعوة وتحصل له المناسبة مع العالم فتقع الدعوة بسبب تلك المناسبة
في معرض الاجابة واما ان النفس مجملة والحواس ونحوها تفاصيلها فلان النفس لها تعلق بالقلب الصنوبري
وهو التعلق للروح بتوسط الحقيقة الجامعية القلبية والفيوض الواردة من الروح ترد اجمالا اولا عليها ثم
بتوسطها الى سائر القوى والجوارح تفصيلا فخلاصته موجودة في النفس اجمالا فظهر الفرق بين الفريقين
ومما ينبغي ان يعلم ان الطائفة الاولى من ارباب السكر والثانية من ارباب الصحو والشرافة للاولى في الفضيلة
للاخرى والمقام الاول مناسب للولاية والثاني للنبوة شرفنا الله سبحانه بكرامات الاولياء وثبتنا على
كمال متابعة الانبياء صلوات الله تعالى وسلامه على نبينا وعليهم وعلى جميع اخوانه من الملائكة المقربين والعباد
الصالحين الى يوم الدين آمين المحرر الداعي ان لم يحسن العربية لعجمية لكن لما كان مكتوبهم الشريف محررا بالكلمات
العربية املى القرطاس على نحو املائهم مكتوب بست وسوم ارسل الى عبد الرحيم المشتهر بخان خانان في جواب
كتابته في المنع عن اخذ الطريق من الناقص وبيان مضرته والمنع عن الالقاب الشبيهة باهل الكفر نجانا الله سبحانه واياكم
عن المقال الخالي عن الحال والعلم المعرا عن الاعمال بحرمة سيد البشر المبعوث الى الاسود والاحمر عليه وعلى آله من
الصلوات افضلها ومن التسليمات اكملها ويرحم الله عبدا قال آمينا بلغ رسالتكم الاخ الصالح الصادق تبليغا
وحكى عن جنابكم بلسان الترجمان ما حكى فانشدت ابا السعد والرسول حبذا حبذا الرسول الحبيب حبذا المرسل اعلم
ايها الاخ القابل لظهور الكمالات اظهر الله سبحانه وتعالى فعلكم من القوة ان الدنيا مزرعة الآخرة فويل لمن لم يزرع فيها
وعطل ارض الاستعداد واضاع بذر الاعمال ومما ينبغي ان يعلم ان اضاعة الارض وتعطيلها اما بان لا يزرع فيها
شيئا او القى فيها بذرا خبيثا فاسدا وهذا القسم من الاضاعة اشد مضرة واكثر فسادا من القسم الاول كما لا يخفى
وخبث البذر وفساده بان اخذ الطريق من السالك الناقص وسلك مسلكه لان الناقص صاحب هوى متبع
وما يشوب بالهوى لا يؤثر وان اثر فانما هو على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة ولان الناقص لا يميز بين
الطرق الموصلة الى الله سبحانه وبين الطرق التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو غير واصل قط وكذا لا يميز
بين الاستعدادات المختلفة للطلبة واذا لم يميز طريق الجذبة عن طريق السلوك فربما كان استعداد الطالب
مناسبا لطريق الجذبة وهو غير مناسب لطريق السلوك ابتداء والناقص لعدم التميز بين الطرق وبين الاستعدادات
المختلفة سلكه طريق السلوك ابتداء فاضل عن الطريق كما ضل فالشيخ الكامل المكمل اذا اراد تربية هذا الطالب

سر الكمالي الحاصل في الجوهر فنسبة الظلمة في النور فيعشق بها ويمتزج معها بكمال المحبة ليزداد بهذا التعلق حجبه
ويتمكن بمجاورة الظلمة صفاءه كالمرآة اذا اريد صفائها وقصد ظهور لطافتها فتثبت ولا يظهر بمجاورة الظلمة
الترابية صفاءها ناشزا وبتعلق الكثافة الطينية بها بما فنسي ذلك النور ما حصل له اولا من شهوده القدسي بل جعل
نفسه وتوابعه الوجودية باستغراقه في شهود معشوقه الظلماني وتعلقه بالهيكل الهيولاني فصار من اصحاب المشأمة في
مصاحبته فضاع من كرامات الميمنة في مجاورته فان بقي في مضيق هذا الاستغراق ولم يتخلص الى فضاء الاطلاق
فالويل له كل الويل لما لم يتيسر له ما هو المقصود منه وضاع جوهر استعداده فضل ضلالا بعيدا وان سبقت له الحسنى و
ادركته العناية الازلية بصعود رفع رأسه وتذكر ما ضل عنه ورجع القهقرى قائلا الآن اليك يا منيتي حجي وعمرتي وان حج قوم
الى ترب واحجار او ان حصل له الاستغراق ثانيا في شهود المطلوب الاقدس على احسن طريق وتيسر له التوجه الى الجناب
المقدس باكمل وجوه بتبعية الظلمة واندرجت في غلبات انواره فاذا بلغ هذا الاستغراق الى ان نسي التعلق الظلماني
راسا وجعل نفسه وتوابع وجوده كلية فاستهلك في مشاهدة نور الانوار وحصل له حصول المطلوب وراء الاستتار شرف بالفناء
الجسدي والروحي وان حصل له البقاء بذلك الشهود ايضا بعد الفناء فيه فقد تمت له جهتا الفناء والبقاء وصح عليه
اطلاق اسم الولاية فحينئذ لا يخلو حاله من امرين اما الاستغراق في الشهود بالكلية والاستهلاك فيه على الدوام واما
الرجوع الى دعوة الخلق الى الحق عز سلطانه بان يصير باطنه مع الله سبحانه وظاهره مع الخلق فيتخلص النور من
الظلمة المندرجة فيه المتوجه الى المطلوب ويصير بهذا التخلص من اصحاب اليمين وهو وان لم يكن له في الحقيقة يمين
ولا شمال لكن اليمين اولى بحاله وانسب بحاله الجامعية الجهة الخيرية مع اشتراكهما في اليمن والبركة كما وقع
في شانه عز شانه كلتا يديه يمين ثم تنزل بتلك الظلمة من فلك النور في مقام العبادة واداء الطاعة وغيرها
والمراد بالنور اللامكاني الروح بل خلاصته وبالظلمة المقيدة بالجهة النفس وكذا المراد بالباطن والظاهر فان قيل
ان للاولياء المستهلكين ايضا شعورا بالعالم وتوجها اليه واختلاطا مع بني نوعهم فما معنى الاستهلاك والتوجه
بالكلية على الدوام وما الفرق بينهم وبين المرجوعين الى العالم للدعوة قلنا ان الاستهلاك والتوجه
بالكلية عبارة عن توجه الروح والنفس معا بعد اندراج النفس في انوار الروح كما مرت الاشارة اليه والشعور بالعالم ونحوه
انما يكون بالحواس والقوى والجوارح التي هي كالتفاصيل للنفس فالمجمل الملخص مستهلك في ضمن انوار الروح في كمال
الشهود وتفصيله باق على الشعور السابق من غير تطرق فتور فيه بخلاف المرجوع الى العالم فان نفسه بعد كونه

علیه و علی جمیع اخوانه من الصلوات اتمها و من التحیات ایمنها اذ التجلی الذاتی الذی لا اعتبار فیه للاسماء و الصفات
و الشیون و الاعتبارات لا بالایجاب و لا بالسلب مخصوص بولایته علیه الصلوٰة و السلام خرق جمیع الحجب الوجودیة
و الاعتباریة علماً و عیناً یتحقق فی هذا المقام فیحصل الوصل عیاناً و یتحقق الوجد حقیقة لا حسناً و للکمل من
متابعیه علیه الصلوٰة و التحیة نصیب کامل و حظ وافر من هذا المقام العزیز وجوده فعلیکم باتباعه صلی الله علیه و آله و سلم
ان کنتم متوجهین الی تحصیل هذه الولایة القصوی و تکمیل هذه الدرجة العلیا و هذا التجلی الذاتی برقی عند اکثر المشائخ رحمهم الله
تعالی سبحانه یعنی ان خرق جمیع الحجب عن حضرة الذات جلت سلطانه یکون فی زمان یسیر کالبرق ثم یسدل الحجب
الاسماء و الصفات فیستتر سطوات انوار الذات تعالی فیکون الحضور الذاتی لمحة کالبرق و الغیبة الذاتیة کثیرة جداً و عند
اکابر المشائخ النقشبندیة قدس الله تعالی اسرارهم هو الحضور الذاتی دائماً و لا عبرة عندهم للحضور الزائل المتبدل بالغیبة فکمال
کمال هؤلاء الاکابر فوق جمیع الکمالات و نسبتهم فوق جمیع النسب کما وقع فی عباراتهم ان نسبتنا فوق جمیع النسب و ارادوا
بالنسبة الحضور الذاتی الدائمی و اعجب من ذلک ان النهایة فی طریقة هؤلاء الکمل مندرجة فی البدایة و اقتداهم فی
ذلک لصحابة رسول الله صلی الله تعالی علیه و علیهم و سلم و بارک فانهم فی اول صحبته النبی علیه الصلوٰة و السلام
و التحیة نالوا ما یتیسر فی النهایة و ذلک باندراج النهایة فی البدایة فلما کانت ولایة محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و
آله و سلم فوق جمیع الولایات الانبیاء و الرسل علیهم الصلوات و التسلیمات کذلک کانت ولایة هؤلاء الاکابر فوق
جمیع الولایات الاولیاء قدس الله تعالی اسرارهم کیف و ان ولایتهم منسوبة الی الصدیق الاکبر نعم لا فرد من کمل المشائخ
قد حصلت هذه النسبة لکن باقتباس من ولایة الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه کما اخبر ابو سعید عن حصول هذا الحدیث
و قد وصلت جذبة الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنه الی هذا الشیخ ابی سعید کما نقل صاحب النفحات الغرض من
اظهار بعض کمالات هذه الطریقة العلیة النقشبندیة ترغیب الطلاب الی هذه الطریقة و الا مالی و لشرح کمالاتها قال
المولوی فی المثنوی ؎ شرح او حیف است با اهل جهان ٭ همچو راز عشق باید در نهان ٭ لیک گفتم وصف
او تا ره برند ٭ پیش از ان کز فوت آن حسرت خورند ٭ و السلام علیکم و علی جمیع من اتبع الهدی مکتوب بیست و
دوم ارسل الی الشیخ عبد المجید بن الشیخ محمد المفتی اللاهوری فی بیان وجه التعلق بین الروح و النفس و بیان
عروجهما و نزولهما و بیان الفناء الجسدی و الروحی و بقائهما و بیان مقام الدعوة و الفرق بین المستهلکین
من الاولیاء و الراجعین الی الدعوة سبحان من جمع بین النور و الظلمة و قرن اللامکانی المتبری عن الجهة

اوّل

مکتوب نود و پنجم

[illegible] بتجلیات [illegible] عتبت [illegible]

[illegible] آنکه شخصی از لشکر آمده [illegible]

[illegible] نوشته اند [illegible] علیه کرده اند [illegible]

[illegible] گذشته حواله بالا زبان علیه [illegible]

[illegible] بنام شیخ ابو الحسن [illegible]

[illegible] الیها حاجی و قائم اند

[illegible] نواب شیخ [illegible] نوشته باشد [illegible]

[illegible] اگر خبر [illegible] صدق نوشته [illegible]

[illegible] مکتوب [illegible] نیز درسفارش

[illegible] از باب طائفه والد حبیب [illegible]

[illegible] اوقات خادمان عتبه علیه میکرد [illegible]

[illegible] وکالت بعضی

[illegible] والنجات مینمایند زیادت

[illegible] قائم اند التماس [illegible]

[illegible] الحاجی القاری اللاهوری فی بیان درجات

مکتوب [illegible] الی الشیخ محمد المکی والدهلوی [illegible] الطریقة النقشبندیة قدس الله تعالی اسرارهم

[illegible] بعد الصلوة [illegible] وصل المکتوب الشریف اللطیف الی العبد

الضعیف [illegible] شرح صدرکم وتقبل عذرکم بحرمة سید البشر المطهر عن زیغ

[illegible] فاعلموا ان الموت الذی قبل الموت المعتبر بالفناء

[illegible] عن عبادة المعبودات الباطلة الآفاقیة

[illegible] لم یکن النجات [illegible] الی جناب القدس بل

[illegible] لم یتیسر الوصول [illegible] کمال الایمان فکیف یحصل الدخول فی زمرة

[illegible] حقیقة الاسلام لم یتیسر [illegible] فی اطوار الولایة وکمال الیقین

[illegible] فقدم اول یوضع [illegible] ونعم ما قیل بالفارسیة

[illegible] الی درجة [illegible] ومع ان هذا الفناء [illegible] من بدایتها درجة نهایتها

[illegible] حال آخرها [illegible] پیداست

یحصل فی البدایة فینبغی ان یقاس من اول الولایة [illegible] سالی که نکوست از بهارش پیداست

ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

وللولایة درجات بعضها فوق بعض اذ علی قدم کل نبی ولایة خاصة به واقصی درجاتها هی التی علی قدم نبینا

سنگ جماد محض است حرکت او نیز جماد صرف است اگر بالفرض بآن حرکت شخصی ہلاک شد میگویند که اسنگ
کشت بلکه میگویند که آن شخص کشت و قول علماء شریعت شکر الله تعالی سعیهم موافق اینجا است منفی می باید کرد
با وجود صدور افعال او بالاراده والاختیار از مخلوقات معقول آنها مصنوع حق است سبحانه و فعل ایشان
در مصنوعیه او هیچ مدخلی نیست افعال ایشان حرکات چند است من غیر ان یکون لها تاثیر فی مجعولیة المعمول
اگر گویند که برین تقدیر افعال را مناط ثواب و عقاب ساختن غیر معقول است در رنگ آنست که سنگی را بامر
مکلف سازند و بر فعل او مدح و ذم مترتب سازند گوئیم که فرق است درمیان سنگ و مکلفین چه مناط تکلیف
قدرت و اراده است و در سنگ اراده نیست لیکن چون اراده تابع نیز مخلوق حق است سبحانه من غیر تاثیر له فی حصول
المراد آن اراده نیز کالمیت است همین قدر که مراد بعد تحقق آن مخلوق میشود بطریق جری العادة
و اگر قدرت مخلوق را موثر فی الجمله هم گفته میشود چنانکه علماء ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم گفته اند که آن تاثیر
هم در رنگ خلق کرده اند چنانکه قدرت را آفریده اند فنفی تاثیره لا اختیار له اصلا فیکون تاثیره ایضا کالجماد مثلا
شخصی سنگی را دید که از بالا به پایان آمد بتحریک محرکی حیوانی را هلاک ساخت آن شخص همچنانکه آن سنگ را جماد
میداند فعل او را که حرکت است نیز جماد میداند و اثر مترتب را بر آن فعل که هلاک است نیز جماد میداند فالذوات
الصفات والافعال کلها جمادات محضة و موات صرفة فهو الحی القیوم و هو السمیع البصیر و هو العلیم الخبیر و هو الفعال
لما یرید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا گستاخی بسیار
نمودی جرأت بیجا واقع شد هر تو انکه دجال سخن که از جمیل مطلق است بران داشت که هر چند سخن را از کند بسیار
آید و هر چه از و گوید رعنا نماید باوجود خود را هیچ مناسبته نمی یابد که از ان جناب سخن کند و یا نام او بر زبان آرد
۵ هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب ✲ هنوز نام تو گفتن کمال بی ادبیست ✲ بنده باید که حد خود داند
مقدار توجه شما است خرابی خود چه عرض نماید و هر چه در خود میابد از عنایات عبد آن توجه عالی است
والامر من سبحان احمد پارینه که هستم هستم ✲ میان شاه حسین طریق توحید دارد و دو آن محظوظ است
بخاطر می آید که از انجا بر آورده شود تا بحیرت رسد که مقصود است محمد صادق از خود هی خود در ضبط نمی تواند
کرد اگر در سفری همراه شود ترقیات بسیار میکند در سیر در سن کوه همراه بوده ترقی بسیار نموده و در مقام
حیرت غوطه خورده است در حیرت به فقیر مناسبته تمام دارد و شیخ نور نیز در ینمقام است خیلی ترقی کرده است

بما ثبت لو فی الجملة تعالی الله سبحانه عنهم السمع والبصر الذی فرع هذا الوهم اعنی سمیع و بصیر است جل شانه و سمع و بصر که ذرا

خلائق مخلوق است در رویة و سماع هیچ مدخلی ندارد همچنانکه حق سبحانه و تعالی خلق سمع و بصر میکند خلق

سماع و رویة میکند بعد خلق آن دو صفت بطریق جری العادة من غیر تاثیر بصفاتهم ولو قلنا بالتاثیر فلیس

فیها ایضا لمخلوق نصیب چنانکه ذوات ایشان جماد محض است صفات ایشان نیز جماد محض است در رنگ آنکه قادری

بمحض قدرت خویش در سنگ کلام خلق کند نمی توان گفت که سنگ فی الحقیقة متکلم است و صفت کلام دارد همچنانکه

سنگ جماد است این صفت هم در وی اگر و صفا موجود باشد جماد است در ظهور حرف و صوت از وی هیچ دخلی ندارد

جمیع صفات از این قبیل است غایة ما فی الباب چون این دو صفت ظاهر تر بودند خصهما الله تعالی بنفیهما

لزوم نفی البواقی بهما بالطریق الاولی حق سبحانه اول صفة علم خلق کرد بعد ازان توجه او معلوم خلق کرد بعد ازان

تعلق او معلوم خلق کرد بعد ازان معلوم را بروی منکشف ساخت پس انکشاف در وی خلق کرد بعد خلق صفة علم بمجرد جری

العادة پس معلوم است که علم را در انکشاف چه مدخلیتی باشد هم چنین اول خلق صفت سمع کرد بعد ازان صفا و توجه بمسموع

بعد ازان سماع بعد ازان ادراک مسموع همچنین اول خلق البصر کرد بعد ازان تقلیب حدقه و توجه بمرئی بعد ازان رویة

بعد ازان ادراک مرئی علی هذا القیاس سمیع و بصیری کیست که مبدا سماع رویت او این دو صفت باشد و اذا الهم کذلک

کذلک فلا سمیع ولا بصیر پس متحقق گشت که صفات ایشان در رنگ صفات ذوات جماد صرفند فالمقصود من

آخر الکلام نفی الصفات عنهم راسا لا ان لهم صفات و تلک الصفات ثابتة لله سبحانه لیکون جمعا بین التنزیه و

التشبیه بل تمام الآیة الکریمة لاثبات التنزیه و لنفی المماثلة را ساعلم اول یعنی اثبات صفات ایشان مر حق سبحانه

تعالی او ذوات ایشان را جماد محض دانستن و در رنگ او دان و کوزه یافتن که آب را نخاظاهر است از علوم مناسب مقام

ولایت است و علم ثانی یعنی صفات ایشان را نیز در رنگ جماد یافتن و تمامی او را میت دانستن که انک میت و انهم

میتون از علوم مناسب مقام شهادتست آنجا هم تفاوتها در میان این مقامین مفهوم میشود و القلیل یدل علی الکثیر

الکثیر والجرعة تنبی عن البحر الغدیر سالکی که نکوست از بهار شش پیداست و همچنین ارباب اینمقام

عالی افعال مخلوقات را نیز کالمیت والجمادی یابند نه آنکه افعال ایشان را حق سبحانه بدانند و فاعل

این افعال او را سبحانه دانند تعالی الله سبحانه عن ذلک علوا کبیرا در رنگ آنست که شخصی سنگی را جنبانند حرکت

دهد نمی توان گفت که آن شخص متحرک است بلکه موجد حرکت است در سنگ و سنگ متحرک است نه آن محرک

در منازل عروج فوق آن مقام معلوم نیست و زائدیت وجود بر ذات جل و علا در همین مقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علمای حق است شکر الله تعالی سعیهم و اینجا وجود هم در راه میماند و فوق آن عروجها واقع میشود و جناب
رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی مصنفات خود میفرماید و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود
و مقام صدیقیه از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و بالاتر از آن مقام مقام نبوتست که فی الحقیقه
بالاتر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت برزخیت این دو مقام ندارد که روئیش تنزیه
صرف است و تمام عروج است شتان ما بینهما ~ در پس آینه طوطی صفتم داشته اند * هر چه استاد ازل
گفت بگو میگویم * علوم شرعیه نظریه استدلالیه را ضروریه کشفیه ساخته اند سر موی مخالفت باصول علمای
شریعت نیست همان علوم اجمالی را تفصیلی ساخته اند و از نظریت بضروریت آورده اند شخصی از حضرت خواجه
بزرگ قدس الله تعالی سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی شود و
استدلالی کشفی گردد نفرمودند که علوم دیگر سوای آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهد
که از آنها میباید گذشت و تا بنهایة النهایت که مقام صدیقیه است نرسد ازین علوم بهره نمی یابد
فیالیت شعری ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام الشریف و لیس لهم مناسبة بعلوم هذا المقام و
معارفه فما وجهه و فوق کل ذی علم علیم و بر سر مسئله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا بهیچ اعلام فرمودند
که هیچ جه باصول ظاهر شریعت غرا مخالفت لازم نمی آید و از نقص ایجاب و شائبه جبر بری و منزه است و در ظهور
بمثابه قمر لیلة البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت باصول شریعت این مسئله را چرا پوشیده داشته اند
اگر شائبه مخالفت میداشت اخفا و ستر مناسب بود لا یسئل عما یفعل ~ گر از سر آنکه از بیم تو * کشاید زبان
جز به تسلیم تو * علوم و معارف در رنگ ابر نیسان میریزند که قوت مدرکه از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدرکه مجرد
تعبیر است و . لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قید کتابت آورده شود
اما توفیق نمی یافت و ازین مهم و باز بود آخر الامر التسلی فرمودند که مقصود از افاضه این علوم حصول ملکه است
نه یاد کردن این علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکه مولویت بهم رسانند نه آنکه حفظ اصول
صرف و نحو و غیرها کنند بعضی از علوم بعرض میرسانند قال الله سبحانه تبارک و تعالی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر اول کلام
تنزیه محض است کما هو الظاهر قوله سبحانه و هو السمیع البصیر متمم و مکمل للتنزیه بیانش آنست که چون ثبوت سمع و بصر مر عالم را

بوده نیز عروج نموده و از راه همان بمقام فوق رو بنزول آورده است بعد ازین هرچه کیفیت رو خواهد داد
در معرض ظهور خواهد آمد معروض خواهد داشت اگر صاحب معامله نیز بعد انکشاف حال خود چیزی نویسد اصوب و اولیتر
است چون چند بار این قضیه نزول بر زده بود حقیر را بواسطه تناول چلا ضعفی طاری شده بود بانجام کار این
نزول نیز در خدمت ان شاء الله تعالی ظاهر خواهد شد مکتوب هجدهم هم در بیان تمکین است که بعد از تلوین حاصل شود و
بیان مراتب سه گانه ولایت و در بیان آنکه وجود واجب تعالی زائد است بر ذات او تعالی و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عرضداشت کمترین بندگان پر تقصیر احمد بن عبدالاحد آنکه تا زمانی که از قسم احوال و سوانح و واردات بود
بعرض این گستاخی می نمود و جرات میکرد چون حق سبحانه و تعالی ببرکت توجهات علیه از رقیت احوال محرر ساخته
از تلوین به تمکین مشرف فرموده حاصل کار غیر حیرت و پریشانی بدست نیامد و از وصل غیر هجر و از قرب غیر بعد
حاصل نشد و از معرفت غیر نکره و از علم غیر جهل نیفزود لاجرم در عرضه داشتها توقفی واقع شد و به تحریر عرض
اختیار و مره جرات ننمود مع ذلک دل را از وقت بهیچی مستولی شده است که بهیچ امر سرگرمی ندارد و در رنگ بیکاران
بکار نمی تواند پرداخت ؏ من هیچم و کم ز هیچ بسیاری ؏ وز هیچ و کم از هیچ نیاید کاری ؏ بر سر اصل سخن [illegible]
عجب آنست که حالا به حق الیقین مشرف ساخته اند که دران موطن علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در اینجا
جمع اند در عین حیرت بی نشانی بعلم شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت خبر ازو یا جهل نکرت
نیست ؏ عجبا نیست که من واصل و سرگردانم ؏ الله تعالی بمحض عنایت بی غایت خویش بمدارج کمالات ترقیات
ارزانی داشته است فوق مقام ولایت مقام شهادت است نسبت ولایت به شهادت نسبت تجلی صوری بتجلی ذاتی است
بل البعد بینهما اکثر من البعد بین هذین التجلیین لذا مرة و فوق مقام شهادت مقام صدیقیت است تفاوت که میان این دو
مقام است اجل من ان یعبر عنه بالعبارة و اعظم من ان یشار الیه بالاشارة و فوق آن مقامی نیست الا النبوة علی اهلها
الصلوة و التسلیمات و نشاید که میان صدیقیت و نبوت مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بمجالیت و کشف
صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله بواسطه میان این دو مقام ثابت کرده اند و قربت نامیده اند آن نیز مشرف
ساختند و بر حقیقت آن مقام اطلاع داوند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولا همانطور که بعضی از بزرگان فرموده اند ظاهر
شد آخر الامر حقیقت الامر معلوم شد و بیندازی حصول آن مقام بعد حصول مقام صدیقیت است در وقت عروج و [illegible]
بود این محل تامل است بعد از ملازمت ان شاء الله تعالی حقیقت آن را به تفصیل عرض خواهد کرد آن مقام مسمی بمقام القربت

میسر شد و میشود و میسر بود و می آیند کل الیوم هو فی شان بر مقامات جمیع مشایخ الا ماشاء الله تعالی گذرانیدند بیت
گلی بردند زین فرهنگ نیست • بدان درگاه والا دست بردست • درینمیان اگر توسط روحانیات
مشایخ را العداد نمایم بطول انجامد بالجمله از جمیع مقامات اصل در رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد
قبل من قبل بالاعلی چندان وجوه ولایت کمالات آنرا وا نمودند که چه در تحریر آرد و در شهر ذی الحجه در مدارج
نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است اما هنوز چیزها از تتمیم و تکمیل از برای
این مقام در کار است تا کی میسر شود امر آسان نیست باوجود مراقبت چندان قطع منازل کرده میشود که مرید حق
را در عمر نوح هم معلوم نیست که میسر شود بلکه این وجوه مخصوص بمراد انست مریدان اینجا قدمگاه ندارند نهایت
عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم گذر ندارند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
و وجه توقف در مراتب تکمیل و ارشاد نیست و عدم نورانیت بواسطه ظهور نور ظلمت غیبت است چیز دیگر نیست
مردم در متخیلات خود چیزها می پزند اعتبار نباید کرد • در نیابد حال پخته هیچ خام • پس سخن کوتاه باید والسلام
در اندیشه این قسم ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیالی خود
بپوشند مجال نظر المحال دیگر بسیار است • من گم شده ام مرا مجوئید • با گم شدگان سخن مگوئید • از
غیرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید مری را که حق سبحانه و تعالی میخواهد در تفتیش و سخن گفتن بسیار نیاز
است فی الحقیقه معارضه است با او تعالی و نزول در مقام قلب بحقیقت مقام فوق است که مقام ارشاد است
و فوق در نیموطن عبارت از جدا شدن نفس است از روح و روح از نفس بعد از آنکه نفس داخل بود در نور روح و آن
جمع بود و جمع فوق پیش از این هرچه مفهوم میشود از سکر است حق را از خلق جدا دیدن که مقام فوق می انگارند
حقیقت ندارد همین روح را حق میدانند و جدا دیدن او را از نفس جدا دیدن حق میدانند تعالی و تقدس
از خلق و هکذا القیاس فی اکثر علوم ارباب السکر لان حقیقة الامر ثمه مفقودة والامر عند الله سبحانه در رساله
دیگر به تفصیل علوم ارباب جذبه و سلوک و حقیقت این هر دو مقام تحریر یافته است بنظر شریف خواهد
گذشت مکتوب صد و سیم در بیان بعضی از احوال که تعلق بعروج و نزول دارند و غیر آن نیز به پیر بزرگوار
خود نوشته اند عرضداشت احقر الخدمه آنکه عزیزیکه چندگاه متوقف بودند و در تحریر جناب ظاهر شده که از
تمام نحوی از عروج نموده بپایان فرود آمدند لیکن تمام نزول نکرده اند و بقایایی که در زیر آن مقام

فی السید است و کالنور فی الظلمة لیکن این جذبه حال غیر جذبه خواجها است قدس الله تعالی اسرارهم
جذبه نسبت که حضرت خواجه احرار را از آبای کرام خود رسیده است و شان خاص ایشان را در این مقام بود است
و در واقعه که بعضی طالبان که نموده بودند که خواجه را چنانچه بوده اند آن عزیز متوقف خورده است ظهورش
آن جذبه نیز مقام است این جذبه به مناسبت مقام افاده ندارد و همیشه در این مقام رو بفوق است و تفکر دائمی لازم نسبت
بعضی از مقامات جذبه منافی سلوک است بعد از دخول در آن و بعضی دیگر منافی سلوک نیست بعد از دخول از برای سلوک
متوجه میشوند این جذبه منافی سلوک است بعد از دخول در آن وقت تحریر عریضه متوجه آن مقام شده بود و بعضی دقایق
آن ظاهر گشت تا باعث نباشد توجه میسر نمیشود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال چند ماه است که آن عزیز فرود آمده
است اما تمام اصل مقام جذبه مذکوره نشده مانع عدم علم است بشان آن مقام با توجهات پراگنده امید است که
در وقت مطالعه این کلمات نامربوطه دخول تام در آن مقام میسر شود بعد از آن حضرت خواجه را باهتمام فرو خواهند

مکتوب شانزدهم در بیان احوال عروج و نزول و غیر آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت
احقر الطلبه آنکه نوازش نامه مولانا علاء الدین رسانید در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای وقت مسوده
کرده شد بعضی تتمات و تکملات آن مقام مسطوره نیز مخطوط شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضداشت
راهی شد ان شاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد الحال رساله دیگر که به بیاض رسیده بود فرستاده
و آن رساله را بالتماس بعضی یاران میسر شده التماس نموده بودند که نصائح بنویسند که در طریقه نافع باشد و
بمقتضای آن بندگان کرده شود و لحوق رساله غیر مکرر کثیر البرکه است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد که حضرت
رسالت خاتمیت علیه الصلوة والسلام والتحیة با جمعی کثیر از مشایخ امت خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک
خود دارند و از کمال کرم خویش آن را بوسه میکنند و به مشایخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد
و جماعه که باین علوم مستسعد گشته بودند نورانی و ممتاز اند و عزیز الوجود در روبروی آن سرور علیه الصلوة والسلام
والتحیة ایستاده اند القصه بطولها در همان مجلس باشاعت این واقعه حقیر را امر فرمودند و با کریمان کارها
دشوار نیست + و از آن روز که از ملازمت برآمده است بواسطه میل الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت
ندارد و چند گاه خود همت آن بود که در گوشه خزیده شود و مردم در صحبت مجهول به روشیر در نظر می آمدند نه عزم
عزلت مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی افتاد عروج در مدارج قرب بغایة الغایات هر چند غایت مقدار

ایشانست که بطالبان مستعدان فائض نمیشود و این کمینه را در افاضهٔ آن سهیم نصیبی نیست ــ مضمون
همان احمد پارینه که بهشتم هشتم روزی فرموده بودند در میان واقعه از وقایع که اگر به معنی محبوبیت در وهمی بود توقف
بسیار در وصول بمقصد واقع میشد و محبوبیت ظاهر النسبت بعنایت خود هم بیان فرموده بودند از آن سحر
بیداری تمام است و این جرأت و گستاخی از انست **مکتوب پانزدهم** در بیان احوالیکه مناسب مقامات هبوط
و نزول است با بعضی اسرار مکنونه نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضداشت حاضر غائب واجد فاقد مقبل محروم
آنکه تنها او را محبت خود دریافت بعد از آن کار او بانجا انجامید که او را خود را محبت او دریافت اکنون او را گم
کرد اما خود را می یابد با وجود گم کردن جویای او نیست و با تحقق فقدان خواهان او نه از روی علم حاضر و واجد و مقبل است
و از روی ذوق غائب و فاقد و معرض ظاهرش بقا است و باطنش فنا در عین بقا فانی است و در عین فنا باقی لیکن فنا
علمی است و بقا ذوقی کار و بارش هبوط و نزول قرار یافته و از صعود و عروج باز مانده همچنانکه او را از قلب به مقلب قلب
برده بودند اکنون باز از مقلب قلب به مقام قلب فرود آوردند با وجود تخلص روح از نفس و خروج نفس بعد از اطمینان
از غلبات انوار روح او را جامع هر دو جهة روح و نفس ساخته اند و به برزخیت این جهتین او را مشرف گردانیده اند استفاده
از فوق و افاده بتحت او را معًا بواسطه حصول این برزخیت عطا فرموده اند در عین استفاده مفید است و در عین افاده
مستفید است ــ گر بگویم شرح این بیحد شود ــ در نویسم بس قلمها بشکند ــ معروض میگرداند که دست چپ عبارت
از مقام قلب است که پیش از عروج بمقلب قلب حاصل است بعد از هبوط از فوق که بمقام قلب فرود می آیند که برزخ
چپ و راست است کما هو الظاهر علی اربابه و مجذوبان سلوک ناکرده از ارباب قلوب اند رسیدن بمقلب القلوب وابسته بسلوک
است و تعلق بمقام تشخص کنایت از حصول شان خاص است او را در مقام امتیاز علاحده است و از ارباب این مقام
از جمله آن امتیاز آن سبقت انجذاب است در ما نحن فیه و بقاء خاص است که منشاء علوم و معارف مناسبه آن مقام
شده تحقیق علوم مقام قلب و حقیقت جذبه و سلوک و فنا و بقا و مثال آنها در رسالهٔ موعوده به تفصیل
تحریر یافته است میر سید شاه حسین باضطراب راهی شدند فرصت بیاض آن نشد متعاقب ان شاء الله تعالی
از مطالعه خواهید یافت عزیز متوقف از فوق فرود آمده است در مقام جذبه اما رویش بعالم نیست توجه بفوق
دارد چون عروج فوقانی نکرده بود بالطبع مناسبه بجذبه داشت و در وقت نزول از فوق همراه خود چیزی
کمتر آورده است مایه نسبتی که از توجه قلب حاصل بود و عروج اثر آن توجه بود هنوز باقی است در نسبت جذبه کالمروح

یقین بود در نظر آمد و جبه خاص خود نیز و لیکن برنگ جامه او و کهنه پاره پاره شده که شخصی پوشیده
باشد و آن شخص با جبه خاص در آن است هم اما بعنوان جبه خانیه [illegible] بعد از آن بالای آن شخص متصل پوست رقیق
در نظر آمد و خود را عین آن پوست یافتم و این جامه متعلق از خود بیگانه دیدم و نوری که در آن پوست بود در نظر
آمد بعد از ساعتی آن نور از نظر غایب گشت و این پوست و جامه نیز از نظر مرتفع گشتند و همان جبه سابق
ماند تعبیر این صورت و واقعه مذکور آنچه در علم آمد بعرض میرساند که تا صحت و سقم او معلوم شود و آن اینست که
این جبه نسبت مذکور عبارت از نسبت کمال برزخ بین الوجوب والامکان که هر طرف از آن از یکدیگر جدا گشته اند و یکجا
فرق مستحق شده اند و آن پوست که در میان آن جبه کهنه و آن نور واقع شده است برزخیت بین الوجود
والعدم و وجود را که در آخر آن پوست یافتم بشارت است بحصول برزخیت و سابقا در وقایع نیز خود را برزخ
بین الوجود والعدم میافتم اما ظاهرا این نسبت آفاق بود این نظر بهمین است یکفرق دیگر هم در آن وقت ظاهر شده
بود اما در وقت نوشتن فراموش گشته است بالا آنچه دایم حاصل است حیرت و نکارت است و گاه گاه همین [illegible] شعبده
پیدا میشود و بر طرف میباشد و معرفت آن نمیماند و تعبیر بعضی وقایع در نمیماند و اگر چیزی در علم می آید بر آن
اعتماد نمیماند بهمان تعبیر [illegible] عرض [illegible] گستاخی نباید باشد که با علام حضرت ایشان یقین یا امری پیدا
شود و پیداست تو همات علمیه از گرفتاری تعلقات دینیه نجات میسر شود و الا کار بسیار مشکل است
[illegible] بینایات حق خاصان حق [illegible] گرما باشد سیاهست [illegible] شیخ طه پسر شیخ عبدالله نیازی که از مشاهیر
مشایخ سرهند است و خدام حاجی عبدالعزیز به تفصیل با ایشان آشنا اند قدمبوسی و نیاز من بعرض رسانیده
است و او را [illegible] نابت با این طریقه علیه شریفه پیدا شده است و بصدق و نیاز ملتجی شده است استخاره اش
گفته ام که بکند ظاهرا مناسبت دارد و یارانی که اینجا تعلیم ذکر گرفته اند اکثر بطریق رابطه مشغول اند بعضی از آنها
در واقعات دیده اند رابطه گرفته همراه می آیند و بعضی پیش از آن از رابطه وحشت داد و لا به حضور و استغراق
میرسند بعضی از آنها صفات هم با صل میرسند و بعضی نه اما [illegible] براه توحید انوار و کشوف نیز [illegible] ملا قاسم علی
و ملا محمود و محمد عبدالمومن ظاهرا بنقطه فوق رسیده اند بمقام جذبه اما ملا قاسم علی را منزل دارد و آن معلوم نیست
که فرود آیند شیخ نور هم نزدیک بنقطه است اما نرسیده است ملا عبدالرحمن هم نزدیک نقطه است لاکن مسافه قلیله در میان هست
ملا [illegible] حضور و استغراق و دل [illegible] پیدا کرده است او نیز میگوید که مطلق تنزه را حاصل شده و اشیا را بصفت تنزیه می بینیم و افعال الهام

[illegible]

یا از سهو است یا از سکر باطن از ظاهر هیچ مخالفت نیست در توسط راه مخالفت در نظر می آید محتاج به توجیه

باشد و اما منتهی حقیقی موافق ظاهر شریعت باطن را می یابد در میان علما و این بزرگواران همین قدر تفاوت است که علما

استدلالاً و علماً میدانند و ایشان کشفاً و ذوقاً می یابند تأیید دلیل علی صحة حالهم اول من شمه المطابقة بالتغییر

صدر بحور الایطلق اساتذه و قت است نمیدانم چه عرض نمایم توفیق بر تسویه بعض احوال ندارد و در عرض آن جمع

گنجایش تحریر نیست شاید حکمت درین بوده باشد این محروم مهجور را از توجه غریب پرور محروم ساخته اند . .

این سخن این چنین تو سداده بود که گر نون گرد و توش از رو ده زیادت گشت حیح نموده مینماید که چند

[illegible]

گذشته قرسا بقا علم بمضمون این حدیث بود نه حال امید میدارد که صحبت دستم مستند بمقام خواهند ساخت و دیگر حیاتی که
مولانا قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست همچنین بعضی یاران اینجایی را نیز ازان مقام نصیبی معلوم میشود والعلم
بحقیقة الحال

مکتوب دوازدهم در بیان حصول مقام فنا و بقا و حصول ظهور وجه خاص هر شی
و حقیقت سیر فی الله و تجلی ذاتی برقی و جز آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه کمترین بندگان
احمد بعرض میرساند از تفصیلات خود چه عرض نماید ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم علومی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقاء به داشتند حق سبحانه بعنایت خود منکشف
ساخت و همچنین معلوم گردید که وجه خاص هر شی چیست و سیر فی الله بچه معنی است و تجلی ذاتی برقی چه می باشد
و محمدی المشرب کیست و امثال آن در هر مقامی لوازم و ضروریات آن را می نمایند و دیگر
و کم چیزی مانده باشد که اولیاء الله آن را نشان داده اند در راه فرو گذارند و نمایند قبل من قبل بلا علة
همچنانکه ذوات اشیاء مجعول میداند اصل قابلیات و استعدادات را نیز مجعول و مصنوع میداند و سبحانه محکوم
قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی حاکم باشد زیاده گستاخی نمود بنده باید که حد خود داند

مکتوب سیزدهم در بیان بی نهایتی راه و مطابقت علوم حقیقت با علوم شریعت نیز به پیر بزرگوار خود
نوشته اند عریضه کمترین بندگان احمد معروض میگرداند آه هزار آه که نهایتی این راه سیر با این سرعت و
عنایات با این کثرت از اینجاست که مشایخ عظام فرموده اند سیر الی الله پنجاه هزار ساله راه است تعرج الملائکة والروح
الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة مگر ایمای باین معنی داشته اند چون کار بیاس رسید و امیدها منقطع گشت
هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته در کار شد چند روز است که سیر در اشیاء واقع شده است
و مردم مسترشد باز طلو کرده اند فی الجمله شروعی در کار ایشان کرده شده است اما هنوز خود را قابل آن مقام
نمی یابد لیکن از ابرام مردم بواسطه مروت و حیا چیزی میگوید در مسئله توحید که سابقاً متوقف بود چنانکه
مکرراً بعرض رسانیده بود و افعال و صفات را باصل میداد چون حقیقت کار معلوم گشت از توقف
برآمد و بلکه همه از وست را جرب یافت و کمال را دران بیشتر دید از مقوله همه اوست افعال و صفات را هم بر یکدیگر
معلوم کرد و همه را یک نمود و بفوق گذرانید نه ریب و شبه بالکل بر طرف شد تمام کشفیات مطابق ظاهر شریعت
برآمد و سرموی از ظاهر شریعت مخالفت ندید و آنچه بعضی صوفیه مخالف ظاهر شریعت گفته اند آن را بیان میکنند

یاران اینجا نیز تا الحال هشت یا نه کس بلکه ده کس در ته نقطه فوق آمده اند بعضی وصل نقطه شده مرده به نزول وارند و بعضی
دیگر قریب اند و بعضی بعید میان شیخ منزل خود را کم مییابد صفات را از اصل می بینند و معلول را در همه جا می بینند فی الجمله
در رنگ سهروردیه اعتبار رسیده اند بلکه هیچ نمییابد درین باب بمولانا معصوم چنان ظاهر میشود که اجازت تعلیم او مردم را از
جمله مرضیات است لما اجازتیکه مناسب جذبه است هرچند بعضی امور مانده اند که او را استفاده میباید کرد ولیکن در رفتن عجب
کرد و توقف نمود بحضور اقدس رسید هرچه صلاح کار خواهند دانست خواهند فرمود و آنچه در علم کمینه آمده معروض داشت الحکم
عندکم خواجه ضیاء الدین محمد چند روز اینجا بودند فی الجمله حضور و جمعیت پیدا کرده بودند آخر الامر از قلت اسباب معیشت
نتوانستند خود را جمع ساخت متوجه لشکر شدند و پسر مولانا شیر محمد هم متوجه ملازمت است فی الجمله حضور و جمعیت دارد و بواسطه
بعضے موانع چندانی ترقی نکرد زیاده گستاخی است بنده باید که حد خود داند بعد از تحریر عریضه سابق کیفیتی
روداده و حالی پیش آمد که در تحریر گنجایش بیان آن نیست در آنجا فنای ارادت متحقق گشت همچنانکه سابقا متعلق
ارادت بمرادات برطرف شده بود ولیکن اصل ارادت مانده بود چنانچه در عریضه سابق معروض داشته بود الحال اراده هم از
بیخ برآمد و حینئذ لا مراد و لا اراده و صورت این فنا نیز در نظر درآمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فائض گشته
چون در تحریر آن علوم بواسطه دقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم را از تحریر آن علوم گردانید و در وقت تحقق این
فنا و افاضه علوم یک نظر خاص در ماوراء وحدت پیدا شده هست هرچند مقرر است که در ماوراء وحدت نظری نیست بلکه
هیچ نسبتی نیست اما آنچه میباید معروض میدارد تا زمانی که به یقین نه پیوست بر نوشتن جرات نمود و صورت این مقام در
ماوراء وحدت چنان می بینند که اگر ماوراء محلی هست و هیچ شبهه دران راه نمی یابد هرچند در نظر نه وحدت
هست نه وراء آن و نه هیچ مقامی که بعنوان خفیه نداند یا حق را وراء آن داند حیرت و جهل همان صرف است
و ازین دید هیچ تفاوت نشده نمیدانم چه عرض نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید و حال چنین
متحقق است استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا خاطرا و ناظرا و ایضا این زمان
چنان معلوم گشت که سابقا آنچه از صفات فنا میدانستم فی الحقیقة فنای خصوصیت صفات و مابه الامتیاز
آنها بود که در ضمن وحدت مندرج شده بودند و خصوصیات زائل گشته بودند الحال اصل صفات و لوازم
علی سبیل الاندماج و الاندراج نیز برطرف شده و قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته و تمیزی که از مرتبه علم جملی یا تفصیلی
حاصل شده بود نماند و تمام نظر بر خارج آمده کان الله ولم یکن معه شیء و هو الآن کما کان این زمان مطابق حال

مقام این مرتبت نیز در نظر آمد پس مطالعت فوق تمامی از حضرت شیخ و مطالعات ایشان فرمودند این صورت با یکدیگر
[illegible] بینات [illegible] نمای [illegible] بتفصیل عرض و شنیدن بموجب [illegible] دلالت آیت [illegible]
[illegible] و [illegible] که حدیث عبارات [illegible] بود و دوام آن چه بود و [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] آمد ذکر اقدام عالیه برکه در مقامات واقع شده جای [illegible]
[illegible] سیم [illegible] احوال مشایخ متقدمین [illegible] کتب حقائق و معارف علی الخصوص سخنان
[illegible] الکبری [illegible] حضرت شیخ علاء الدوله السمنانی [illegible] در ذوق و حال و [illegible]
[illegible] مرتبه از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد
[illegible] عالم [illegible] بود و نیز از برای [illegible] شد اند آنها توجه کرده اما
[illegible] بعضی شد اند [illegible] گشتند و تنها نمودند و جمع کثیر از
[illegible] یافت [illegible] بخاطر گذرد
[illegible] منازل سلوک نهاده اند [illegible] احوال آنها معروض میدارد
[illegible] ساکن مشرف گرداند شیخ نور [illegible] مقام بند است بنقطه فوق
[illegible] مقام [illegible] حرکات سکنات [illegible] توقع می افتد [illegible]
[illegible] ذات [illegible] توقع می افتد [illegible] از این طرف [illegible] اراده توقف نیست بلکه
[illegible] واقع [illegible] بنقطه پایان [illegible]
[illegible] صفات [illegible] نوری که صفات بآن قایم اند
[illegible] ازذات جدا دیده [illegible] مقام جذبه رسیده [illegible]
[illegible] کنه باحاطه قائل است [illegible] بتوجه است که غیر از حیرت و نادانی
حاصل ندارد [illegible] حسین [illegible] نزدیک به نقطه پایان [illegible] مقام جذبه رسیده [illegible] نقطه رسیده است و همچنین
صفات را از ذات جدا دیده لیکن ذات احد را در همه جا میابد [illegible] محفوظ است و همچنین [illegible] جعفر هم نزدیک به نقطه پایان
رسیده است [illegible] شاه حسین [illegible] در یاران [illegible] ظاهر میشود [illegible] و شیخ عیسی
[illegible] بنقطه فوق [illegible] شیخ کمال نیز متوجه بنزول است و شیخ [illegible] بنقطه فوق آمده است اما [illegible] مسافه [illegible]

ایشان مامور بوده امتثالا للامر در بعضی امور جرأت و گستاخی نموده والا من همان احمد پارینه که هستم ثانیاً معروضه
آنکه در اثنای ملاحظه آن مقام مرة ثانیه مقامات دیگر بعضها فوق بعض ظاهر شد بعد از توجه به نیاز و شکستگی چون بمقام فوق
آن مقام سابق رسیده شد معلوم شد که آن مقام حضرت ذی النورین است و خلفای دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است
و آن مقام نیز هم مقام تکمیل و ارشاد است و همچنین دو مقام فوق هم که اکنون مذکور میشوند و بالای آن مقام مقام دیگر
بنظر آمد چون بآن مقام رسیده شد معلوم گشت که آن مقام حضرت فاروق است خلفای دیگر را هم در آنجا عبوری واقع شده
است و فوق آن مقام مقام حضرت صدیق اکبر ظاهر شد رضی الله تعالی عنهم اجمعین بآن مقام نیز رسیده شد و از مشایخ حضرت خواجه
نقشبند قدس الله سره الاقدس را در هر مقامی با خود همراه می یافت و خلفای دیگر را هم در آن مقام عبوری واقع شده است تفاوت
نیست الا در عبور و مقام و مرور و ثبات و بالای آن مقام هیچ مقامی مفهوم نمیشود الا مقام حضرت رسالت خاتمیت علیه من
الصلوات اتمها و من التحیات اکملها و محاذی مقام حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه مقامی دیگر نورانی بس نغز که
هرگز مثل آن در نظر نیامده بود ظاهر شد اندکی از آن مقام ارتفاع داشت چنانکه صفه را از روی زمین بلند میسازند و معلوم
شد که آن مقام مقام محبوبیت است و آن مقام رنگین و منقش بود و خود را هم بانعکاس آن مقام رنگین و منقش یافت بعد از آن همان
کیفیت خود را لطیف یافت و در رنگ هوا یا قطعه ابر در آفاق منتشر دید و بعضی اطراف را او گرفت و حضرت خواجه بزرگ در مقام
صدیق اند رضی الله تعالی عنهما خود را در مقام محاذی آن می یابد بکیفیتی معروضه داشته شد دیگر ترک اشتغال باین عمل مرضی نمی آید
کیف و حال آنکه بگرداب ضلالت غرق میشود و کسی که در خود قوت بر آوردن از آن گرداب نمی یابد چگونه خود را معاف دارد
هر چند کار دیگر در پیش داشته باشد اشتغال باین عمل ضروریست و مرضی است اما بشرط آنکه از بعضی وساوس نیز که در اثنای
این عمل رو دهند استغفار را لازم باید داشت بهمین شرط داخل رضا میشود بی ملاحظه این شرط داخل رضا نمیشود
و در رتبه می آید اما در ماده حضرت خواجه نقشبند و حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله تعالی اسرارهما آنکه این شرط را
ملاحظه کرده شود مرضی است عمل این که هر حال بی ملاحظه آن شرط گاهی داخل است و گاهی در رتبه می آید دیگر در نفحات
و سخنان حضرت شیخ ابو سعید ابوالخیر مذکور است که عین نمی ماند اثر کجا ماند لا تبقی و لا تذر این سخن در اول نظر مشکل نمود که
حضرت شیخ محیی الدین قدس سره و اتباع ایشان بر آنند که زوال عین که معلومیت است از معلومات الله سبحانه محال است والا انقلاب العلم
جهلا چون عین زائل نشود اثر کجا رود و همین بود در ذهن این سخن مشکل شده بود سخن حضرت ابو سعید هیچ حل نمیشد بعد از
توجه تام چون بحول الله و تعالی سر این سخن را منکشف ساختند تحقیق گشت که نه عین میماند نه اثر و در خود نیز همین معنی را یافت و هیچ مشکل نماند

مثل ما از فرقت محبان با محبت توانند کشید محبوبان از تحمل این بار دشوار است این قصه پایانی ندارد و قصة العشق لا انفصام لها

پامال عرضداشت شیخ الهبخش نحوی از جذب و محبت دارد بارها چند کلمه بخادمان آستان بنویسانیده الغرض که شوق ملازمت ظاهر ساخته متوجه آنحدود گشته است اول بعضی از دریا ظاهر ساخت چون فرمان باز این حقیر بقاعده مفهوم کرد بمجرد ملاقات راضی شده چند کلمه نویسانید زیاده گستاخی از ادب دور است مکتوب بار دیگر هم و بیان بعضی کشوف و حصول مقام بدین قصور خود و متهم داشتن خود را در جمیع اعمال و اقوال و ظهور کلام شیخ ابو سعید ابو الخیر که گفته است عین بما نداثر کجا ماند و بیان احوال بعضی یاران به پیر بزرگوار چنین نوشته اند عرضه داشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه سابقا خود را در آن دیده بود چون جناب الامام العالی باز ملاحظه نمود عبور خلفاء ثلثه رضوان الله تعالی علیهم در آن مقام در نظر آمد اما چون مقام استقرار در آنجا نداشت در دفعه اولی بنظر در نیامدند چنانکه از ائمه اهل بیت غیر از امامین و امام زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین در آن مقام استقرار و ثبات ندارد لیکن عبور ایشان در آن واقع شده است بدقت نظر میتوان یافت و آنکه اول خود را در آن مقام نامناسب دید بی مناسبتی دو نوع است یکی آنکه بواسطه عدم ظهور طریق از طرق طاری میشود و چون راهی پیدا نمودند آن بی مناسبتی برطرف میشود و دیگر بی مناسبتی مطلق است که به هیچ وجه قابل زوال نیست و راهها که موصل آن مقام اند دو اند که ثالث ندارند یعنی در نظر وسائل این دو طریق طریق دیگر ظاهر نمیشود و یکی نقص و قصور ذات و صفات خود را متهم داشتن است در خیرات با قوت جذب دیگر صحبت شیخ مکمل مجذوب سالک تمام کرده حق سبحانه و تعالی بطفیل عنایت حضرت ایشان طریق اول را بقدر استعداد عنایت فرموده است هیچ عملی از اعمال خیر بوقوع نمی آید مگر آنکه خود را در آن عمل متهم میسازد بلکه تا زمانه که بوجوه بسیار متهم نسازد بقرار نمی آید و لهذا میشناسد که خود را چنان میداند که هیچ عملی از اعمال او قابل کتابت ملائکه یمین نباشد و همه بدتر از همه اهل عالم است حتی که کافر فرنگ و ملحد زندیق از خود بوجوه بهتر میداند و در مرکز مقام سیر فی الله واقع شده بود هم تمام شد و احوال آن فنا را در عرضداشت سابق به تفصیل نوشته است می باید که حضرت خواجه احرار که نهایت این کار را فنا گفته اند همان فنا بوده باشد که بعد از تجلی ذات بتحقق سیر فی الله متحقق شده فنا ارادة همان فنا است هیچکس را تا نکرده اند فنا نیست ره در بارگاه کبریا و فنا مناسبان این مقام هم که دو طایفه اند در نظر آمدند جماعه متوجه آن مقام و جویای طریق وصول آنند و طایفه دیگر هیچ التفات و توجه بآن مقام ندارند و توجه حضرت ایشان بطریق دوم از طرق وصول آن مقام بیشتر ظاهر میشود و مناسبت بهمان طریق مینماید چون از جانب حضرت

کمال شر و نقص علم ذوقی است به آن نه آنکه بشرارت و نقص متصف شود صاحب این علم متخلق باخلاق الله
است تعالی شانه و تقدس این علم هم از جمله ثمرات آن تخلق است شرارت و نقص را از موطن چه مجال که آنکه
علم با آن متعلق شود این علم بواسطه شهود تام بخیر محض است که در جنب آن همه شر می‌نماید این بعد از فرود آمدن نفس
مطمئنه است بمقام خود لهذا این قسم خود را بر زمین نزنند و کارش تا باین انجام نرسد از کمالات مولائی خود جل شانه
بی نصیب است فکیف که خود را عین مولی داند و صفات خود را صفات او انگارد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا این
الحاد در اسما و صفات است ارباب این زمره و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه داخل اند تنبیه آنکه هر که جذبه او بر سلوک او
مقدم است از محبوبین است لیکن تقدیم جذبه شرط است در محبوبیت آری در هر جذبه بنحوی از معنی محبوبیت حاصل است
که جذب بی آن نمی‌شود و آن معنی از عوارض پیدا شده است ذاتی نیست آن معنی ذاتی غیر معلل است بشی من الاشیاء
چنانکه هر منتهی را آخر جذبه میسر است اما داخل زمره محبان است بواسطه عارض معنی محبوبیت پیدا شده است و هو لا یکفی
فیه و آن عارض تزکیه و تصفیه است و در بعضی مبتدیان اتباع آنسرور ولو بالجمله باعث حصول آن معنی فی الجمله است بلکه
در منتهی هم اتباع است پس در محبوبان ظهور آن معنی ذاتی فضلی نیز و البته باتباع آنسرور است علیه الصلوة والسلام و
التحیة بلکه گوییم آن معنی ذاتی هم بواسطه مناسبه ذاتیه آنحضرت علیه الصلوة والسلام است اسمی که رب اوست مناسب
اسمیکه رب آنحضرت است علیه الصلوة والسلام والتحیة واقع شده است در حق این خصوصیت و از انجا این سعادت کتساب
کرده است والله سبحانه اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب والله یحق الحق وهو یهدی السبیل مکتوب دهم در حصول
قرب بعد و فرق و وصل بمعانی غیر متعارفه به بعضی علوم مناسب آن نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند عرضه داشت
احقر الخدمه آنکه مدتی است که از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاع ندارد نگران است ؎ عجبی نیست اگر زنده شود خاطر زار
چون ازان یار جدا مانده پیامی برسد + میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بس که رسد ز دور بانگ جرسم
عجائب کاروبار است نهایت بعد را قرب نامیده اند و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقه در ضمن این اشارت
نفی قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها + قلل الجبال و دونهن حتوف + پس حزن ابدی
و فکر دائمی لاجرم منکسر آمد مراد را نیز آخر الامر بارادت مرید می‌باید شد و محبوب را لمحب محب می‌باید گشت آن سرور دین و دنیا
علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مرادیت و محبوبیت از محبین آمد و از مریدان گشت لاجرم از عالم
چنین خبر داده اند که کان رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرموده علیه الصلوة والسلام ما اوذی نبی

مبدأ منشأ علم گشت متصرف شد در ملک کریم شان و قابلیت استعداد را هیچ دخل نمی‌باید که با یکجا پیوسته سبحانه

فیما الملک یدلی بذا القیاس چون نسبت عال النعمة ربا بنا بر آن بجرأت آن گستاخی نموده بنده با یکه حاجت خود

ملتمس است اهم در بیان آنکه مقام فرد و آمدن است در رنگ نیز به پیر بزرگوار خود نوشته‌اند عرضداشت

او بینایی و تقصیر نو عزو رقت و حال مفتون تعلق کمال اکثر همه نافرمانبرداری مولی است و عملش

ابتر است نیست او لیست نظر خلق را آراسته و منظر حق تعالی و تقدس خراب ساخته سمتش مقصور بر ظاهر آرایی

است باطنش از بن کنده همواره بسوای حق تعالی او مانی مال اوست و حال او البنی بر خیال او از نیخواهی جدا

آید و ... قال او مال آن کس باید و بار شارات اند وقت بهت عنادت ضلالت بر کف دست مبداد فساد

است ... الظلم ... بالجمله مجسمه است ذنوب مجمعه خیرات او الوالعیوب ... در دسات او شایان ...

الطرد ... القرآن ... القرآن یلعنه ... کواه عدالت است و کم من صایم لیس له من صیامه الا الظماء والجوع در شان

شاید صدق قول المانی آن ... در وکلا او در جهة استغفاره ذنب کسایر الذنوب بل اشد و توبه چینها

کسایر المعاصی بل القبیح ... ما ... اعنیه مصداق این نسبت است ... زگندم جو ز جو گندم نیاید مرض او ذاتی

است علاج نمی پذیرد و ... اوصلی است تبول ... میکند ما بالذات لا ینفک عن الذات ... سیاهی از حبشی کی

رود که خود رنگ است ... تو اکرد و ما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون ... آری خیر محض شر محض میباید تا حقیقت

خیریت ... آید و تعرف الاشیاء باضدادها ... اشیاء خیر و کمال میباید و شر و نقص در مقابلست جمال را آیینه در کار است

آیینه نمی باید که در مقابل شیء ... اعرم خیر را شر و کمال را نقص آیینه آید پس هر چه نقص و شرارت بیشتر خواهد بود

خیر و کمال زیاده ... عجائب کار و بار است این فهم معنی ... پیدا کرد درین شرارت و نقصان محل خیر و کمال گشت

لا جرم مقام عبدیت فوق جمیع مقامات شد ... در مقام عبدیت اتم و اکمل است محبوبان را با این مقام مشرف

میسازند محبان بذوق شهود مستلذ و اند ... در بندگی است ... مخصوص بمحبوبانست ... محبان ...

محبوبست ... محبوبان ... بندگی محبوب ... این ... را با این دولت میرسانند و باین نعمت سرفراز میسازند شاهراه

تا زاین میدان آن سرور دنیا و دین سید الاولین و آخرین حبیب رب العالمین است علیه من الصلوات اتمها و من التحیات

اکملها و کسی را که بمحض فضل خواهند که باین دولت رسانند او را بکمال متابعت آن سرور علیه الصلوة والسلام

مشرف میسازند و آن را با آن بذروه علیا می برند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ... مرا در ...

یافته نمی شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان اینها هست لیکن کو که دعوی بر صحت آنها نمایند و موافقت ظاهر
شریعت و اجماع علمای اهل سنت هست در هیچ چیز مخالفت بظاهر شریعت غرا ندارد و هیچ موافقت بحکما و صوفیه معتزله
آنها ندارند بلکه از علمای اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنة دارند با اصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل مختلف
شده است پیش از فعل قدرتی ندارند و قدرت بمقارنه فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا می نهند کما قرره علمای
اهل السنة و درین مقام خود را بر قدم حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس می یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت
خواجه علاء الدین را نیز ازین مقام نصیبی هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله تعالی
سره الاقدس و از مشایخ متقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داود طائی و حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله
تعالی اسرارهم المقدسة حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی است کار از معامله گذشته تا زمانیکه حجب می بود و لوعه و تمنی
و ابهام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگی او بجای خود است فلا طبیب لها و لا راقی مگر گمان یگانگی و بی مناسبتی را
وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات همان بیت یوسف زلیخا موافق حالست ه دل افکنده در
این آوازه از دوست پر کرد و بر ذوق کوبان بود در پوست شهود کجا است و شاهد کیست و مشهود چیست خلق را روی
کی نماید ما للتراب و رب الارباب خود را بنده مخلوق غیر قادر میداند و همچنین تمام عالم را خالق و قادر حق را عز و جل میداند
غیر این هیچ نسبت اثبات نمی کند غیبت و مرئیت خود کجا در آئینه در آید و علمای ظاهر اهل سنة هر چند در بعضی اعمال
مقصر شده اند اما جمال درستی عقاید اینها در ذات و صفات آنقدر نورانیت دارد که آن تقصیر در جنب آن مضمحل و
ناچیز در نظر می در آید و بعضی متصوفه با وجود ریاضات و مجاهدات چون در ذات و صفات آنقدر درستی عقیده ندارند
آن جمال در اینها یافته نمی شود و محبت علماء و طلبه علوم بسیار پیدا شده روش ایشان خوش می آید آرزو دارد که در جرگه
اینها باشد و تلویح را از مقدمات اربعه تا طالب علمی مباحثه میکند و هدایه فقه نیز مذکور میشود و در معیت و احاطه علمی با علما
شریک است و همچنین حق سبحانه را نه عین عالم میداند و نه متصل عالم و نه منفصل و نه با عالم و نه جدا از عالم و نه محیط و نه ساری
و ذوات و صفات و افعال مخلوق را او نمیداند نه آنکه صفات اینها صفات او است و افعال اینها افعال او بلکه در افعال مؤثر
قدرت او را میداند و قدرت مخلوقات را تاثیری نمیداند کما هو مذهب العلماء المتکلمین و همچنین صفات سبعه را موجود میداند و حق سبحانه
و تعالی را مرید میداند و قدرت را بمعنی صحت فعل و ترک میداند نه بمعنی آنکه ان شاء فعل و ان لم یشاء لم یفعل که شرطیه ثانی
ممتنع باشد کما قال الحکماء و بعض الصوفیه زیرا که این سخن تا بایجاب میکشد و مبنی بر اصول حکما است مسئله قضا و قدر را بطریق

چند گاه در برزخ گذشت آخر بتوجهات علیه حضرت ایشان خود را مناسب آن مقام دید و بامداد لمح خود را محاذی آن مقام یافت
بلند برزخ رفت و بالای آن مقام نشست بعد از توجه چنان مشهود شد که آن مقام تکمیل تام است که بعد از تمامی سلوک
بآن مقام رسند مجذوب بی سلوک تمام ناکرده را از آن مقام بهره نیست و نیز در آن وقت چنان متخیل گشت که وصول
بآن مقام از نتایج آن واقعه است که در ملازمت حضرت ایشان دیده بود و بعرض رسانید که حضرت امیر کرم الله تعالی
وجهه میفرمایند که آمده ام تا ترا علم السموات تعلیم کنم الخ و چون بیک بار متوجه شد آن مقام را مخصوص بحضرت امیر در میان سایر
خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین یافت والله سبحانه اعلم دیگر چنان ظاهر میشود که اخلاق ذمیمه ساعت بساعت
می برآیند بعضی در رنگ رشته از وجود می برآیند و گاهی در رنگ دود بیرون می آیند در بعضی اوقات متخیل میشود که تمام
برآمده اند در ثانی الحال چیزی دیگر باز ظاهر میشود و می برآید ثانیا معروض میگرداند که توجه زیادی فهم بعضی از اعراض شده اند
آیا مشروط بآنست که اول مرضی حق سبحانه دانسته شود که در آن توجه هست یا مشروط نیست آنچه از ظاهر عبارت رشحات است
که از حضرت خواجه قدس الله تعالی سره الاقدس نقل میکنند مفهوم میشود که نیست درین باب بهر چه حکم فرمایند با آنکه خواهش
نمی آید توجه کردن ثالثا بعرض میرساند که بعد از تحقق حضور مر طالبان را آیا از ذکر باز داشتن و امر بنگاهداشت حضور کردن
لازم است یا نه دیگر کدام مرتبه حضور است که در آن ذکر نگویند لیکن بعضی هستند که از اول تا آخر ذکر گفته اند و اصلا از ذکر ممنوع
نشده اند کار نزدیک بنهایت رسانیده اند حقیقت کار چیست بهر چه امر فرمایند رابعا معروض آنکه حضرت خواجه در فقرات
میفرمایند آخر بآرام میکنند که بعضی مقاصد هستند که بی آن میسر نمیشوند تعیین آن مقاصد فرمایند خامسا بعرض میرساند قدس سره
که بعضی طالبان اظهار طلب تعلیم طریقه میکنند لیکن در لقمه احتیاط نمی توانند کرد با وجود بی احتیاطی حضور و استغراق
پیدا میکنند و اگر تاکید در لقمه کرده میشود استعداد طلب ترک کلی میکنند درین باب چه حکم است و بعضی دیگر هستند که محض
اتصال باین سلسله شریفه بطریق ارادت میخواهند بی آنکه طلب تعلیم ذکر کنند این قسم اتصال هم مجوز است یا نه و اگر
مجوز است طریق آن چیست زیادت گستاخی و بی ادبی تمام است **مکتوب هشتم** در بیان احوالیکه بقا و صحو تعلق
دارند به پیر بزرگوار خود نوشته اند عریضه کمترین بندگان احمد آنکه از زمانیکه بصحو آورده اند و بقا بخشیده اند علوم
غریبه معارف نادره غیر متعارفه بتواتر و توالی فایض و وارد اند اکثر آنها به بیان مر قوم اصطلاح است اول شان موافق است
مذاق هر چه از مسئله وحدت وجود و توابع آن گفته اند اول بآن احوال مشرف ساخته اند و شهود وحدت در کثرت میسر از آن مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم در ضمن افاده فرموده اند اما مصداق آن بمقامات و معارف اکثر کلام قوم صریحا

عجدوانی است قدس سره و متمم و مکمل آنحضرت خواجه خواجهاست یعنی حضرت خواجه بهاء الدین المعروف به نقشبند
قدس سرهما و از خلفاء ایشان حضرت خواجه علاء الدین باین دولت مشرف شده بودند این کار بدولت ...
تا کرا دهند عجب کاریست او را هر بلا و مصیبت که واقع میشد باعث سرور و فرحت میشد بلکه من مزید میافت هرچه ازان سعی
دنیویه کم میشد خوش میآمد و این قسم آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آوردند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک
ضرری لاحق میشود در اول وهله نوعی از حزن رو میدهد هرچند بسرعت زائل میشود و هیچ نمیماند و همچنین اگر دعا میکرد از برای
دفع بلا و مصیبت مقصود از وی رفع آن نبود بلکه امتثال امر دعوی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصیبت است خوف و
حزنیکه زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هرچه عوام الناس راست این را هست از عجز و افتقار و خوف
و حزن و غم و شادی در ابتدا هم که مقصود از عرض رفع بلا نبود دل انجمنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت که دعا
انبیا از این قبیل نبود که حصول مراد بخواهند حالا که بآن حالت مشرف ساختند حقیقت کار را واضح گردانیدند و معلوم شد که
دعاهای انبیا علیهم الصلوات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بود بمجرد امتثال امر بعضی نبود که رو میدهد بحسب امام گاه گاه
بعرض آن موگستاخی مینماید

مکتوب هفتم در بیان بعضی از احوال غریبه خود و با بعضی استفسارات ضروری به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مقامیکه فوق
محدد بود در عروج خود در الطریق عروج در انجامی یافت و آن مقام بحضرت خواجه بزرگ قدس الله سره الاقدس اختصاص داشت
بعد از فنا بدن عنصری خود در انیز و بهمان مقام یافت و در آن وقت چنان متخیل گشت که این عالم بتمام از عنصریات و
فلکیات بته فرو رفت و نام و نشان ازان نماند و چون در آن مقام نبودند الا بعضی از اولیاء کبار این زمان نکه تمام عالم را بخود
در جای و مقامی شریک میاید حیرت دست میدهد که با وجود بیگانگی تمام خود را با ایشان می بیند الغرض حالتیکه گاه گاه
دست میداد که در آن نه خود میماند و نه عالم نه در نظر چیزی می آمد نه در علم حالا آن حالت مستمره هست و وجود و خلقت عالم از دید و
دانش بر آمده بعد از آن همان مقام یک کوشک عالی ظاهر شد که زینها نهاده اند آنجا بر آمد و آن مقام هم در رنگ عالم بتدریج
فرو رفت و ساعة فساعة خود را متصاعد مییافت اتفاقاً نماز شکر وضو میگذارد که مقامی بس عالی نمایان شد و اکابر
نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم در آن مقام دیدم مشایخ دیگر هم مثل سید الطایفه و غیره در آنجا بودند و بعضی دیگر از مشایخ
بالای آن مقام هستند اما قوایم آن را گرفته نشسته اند و بعضی پایان علی تفاوت درجاتهم و خود را البته دور از آن مقام یافت بلکه
مناسبت هم ندید ازین واقعه اضطراب تمام پیدا شد نزدیک بود که دیوانه شود بر اینها فرط اندوه در قصه قالب تهی کند

امر کنند تا چیزی فرمان یابد نوع نوشته شد این جا خاطر خیلی قوی گشت متصل آن بعضی از علوم این مسوده ناقص گشت فی الجمله بعد
بعضی علوم آن رساله در ضمن آن مسطور گشت اگر همین مسوده را تکمله آن رساله سازند گنجایش دارد و اگر بعضی علوم مناسبه از آن
انتخاب نموده با آن رساله ملحق سازند هم جای دارد زیادت ازین دادن ادب است خواجه برهان الدین که از خوبان اند و از سلسله
که مناسب مقام جذبه است نیز نصیبی یافتند خاطر بواسطه مهمی در معاش صوبه ما بوده مشوش وقت می شد در ملازمت رسیده اند
هر چه امر خواهند فرمود مبارک خواهد بود

مکتوب ششم در بیان حصول جذبه و سلوک و تربیت یافتن به هر دو صفت جمال و جلال و بیان فنا و بقا و ما یتعلق بذلک و بیان فوقیه نسبت نقشبندیه
نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت کمترین بندگان احمد آنکه مرشد علی الاطلاق جل شانه به برکت
توجه عالی هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده به هر دو صفت جمال و جلال مربی ساخته حالا جمال عین جلال است
و جلال عین جمال در بعضی حواشی رساله قدسیه این عبارت را از مفهوم صریح خود منحرف ساخته بر مفهوم موهوم خود
حمل کرده است و عبارت محمول بر ظاهر خود است قابل انحراف و تاویل نیست علامت این نسبت متحقق شدن نسبت محبت
ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و محبت ذاتیه علامت فنا است و فنا عبارت از نسیان ما سوی است پس تا زمانیکه علوم تمام از ساحت سینه
رفته نشود و جهل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل شود و گاهی
زائل گردد و غایة ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد از بقا جهالت و علم با هم جمع اند در عین نادانی دانشور است و در عین حیرت
بحضور که این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند علمی که پیش از چنین جهالت حاصل شود از حیز اعتبار
خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و اگر شهود است هم در خود و اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانیکه
نظر در بیرون است جهل حاصل است اگر چه در خود هم نظر داشته باشد نظر از بیرون بالکل منقطع می باید که شود حضرت خواجه بزرگ
قدس سره می فرمایند که اهل الله بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند و حیرت
ایشان در وجود خود است ازینجا هم صریحا مفهوم می شود که شهود و معرفت و حیرت در نفس است نه در بیرون بحکم الم نهایت است
تا زمانیکه یکی ازین ثلثه در بیرون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد فکیف البقا نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست این اشیا
مطلق نیست مطلق فنا عام است و بقا باندازه فنا است لهذا بعضی اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون نیز شهود و اثبات
اثباته العزیزان فوق همه نسبتها است نه هر که آئینه دارد سکندری داند نه هر که سر بتراشد قلندری داند هر گاه از اکابر
این سلسله بعد از قرون بسیار یکی یا دو نفر را باین نسبت مشرف سازند سلاسل دیگر چه گویند این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق

آن نمی‌تواند بود که تا جمیع کمالات اصلی و برکات ظلی میسر شود فمن جمع بینهما یرجی ان الکریم من کاته ولا یمنع من خزائنه برکاته که با تمام این نسبه اند دیگراند و خیر برکاتیکه بلیاقتی آن متعلق اند دیگر و از جهت این میسر اند بود که حکم یا ولو به تعجیل فطار و تاخیر السحور نموده باشد تا هیچ از تمام بین اجزاء الوقتین حاصل آید قابلیت اولی کبرا اند کو رشد و حقیقت محمدی عبارت از آن است علی مظهرها الصلوة والتسلیمات نه قابلیت ذات است مر اتصاف جمیع صفات را کما حکم به بعض بلکه قابلیت ذات است عز سلطانه مر اعتبار علم را که متعلق شود بجمیع کمالات ذاتی و شیونی که حاصل حقیقت قرآن مجید است و قابلیت اتصاف که مناسب جانب صفات است برزخ است میان ذات جل شانه و صفات او و حقائق انبیاء دیگر است علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات همین قابلیت بملاحظه اعتبارات که ساند چند در وحقائق متعدده گشته قابلیتی که حقیقت محمدی است علیه الصلوة والتحیة اگرچه ظلیت دارد اما رنگ صفات با و متمزج نگشته است هیچ حایلی در میان نماید و حقائق جماعه محمدی المشرب قابلیات ذات است عز شانه مر اعتبار علم را متعلق شود ببعض آن کمالات و آن قابلیت محمدیه برزخ است میان ذات جل سلطانه و میان این قابلیات متعدده حکم آن بعض بوسطه آنست که او را در جانب صفات قدمگاه است لیکن و نهایت عروج آن جانب تا بآن قابلیت است لا جرم آنرا بآن بزرگ نسبت کرده علیه الصلوة والسلام والتحیة و چون این قابلیت اتصاف هرگز مرتفع نمیشود آن بعض را نیز حکم کرده با آنکه حقیقت محمدیه جل جلاله است الا قابلیت محمدیه علی مظهرها الصلوة والتحیة که مجرد اعتبار است در ذات جل شانه ارتفاع از نظر ممکن است بلکه واقع است و قابلیت اتصاف اگرچه نیز اعتبار است اما بوسطه برزخیت رنگ صفات گرفته که در خارج موجود اند بوجود زائد و ارتفاع و امکان نیابد لا جرم حکم میکند بعدم آن جا این دانما امثال این علوم که منشاء آن جامعیت صفات و ظلیت است بسیار وارد میشوند اکثر آنها در چهار کاغذ نوشته شده مقام قطبیت منشاء و فائق علوم مقام ظلی است مرتبه فردیت و بسطه ورود در معارف دائره اصل امتیاز میان ظل و اصل از جمله این تیسر است لهذا بعضی از مشائخ قابلیت اولی را که تعین اول میگویند زائد بر ذات نمیدانند و تجلی ذاتی میشود آن قابلیت را می انگارند و تحقیق با حقیقت الامر او صحت فی الله سبحانه یحق الحق وهو یهدی السبیل رساله که بتسوید آن مامور شده بود با تمام آن موفق نمیشود و همامسوده افتاده اند تا حکمت الهی جل سلطانه درین توقف چه بوده باشد زیاده گستاخی از ادب دور است

مکتوب پنجم در سفارش خواجه برهان الدین که یکی از مخلصان بود و با بیان بعضی احوال و نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت احقر الخدمه آنکه رساله در بیان طریقت حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم نوشته ارسال داشته است بنظر مبارک خواهد آمد هنوز مسوده است خواجه برهان بسبب عجلتی که داشتند پیاض آن نشد محتمل که بعضی علوم دیگر هم بآن ملحق شوند و در رساله سلسله الاحرار بنظر در آمده در اثنا بخاطر فاتر رسید که بایشان عرضداشت کنم تا خود چیزی در باب بعضی علوم آن رساله نویسند یا فقیر

بشروع در سیر فی الله که مناسب مقام جذبه است واقع شد هر چند فنا اتم باشد بقا نیز اتم باشد بر آن اکمل خواهد بود هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر باشد علوم خاصه علوم موافق شریعت غرا می شود چه کمال صحو انبیا را بود علیهم الصلوة والسلام معارفیکه از ایشان سر بر زده اند شرایع است و عقائد بلکه در ذات و صفات بیان فرموده اند و محابا العقل ظاهر آن را بقیه سکر است الحال معارف که باین کمینه فائض اند اکثر تفصیل معارف شرعیه است و بیان آنها باستدلال کشفی و ضروری دیگر در مجمل مفصل مشروع گردیم شرح این بحیدیه شود در نوشتن سیم مبادا منجر بگستاخی شود مکتوب

سوم در بیان محبوس شدن یاران بمقام مخصوص و گذشتن بعضی از آن و رسیدن بمقامات تجلی ذاتی نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت آنکه یارانی که اینجا اند اکثر یاران اینجایی هر کدام بمقامی محبوس اند طریق برآوردن آنها ازان مقامات متعسر است الفقدر قدر که مناسب آن مقام است در خود می یابد حق سبحانه ببرکت توجهات علیه حضرت ایشان ترقی بخشد یکی از خویشان این کمینه ازان مقام گذشته است و بمقدمه تجلیات ذاتی رسیده حالش بسیار خوب است قدم بر قدم حقیر دارد درباره دیگران هم امید است دیگر بعضی از یاران اینجا بطریق مقربین مناسبت ندارند موقوف حال آنها طریق ابرار است فی الجمله یقینی که حاصل کرده اند غنیمت است بهمان طریق امر باید فرمود هر کسی را بهر کاری ساختند در تفصیل اسامی آنها جرأت نمود که از ایشان مخفی نخواهد بود زیاده گستاخی نمود و در تحریر عرضداشت میر سید شاه حسین در مشغولی خود چنان دیدند که گویا بدروازه کلان رسیده است میگویند که دروازه حیرت است درون او که نظر میکنیم حضرت ایشان را در آنجا می بینیم و هر چند سعی میکنیم که خود را در و اندازیم پا بمن یاری نمیکند مکتوب

چهارم در بیان فضائل شهر عظیم القدر شهر رمضان و بیان حقیقت محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز به پیر بزرگوار خود نوشته اند

عرضداشت حضرت الحمد لله آنکه مدتیست که از راه مفاوضه شریفه از احوال خدمه آن عتبه علیه اطلاعی ندارد و نگران میباشد قدوم ماه مبارک رمضان مبارک باشد این ماه را با قرآن مجید که جامع جمیع کمالات ذاتی و شیونی است داخل دارد اصل است که هیچ ظلیتی با و راه نیافته است و قابلیت او ظل او است مناسبته تمام است و بآن مناسبت نزول آن درین ماه واقع شده شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن مصداق این سخن است و بآن مناسبت این ماه نیز جامع جمیع خیرات و برکات است هر برکتی و خیری که در تمام سال بهر کس میرسد از راه که می آید قطره ایست از دریای بی نهایت برکات این شهر عظیم القدر و جمعیت این ماه سبب جمعیت تمام سال است و تفرقه این ماه سبب تفرقه تمام سال فطوبی لمن مضی علیه هذا الشهر المبارک و رضی عنه و ویل لمن سخط

بعضی در ته آن مقام داشتند و بعضی در همان مقام بودند اما در تحت شیخ علاء الدوله و شیخ نجم الدین کبری
و فوق آن مقام ائمه اهل بیت بودند و فوق آن خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و مقام
سائر انبیا علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام بیکطرف علیحده از مقام آنسرور بود و همچنین مقامات ملائکه عالین
صلوات الله سلامه علی نبینا و علیهم اجمعین در طرف دیگر جدا از ان مقام بود اما مقام آنسرور از جمیع مقامات فوقیت
و سروری بود والله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها و هرگاه میخواهم بعنایت الله سبحانه عروج واقع میشود و در بعضی اوقات
بیخواست هم واقع میشود و هر چیزی دیگر دیده میشود و در بعضی عروجات آثار هم مترتب میشود و اگر چیزها فراموش میشود و هر چند
میخواهم که بعضی حالات را بنویسم که در وقت عرضداشت کردن بیاد آید میسر نمیشود و چیزیکه در نظر محقر می آید جا انداز
که از ان استغفار کرده شود چه جای آنکه بنویسد در اثنا املاء عریضه هم بعضی چیزها بیاد بود تا آخر وقت انکار دکه نوشته شود
زیاده گستاخی نمود حال ملا قاسم علی بهتر است غلبه استهلاک و استغراق هست و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده صفات
که اول از اصل میدید حالا با وجود انصاف از خود جدا می بیند و خود را محض میابد بلکه نوری که صفات قائم باویند
نیز از خود جدا می بیند و خود را از ان نور در طرف دیگر میابد احوال یاران دیگر هم روز بروز در ترقی است در عرضداشت دیگر انشاء الله تعالی
تفصیل عرضداشت خواهد کرد

مکتوب دوم در بیان حصول ترقیات و مباهات بعنایات خداوندی جل سلطانه به پیر بزرگوار خود نوشته اند قدس سره

عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده آنکه عرضداشتن
امر باستخاره متصل ماه مبارک رمضان مولانا شاه محمد رسانید آنقدر توقف نمود که تا ماه رمضان خود را بعتبه بوسی مشرف
تواند ساخت بضرورت بر بعضی آن خود را تسلی داد از عنایات خداوند جل و علا که ببرکت توجهات علیه حضرت ایشان
علی التواتر و التوالی افاضه دوام می نماید چه عرض نماید ع من آن خاکم که ابر نوبهاری * کند از لطف بر من قطره باری * اگر
بروید از تن صد زبانم * چو سبزه شکر لطفش کی توانم * هر چند اظهار این قسم احوال موهم جرأت و گستاخی است و مشعر افتخار و
مباهات است ع ولی چون شمه از درد است از خاک * سر دیگر بگذارم سر افلاک * ابتداء عالم صحو و بقا از اوائل
ماه ربیع الآخر است تا حال بمقامی خاص در هر یکی مشرف میسازند ابتداء از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است
قدس سره در صحو می آرند بار بار بالا می برند و در نزول و عروج علوم غریبه و معارف عجیبه افاده میفرمایند و باحسان میشود خاص
و بر مرتبه انساب بقای مقامی است مشرف میسازند بتاریخ بستم شهر ماه مبارک رمضان بمقام مشرف ساختند و حسانیکه
نمیشد که چه عرض نماید میداند که نهایت استعداد تا آنجا بود و صلی که مناسب حال بود هم بانجامید است و جذبه اکنون تام شده

خصوصیات لطائف و محسنات عجائب که درین لباس منبوده از هیچ مظهری ظاهر نگشته و پیش ازین تمام
گداخته آب شده میرفتم و همچنین بهر طعامی و شرابی و کسوتی جدا جدا تجلی شد لطافتی و حسنی که در طعام لذیذ
پرتکلف بود در با وراء آن شود و در آب شیرین تا آب شیرین همین تفاوت بود بلکه در هر لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلی را تحریر را بعرض نمیتوانند
رسانید اگر در ملازمت علیه می بود شاید معروض میداشت اما در اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم
و با ابنها مهما امکن ملتفت نمی شدم تا مغلوب هیچ دم چاره نداشتم درین اثنا معلوم شد که این تجلی با آن نسبت
منزهه چه جنگ ندارد در باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بلطائفها ملتفت نیست و ظاهر را که از نسبت
خالی و معطل بود با این تجلی مشرف ساخته اند و حق همچنان یافتم که باطن اصلا از بیع بصریت انست از جمیع
معاوضات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت و اشیاء بود با این تجلیات مستسعد گشته است بعد چند گاه
این تجلیات رو بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی بحال خود ماند و صارت تلک التجلیات کان
لم یکن شیئاً مذکوراً و بعد ازان یک فنای خاص رو داد و همانا که آن تعین علمی بعد از عود تعین
پیدا شده بود درین فنا گم شد و اثری ازان ظاهر نماند درین وقت آثار اسلام و علامات تمام
عالم شرک خفی بظهور آمدن گرفتند و همچنین در بدفصول اعمال و بهم داشتن نیات و خواطر بالجمله بعضی
امارات عبودیت و نیستی ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی به برکت و توجه حضرت ایشان بحقیقت
بندگی رساند و عروجات بر فوق محدد بسیار واقع میشود **مرتبه اول** که عروج واقع شد بعد از طی سماوات
چون بر فوق محدد رسید از خلا آنجا بما تحت مشهود گشت در آن اثنا بخاطر آمد که مقامات بعضی مردم را انجا
مشاهده نمایم چون متوجه شدم مقامات آنها در نظر آمد و آن اشخاص را نیز در آن محال دید علی تفاوت درجاتهم
مکاناً و مکانةً و شوقاً و ذوقاً **مرتبه دوم** باز عروج واقع شد مقامات مشائخ عظام و ائمه اهل بیت و
خلفاء راشدین و مقام خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و بارک و همچنین مقامات سائر انبیاء و رسل
علی تفاوت درجاتهم و مقامات ملائکه ملاء اعلی فوق محدد مشهود گشت و فوق محدد آن مقام عروج واقع شد که از مرکز خاک تا محدد
یا اندکی کمتر ازین بود تا مقام حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الاقدس منتهی شد و فوق آن مقام جنید بعض از
مشائخ بودند بلکه در همان مقام با فوقیت قلیله مثل شیخ معروف کرخی و شیخ ابوسعید خراز و باقی مشائخ



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین اضعاف ما حمده جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی والصلوة والسلام علی من ارسله رحمة للعالمین کلما ذکره الذاکرون وکلما غفل عن ذکره الغافلون کما ینبغی له ویحری علی آله واصحابه البررة النقی التقی **اما بعد** نموده می آید که این دفتر اول است از مکتوبات قدسی آیات حضرت غوث المحققین قطب العارفین برهان الولایة المحمدیة حجة الشریعة المصطفویة شیخ الاسلام والمسلمین شیخنا وامامنا الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی سلمه الله سبحانه وابقاه این حقیر قلیل البضاعة کمترین خاک نشینان آن مقدس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده برجاء آنکه نفعی از آن بطالبان حق جل وعلا برسد والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفیق

مکتوب اول در بیان احوالی که مناسبت باسم الظاهر دارند وظهور قسم خاص از توحید وبیان عروجات که بر فوق عرش مجید واقع شده است وانکشاف درجات بهشت وظهور مراتب بعضی از اهل الله به پیر بزرگوار خود نوشته اند وهو الشیخ الکامل المکمل الواصل الی درجات الولایة الهادی الی طریق اندراج النهایة فی البدایة مؤید الدین الرضی شیخنا وامامنا الشیخ محمد الباقی النقشبندی الاحراری قدس الله تعالی سره الاقدس وبلغه الله سبحانه الی اقصی ما یتمناه

عرضداشت کمترین بندگان احمد بذروه عرض میرساند حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض میدارد که در اثنای راه آن قدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا بتجلی خاص علیحده علیحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاء ایشان جدا جدا و آنقدر بایشان فریفته گشتم که چه عرض نمایم و در این انقیاد مضطر بودم و ظهوری که در این کسوت بوده در هیچ جا نبوده

بحسن توفیق خالق کون و مکان و بحکم صانع زمین و زمان

دیوان همیشه اقتران اسرار عجیبه لطیفه و دقائق غریبه شریفه عنے

جلد اول

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی به تصحیح معتبر تمام باهتمام حقر الانام حاجی عزیز الدین دهلوی عفی عنه

در مطبع خاص مرتضوی واقع دهلی بر رونق تزیین طبع گردید